BIBLIOTHECA INDICA;

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 107.

THE

BADSHAH NAMAH,

BY

'ABD AL-HAMID LAHAWRI

EDITED BY

Mawlawis Kabir Al-Din Ahmad and Abd Al-Rahim

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEES, LL.D.

FASCICULUS IV.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

1867.

مطلا نوازش یافته بلشکر ظفر اثر دکن مرخص شد - و پسرا پسرش از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چارصد سوار و خطاب پردلخان سر فراز گردید *

ششم ذی القعده خلعت و کهپوه مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه مصحوب نظر بیك گرز بردار بمقرب خان دکنی عنایت نموده فرستادند - و منصب او پنجهزاری پنجهزار سوار که اعظم خان تجویز نموده بود مقرر فرمودند - سکندر دوتانی که از پستی همت و دنایت فطرت رعایت قرابت برای جهالت گوا نموده باو پیوسته بود - دریفولا بوسیلهٔ ندامت و خجالت بدرگاه خواقین پناه بازگردید پادشاه خطاپوش عطا پاش از زلات وبیله و تقصیرات ثقیلهٔ او اغماض عین نموده در سلک خدمت گذاران منسلک گردانیدند *

محمل ارا شدن ملکهٔ عفت قباب گردون جناب خورشید احتجاب حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی ازین سپنجی سرا و منزل رنج و عنا بنزهت گاه جاودانی و نشاط کدهٔ روحانی

زمانهٔ ناپایدار - و روزگار ناساز گار - که شادی او غم آموداست - و شربت او زهرآلود - گل مسرتش با خار جفا - و مل عشرتش با خمار عنا - هرچه بر افرازد بیندازد - و بهرکه پردازد نسازد - درین هنگام که از دادگری و جود پروری خدیو زمین و زمان - خداوند مکین و مکان - پادشاه دین پناه - شهنشاه حق آگاه - ابواب بر

بوسیلهٔ راجه بهارته که ملچار برابر دروازهٔ قلعه بعهدهٔ او بود و درونیان با او گفت و شنیدی داشتند التماس جان بخشي نموده قول طلبیدند - نصیریخان ملتمس ایشان پذیرفته راجه بهارته را بالامان نامه بدروازهٔ قلعه فرستاد - صادق قلعه دار با هفت کس دیگر از اهل حصار راجه بهارته را دیده در قلعه را بر روي اولیای دولت باز کرد - و ابواب سلامت و نجات بر روی روزگار خود فراز - و روز دیگر که ساعت نیک بود با همرهان نزد نصیریخان آمده ده فیل گذرانید - نصیریخان اورا با همرهان از سرکار والا خلعت و اسپ داده بمراحم روز افزون شاهنشاهی مستمال و مطمین گردانید *

مخفي نماند که چنانچه مظهر کرامات سنیه و مورد الهامات بهیه بخط قدسي نمط به نصیریخان نوشته بودند که انشاء الله تعالی قلعهٔ قندهار بسعي آن فدوی جان سپار در اواخر اردی بهشت مفتوح خواهد شد - بعد چار ماه ونوزده روز از تاریخ محاصره پانزدهم شوال مطابق بیست و هفتم اردی بهشت فتح قلعه بروي کار آمد و اعظم خان و نصیریخان و دیگر دولتخواهان بتماشای قلعه رفته از استحکام آن حصن حصین و سرانجام آن بارهٔ متین حیرت اندوختند و یکصد و شانزده توپ خرد وکلان که درون قلعه بود با سایر اسباب قلعه داري بقید ضبط در اورده مراجعت نمودند - از جمله توپهای بزرگ آن حصار عنبری کلان است و عنبری خرد - و ملک ضبط و تجلي که هر یک برای برهم زدن لشکری و شهری کفایت کند - و چون ادبار رسیدگان عادلخانیه و بی نظامیه از استماع خبر فتح قلعه مایوس شده خود را بسمت دیگلور کشیدند - و از لشکر اقلیم کشا

نصیرخان هجوم آوردند - آن شیر بیشهٔ وغا از کثرت این روبه منشان حسابی بر نگرفته طرح جنگ انداخت - و میان توپ و تفنگ قلعه و ضرب غنیم تلاشهای مردانه نمود - سخاذیل تاب زد و خورد سعادمندان اقبال نیاورده رو بر تافتند - و جمعی را بکشتن داده سه کروه پس رفته نشستند - لشکر منصور از گریز غنیم سرگرم کار شده در سرانجام اسباب قلعه کشائی بیشتر از پیشتر ساعی گشت - و از جملهٔ بیست و یك نقب شش نقب باتمام رسیده - سه بباروت انباشته شد و سه دیگر را موقوف داشتند که اگر آن سه نیک بکار در نیاید سه دیگر را بباروت انباشته آتش دهند - در اثناء آنکه اسباب کشایش حصار آماده بود اعظم خان که بکومک نصیرخان متوجه شده بود بوقت حوالیِ قندهار رسید - نصیرخان استقبال نموده اورا برای تماشای پرانیدن قلعه و یورش بهادران بملچار خود آورد و در حضورش سه نقب را که بباروت انباشته بودند آتش زدند - یکی آتش دزدید و دو دیگر درگرفته دیوار شیر حاجی را با نصف برج قلعه پرانید - چندی که در برج و تهٔ دیوار بودند هیمهٔ دوزخ گشتند - با آنکه از درون حصاریان و تفنگ وحقه و سنگ و مشکهای باروت را آتش زده می انداختند سعادمندان اقبال پیاده دویدند - و از نصف النهار تا غروب هنگامهٔ کارزار گرم بود - چون دیوار حصار خوب نپریده بود و قلعه نشینان آتش‌بازي بکار میداشتند مبارزان دولت در نتوانستند آمد - و پس از غروب همانجا ملچارها ساخته در صدد آتش دادن نقبهای دیگر شدند - و چون اهل قلعه گرفتاری خود را با هزاران خواری بیقین دانستند

[fragment] یان جانباز تاخت - تاب مقاومت نیاورده بمکان خود برگردیدند -
دیگر باقر خان گروهی را بمحافظت اردو گذاشته بآن درخت
دشوار گذار در آمد - محاذیل در پناه دیواری از چوب که بارتفاع
و دیم گزمیان دو کوه سر راه در کمال استحکام ساخته بودند و
ق عمیق درپیش . آن کنده گرم پیکار گشتند - اگرچه خون
کان آشفته روزگار نهایت کوشش بتقدیم رسانیدند اما انجام کار
اری بقتل رسیده بقیة السیف خاک ادبار برفرق روزگار خود
ه فرار نمودند .

ازسوانح این ایام فتح قلعۀ قندهار است بیمن اقبال نصرت مال و حسن سعی اولیاء دولت بی زوال

چون نصیرخان با جمعی از بندهای درگاه آسمان جاه از
نگاه عزیمت اقلیم کشا به تسخیر ملک تلنگانه معین گشته بود.
قلعۀ قندهار را که از قلاع نامدار ان دیار است - و بمتانت
وار کشائی در کمال اشتهار و حراست آن بصادق داماد یاقوت
وند خان تعلق داشت پیش نهاد خود ساخته بآن صوب
ت - و روز شنبه بیست و سیوم جمادي الاولی سال گذشته بیک
ی قلعه فرود آمد - روز دیگر باتفاق راجۀ بهارتهه و شهبازخان
کر منصبداران و احدیان بعزم گرفتن قصبۀ قندهار سوار شد
از وصول سپاه اقبال بنزدیکی قصبه سرافراز خان سر لشکران
ه که میان قلعه و قصبه آراسته و آلات آتش بازی پیش رو
مستعد نبرد بود ازروی تهور تا بخرداده حمله آورد - و از توپ

از عرایض منهیان صوبهٔ اوڈیسه بشرف استماع رسید که چون کهیرا پاره با قلعهٔ منصورکڈه وتوابع آن چنانچه نگاشته آمد بسعی باقرخان نجم ثانی بتصرف اولیاء دولت قاهره درامد - قطب الملکیه پس از چندی برسیدن کومک اطراف و اتفاق بعضی زمینداران مغرور گشته بخیال محال استخلاص هنگامه ارای پرخاش گردیدند باقرخان بر اندیشهٔ لا طایل این زیاده‌سران باطل گوش اگهی یافته جمعی را در کهیره پاره گذاشته با کروهی از بهادران شجاعت ائین جریده بقصد تنبیه آن کوته بینان متوجه گشت - وسي کروه راه پر جنگل کم‌آب درسه روز نوردیده بمعسکر غنیم رسید - ره نوردان ادبار پای ثبات از دست داده بیشتری بدرخت زار وکوهسار در امدند - وجمعی بقید اسار - و بنه و بار اینان بتاراج رفت - و ازان رو که غنوده خردان از گذشته اظهار ندامت وخجالت نموده بذیل تضرع وتخشع متمسک گشتند - و قطب الملک نیز از در خدمتگذاري وجانسپاری در امده پیشکش بدرگاه سلاطین پناه فرستاده بود - باقرخان بموجب العفو زکوة الظفر زینهار داده یک فیل و نه هزار هون نقد که چل هزار روپیه باشد برسم جرمانه‌گرفته بکهیره پاره مراجعت نمود - و چون در مهندري نام مکانی مستحکم دوازده کروهی کهیره پاره نزدیک بیست هزار کس از فتنه پژوهان آن سرزمین فراهم آمده می‌خواستند که‌شورشی سر کنند - باقرخان بعزیمت اواره ساختن آن فساد اندیشان روان شده نزدیک جنگلی فرود آمد - شش هفت هزار کس ازان جماعهٔ شوریده روزگار از درخت زار برآمده شروع در شوخی نمودند - و همین که فوجی از

تتمۀ احوال لشکر کارگذار و مقاهیر زبانکار بعد از فتح قلعۀ قندهار نگاشته خواهد شد

غرۀ شوال مطابق چاردهم اردی بهشت عید فطر نوید کامرانی رسانید - درین روز مبارک مرصع حوضۀ که یمین الدوله بامر خاقانی بیک لک روپیه مهیا ساخته پیشکش نموده بود - بر فیل نصرت نشان بستند - و خاقان دین پرور که ماه مبارک رمضان را بصیام گذرانیده بودند - وسی هزار روپیه مقرر بمحتاجان عطا نموده - قرین دولت و اقبال بران کوه هئیت - فلک حرکت - سوار شده بعیدگاه تشریف فرمودند - و بآئین مقرر در رفتن و آمدن نیازمندان را کامیاب خواهش گردانیدند - نجابت خان ولد میرزا شاه رخ را از تغئیر احمد بیگ خان بفوجداری صوبۀ ملتان که در جاگیر یمین الدوله مقرر بود وباضافۀ پانصدي ذات و ششصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و دو هزار سوار و بعنایت نقارۀ عز افتخار بخشیدند - میرزا شاه رخ در ملازمت حضرت عرش آشیانی عزت تمام داشت - چنانچه در مجلس بهشت آئین حکم نشستن می فرمودند - پدر او ابراهیم میرزاست - پسر میرزا سلیمان - که حضرت فردوس مکانی بدخشانرا بارعنایت فرموده بودند - او پور خان میرزا ست - اخلاص خان بخلعت سربرافراخته بفوجداری اجمیر دستوری یافت - از تعیناتیان بنگش محمد زمان و از کومکیان کابل بهاري داس کچهواهه از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار سرفراز گشتند - و چندر من ولد راجه نرسنگهدیو بندیله بمنصب هزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه نوازش یافت •

خود را بلشکر ملاعین رسانید - رندواه با سایر سران عادلخانیه و بی
نظامیه بهزاران خواري و شرمساري جاني بدر برد - و اسپ و
شتر و گاو و بان بسیار بدست غازیان دولت جاوید طراز افتاد - و
اعظم خان با جنود نصرت آمود بجانب انبه جوکانی برگردید -
و چون عادلخانیه و بی نظامیه ازین قرار خجالت کشیده بقصد
تذبذب نصیرخان که قلعهٔ قندهار را در قبل داشت روانه گشتند
اعظم خان با عسکر نصرت پیکر که دران دو سه روز از فقدان غله و
کاه تعب دیده بود بسمت کهات ناندور که هم آذوقه دران حوالي
بهم میرسد و هم سرراه قندهار است روانه شد - در موضع موزینه که
ده کروهیِ گهات مذکور است شاه بسیار بدست افتاد - و ازانجا
کوچ کرده بقصبهٔ مانکانو وطن تاناجی دوریه که از معتبران بی
نظام بود رفت - و ملتفت خان را بتسخیر قلعهٔ مانکانو که برادر
تاناجي حراست آن می نمود فرستاد - مبارزان نبرد گزین نیم
شب هجوم آورده بردیوار حصار برآمدند - وقلعه دار دست و پا
گم کرده ملتفت خان را دید - و هرچه از قسم توپ و تفنگ و دیگر
اسلحه درون قلعه بود نزد اعظم خان آوردند *

درین اثنا خبر شتافتن مقاهیر بموضع هلي که ده کروهيِ
قندهار است رسید - عساکر فیروزي بپرگنهٔ دردال و ازانجا بقصبهٔ
راجوري که حاکم نشین دردال است و حصاری دارد که مردم
مقرب خان بصیانت آن می پرداختند رفتند - مقاهیر تاب
صدمات مبارزان اقلیم کشا نیاورده از قلعه فرار نمودند - و ازان
حصار نیز هفت توپ داخل توپخانهٔ سرکار والا شد *

ملتجي گشته قلعه را باولیاء دولت سپرد و داخل بندگان گشت *

از سوانح این ایام فتح قلعهٔ ستونده است به نیروی اقبال جهان کشا

چون سپهدار خان بعد از فتح قلعهٔ تلتم بفرمان گردون توان تسخیر ستونده پیش نهاد همت ساخته از چار جانب بمحاصرهٔ آن پرداخت - و ملچارها پیش برده کار بر حصار گزینان تنگ ساخت سیدی جمال قلعه دار آن بذیل عجز و انکسار متمسک گشته امان نامهٔ التماس نمود - سپهدار خان رضا قلي را که نوکر معتمدش بود بپای حصار فرستاده پیغام کرد که قلعه را مجاهدان اقبال بسپارد که مال و ناموس از آسیب لشکر دشمن مال محفوظ و مصون خواهد بود - و تجویز نامهٔ منصب او و سیدی میران پسرش و و سیدی سرور دامادش نگاشته درون قلعه فرستاد - او با عیال وتوابع بر آمده قلعه را بتصرف بندگان درگاه آسمان جاه گذاشت - وبتائید آسماني و نیروی اقبال بلند این استوار حصار که بر فراز کوه است بزودي و آساني مسخر گشت - روز دیگر سپهدار خان درون آن محکمه رفته خاطر از استحکام مداخل و مخارج فراهم ساخت - و میرزا محمد خویش خود را با گروهی درانجا گذاشته بر گردید *

از سوانح آنکه چون جواسیس باعظم خان خبر رسانیدند که عادلخانیه و بی نظامیه در هفت کروهی لشکر نصرت مظهر برکنار آب ونجره نزدیک یکدیگر فرود آمده اند خان بیک ناگهان بعد از یک و نیم پهر شب از دهارور سوارشده بدلالت جاسوسان بامداد

صوبه دار گجرات سپري گرديد - اعلی حضرت اسلام‌خان حاکم دار الخلافهٔ
اکبرآباد را ناظم گجرات گردانيدند - و منصب او که چار هزاري
چار هزار سوار بود پنجهزاري چار هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه
سه اسپه مقرر فرمودند - و خلعت خاصه واسپ از طويلهٔ خاصه
با يراق طلا و فيل از حلقهٔ خاصه براى او فرستادند - و صوبه داری
دار الخلافه و صيانت قلعه بصفدر خان و خدمت ديواني و بخشيگري
واقعه نويسي و بيوتاتی دار الخلافه بمکرمت خان و فوجداری
اين روی آب تا هودل بمعتقد خان مفوض نمودند - چون راجه
بتهلداس که از وفا داري و جانسپاری پدر و برادر و خدمت‌گذاري
و جدکاری خود خصوصا ترددی و تلاشی که در نبرد پيرای هرزه گرای
در حوالیٔ دهولپور بروی کار آورده بود بدرجهٔ رفيعهٔ راجگي رسيد -
همواره آرزوی قلعه داري که در راجپوتيه پايهٔ والای راجگي بی
آن اعتباري ندارد داشت - شهنشاه کام بخش بنده نواز بيست
دوم رمضان قلعهٔ رنتهنبور را که از قلاع حصينهٔ معتبرهٔ فراخنای
هندوستان است و قلعه دار خان بحراست آن مى پرداخت باو
مرحمت کردند - و بعنايت خلعت خاصه سر افراز ساخته دستوری
نصوب دادند - رانا اوديسنگه نگاهبانیٔ اين قلعه براو سرجن هادا
که نوکر معتبر او بود تفويض نموده بود - حضرت عرش آشياني
رای ملک کشا بتسخير آن بر افراخته بنفس نفيس بمحاصره
پرداختند - راو حصار را استوار ساخته هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم
گردانيد - و چون کار برو تنگ شد بذريعهٔ ندامت و خجالت که در
حضرت گردون رفعت سلاطين والا اقتدار استوار ترين وسايل است

که در کوهستان ترنکلواري گرد آمده اسباب زوال و نکال خود سرانجام میدادند نفرستاد - او در عرض ده روز مقاهیر را سزاء شایسته درکنار نهاده بخواجه پیوست - و پس آز انکه خواجه با همرهان از شاه گده به رامکانو و ازانجا به پرتور رفته روانهٔ کنار آب کهرس پورنا گردید - فرمان شد که خزانه از درگاه والا نزد او فرستاده شده از هر راهی که مناسب داند همراه میرزا عیسی ترخان و سردار خان و رشید خان و خواص خان و چندی دیگر از بندهاي درگاه بلشکر منصور ارسال نماید - از تائیدات آسماني که پیشکار این دولت و کار گذار این سلطنت است اعراب و احشام قلعهٔ تلتم که از حصون حصینهٔ دکن است و بر قلعهٔ کوه واقع با سپهدار خان که این حصار در قبل داشت متفق گشته نهاني فوجی را از بندهای جان‌سپار درون آن محکمه درآوردند و نگاهبان آن که ازین سازگاري غافل بودند و بعد از کشیدن کرنا اززوي اضطراب دمت و پاي زد بدست غزات قلعه کشا و کمات رزم کرا گرفتار آمد - و از نیرنگی اقبال روز افزون چنین حصار بکمتر زماني بي آنکه شمشیر از نیام برآید یا تیر بخانهٔ کمان درآید مفتوح گشت - جوهر خان‌حبشي و میدني رای در ملک بندهای درگاه والا منسلك گردیدند - نخستین بمنصب سه هزاري ذات و سه هزار سوار - و دویمین بمنصبي درخور سر افتخار بر افراخت - بیدي داس ولد رلده نرسنگدیو بندیله بمنصب پانصدي ذات و دویست سوارنوازش یافت •

درین هنگام بمسامع حقایق مجامع رسید که روزگار شیرخان

بها و زر نقد و فیلان کوه پیکر و دیگر امتعه و نفایس گلکنده که او
بوجه پیشکش با عرضه داشتی مشتمل بر رسوخ عقیدت و خلوص
عبودیت مصحوب وفا خان نامی از معتمدان خویش همراه شیخ
مذکور فرستاده بود بنظر والا در آمد - وشیخ از جملهٔ چار لک روپیه
که قطب الملک باو تکلف نموده بود یك لک روپیه را جواهر و فیل
و امتعه پیشکش گذرانید - جنس موازی دو لک روپیه پیشکش کیا
زمیندار ملک چاندا بنظر فیض اثر در آمد - هژده اسپ پنجابی
با اقمشهٔ نفیسه که مهابتخان خانخانان از دارالملک دهلی پیشکش
فرستاده بود شرف پذیرائی یافت *

پنجم رمضان که روز شرف آفتاب بود مبلغ هشتاد هزار روپیه
بمحمد علی بیگ و ده هزار روپیه بهمراهانش انعام شد - و آنچه
درین نو روز از جملهٔ پیشکش حضرت مهد علیا و بادشاهزادهاے
کامکار بخت بیدار و امراء والا مقدار بدرجهٔ قبول رسید بیست لک
روپیه ارزش داشت - چون خواجه ابو الحسن با تابینان در ناسک
اقامت نمود اکثر رعایای پراگنده قول گرفته بامکنهٔ خویش باز آمدند -
و آن ملک که پی سپر تاراج افواج قاهره شده بود و از خشک سالی
و گرانی خراب - رو بآبادانی نهاد - و خواجه تیول سرور خان وشرزه
راو و سایر دکنیان را که در سلک دولتخواهان منسلك بودند همانجا
تن کرد - و ازانرو که حکم گردون مطاع عزصدور یافته بود که ساهوجی
را طلبیده در ناسک بگذارد- و خود بشاه گده رود بساهوجی مکتوبی
نگاشته - و دکنیانی را که دران ملک جاگیر داشتند همانجا گذاشته روانهٔ
شاه گده شد - و خان زمان را از یک منزلی ناسك بتنبیه متمردانی

و طلا باعیان دوات و سائر حضار مجلس بهشت آئین مرحمت میشود پاندان مرصع پر از پان با خوانچهٔ زرین و نه پیالهٔ طلا پر از ارگجهٔ خاصه با سرپوش و خوان زرین که قیمت مجموع قریب بیست هزار روپیه باشد بمحمد علي بیگ عنایت شد - و معتقد خان صوبه دار مالوه که بامر اقدس ازاوجین مصحوب ایلچي بدرگاه والا رسیده بود سعادت تقبیل آستان عرش مکان دریافت - بعد از و عبد الحق برادر علامي افضل خان که بحکم قضا نفاذ ایلچي را از دار الخلافهٔ اکبرآباد تاپادی پت استقبال نموده بود و ازانجا بدار الخلافه واز دارالخلافه به برهانپور آورده تمام راه لوازم مهمانداري بتقدیم رسانیده بود بشرف کورنش رسید *

بیست و دوم بموجب حکم اقدس محمد علي بیگ سه‌تقوز اسپ عراقي با اقمشه و دیگر نفایس ایران که شاه برسم ارمغان فرستاده بود وقریب سه لک‌روپیه قیمت داشت از نظر انورگذرانید *

بیست و ششم‌بیست و پنج‌اسپ عراقی و پانزده شترنر و ماده واستری چند با اقمشه و تحف ایران که قیمت مجموع آن پنجاه هزار روپیه شد زخودپیشکش نمود - و محمد تقي تحویلدارسوغات شاه نیز اسپی چند پیشکش کرد *

سلخ ماه یمین الدوله آصف خان جواهر و مرصع آلات نفیسه و دیگرنوادر امتعه و اسپ وفیل برسم پیشکش گذرانید - ازانجمله متاع قریب سه لک روپیه شرف قبول یافت - شیخ محی الدین که نزد قطب الملک جهت آوردن پیشکش رفته بود سعادت ملازمت اندوخت - و موازی چهارده لک روپیه از جواهر مرصع آلات گران

ه هزاري ذات و دو هزار سوار و بعنايت نقاره - و بابا خواجه
اضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار و خطاب
عزت خان و خدمت فوجداري سرکار بهکر و عنايت علم و فيل -
و مادهو سنگه ولد راو رتن باضافهٔ پانصدي ذات و دويست سوار
بمنصب دو هزاري سوار و بعنايت علم سر افراز گشتند - و از اصل
و اضافهٔ منصب فيروز خان ناظر مشکوی اقبال دوهزاري ذات و
و هشصد سوار - و مروت خان هزاري ذات و چار صد سوار مقرر
گشت - و ديانت راى گجراتي که از قوم ناگر است و از مراتب
حساب و هندي نامهاى باستاني اگهي دارد بخدمت دفترداري
خالصهٔ شريفه و اضافهٔ منصب - و جسونت راى بخدمت بخشيگري
احديان نوازش يافتند *

هژدهم شعبان افضل خان و صادق خان بحکم اشرف محمدبيگ
ايلچي ايران را که بحوالي برهانپور رسيده بود استقبال نموده بدولت
ملازمت اقدس رسانيدند - او بعد از اداى آداب کورنش و زمين
بوس نامهٔ شاه صفي که در تهنيت جلوس والا نوشته بود گذرانيده
دعاى شاه رسانيد - و اختي کلمات که بگذارش آن مامور بود معروض
داشت - شهنشاه پايه شناس نامه را بدست مبارک گرفته بعلامي
افضلخان سپردند - و پس از التماس محمد علي بيگ در بارهٔ
تعين وقت براى گذرانيدن تنسوقات شاه بيست و دوم اين ماه
معين گشت - و ايلچي را بمرحمت خلعت طلا دوزي و تاج
قزلباشي مرصع و جيقهٔ مرصع و خنجر مرصع گران بها سرفراز
گردانيدند - و چون در ايام نوروز پان و عطريات در خوانهاى مرصع

اکثر ممالک گشته بود متصدیان مہمات خالصات ممالک هندوستان
درین سال و سال آینده بحکم خاقان دادگر بادشاه عدل گستر که
همگي همت والا و تمامي نیت علیا بر معموري مملکت وآبادي
ولایت و رفاهیت عباد مصروف دارند - قریب هفتاد لک روپیه
که زیاده از دوصد و سي هزار تومان عراق قریب دوکرور و هشتاد
لک خاني ما وراء النهر باشد در هشتاد کرور دام محال خالصۀ والا که
یازدهم حصۀ ممالک محروسه است تخفیف دادند - تخفیف محال
جاگیر امراء والا قدر و دیگر منصبداران برین قیاس باید نمود ٭

شب پانزدهم که بشب برات موسوم است از بسیاري چراغان
رشک افزاي روز گردید - و شهنشاه دین پرور بمعهود هرسال ده هزار
روپیه بصلحا و فضلا و دیگر نیازمندان مرحمت فرموده عباداتي که
مخصوص این شب متبرک است بکمال خشوع و خضوع ادا نمودند ٭

گذارش نو روز

درین هنگام که پادشاه صورت و معني شهنشاه دین و دیني
ابواب بر و نوال کشاده بود - وموائد احسان و افضال گوناگون نهاده -
بعد از انقضاي بیست و سه گهري و شش پل از شب جمعه هفدهم
شعبان سال هزار و چهلم هجري خورشید عالم آرا به بیت الشرف
تحویل نمود - و نو روز عالم افروز نشاط افزا گشت - پادشاه فلک جاه
بر سریر کام بخشي و کامراني جلوس فرموده مراسم بخشش و
بخشایش بتقدیم رسانیدند ٭

درین روز رشید خان انصاري باضافۀ پانصد سوار بمنصب

توان از دار الخلافهٔ اکبرآباد روانهٔ برهانپور شده بود مصحوب مکرمتخان دیوان‌بیوتات خلعت فاخر فرستادند - و حکم شدکه هرجا بار بر خورد خلعت بپوشاند - و رفاقت نموده بمعتقد خان صوبه دار مالوه برساند که او به پیشگاه حضور خواهد آورد - وخود بسرعت تمام معاودت نماید - چنانچه او دوازدهم شعبان سعادت ملازمت دریافت ٭

از سوانح این ایام حادثهٔ عسرت انجام امساک
باران و گرانیٔ غله است در همگي بلاد دکن وگجرات

سال گذشته در محال بالاگهات خصوصا نواحیٔ دولتاباد باران نباریده بود - و درین سال اگرچه در اطراف و اکناف نیزکمي کرد اما از ملک دکن و گجرات بالکل منقطع گشت - و سکان آن دیار از انقطاع مواد اکل و فقدان مایهٔ قوت باضطرار افتادند - جانی بنانی میدادند وکس نمیخرید - و شریفی برغیفی میفروختند و نمی ارزید - دستی که پیوسته بانعام دراز بودی جز بگدیهٔ طعام نکشودی - وپائی که همیشه ساحت استغنا سپردی جزراه در یوزه نهپیمودي - مدتي گوشت سگ بجای گوشت بز و استخوان آهن کردهٔ اموات به آرد آمیخته بفروخت رفت - چنانچه بعد ظهور این معنی فروشندگان از پیشگاه عدالت پادشاه حق شناس دین اساس بسیاست رسیدند - انجام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت یکدیگر نمودند - گوشت فرزند را شیرین تر از مهر او میدانستند - و از بسیاریٔ جان سپردگان طرق بر اهل تردد تنگ شد - و هرکه پس از جان کندن بسیار تا اجل موعود مهلت یافت و نیروی ره نوردي در خود دید بقریات و قصبات ممالک دیگر انتقال نمود - و درینولایات که

فیروزي استاده شدند - و چون همگي افواج قاهره یکبارگي بر آمد و یاقوت خان و کهیلوجي و مالوجي و سایر دکنیان که چنداول بودند عقب رسیدند - برخي از مخاذیل خود را بسوي چنداول نمودند. و بیک تاختن یاقوت خان گریختند - ومقرب خان و بهلول و بیتهلوجي و دیگر بي نظامیه و رندوله و فرهاد پدرش و سایر عادل خانیه که باتفاق پیش روی هراول گرفته بودند بمجرد رسیدن اعظم خان فرار نمودند - و آن روز ساحل دریای ونجره مضرب خیام عساکر گیتي پیما گشت - و روز دیگر قصبهٔ بانی اگرچه مردم آنجا بامید کومک قلعه را استحکام داده بودند - امابهادران حصارکشا سرسواري کشودند - و غارت نموده‌ازانجا بماندوواز ماند و شب درمیان بدهارور رفتند - درین منزل داور خان که از درگاه والا جاه و سید دلیر خان که از لشکر خواجه ابوالحسن حسب الحکم روانه شده بودند بعساکر فیروزي پیوستند- و چون ملک بدن و اعتبار راو مکررالتماس رستگاري عیال خود که در دهارور بقید اولیاء دولت بلند صولت افتاده بود نموده بودند و اعظم خان جوابی جزاین که اگر در سلک دولتخواهان در آئید هم رهائي اینجماعه صورت میگیرد و هم شما بمناصب لایقه سر افراز میگردید نشنیده درین هنگام هردو برادر بقصد خدمتگذاري درگاه جهان پناه از مقاهیر جدا شده بدهارور آمدند - و اعظم خان را دیدند - و هرکدام بخلعت و اسپ و مدد خرچ از سرکار والا سر بلند گردید *

اکنون عنان گلگون خامه بصوب نگارش وقایع حضورمنعطف میگردد بمحمد علي بیگ ایلچي دارای ایران که بموجب فرمان گردون

بدست دولت نام غلام کلاونتي است که پدر او ابراهیم عادل خان
اورا بدولتخان مخاطب ساخته نگاهبانی قلعهٔ بیجاپور باو باز
گذاشته بود - و آن نمک حرام بد فرجام بعد از موت ابراهیم خود را
خواص خان نام نهاده حل و عقد معاملات را به برهمنی فتنه انگیز
شرارت آمیز مراري پندت نام سپرد - و درویش محمد پسر کلان
ابراهیم عادل خان راکه از همشیرهٔ قطب الملک بود مکحول گردانیده
دختر اورا برای خود خواستگاري نمود - و عرض و ناموس دودمان ولي
نعمت خود را بباد برداد - و عادل خانیه بابي نظامیه اتفاق نموده
یکجا شده اند - و در یکماه قبل پرینده غله بقدر کفاف لشکر از چاه
کاوي بدست افتاده - و الحال تا بیست کروهی پرینده گیاه نمانده
ناگزیر اعظم شان محاصرهٔ حصار پرینده گذاشته بجانب دهارور روان
شد - دوان روز افواج پیشکر خود را نفرمودند - روز دیگر که از موضع
پاتره کوچ شد - ظاهر گشت که ارادهٔ برامدن جهت دیگر که طرف
دست راست است دارند - وچون بتهیچی [illegible] نزدیک رسیده
آمد یا قوت خان و ملتفت خان و دیگر بندهای درگاه عرش اشتباه
که چنداول بودند چترقلعها بروی کار آورده دستبردها به توپهای ارابه
که اسپان میکشیدند و بان و تفنگ روانهٔ ملک عدم گردانیدند -
درین اثنا خبر رسید که غنیم [illegible] برآمده سر راه بر
لشکر ظفر پیکر گرفته است - حضرت [illegible] جمعیت [illegible] و راجه بهار
سنگه و راجه انوپ سنگه و دیگر [illegible] را که هراول بودند بمدد
فرستاده - و ملتفت خان [illegible] سوار از فوج چنداول بکومک
[illegible] - و [illegible] نزدیک [illegible] کردند -

ر مردم شیر حاجي تردد دشوار گشت - و چون قلعه دار هر روز
مقرب خان و بهلول را بر اضطرار و اضطراب قلعه نشینان آگاه ساخته
پیغام میداد که اگر میخواهید که این قلعه مثل دهارور از دست
نرود زود بکومک برسید - جمعي از پی نظامیه در اطراف لشکر
پرخنده اثر که یک کروهي قلعه بود بر آمده آغاز دست درازي
نمودند - یاقوت خان با فوجي بر آمده تا سه کروه مقاهیر را رانده
برگشت - روز دیگر یاقوت خان و ملتفت خان بسمت پرگنهٔ بارسي
برای علف و هیمه رفتند - مقرب خان و بهلول که با دیگر مخاذیل
جهت تسلیهٔ قلعهٔ پرنیده جریده از تالاب ککراله بقصبهٔ بهوم آمده
بودند تا فرصت یافته دست بردي نمایند - برین آگاه گشته بقصد
نبرد یاقوت خان و ملتفت خان روانه گشتند - اعظم خان بر ارادهٔ
این بخت برگشتگان آگاهي یافته باتفاق راجه جیسنگه و راجه
ججهار سنگه بندیله و جمعي از بندهاي کار طلب بدانجانب رفت -
مقرب خان و بهلول تاب صدمات افواج دشمن شکن نیاورده خودرا
بدامن کوه کشیدند - لشکر فیروزي برانکه بنگاه غنیم لئیم قصبهٔ بهوم
است از جواسیس آگهي یافته بتاراج آن متوجه گشت - و
باستعجال تمام بسر وقت بادیه پیمایان ادبار هنگامي که اسباب بار
کرده در پي فرار بودند رسیده اسپ و شتر و گاو بسیار بافراوان
اسباب بدست آورد - و تاکهات پانسي که چار کروهي پرنیده است
تعاقب کرده معاودت نمود و شب درجائي که غنیم فرود آمده بود
گذرانیده روز دیگر بمعسکر رسید - و چون ظاهر شد که عادل خان
از خرد سالي در انصرام معاملات اختیاري ندارد و زمام مهمات

جي بهونسله مقرر شده - و ضلع ناسک را خواجه ابو الحسن متصرف گشته - و جز دولت آباد و محلي چند که بآن متصل است در تصرف نظام الملک نمانده - سود کار و بهبود روزگار شما دران است که از روی یکرنگي و یگانگي اتفاق نموده در نگاهباني خانهٔ او سعي نمائید و اگر نه افواج قاهره بعد از فتح پرنیده جائي بکسي نخواهند گذاشت - و همین که مارا از میان برداشتند در فکر شما خواهند شد - مصلحت طرفین آنست که بموجب قرارداد قلعهٔ شولاپور را با توابع از ما گرفته ارکان مصالحه را مستحکم گردانید - و در استحکام قواعد دولت نظام الملک که باعث بهبود جانبین است جد بلیغ بتقدیم رسانید - رندوله در جواب نوشت که این معني بعادل خان قرار داده اکنون مقرب خان خود رفته قلعهٔ شولاپور را با محال متعلقه آن حوالهٔ گماشتگان عادل خان نماید - و پیمانرا بایمان موکد ساخته خاطر فراهم آورد - اعظم خان محاصرهٔ قلعه را دست آویز نموده چشم درراه کومک درگاهي و خزانه داشت - و چون پنج شش کروهی پرنیده کاه و هیمه نمانده بود - یا قوت خداوند خان و ملتفت خانرا با جماعهٔ میفرستاد که از دور دست علف و هیمه مي آوردند - و غازیان دولت جاوید طراز قلعه را قبل نموده از سه طرف کوچهٔ سلامت بخندق رسانیده شروع در سرکردن آن نمودند - و راجه جیسنگه و اهتمام‌خان میر آتش کوچهٔ سلامت بخندق رسانیده شروع در سر کردن آن نمودند - اعظم خان ملچاري محاذی دروازهٔ قلعه ساخته ازان تا خندق یک تیر انداز بود - کوچهٔ سلامت راست کرده برکنار خندق دمدمه بر افراخت - چنانچه

اصل شود - بعد ازان هرچه مصلحت وقت تقاضا کند بروی کار
واهد آمد - و پس از رسیدن بیک کروهی پرینده راجه جیسنگه
بابعضی بندهای پادشاهي تعیین نمود که قصبه و پاینده پرینده
تاراج نماید - راجه نخست پاینده را که بفاصلهٔ یک کروه جانب
ب قلعهٔ پرینده بود تاراج نموده ازانجا بر سر قصبهٔ که متصل
لعه بود رفت - و دیوار خام را که بارتفاع پنج گز و عرض سنگز بر
ور قصبه بود و خندقي بپهنای سه ذراع برگرد آن بصدمهٔ فیل
رخنه کرده آمد - و تفنگچیان محافظ حصار فرار نموده بخندق قلعه
پناه بردند - وقصبه غارت زدهٔ لشکر اقبال گشت - و اعظم خان نیز
از عقب رسید - درین اثنا قلعه نشینان دوتوپ بزرگ که تیر هر
کدام یک و نیم من پادشاهی بود سردادند - تیریکي درمیان فوج
منصور افتاد چون زمین سنگ لاخ بود از صدمهٔ آن سنگ ریزها
جسته چندیرا هلاک و برخی را زخمی گردانید - اعظم خان
بقصبه در آمده برای گرفتن فیلان مقاهیر که در خندق بودند
اهتمام نمود - مجاهدان اسلام هفت فیل از خندق بر آورده بسرکار
والا ضبط نمودند - و فراوان غنیمت بدست آمد - مقرب خان و
دیگر مخاذیل که در حوالیِ تالاب ککراله بودند و با رندوله یکرنگي
داشتند از شنیدن این اخبار سراسیمه گشته برندوله نوشتند که
مثل دهارور حصاری حصین با مضافات بتصرف بندگان پادشاهي
در آمد و توابع قلعهٔ قندهار را نصیرخان بدست آورده بمحاصرهٔ
قلعه پرداخته است - و سنگمنیر و بیضاپور و جنیر ومحال آن نواحي
وسرخه وطن و نکو که بملک عادل خان پیوسته است بجاگیر ساهو

بی نظامیه بگهات مانک دوده برآمده بجانب پرینده روانه گشتند - و افیال و اسباب زاید را در قلعه پرینده گذاشته بخاطر فراهم ازانجا بکنار تالاب ککراله که ده کروهی پرینده بجانب نلدرگ است ورندوله آنجا اقامت داشت شتافتند - و چون اعظم خان پی هم شنید که رندوله وکیل مقرب خان را همراه کسان خود نزد خواص خان که مدار مهمات عادلخان بروست فرستاده - و خواص خان اورا تسلی داده باز گردانیده است - و مصالحه بدادن قلعهٔ شولاپور با ولایت آن قرار یافته - حقیقت بپایهٔ اورنگ جهان ستاني معروض داشته التماس کومک نمود - حکم جهان‌مطاع عز صدور یافت که از فوج خواجه ابوالحسن که در ناسک است سید دلیرخان بالحدیان و از حضور اقدس سردار خان و رشید خان و خواص خان و دیگر بندهاي درگاه خلایق پناه و سه هزار سوار از تابینان یمین الدوله آصفخان باعظم خان به پیوندند - و شیخ معین الدین از بیجاپور با پیشکش عادلخان و شیخ محی الدین از گلکنده باپیشکش قطب الملک روانهٔ درگاه آسمان جاه شده بودند - اعظم‌خان از اندیشهٔ آنکه مبادامقاهیر بعد از تعاقب به پرگنهٔ اوسه و بهالکي و جیت کوپه که در نواحي قلعه بندر است رفته بشیخ معین مضرتي برساند - توقف درحوالي پرینده و تدبیر تسخیر قلعهٔ آن و بدست آوردن فیلان و اسباب مخاذیل که انجا فرستاده بودند تصمیم نموده قرار داد که یکچندي مقرب خان و دیگر ملاعین را مشغول دارد تا همه سر راه برهردو برادر نتوانند گرفت - و هم کومک در کاهي بعسکر فیروزي برسد و هم بر اتفاق این دو رویان و آنچه درمیان خود قرار دهند اطلاع

سر راه گرفته نگذارید - درینولا که آن مقاهیر ارادۀ بر آمدن گهات مانک دون دارند و بانجماعه بسیار نزدیکند بموجب قرار داد* پیش راه ایشان گرفته از بر آمدن گهات باز دارید - تا لشکر ظفر پیکر بدانجا رسیده در استیصال این مشت بدسگال باتفاق سعی نماید - او در پاسخ نوشت که اکثر همرهان. من بجانب نلدرگ و محال دیگر رفته اند - قلیلي که مانده اند تاب مقابلۀ ایشان ندارند - بنده نیز به نلدرگ رفته حقیقت را بعادلخان می نویسد - بعد از سرانجام جمعیت بهرچه اشاره کنند بعمل خواهد آورد - و مقرب خان چون دید که افواج قاهره بهیچ وجه دست از تعاقب باز نمیدارند مکرر برندوله پیغام کرد که شما نمک پرورد دودمان نظام الملک اید - و نشو و نما و اعتبار و اقتدار شما از تربیت اوست - درین هنگام که لشکر پادشاهي در مقام خرابیِ این خاندانست حقوق نمک پروردگي مقتضيِ آنست که در حفظ دولت و آبروی این سلسله سعي بلیغ نمایند - ما او را بدادن قلعۀ شولاپور و محال متعلقۀ آن راضي ساخته ایم - شما نیز در ترصیص بنیان وداد طرفین و توثیق ارکان اتحاد جانبین کوشش کنید - تا این هر دو قبیله از آفت صدمات عساکر پادشاهي محفوظ و مصون باشند - اعظم خان برین معني وقوف یافته برای آگهي بر مکنون ضمیر رندوله نوشت - که وعدۀ چنین بود که به نلدرگ بروید و در آنجا سرانجام لشکر نموده بسپاه نصرت دستگاه ملحق شوید - الحال شنیده میشود که بجانب پرگنۀ کانتي میروید - اینمعني بر نقض عهد گذشته و خلاف وعدۀ رفته دلالت دارد - او بجواب نپرداخته بتغافل گذرانید - و

بعد از دولت ملازمت سراسر سعادت هزار مهر نذر گذرانید - و بخلعت خاصه قامت اعتبارش زینت تازه یافت - بعد از شایسته خان و فدائیخان و دیگر بندگان درگاه بتقبیل عتبهٔ والا سر افراز گشتند - و همدرین روز عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان که خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بودند باستلام آستان فلک نشان سر افتخار بر افراختند - عبد الله خان بهادر بعنایت خاصه و جیغه مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و بخطاب فیروز جنگ و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مفتخر گشت - و سید مظفر خان بعنایت مذکوره و باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و بخطاب خانجهانی که درین دولت ابد پیوند بعد از خانخانانی ازان بلند ترخطابی نیست سر مباهات بآسمان رسانید - و بندهای درگاه که با این دو نوئین بودند بترتیب منصب شرف کورنش دریافته باضافه و دیگر مراحم سر افراز گردیدند*

اکنون تتمهٔ داستان اعظم خان و بي نظامیه نگارش می یابد

چون مقرب خان و بهلول بقصد آنکه با بیجاپوریان مصالحه نمایند - از راه رامدوده ببالا گهات متوجه گشتند - چنانچه نگاشته آمد - اعظم خان از جالناپور براه بیلي و منگمنیر عازم بالاگهات شده پیشتر آمده سامان قلعه انبه جوگائي نموده میر ابراهیم خویش میرزا یوسف خانرا به نگاهبانی آن فرستاد - مکرر بر ندوله نوشت که قرار داده بود که هرگاه بي نظامیه قصد بر آمدن بالاگهات کند

برده - از غیب دانی و نهفته بینی فرموده بودند که ان شاء الله درین زودی سرآن بی اقبال همراه اقبال بدرگاه والا خواهد رسید - و نیز بر زبان صواب ترجمان رفته که بحساب سپاهی گری روز مبارک دوشنبه افواج نصرت امتزاج به نبرد آن مقهور می پردازند - و دو شنبهٔ دیگر خبر قتل او میرسد - ازانجا که ضمیر مهر تنویر جام جهان نماست - مطابق آنچه برزبان الهام بیان رفته بود از نشیب خفا بر فراز ظهور برآمد *

هفدهم رجب مطابق غرهٔ اسفندار بمعهود هر سال بندگان خاص را بعنایت خلعت زمستانی بر نواختند *

شب بیست و هفتم بعطای ده هزار روپیهٔ مقرر دامن امید محتاجان برآمودند *

هشتم شعبان آقاحیدر که غلام ترک معتبر بی نظام بود وبخواص خان مخاطب برهنمونی بخت بدریافت سعادت آستان بوس مستسعد گشت - و بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار سوار و مرحمت اسپ و دوهزار اشرفی بعنوان مدد خرج نوازش یافت - و سیدی یاقوت حبشی معروف بمقدم بعنایت منصب در خور قدر و حال فرق مباهات بر افراخت *

نهم یمین الدوله که بحکم والا با اکثر نوئینان بلند مقدار از بالاگهات برگشته بیرون شهر فرود آمده بود - و بقصد دریافت دولت کورنش روانه شد - شهنشاه گردون غلام از بنده پروری و پرورده نوازی امر فرمودند که پادشاه زادهای کامگار بخت بیدار تاکنار شهر استقبال نموده بآستان مقدس بیاورند - آن رکن رکین سلطنت

و حکم نواختن کوس شادمانی نمودند - اعیان دولت و ارکان سلطنت
مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند - و معتمد خان بمژدگان این نوید
خلعت خاصه یافت - و خواجه کامکار بخلعت و اضافهٔ پانصدی دو
صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار و خطاب
غیرت خانی و عنایت اسپ سر برافراخت - و سرهای این
سرگشتگان بادیهٔ ادبار از دروازهٔ قلعه آویخته آمد - تا عبرت مایهٔ سایر
فساد پیشگان فتنه اندیش گردد - و سکنهٔ برهانپور که آن زیان کار
دین و دنیا و نگونسار صورت و معنی را مدت مدید در کمال
کامکاری صوبه دار خود دیده بودند - محو تماشای اقبال دشمن
مال پادشاه والا جاه گشتند - و مناشیر مشتمله برین فتح سترگ
بیمین الدوله آصف خان که در بالاگهات بود - و مهابتخان خانخانان
که بنظم صوبهٔ دار الملک دهلی می پرداخت - و دیگر صوبه داران
شرف صدور یافت - و عبد الله خان بهادر و سید مظفرخان را
بارسال فرامین عنایت آگین با خلعتهای فاخر مصحوب عبد الله
بیگ کامیاب گردانیدند - طالبای کلیم این رباعی در افسردن شعلهٔ
حیات دریا و فرو نشستن حباب زندگانی پدرامنظوم ساخته بمسامع
بشایر مجامع رسانیده - و بصلهٔ گرامی دامن امیدش گرانبار گردید

• رباعی •

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود • این کیف در پیالهٔ نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پدرا هم رفت • گویا سر او حباب این دریا بود

پیش از کشته شدن آن مخذول چون بعرض اشرف رسیده بود که
پدرای برگشته بخت در حلقهٔ فیل سرکار خاصه شریفه را از سرونج

برچهه برو زد و پیش ازانکه سید مظفرخان برسد مجاهدان اقبال - و فدائیان دشمن مال هجوم آورده آن خون گرفته را با عزیز پسرش و ایمل پاره پاره ساختند - و از رفقای او که قریب بصد کس بودند بیشتري کشته شدند - و گرز برداران سرهای آن شوریده سران بریدند - و برخی بدر رفتند - از غزاة لشکر نصرت اثر سید ماکهن پسر سید عبد الله نواسهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت تن دیگر بپایهٔ والای شهادت رسیده - و جمعي خون جراحت را گلگونهٔ رخسار خود گردانیدند - درین هنگام عبد الله خان بهادر از عقب رسیده سر پیرا و عزیز و ایمل را مصحوب خواجه کامگار برادر زادهٔ خود بدرگاه عرش اشتباه فرستاد - و فرید پسر دیگر پیرا را که زنده بدست افتاده بود قید نمود - و چون مادر بهادرخان که درسهیندره که جاگیر پسرش بود اقامت داشت - و جان‌جهان پسر پیرا گریخته باو پناه برده بود - عبد الله خان براي آوردن‌او اقبال نام خواجه سراي خود را فرستاد - او جان جهان را باجلال برادر خرد بهادر خان نزد خان آورد - خان او را بیکه تاز خان سپرده روانهٔ درگاه سلاطین پناه نمود *

بامداد روز دو شنبه هشتم رجب مطابق بیست و دوم بهمن در اثنای آنکه مظهر عواطف سبحاني حضرت خاقاني در آب تبتی کشتي سوار عشرت اندوز صید مرغابی بودند - خواجه کامگار سرهاي آن نگون ساران ببارگاه گردون جاه آورد - و معتمد خان این مژده را در کشتی رسانیده - خاقان سلیمان حشمت سکندر شوکت زبان بشکر افضال الهي کشاده بدولتخانهٔ معلی معاودت فرمودند

بخطاب جان بازخان سرفرازگردید - و فرمان قدر توان عز صدور یافت که ماسیر افاغنه را بقتل رسانیده فیلان را با پسر پدرا بدرگاه آسمان جاه بفرستند ٭

روز دوشنبه غرهٔ رجب مطابق پانزدهم بهمن عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان باین عزیمت که او را ازتکاو راه و بی راه و روا رو گاه و بیگاه خلاص سازند - فوج آراسته روانه شدند - پدرا از کشته شدن فرزندان و خویشان و اعوان که باعانت این جماعه سربی مغزش دیوکدهٔ آمال باطله و امانیِ کاذبه شده بود - امید رستگاری منقطع ساخته - بهمرهان گفت که از زندگانیِ فانی که گرامند این همه خواری و شرمساري نیست سیر آمده ام تا راه فرار باز است - و درها فراز - هرکه میل رفتن داشته باشد بهر طرفي که داند رود - چندي پاي ثبات فشردند - و جمعی فرار اختیار نمودند - درین هنگام شیرپیشهٔ وغا سید مظفر خان هراول لشکر فیروزي که با مادهو سنگه و گروهي از گرز برداران و دیگر بندگان درگاه عالم پناه پیش پیش لشکر منصور میرفت - رسید - پدراي خسران گراي با پسرش عزیز نام که نزد پدر عزیز ترین فرزندان بود - و ایمل و جمعي از افاغنه دو فیل را که با او مانده بود بررو داشته بسوي سید مظفر خان روانه شد - خان مذکور با همراهان خود برو تاخت آورد - آن مدبر چون دید که کنداوران افواج منصور بهیچ وجه دست ازو باز نمیدارند از اسپ فرود آمده با مادهو سنگه و جمعي از گرز برداران و دیگر بندگان از سادات باره و غیره که هراول سید مظفرخان بودند آویزشي نمودند - و در اثنايِ زد و خورد مادهو سنگه

و جانسپاري دادند - و راجه دوارکاداس و شدرزاد خویش خان عالم با چندی به تردداتِ مردانه هم نبرد خود را فروغ آورده دلیرانه جان در باختند - و از افغانان صدر روهیله و محمود پسر پیراي نا مسعود با بسیاري از ادبار زدگان بکوی نیستي فرو رفتند - پیرا چون دیدکه از زخمهاي منکر توانائي تلاش و تردد ندارد و پسر صدر و جمعي که بآنها استظهار تمام داشت کشته شدند - پاي ثبات از دست داده سیوم بار راه فرار سپرد - و در اثناي گریز از فرط ره نوردي و اضطرار فیلاني که همراه داشت جابجا میگذاشت - چنانچه پیش از وصول او بحوالیِ کالنجر بیست فیل بدست اولیاء دولت در اثناي تعاقب افتاده - فیلی چند بدست مردم راجه امرسنگه زمیندار باندهو که او بعد از نوشتن دولتخواهان اورا روانهٔ درگاه خلایق پناه گردانید - و چون پیرا بنواحیِ کالنجر رسید سید احمد قلعه دار کالنجر آگهی یافته سر راه گرفت و هنگامهٔ نبرد گرم ساخته جمعي را مقتول و برخی را ماسور گردانید - و حسن (ن .)

پسر پیرا را با بیست و دو فیل از جملهٔ افیالی که از سرونج برده بودند بدست آوردند - و پیراي نکبت گرا از اضطراب و اضطرار طوغ و علم گذاشته با هزاران خواري با چندی فرار نمود - و آنروز بقاید اجل موعود بیست کروه رفته برکنار سهیند که مقطع زندگاني و مقبض جان فانیش بود فرود آمد - سید احمد حقیقت ستیز خود و گریز پیرا ببارگاه سلاطین مطاف معروض داشت - و از پیشگاه نوازش پادشاهي

(ن .) حسین

فرونشستن شعلهٔ حیات پیرای کفران گرا باب تیغ مبارزان عسکر اقبال وانهدام بنیان فساد افاغنهٔ بد سگال

آن بد بخت برگشته از کشته شدن دریای شقاوت انتما که باستظهار معاونت او رهگرای نا دولتخواهی و بد اندیشی بل رهنورد بگونساری و نا برخورداری بود پای استقامت از دست داده سراسیمه سر راه فرار می پیمود و هرچند میخواست که بگمنامی از میان بدر رفته بمامنی رسد افواج دشمن مال دست از تعاقب باز نکشیده خود را باو میرسانیدند *

بیست و هشتم جمادی الثانیه بعد از وصول بموضع نیمی از ولایت یاندهو که پانزده کروهی سهپندو و سی کروهی اله بادست ظاهر شد که آن زبان زدهٔ صورت و معنی بر هشت کروهی موضع مذکور است - و چون از کوفت نوردیدن راه دراز و همراهی زخمیان پیکار جگراج دیر ترسوار شد - عساکر اقبال خود را بآن ناقص خرد زیاده تر نزدیک رسانیدند - و نخست سید مظفر خان هراول افواج قاهره باو رسید - برابر وصول مبارزان ظفر طراز آگاهی یافته بعضی از افاغنه را که اسپان زبون داشتند باسباب قلیلی که دست زد تاراج نشده بود روانهٔ پیش ساخته با قریب هزار سوار پیکار گذار سر راه مظفر خان گرفت - و هنگامهٔ کارزار گرم گشت - خان شجاعت آئین چپقلشهای مردانه نموده و بسیاری از کندآوران رزم خوی ناموس جوی داد وفاداری

الناپور بصوب بهوکری روانه شده بودند - از آگهی وصول
ج قاهره بجالناپور فسخ آن عزیمت نموده به پناه دولت آباد
آمده اند - و بی نظام بآن سرگشتگان بادیهٔ ضلالت پیغام نموده
توقف شما درین نواحی باعث توجه عساکر نصرت مآثر میشود
رای صواب آن است که بسمتی که رندراه و سایر عادلخانیه اند
رفته چنانچه سابقا قرار داده بودید قلعهٔ شولاپور را با ولایت آن
بایشان بدهید - و بعد از عهد و پیمان متفق گشته به تردد وتلاشی
که از دست برآید لشکر پادشاهی را بخود مشغول دارید - مخاذیل
باین اراده از راه رامدوده باز متوجه بالاگهات گشتند *

نگارش وزن شمسی

روز مبارک دوشنبه غرهٔ رجب سنه هزار و چل مطابق پانزدهم
بهمن جشن شمسی وزن انجام سال خجسته فال سی و نهم و آغاز
سال چهلم از زندگانی جاویدانی حضرت خاقانی انعقاد یافت - و
آن گرانبار صورت و معنی بآئینی که درین وزن فرخنده معهود است
بطلا و دیگر اجناس بر سخته آمد - و پلهٔ ترازو رشک افزای آفتاب
گردید - و بخشش سی هزار روپیه از زر و سیم وزن و بذل زر نثار دامن
احتیاج جهانی بر آمود - و شریف اصفهانی خالوی باقر خان نجم
ثانی بمنصب هزاری هفتصد سوار - و شجاع ولد معصوم خان کابلی
بمنصب هزاری چار صد و پنجاه سوار - و مکرمت خان از اصل و اضافه
بمنصب هزاری چار صد سوار نوازش یافتند - و نرسنگداس پسر راجه
دوارکا داس بمنصب پانصدی ذات و چارصد سوار سرافراز گردید *

چون آن ادبار پیشگان درنشیب گهاتند - وجز آنکه بالا بر ایند چارة ندارند شما در قصبهٔ ماندوة که درهمین نزدیکي است - رحل اقامت بیفگنید - و مردم خود را از حوالیِ قلعهٔ نلدرگ و غیر آن طلب نمودة با جمعیت آمادهٔ کار باشید - و از هر گهاتي که بر ایند خود را رسانیدة سر راه بران گروة گمراة بگیرید - تا افواج دشمن مال رسیدة بآب تیغ شعلهٔ حیات مستعار ایشان فرونشانند - و خود در پی بی نظامیه که قندهار روبه میرفتند - روانه گشته در دو روز بحوالیِ قصبهٔ انبه جوگاهي رفت - وخاطر از استحکام قلعهٔ آن فراهم ساخته تاتارخویش میرعبد الله (ن) رضوي را بنگاهباني باز گذاشت - و از گهات انبه جوگاهي فرود آمدة بقصبهٔ بریل رسید - و ازانجا شب درمیان بقصبهٔ کهیر - بخت برگشتگان بر حقیقت کار آگاهي یافته ترک رفتن قندهار نمودند - و از راه پرسي روانهٔ پرتور شدند - اعظم خان بریںمعني اطلاع یافته بموضع اشتي آمد - و ازان راه متوجه پرتور شد - و از پرتور ایالی که در فتح دهارور بدست افتادة بود مصحوب علي اصغر ولد جعفربیگ آصفخان بدرگاه سلاطین مطاف فرستاد - مقاهیر از راه جالناپور بسوی دولت آباد فرار نمودة - هر روز مسافت دراز می نوردیدند - و لشکر نصرت اثر منزل به منزل در پی می شتافت - چون جالناپور مضرب خیام عساکر فیروزي گشت دریافته آمد - که آن گروة فرصت یافته که برای مذبذب ساختن سپهدار خان که با قلیلي بمحاصرهٔ قلعهٔ تلنم پرداخته بود

(ن) عبد الهادي

بجماعه فرستاد - زندوله و پدرش از غلبه توهم با جمعی مسلح اعظم خان را دیدند - خان بیست خلعت و بیست اسپ برندوله و فرهاد و دیگر سران عادلخانیه داده کمال دلجوئی و خوشخوئی بکار داشت - ایشان اظهار نمودند که چون عواطف والای حضرت خاقانی در بارهٔ عادلخان روز افزونست و حصون ملک بی نظام که درسمت بیجاپور واقع است با توابع و مضافات باو مرحمت فرمودند - اگر قلعهٔ دهارور که درینولا به نیروی تیغ جهان کشای اولیای دولت انفتاح یافته و از جمله آن قلاع است بما بازگذارید درمیان همسران باعث افتخار عادل خان خواهد بود - اعظم خان جواب داد که حکم گردون توان چنان صدور یافته بود که عادل خان بسعی و تردد خود قلاع مذکوره را با توابع از تصرف بی نظامیه برآورده متصرف شود - و درتخریب ملک و تفریق جمعیت بی نظام بد فرجام با لشکر نصرت اثر متفق گشته بذل سعی نماید - درین مدت مدید که هوا خواهان درگاه عرش اشتباه در تعاقب آن بادیه پیمایان ادبار فراز از نشیب باز ندانسته در کندن بیخ فساد و بر افگندن بنیاد فتنهٔ ایشان کمال کوشش مینمودند - هرچند بشما نوشته آمد که درین وقت که مقاهیر پریشان و سرگردان شده بخود گرفتارند و نگاهبانان قلاع امید کومک ندارند فرصت را از دست نداده قلاع را بتصرف در آرید - بگوش هوش نشنیده تغافل و تکاهل ورزیدید اکنون که مجاهدان اقبال از روی جد و جهد تمام قلعهٔ دهارور را فتح نمودند - این التماس بس بیجاست و قابل پذیرائی نیست چنین مطلب دور از کار بعرض اشرف نمیتوان رسانید - بهر حال

خان بد انچه از اسباب توپخانه و ذخیرهٔ قلعه از آمت تا راج باز
مانده بود سر انجام لوازم قلعه داري نموده حراست آنرا بمیر
عبد الله رضوی با جمعی از منصبداران و هفتصد پیاده تفنگچي
و برخی توپ انداز مقرر گردانید - درین اثنا رندوله سردار لشکر بیجاپور
که عادل خان اورا و فرهاد پدرش را با ده هزار سوار فرستاده
بود تا بعضی محال ملک اورا که دران سمت واقع است از اسیب
بی نظامیه نگاهدارند - و در تسخیر قلاع و تصرف پرگنات که حضرت
شاهنشاهی از ملک بی نظام باو عنایت فرموده بودند بکوشند
بقصبهٔ ماندور که ده کروهي دهارور است رسیده باعظم خان پیام
نمود که چون عادلخان از صدق بندگی بلوازم دولتخواهی و مراسم
هواجوئی قیام می نماید - و مقرر گردانیده که این جماعت با
عسکر فیروزی اتفاق نموده در مالش مقاهیر بی نظامیه سعی
نمایند - بنده میخواهد که شما را در یابد و تابع صوابدید دولتخواهان
باشد - اعظم خان بانکه میدانست که او با بی نظام در مقام موافقت
است و بخرابی ملک او هرگز رضا ندهد صلاح وقت را که نخته
کار سخته روزگار از دست بگذارد منظور داشته پاسخ داد که چون
عزیمت تعاقب مخاذیل بی نظامیه تصمیم یافته است از روی
اخلاص و بندگی برین ارادهٔ راسخ بوده زود بیاید رندوله و فرهاد
پدر او در همان روز روانهٔ لشکر ظفر اثر گشتند - اعظم خان روز دیگر
بجهة ملاقات اینان در دهارور توقف نموده - یاقوت خان و
اوداجیرام وکهیلوجي و مالوجی و چندی دیگر از دکنیانرا با ملتفت
خان پسر کلان خود و دیگر بندگان درگاه خلایق پناه باستقبال آن

دیرین بندگان وچه دکنیان که در سلک دولتخواهان منسلک گشته
بودند مبالغه میکردند - که اولی آن ست که فتح این قلعهٔ دشوار
کشا بوقتش باز گذاشته تعاقب مقهوران نموده آید - اما اعظم خان
که از سنگ انداز نداشتن قلعه و طرز قلعه داری حصار گزینان که
قلیلی بودند - و از سیماء عساکر قلعه کشا و نیرنگ پردازی اقبال
فیروزي مآل دریافته بود که این قلعه تسخیر پذیر است - چندیرا
از طایفه که دل برکار نمی نهادند بمحافظت آرد - و بعضی را
بسیارست جمعی . که برای کاه و هیمه میرفتند معین گردانید -
و خود با گروهي از بندهای درگاه دل برکشایش حصار نهاده
دست اجتهاد کشاد - ومجاهدان اقبال را به نوید الطاف پادشاهی
آمادهٔ پیکار گردانید - و چون از کارطلبي و پیکار گزینیِ بهادران
قلعه کشا و از جرأت و جسارت مبارزان نبرد آرا نگاهبانان قلعه را
دست از کار وکار از دست رفته بود - صبح دوشنبه بیست و سیوم
جمادی الثانیه مطابق هشتم بهمن ماه سوار شده رو بدروازهٔ قلعه
نهاد - و قرار داد که سپاه نصرت اعتصام ازطرف دروازه که چرندارد
و یورش بآساني میسر است بیك دفعه ملچار هاي خود برآمده
برخی به نردبان و چندي بکمند بر دیوار حصار بر آیند - کار پژوهان
که تیر و تفنگ و حقه و سنگ را باران سرسبزي کشت زار فیروزي
میدانستند طایفهٔ ازانها برخندق هجوم آوردند - و گروهی بپای
جلادت بدیوار بر آمدند - و مرحمت خان با چندي بقلعه درآمده
دریچهٔ دروازه را کشود - اعظم خان با سایر سران و سرداران بدرون
درآمد - و قرین در آمدن او قریب دو هزار کس بدیوار برآمده

وچندی مجروح و مقتول گشتند - و دیگر بار بهادران لشکر منصور
هجوم نموده بقیهٔ اسباب خندق را غارت کردند - و درین مرتبه نیز
سه فیل و اسپ بسیار بدست مردم بندیله افتاد - اعظم‌خان فیلانرا
برای سرکار والا گرفته اسپان و اسباب بآن جماعه باز گذاشت - و از
فزونی دلیری و دلاوری شب پیاده بخندق در آمد - و چون بعد از
ملاحظهٔ دیوار ظاهر شد که دریک جانب آن دریچه ایست که
بگچ و سنگ بر آورده اند - و آنرا به بیل و کلند شگافته یا بباروت
پرانیده بقلعه درمی توان آمد - بسرعت هرچه تمامتر بیلدار انرا
سرگرم کار گردانید - و جانب دیگر بمردم قسمت نموده مقرر ساخت
که ملچارها پیشتر برده کار بر اهل حصار تنگ گردانند - سیدی
سالم حبشي و پدر و برادران اعتبار راو بمحافظت قلعه پرداخته
بان و توپ و تفنگ می انداختند - و کنداوران عسکر فیروزی نیز
از هر ملچار محاذی رخنهای کنگره تیر و بندق سر میدادند -
چنانچه گروهی از توپچي و تفنگچي و باندار حصار ره گرای نیستی
گشتند - و مجاهدان نصرت نشان شب از روز ها باز ندانسته در
کشایش قلعه سعي فراوان مینمودند - ازانجا که مهام این دولت
مقضی المرام بیمدد این و آن ساخته شده است ارابهٔ توپ کلاني
که بر سر دروازهٔ قلعه بود در انداختن نخستین از صدمهٔ آن شکست
و توپ بر بالای برج افتاده از کار باز ماند - اعظم خان و مرحمت
خان و میر غیاث را با جمعي از تفنگچیان سرکار معلی و تابینان
خود فرستاد که در برابر دروازه بر کنار خندق در پناه عمارتي نشسته
کار بر قلعه نشینان تنگ گردانند - اگرچه برخی از لشکریان - چه

بهونسله و اهتمام خان داروغهٔ توپخانهٔ والا که از دیرین بندگان آستان خلافت مکان است و مرحمت خان بخشی احدیان تفنگچی و کماندار تعیین نموده مقرر گردانید - که قصبهٔ دهارور و بیتهٔ آنرا که هفتهٔ یک روز درآنجا مردم از مضافات و توابع دهارور و دیگر مواضع نزدیک و دور برای خرید و فروخت هر قسم متاع فراهم آیند تاخت نمایند - وچون قلعهٔ دهارور که بدشوار کشائی و فرزونی اسباب قلعه داری در دکن مشهور است - بر فراز پشته واقع شده - و در جانب آن جویهای عمیق دشوار گذار است که گنجایش فرود آمدن لشکر ظفر قرین ندارد - قرار داد که بعد از تاخت قصبه و بیتهه به تسخیر آن نپرداخته همت بر تعاقب بی نظامیه و تنبیه این گروه ادبار پژوه باید گماشت - پس از آنکه ملتفت خان با دیگر بندهای درگاه داخل قصبه شده باعظم خان انها کرد - که جمعی کثیر آن روی خندق بانداختن تیر و تفنگ اشتغال دارند - اعظم خان با جمیع بندهای درگاه معلی از قصبه گذشته نزدیک قلعه بپاردیواری که توپ رس بود درآمده نشست - و ملتفتخان وهمرهان او بکنار خندق رفته مردم قصبه را که اسباب و اموال و اهل و عیال خود باستظهار توپ و تفنگ قلعه بخندق درآورده بجنگ میکوشیدند بضرب بندق ازان جا برداشتند - و بچستی و چالاکی بخندق در شده دست نهب و اسر کشوده غنیمت بسیار گرد آوردند - اعظم خان جمعی از پیاده های راجه جیهار سنگه بندیله را برای گرفتن فیلی چند که در خندق سراغ یافته بود فرمتاد - انها بجلادت و جسارت بیست و نه چهار فیل و اسپ و شتر و گاو و اسباب بسیار آوردند -

بادهٔ تهور نا بکردانه زچه از مدهوشی می
ازین جماعت بر نگرفته بلیمحابا تاخت -
زد تفنگی بر سر آن تهی مغز رسیده کارش
پسر او نیز مقتول گردید - سپاه بندیله پیرا
آورده - و پیرای فرصت جو توجه ایشان بسوی
شته ازین مهلکه جان بدر برد - و بکرماجیت
ه را با سر پسرش بدرگاه مقدس فرستاد - و
را بغنیجی که باعث امتیاز او میان هم سران گشت
پیکار نزدیک چار صد افغان و دو بست بندیله
شتند - و پس از انکه سر آن فتنه گر بدرگاه رسید
شاهنشاهی بکرماجیت در جلدوی این خدمت
(ن) و اضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار بمنصب
زار سوار سربلندی یافت - و مصحوب سندر
ه کب رای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره
ده فرستادند *

لعهٔ دهارور بتائید اقبال بیهمال بادشاه
ران و سعی جمیل اعظم خان

که بر کتل انجن دوده (۲ ن) بر آمده سه کرو
انداخته بود - درین هنگام ملتفت خانرا با مانو

ن ۵۵۵

که خون گرفتگان سرونج روبه شتافته اند - و سر رشتهٔ تدبیر واهشته هرسو گام ناکامي میزنند *

چهاردهم شیران لشکر فیروزي بسرونج رسیده آگهي یافتند که مقاهیر دو روز پیش ازین آنجا آمده بودند - و خواجه با بای آفتاب که بزماني قلیل پیش از رسیدن ملاعین داخل سرونج شده بود و خواجه عبد الهادي پسر صفدر خان که از قبل پدر در سرونج مي بود باتفاق همت بر نگاهباني شهر گماشته سکان آن بلده را از دست انداز گروه دساه پژوه حراست نمودند - و مخاذیل از نواحي سرونج پنجاه فیل سرکار والا بردند *

کشته شدن دریاي کافر ماجرا بهزاران سرگرداني و پریشاني

چون پیرای تیره رای د دریاي هرزه گرای را از هیچ راهی روی حیات و از هیچ روئي راه نجات نماند - هر روز را روز واپسین دانسته به هزاران سر گرداني و پریشاني در جست و جوی مهرب از سرونج دست راست شده بملک بندیله در امدند - که بکاپي سر برارند - و چون ججهار سنگه بندیله بجهت آنکه پسرش بکرماجیت پیرا را در حین فرار از دار الخلافت اکبرآباد بملک خود راه داد تا از انجا بدکن رفت مورد عقاب پادشاهي گشته بود بکرماجیت براي تدارک تقصیر خویش و شرمندگي پدر هفدهم بتعاقب مخاذیل در آمده خود را بدریا که چنداول بود - رسانید - و کمال جرأت و جسارت بکار برده هنگامهٔ نبرد گرم گردانید - آن خون گرفته

چون دریافت که ادبار پیشگان باوجین رفته اطراف شهر را غارت نموده بجانب نواهي شتافتند روانهٔ آن صوب گردید *

آغاز چهارم سال

میمنت اشتمال از دور اول جلوس عالم آرا

روز یکشنبه غرهٔ جمادی الثانیه سنه هزار و چهل مطابق یازدهم دي سال چهارم از اورنگ نشینیء برازندهٔ سریر خلافت - فرازندهٔ اکلیل دولت - حضرت جهانباني بفراوان خجستگي مژدهٔ شادماني رسانید *

چهارم عبد الله خان بهادر بنواهي رسید - و سید مظفر خان از دیبال پور گذشته پنجم در منکود که سر راه مندسور است شنفت که بخت برگشتگان راه مندسور گذاشته دست راست رفتند - و ششم از انجا روان شده در موضع تال‌کانو فرود آمد - درین تاریخ عبد الله خان بهادر از عقب رسیده باو ملحق گشت - و چون خبر رسید که افاغنه روز گذشته در ده کروهیء تال‌کانو بوده امروز از انجا کوچ نموده اند - افواج منصوره بسرعت هرچه تمامتر از تال‌کانو راهي شد *

دهم موضع خلجي پور مضرب خیام گشت - و بوضوح پیوست

امتیاز دارد و خاقان غیب دان اورا بعد از التیام جراحت ظاهرا
بجهت ادراک ملازمت و الا که جان داروی بندگان اخلاص پروراست
و باطنا برای دفع اخلاط فساد آن مواد فتنه بدرگاه معلی طلب
فرمودند و او هشتم ربیع الاول بسعادت آستان بوس فایز گشته چنان
نگارش یافت •

بیست و پنجم بعنایت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ
تبچاق از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سربلندگردانیده دستوری دادند
که همت بر استیصال مقاهیر گماشته سمت مالوه پیش گیرد
و براه بیجا گده در آمده در نواحی قلعه ماندو از دریای
نربده بگذرد و مراسم تیقظ و تفحص بتقدیم رساند که تا بهر جانبی
که آن ره نورد دشت ناکامی سر بر آورده قدم ادبار پیش نهد
تعاقب نموده سزای کردار آن نابکار در کنار روزگارش نهد - و
سرافرازخان و راجه دوارکا داس و مادهو سنگه واد راو رتن و یکه
تاز خان و شیر زاد و سیام سنگه و اوگرسین و امیر بیگ واد شاه
بیگ و گروهی از گرز برداران و برق اندازان بهمراهی او تعین
فرمودند و حکم شد که اگر عبدالله خان بهادر بآن حدود رسیده باشد
هردو فوج فراهم آمده خاربن فساد آن مخاذیل بر کنند - سید
مظفر خان به اقبال ابدی بر جناح استعجال بگذر اکبر پور از آب
نربده گذشته رو بمقصد نهاد و چون عبدالله خان بهادر آگهی یافت
که مقاهیر از گذر دهرم پوری گذشته اند او نیز ازان گذر عبور نموده
در لونیهره فرود آمد در آنجا شنید که بست و هشتم جمادی الاولی
تیه نوردان ناکامی ازین مکان روان شده اند ناگزیر بدیپال پور آمد

دست زد حوادث و پاکوب نوائب گشت و آنچه بی نظام باعث جمعیت دانسته بود موجب تفرقه شد پیرایی کارماجرای از دوستی غرض آلود و صحبت مصلحت آمود بی نظام اعتماد برگرویده با دریا و صدر و ایمل و بقیهٔ فرزندان و متعلقان باندازآنکه در نواحی پنجاب باعانت قبایل بد شمایل افاغنهٔ آن حدود اسباب فتنه اندوخته آتش فساد بر افروزد از حوالی دولتاباد باتفور آمده واز دهرن گانو و جویره و ابدهٔ بالا ترگذشته رو بسمت مالوه نهاد حضرت خاقانی چه از صفای باطن که مکمن اسرار امت و انجلاء خاطر که موطن انوار چه از پیش بینی و دور اندیشی که از لوازم ملک داری و جهان کشائی است سرزمین مالوه را مقرگروه فتنه پژوه افاغنه دانسته عبد الله خان بهادر را برای تنبیه دریای مقهور فرستاده بودند - و بعد از مراجعت دریا ببالاگهات حکم شده بود - که در پائین گهات توقف گزیند و بهرسو که خبر روانه گشتن این غنوده بختان تیره روز بیابد تعاقب نماید - دریندولا خان مذکور بر حقیقت کار آگهی یافته بتعاقب آن بادیه پیمایان ادبار متوجه گشت و کیفیت واقعه معروض ایستادگان پیشگاه سریر خلافت گردانید *

و بیست و چهارم جمادی الاولی چون این ماجرای بشرف استماع رسید پادشاه دور بین صواب گزین بنفس مقدس بی استفسار اهل تنجیم ملاحظهٔ تقویم فرموده ساعتی از روز آینده برای تعین افواج باستیصال آن گروه بد مآل اختیار نمودند - و سید مظفرخان باره را که در بندگان قدیم الخدمت بشجاعت وقبیله داری

شدند - درین اثنا باقر خان محمد شریف خالوی خود را که هراول
از بود رو بروي سر آهنگ غنیم فرستاده بر غول دکنیان که چار صف
در عقب یکدیگر مرتب ساخته بودند تاخت آورد - مفاهیر تاب زد
وخورد شیران بیشهٔ وغا نیاورده راه هزیمت سپردند و بسیاری از سوار
و پیاده رهگراي عدم گشتند و گروه انبوه بقید اساري در آمدند - و اسپ
بسیار بدست افتاد - و آنانکه از دم تیغ رهائی یافتند بهزاران
پریشانی و سرگردانی به پناه درخت زار و کوهسار در آمده جان
بسلامت بردند - باقر خان لواي فتح بر افراخته بتسخیر حصار
پرداخت - وشیران پیکار جو باوجود ریزش توپ وتفنگ خود را بپای
قلعه رسانیدند - و به نرد بانهائی که ترتیب داده بودند آغاز برامدن
دیوار حصار نمودند - نگاهبانان قلعه که اهل دکن نایک واري گویند
از انهزام و اضطراب لشکر خود و جرأت و جسارت سپاه نصرت
دستگاه بهراس افتاده بآئین زینهار جویان آن ملک کاه بدندان
گرفته امان پژوه گشتند ازانجا که بخشودن گنهکاران خوی بندگان
این حضرت است باقر خان بر اضطرار آن متمسکان ذیل ندامت
ترحم نموده وا گذاشت تا از قلعه بسلامت بر آمدند - و منصور گده
را بمیر علی اکبر نامي از تابینان خود سپرده و سرامت کهبرا باره
بصفی قلی بیگ منصبدار مقرر گردانیده و خاطر از نظم و نسق آن
ولایت فراهم آورده بمقر خود باز گشت •

برآمدن پیرای تیره رای و دریای ادبار گرا با سایر افاغنهٔ شقاوت
انتما از ولایت بی نظام بهزاران ناکامی و بدنامی بسمت مالوه
چون ملک بی نظام بورود افواج قاهره بسبب قدوم شوم پیرا

جائیست دلکشا و نخچیر گاهیست مسرت افزا تشریف بردند ـ سه روز دران سر زمین نشاط آگین بعشرت و شادکامی توقف نمودند - و چند نیله گاو و آهو به تفنگ شکار کرده بدولتخانهٔ والا مراجعت فرمودند ـ کرارہ دهیست سه کروهی برهانپور در نواحیِ آن رود خانه ایست که از صفا چون آئینهٔ حلبی رو نماست ـ و از لطافت چون آب زندگانی گوارا - و در بعض مواضع عرض آن صد گز پادشاهیست - و در بعضی کمتر ـ در ازمنهٔ سالفه برابر کرارہ بران رود بندی بسته بودند بعرض صدگز و ارتفاع دو گز - و از روي آن بند آبشاری میریخت - فرمان فرمای جهان در ایام نیک فرجام پادشاهزادگی - هنگامی که ماهچهٔ رایات ظفرآیات برای تنظیم مهمات دکن و تنسیق معاملات آن فروغ بخش خطهٔ برهانپور بود - در اثنای شکار آن مقام بجهت انتظام دیده حکم فرمودند ـ که پیش بند سابق بندي دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بندند تا میان هردو بند حوضي صد گز در هشتاد گز برروی کار آید - و آبشاري دیگر از روی این بند بر یزد و در سوی آن دو دست عمارت مطبوع بر افرازند - و بامر پادشاهي در کمتر فرصتی حوضي و آبشاري دیگر و دو منزل دل نشین بر دو کنار آن و باغچهٔ متصل عمارت آن روی آب صورت اتمام یافته حیرت افزای دیده وران دشوار پسند گشت •

ز سوانح این ایام مسرت انتظام فتح قلعهٔ منصور گڈه است بسعی باقر خان فتح ثانی ضوبه دار اڑیسه

تفصیل این ملخص آنکه سال گذشته خان مذکور بکهیرا پاره

امارتی در آوردند - و آنچه از توپ و تفنگ و اسلحه و اسباب قلعه
داري دران حصار بود با اشیای دیگر بدست سپاه قلعه‌کشا افتاد -
و چون عساکر ظفر مآثر بکنار آب زنجره که دوازده کروهی قلعهٔ
دهارور است رسیدند - مقرب خان و بهلول و دیگر مقاهیر ازگهات
انجن دوده فرود آمده بمضافات پرگنهٔ بیر رسیدند - اعظمخان
ازین منزل ساهوجی بهونسله را ضبط محال متعلقه جنیر و
سنگمنیر فرستاد - و با دیگر افواج نصرت امتزاج متعاقب آن گروه
ادبار پژوه از کتل ایلم‌گذشته بقصبهٔ بیر و از آنجا به پرنور که کنار آب
درنه است رفت - تبه کاران سیه روزگار راه گریز پیموده خود را
بنواحی دولت اباد رسانیدند - اعظم خان چون دریافت که ادبار
پژوهان از فقدان علف و غله از نواحی دولت آباد به بالا گهات
بر گردیده بصوب دهارور روانه شده اند - بران شد که برین باطل
ستیزان سر راه گرفته دست بردی نماید - درین اثنا بوضوح پیوست
که غنیم‌فیلان واسباب به پناه قلعهٔ دهارور فرستاده ارادهٔ رفتن پائین
گهات دارد - بنابران بر کتل انجن دوده بر آمده سه کروهی دهارور
فرود آمد - تتمهٔ این داستان در محلش گذارش خواهد یافت *

جمال خان قراول که برای شکار فیل بجانب سلطان پور
و راج پیپله از توابع گجرات رفته بود و یکصد و سي فیل گرفته
یازدهم جمادي الاولی بشرف زمین بوس رسید - و هفتاد فیل
خرد و ماده که زنده مانده بود از نظر اقدس گذرانید - قیمت یك
لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت *

آخر این روز اورنگ آرای جهانبانی بموضع کراره که سیر

روانهٔ گهات گردید - و در اثنای عروج بران کریوه جمعی از سوار و پیادهٔ بسیار از قبل مقهیر دران تنگنا بر مجاهدان اقبال سر راه گرفتند - و با اهتمام خان میر آتش که پیش از غازیان لشکر منصور شروع در برآمدن گهات نموده بود بمحاربه پرداختند - گروهی از بند هاي درگاه و تفنگچیان سرکار خاصهٔ شریفه که همراه او بودند پاي جسارت استوار نهاده - و دست جلادت کشاده - بسیاري از سپاهیان را مقتول ساختند - و برخی از سرداران را ماسور - و افواج نصرت امتزاج به نیروي اقبال شاهنشاهي بالاي گهات برآمده موضع دامنگانور را که از احمد نگر بیست کروه است مضرب خیام گردانیدند روز دیگر ازانجا کوچ نموده بقصبهٔ جامکهیر که از ولایت بي نظام است رسیدند - اعظم خان پرگنهٔ مذکور را بجایگیر دلاور خان حبشی که در سلک دولتخواهان منسلک گشته بود تن نمود - و او جمعي را بضبط آن گذاشته با لشکر ظفر اثر روانهٔ پیش گردید - روز دیگر عسکر گیتی پیما بموضع تلنگی آمد - نگاهبانان قلعه باستواري برج و باره پرداخته بسر دادن بان و انداختن تیر و تفنگ پرداختند و اعظم خان و اهتمام خان میر آتش را با مردم توپخانه و مرحمت خان بخشی احدیان را با احدیان تیر انداز و دیگر بند هاي درگاه و جمعی تفنگچیان خود را بکشایش قلعه فرستاد - گروه جانباز نبرد پرداز حصار را مرکزوار گرد گرفته بتائید یزدانی و تیسیر آسمانی که همواره پیشکار این دولت ابد طراز است در عرض یک پهر مفتوح گردانیدند - و برخی از محصوران را به تیغ بی دریغ از دم گذرانیدند - و نزدیک پانصد کس از سپاهی و غیر آن بقید

نگوهیده ازان مصدر افعال نا پسندیده بظهور آید عبد الله خان بهادر را که در ظاهر برای معالجهٔ او و در باطن برای مداوای دریای کافر نعمت اخلاط فساد و ردع مواد فتنهٔ او بی شربت ناگوار بوار صورت نمی بست - از بالا گهات طلب فرموده بودند بجهت تادیب و تنبیه آن شوریده بخت معین گردانیدند - و دهم جمادی الاولی بعنایت خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سربلند ساخته رخصت فرمودند - میرزا عیسی ترخان و رشید خان انصاري وخواجه بابا وخواجه کامگار که با عبدالله خان بهادر آمده بود و سیف الملوک و شرزه خان وابوالبقا برادرزادهٔ عبدالله خان بهادر و خلیل بیگ و کریمداد بیگ قاقشال و عالم چند و گوبند رای پرهاران و دیگر منصبداران و احدیان و کماندار و تفنگچیان همراه او مرخص گشتند - و اسحق بیگ خویش یادگار حسین خان بخشي و واقعه نویس آن لشکر مقرر شد - دریاي شوریده راي قصبهٔ اندول و دهرن گانو را با بعضی مواضع پائین گهات چالیس گاون تاخته باستماع خبر توجه عبد الله خان بهادر برگردیده به بالاگهات رفت و چون در دولتاباد و نواحئ آن از نیت بد طویت بی نظامیه و قدوم ادبار لزوم اداغنه بارش از آسمان و نبات از زمین که سرمایهٔ سرسبزي جهان و پایندگئ جهانیانست بر افتاده بود - اعظم خان نهضت افواج جهانکشا بدانصوب مصلحت ندید - و رایش چنان اقتضا کرد که باستیصال مقرب خان و بهلول مخذول که در دهارور و انبه جوگائي بودند متوجه گردد - و مطابق صواب دید او نوشتهٔ یمین الدوله از موضع ارجهر نیز رسید - بنابران از راه مانک دوده

ساهوجی بعد از رسیدن این حکم با دو هزار سوار داخل لشکر فیروزی گردید - و بالتماس اعظم خان بخلعت و منصب پنجهزاری ذات و سوار و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دو لکه روپیه سر افراز گشت - و میناجی برادر او بخلعت و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و جمدهر مرصع واسپ و ساماجی ولد ساهوجی بخلعت و منصب دو هزاری ذات هزار سوار و اسپ - و هر کدام از ربی رای ساتیه و مالوجی رهاباجی بمنصبی در خور نوازش یافتند - و دیگر خویشان او نیز فراخور رتبه بمناصب سربلند گردیدند - دامن امید ایشان بانعام هشتاد هزار روپیه برآموده شد - پیرای کافر نعمت و دریای ناصرهمت خبر نهضت افواج جهانکشا بجانب سیوگانو شنیده از بیضاپور و بهولسنه بموضع لاسورکه ده کروهی دولتاباد ست رفتند و بی نظام از استماع توجه عساکر نصرت مآثر بدانصوب سراسیمه گشته از نظام آباد که بیرون قلعهٔ دولتاباد ساخته بودند و متعلقانش منازل و عمارات دران پرداخته بودند بقلعهٔ مذکور رفت - و پیرا و دریا نیز در لاسور بودن مصلحت ندیده در ایرکهتله که نیم کروهی دولتاباد است اقامت گزیدند - و پس ازآن چندی منتسبان را باربابش دره که در پناه آن حصن حصین واقع شده بردند - دریای تیره روز با هزار افغان شقاوت اندوز از پیرا جدا شده بقصد تاخت نواحی قصبهٔ اندول و دهرن گانو بسوی چاندور وگهات چالیس کانو روانه گشت - وچون اینمعنی بعرض ملتزمان بساط حضور رسید شهنشاه دور بین حزم آئین که از روی غیب دانی و نهفته بینی پیش ازانکه این خیال

نکوهیده ازان
بهادر را که د مصدر افعال نا پسندیده بظهور آید عبد الله خان
دریای کافر ر ظاهر برای معالجهٔ او و بهر باطن برای مداوای
ناگوار بوار ه نعمت اخلاط فساد و ردع مواد فتنهٔ او بی شربت
بجهت تادیبورت نمی بست - از بالا گهات طلب فرموده بودند
جمادی الاوب و تنبیه آن شوریده بخت معین گردانیدند - و دهم
مطلا سربلندای بعنایت خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
رشید خان انا ساخته رخصت فرمودند - میرزا عیسی ترخان و
آمده بود و نصاری وخواجه بابا وخواجه کامگار که با عبدالله خان بهادر
بهادر و خلیفف الملوک و شرزه خان وابوالبقا برادرزادهٔ عبدالله خان
پرهاران و دل بیگ و کریمداد بیگ قاقشال و عالم چند و گویند رای
او مرخص گشکر منصبداران و احدیان و کماندار و تفنگچیان همراه
و واقعه نویسندند - و اسحق بیگ خویش یادگار حسین خان بخشي
و دهرن کانس آن لشکر مقرر شد - دریاي شوریده راي قصهٔ اندول
باستماع خبر را با بعضی مواضع پائین گهات چالیس گاون تاخته
و چون در در توجه عبد الله خان بهادر بر گردیده به بالاگهات رفت
قدوم ادبار اولتابان و نواحی آن از نیت بد طویت بی نظامیه و
سرسبزي جزرم افاغنه بارش از آسمان و نبات از زمین که سرمایهٔ
نهضت افغان و پایندگی جهانیانست بر افتاده بود - اعظم خان
اقتضا کرد کاج جهانکشا بدانصوب مصلحت ندید - و رایش چنان
و انبه جوکاله باستیصال مقرب خان و بهلول مخذول که در دهارو
یمین الدولي بودند متوجه گردد - و مطابق صواب دید او نوشتهٔ
له از موضع ادجهر نیز رسید - بنابران از راه مانک دود

ساهوجی بعد از رسیدن این حکم با دو هزار سوار داخل لشکر فیروزی گردید - و بالتماس اعظم خان بخلعت و منصب پنجهزاری ذات و سوار و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دو لک روپیه سر افراز گشت - و میناخی برادر او بخلعت و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و جمدهر مرصع واسپ و ساماجی ولد ساهوجی بخلعت و منصب دو هزاری ذات هزار سوار و اسپ - و هر کدام از ربی رای ساتیه و مالوجی وهاباجی بمنصبی در خور نوازش یافتند - و دیگر خویشان او نیز فراخور رتبه بمناصب سر بلند گردیدند - دامن امید اینان بانعام هشتاد هزار روپیه برآموده شد - پیرای کافر نعمت و دریای ناصر همت خبر نهضت امواج جهانکشا بجانب سیوگانو شنیده از بیضاپور و بهولبنه بموضع لاسورکه ده کروهی دولتاباد ست رفتند و بی نظام از استماع توجه عساکر نصرت مآثر بدانصوب سراسیمه گشته از نظام آباد که بیرون قلعهٔ دولتاباد ساخته بودند و متعلقانش منازل و عمارات دران پرداخته بودند بقلعهٔ مذکور رفت - و پیرا و دریا نیز در لاسور بودن مصلحت ندیده در ایر کهتله که نیم کروهی دولتاباد است اقامت گزیدند - و پس ازآن چندی منقسدان را باوباش دره که در پناه آن حصن حصین واقع شده بردند - دریای تیره روز با هزار افغان شقاوت اندوز از پیرا جدا شده بقصد تاخت نواحی قصبهٔ اندول و دهرن گانو بسوی چاندور وگهات چالیس گانو روانه گشت - وچون اینمعنی بعرض ملتزمان بساط حضور رسید شهنشاه دوربین حزم آئین که از روي غیب داني و نهفته بیني پیش ازانکه این خیال

داشت - شهنشاه حق آگاه از قدردانی و جوهر شناسی بجلدوی این فتح نمایان اعظم‌خان را خلعت فاخر و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با ساز طلا و فیل از حلقهٔ خاصه عنایت نموده فرستادند - و بهادر خان را خلعت و خنجر مرصع مرحمت نموده باضافهٔ هزار سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار و عطای اسپ با زین مطلا و فیل عز افتخار بخشیدند - و دیگر بندگان را نیز در خور کار طلبی و خدمت گذاری سر افراز گردانیدند - چون پیرای کفران گرای و دریای تیره رای از سیوکانو به بیضاپور و بهونسله از پرگنات ولایت بی نظام که بورود افواج قاهره پیش از برسات دران اثر آبادی نمانده بود بقصد رفتن دولتا باد رو نهادند - اعظم خان آگهی یافته از بیر با قریب بیست هزار سوار که دران ایام شان ایشان دیده بود بصوب سیوگانو کوچ نمود - درین ایام ساهوجی بهونسله داماد جادو رای که سر لشکر هنود بی نظام بود بلشکر فیروزی که با اعظم‌خان بود پیوست - او بعد از کشته شدن جادو رای چنانچه گذارش یافت از بی نظام پیوند همراهی گسیخته به پرگنهٔ پونه و چاکنه رفته اقامت نموده بود - از بختوری ارزومند بندگی این درگاه خلایق پناه گشته باعظم خان نوشت - که اگر از ملتزمان آستان عرش مکان عهد نامهٔ که باعث اطمینان خاطر پراگندهٔ این بنده شود برسد حلقهٔ خدمت گذاری در گوش کشیده بمعسکر اقبال بیاید - پس ازانکه اعظم خان حقیقت بدرگاه گردون جاه عرضه داشت نمود - فرمان شد که تسلیهٔ او نماید - و منصبی که در بارهٔ او و خویشان و منتسبان او تجویز خواهد نمود شرف پذیرائی خواهد یافت -

و خود نیز با وجود ماندگی مردم و اسپان با سایر همرهان متعاقب روان شد و چون پیرای شقاوت گرا دریافت که افواج ظفر امتزاج دست از تعاقب باز نمی دارند در اثنای گریز عیال را از عماری ماده فیل فرود آورد و براسپ سوار کرده همراه برداشت - درویش محمد و دیگر همرهانش آن ماده فیل را با عماری بدست آوردند - و جمعی را از اعاظم دون نهاد بد نژاد و غدر هم اعیال خذلان مآل بقید اسر در آوردند - و بیشتری از مردم کارآمدنی پیرا مجروح بدر رفتند - و از فزونی هراس آن گروه کفران اساس جز لباس پوشیده و اسپ سواری هیچ با خود نتوانستند برد - و پیرای برگشته بخت با چندی از رفقا که بسان ادبار ملازم روزگار آن نابکار بودند بهزاران پریشانی و سرگردانی که لازم کفران نعمت است از ناکامی بکم نامی در ساخته بکوهستان در آمد - و اولیای دولت بغازهٔ فیروزی رخسار روزگار بر افروخته - و بدست بهروزی لوای افتخار برافراخته برگردیدند - و چون شام پردهٔ انظلام بر روی روز عالم افروز افگند - اعظم خان دست از تعاقب باز داشته فرود آمد - و از انجا که از یاقوت خان که در مچهلی کانو باردو گذاشته بود خاطر فراهم نداشت به بیر برگشت - تا هم ازدو برسد و هم مکنون ضمیر فسانه پذیر مقرب خان و بهلول در یابد - درین روز یاقوت خان با اردو بلشکر نصرت اثر پیوست - و ظاهر شد که دریا مقهور از نیومه برآمده با پیرای مقهور ملحق گشت - اعظم خان در بیر برای آسودگی دواب و دیدن شان لشکر چندی اقامت گزیده حقیقت ایلغار دراز و تردد [illegible] فراز - و کیفیت فتح ابدال طراز - بدرگاه والامعروض

همنان از فراز کوه رو به نشیب داشتند - و پیکان و بندق دلاوران جانباز بر مفارق آن سبکساران گران جان می بارید - تفنگی به بهادر مزبه رسید - و در گرمی هنگامهٔ پیکار از رفتن باز ماند - درین اثنا پرسرام نام نوکر راجه پهاڑ سنگه بندیله خود را باو رسانید - بهادر نیم جان باو در آویخته جمدهری بر رانش زد - و پرسرام نیز جمدهری بر گلوی بهادر زده آن خون گرفته را روانهٔ ملک فنا گردانید - و سر آن بد گهر را با اسپ و سپر و انگشتر و دو شمشیر که یکی بر اسپ داشت و دیگری در کمر براجه پهاڑ سنگه رسانید - راجه آن را نزد اعظم‌خان آورد - خان اسپ و یراق به پرسرام بخشیده سر پرشر اورا برای عبرت سایر مقهوران مغرور فرستاد - که از دروازهٔ بیر بیاویزند - وانگشترش بدرگاه جهان پناه روانه ساخت - تا بر همگنان روشن گردد که او روانهٔ ملک عدم گشته - و مبارزان لشکر فیروزی تا سه کروه بتعاقب این بادیه پیمایان ادبار پرداخته بسیاری را طعمهٔ تیغ جان گزا گردانید - چون سپاه نصرت دستگاه در یک سواری از یک پهر شب گذشته تا سه پهر روز زیاده بر سی کروه نوردیده بودند - و از شدت حرارت و کثرت حرکت در اسپ وسوار تاب و توان نمانده بود اعظم خان دران هم توقف گونهٔ کرد - که هم سپاهیان و اسپان فی الجمله آرامی گیرند - وهم پس ماندگان برسند - درین میان پیرا و دیگر همرهانش که همه اسپان تازه رو داشتند فرصت غنیمت دانسته راه گریز سپردند - اعظم خان درویش محمد دکنی را با مردم جگدیو رای برادر جادون رای که در بیر بوده و لختی دیگر از بندگان درگاه معلا بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستاد

از قلت همرهان کار به تنگی گرایید - پیاده شده دل برجان نشانی نهادند - و در کشش و کوشش کار نامهٔ مردانگی بروی کار آورده جمعی کثیر را رهگرای نیستی گردانیدند - و بهادرخان داد شجاعت داده دو زخم تیر یکی برروی دیگری بر پهلو برداشت - و چندی از همرهانش در میدان پیکارکه از کثرت غبار مانند شب تار شده بود پروانه وار خود را برشعلهٔ شمشیر آتشبار زدند - و نرهرداس جهالا بابعضي راجپوتان بیقلشهاي مردانه جان فانی را در کار خداوند حقیقی در باختهٔ نیکنامی اندوختند - سپهدار خان و خواجه خان و مرحمت خان که از دست راست بر کوه برآمده بودند - از مشاهدهٔ این کارزار در پناه دیوار سنگ چین که دران حوالی بود بکمانداري در آمدند - و راجه بهار سنگه بندیله از فوج برانغار بکومک بهادر خان رسیده کوشش مردانه نمود - و برخی از همرهانش بتلاش گردانه نقد جان در باختند - و راجه جیسنگه و راجه بیتهلداس و راجه انوپ سنگه و غیر ایشان که در دیگر جانب کوه بودند نیز بهنگام رسیدند - اعظم خان بسرعت تمام بپای کوه رسیده ملتفتخان و راو سور بهورتیه و چندر من بندیله و دیگر مردم جرانغار را تاکید بر آمدن نمود - درین وقت که بربعضی از اولیاء دولت ابد میعاد کار فی الجمله تنگ بود از نیرنگی اقبال نصرت مال شاهنشاهي که همواره بتائید سبحانی کار گذار است - و به تیسر آسمانی در گیر و دار - آثار فیروزي بروزي کار آمد - و بهادر تیره اختر از رسیدن افواج پي در پي دل بای داده با ملاعین اماغنه روبگریز نهاد - و بیرا نیز از قرار گاه خود فرار نمود - در هنگامیکه آن پست

ریزرسید - عزیز از وصول افواج قاهرۂ پای ثبات از دست دادہ باضطراب نزد پدر برگشت - و برگذارد - که عساکر نصرت مآثر بسرعت هرچه تمامتر رسیدند - وجمعی که پیشتر نمودار شدہ بودند فوج صف شکن خان بود - پیرا چون برسیدن لشکر فیروزی راہ فرار بستہ دید و پای گریز شکستہ ناگزیر باهمگی اناغنه آمادہ پیکار گشت - راجه جیسنگه سردار فوج هراول باراجه بیتهلداس وراجه انوپ سنگه و دیگر راجپوتان و سپهدار خان سرآمد فوج برانغار بابهادر خان و سردار خان وخواص خان و اهتمام خان داروغه توپخانه باتفنگچیان ومرحمت خان بااحدیان به بنگاه آن نکبت دیدگان رسیدند - عصاۃ بغاۃ اسباب خود را با اموال و امتعه بازرگانان که بیغما گرفته تقسیم میکردند گذاشته شروع در بر آمدن کوه نمودند - و ازان رو که از اشتغال اکثر احدیان و تابینان امرا بتاراج بنه و بار انگروه فتنه پژوه افواج بحر امواج از توزک افتاد - امرای مسلمانان و راجپوت که اسامی شان نگارش یافت با قلیلي از مردم خود عقب مخاذیل بران کوه بر آمدن گرفتند - و بهادر خان روهیله و اهتمام خان و نرهر داس جهالا پیش از دیگران بقلۂ کوه بر آمدہ تعاقب نمودند پیرا چون دید که جوقی از دلیران جدکار ناگهان رسیدند - و دیگر دلاوران نبرد شعار نیز پیهم میرسند - عماری مادہ فیلی که زنان یافي ماندہ قتل دران همراہ میگردانید به سیوگانو روانه کردہ خود قدم ادبار به پیکار استوار ساخته استاد - و بهادر برادر زادۂ خود را که اعتماد تمام بردلیری و مردانگی او داشت روبروی بهادر خان و دیگر مجاهدان فرستاد - وچون بر بهادر خان و اهتمام خان و نرهرداس

کروه است بتقسیم اسباب تجار که همرهان متم پیشهٔ او در کیهون و کیورائی برهزنی گرفته اند مشغول است و اکثر متعلقانش که برای تحصیل پراگنده بودند فراهم گشته اند - و از خبر رسیدن افواج قاهره بنواحی پاتهری قرار داده که هرگاه به بیر نزدیک شوند کوچ نماید - اعظم خان و یاقوت خان و مابوجی بهونسله و اکرام خان و میر عبد الله و رعایت خان و دیگر بندگان درگاه عرش اشتباه را باجمعی در میچهلی گانو همراه اردو گذاشت که حراست اردو نموده راه بآهستگی نوردند - و سپهدار خان و راجه جیسنگه و راجه جیجهار سنگه بندیله و را و سور بهورتیه و بهادر خان و راجه بیتهلداس و سردار خان و راجه پهاڑ سنگه بندیله و راجه انوپ سنگه و خواجه‌خان و جان نثار خان و ارجن برادر رانا کرن و مرحمت خان بخشی احدیان و چندر من بندیله و اهتمام خان و کیلوجی و اودا جیرام و جگدیو رای و دیگر دکنیان و منصبداران و احدیان و برق اندازان را همراه گرفته بعد از یک پهر شب بقصد استیصال آن گروه شقاوت پژوه از میچهلی گانو سوار شد - و چارگهری شب مانده بموضع پیپلنیر که از بیر شش کروه است رسیده بصف شکن خان نوشت که باجمعیت خود بر کنار لشکر نکبت اثر آن برگشته بخت قیام نماید تا همان جمعیت قلیل را فوج دشمن مال پنداشته بطرفی بدر نرود - و چون صف شکن خان فوج خود را تورک ساخته بر فراز پشتهٔ بفاصلهٔ یک کروه برابر مقاهیر که چار کروه از بیر گذشته در دامن کوهی اقامت داشتند ایستاده عزیز پسر آن ذلیل باجمعیت بدر بمقابله صف شکن خان شتافت - درین اثنا اعظم خان بالشکر ظفر اثر جلو

سوار مقرر شد - و از اصل و اضافه منصب شاه بیگ خان دوهزاري هزار و دو بست سوار قرار یافت - گوپال سنگه که پدرش راجه منروپ سپري شده بمنصب هشت صدي چار صد سوار سرافراز گردید •

از سوانح این ایام تاختن اعظم خان است بر پیراي هرزه گراي و مآلش بسزا یافتن آن تبه راي و انصار شقاوت انتماي او

گذارش این مقال آنکه چون عساکر گردون مآثر بعد از انصرام ایام برسات از دیول گانو باستیصال بی نظامیه و اداغنه نهضت نمودند مقربخان و بهلول مخذول و دیگر مقاهیر بشنفتن این خبر از جالناپور که برای انقضاي موسم بشکال دران اقامت گزیده بودند روي ادبار بجانب پاتهري نهادند - اعظم خان برفرار این ادبار پیشگان آگهي یافته با افواج نصرت امتزاج کوچ برکوچ تعاقب نمود - چون بموضع رامبهوري که بر ساحل آب بآن گنگ واقع است رسیده دریافت که مخاذیل بي نظامیه بالاي گهات دهارور بر آمده بقلعهٔ آن پناه گرفته اند و پیراي غنوده بخت هنوز از نواحئ بیر که درانجا توقف گزیده بود برنیامده - و خبر انتهاض لشکر جهانکشا بآنصوب شنیده جماعهٔ را که براي تحصیل محصول محال متعلقه بیر فرستاده بود طلبیده و چشم انتظار در راه رسیدن دریا از نیوسهٔ مقربخان و بهلول از دهارور دارد بعزیمت آنکه پیش از فراهم آمدن اینان خود را بآن فتنه جوي فساد خو رسانیده جمعیت او را پراگنده گرداند - از رامبهوري بمهکانو آمد - درین اثنا مکاتیب صف شکن خان ولد سید یوسف خان رضوي قلعه دار بیر پیهم رسید - که پیراي تیره راي در راجوري که از محهاي گانو بیست و چار

درگاہ مولانا جمالی

دروازہ غربی مغرب سرا سے

کلان مسجد

لال بنگلہ

دروازہ عرب سرائے
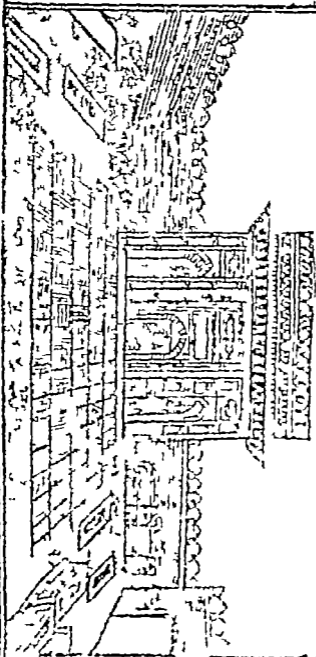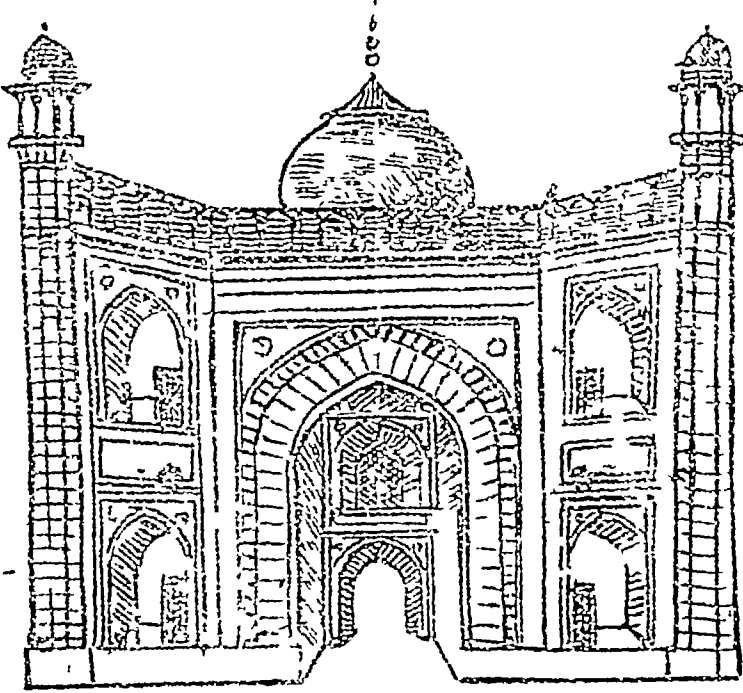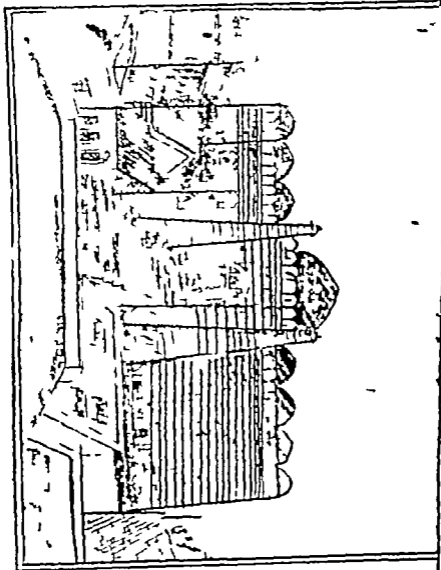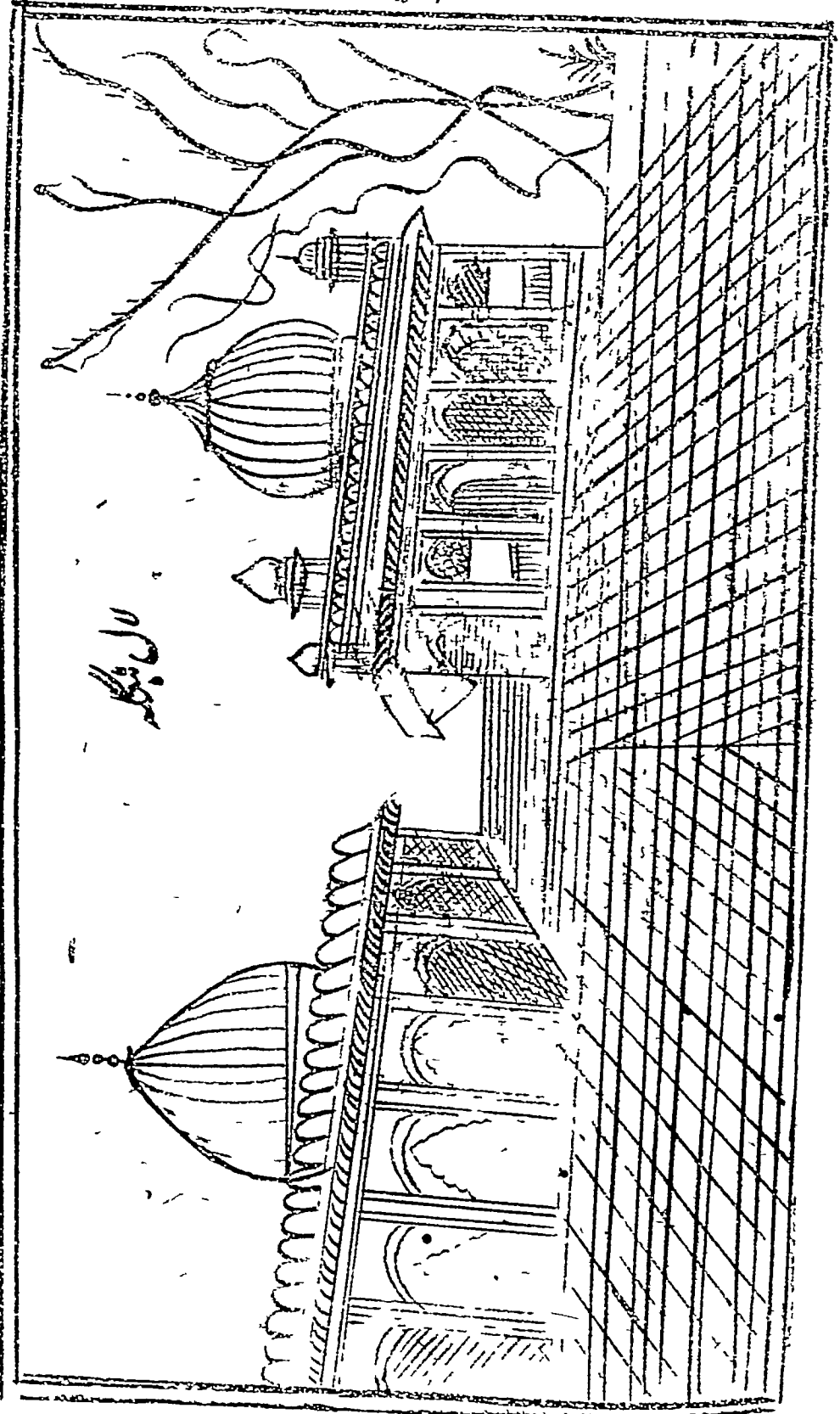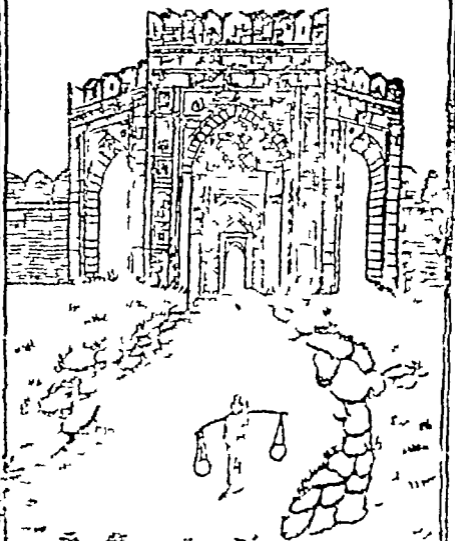
باؤلی حضرت نظام الدین اولیاء
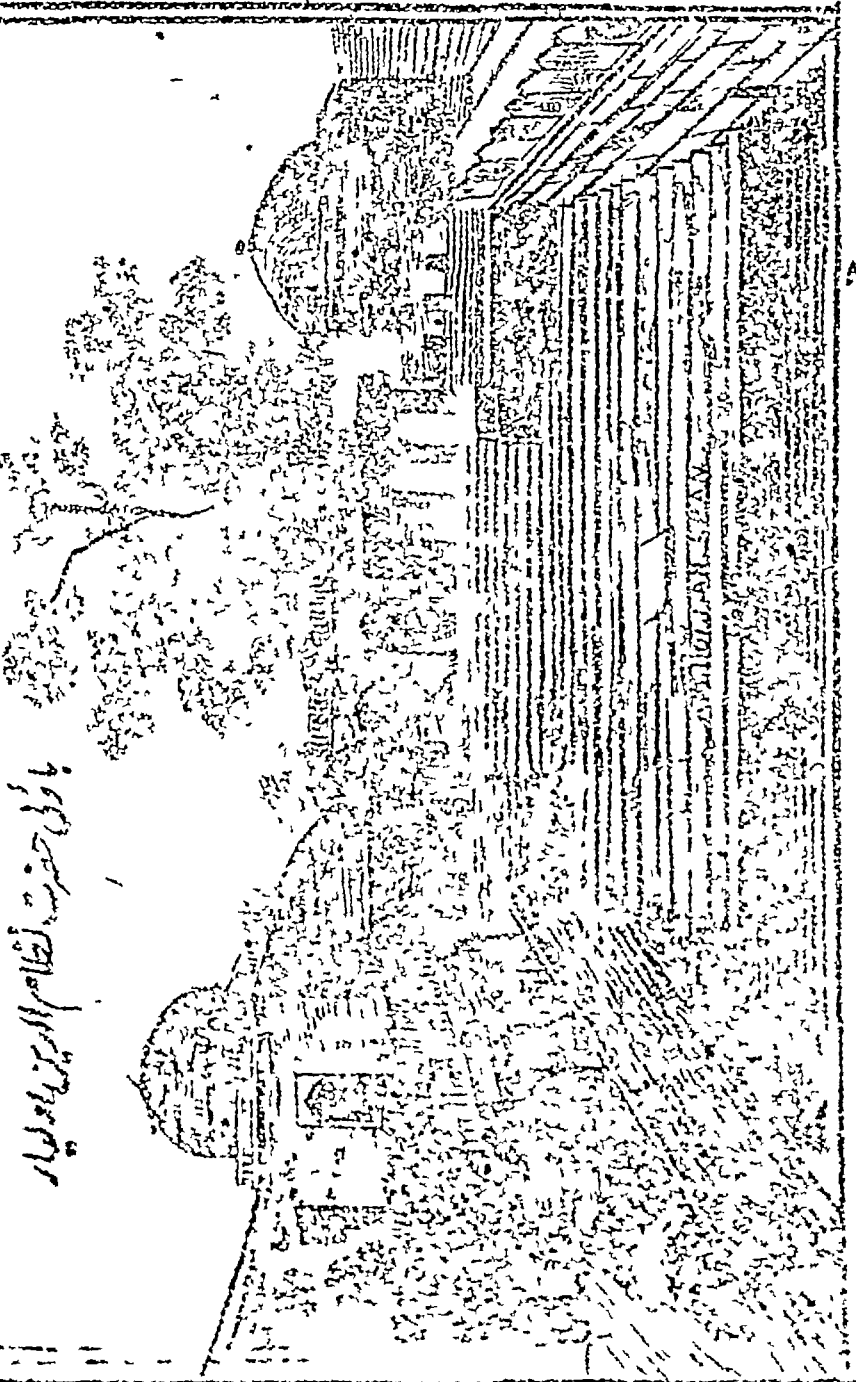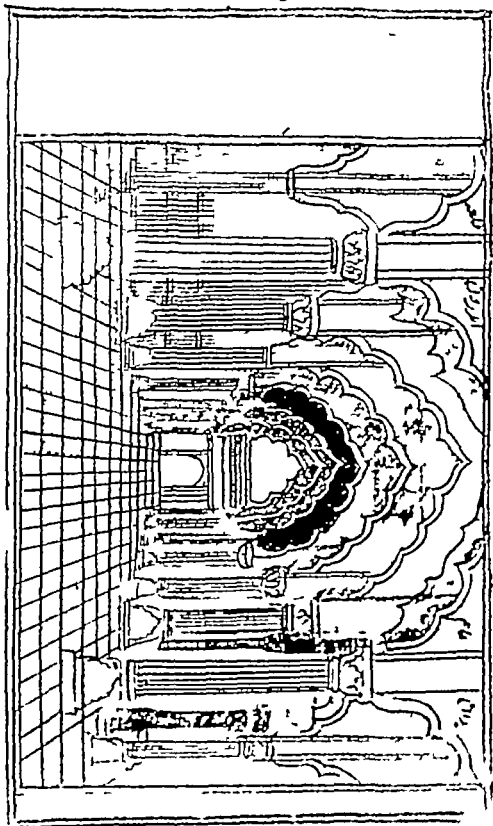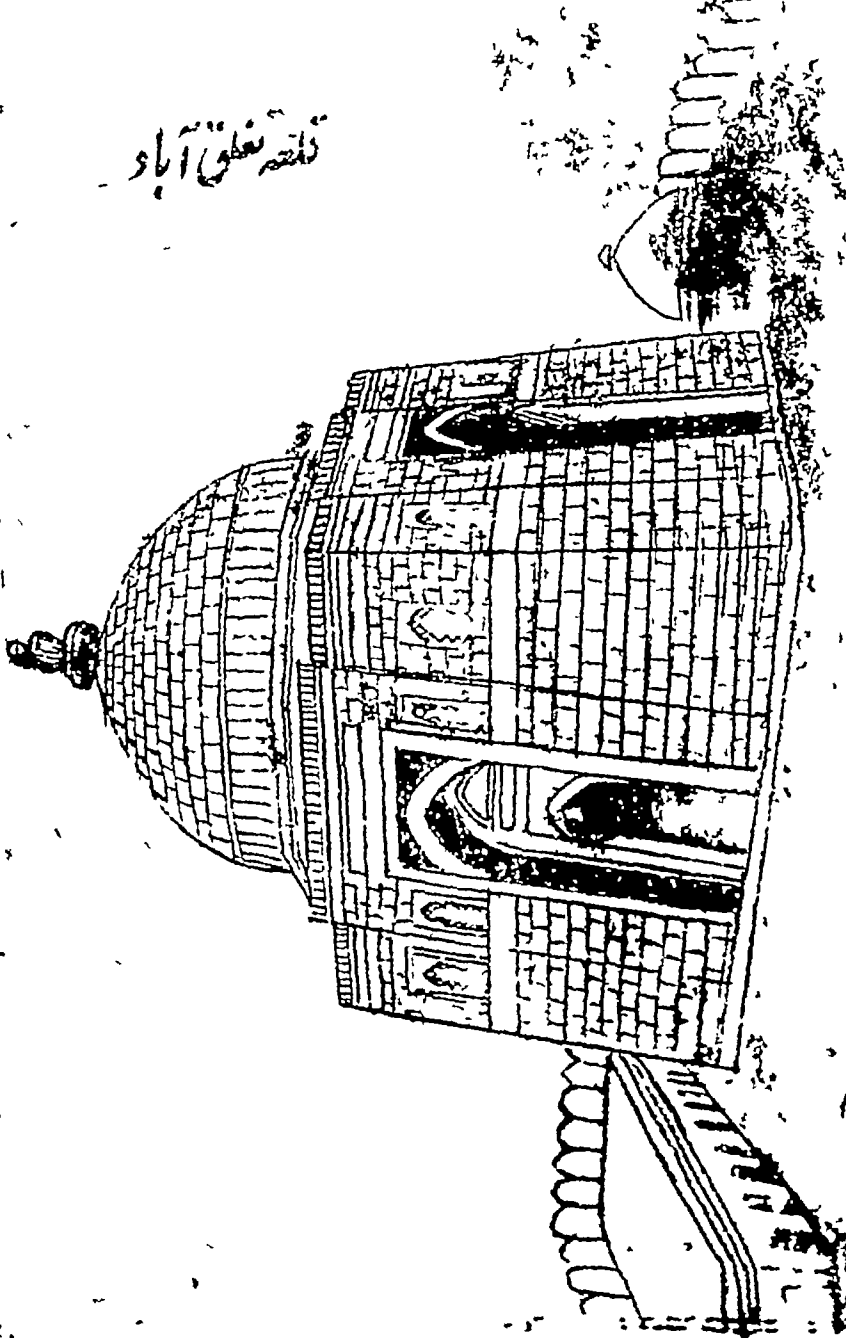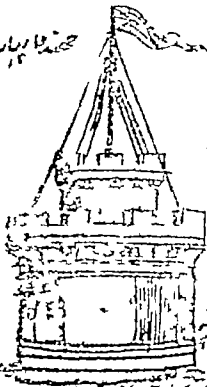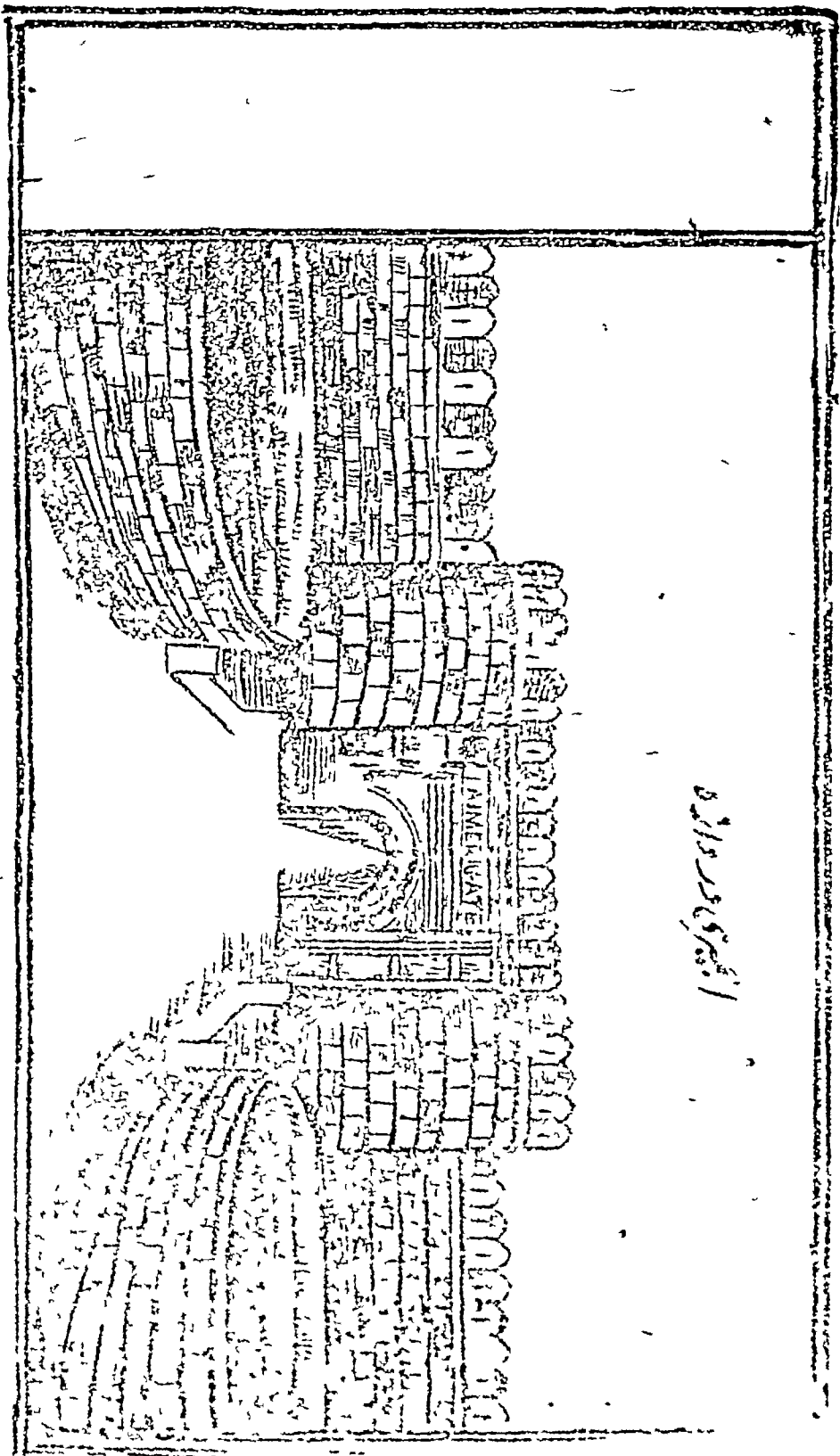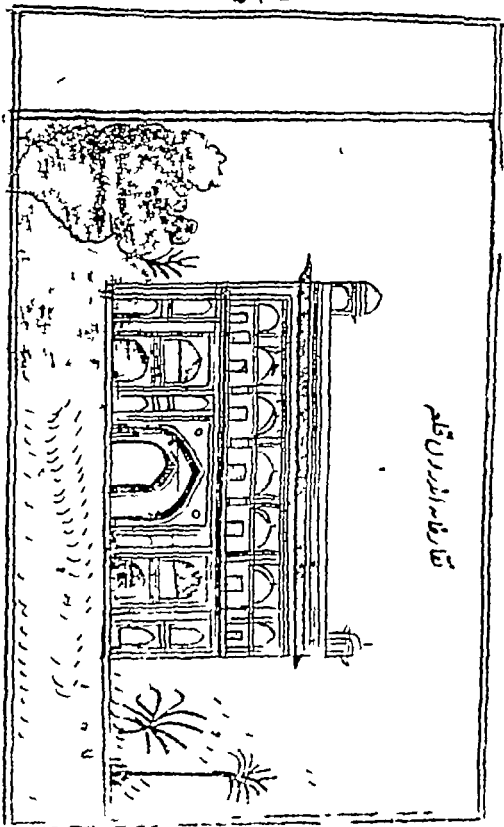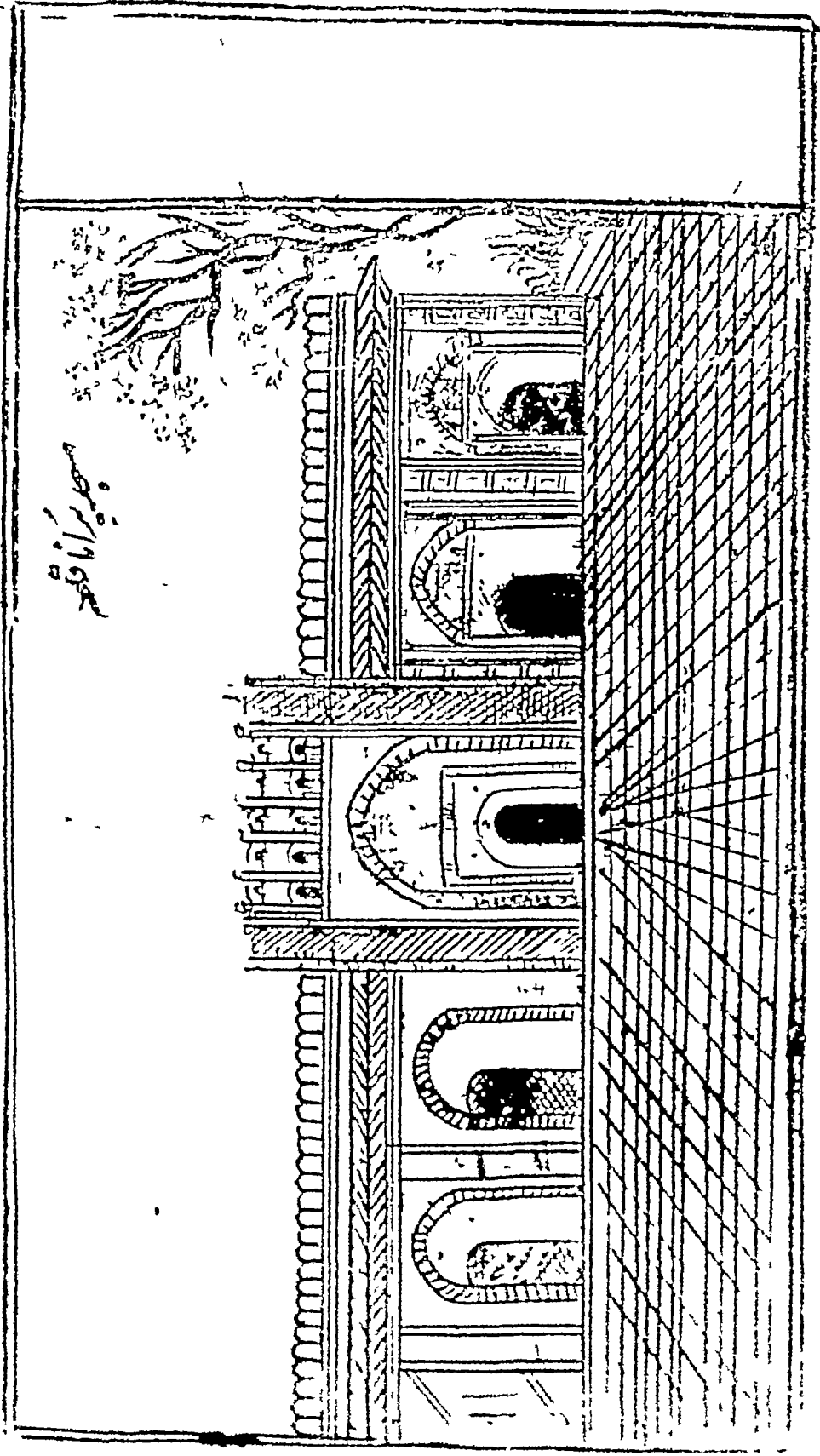
مقبرہ تغلق آباد ۔

جھنڈا پہاڑی

اجمیری دروازہ

نقارخانہ اندرون قلعہ

مسجد پرانا قلعہ

دیوان عام اندرون قلعہ

درگاہ سید حسن رسول نما

مقبرہ سلطان بہلول لودہی

نقشہ ست پلہ متصل روشن چراغ دہلی

نقشہ درگاہ سید محمود بہار
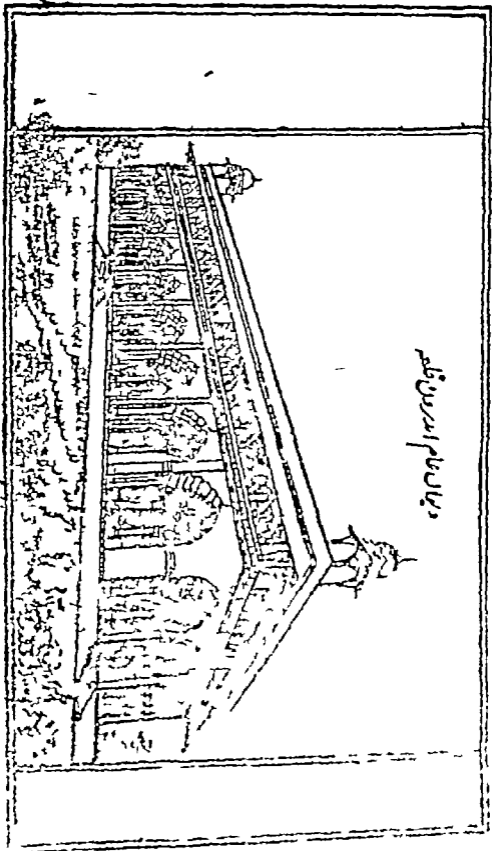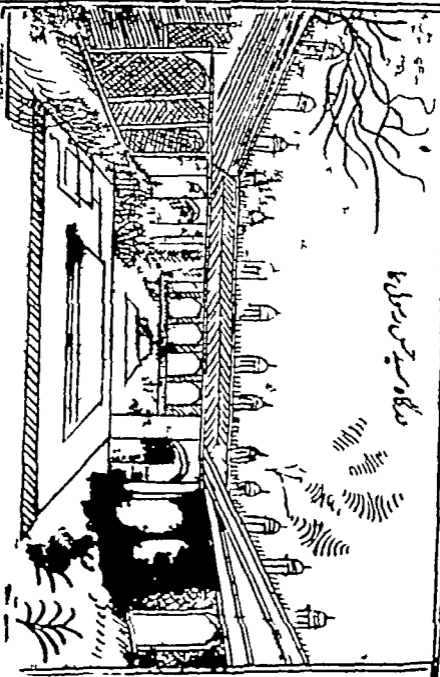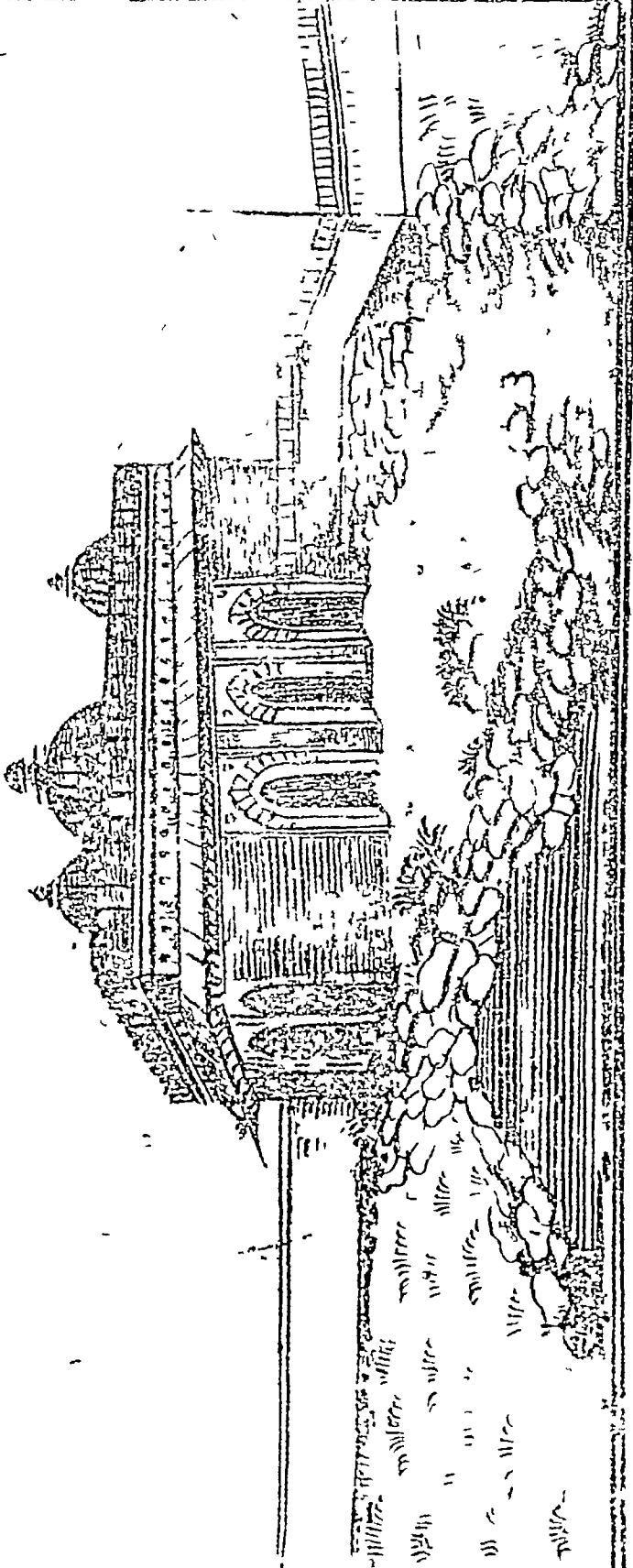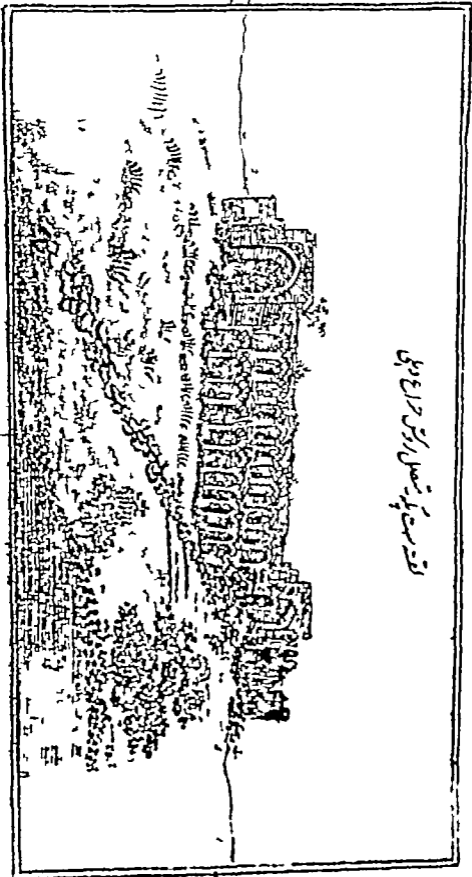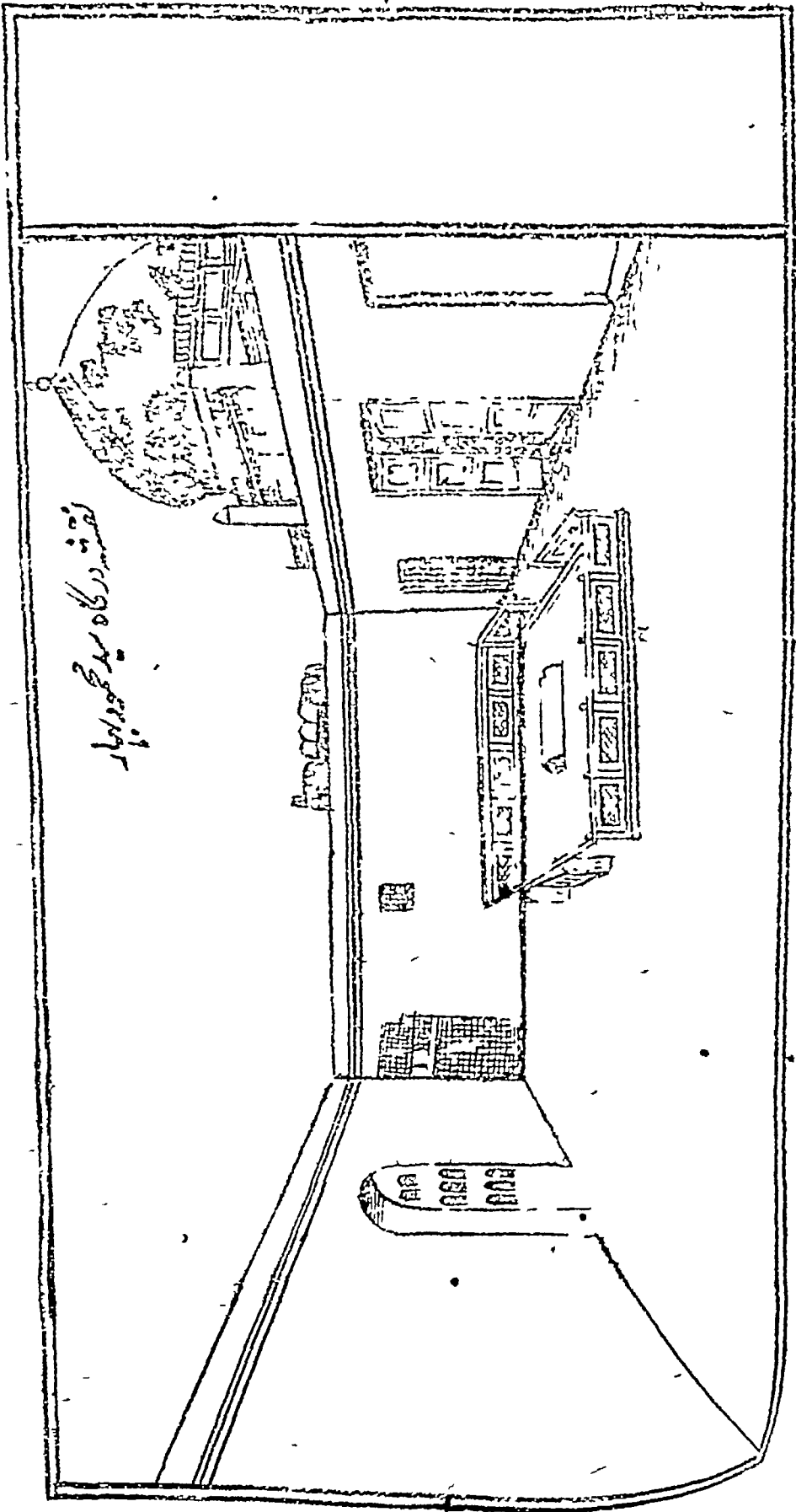
منار قطب صاحب

لوہے کی لاٹھ

شکستہ قدیم منزل

باؤلی خواجہ قطب الدین صاحب

۱۳۲۹ھ

ہاتھ لگ جاتی تو میں بہت خوشی سے مہیا کر دیتا۔
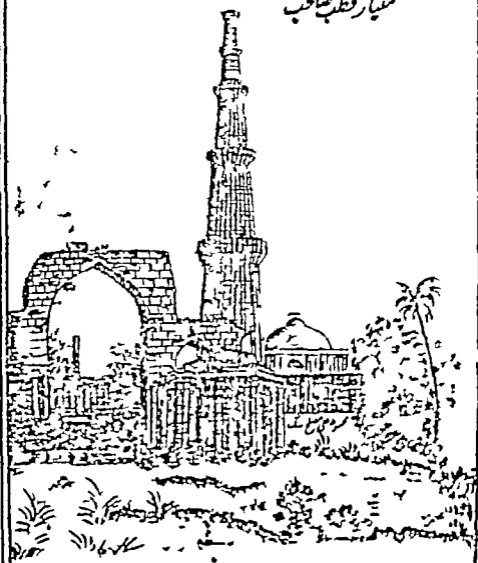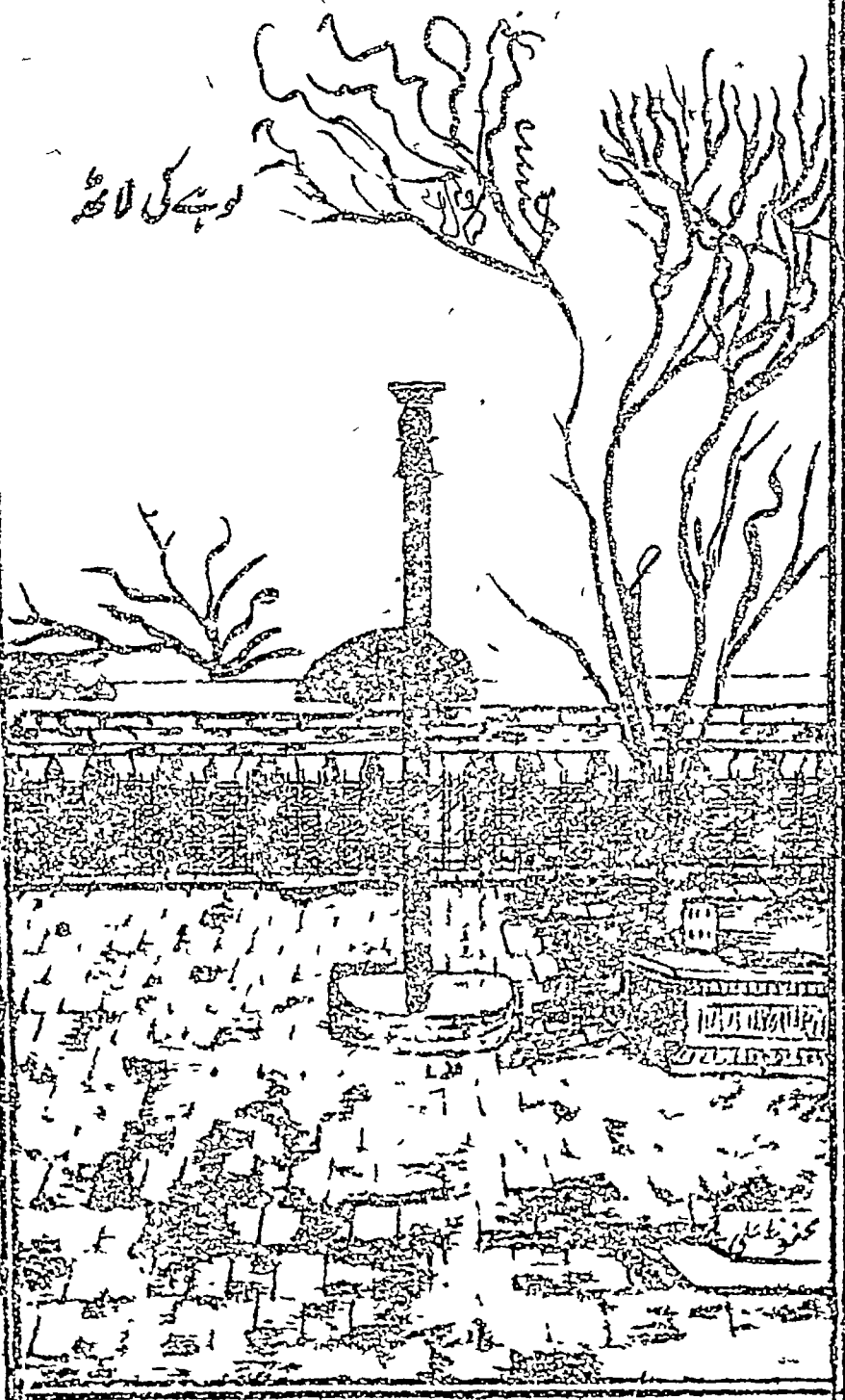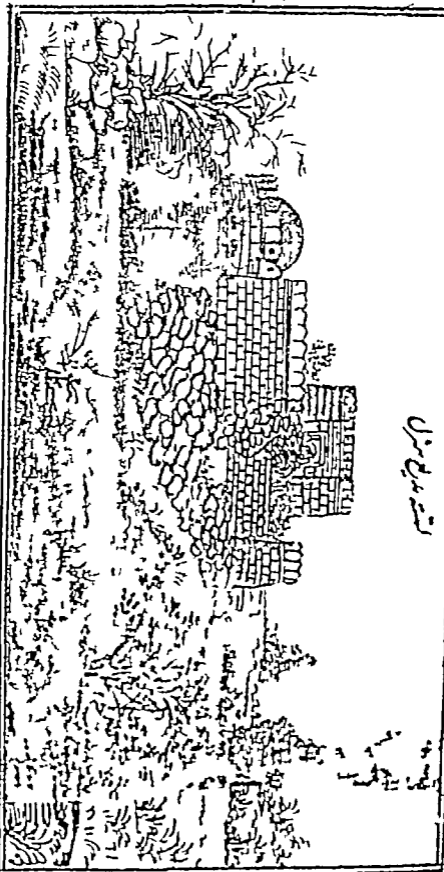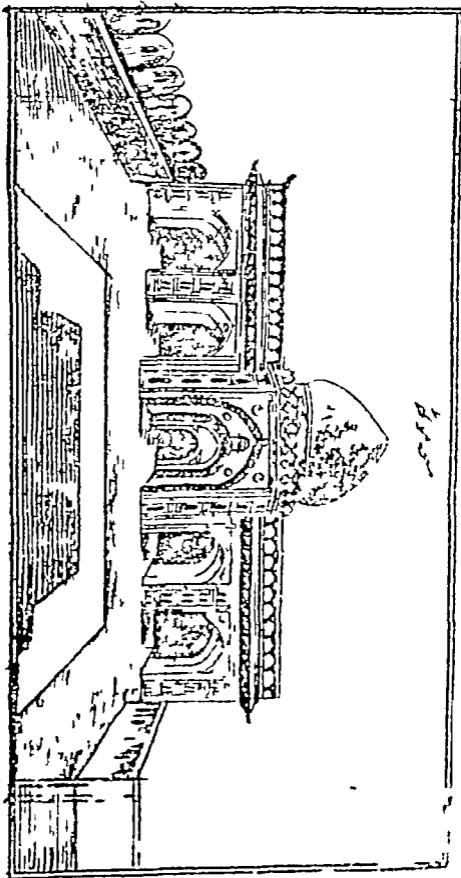
یہ جلد تو یہاں تک پوری ہو گئی۔ اور اس بارے میں کچھ لکھنا باقی ہمارا نہیں رہا۔ ہاں

نامورانِ ہندوستان

کے حالات اور تصاویر کی دوسری کتاب تیار کر لی ہے۔ بہت سے نامور اصحاب نے اپنے اپنے فوٹو اور حالات میرے پاس بھیجے ہیں جنکو میں نے ترتیب دے لیا ہے۔ اگر میں اور ناموران ہندوستان کے فوٹو اور حالات جمع کرنے میں اور بھی ایک بار کوشش کرونگا اگر میں کامیاب ہو گیا تو یہ ایک عجیب کتاب ہوگی۔ بہرحال "ناموران ہندوستان" کی کتاب بھی چھپنی شروع ہو گئی ہے۔ جو انشاءاللہ "چراغ دہلی" کی طرح نہایت خوش اسلوبی سے ختم ہو جائے گی اور بعد ازاں شائقین کی خدمت بھیج دی جائے گی۔

والسلام

میرزا حیرت

خاتمۂ کتاب

مجھسے جہانتک ہوسکا مینے اس کتاب کی ترتیب دینے میں اپنی طرفسے
کوئی دقیقہ نہیں اُٹھا رکھا یہ کام جو ایک سال کے عرصہ میں بھلا برا انجام
کو پہنچگیا حقیقت میں کئی سال کا تھا علاوہ اوراسکے مرقع آثار الصنادید
ہی کا ایک باب ہے جو ایک مدت چاہتا ہے اور آسان نہیں ہے کہ چند مہینے میں
کوئی اسکی تکمیل کرے اسیطرح جتنے باب ہیں اور جس تحقیق سے لکھے گئے ہیں اسکو ناظر کتاب
خود جانچیگا باقی مینے اپنی طرف سے کوئی دقیقہ اُٹھا نہیں رکھا۔
دربار شہنشاہی کے ماتکو مینے زیادہ طول نہیں دیا کیونکہ لاکھوں آدمی اسوقت
موجود ہیں جنھوں نے آنکھوں سے دیکھا ہے اُنکے آگے تو وہ زیادہ دلچسپ نہیں تاہم
وہ لوگ جو نہیں آئے انکا شوق پورا کرنا چاہئے تھا اور اسبات کیلئے میرے خیال
میں اسیقدر لکھنا کافی ہوگا مینے سرکاری کاغذات کا زیادہ خلاصہ
کیا ہے اور میں سمجھتا ہوں کہ سرکاری بیان سے زیادہ معتبر اس معاملہ میں اور
کوئی بیان نہیں ہوسکتا۔ میں نے بعض عمارتوں کی
اور بعض رئیسوں کی اخیر کتاب میں تصویریں بھی دی ہیں اور میں افسوس
کرتا ہوں کہ جنھیں امپیریل گورنمنٹ۔ گورنر جنرل۔ لیفٹنٹ گورنر اور لوکل
گورنمنٹ وغیرہ نے مدعو کیا ان کل کی تصاویر نہ لیسکا۔ اگر مجھے تصویریں

لفٹننٹ کرنل ایف گاڈون-

۲ اسکواڈرن ماؤنٹڈ } متفرق
۵ کمپنیاں ۰ٔس ماؤنٹڈ

تفصیل کیمپ

۳ اسکواڈرن	رسالہ نمبر ۳ بنگال -	میرٹھ و دہلی -
پرنٹنگ سکشن	سفر مینا بنگال -	روڑکی -
۲ ایضاً	سفر مینا مدراس -	بنگلور
فوٹو لیتھو سکشن	سفر مینا بنگال	روڑکی
۲ خاص ماؤنٹیڈ سگنلنگ	رسالہ نمبر ۴ -	سکندر آباد
۲ ایضاً ایضاً	رسالہ نمبر ۵ -	لکھنؤ
۲ ایضاً ایضاً	رسالہ نمبر ۶ -	بنگلور
۲ ایضاً ایضاً	رسالہ نمبر ۲ مدراس -	سکندر آباد
۱ ایضاً ایضاً	رسالہ نمبر ۳ "	بنگلور
نمبر ۲ توپ خانہ ہسپتال -		میرٹھ
جرنیلی ہسپتال انگریزی ۲۰۰ بستر		دہلی
جرنیلی ہسپتال ہندوستانی ۴۰۰ بستر		دہلی
چارڈیپو -		

پیدل بلاٹن

چار کپنیاں ۔	الور بلٹن ۔	الور
چار کپنیاں ۔	بھرت پور ۔ بلٹن	بھرت پور
چار کپنیاں ۔	جیند بلٹن	جیند
چار کپنیاں ۔	کپور تھلہ بلٹن	کپور تھلہ
چار کپنیاں	کشمیر بلٹن ۔	جموں
چار کپنیاں	نابھہ بلٹن ۔	نابھہ
چار کپنیاں	پٹیالہ بلٹن ۔	پٹیالہ

سفر مینا

مالیر کوٹلہ	سفر مینا ۔	مالیر کوٹلہ
سرسو ۔	سفر مینا ۔	جہاں
سکشن بی نمبر ۱۳ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال ۔		راولپنڈی
سکشن ڈی نمبر ۱۳ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال		راولپنڈی
سکشن اے نمبر ۴۳	ایضاً ایضاً	راولپنڈی
سکشن ڈی نمبر ۳۰	ایضاً ایضاً	میاںمیر
سکشن اے نمبر ۴۶	ایضاً ایضاً	آگرہ
سکشن بی نمبر ۵۹	ایضاً ایضاً	آگرہ

والنٹیر

نعمت کرنل اے گرستھ

نمبر۳ بنگال سفرمینا۔	پشاور
بلعون سکشن بنگال سفرمینا	رڑکی
بلون سکشن ایضاً	راولپنڈی
سکشن ڈی نمبرا توپ خانہ اسپتال۔	میرٹھ
سکشن اے۔ نمبر۱ ایضاً	سکندرآباد
سکشن سی۔ نمبر ۱۵ ایضاً	میانمیر
سکشن اے نمبر۲۹ ہندوستانی توپ خانہ اسپتال۔	پشاور
سکشن سی۔ نمبر۱۴ ایضاً ایضاً	راولپنڈی

توپ خانہ

کشمیر باٹری جموں

رسالہ

دو اسکواڈرن	الورر جمنٹ	الور
ایضاً	بھوپال "	بھوپال
ایضاً	گوالیار	گوالیار
ایضاً	حیدرآباد	حیدرآباد
ایضاً	جودھپور	جودھپور
ایضاً	میسور	بنگلور
ایضاً	پٹیالہ	پٹیالہ

شتر سوار۔ چار کمپنیاں۔ بیکانیر شتر سوار۔ بیکانیر ترپ۔

سکس۔اے نمبر۸ توپ خانہ ہسپتال ۔ انبالہ

سکس اے نمبر۱۵ توپ خانہ ہسپتال سیالکوٹ

سکس بی۔نمبر۲۴ توپ خانہ ہسپتال ہندوستانی انبالہ

توپ

رگرڈ جنرل۔جی۔ایچ۔مور مولی نیوکس

نمبر۸ رجمنٹ ۔	سیالکوٹ
ایک اسکواڈرن نمبر۱ پنجاب رسالہ۔	مردان۔
ایک اسکواڈرن نمبر۲ پنجاب رسالہ۔	پشاور
ایک اسکواڈرن نمبر۱ انگال رجمنٹ ۔	کانپور
ایک اسکواڈرن نمبر۱۴ انگال رجمنٹ	الہ آباد
اول برگیڈ نمبر۱۳ باتری توپ خانہ	بانکیپور
دویژن نمبر۶ باتری توپ خانہ	جالندہر
لوہانہ نمبر۶۹ باتری توپ خانہ۔	ملتان۔
نمبر۲۴ کملی توپ خانہ ۶ توپٹ ۔	رڑکی
نمبر۱۵ ایضاً ۶ ایضاً۔	رڑکی
نمبر۱۷ ایضاً ۳۱ باتری ۔	جھانسی
نمبر۲۲ ایضاً ۳ باتری	سکندرآباد
نمبر۹۱ ایضاً ۵ توپ باتری	رڑکی
نمبر۱۴ ایضاً ۵ توپ باتری	راولپنڈی

سکشن اے نمبر ۲۴ ہندوستانی ہسپتال - بریلی

کرنل - اے - اے پیرسن برگیڈ نمبر ۳

نمبر ۱ بارک سپر لال کرتی سیتاپور و بنارس

نمبر ۱ اسٹف فورڈ جہانسی

نمبر ۲ کالی پلٹن - الہ آباد

نمبر ۲۸ مدراس پلٹن سکندرآباد

سکشن سی - نمبر ۱۲ توپ خانہ ہسپتال - لکھنؤ

سکشن سی نمبر ۲۲ توپ خانہ ہسپتال آگرہ

سکشن اے نمبر ۴ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال - سکندرآباد

سکشن بی - نمبر ۴ توپ خانہ ہسپتال ہندوستانی - سکندرآباد

۳۶ برگیڈ نمبر ۴۴ باتری توپ خانہ - میانمیر

توپ خانہ نمبر ۵۱ باتری توپ خانہ - فیروزپور

نمبر ۵۲ باتری توپ خانہ - میانمیر

نمبر ۱ ماؤنٹین باتری توپ خانہ - انبالہ

کوئٹہ ماؤنٹین باتری - ایبٹ آباد

سنٹرل انڈیا پارس توپ خانہ اگرگونا

۳۴ پنجاب پلٹن پانیر - انبالہ

نمبر ۴ کمپنی بنگال سفر مینا - رڑکی

نمبر ۴ کمپنی بمبئی سفر مینا - کرکی

سکشن اے نمبر ۵۹ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال - آگرہ

ڈویژنل نمبر دوم پیدل فوج

سیکنڈ ٹی - رسالہ یک لوئیہ برگیڈ نمبر

برگیڈ جنرل - ایچ - اے - الیٹ

نمبر ا ملیعون وگرلال کرتی - ملتان-

نمبر ۲ نورڈ رال کرتی - بریلی

نمبر ۲ پنجاب کالی پلٹن میانمیر-

نمبر ۳۸ ڈوگراس فیروزپور

سکشن اے نمبر ۹ توپ خانہ ہسپتال - بریلی

سکشن بی - نمبر ۱۵ توپ خانہ ہسپتال - میانمیر-

سکشن بی رسی - نمبر ۳ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال میانمیر

کرنل ٹی ڈی برگیڈ نمبر ۵

نمبر ۳ رائل برگیڈ لال کرتی - میرٹھ

نمبر ۲ کے - آر - آر - کور - راولپنڈی-

۲-۱ گورکھا ڈیرہ دون

۹-۱۳ گڑوال لینسڈونی

سکشن اے نمبر ۱ توپ خانہ ہسپتال - میرٹھ

سکشن ڈی نمبر توپ خانہ ہسپتال راولپنڈی

سکشن سی - نمبر ۳۲ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال میرٹھ

پلٹن نمبر ۱۳۱ راجپوت بریلی

سکشن بی۔ نمبر ۱۱ توپخانہ ہسپتال لکھنؤ

سکشن ڈی نمبر ۳۲ ہندوستانی توپخانہ ہسپتال میرٹھ

سکشن بی نمبر ۴۸ توپ خانہ ہندوستانی ہسپتال بریلی

سکشن بی نمبر ۵۲ ہندوستانی توپخانہ ہسپتال۔ بریلی

تقسیم افواج

۸۳ برگیڈ توپ خانہ ۲۴ نمبر باتری توپ خانہ میرٹھ

۳۴ نمبر باتری توپخانہ آگرہ

۸۲ نمبر باتری توپ خانہ میرٹھ

نمبر ۷ ماونٹین باتری کوئٹہ

پشاور ماونٹین باتری ایبٹ آباد

۲ اسکوارڈن رسالہ گائڈ مردان

۲ اسکوارڈن نمبر ۵ رسالہ پنجاب کوہاٹ

رسالہ نمبر ۴ راجپوت آگرہ

نمبر ۱ کمپنی بنگال سفرمینا رورکی

نمبر ۲ کمپنی مدراسی سفرمینا چکدرہ

سکشن سی۔ نمبر ۱ توپ خانہ ہسپتال میرٹھ

سکشن اے نمبر ۱۳ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال میرٹھ

سکشن اے نمبر ۲۴ ایضاً انبالہ

۱ ڈبل کیبی سکھ پلٹن نمبر ۴ ۔ مولی ۔
۱ ڈبل کیبی پنجاب نمبر ۲ ۔ دتاخیل
۱ ڈبل کیبی پنجاب نمبر ۴ ۔ کوہاٹ
۱ ڈبل کیبی کالی پلٹن ۔ مردان
نمبر ۲۴ پنجاب کالی پلٹن ۔ جہلم
سکشن اے نمبر ۵ توپ خانہ ہسپتال ۔ پشاور
سکشن بی ۔ ڈی نمبر ۴۳ ہندوستانی توپخانہ ہسپتال راولپنڈی
کرنل سی ۔ ایچ ۔ ڈس ۔ وے اکس
لعل کرتی نمبر ۲ ہائی لینڈ سیالکوٹ
لعل کرتی نمبر ۲ سٹر لینڈ نورتھ ولیم
کالی پلٹن پنجاب نمبر ۱ ڈیرہ اسمٰعیل خان
کالی پلٹن بلوچی نمبر ۲۷ کراچی
سکشن اے نمبر ۳ توپخانہ ہسپتال راولپنڈی
سکشن اے نمبر ۲ توپخانہ ہسپتال کلکتہ
سکشن سی نمبر ۳۱ ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال راولپنڈی
سکشن اے نمبر ۴۵ ہندوستانی توپخانہ ہسپتال کراچی
نمبر ۱ لعل کرتی رائفل
½ پلٹن گورکھہ الموڑہ
پلٹن نمبر ۴ ماٹ ۔ میرٹھ

سکشن بی نمبر ۲۹ - ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال پشاور
سکشن اے نمبر ۳۸ - ہندوستانی توپ خانہ ہسپتال میانمیر

گھوڑ چڑہی فوج کے دو ڈویژن تھے

ڈویژن اول		ڈویژن دوم	
دی باتری توپ خانہ - انبالہ		آئی باتری توپ خانہ - انبالہ	
رجبن نمبر ۱۵	میرٹھ	رجبن نمبر ۹	سیالکوٹ
رجبن نمبر ۹	جالندر	رجبن نمبر ۸	بریلی
رسالہ نمبر ۴ بمبی	نصیر آباد نیچ	رجبن نمبر ۱۹	انبالہ
سکشن بی نمبر ۱ توپخانہ ہسپتال میرٹھ		سکشن بی نمبر ۳ توپخانہ ہسپتال راولپنڈی	
سکشن اے نمبر ۴ توپخانہ ہسپتال مئو		سکشن اے نمبر ۶۶ ہندوستانی توپخانہ بریلی	

۲ کمپنی انگریزی - سیالکوٹ

سکشن ۱½ ۲ کمپنی انگریزی - انبالہ

۲ کمپنی ہندوستانی - فتحگڈھ

سکشن اے نمبر ۱۴ توپخانہ ہسپتال - پونا - سکشن اے نمبر ۲ توپخانہ ہندوستانی ہسپتال میرٹھ

پیدل فوج اول ڈویژن -

برگڈ جرنل سرنزے وف مری صاحب -

برگڈ جرنل ایف - ایچ بلوڈن صاحب -

لعل کورتی نمبر ۱ بورد پشاور

لعل کورتی نمبر ۲ - انبالہ

کپتان - او - برن صاحب (معہ میم صاحبہ بوئیں)

کشمیر

اور تھوڑے سے کی حال

میجر ٹروس صاحب اسسٹنٹ ریذیڈنٹ و میم صاحبہ - ریذیڈنسی سرس

میجر اسٹوارٹ صاحب پولیٹیکل ایجنٹ گلگت -

میجر کیبی صاحب کمشنر سٹلمنٹ - و میم صاحبہ

مسٹر ولڈی بلڈ صاحب انجینیر ریاست - و میم صاحبہ -

مسٹر ریچارڈ صاحب اکاؤنٹنٹ جنرل - -

میجر ری تھرٹن صاحب گلگت سامان رسد - و میم صاحبہ -

مندرجۂ ذیل فوجیں دربار دہلی کی موقع پر طلب کیگئی تہیں

لفٹنٹ جنرل سر ای لک فوجوں کے کمانیر تھے اور آرے اسسٹنٹ وورڈ کالس

مرگڈ جنرل بالسری افواج ذیل وایسرائے کی محافظت پر تھے -

ایچ باتری توپ خانہ	میرٹھ
رجمنٹ ۱۲	راولپنڈی
رجمنٹ ۱۱	میانمیر
رجمنٹ ۱	انبالہ
پلٹن سکھ ۱۵	پشاور

سکش سی - نمبر ۳ - توپ خانہ ہسپتال راولپنڈی -

سکش ڈی نمبر ۸ - توپ خانہ ہسپتال انبالہ -

۴ چیف انجنیر صاحب - (معہ میم صاحب)

۱ اسسٹنٹ ایجنٹ گورنر جنرل درجہ اول - معہ میم صاحبہ -

۴ ایضاً ایضاً درجہ دوم - معہ میم صاحبہ -

۱ کرنل ڈبلو لک مصاحب ہز اکسلنسی والیسرائے -

۴ رزیڈنٹ مغربی راجپوتانہ ریاست ہائے - معہ میم صاحبہ -

۲ رزیڈنٹ صاحب اودیپور - معہ میم صاحبہ -

۱ رزیڈنٹ صاحب جے پور -

۱ اے - ایل - پی - ٹکر صاحب بہادر سی - آئی - ای - کمشنر - اجمیر ماروارڑ -

۲ سر سونٹن جیکب صاحب کے - سی - آئی - ای معہ میم صاحبہ جے پور سے

۲ کپتان - اے بنرمین صاحب سپرنڈنٹ راجپوتانہ سکرٹری کمیٹی دربار دہلی معہ میم صاحبہ

۲ پولیٹیکل ایجنٹ صاحب الور معہ میم صاحبہ -

۲ پولیٹیکل ایجنٹ صاحب مشرقی راجپوتانہ ریاستہائے - معہ میم صاحبہ -

۴ اکزکیٹو صاحب انجنیر منتظم کمپ - معہ میم صاحبہ -

۱ پولیٹکل افسر صاحب مسٹر اوورڈ -

۱ اسسٹنٹ جرنل سپرنڈنٹ ٹاگی وڈکیتی - منتعینہ مصاحب -

۴ ایجنٹ بمبی بڑودہ وسنٹرل انڈیا ریلوے - معہ میم صاحبہ -

۸ نجی دوست ولایت سے - میزان ۳۳

بمدوہ

میم صاحبہ میڈ - مس صاحبہ بریڈی - کپتان کارنیگی - میم صاحبہ کارنیگی

۱ لفٹنٹ کرنل فلرٹن صاحب۔ مہتم شعاعات بلوچستان
۱ کپتان ڈیو صاحب۔ اسسٹنٹ پولیٹیکل ایجنٹ ایرزات

سنٹرل انڈیا

صاحبان شرفا	میم صاحبان
مسٹر بارلی صاحب۔	میم صاحبہ سیلی۔
کپتان ونڈہم۔	مس صاحبہ سیلی
مسٹر گرل صاحب۔	میم صاحبہ ونڈہم۔
کرنل ویر صاحب	آنریبل میم صاحبہ ٹکنگ
میجر میگ ہیڈ صاحب۔	میم صاحبہ میگ ہیڈ
کپتان لویرڈ صاحب	میم صاحبہ پارلس
کپتان پارلس صاحب۔	میم صاحبہ ایس ایف سیلی۔
میجر سیلی صاحب۔	مس صاحبہ گمنگ
کپتان اسپیں صاحب	میم صاحبہ میولی
ایک افسر متفینہ کام۔	میم صاحبہ ڈبلو۔ای۔ سیلی۔
لفٹنٹ۔ ایل۔ سیلی صاحب۔	آنریبل۔ ایل۔ العسٹن
مسٹر ڈبلو۔ ای۔ سیلی صاحب	مس صاحبہ مکنزی
	مس صاحبہ وورڈ

راجپوتانہ

۲ چیف میڈیکل افسر صاحب۔ معہ میم صاحبہ۔

میجر لوگن صاحب - میجر کمانڈنگ کورگ و میسور رائفل والنٹیر-

۲ کرنل بارٹ صاحب بمعہ میم صاحبہ - ایجنٹ گورنر جنرل بلوچستان

نجی مہمان

۲	میجر الیف - ایچ لاٹ صاحب و میم صاحبہ-	رسالہ نمبر ۵ پنجاب
۱	لفٹنٹ کرنل اسلس صاحب-	لائٹ انفنٹری
۱	لفٹنٹ کرنل سنڈیس صاحب	باڈی گارڈ توپخانہ
۲	لفٹنٹ کرنل ٹرینیچ گلگنی صاحب	سابق گارڈ توپخانہ
۲	کپتان زنبی و میم صاحبہ-	سابق نمبر ۵ رجمن
۲	لفٹنٹ کرنل تہامپس و میم صاحبہ	سابق نمبر ۶ رجمن
۲	مسس باورڈ دختر سر ایچ باورڈ	
	وزیر گو و	

مہمان

۲	جنرل سر آر - و نیڈی بارٹ صاحب-	جنرل افسر کمان ضلع کوئٹہ
۲	میجر بکموہن صاحب و میم صاحبہ-	کمشنر مال بلوچستان-
۲	لفٹنٹ کرنل کیلی صاحب و میم صاحبہ-	اسسٹنٹ ایجنٹ ضلع کوئٹہ
۱	میجر شوور صاحب	پولیٹیکل ایجنٹ کوہاٹ
۱	کپتان وز صاحب	پولیٹیکل ایجنٹ جنوبی بلوچستان-
۱	کپتان اے - ایل جیکب صاحب -	اسسٹنٹ ایجنٹ درجہ اول گورنر جنرل بلوچستان
۱	کپتا اے	اسسٹنٹ ایجنٹ درجہ دوم گورنر جنرل بلوچستان

مسٹر ایل ۔ ایم ۔ کروسیں صاحب سکنڈ اسسٹنٹ رزیڈنٹ ۔
کپتان ۔ ایچ ۔ کے بار صاحب پرسنل اسسٹنٹ رزیڈنٹ ۔
میجر جرنل وڈہاؤس صاحب ۔ سی ۔ بی ۔ ایم ۔ جی ۔
برگیڈ جرنل ۔ جی ۔ ایچرڈس صاحب سی ۔ بی سی ۔ ایس ۔ آئی ۔ سی آئی ۔ ای
کپتان وٹ کن ۔ مسٹر اسے ۔ ڈی ۔ بار صاحب ۔

میم صاحبان (۸)

میم صاحبہ بار صاحب ۔ میم صاحبہ فتر ۔
میم صاحبہ روڈہاؤس ۔ میم صاحبہ رچرڈس ۔
میم صاحبہ اے ۔ بار میم صاحبہ ہاسٹنگس
میم صاحبہ گیرٹ میم صاحبہ جی ۔ اسٹ ۔
مسٹر اے ۔ سی ہکس صاحب ممبر پولیس کمیشن ۔

میسور

برگیڈیر جرنل سر جیمس وودسیری صاحب مع میم صاحبہ وِس صاحبہ ۔
مسٹر لائینل ڈیڈوس صاحب ۔ آئی ۔ سی ۔ ایس کمشنر کورگ مع میم صاحبہ ۔
مسٹر ایل ۔ ای ۔ بکی صاحب آئی سی ۔ ایس کلکٹر سرمولی مع میم صاحبہ ۔
مسٹر سی ۔ ایل ۔ ایس روسل صاحب آئی سی ۔ ایس فرسٹ اسسٹنٹ رزیڈنٹ
کپتان اسٹیڈرلنگ صاحب آئی ۔ ایم ۔ ایس رزیڈنسی سرجن مع میم صاحبہ
سکنڈ لفٹنٹ ڈی ۔ ای ۔ رابرٹس صاحب ممبر اسکال ہرس ۔ کرنل ارنس کرکا
مسٹر اسٹروٹ صاحب مع میم صاحبہ ۔

مسٹر - ایچ - بی - سدب جان صاحب پرنسپل اسسٹنٹ

مسٹر اے - ایچ - گرینڈ صاحب سکرٹری - و میم صاحبہ -

مسٹر - آر - گلینسی صاحب - اسسٹنٹ سکرٹری -

مسٹر - سی - بن بری صاحب - جوڈیشل کمشنر - و میم صاحبہ -

مسٹر - ایم - اودی یار صاحب - کمشنر مال - و میم صاحبہ -

مسٹر - سی - ہاسٹنگس صاحب انسپکٹر جنرل پولیس - و میم صاحبہ -

کرنل اسکاٹ سنرف صاحب سکرٹری بارگ ماسٹری -

میجر سیکس صاحب پولیٹکل افسر ممالک مغربی و شمالی سرحدی -

میجر جنرل الگرین صاحب سی - بی - اے - ڈی - سی وغیرہ و میم صاحبہ -

کپتان نان صاحب - میجر شارپ صاحب توپخانہ و میم صاحبہ -

لفٹننٹ جمبرس صاحب توپ خانہ -

حیدر آباد

مسٹر اے البٹ صاحب قائم مقام کمشنر حیدر آباد آسابن ضلع -

مسٹر - آر - دے - ہیر صاحب قائمقام جوڈیشل کمشنر حیدر آباد آسابن ضلع -

لفٹننٹ کرنل ڈبلو ہاسٹنگس صاحب انسپکٹر جنرل پولیس جیل وغیرہ حیدر آباد آسابن ضلع

مسٹر - ایچ گاڈڈن اسٹن صاحب ڈپٹی کمشنر حیدر آباد آسابن ضلع -

لفٹننٹ کرنل آر - ورنن گیرٹ صاحب ڈپٹی کمشنر حیدر آباد آسابن ضلع -

لفٹننٹ کرنل ای - سی - ایم - لوشنگٹن صاحب ملٹری سکرٹری رزیڈنٹ -

لفٹننٹ کرنل جی - ایچ - ڈی - گمبے صاحب سی - آئی - ای رزیڈنسی سرجن حیدر آباد

۴ مسٹر فاکس اسٹرین وے۔ کلکٹر صاحب۔ معہ یک میم صاحبہ

۵ مسٹر کراڈوک کلکٹر صاحب۔ ویک میم صاحبہ۔

۶ مسٹر گرد سپ صاحب۔ قایم مقام کلکٹر۔ ویک میم صاحبہ۔

۷ مسٹر کیمل صاحب ڈویزنل جج۔ ویک میم صاحبہ۔

۸ کرنیل موراری۔ آئی۔ ایم۔ ایس صاحب مہتمم شفاخانہ و دو میم صاحبہ۔

۹ مسٹر سلے صاحب کلکٹر بندوبست مدراعت ویک میم صاحبہ۔

۱۰ مسٹر رابرٹسن صاحب سی۔ آئی۔ ای۔ چیف سکرٹری۔ یک میم صاحبہ

۱۱ مسٹر ڈیک صاحب پولٹیکل ایجنٹ۔ و دو میم صاحبہ۔

۱۲ لفٹنٹ کرنل مے صاحب کے ساتھ۔ ایم۔ ایس۔ سول سرجن ویک میم صاحبہ۔

۱۳ آنریبل۔ ایل۔ ایم سٹ کلیر سکرٹری محکمہ پارک ماسٹری۔ ایک میم صاحبہ

۱۴ مسٹر داکر صاحب ڈپٹی کلکٹر۔ ویک میم صاحبہ۔

۱۵ مسٹر لودی صاحب سکنڈ سکرٹری۔ ویک میم صاحبہ۔

۱۶ مسٹر مور صاحب ڈائرکٹر پولیس انسٹرکشن وتین میم صاحبہ۔

۱۷ مسٹر کلیو میڈ صاحب انسپکٹر جنرل پولیس وجیل معہ یک میم صاحبہ۔

۱۸ مسٹر جیل صاحب کلکٹر اکر سائز وغیرہ۔

۱۹ مسٹر لے ویر صاحب قایمقام انسپکٹر جنرل پولیس وجیل۔

ممالک مغربی وشمالی سرحدی

انگریز صاحبان

میجر صاحب رمس ساہ۔ ڈین۔ میجر ڈین آر۔ اے۔ یم۔ سی

جنرل افسر کمانڈنگ ضلع آسام (معہ ایک افسر ڈپٹی اسسٹنٹ اجینٹ جنرل)

سکریٹری چیف کمشنر - جنرل ڈپارٹمنٹ (معہ ایک میم صاحبہ)

سکریٹری چیف کمشنر بارگ ماسٹری (معہ دو میم صاحبہ)

پرنسپل میڈیکل افسر و سینیٹری کمشنر صاحب (معہ ایک میم صاحبہ)

ڈائرکٹر صاحب محکمہ زمین وکاشت (معہ ایک میم صاحبہ)

انسپکٹر جنرل پولیس۔

ڈائرکٹر پولس انسٹرکشن صاحب (معہ ایک میم صاحبہ)

ایجنٹ آسام بنگال ریلوے۔

چیف کمشنر پرسنل اسسٹنٹ۔ ایک میڈیکل افسر

عہدہ داران غیر لازمین

آنریبل مسٹر رے۔ بوکنگھم۔ سی۔ آئی۔ ای (معہ ایک میم صاحبہ)

کرنل ڈی۔ ایم۔ لمس دین صاحب۔

مسٹر سی۔ ایچ۔ ہولڈر (معہ ایک میم صاحبہ)

آنریبل مسٹر آر۔ ایچ ہینڈرسن۔ مسٹر ٹیلر و میم صاحبہ

سنٹرل پروونیز

فہرست انگریزی عہدہ داران

مسٹر رسے صاحب سی۔ ایس۔ آئی۔ جوڈیشیل کمشنر (معہ دو میم صاحبہ)

۲ مسٹر ثلیب کمشنر صاحب (ویک میم صاحبہ)

۳ مسٹر کیری۔ کمشنر صاحب (ویک میم صاحبہ)

آنریبل۔سی۔جی۔میی صاحب سی۔ایس۔آئی چیف سکرٹری ومیم صاحبہ۔

آنریبل گرودور صاحب چیف انجینیر ومیم صاحبہ۔

آنریبل۔سی۔ے سمرولی صاحب ومیم صاحبہ۔

جی۔سی۔پیہاس صاحب چیرمین۔ومیم صاحبہ۔

ڈبلو۔ایچ۔اے سمیٹ ریے لیڈس صاحب بہادر۔آئی۔سی۔ایس۔

پریسیڈنٹ رنگوں۔میونسپلٹی ومیم صاحبہ۔

ایچ۔پی ٹوڈ ہیلر صاحب بہادر۔سی۔آئی۔ای کمشنر ومیم صاحبہ۔

سرجارج اسکاٹ صاحب کے۔سی۔آئی۔ای سپرنڈنٹ چھوٹے ریاستہائے

آنریبل مسٹر تھرکل وائٹ صاحب چیف جج ومیم صاحبہ۔

ریے۔لی دن گیٹ صاحب بہادر۔آئی۔سی۔ایس سکرٹری ومیم صاحبہ

الیف ائلے صاحب بہادر میجر رلی ائمس کیپتی ومیم صاحبہ

آنریبل مسٹر ڈبلو۔ٹی۔ہال کمشنر پیگو۔

معالج افسر

میجر ڈیوس صاحب۔آئی۔ایم۔ایس۔

کرنیل بیلی صاحب۔سی۔آئی۔ای۔انسپکٹر جنرل پولیس ومیم صاحبہ

کمانڈر بالیڈ صاحب۔ومیم صاحبہ۔

میجر پارکس صاحب ڈپٹی انسپکٹر جنرل پولیس۔

اسامی عہدہ داران

کمشنر آسام۔ضلع دہلی۔

میجر سی۔ بک ہنگارت صاحب آئی۔ ایم۔ ایس انسپکٹر جنرل قیدخانہ جات

آر۔ ایچ بریڈی ٹن صاحب بہادر۔ انسپکٹر جنرل پولیس۔

ٹی۔ سی۔ لیوس صاحب بہادر۔ ڈائرکٹر تمام ہدایات۔

ئے۔ ئے۔ بک لین صاحب بہادر۔ سینئر ڈسٹرکٹ جج۔

ئے۔ ڈبلو۔ ایبور صاحب بہادر سینئر کنسرویٹر محکمہ جنگلات۔

آنریبل مسٹر جسٹس نکس صاحب۔ چنچلر۔ الہ آباد یونیورسٹی۔

آنریبل مسٹر کنلن صاحب سی۔ آئی۔ ای۔ ممبر لوکل لیجسلیٹو کونسل۔

آنریبل مسٹر اے بک رابرٹ صاحب پریسیڈنٹ اپر انڈیا محکمہ تجارت و ممبر لیجسلیٹو کونسل۔

رائٹ ریورینڈ کلیپ خورد۔ بسھوپ لکھنؤ

موسٹ ریورینڈ چارلیس صاحب جنٹائیلی۔ او۔ سی۔ ایچ تسبھوپ آگرہ۔

میزان ۷۵۔ (معہ اُن کی میم صاحبہ کے)

برہما

ہز آنر لفٹنٹ جرنل۔ لیڈی نریر۔ مس لبس خورد۔

پرائیویٹ سکرٹری۔ مصاحب۔ مہمان۔

آنریبل ڈی۔ نارٹن صاحب۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ فائننشیل و میم صاحبہ

آنریبل۔ ئے۔ لودس صاحب گورنمنٹ اڈوکیٹ و میم صاحبہ

آنریبل۔ ئے۔ جی۔ فرینڈ بے صاحب و میم صاحبہ۔

آنریبل منگپو صاحب۔ کے۔ ایس۔ ایم۔

ممالک متحدہ

آنریبل سرجان اسٹینلی صاحب کے سی۔ زے۔ پی چیف جسٹس ہائی کورٹ ممالک مغربی وشمالی۔

آنریبل مسٹر ایچ۔ ایف بلیرسپی صاحب جج ہائی کورٹ ممالک مغربی وشمالی۔

آنریبل مسٹر پی۔ سی بنرجی صاحب جج ہائیکورٹ۔ ممالک مغربی وشمالی۔

آنریبل مسٹر ڈبلو۔ ار۔ برکٹ صاحب جج ہائیکورٹ۔ ممالک مغربی وشمالی۔

آنریبل مسٹر آر۔ ایس اکمین صاحب جج ہائیکورٹ۔ ممالک مغربی وشمالی۔

آر اسکوٹ صاحب بہادر جوڈیشیل کمشنر اودھ

آنریبل مسٹر ڈی۔ ٹی رابرٹس صاحب۔ سی۔ ایس۔ آئی ممبر اعلیٰ محکمہ مال۔

رے جوہیر صاحب بہادر قایم مقام۔ ممبر خورد محکمہ مال۔

آنریبل مسٹر ڈبلو۔ ایچ۔ ایل ایبی صاحب قائمقام چیف سکریٹری گورنمنٹ

آنریبل مسٹر جے۔ ایس۔ میسٹن اسسٹنٹ۔ سکریٹری گورنمنٹ۔

جوڈیشیل سکریٹری گورنمنٹ۔

ڈبلو۔ ایچ ہائیگل صاحب بہادر۔ قایم مقام سکریٹری گورنمنٹ محکمہ تعمیرات وچیف انجینیر۔

ایچ۔ مارٹس صاحب بہادر سی آئی۔ ای قایم مقام سکریٹری گورنمنٹ محکمہ آبپاشی وچیف انجینیر۔

سے۔ ٹی۔ ٹہامس صاحب بہادر۔ کمشنر لکھنؤ۔

کرنل سی ایچ۔ جوبرٹ آئی۔ ایم ایس صاحب قائمقام انسپکٹر جنرل سول ہسپتال۔

۳	آنریبل مسٹر ریڈ صاحب معہ میم صاحبہ و مس بڈن۔
۳	آنریبل مسٹر ٹوپر صاحب معہ میم صاحبہ و مس صاحبہ۔ فائنشیل کمشنر۔
۱	لارڈ بشپ رائٹ ریورینڈ صاحب لارڈ بشپ لاہور۔ بشپ
۳	مسٹر اندرس جلندر صاحب و میم صاحبہ۔ کمشنران
۴	مسٹر اے۔ اینڈرسن صاحب و میم صاحبہ و دو مس صاحبان۔
۲	مسٹر سیل کاک صاحب و میم صاحبہ۔ راولپنڈی۔
	مسٹر مریڈٹ صاحب و میم صاحبہ۔ ملتان۔
۴	آنریبل کرنل مانٹ گمری صاحب و میم صاحبہ و دو مس صاحبان۔
۱	مسٹر آر۔ ڈین صاحب چیف سکرٹری۔ سکرٹریان
۱	مسٹر اے۔ ایچ۔ ڈی اک صاحب۔
۲	مسٹر ہلی فاکسر صاحب و میم صاحب۔
۲	کرنل تھربرن صاحب و میم صاحبہ۔ چیف انجنیر۔
۲	مسٹر بردن صاحب و میم صاحبہ۔ انسپکٹر جنرل پولیس۔
۲	لفٹنٹ کرنل ملنگی صاحب و میم صاحبہ۔ انسپکٹر جنرل سول ہسپتال۔
۳	لفٹنٹ کرنل بیٹ صاحب و میم صاحبہ و مس بروئی۔ انسپکٹر جنرل جیل
۲	مسٹر ہیل صاحب و میم صاحبہ۔ ڈائرکٹر محکمہ ایات پولیس۔
۲	آنریبل مسٹر ولسن صاحب و میم صاحبہ۔ کمشنر بندوبست۔
۲	مسٹر کیمبل صاحب و میم صاحبہ۔ اکاؤنٹنٹ جنرل۔

جملہ مہمان ۱۹ ۔ میزان ۶۰

بنگال

چیف جسٹس بنگال۔ دو جج ہائی کورٹ۔
دو ممبر محکمہ مال ایک کمشنر۔
جنرل افسر کماں وعہدہ داراں ۔ اڈوو کیٹ جنرل۔
انسپکٹر جنرل پولیس۔ انسپکٹر جنرل قیدخانہ جات۔
ڈائرکٹر ہدایات عام۔ انسپکٹر جنرل سول ہسپتال ۔
چیمبرس کلکتہ دربار۔ ہاچ سکریٹری گورمنٹ ۔
پادری کلکتہ۔ انسپکٹر جنرل رجسٹری۔
پریسیڈنٹ محکمہ تجارت ۔ پریسیڈنٹ محکمہ ہندوستانی کاشتکاروں کے
پریسیڈنٹ محکمہ ہندوستانی کان۔ پریسیڈنٹ محکمہ ہندوستانی چاہ۔
پریسیڈنٹ محکمہ سوداگری۔ سکرٹری بنگال سک ۔
کمشنر پولیس کلکتہ ۔ ایجنٹ ایسٹ انڈیا ریلوے۔
ایجنٹ بنگال ناگپور ریلوے ایجنٹ ایسٹ بنگال ریاست ریلوے
دو ممبر سوداگر کلکتہ ۔ حیدر مہاں کی۔

آنریبل مسٹر سے۔ای۔ملی۔سکرٹری لفٹنٹ گورنر کونسل ۔

ڈبلیو۔ ٹی گارڈن مہادر سکرٹری بہر کیتس ۔

ڈبلیو۔ ایم۔ کارن صاحب۔ بیرسٹرایٹ لا۔ پولیس کیتس۔

پنجاب

آنریبل مسٹر۔ ڈبلیو۔ او کلارک ا جج چیف کورٹ۔

آنریبل مسٹر نے سٹیٹ صاحب معہ میم صاحبہ۔
آنریبل مسٹر ایس۔ ڈبلیو اڈگرلی۔ سی۔ آئی۔ ای۔ چیف سکرٹری گورنمنٹ
معہ میم صاحبہ۔ آنریبل مسٹر نے سے پولن صاحب
اے۔ ایم۔ ٹی جیکسن صاحب بہادر معہ میم صاحبہ۔
ڈبلو ٹی۔ میری سن صاحب بہادر معہ میم صاحبہ۔
آنریبل مسٹر ڈبلو۔ سی۔ ہوگیس صاحب۔ سی۔ آئی۔ ای۔ ممبر لیجسلیٹو کونسل
معہ میم صاحبہ۔
آنریبل مسٹر ڈی۔ یک آئی ور صاحب ممبر لیجسلیٹو کونسل معہ میم صاحبہ۔
آنریبل مسٹر ڈی۔ ایم۔ موسیس صاحب ممبر لیجسلیٹو کونسل معہ میم صاحبہ۔
آنریبل مسٹر ڈی۔ ایچ۔ ایف۔ اسٹن صاحب معہ میم صاحبہ۔
آنریبل مسٹر ایف۔ ایس۔ لیلی صاحب۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ کمشنر شرقی ڈویژن
معہ میم صاحبہ۔
آر۔ ایم۔ کینیڈی صاحب بہادر۔ کمشنر جنوبی ڈویژن۔ معہ میم صاحبہ۔
اے۔ ڈی۔ ینگ ہسبنڈ صاحب بہادر کمشنر سنٹرل ڈویژن معہ میم صاحبہ۔
رزیڈنٹ صاحب عدن۔
آنریبل مسٹر گریوز صاحب۔ ممبر لیجسلیٹو کونسل۔
آنریبل مسٹر جسٹس صاحب کنڈے۔
رائٹ ریورینڈ جیمس یک آرتھر صاحب ڈی۔ ڈی۔ لسبپ بمبئی۔
مسٹر سوئیر صاحب کلکٹر کی۔ بارہ مہمان ولایت سے

ایچ-پی-بکس صاحب بہادر - کاشتکار
آنریبل ریورینڈ ولیم ملر صاحب سی-آئی-ای- وائس چیلر یونیورسٹی-
مسٹر ہم رحمت صاحب مدراس ریلوے-
اے-کے-بیپ صاحب بہادر- آئی-سی-ایس } مہتمم مدراس کیمپ
لفٹننٹ کرنل آر-ایف- فارم بی صاحب } ۲۵
صاحبان گورنر و میم صاحبان و عہدہ داران ۱۳
مہمان ولایت سے میزان ۱۳ ۵۱
ان میں ۳۴ مرد اور ۱۷ عورت ہیں-

بمبئی

ہزایکسلنسی گورنر صاحب و میم صاحبہ- نارتھ کوٹ
لفٹننٹ کرنل وچیرڈ اوں صاحب سکریٹری ملٹری-
لفٹننٹ کرنل اے-ای-رے کردی آ-اے-ایم-سی سرجن ہزایکسلنسی گورنر
کپتان آنریبل-سی-ایف-گریول صاحب مصاحب-
کپتان زے-جی گریگ صاحب-مصاحب-
کپتان اسلوں اسٹیلی صاحب-مصاحب-
میجر زے-ایچ یارڈ کمانڈینٹ صاحب ہزایکسلنسی گورنر باڈی گارڈ-
آنریبل سرلیے-ایس-تیتہ صاحب سی-ایس آئی ممبر کونسل-
آنریبل مسٹر ای-ایم-ایچ فلٹس صاحب ممبر کونسل-معہ میم صاحبہ-
آنریبل سرلارنس صاحب چیف جسٹس معہ میم صاحبہ-

رائے بہادر سیٹھ امید مل صاحب۔ سیٹھ پنچند صاحب۔

رائے بہادر سیٹھ چمپالال صاحب۔

رائے بہادر سنگھ صاحب۔ سی۔ آئی۔ ای۔ استمراردار سودہ۔ اجمیر

اصحاب انگریزی جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا

مدراس

آنریبل مسٹر ایچ۔ ایم ونسٹر باتھم۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ معہ میم صاحبہ۔

آنریبل مسٹر جیمس تھامسن معہ میم صاحبہ۔

آنریبل سرسی ازنلڈ وائٹ۔ چیف جسٹس۔ لیڈی وائٹ صاحب

رائٹ ریورینڈ بشپ مدراس۔ میم صاحبہ وائٹ ہیڈ

آنریبل مسٹر گابریل اسٹوکس۔ آئی۔ سی۔ ایس۔ چیف سکرٹری۔

آنریبل مسٹر ایف۔ اے نچلسن صاحب سی۔ آئی۔ ای۔ ممبر کلاں محکمۂ مال

معہ میم صاحبہ۔

آنریبل مسٹر جی۔ ایس۔ فوربس۔ مہتمم محکمہ مال۔

سرجن جنرل ڈبلو اَئِڈ بنچلر۔ سی۔ ایس۔ آئی۔

آنریبل مسٹر جی۔ ایچ اسٹوارٹ۔ ڈائرکٹر ہدایات عام۔

ایچ۔ اے۔ اسٹوارٹ صاحب بہادر۔ آئی۔ سی۔ ایس۔ انسپکٹر جنرل پولیس

ڈبلو۔ بی۔ ڈی۔ ونٹن صاحب بہادر چیف انجنیر سکرٹری محکمہ تعمیرات

آنریبل سر جارج آربتھ ناٹ صاحب سوداگر خزانچی و ممبر کونسل لیجسلیٹو

آنریبل مسٹر اے۔ ڈے۔ یارک صاحب سوداگر و ممبر لیجسلیٹو کونسل۔

میسور

مسٹر سی - سمی راؤ بہادر صاحب - محل ند -

مسٹر ایم - اے - سدانہ رائے بہادر صاحب اسسٹنٹ کمشنر سابق

بنگلور

مسٹر ارکٹ سرایں سوامی مودیلیر ساتے بہادر صاحب رئیس معزز بنگلور

مسٹر الس والی مودیلر ممبر میونسپل کمشنر ڈمیں -

بلوچستان

وداں اصحاب کی جو معہ شاگردپیشہ مدعو کئے گئے تھے دربار کے واسطے بلوچستان سے

شہر	ہندوستانی ریاسیں			اضلاع برٹش		کیفیت
	سردار	معززین	شاگردپیشہ	معززین	شاگردپیشہ	
کوئٹہ	-	۲۹	۳۵۸	-	-	
لس بیلا	-	-	۲	-	-	
کھران	۱	-	۱۲	-	-	
کرنٹیس	-	-	-	-	-	
ہتل موتیائی	-	-	-	-	-	
ژکوب	-	-	-	+۱۵	۴۵=۳۰	
چیگس	-	-	-	-	-	
میرال	۱	۲۹	۳۹	۲۵	-	

اجمیر مارواڑ

نواب سر محمد اکرم خاں صاحب امبہ کے - سی - ایس - آئی -

راجہ جہانداد خاں صاحب کے - سی - بی - گکھڑ

ارباب حسین خاں صاحب - خان بہادر - محمد

کرنیل نواب محمد اسلام خاں صاحب - وزیرزادہ سردار بہادر سی - آئی - ای

خوشدل خاں صاحب - کوہاٹ

خان بہادر ابراہیم خاں صاحب -

دوست محمد خاں صاحب - خان بہادر - خلیل -

خواجہ محمد خاں صاحب - خان بہادر -

نواب رعب نواز خاں صاحب - علی زئی -

راجہ شیر احمد خاں صاحب - گکھڑ

محمد حسین خاں صاحب - گڑھی حبیب اللہ -

عرب محمد اعظم خاں صاحب - امین اللہ خانصاحب اورات زئی

رسالدار محمد امیر خاں صاحب - اسمٰعیل زئی - محمد خانصاحب تورو

حیدر آباد

نواب محمد سلام اللہ خاں صاحب - کنور سری ہر بہنچی رائے جی صاحب

راؤ بہادر - ڈی - وی - صاحب - بھگوت -

خان بہادر خواجہ بدیع الدین صاحب - قاضی - ملکہ پور

مسٹر جی - ایس صاحب - کھیر وی -

خان بہادر عبد الباقی خاں صاحب - بھگونت راؤ شنکر راؤ صاحب

راجہ طونت راؤ صاحب محکوتی۔ آنریری اسسٹنٹ کمشنر و زمیندار ۔ سیمر

راجہ بیجے بہادر ۔ زمیندار ۔ نرسنگھ پور

ٹھاکر بردان شاہ صاحب ۔ جاگیردار ہری ۔ چِندواڑہ

سر راج سنگھ صاحب دیو ۔ آنریری اسسٹنٹ کمشنر و زمیندار کھار ۔ رائے پور

لعل چیتر سہائے صاحب زمیندار نندا الواس گڈھ و آنریری مجسٹریٹ ۔ رائے پور

راؤ بہادر رگھو نار سیاوک صاحب ۔ زمیندار و آنریری مجسٹریٹ ۔ رائے پور

ٹھاکر رگھو راج سنگھ صاحب ۔ زمیندار پنڈریا ۔ بلاسپور

رائے بہادر لال ربپ راج سنگھ صاحب زمیندار ریلی ۔ سملپور

راؤ بہادر کالسی ناتھ صاحب کیسو ٹھاکر ۔ ڈویزنل جج ۔ ایضاً

سید مہدی حسین صاحب سیرسٹرایٹ لا سیرا کنڈو یک اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر ۔ سملپور ۔

آر ۔ مترا صاحب ۔ انجینیر درجہ اول بارگڑ اسٹری ۔ سملپور

ممالک شرقی و مغربی سرحدی

ہندوستانی معززین شرفار

نواب اللہ داد خاں صاحب سدوزئی ۔ ڈیرہ اسمٰعیل خاں

سردار سلطان خاں صاحب ۔ سی ۔ آئی ۔ ای ۔ کوہاٹ

خاں صاحب ۔ نبڑی کیٹنگ

نواب حافظ عبداللہ خاں صاحب علی زئی ۔ ڈیرہ اسمٰعیل خاں

نواب غلام قاسم خاں صاحب ۔ ٹانک

رائے بہادر کستور چند صاحب ۔ آنریری مجسٹریٹ ۔ ناگپور

رائے بہادر پپن کرشنا صاحب بی ۔ سی ۔ آئی ۔ ای ناگپور

غلام مصطفے صاحب ۔ آنریری مجسٹریٹ و وائس پریسیڈنٹ میونسپل کمیٹی ۔ وردہا

رائے بہادر گنگشا بابو صاحب ۔ زمیندار پاسکھڑہ ۔ چندا

رائے بہادر چندی پرشاد صاحب آنریری مجسٹریٹ و زمیندار ۔ چندا

رائے بہادر لتریا بہان صاحب ۔ زمیندار کمپٹا ۔ بھنڈارہ

بادھو راؤ بھان صاحب ۔ زمیندار ام کاملی و آنریری مجسٹریٹ ۔ بھنڈارہ

راؤ صاحب رنگ راؤ ۔ پریسیڈنٹ کونسل ۔ ضلع بھنڈارہ

رگھوناتھ ابا صاحب ۔ زمیندار ۔ جبل پور

راجہ اجیت سنگھ صاحب زمیندار ۔ جبل پور

راجہ وشنو ناتھ سنگھ صاحب ۔ تعلقہ دار جبل پور

راجہ گوکل داس صاحب سیٹھ ۔ زمیندار و مالک بنک ۔ جبلپور

راؤ بہادر بہاری لعل صاحب زمیندار و آنریری مجسٹریٹ ۔ جبلپور

راؤ صاحب ونکٹ راؤ ۔ آنریری مجسٹریٹ ۔ سنگور

رائے بہادر ٹھاکر مہاراج سنگھ صاحب ۔ آنریری مجسٹریٹ و زمیندار ۔ سنگور

مولوی ظہور السلام صاحب ۔ آنریری مجسٹریٹ و زمیندار ۔ دموک

دیوان محمد علی خان صاحب ۔ زمیندار دسیولی

راجہ کرشنا صاحب ۔ زمیندار ۔ ہوشنگ آباد

راؤ صاحب نربے سنگھ صاحب ۔ آنریری مجسٹریٹ و زمیندار ۔ ایضاً

(۲) سری موت مانک چیدرا صاحب سِنا - خود مختار

(۳) سری سری گومدادیو صاحب سرا - پوراو جی کری سرچتیا سترا -

(۱) راجہ پراہت چیدرا سرداگوری پور - گولی پارا

(۲) مالوستوچیدرا صاحب جِتنایہ بیالی - ایل - دائیس چیرمین

(۱) مالوکمالی کمورچیدرا صاحب - ایم - اے - بی - ایل - کوجار

(۱) راجہ گریس چیدرا رائی صاحب - زمیندار

(۲) مولوی علی احمد خاں صاحب - خاص زمیندار ضلع کا

(۳) مولوی محید بحت خاں صاحب - زمیندار سِل ہت

(۴) مالوبکیشاناتھ صاحب سرا - ایضاً

(۱) مالوتی لن رے صاحب - پیش یافتہ اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر حاضی حبیتیا

(۲) یوکلور سنگھ صاحب - جلیل القدر ہے یم پہاڑیوں پر

(۳) یوکینی سنگھ صاحب - بیبائی ہے اور ماقدر سیم ہے

(۱) مالودرگاجرن صاحب سیں - بی - اے - بی - ایل - سلہٹ

رائے بہادر پریب چیدر مردلای صاحب بہادر - ایل - ایل - کرویب

رائے دلال چیدردیب صاحب بہادر بی مابل - سلہٹ

راجہ بہادر گہوجی را صاحب - ناگپور

راجہ اعظم شاہ صاحب - ناگپور

لوکک ہرراؤ صاحب حب لوپس سی آئی ای - آنریری مجسٹریٹ پریسیڈنٹ ناگپور میونسپل

ناگپور

سونگ-نی صاحب - اے - ٹی - ایم -
سونگ شیوی تہا صاحب - اے - ٹی - ایم -
سونگ تن ہلا صاحب - ٹی - ڈی - ایم -
سونگ شادی - پی - کے - ایس - ایم صاحب سابق اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر
ہکن سون صاحب کے - ایس - ایم - میوک - مہتمم ریاست ماتحت سوم ہسائی -
سونگ پو صاحب - اے - ٹی - ایم سیوزا - ہسا مونگ ملکن -

آسام (ج)

سری جت مل بہوج صاحب بروا -	لکھیم پور
رائے چنی لعل صاحب سراوگی بہادر	سوداگر لکھیم پور
سری جت صاحب لکشور بربراگوہن جورہت -	سب ساگر
سری جت کالی پرشاد صاحب چالی ہا -	
سری سری داتا دیو اسیا نی ادہیکر گوسوامی	یہ شریف خاندانوں
سری سری نارہ دیو کار گوسوامی - دکھن پت	میں خیال کئے جاتے ہیں
رائے جگن ناتھ صاحب - بارو بہادر - بی - اے - جورہت -	
بابو سوا چرن صاحب موترا - بی - ایل -	بارر نگ
سری جت بہوانی چرن صاحب سرما -	آنریری مجسٹریٹ
سری جت نندی ناتھ صاحب بسرو در -	نو گاؤں
منشی رحمت علی صاحب	آنریری مجسٹریٹ
(۱) رائے صاحب بہونن رام داس صاحب -	کم روپیا

اسحاق محمد خان صاحب ۔ ملتان
مولا داد خان صاحب جھنگ
امیر علی خان صاحب ۔ ایضاً ۔
سردار تیغا خان صاحب ۔ لگھوری ۔ ڈیرہ غازی خاں

برہما (ج)

مونگ لوپی مان اے ۔ ٹی ۔ ایم ۔ میوک ۔
مونگ ٹن صاحب گیا ۔ ٹی ۔ ڈی ۔ ایم ۔ ایکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر
مونگ اونگ لان صاحب ۔ کے ۔ ایس ۔ ایم ۔ ایضاً
آریبل یویو صاحب ۔ کے ۔ ایس ۔ ایم ۔
مونگ سان صاحب ۔ پی ۔ ٹی ۔ ڈی ۔ ایم ۔ ایکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر
مونگ پور صاحب ۔ ٹی ۔ ڈی ۔ ایم ۔ میوک
یو ۔ پی ۔ گیا تھو صاحب ۔ کے ۔ ایس ۔ ایم ۔
مونگ تھا صاحب ۔ ڈو ۔ وی ۔ آے ۔ ٹی ۔ ایم ۔
مونگ ٹن ۔ گیوی صاحب ۔ اے ۔ ٹی ۔ یم ۔ میوک ۔
مونگ س مون صاحب ۔
مونگ کت صاحب ۔ کے ۔ ایس ۔ ایم ۔ ایکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر
مونگ ستو دی یو صاحب ۔ اے ۔ ٹی ۔ ایم ۔ ایکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر
مونگ لون صاحب ۔ کے ۔ ایس ۔ ایم ۔ میوک ۔
مونگ تہوٹاؤ ۔ یو ۔ ٹی ۔ ڈی ۔ ایم ۔ صاحب ۔

ملک خدابخش صاحب - تیوانہ - شاہ پور
خان بہادر ملک حکیم خاں صاحب - نون یا اس کا بھتیجہ محمد حیات خاں - شاہپور
ملک خاں محمد خاں صاحب - تیوانہ - شاہ پور

قسمت ملتان

مخدوم حسین بخش صاحب - ملتان
آنریبل نواب سر امام بخش خانصاحب مزاری - کے-سی-آئی-ای - ڈیرہ غازیخاں
سردار بہرام خاں صاحب خلف الرشید آنریبل نواب سر امام بخش خانصاحب مزاری کے-سی-آئی-ای - ڈیرہ غازی خاں
لطف حسین خاں صاحب عرف سیاں شاہ نواز خاں سرائی - ڈیرہ غازیخاں
خان بہادر محمد عبداللہ خاں صاحب - سی-آئی-ای - عیسیٰ خیل - میاں والی
ملک یار محمد خاں صاحب - کالاباغ - ایضاً
سردار بہادر خان خوشا صاحب - ڈیرہ غازی خاں
سردار دہرام خاں صاحب - دریشک - ایضاً
سردار جلب خاں صاحب - گورچنی - ایضاً
سردار محمد حسین خاں صاحب - بوزدار کلاں - ایضاً
سردار نورنگ خاں صاحب - پیشوا قرتہ سوری لونڈ کے - ایضاً
سردار فضل علی خاں صاحب - کسرانیا - ایضاً
سردار مسور خاں صاحب - ٹبی لونڈ کے پیشوا - ایضاً
خان بہادر شریف اللہ خاں صاحب - خان گڈھ - مظفر گڈھ

رچپال سنگھ صاحب - سرلوالی - سیالکوٹ
سردار دیال سنگھ صاحب - رچھا ہیا - سیالکوٹ
دیوان ہری سنگھ صاحب - عقل گڈھ گوجرانوالہ
رائے بہادر سودی حکم سنگھ صاحب - دیوان بہادر - لاہور
سردار بہادر ارجن سنگھ صاحب - جیپال - امرتسر
خان بہادر میاں غلام فرید خان صاحب - گورداسپور
مسٹر مدن گوپال صاحب (ممبر پنجاب لیجسلیٹو کونسل) لاہور

قسمت راولپنڈی

آنریبل سر بابو کھیم سنگھ صاحب - بیدی کے - سی - آئی - ای - راولپنڈی
ملک عمر حیات خان صاحب - تیوانہ - شاہ پور
ملک غلام محمد خان صاحب - جودہرا - راولپنڈی
سردار علی بہادر خان صاحب - گجرات
سردار شیر سنگھ صاحب - جہلمی - راولپنڈی
ملک محمد امین خان صاحب - شمس آباد راولپنڈی
راجہ کریم داد خان صاحب - گکھڑ - راولپنڈی
سودی تیر سنگھ صاحب مہرا پورہ - جہلم
محمد حیات خان صاحب - احمد آباد - جہلم
سر ہی مسی - ایف - کماورر - کے - ی - سی - آئی ای - راولپنڈی
ملک صاحب داد خان صاحب - جہان آباد - شاہ پور

سوویرام نرائن سنگھ - اٹھدپور - ہوشیارپور

بیدی سجان سنگھ صاحب - ہوشیارپور

سردار بدن سنگھ صاحب - مالودہ - لودھیانہ

محمد طاہر صاحب - لودھیانہ

سردار بلونت سنگھ صاحب - بیر - لودھیانہ

رانا لہنا سنگھ صاحب - مناسہرال - ہوشیارپور

صوبہ دار سردار اتیل سنگھ - لودھرن - لودھیانہ

صوبہ دار سردار ہری سنگھ - لودھراں - لودھیانہ

قسمت لاہور

سردار بخشش سنگھ صاحب سندھن والیہ - امرتسر

سردار امراؤ سنگھ صاحب - مجیٹھیا - امرتسر

نواب فتح علی خان صاحب - قزلباش - لاہور

سردار بہادر نریندر سنگھ صاحب - لاہور

ٹھاکر موہن چند صاحب - گورداسپور

بھائی گوربخش سنگھ صاحب - امرتسر

دیوان نریندر ناتھ صاحب - ایم - اے - لاہور

سردار سروپ سنگھ صاحب - بالکیا - لاہور

سردار بلونت سنگھ - احمد - مبالہ - گوجرانوالہ

سردار آرور سنگھ صاحب - نوشہرہ ناگکا - امرتسر

میاں اوردو سنگھ صاحب برادر میاں پردوماں سنگھ - ضلع انبالہ
میاں گوردیوں سنگھ صاحب - رام گڑھ - ضلع انبالہ
میاں سکھ درشن سنگھ صاحب - رام گڑھ کجولی - ضلع انبالہ
خان صاحب محمد عالم خان صاحب - کوٹلہ بہانگ - ضلع انبالہ
سردار کشن سنگھ صاحب - تہل تہنگر - ضلع کرنال
سردار جس بیر سنگھ صاحب - تہل تہنگر - ضلع کرنال
سردار بہادر جوالا سنگھ صاحب - جھردلی - ضلع کرنال
سردار پرتاپ سنگھ صاحب - ایس - ی - میں پور - ضلع انبالہ
سردار گوردت سنگھ صاحب - صاحبزادہ سردار رام سنگھ شام گڑھ - ضلع کرنال

قسمت جالندھر

راجہ جیدیاری صاحب - میجر ۳۷ ڈگرس - لمباعراڈں - کانگڑا
راجہ جی سنگھ صاحب سبا - کانگڑا
راجہ ندرچند - لودوں - کانگڑا
کنور سر ہرنام سنگھ صاحب - کے - سی - آئی - ای - کپورتھلہ - جالندھر
سردار پرتاپ سنگھ صاحب اہلوالیہ - جالندھر
سردار چرن جیت سنگھ صاحب - اہلوالیہ - جالندھر
راجہ رام پال - کٹ لر - کانگڑا
گرو نہال سنگھ صاحب - کرتارپور - جالندھر
راجہ رگھناتھ صاحب جیسواں - ہوشیارپور

۱ پولیس انسپکٹر۔

۱ افسر محکمہ تعلیم۔

۱ اسسٹنٹ ڈاکٹر

۱ انجینیر محکمہ آبپاشی

۱ انجینیر محکمہ سڑک وغیرہ

۱ منصف اودھ

۱ ایضاً آگرہ

پنجاب (ج)

مرزا محمد کیوان شاہ صاحب عرف سرپا جاہ۔ ضلع دہلی

سردار جیون سنگھ صاحب شاہد۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ ضلع انبالہ

نواب ابراہیم علی خاں صاحب۔ کنجپورہ۔ ضلع کرنال۔

نواب بہادر عظمت علی خاں صاحب۔ منڈال۔ ضلع کرنال

خان بہادر مولوی سید ضیاء الدین خاں صاحب شمس العلما۔ ایل ایل ڈی ضلع دہلی

برخوردار میر محمد باقر علی خاں صاحب۔ سی۔ آئی۔ ای۔ ضلع انبالہ

سردار دیو اندر سنگھ صاحب۔ سالوہی۔ ضلع انبالہ

سردار پرتاب سنگھ صاحب۔ سالوہی۔ ضلع انبالہ

سردار نراین سنگھ صاحب۔ مانک ماجرا۔ ضلع انبالہ

سردار بہادر ہرنام سنگھ صاحب۔ ضلع انبالہ

سید احمد صاحب امام جامع مسجد۔ دہلی

مولوی محمد سمیع اللہ خاں صاحب - سی - ایم - جی -
مہاجہو یہ بابا پنڈت گنیش چیدا باپا رتھا صاحب - سی - آئی - ای -
پنڈت بیت رام صاحب - سی - آئی - ای -
شیخ حافظ عبدالکریم خاں صاحب خان بہادر - سی - آئی - ای -
منشی عبدالکریم خاں صاحب - سی - آئی - ای - سی - وی - ا -
نواب محسن الملک صاحب آنریری سکریٹری - ایم - اے - او - کالج علیگڈھ
رائے کرسنا ساہ بہادر صاحب - آنریری مجسٹریٹ و ممبر میونسپل بورڈ نینی تال -
بالوسوہر لعل صاحب - چیرمین - میونسپل بورڈ - میں آباد -
سلیمان قدر مرزا محمد حسین علی صاحب بہادر (خاندان شاہی اودھ)
نواب مہدی حسین خاں صاحب بہادر (الو صاحب) لکھنؤ -

عہدہ داران سرکاری

کنور کھرت سنگھ صاحب - ڈسٹرکٹ جج قانونی عدالت سول -
پنڈت راما شنکر مصرا صاحب - مجسٹریٹ وکلکٹر قانونی عدالت سول

۱	جج عدالت خفیفہ اودھ
۱	ایضاً آگرہ
۱	ڈپٹی کلکٹر اودھ
۱	ایضاً آگرہ
۱	ماتحت جج اودھ
۱	ایضاً آگرہ

راجہ شیام سنگھ صاحب ۔ تاج پور

راجہ کرشنا کنور صاحب ۔ سہسرام

راجہ رام پرتاب سنگھ صاحب ۔ پلی پوری ا۔

راجہ بلونت سنگھ صاحب ۔ سی ۔ آئی ۔ ای ۔ آوا ۔

راجہ کہوسل کشور پرشاد مل صاحب بہادر ۔ منجھولی ۔

راجہ رام سنگھ صاحب ۔ بستی ۔

راجہ محمد سلامت شاہ صاحب ۔ اعظم گڈھ

راجہ صاحب ۔ مرسان ۔ راجہ رنبھیر سنگھ صاحب ۔ دہرہ

آنریبل نواب ممتاز الدولہ محمد فیاض علیخاں صاحب ۔ پہاسو ۔

نواب یوسف علی خاں صاحب ۔

نواب اسداللہ خاں صاحب خان بہادر وائس چیرمین میونسپل بورڈ میرٹھ

نواب احمد شاہ صاحب ۔ سردھنہ

راجہ اودے راج سنگھ صاحب ۔ کاشی پور

راجہ بہوپندر بہادر سنگھ صاحب ۔ کن ٹنٹ

راجہ ٹھاکر پرشاد نراین صاحب ۔ دلیولہ ہلدی ۔

راجہ رام پرتاب سنگھ صاحب ۔ مانڈا

راجہ رام سنگھ صاحب ۔ رامپور

راجہ نرپت سنگھ صاحب ۔ اسوتر ۔

راجہ سردار سنگھ صاحب بہادر ۔ کھیرہ

نواب صاحب - دکن۔ نواب صاحب - بوگرا۔
نواب سید امیر حسین صاحب - سی - آئی - ائی -
آنریبل دتاری لوموئنگ پتشاگنگ صاحب - احاطہ بہار

ممالک متوسط (ج)

تعلقہ داران اودھ

مہاراجہ بھگوتی پرساد سنگھ صاحب - بلرام پور
مہاراجہ سرپرتاپ نراین سنگھ صاحب - کے - سی - آئی - ای - اجودھیا -
راناشیوراج سنگھ صاحب - بہاری (کھورگاؤں)
راجہ جگ موہن سنگھ صاحب - سی - آئی - ای - اترا چاندپور
راجہ رام پال سنگھ صاحب - کالا کنکر
راجہ رام پال سنگھ صاحب - کوری سدہولی -
امیرالدولہ سید الملک ممتاز جنگ راجہ سر محمد امیر حسین خاں صاحب
خاں بہادر کے - سی - آئی - ای - محمد آباد
آنریبل راجہ تصدق رسول خاں صاحب - سی - ایس - آئی - جہانگیر آباد
راجہ پرتاب بہادر سنگھ صاحب - کالا پرتاب گڈھ
راجہ بھوپ اندرا کرم سنگھ صاحب - سی - آئی - ای - سنگ پور

معززین صوبہ آگرہ

راجہ فتح سنگھ صاحب - پوایاں -
بے کرشنا داس بہادر صاحب - سی - ایس - آئی -

مہاراجہ صاحب بہادر ٹیٹھور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ ویناجپور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ درگا چرن - لا

مہاراجہ صاحب بہادر۔ سریاکنتا آچاریہ

مہاراجہ صاحب بہادر۔ ہتیم پور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ بنے لی۔

مہاراجہ صاحب بہادر - خامیرا۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ تہرلپور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ نصیرپور۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ دیگا پٹیا۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ کہنٹا ناتھ دی۔

مہاراجہ صاحب بہادر - سرسرندرموہن تفوری۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ پیارے موہن مکرجی۔

مہاراجہ صاحب بہادر۔ مان بہاری کپور - بردوان -

مہاراجہ صاحب بہادر - بی نے کرشنا۔

مہاراجہ صاحب کنور۔ بردوان۔

پرنس کنور صاحب - رگدر۔

صاحبزادہ محمد بختیار شاہ صاحب۔

نواب صاحب بہادر۔ مرشدآباد

آنریبل سردار گیت راؤ باد مہاراؤ دیکر اصاحب ۔ صلع ماسک

اسد راؤ حامد سلہ راؤ عرف بالا صاحب راسی ۔ پونا

سی-آئی-ای-یا سی-ایس-آئی

کھاس جی جاس جی صاحب دستور ۔ بمبئی

خان بہادر میبو جی کاؤس جی صاحب درسال ۔ بمبئی

نوروجی مانک جی صاحب دیدیا ۔ بمبئی

خان بہادر ہال جی جیر جی رستم جی صاحب دیولو ۔ عدن

ایڈل جی صاحب ڈنتا ۔ کراچی

خان بہادر سردار محمد یعقوب شیخ اسمعیل صاحب ۔ حیدرآباد سندھ

دول جی کنور جی صاحب تاراپور والا ۔ احمد آباد

بنگال (ح)

لیجسلیٹو کونسل کے ممبر

مہاراجہ صاحب بہادر سر جوتندر موہن ٹیگور ۔

مہاراجہ صاحب بہادر سر رائش وردا کرشنا ۔

مہاراجہ صاحب ۔ نادیا ۔

مہاراجہ صاحب ۔ سرسا ۔

مہاراجہ صاحب ۔ دربھنگا ۔

مہاراجہ صاحب ۔ مہیشا نگپور

مہاراجہ صاحب ۔ مین سنگھ

آنریبل مسٹر ابراہیم رحمت اللہ صاحب۔	بمبئی
آدم جی پیر بھائی صاحب۔	بمبئی
آنریبل مسٹر جسٹس نراین گنیش چنداورکر صاحب۔	بمبئی
لا جی بھوائی داس باربہایا صاحب۔	بمبئی
گوردہن داس کھٹن مکن جی صاحب۔	بمبئی
وٹل داس دامودر ٹھاکر سہائے صاحب۔	بمبئی
گووردہن داس گوکل داس تیج پال صاحب	بمبئی
آنریبل مسٹر ایس۔ ایم موسس صاحب۔	بمبئی
ایچ ایچ میر محمد حسین علیخاں صاحب۔ سی۔ آئی۔ ای۔	حیدرآباد
ایچ ایچ میر نور محمد خاں صاحب۔	حیدرآباد
میر رستم خاں صاحب۔	ضلع سکر
آنریبل میر الہ بخش خاں صاحب۔	حیدرآباد
شمس العلما پیر میاں شاہ مردان شاہ صاحب۔	ضلع شکارپور
مالک صفدر خاں صاحب بالاخاں۔	ضلع کراچی
جام بھوخاں صاحب۔	ضلع شکارپور
تھل رام کھیم چند صاحب سی۔ آئی۔ ای۔	کراچی
وڈیرو الہ بخش خاں صاحب۔	ضلع شکارپور
دوسرو علی مراد صاحب۔	اپر سندھ ضلع فرانٹیئر
خان بہادر تہارو خان صاحب۔	ضلع لاڑکانا

درچند دیپ چند صاحب - سی - آئی - ای - ستولاپور بمبئی

حقہ شمالی

لس گوپاجیا یاعرف آپا صاحب - دیسی ضلع بیل گاؤں -

کھم گودالبساؤیرابھو صاحب - سیرسڑ ایٹ لا - ایضاً

راجہندرا راؤوش وس راؤعرف بالاصاحب - سوت بہولسل - ایضاً

ونایک دیہدی راج بی والکر صاحب - ضلع کولابا -

آریبل سٹر دسے - جی آباجی لوخیری - بی اے ایل ایل بی - بمبئی

آریبل راؤبہادر احیت السکر دیسی - سنگلی - ایس - ایم - سی - تہر بمبئی

جمشید جی - بار سرون جی صاحب - تاتا - بمبئی -

فضل بھائی وسرام صاحب - سی - آئی - ای - ایضاً

جمشید جی - جی جی بھائی صاحب (سیرسٹر) ایضاً

ہرکشنداس ناروتم داس صاحب - بمبئی

ہرہائنس سرآغا سلطان محمد شاہ - آغا خاں صاحب کے سی آئی ای - بمبئی

آریبل سٹر فیروزشاہ مروان جی مہتا صاحب - سی - آئی - ای - بمبئی

آریبل سر بال چیندا کرشنا بہاپا دیدی کار صاحب - نائٹ بمبئی

ڈاکٹر تلم جی بھیکاجی - باری بیں صاحب - بمبئی

سٹر سراں جی ڈستا بیٹا صاحب بمبئی

سٹر ڈتا مانک جی پیٹٹ صاحب (Barnet) بمبئی

آریبل سٹر بدرالدین طیب جی صاحب - بمبئی

دیوان بہادر۔ سی۔ راجندرا راؤ صاحب۔ وکیل ہائیکورٹ۔
دیوان بہادر۔ پی۔ راجہ انتھاسوامی یار ایورگل۔ سی۔ آئی۔ ای۔ محکمہ آبپاشی۔
ایم۔ آر۔ رائے۔ اے۔ الشوامی ییتوا یہ ایورگل۔ ضلع تن جورا۔

بمبئی (ج) شمالی ڈویژن

نام	سکونت
میر سظفر حسین خاں صاحب۔	سورت
راؤ بہادر حمایت لعل دیوج رام صاحب۔	احمد آباد
آنریبل راؤ بہادر چنی لعل ونی لعل صاحب سی۔ آئی۔ ای۔	بہڑوچ
بیچے داس دیار داس صاحب دیسا۔	خیرا
رائے بہادر مکند رائے منی رائے صاحب۔	سورت
ٹھاکر صاحب۔ آٹلیا۔	ضلع احمد آباد
خان بہادر نور محمد جی پیسم جی صاحب وکیل۔ سی۔ آئی۔ ای۔	احمد آباد
راؤ بہادر راجندرا صاحب ترمباک آچاریہ	تھانہ
آنریبل سر گوکل داس خان داس صاحب۔ پیرک بے اے۔ ایل ایل بی	بمبئی
گنگا دہر یچمن سوامی صاحب۔	ستارہ ڈسٹرکٹ (سنٹرل ڈویژن)
نگا جوری راؤ راجندرا راؤ صاحب۔ ٹینکاری۔	کھولاپور
خان صاحب دیامیاں انور خاں۔	ضلع خاندیس
آنریبل سر ہری سیتا رام صاحب۔ ڈکسٹ۔ بی اے ایل ایل بی۔	بمبئی
آنریبل سر جی کے گوکل صاحب۔ بی۔ اے۔	بمبئی
ایم کرشنا گوپال بہندرکر صاحب۔ ایم۔ اے۔ پی۔ ڈی۔ سی۔ آئی۔ ای۔	بمبئی

راجہ دین کاتاگیری صاحب کے ۔سی ۔آئی ۔ای ۔زمیندار ضلع ویلور ۔
زمیندار صاحب دیرہ کوٹہ ۔ ضلع گنجام ۔
راجہ پرلاکیدی صاحب ۔ زمیندار ضلع گنجام ۔
زمیندار ۔ آتشیاپورم صاحب ۔ ضلع نئی دہلی ۔
زمیندار سداسہ صاحب ۔ ضلع گنجام ۔
راجہ کلی کوٹہ وسا تاگدا صاحب ۔ زمیندار ضلع گنجام ۔
آنریبل دیوان بہادر ۔ ایس سری لواسار گھوا ایاں گر ایورگل ۔سی ۔آئی ۔ای
راجہ سر صاحب ۔ ایس رام سوامی سود الیار ۔ سی ۔ آئی ۔ ای ۔
آنریبل صلنگم موہالی یار صاحب ۔سی ۔آئی ۔ای ۔رائے بہادر ممبر لیجسلیٹو کونسل ۔
آنریبل نواب محمد صاحب بہادر ممبر لیجسلیٹو کونسل ۔
ایم ۔آر ۔ رائے ۔سی ۔ رسکرن ییار ایورگل ۔ گورنمنٹ پلیڈر ۔ مدراس ۔
آنریبل ۔ جی ۔سری لورسار اؤ ۔ ممبر لیجسلیٹو کونسل ۔
آنریبل پرامونیلولر ممبر لیجسلیٹو کونسل ۔
آنریبل ۔ پی تتاسہاپرتی ۔ پلی ۔ ممبر لیجسلیٹو کونسل ۔
آنریبل رائے بہادر ۔ پی امداجرلو ۔ ایورگل ۔سی ۔آئی ۔ای ۔ممبر وائسرائے لیجسلیٹو کونسل ۔
راجہ صاحب ویلودیوا ۔ راجہ گارو ۔ گرلنگوڈی ۔ ضلع مالابار
ایم ۔آر ۔ رائے ۔سی ۔ آر میٹر سی ریلیا ایار ایورگل ۔ جج تہر ۔ عدالت دیوانی ۔
مسٹر ایراسرا سا ایم ۔ بیرسٹرایٹ لا ۔ جنرل متعلقات ۔

ممالک متوسط (ب)

راجہ صاحب - سہراکولی   راجہ صاحب - بمرا - سی - آئی - ای -

راجہ صاحب - رائے گڑھ   راجہ صاحب - خیراگڑھ

راجہ صاحب - مکرئی   راجہ صاحب - سینور

ممالک مشرق و مغربی سرحد (ب)

مہتر صاحب - چترال   نواب صاحب - دیر

خان صاحب - نواب گالی

بلوچستان (ب)

جام صاحب - لاس بیلا -

سنٹرل انڈیا (ب)

رانا صاحب - بڑوانی   ٹھاکر صاحب - پیپلودہ

راؤ صاحب - علی پور - سی - ایس - آئی -

راجپوتانہ (ب)

چیف صاحب - شاہپورہ   ٹھاکر صاحب - لاوا

(ج) روسا با خطاب و دیگر معززین جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا تھا

مدراس (ج)

محمد منور صاحب - کے - سی - آئی - ای - خان بہادر - پرنس ارکوٹ -

مہاراجہ رنگاراؤ صاحب - کے - سی - آئی - ای - راجہ بوبلی - زمیندار ضلع ویزاگاپٹم

مہاراجہ صاحب - جیپور - زمیندار ضلع ویزاگاپٹم -

بنگال (ب)

ہز ہائنس راجہ صاحب - مہر بانج

ممالک متحدہ (ب)

ہز ہائنس راجہ صاحب ٹہیٹری (گڈھوال)

پنجاب (ب)

راجہ صاحب - مالاگڈھ (منڈی) راجہ صاحب - کوتھل -
راجہ صاحب - چمبا سردار صاحب - کلسیا
نواب صاحب - لوہارو نواب صاحب - دوجانہ
ملک الرشید نواب صاحب - مالیر کوٹلہ

برہما (ب)

ریاستہائے جنوبی شان

کنکیا صاحب - کے - ایس - ایم - سالوا - موگنی -
ساہنگ صاحب - کے - ایس - ایم - سالوا - یانگ ہیو -
ساکیواں کیاں ٹالینگ صاحب - کے - ایس - ایم - سالوا - کینگ ٹونگ
ہکیتی صاحب کے - ایس - ایم - سالوا - سرنگ ہاں -
سالوا صاحب - ٹی - ڈی - ایم - میورا - کنترا وادی -

ریاستہائے شمالی شان

ساسا موگنگ صاحب - کے - ایس - ایم - سالوا - حوث مسوی -
ٹی - ایس کیری صاحب صاحبہ سی آئی ای مہتمم ریاست موسیم صاحب کے -

ہز ہائنس مہاراجہ صاحب۔ قرولی۔	ہز ہائنس مہاراجہ صاحب۔ کشن گڑھ
ہز ہائنس مہاراؤ صاحب۔ کوٹہ۔	ہز ہائنس مہاراؤ صاحب۔ سروہی۔
ہز ہائنس نواب صاحب۔ ٹونک	ہز ہائنس مہارانا صاحب۔ اودیپور۔

بڑودہ

ہز ہائنس گیکواڑ صاحب۔ بڑودہ

کشمیر

ہز ہائنس مہاراجہ صاحب۔ کشمیر۔

(ب) رؤساء با اختیار جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا تھا

مدراس (ب)

ہز ہائنس مہاراجہ صاحب پدوکوٹہ

بمبئی (ب)

فہرست رؤساء بمبئی پریسیڈنسی جنکو ہز اکسلنسی گورنر بمبئی نے مدعو کیا تھا

	تعداد سلامی		تعداد سلامی
کیمبے۔	۱۱ توپ	باندا۔	۹ توپ
جنجیرا۔	۹ توپ	جوناگڑھ۔	۱۱ توپ
بھاؤنگر۔	۱۱ توپ	پوربندر۔	۱۱ توپ
موروی۔	۱۱ توپ	گونڈل	۱۱ توپ
پلیٹنا۔	۹ توپ	ایدر۔	۱۵ توپ
لمبدی۔	۹ توپ	راج پیپلا۔	۱۱ توپ
باڑیا۔	۹ توپ	ہز ہائنس جناب سلطان صاحب شہر موقلا (زیرنشان)	۱۲ توپ

نمبر شمار	نام احاطہ یا مقام	صاحبان انگریز جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا۔		
		مرد	عورت	میزان
۱	مدراس	۳۴	۱۷	۵۱
۲	بمبئی	۴۱	۱۴	۵۵
۳	بنگال	۳۲	۰	۳۲
۴	ممالک متحدہ	۲۹	۲۰	۴۹
۵	پنجاب	۱۹	۲۲	۴۱
۶	برہما	۲۲	۱۶	۳۸
۷	آسام	۱۷	۹	۲۶
۸	ممالک متوسط	۱۹	۲۲	۴۱
۹	ممالک سرحدی شمالی	۱۱	۱۰	۲۱
۱۰	حیدرآباد	۱۴	۸	۲۲
۱۱	میسور	۸	۶	۱۴
۱۲	بلوچستان	۱۶	۱	۲۶
۱۳	وسط ہندوستان	۱۲	۱۳	۲۵
۱۴	راجپوتانہ	۲۱	۱۲	۳۳
۱۵	بڑودہ	۴	۸	۱۲
۱۶	کشمیر	۷	۴	۱۱
۱۷	اجمیر مارواڑ	-	-	-

نمبر شمار	نام احاطہ یا مقام	تعداد روسا باخطاب و معززین جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا	تعداد عہدہ داران دیگر معززین جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا
۱	مدراس	۴	۲
۲	بمبئی	۹	۴
۳	بنگال	۲۹	۳۰
۴	ممالک متحدہ	۴۲	۳۳
۵	پنجاب	۰	۸۶
۶	برہما	۰	۳
۷	آسام	۶	۲۱
۸	ممالک متوسط	۰	۳۴
۹	ممالک مغربی و شمالی	۲۰	۰
۱۰	حیدر آباد	۲	۵
۱۱	میسور	۰	۴
۱۲	بلوچستان	۴۵ + ۳۰	۰
۱۳	متوسط ہندوستان	۰	۰
۱۴	راجپوتانہ	۰	۰
۱۵	بڑودہ	۰	۰
۱۶	کشمیر	۰	۰
۱۷	اجمیر میرواڑہ	۰	۴

نمبر شمار	نام احاطہ یا مقام	باعتبار ریاست جنرل سکریٹری والنٹیرس نے مدعو کیا		باعتبار رپورٹ جنرل سکریٹری کانگرس نے مدعو کیا
		تعداد مدعو	تعداد ان کی جنہوں نے شرکت کی	تعداد مدعو
۱	مدراس	۲	۲	۱
۲	بمبئی	۳	۳	۱۴
۳	بنگال	۳	۳	۱
۴	ممالک متحدہ	۲	۲	۱
۵	پنجاب	۷	۶	۷
۶	برہما	۰	۰	۶
۷	آسام	۱	۱	۰
۸	ممالک متوسط		۰	۶
۹	ممالک مغربی و شمالی			۳
۱	حیدرآباد	۱	۱	۰
۱۱	میسور	۱	۱	۰
۱۲	بلوچستان	۱	۱	۱
۱۳	متوسط ہندوستان	۱۵	۱۴	۴
۱۴	راجپوتانہ	۱۵	۱۴	۲
۱۵	بڑودہ	۱	۱	۰
۱۶	کشمیر	۱	۱	۰
۱۷	اجمیر مارواڑ		۰	

کہ کسی ایک بے نظیر حکومت کی عظمت تسلیم نہ کرلیجائے۔ اور وہ حکومت صرف پر نشتر کروڑوں کی بدولت ممکن ہے۔

اب میں اُن آرائے کا خاتمہ کردینا چاہتا ہوں اور میں صدق دل سے اُمید کرتا ہوں کہ یہ بڑا مجمع سالہاسال تک یادگار رہے گا۔ کہ اسکی بدولت ہندوستانی رعایا اور شہنشاہ ہند کے باہمی تعلقات بہت زیادہ مضبوط ہو گئے۔ مجھے توقع ہی کہ اس موقع کی یاد ہمیشہ ہمارے سامنے خوشی اور خوشحالی لاتی رہے گی۔ اور شاہ اڈورڈ ہفتم کا زمانہ سلطنت جو خاص برکتوں کے ساتھ شروع ہوا ہو ہندوستان کی تاریخ اور رعایا کے دلوں میں محبت سے یاد کیا جائیگا۔ ہم دعا کرتے ہیں کہ خداوند دوجہاں کے فضل وکرم سے شاہ موصوف کی حکومت اور طاقت سالہاسال تک قائم رہے۔ انکی رعایا کی ترقی روز بروز زیادہ ہو حکام بالا کا انتظام دانائی اور نیکی پر مبنی ہو اور اس سلطنت کی مضبوطی اور فائدہ مندی ابدالآباد تک قایم رہے۔ خدا شہنشاہ ہندوستان کی عمر دراز کرے۔

مندرجۂ ذیل اصحاب دربار دہلی میں مدعو کیئے گئے تھے

(الف) روساء با اختیار جنکو ہز اکسلنسی ویسرائے نے براہِ راست مدعو کیا تھا۔

(ب) روساء با اختیار جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا۔

(ج) روساء باخطاب ودیگر ہندوستانی رئیس جنکو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا۔

(د) صاحبان انگریز جن کو لوکل گورنمنٹ نے مدعو کیا۔

نوٹ۔ (الف) (ب) (ج) والے پروونشل کیمپ میں مقیم تھے اور (د) والے سنٹرل کیمپ میں۔

کرنا مالی اور وقت کا کام نہیں ہے تاہم اگر موجودہ حالت قائم رہی اور جو ہم معقول توقعات
کی بنا پر اُمید کر سکتے ہیں کہ ضرور قائم رہیگی تو گویا ہندوستان کی مالی حالت میں ترقی
عمل میں آئی ہے اور مجھے یقین ہے کہ ہر تحسینی کے ابتدائی سالوں میں ہم لائق رعایا کے
ساتھ ہمدردی اور فیاضی کا سلوک کر سکیں گے۔

یہاں ضرورت نہیں ہے کہ میں اُن مہربانیوں اور رعایتوں کا تفصیل ذکر
کروں جن کا موجودہ وقت سے تعلق ہے مگر وہ کسی دوسری جگہ مندرج ہیں۔ البتہ
اسقدر کہدینا ضروری ہے کہ فوج کے افسر جو آئندہ انڈین سٹاف کارپس سے متعلق ہیں
اُن کا یہ نام نہ رہیگا۔ اور وہ بھی انڈین آرمی آف دی کنگ (بادشاہ کی ہندوستانی
فوج) کے متعلق سمجھے جائیں گے۔

اے رعایا و شاہزادگان ہند۔ جب ہم ہندوستان کے مستقبل پر نظر ڈالتے
ہیں تو بیشک وشبہ کے روشن امیدوں کا ایک وسیع میدان ہمیں دکھائی دیتا ہے
ہندوستان کے متعلق کوئی مسئلہ ایسا نہیں ہے۔ خواہ وہ آبادی کا ہو یا تعلیم کا یا صنعت
کا یا معاش کا کہ حکمران ملک نے اچھی طرح سمجھا نہیں لیا۔ اور بعض مسائل اب
ہمارے سامنے حل ہو رہے ہیں۔ اگر برطانیہ اور ہندوستان تو قوامواج ضرور ہندوستان
مستقل امن قائم رکھ سکتی ہیں۔ اگر ہندوؤں اور دیسیوں میں اتحاد رہے اور اگر موسم
ناظر مساعد رہیں تو کوئی چیز نہیں جو ہندوستان کی ترقی کو روک سکے بلکہ ہندوستان
کو مستقبل میں مال یا ملکی کا مستقل ہوگا بلکہ وہ اسی ترقی پذیر صنعت بیداری تو آگے اور
پیچھے والے تمول اور آرام اور دولت کے لئے خاص ہوا ہے ضمیر اور میرے کلمہ انگلستان
کے مقاصد پر شدید بھروسہ رکھو لیکن یاد رہے کہ یہ ترقی کبھی وقوع پذیر نہیں ہو سکتا مسک

اور انکی بہبودی کا وہی خیال بادولت واقبال کو رہے گا۔

"خداوند عالم وعالمیان میری رہنمائی کرے گا تا کہ میں اپنی رعایا اور ملک کو سرسبز کرنے میں کامیابی حاصل کروں"

اے شاہزادگان ورئیسان والاتبار۔ واے رعایائے ہند یہ الفاظ ہیں ملک معظم کے جو آپ کے آگے اسوقت بیان کئے گئے ہیں۔ ان الفاظ میں ایک خاص اثر ہے جن سے تمام افسر متاثر ہیں۔ مثل میرے اور میرے پیشروں کے جو براہ راست ہز مجسٹی کی گورنمنٹ کے آئے ہیں۔ یہ الفاظ انتظامی معاملات میں مثل رہنما کے کام دیتے ہیں ہندوستان کا انتظام فیاضی اور نرمی سے کرنیکا خیال اسقدر کبھی عروج پر نہ تھا۔ جتنا اسوقت پایا جاتا ہے۔ وہ لوگ جنہوں نے زیادہ تکلیف اٹھائی ہے زیادہ مستحق ہیں۔ اور جنہوں نے عمدہ کام کیا ہے وہ عمدہ استحقاق رکھتے ہیں۔ شاہزادگان ہندوستان نے گذشتہ جنگوں میں اپنے سپاہی اور تلواریں ہماری نذر کیں اور ایسا ہی دیگر ضروریات مثلاً قحط وغیرہ کے موقع پر بھی فیاضی اور بہادری کا ثبوت دیا۔ جو کچھ ان کے پاس ہے انہیں اس سے زیادہ دینا محال ہے اور جو حفاظت ان کی موجودہ حالت میں ہے اس سے زیادہ یقینی بنانا غیر ممکن ہے۔ تاہم یہ تجویز خوشی کی منظور ہے کہ گورنمنٹ عالیہ ان قرضوں پر جو دیسی ریاستوں کو گذشتہ قحطوں کے موقع پر دیئے گئے تین سال تک کوئی سود نہیں لیگی اور ہم امید کرتے ہیں کہ وہ لوگ جن سے ایسا فیاضی کا سلوک کیا گیا ہے اسے بخوشی منظور کریں گے۔

ہندوستان کے دیگر فریقوں اور جماعتوں میں بھی (ہم امید کرتے ہیں) ہم بہت جلد شاہی عنایات کا اعلان کیا جائیگا۔ اسی سال کے بجٹ میں اعلان کرنا یا تخفیف ٹیکس

کہ وہ ما بدولت و اقبال کی تاجپوشی کا ایک دربار دہلی میں منعقد کریں تاکہ کل
ہندوستانی رئیسوں - سرداروں - رعایا - اور میری گورنمنٹ کے حکام کو اس شاندار
جلسہ میں شریک ہونے کا موقع ملے۔

وہ میرے ملک اور تخت سے جو کچھ وہ وفادارانہ پیش آتے رہیں اس سے میں
بہت متاثر ہوں اور مجھے بڑا خیال ہے۔ کئی سال کے عرصہ میں انکی وفاداری اور حسن
عقیدت کے حالات پے در پے میرے سننے میں آئے ہیں اور میری ہندوستانی افواج نے
مختلف جنگوں میں جو فتوحات حاصل کی ہیں وہ میں برابر گوشگزار کرتا رہا ہوں۔

مجھے امید تھی کہ میرا پیارا بیٹا شہزادہ ویلس اور پرنسس آف ویلس ہندوستان
جائیں گے اور اس تاجپوشی کے دربار میں شریک ہوں گے۔ میرے دل میں اس امر
کی بہت بڑی خواہش تھی کہ ایسا ہو اور خود پرنس اوف ویلس بھی یہی چاہتے تھے اور
میں اس سے زیادہ خوش ہوتا اگر خود تاج تاجپوشی کی کل رسمیں اپنے ہاتھ سے ادا
کرتا مگر ان میں سے کوئی بات نہ ہو سکی۔ اس لئے میں نے اپنے بھائی کو بھیجا تاکہ میرے
جلسہ تاجپوشی میں شاہی خاندان کے قائمقام ہو کے شریک ہوں۔

جب سے میں اپنی والدہ مکرمہ کوئین وکٹوریہ امپرس آف انڈیا کے بعد تخت
نشین ہوا ہوں میری دلی خواہش یہی رہی ہے کہ میں ان ہی اصول پر حکومت کروں
جن اصول پر میری معزز والدہ مہربان نے حکومت کر کے اپنی رعایا کے قلوب کو اپنے ہاتھ
میں لیلیا تھا اور جو محبت و عزت احترام رعایا نے اپنی مہربان قیصر ہند کا کیا وہ سرچشمہ
حکومت کا باعث تھا۔ میں پھر ان ہی اصول کی تجدید کر کے بیان کرتا ہوں کہ میری رعایا
کے وہی حقوق بحال رہیں گے جو انہیں پہلے سے حاصل ہیں۔ وہی آزادی قائم رہے گی

اسوقت موجود ہی۔ کل رعایا کے قائم مقاموں کا جمع ہونا ۔ یا کسی رئیس کا ہونا گویا رعایا کا خود موجود ہونا ہی۔

سب میں ایک ہی جوش اور جذبہ ہے اور سب ایک ہی تخت کے آگے کھڑے ہوئے ہیں۔ اگر کوئی یہ دریافت کرے آخر کونسی بات نے انھیں یہاں لاکے جمع کر دیا ہے ۔ تو جواب یہی دیا جائیگا کہ وفادارانہ خیال اور تخت انگلستان کی محبت نے اور اُس بھروسہ نے جو وہ شہنشاہ ہند پر رکھتے ہیں۔ یہ بھروسہ اور جوش محبت کچھ یوں ہی تقلیدی نہیں پیدا ہوگیا ہی بلکہ پے درپے کے تجربوں کے بعد یہ بات پیدا ہوئی ہے۔ اس کی ادنئے وجہ یہ ہے کہ ملک معظم کی گورنمنٹ نے روزمرہ کے حملوں اور طوائف الملوکی سے اُنھیں آزادی دیدی۔ اور انھیں وہ حقوق عنایت کئے جن کے وہ مستحق تھے۔

عام طور پر امن و انصاف کی ڈونڈی پٹ گئی اور کل آدمیوں کو ترقی کرنے اور عزت حاصل کرنے کا موقع ملا۔ یہی اصول ہیں جن سے تمام سلطنت پر حکومت کی جاتی ہے اور تمام آدمیوں کے دلوں پر قبضہ ہوگیا ہے اور یہ اسی کا نتیجہ ہے کہ آپ اس وقت مختلف دیار و امصار کے لوگوں کا مجمع ملاحظہ فرما رہے ہیں ۔ اب میرا فرض ہے کہ میں آپ کے آگے ۔

فرمان شاہی

پڑھوں (اور وہ یہ ہے) بدولت و اقبال اپنی وفادار رعایا کو اپنی اس تاجپوشی کے موقع پر مبارکباد دیتے ہیں۔ رئیسان ہند میں صرف چند رئیس لندن کے جلسہ تاجپوشی میں شریک ہوئے تھے اس لئے میں نے اپنے ویسرائے و گورنر جنرل ہند کو ہدایت کی

ساتھ ہی اہل ہند کی وفاداری گویا اس بات کی ضمانت ہے کہ تخت انگلستان لازوال ہے۔ جس طرح ہندوستان پہلی روایتوں میں اپنی دولتمندی میں مشہور ہے اسی طرح ہندوستان آج اپنی وفاداری پر فخر کرتا ہے جس میں مشرق کی دمک سے اور بھی تابندگی آگئی ہے۔ ایک عام یکجہتی پائی جاتی ہے اور کل رئیسوں اور ہندوستان کے حکمرانوں نے اپنے کو ایک ہی شاہ کے سپرد کر دیا ہے اور اسی پر بھروسہ کیا جاتا ہے۔ کیا دنیا میں کہیں اور بھی اس قسم کا نظارہ پایا جاتا ہے جو ہم اسوقت اپنی آنکھوں سے دیکھ رہے ہیں۔ گو مجھے تو یہ یقین ہے کہ اس کا نظیر تمام دنیا میں نہیں ہے لیکن میں زبان سے نہیں کہنا چاہتا۔ مجھے تو صرف یہ کہنا ہے کہ کس جوش وخروش سے لوگ یہاں جمع ہوئے ہیں۔ سب سے زیادہ اس وقت مختلف ریاستوں کے حکمران موجود ہیں جنکی رعایا کی کل آبادی ساٹھ ملین سے کم نہیں ہے اور جنکی عملداری کی حدود دائرہ ۵۵ درجہ طول بلد تک ملی گئی ہیں۔ وہ شاہ ایڈورڈ ہفتم سے معمولی وفاداری اور اطاعت کا اظہار کرنے کے لئے جمع ہوئے ہیں۔

ہم ان کے اس وفادارانہ جوش کی بڑی عزت کرتے ہیں جس سے وہ دہلی آئے اور جلیل دربار میں شریک ہونے کے علاوہ انھوں نے بعد مسافت کی تکلیف برداشت کی۔ اور اس وقت میں بہت فخر کرتا ہوں کہ خود ان ہی کی زبان سے شہنشاہ ہند کی سالگرہ کے انعقاد کے لیے جو ہم آمراء اور سپاہی یہاں موجود ہیں یہ ہندوستان کی دولتکو کس طرح ظاہر ہوئے تک لگے ہیں جسمیں بہت بڑا فخر اس بات پر ہے کہ وہ شاہ ایڈورڈ کی فوج میں اسوقت نظر کرنے سے یہ بات معلوم ہوتی ہے کہ یہاں ملک کے حکمران اور لوگوں کے تمام معاملات جمع ہیں تو گویا تمام دنیا کی آبادی کا پانچواں حصہ یہاں

دربار میں شریک ہوں اور اپنی وفاداری کا ثبوت دیں یہ کل رئیس اور امراء ستون سلطنت ہیں۔ یورپ اور ہندوستان کے شہنشاہ ہند کی سلطنت کا کس جانکاہی سے اور اپنا فرض منصبی سمجھ کے انتظام کرتے ہیں۔ فوجیں کس بہادری سے اپنی حدود کی حفاظت کے لئے کمربستہ رہتی ہیں جو اس وقت صف بستہ موجود ہیں۔ لاکھوں آدمی محض مجلس تاجپوشی کی خوشی میں حصّہ لینے کے لئے کس طرح چاروں طرف سے اُمڈے چلے آتے ہیں۔

ملک معظم نے بحیثیت ویسرائے ہند مجھے حکم دیا کہ میں ایک دربار تاجپوشی منعقد کروں تاکہ اہل ہند کو اپنے جوش عقیدت اور وفاداری کے اظہار کا موقع ملے۔ اور بڑی بات یہ ہوئی کہ ملک معظم نے اپنے سگے بھائی کو اس جلسہ میں شرکت کی غرض سے روانہ کردیا۔ چھبیس سال ہوتے ہیں کہ یہی جلسہ تاجپوشی اسی شہنشاہی شہر میں اسی جگہ پر منعقد ہوا تھا۔ اور اُس وقت ملکۂ آنجہانی نے خطاب قیصر ہند اختیار کیا تھا۔ اُس دربار کا نتیجہ یہ ہوا تھا کہ ملکۂ آنجہانی کی محبت سب کے دلوں میں جاگزین ہوگئی تھی۔ اور ایک ہی تاج کے ماتحت ہونیکا خیال سب کا مضبوط ہوگیا تھا اور عام طور پر ایک یکجہتی قایم ہوگئی تھی آج جسکو ¼ صدی گزر گئی بہ نسبت اُسوقت کے اب ہند کی سلطنت اور بھی متحد ہے اور وہ شاہ جس کے جلسۂ تاجپوشی کے دربار میں آج ہم شریک ہوئے ہیں اہل ہند کا وہ اُسی طرح پیارا ہے کیونکہ اُنھوں نے اسے خود دیکھا ہے اور اسکی آواز سُنی ہے۔ وہ آج اُس تخت پر جلوہ افروز ہوا ہے جو نہ صرف شاندار ہے بلکہ زبردست پایدار ہے۔ لوگ خواہ کچھ ہی کیوں نہ کہیں لیکن میں تو یہ کہتا ہوں کہ ہندوستان کی سلطنت اس تخت کی پایداری کا بہت بڑا اصول ہے اور

اس پر حضور ویسرائے اور والیان ریاستہائے ہند معہ لیڈیز رؤسا اور
اہلکاران کے نمایش کے اندر چلے گئے اور چیزوں کو دیکھتے اور اُن کی تعریف کرتے
رہے۔ ساڑھے بارہ کے حضور ویسرائے تشریف لے گئے اُس وقت وہ دوسرے
ہزارہا تماشائی کہ جن کے پاس ٹکٹ معائنہ رسم افتتاح تھے اندر داخل ہوکر نمایش
دیکھنے لگے۔ اس بیش قیمت مجموعہ میں ہندوستان کے چابکدست صناعوں نے کیا کیا
تعدد سے اپنی کاریگری کے دکھلائے تھے۔

لارڈ کرزن بہادر کی اسپیچ دربار آئین اور فرمان شاہی

یکم جنوری کو دربار ہوا اور گزر گیا اور اب اس دربار کی یادگار صرف اخباروں
اور تواریخ کتابوں میں رہ جائے گی۔ دربار کی شان وشوکت میں شک نہیں۔
ویسرائے بہادر کی اسپیچ ایسی بے نظیر فصاحت و بلاغت۔ روانی بیان اور ترتیب
واقعات میں ایسی ہے جو کہ اس عالیشان دربار کے شایاں ہے۔ ملک معظم شاہ انگلستان
وشاہ ہند نے ایک پیام بھیجا تھا جو پڑھا گیا اور جس میں محبت اور ہمدردی رعایا سے
کی گئی تھی جو ویسرائے نے سنایا۔

اسپیچ

لارڈ کرزن بہادر نے فرمایا۔ [illegible]۔ پانچ مہینے کا عرصہ ہوا کہ بادشاہ انگلستان
وشہنشاہ ہند ایڈورڈ معظم نے اپنے سر پر تاج شاہی رکھا صرف چند ہندی والیان ملک
اُسوقت اپنی خوش قسمتی سے وہاں حاضر تھے۔ آج ملک معظم نے اپنے الطاف خسروانہ
تمام ہندوستان کے رئیسوں۔ شہزادوں اور امراکو یہ موقع دیا ہے کہ وہ اس عالیشان

لکڑی - ہاتھی دانت - ریشم - قالین - اور دھاتوں کی قسم کی ایسی عمدہ خرقتا
کاری ہو جیسی کہ آپ یہاں دیکھیں گے - یاد رکھئے کہ یہ نمایش ہی بازار نہیں ہے جہاں سا
ہر قسم کی سستی چیزیں بھی ملسکیں - چونکہ آجکل ہندوستان میں مذاق خراب ہو رہا ہے
ہمنے زمانہ گزشتہ کے بہترین نمونے جمع کئے ہیں جو دستکار کا گلشن (مجموعہ) میں پائے
جائیں گے - یہ ہندوستان کے والیان ریاست کی فیاضی سے ہمیں حاصل ہوئے ہیں
بعض ان میں سے ہندوستان کے عجائب خانوں سے اکٹھے ہوئے ہیں اور بعض کنسنگٹن
(انگلستان) کے ہندوستانی عجائب خانہ سے بھی منگوائے گئے ہیں - ہندوستان کا
آرٹ غیر ممالک کے خیالات مستعار لینے سے ترقی نہیں کریگا بلکہ یہاں کے کاریگروں
کے اپنے اصلی خیالات سے -

اس زمانہ میں سستی چیزیں عمدہ چیز سے بہتر سمجھتے ہیں اور خوبصورت کو مفیدخیال کرتے
ہیں - اسی وجہ سے پرانی حرفتیں اور دستکاریاں ہمیشہ کے لئے معدوم ہو رہی ہیں
کوئی قومی آرٹ قایم نہیں رہ سکتا - جبتک کہ قومی ضرورت کو پورا نہ کرے - یقین
ہے کہ یہ نمایش ایک ابجکٹ لیس (سبق اشیاء) کا کام دیگی - اسکے کھولنے سے مقصود
دکھانا ہے کہ ہندوستان ابھی کچھ کر سکتا ہے - ابھی یہاں کے دستکار کیا کچھ عجائبات
تیار کر سکتے ہیں - ہمیں کلکتہ یا بمبئی کے یورپین دوکانوں کی طرف بھاگنے کی ضرورت
نہیں ہے ہندوستان کی بہت سی دوکانوں اور گھروں میں ایسی آرٹسٹک اور
کاریگری کی چیزیں ملسکتی ہیں جو اپنا ثانی نہیں رکھتیں - میں نے اسی غرض سے یہ
نمایش کھولی ہے اور امید ہے کہ یہ پیٹریاٹک (محب وطن) مقصد کو پورا کریگی - کہ جس کے
لئے اسے قایم کیا گیا ہے اور میں اسوقت اسے افتتاح کر دینے کا اعلان کرتا ہوں ''

تاج پوشی کی رسم عمل میں آنے والی تھی اور جس میں کہ تمام ہندوستان کے والیان ریاست اور رؤسا عظام اور ہر درجہ کے شرفا شامل ہونے والے تھے تو مجھے خیال ہوا کہ اب وقت ہے کہ ہندوستان کی حرفتوں کو دوبارہ زندہ کیا جائے یا ان کے زوال کے روکنے کی تدبیر کی جائے۔ میں نے ڈاکٹر واٹش کو مدد کے لئے طلب کیا اور آپ لوگ اس مکان کے اندر جو کچھ دیکھو گے وہ سب ڈاکٹر واٹش اور ان کے نائب مسٹر پرسی براؤن کی کوششوں کا نتیجہ ہے کہ جنہوں نے ہزارہا میل ہندوستان کے ہر حصہ میں سفر کر کے یہ دستکاری کے نمونے منتخب کئے یا ایسے نمونے کاریگروں کو دیکر انکی نقلیں ہوائیں اور جہاں جہاں روپیہ کی ضرورت تھی خرچ کر کے بہترین نمونے ہندوستانی دستکاری کے فراہم کئے میں نے اس نمائش کے لئے تین شرائط لازم کر دی تھیں۔

اول یہ کہ صرف آرٹس کی نمائش ہوگی۔ اس میں معمولی پیداوار کو دخل نہیں دیا جائے گا۔ کیونکہ اس قسم کی ایک بڑی نمائش کلکتہ میں ہے (عجائب گھر کلکتہ کی طرف اشارہ تھا)

دوسری شرط یہ تھی کہ اس میں یورپین نمونہ یا یورپین طریقہ کی کوئی چیز ہو جیسے کہ سستے ادنیٰ اور چمکدار کامہ کے کھلونے وغیرہ۔ ہندوستان کے ایسے آرٹس بہت عمدہ ہیں۔

تیسری شرط یہ تھی کہ صرف سب سے اچھی چیزوں کو اس نمائش میں جگہ دی جائے جو خوبصورت کمیاب اور اعلیٰ ہوں ہندوستانی صناع کی ایسی چیزیں بہت ہیں جو ہر جگہ مل سکتی ہیں بازاروں میں پائی بھی جاتی ہیں۔

عوام کے لئے بھی یہ ریل نہایت مفید ثابت ہوئی - اس کا انتظام کپتان ایچ - اے ایل لیپر - آر - ای کے سپرد تھا - بڑی ریل کا اسٹیشن بھی سنٹرل کمپ کے قریب بنایا تھا عام دور دور کے شہروں سے جو مال و اسباب آتا تھا وہ اس ریل کے ذریعہ سے کمپ میں پہنچتا تھا - کثرت کی وجہ سے تاخیر تو لابدی تھی - اس کی وجہ یہ تھی کہ صدر اسٹیشن ریل میں گنجایش کم تھی اور اگرچہ فوری ترمیم کرکے جگہ نکالی گئی تھی مگر پھر بھی گنجایش اس قدر نہ ہوئی کہ ایسے بڑے کام کے اسباب کے لئے کافی ہوتی تاہم دربار کے اسٹیشن سے مسافروں اور تجار کو بہت آسایش اور کفایت رہی - ہمیں امید ہے کہ آیندہ کسی موقع پر ریلوے اسٹیشن دہلی جہاں تین ریلوے کا مرکز ہوگئی ہے بہت وسیع ہو جائیگا -

افتتاح نمائش پر ویسرائے کی اسپیچ

ہمارے وزیٹروں سے بہت لوگ یقین کریں گے کہ سوائے درختوں کے تمام اشیاء جو ہم یہاں دیکھ رہے ہیں یہ صرف گزشتہ آٹھ مہینوں میں تیار ہوئی ہیں اپریل گزشتہ میں جب نمایش گاہ کی تیاری کا حکم دینے یہاں آیا تھا تو اشیاء موجودہ یعنی اس عمارت وغیرہ کا یہاں نام و نشان بھی نہ تھا - اور اب بھی ہر چند کہ یہ مکانات وغیرہ بہت جلد یہاں سے محو ہو جائیں گے - مگر اس نمایش سے جو اثر پیدا ہوگا یقین ہے کہ وہ جلد فراموش نہیں ہوگا -

میں یہ بیان کرنا چاہتا ہوں کہ اس نمایش کو غرض نفیسہ کے قایم کرنے کی کیوں ضرورت پیش آئی - میں نے اس ملک میں پہنچکر شروع ہی سے اس ملک کی صنعت و حرفت پر توجہ کرنا شروع کیا - اور جب دربار دہلی کا فیصلہ ہو چکا کہ جس میں شہنشاہ معظم کی

مھدے کے کیمپ ہر قسم کے وبائی امراض سے محفوظ رہے اور اگر احتیاط نہ کی جاتی تو کم ازکم ہیضہ کا ڈر تو ضرور تھا۔ جولائی ۱۹۱۱ء میں جبکہ کیمپ کا کام شروع ہوا آمونک طاعون کے صرف دس وقوعے ہوئے جن میں سے لوہا ہر کے تھے مگر عمدگی انتظام کی وجہ سے بیماری جگہ نہ پکڑ سکی۔

عمارتوں۔ سڑکوں اور چبوترہ کی تیاری اور آبرسانی کا کام رائے بہادر گنگارام کی زیر نگرانی تھا۔ قلعہ میں برقی روشنی کا ٹھیکہ اوسلر و کمپنی نے اور سنٹرل کیمپ میں برقی روشنی کا ٹھیکہ کلرس و کمپنی نے لیا تھا۔ جابجا کیمپوں میں جس قدر برقی ہنڈے لٹکائے گئے تھے اُن کی تعداد آٹھ ہزار تھی۔ برقی روشنی کی وجہ سے رات دن معلوم ہوتی تھی اور سماں قابل دید تھا۔ انتظام یہ کیا گیا تھا کہ ہیضہ بھر کے عرصہ میں روشنی میں کسی قسم کا حرج واقع ہو سکا۔

دربار کے لئے سولہ خاص ڈاکخانے اور بیشمار لیٹر بکس قایم کئے گئے تھے۔ رائے بہادر دولت رام سی آئی۔ ای اور پوسٹ ماسٹر جنرل کی نگرانی میں یہ کام بحسن اسلوبی انجام کو پہنچا۔ محکمہ تار میں بھی گیارہ گھر کھلے تھے۔ اس کے افسر مسٹر اولیس تھے بڑے بڑے کیمپوں میں ٹیلیفون لگائے گئے تھے اس سے عوام کو بہت آسایش رہی۔ مسٹر برس کی حسن انتظامی کی وجہ سے جرایم کا انسداد ہوا اور تجارت میں کسی قسم کی بیقاعدگی و بدمعاملگی ہونے پائی۔ مسٹر سی مران انسپکٹر جنرل پولس پنجاب ہی اس کے بھی منتظم قرار دیئے گئے تھے۔

کشمیری اور موری دروازہ سے بیکر سنٹرل کیمپ اور چبوترہ دربار تک لائٹ ریلوے بچھائی گئی اور جابجا اسٹیشن قائم کئے گئے تھے۔ علاوہ سرکاری ضرورتوں کے

والیسی بڑی سلطنت کے مقابلہ میں اپنی قوت صرف کرتے آئے تھے۔
ریویو کے وقت فوجی قوت کے اظہار پر جو اثر پیدا ہوا وہ بھی کم قابل لحاظ نہ تھا اور بے شبہ اُس سے فوجہائے خارجہ کے قایم مقامان پر خاص موقع پر سوجو تھے خاص اثر ہوا۔ رؤسا کے مجمع عام میں ایسے رسالوں کی سرداری کرنے کے شوق میں جو اثر ہوا اُس کا اظہار مشکل ہے۔ جو دلچسپی رؤسا نے امپیریل سروس ٹرایس امدادی فوج میں ظاہر کی قابل تذکرہ ہے اور اُس میں ترقی کی بہت کچھ امید ہے۔ بلوچستان کے رئیسوں نے اس بات کا بہت کچھ خیال کیا کہ اُن میں فوجی باقاعدگی کے لحاظ سے بہت کچھ نقص ہے۔
ہمیں یقین ہے کہ یہ اثرات موثر جوش کے عارضی نشانات نہ تھے بلکہ حیرت انگیز حوادث تھے جن کے روبرو تحقیق نظارہ تھے اور جو باقاعدہ قوت اور عام اطمینان اور عمدہ حکومت یکطرف اور سامان دستگی دوسری جانب جن سے یہ کل کارروائی نہایت سرسبزی سے ہو گئی تھی حاضرین کو شاندار اور قابل دید نظارہ کے سوا اہل دربار کے بعد عرصہ تک یاد رہیں گے۔
والیسرائے نے ایک اور پہلو بھی سوچا تھا جس سے دربار میں نہایت مفید نتیجہ نکلا اور جس کے اثرات دور دور پڑتے ہیں۔ ریلوے کشادگی اور خط وکتابت کے دیگر وسایل سے ہندوستان کے مختلف مقامات اور دور دور کے علاقہ ایک ہو گئے تھے۔ پیشتر کسی موقع پر اس قدر رئیس و امیر اور مختلف فرقوں اور مذہبوں کے قایم مقام ایک گھنٹہ یا ایک دن یا ایک ہفتہ کے لئے کسی ایک جگہ جمع ہو کر ایک دوسرے کی صحبت سے مستفید ہوئے تھے۔ تمدنی جلسوں اور سرکاری شغلوں میں

ہمنے دربار کے واقعات زیادہ مفصل لکھکر ناظرین کی سمع خراشی کرنی مناسب نہیں سمجھی صرف اسی قدر واقعات مندرج کیے ہیں جو رؤسا و حکام سے متعلق تھے اور جہاں تک اس رسم سے اُن کا تعلق پایا۔ یہ موقع ایک معمولی دربار سے بالکل جدا تھا۔ یہ سمجھا گیا تھا کہ یہ دربار شہنشاہی ہے اور بادشاہ کے حکم سے اپنے عہد سلطنت میں اس بڑے واقعہ کی شہرت دینے کے لیے منعقد ہوا ہے۔ چنانچہ یہ بادشاہ کی تحریر ہی تھی جسپر اس قدر تحسین و آفرین ہوئی۔ بادشاہ کے نام کے ساتھ اُس کا رعب ظاہر ہوتا تھا اور اس بادشاہ کے بھائی کے استقبال کے وقت ایسا رعب و جبروت نمایاں تھا۔ جو شخص دربار کے موقع پر موجود تھا اس کا یقین تھا کہ برطانیہ اعظم و ہندوستان کے اتحاد میں نہایت زبردست قوت تخت کی عزت و محبت کی وجہ سے ہے۔

اگر اس رسم کا فوری اثر ہندوستان کے اُن شاہزادوں یا رئیسوں پر ایسا ہی تھا جو گورنمنٹ برطانیہ کے زیر نظر ہیں یا اُن پر جو حال میں اس حکومت کے تابع ہوئے ہیں یا ان پر جنہیں اس سلطنت سے اس قدر دلی تعلق نہیں ہے تو یہ بات قابل لحاظ ہی۔ سفیر افغانستان نے دربار کے وقت یہ دریافت کیا کہ کیا قوت ہائے خارجہ کے قایم مقام موجود ہیں اور کہا کہ یہ مجمع جو مجمع حشر کے متشابہ ہے اگرچہ بغیر قوت و زور کے جمع ہو سکتا تھا مگر اس موقع پر محض وفاداری و محبت کی وجہ ہے کہ ہر مذہب و ملت کے آدمی یہاں موجود ہیں اور مخالفت کا خیال ان کے نزدیک ایک سبکائی کی بات ہے۔ یہی خیالات وزیر اعظم نیپال نے ظاہر کئے ہیں اور گلگت کے فرقوں کے قایم مقامان اس دن کا خیال کرکے ہمنے جسدن

اس نے کہا "جو کہ میں سیّد سکھ کی فوجی خدمات ادا کرچکا ہوں مجھے اب مرنے میں باک نہیں۔ میں گرو کی نصیحت پر عمل کرچکا ہوں اپنی تلوار سے سلطنت کی مدد کرچکا ہوں اور اب میں نے جناب خود بادشاہ کی اطاعت کا اقرار کیا ہے"۔

بیگم بھوپال نے جو چہرہ پر نقاب ڈالے دیگر رئیسوں کے درمیان بیٹھی ہوئی تھیں ایک تحریری اڈریس پیش کیا اور اس دربار اور عید کے ایک دن واقعہ ہونے کا مسلمانوں کے عقیدہ کے موافق تذکرہ کرکے گورنمنٹ کو اس طرح یقین دلایا۔

اس تاریخی موقع پر بحیثیت حیدرآباد میں سب سے ملک سلطنت برطانیہ اعظم۔ جو اپنی اور اپنے لوگوں یا اپنی رعایا یا اپنی ریاست کی عورتوں کی وفاداری۔ اطاعت و محبت کا کل ہندوستان کے کل مسلمانوں کی وفاداری اور اطاعت کا یقین دلاتی ہوں

یوں تو ہر ایک اسپیچ میں اس قسم کے بہت سے جملے ہیں مگر ہمارے نزدیک جو ضروری معلوم ہوئے وہ درج کردیئے۔ مگر نظام حیدرآباد کی اس اڈریس کا لفظ لفظ اور ناظرین کے سامنے پیش کئے دیتے ہیں جو مدرسہ نے دربار سے واپس جاکر اپنے ملک میں دیا اور وہ یہ ہے "میرے لئے اس سے زیادہ اور خوشی کا موقع اور کوئی ہوسکتا تھا کہ میں شہنشاہ ہند کی تاجپوشی میں شریک ہوں (حضور کی سیاسی ہیبت قایم رکھی) اور مجھے نسل اپنے بزرگوں کے بطریق سادگی اور راستبازی و سیاسیانہ تحریراً و تقریراً اپنی تاریخی دوستی و وفاداری ظاہر کرنے کا موقع ملا۔ میں اس سفر کو خاص کر اس وجہ سے مبارک خیال کرتا ہوں کہ میں نے معزز رئیسوں اور گورنمنٹ امیروں سے ملاقات کی"۔

یہ بات ہر جگہہ مشہور ہے کہ ایشیائی تخت پر اس وقت وہ قوت حکمران ہے جو
تین ہزار ایشیائیوں کی دانائی۔ آرزو اور شوق کا مجموعہ ہے اور اس بڑے
مجموعہ میں ہر متنفس یہ بات سمجھہ گیا ہے کہ اُن کے اتحاد پر اُن کی قوت مبنی ہے
جیسا کہ ایک بے تعلق دربار کے تماشائی نے لکھا ہے "میں آجتک یہ نہ سمجھا تھا
کہ ایشیا والوں کی قسمت ابتک مثل سابق کے ہندوستان کے ہاتھ میں ہے"
میرا یہ بھی خیال ہے کہ دربار نے صرف قوت ہی کا سبق نہیں دیا بلکہ فرض ہی جتائی
کوئی سرکاری ملازم یا رئیس با اختیار یا باخیال تماشائی ایسا نہ ہوگا جس نے کسی نہ
کسی وقت یہ خیال نہ کیا ہو کہ اس بڑے نتیجہ خیال میں ذمہ داری اور فخر ضرور ہے
اور اس عزت یا سلامتی یا موقع کے عوض میں جو سلطنت نے اس کو زیادہ کچھہ نہ
کچھہ ضرور ممنون ہے"

تخت کی وفاداری اور بندگی اور سلطنت کی قوت پر بھروسہ کے خیالات
کی تصدیق جس کے اعلیٰ ذریعے وہ اپنے کو سمجھتے تھے خود رئیسوں کی تقریروں سے
ہوتی ہے جو انہوں نے ولیعہد اور ڈیوک آف کناٹ کے اوپر مبارکباد دیتے اور
تاج شاہی کی اطاعت کا اقرار کرتے ہوئے کیں۔ بعض صورتوں میں ایک رئیس
نے ایک مختصر اسپیچ دوبارہ اور سہ بارہ کہی مگر وقت کا رعب اُن پر ایسا چھایا ہوا تھا
کہ اس کی ترتیبی گویائی نے سادگی اختیار کر لی تھی اور اس سے اس کی اس ظاہری
و باطنی خوشی کا اظہار تھا جو اُسے سلطنت کے مشغلوں اور مسرت میں شریک
ہونے اور بادشاہ وقت کو مبارکباد کا موقع حاصل کرنے سے ہوئی تھی۔ مہاراجہ
نابھہ نے جو چند الفاظ کہے گو اُن سے زیادہ فصیح الفاظ اور بھی ہو سکتے ہیں۔

حاصل کرنے کا موقع دیا جائے۔ اور اِس سے اثر کیا پڑا کہ جان گئے تھے کہ اُس عظیم
بادشاہت میں وہ کل ایک ہیں اور ایک غیر جنس اور گر اسلام کے منتشر دیکھیں
ہیں بلکہ سرکار اور عظیم سلطنت کے نزدیک مساوی درجہ کے ہیں۔ بعنایتا
تعصب اور غیر اطمینانی کے خیالات اُنکے دلوں سے جاتے رہے تھے اور مغرب میں
عدن کے عربی شیخوں سے لیکر چین کے سرحد پر میکانگ کے تھان کے رئیسوں تک
سب وفاداری کے دائرہ میں ڈوبے ہوئے تھے کیا اُسمیں کچھ بات نہ تھی؟
کیا یہ تھوڑی بات ہے کہ بادشاہ اپنی تخت نشینی پر اپنے محکوم رئیسوں سے حفاظت
اور عزت کا وعدہ کرے اور اُنسے مطیع رہنے کے وعدہ لے۔ کیا یہ تھوڑی بات ہے کہ انگلستان
سلطنت یہ جان لیں کہ سلطنت کا منشا کیا ہے؟ اگر ہم اُن آدمیوں کو جو دربار کے موقع
پر دہلی نہ آسکے مگر اُنھوں نے اپنے شہروں و قصبوں میں اِس موقع پر اظہار
مسرت کیا حساب میں رکھیں تو کیا یہ تھوڑی بات ہے کہ اِس نے غریب سے غریب
اور مردہ دل آدمیوں میں اُمنگ پیدا کر دی اور اعلیٰ خیالی کی روشنی سے بینا
ہونے کا خیال اُنکے دل میں ڈالا جو اُس پوشیدہ قانون کا خاصہ ہے جو قوموں
کی ترقی اور انسانی تقدیر کا کارگزار ہے؟ میرا یقین ہے کہ کسی تاریخی واقعہ نے ہندوستانی
رعایا کو جس ڈگر پر وہ چل رہی ہے اُس سے زیادہ خوبی کے ساتھ نہیں بتایا
جو خدا کی رہنمائی کے سبب اِس دربار نے سکھا دی ہے اور ہندوستانی حکومت کو بھی
یکتائی عطا کی اور دنیا میں اُسکے اخلاقی اور مادی قوت کا سکہ جما دیا۔ یہ بات نہ بھولیگی
انقلاب کی آواز زائل ہو چکی ہے کشتیاں اور بادشاہ جدا ہو چکے ہیں مگر اِس یکتائی
اور حب الوطنی کی حالت کے اظہار سے جو اثر پیدا ہوا وہ اُسوقت تک رہے اور قائم رہیگا

اطمینان کہا۔ اس رسم کے بعد جو غالبًا دربار کا نہایت موثر حصّہ تہا دربار ختم ہوتی ہی
اُسی شام کو وائسرائے نے اپنے کیمپ میں بڑے بڑے سرکاری مہمانوں کو دعوت
دی اور بادشاہ اور شاہزادہ ڈیوک اوف کناٹ کی جام صحت کی تجویز پیش کی جو نہایت
جوش کے ساتہہ سب نے قبول کی وائسرائے نے اُس موقع پر اسپیچ دی اور ڈیوک
اوف کناٹ نے اس کا جواب دیا۔

وائسرائے اور ڈیوک اور ڈچز اوف کناٹ ۱۰ جنوری ۱۹۰۳ء ہفتہ کے روز دہلی
سے اسی اعزاز کے ساتہہ جسطرح آئے تہے رخصت ہوے۔

اس قابل یادرسم یا سلسلہ رسوم کا جو ہندوستان میں انگریزی حکومت میں یا شاید
کسی اور عہد میں نہیں ہوئی اِس طرح خاتمہ ہوا۔ دربار ہونیکا خیال اور کل انتظامات کا
بندوبست اور ہزاروں ضروری امور کی نگرانی خود وائسرائے نے اپنے ہاتہہ میں لے
رکہی تہی اور وہ خود اُسکے انجام دہی کے ذمہ وار تہے اِسی سبب دربار کے پیشتر کے نو
مہینوں میں کم از کم چار مرتبہ دہلی آئے جو پالیسی اِس تجویز میں درپردہ تہی اور جس نے اسکی
تکمیل پر آمادہ کیا ہم اُس سے بہتر بیان نہیں کر سکتے جیسا وائسرائے نے ۲۵ مارچ ۱۹۰۳ء
کے بجٹ ڈیبیٹ میں اپنے ہی لفظوں میں ادا کیا ہے جو الفاظ حسب ذیل ہیں

"میرا یقین ہے ہم سب کے نزدیک یہ دربار محض نظارہ یا جلوس
نہ تہا بلکہ تاریخ انسان کا ایک نقشہ اور سلطنت کی کتاب فقہ کا ایک باب تہا۔ اِس
سے منشا کیا تہا غرض جس سے یہ تہی کہ تاج برطانیہ کے ایشیائی حکومت کے کل رئیس
درعایا کو خیال دلایا جائے کہ اب وہ ایک نئی اور شخصی حکومت کے ماتحت ہیں اور
انہیں اِس عظیم الشان اور قابل یادواقعہ پر خوشی منانے اور شاہی اعتماد اور مبارکباد

دربار کی چبوترہ کی طرف روانہ ہوئے اور جاتے ہی اپنی نشستگاہ پر چڑھ گئے۔
حضور شاہزادہ ڈیوک وشاہزادے ڈیوک اوف کناٹ ایک علیحدہ جلوس کے ساتھ
پیشتر سے وہاں پہنچ چکے تھے۔ ویسرائے کے پہنچنے کے بعد نقیب معہ اپنے نفیرچیوں
کے گھوڑے پر سوار آگے بڑھا اور بحکم حضور ویسرائے نامدار بلند اعلان پڑھا
جس میں حضور شہنشاہ ہند باقبالہ کی تاجپوشی کا ذکر تھا۔ اعلان کے ختم ہونے
پر قومی راگ کے ساتھ شاہی جھنڈا کھلا اور ایک سو ایک ضرب توپ شاہی
سلامی کی چھوٹیں اس کے بعد وائسرائے نے اسی مجمع کے سامنے جو اظہار شان و
شوکت واقتدار سلطنت کے سب جمع تھا اڈریس پڑھا اور حسب الہدایت فرمان
شاہی تمام رعایا ہند کو سنایا اختتام اڈریس پر حاضرین جلسہ مجمع اور تماشائیوں
نے تین چیر بادشاہ کی تاجپوشی کی مسرت میں دیے۔ بعدہ روسا باعتبار ویسرائے
اور ڈیوک اوف کناٹ کے سامنے پیش ہوئے یہ کارروائی موہندوستانی تخت نشینی کے
درباروں کی درحقیقت معزز دستور العمل ہے ویسرائے نے والیان ریاست کے سامنے
پیش کی اسکو خاص کر یہ وجہ سمجھائی کہ وہ ایسا فرض جو اداکرسکیں اور دربار
دو بادشاہ کے قائم مقام اور اُنکے برادر عزیز کو اپنی طرف سے اس معزز موقع پر اپنے
تعلق کی بابت مبارکباد اور اپنی دلی مسرت کا اظہار اپنی وفاداری اور اطاعت کا
ثبوت دیں روسانے مبارکباد دیتے وقت اس تدبیر کی بہت تحسین کی کل روسا کے بعد بڑے
بڑے معزز بعض کے ہمراہ انکے صاحبزادے بھی رہتے تھے حضور کی بابت خشوع و خضوع
کے ساتھ تخت نشینی کی مبارکباد بادشاہ کو دی اور اس شے اور قابل یادگار موقع
پر حضور وسلطان ہند براس واقع کے اظہار کیلئے مستعد ہوا تھا اپنی موجودگی پر اظہار

اور بجائے تکلیف کے آرام وہ ثابت ہوئی۔ دسمبر کے آخری ہفتہ میں اگرچہ راتیں زیادہ ٹھنڈی تھیں تاہم ویسا ہی دن گرم ہو جاتا تھا اور سرکاری اشغال کا یہ زمانہ بڑی مصروفیت وعمدگی سے گزرا۔

ابتدائی کارروائیوں کے بیان کے بعد جو دربار سے پیشتر عمل میں آئیں اب ہم خاص دربار کا تذکرہ کرتے ہیں۔ اس یادگار مجمع کے خوشنما منظر کا مفصل ذکر کرنے کی ہمیں ضرورت نہیں معلوم ہوتی صرف مختصراً بیان کر دینا کافی ہے۔ رسالوں کے لمبی لمبی قطاروں سلطنت کے مختلف قوموں کے ہجوم سے وسیع میدانوں کو بھا ہونے ایسی تھیں کثیر مجمع کا جسمیں رؤسا وگورنروں و مقبوضات وممالک غیر کے قائمقام وجلیل القدر حکام وایسرائے کی دائیں طرف بیٹھے تھے اور غدر کے سورماؤں کے چھوٹے سے بینڈ سے جو سماں بندھا تھا اسکا حال مفصلاً اخبارات میں شائع ہوچکا ہے منظر بھی عجب ودلفریب تھا کہ کجا دہلی کی سرزمین اور کجا یہ مختلف صورتیں ایک طرف نظر اٹھا کر دیکھیے تو عدن کے ریاستوں کے شیخ وعرب مکلف لباس زیب تن کئے ہیں اور کسی طرف ہندوستانی سرحد کے بلوچ دہقان ورئیس زرین لباس میں نظر آتے ہیں کہیں نیپال وسکم ومسقط کے ولیعہد یا قائمقامان ہیں اور کہیں سیام اور میکانگ شان کے رئیس خوشنما کپڑوں میں دکھائی دیتے ہیں۔ یہ حالت دیکھکر اللہ کی قدرت و انگریزی حکومت کی شان نظر آتی تھی۔ مسلمانوں کی عید الفطر بھی اتفاق سے اسی دن آ کر پڑی تھی۔ انکو دربار میں شرکت کا موقع دینے کی غرض سے دربار کا وقت دوپہر کو قرار پایا تھا۔ وقت مقررہ پر حضور وایسرائے اپنے باڈی گارڈ اور شاہی چھپر ایلچن کے جلو کے ساتھ اپنے فرودگاہ سے گاڑی میں سوار ہو کے

کل انتظامات زیر نگرانی سنٹرل اور ایگزیکٹو کمیٹی تھے۔ اول الذکر کو کل اختیار تھی اور ثانی الذکر
احکامات کے انجام دہی ایگزیکٹو کمیٹی یا سرکار محکمۂ متعلقہ کے سپرد تھی۔ پولیس کا انتظام
ہوم ڈیپارٹمنٹ کے سپرد تھا برقی روشنی کا محکمہ محکمۂ تعمیرات کے اور بازار کا
وہی محکمہ کے اور رسومات کا فارن ڈیپارٹمنٹ کے۔

دربار کے وقت امن و انتظام قائم رکھنے اور جو خفیف جرائم کیمپوں میں ہوں اُنکے
انسداد کا سد باب ضابطہ بنانے کے لیے پنجاب کی قانونی کونسل نے ایک
چھوٹا سا قانون موسوم بہ دہلی دربار پولس ایکٹ ۱۹۰۲ء تیار کیا۔

پنجاب گورنمنٹ نے اس معاملہ میں بہت یاوری و مدد دی۔ اُس نے ایک کمشنر حفظان
صحت کو کیمپوں کی صفائی اور حفظان صحت کے لیے اور انسپکٹر جنرل پولس کو
پولس کے انتظامات کے لیے اور چیف انجینیر کو عمارات آب رسانی اور سڑکوں کی
نگرانی کے لیے مامور کیا علاوہ ان افسروں کے ہر کیمپ میں خاص کمیٹیاں قائم کی گئی
تھیں سنٹرل کیمپ میں ایک اور باقی کل صوبہ وار مجموعہ کیمپ میں ایک ایک خاص
مجسٹریٹ و ایگزیکٹو سیکرٹری افسر و افسران صحت و پبلک افسر و لائٹ ریلوے کے
نظم و نسق کے لیے ایک ریلوے افسر مامور کیا تھا کیمپوں میں ٹامیوں کا اسٹاف ہی
رکھا تھا کہ مختلف رسومات کے متعلق تفصیل دیکھیں اور ٹامیوں کا استعمال کریں
ان مختلف ایجنسیوں کی محنت و جانفشانی کا نتیجہ یہ ہوا کہ ایسی وسیع سٹیر ہاٹ
میں جو عارضی طور سے اسوقت دہلی میں اکٹھی ہوئی تھی ایک بھی سنگین واقعہ نہیں
ہوا۔ ان تماشا گاہوں اور دلچسپیوں کے ساتھ ساتھ موسم بھی بہت خوشگوار رہا بارش
صرف ایک رات ہوئی اور پھر اگر ہوئی بھی تو اسقدر کہ اس سے خاک دب گئی اور

یہ بات بہت جلد سمجہ میں آسکتی ہے اسقدر کثیر خیمہ زنی میں کیا کچہہ تیاری کرنی پڑی
ہو گی۔ ہزاروں خیمہ جابجا سے جمع کیے گئے تہے کیمپوں کی سرزمین ہموار کی گئی تہی
اور چالیس میل جدید سڑک بنائی گئی تہی۔ ۲½ فٹ پٹری کی لائٹ ریلوی سات میل
تک تعمیر کی گئی تہی جو کشمیری دروازہ سے سنٹرل کیمپ اور دربار کے چبوترے تک
بنائی گئی تہی۔ شروع ہونیکی تاریخ سے اختتام تک ایک لاکھ دو ہزار اٹھانوین مسافر
اسمین بیٹھے اور آٹھہ سو پچاس سیزن ٹکٹ والے اِس تعداد کے علاوہ تہے بڑی
لین بہی بہاری بہاری اسباب کیمپ میں پہنچانے کی غرض سے پہیلادی گئی تہی ذرائع
آب رسانی میں بہی ترقی دی گئی تہی ۲۷ حوض ۵۴ کنوئیں جدید تعمیر کیے گئے اور ۲۰
نل زمین میں بچھائے گئے تہے اور دو ہزار چار سو پچہتر آدمی محکمہ حفظان صحت میں نوکر
رکہے گئے تہے مخصوص تار گہر ٹیلیفون اور ڈاکخانے ایزاد کیے گئے تہے اور سنٹرل
کیمپ قلعہ و شہر کے بڑے بڑے بازاروں میں بجلی کی روشنی کی گئی تہی پودونکے گملے
بارکوں میں ہوا اور روشنی کیلیئے روشندان بنائے گئے تہے۔ رسد رسانی کا انتظام کچھہ ٹہیکہ کے
طور پر ہوا اور کچہہ محکمہ رسد رسانی کے ذریعہ سے۔ دربار کے لیے ایک عارضی نقرئی و سنہری
چبوترہ اُس نقشہ کے مطابق تیار کیا گیا تہا جو وائسرائے اور سر سوئنٹن جیکب نے بنایا
تہا یہ عمارت اگرچہ محض دربار کی ضرورت سے تیار ہوئی تہی تاہم مصاحبین کا ریویو اور
فوجی کرتب بہی اِسی مقام پر ہوئے تہے۔ اِسکی ساخت بالکل مغلوں کی طرز پر تہی اور
دہلی اور آگرہ کے عمارات کی نقل تہی۔ جگہ تو وہی تہی جہان لارڈلٹن نے ۱۸۷۷ء مین
چبوترہ بنایا تہا مگر شکل و جسامت میں یہ عمارت اُس سے بالکل مختلف تہی اسمین بیشتر سے
زیادہ یعنی ۱۶۰۰۰ تماشائیوں کے لیے گنجائش رکہی گئی تہی۔

عطا کیا اور دیگر روسا، کو جو ولایت کے جلسہ تاجپوشی میں شریک تھے طلائی تمغے عطا کیے اور حضور وائسرائے نے حسب الحکم حضور شہنشاہ ہند چند اشخاص کو خطاب مرحمت کیا۔

سرکاری کام تو جو ہے وہ تھے ہی عوام کو بھی طرح طرح کے مشغلے حاصل تھے دوسری جنوری کو شہر میں روشنی ہوئی اور آتشبازی چھوڑی گئی۔ اور ۵ جنوری کو ہتھیاروں کے کرتب ہوئے اور بیشتر ایام میں بیشمار کھیل کود مثل پولو فٹ بال وغیرہ ہوتے جنمیں وائسرائے نے انعامات بھی دیئے۔ اس سرزمین پر غالباً پولو کا کھیل کسی زمانہ میں عام ہوگا اگرچہ دور دراز کی پہاڑی ریاست ہائے بھرا و ناگر دسی پور میں یہ کھیل اب بھی ہوتا ہیں اور انگریزوں نے انہی سے یہ کھیل سیکھے اور انہیں یہ کھیل کی۔ فوجی باجا بجانے والے اسوقت دہلی میں کوئی دو ہزار تھے ان سب نے ملکر ایک ساتھ باجا بجایا جو قابل دید تھا۔

تحقیقات سے ہمیں یہ معلوم ہوا ہے کہ شہر کی آبادی کے علاوہ جو حال کی مردم شماری کی رو سے دو لاکھ آٹھ ہزار ہے ایک لاکھ بہتر ہزار سے کسی طرح کم آدمی دربار کی وجہ سے دہلی۔ آئے ہونگے ۱۸۷۷ء کے دربار قیصری کے وقت صرف ۶۸ آدمی دہلی میں آئے تھے سرکاری مہمان اور حکام جو بلائے گئے تھے یا دربار کے موقع پر دہلی میں تھے انکی بابت کی تفصیل کسیقدر صحیح کیا گئی روسا رما اختیار میں ۱۰۴ کو بلاوے گئے تھے جنمیں سے سوائے چھوٹی چھوٹی رئیس حسب دستور بلائے نہیں گئے چند رئیس ذہباری کے اندیشہ سے نہ آئے انکی حاضری معاف کر دی گئی بخیال اس امر کے بعض بعض رئیسوں کو قحط سالی وغیرہ کی وجہ سے متواتر خرچ بھی بڑے اٹھانے پڑے اس

اپنے اپنے رئیسوں یا ریاست کے دیگر عزیزوں کی ماتحتی میں سلام کے مقام سے گزرتی جاتی تھیں۔ جو کیفیت ہر عمر کے یعنی صغیر سن راجہ نیپال سے لیکر ضعیف العمر رئیس نابھہ تک روسا کو دیکھنے سے حاصل ہوئی وہ رئیسوں اور عوام دونوں کو عرصہ تک یاد رہے گی اور ان فوجی بندشوں کو جنکی وجہ سے ہندوستانی سلطنت کے مختلف موکل یکذات ہیں مضبوط کرنیکا خیال پیدا کریگی۔

لارڈ لٹن کے ۱۸۷۷ء والے شاہی جشن میں ہندوستانی رئیسوں کے ہمراہیوں کا ریویو فوجی ریویو سے پہلے ہوا تھا اس موقع پر ہمراہیوں کے ریویو کے لئے ایک صبح علیحدہ قرار پائی تھی۔ اور یہ رسم جو ۷ جنوری کو ہوئی اس پہلے والے کل کرتبوں سے زیادہ دلچسپ و خوشنما تھی۔ کوئی چالیس ریاستوں سے امدادی فوج آئی تھی اور قدیم زمانہ کے اسلحہ کے نمایش میں جو اسوقت بالکل غیر مستعمل ہیں بڑی جانفشانی سے کام لیا گیا تھا۔

مختلف کیمپوں کے بیحد پھیلاؤ اور روزمرہ اور ساعت وار مشغلوں کی کثرت کی وجہ سے ویسرائے کو جو اسوقت دہلی میں موجود تھے نہ تو انھیں ملاقات کا موقع دیسکے اور نہ خود بازدید ملاقات کرسکے۔ مگر ان ممتاز اشخاص سے ملاقات کے لئے ایک خاص جلسہ قرار دیا گیا تھا۔ ویسرائے نے اپنے ہندوستانی مہمانوں کو دو دعوتیں دی تھیں۔ ایک قدسیہ باغ میں ۱۲ جنوری کی صبح کو جس میں ماسوا روسا کے حکام و دیگر اشخاص تھے اور دوسرے ۹ جنوری کی شام کو اپنے کیمپ میں کل روسا کو۔

آخری موقع پر خلعت دہی کا جلسہ تھا جسمیں حضور شاہزادہ ڈیوک آف کناٹ نے بحیثیت حضور نظام حیدرآباد کو خطاب جی۔ سی۔ بی اور مہاراجہ کولہاپور کو خطاب جی۔ سی۔ وی

اس جلسہ میں گیارہ کے۔ جی۔ سی۔ ایس۔ آئی، پندرہ کے۔ جی۔ سی۔ آئی۔ ای، چودہ کے۔ سی۔ ایس۔ آئی، بیس کے۔ سی۔ آئی۔ ای، اکتالیس کمپینین سی۔ ایس۔ آئی اور اکسٹھ سی۔ آئی۔ ای۔ کے تھے۔ اس سے بڑا جلسہ اس قسم کا پہلے کبھی ہندوستان میں نہیں ہوا۔ اس موقع پر کوئی چوہتر جدید خطاب یا پینتیس کے خطابوں میں اضافے ہوئے جن لوگوں کو یہ اعزاز دیئے گئے ان میں مہاراجہ گوالیار۔ گورچین سیرہ (دالئی شاح) وبابو شامیوشر اور سر مور وسر رہی دہری دلٹرا دنکور کے رئیس ودڈیرہ کے خاں بہادر ونگر کے میر و بہتر جنرل تھے

بدھ سولہوی کی رات کو قلعہ میں اسٹیٹ بال (سلطنت کا ناچ) ہوا جس کا اس ملک میں بلحاظ تعداد حاضرین اور تمثیل احاطہ کے نظیر نہیں ہے۔

بیشتر والیان ریاست اور کوئی چار ہزار سے زیادہ اور اشخاص موجود تھے۔

جمعرات سولہوی کو اتوار کے دن جلوس کے ساتھ دارالسلطنت کے یادگاری اور لستیب ہال میں مار شہ ال۔ حضور ملکہ وحضور شاہزادے وشاہزادی صاحبہ اور ایک انگریز افسر اور انگریزی رسالے جو اس وقت دہلی میں موجود تھے مار میں شریک تھے۔

آٹھ سولہوی کو کیمپ کے قریب جو اس کے متصل میدان میں کل فوج کا گرانڈ ریویو ہوا۔ کوئی چوبیس ہزار ہر قسم کے رسالے جو رجیمنٹ کا شہزادہ تھا اس وقت موجود تھے۔ تمام فوجوں کیلئے جمع ہو گئے تھے ہزاروں گاڑیوں گھوڑوں اور تعداد پیدل تھے حضور ملکہ کے ہمراہی ڈیوک آف کناٹ وکلاٹ ڈیوک آف دہلی کے اسی قیام گاہ سے جو مقصود کی طرف گیارہ بجے دن کے روانہ ہوئے اور جو رسالے پاس سے گزرتے تھے انکا سلام لیتے جاتے تھے یہ ریویو ہر طرح نہایت کامیابی کے ساتھ ہوا سب سے سب منگلور دیپر جو کہ وقت موجود تھیں جیسا تریا شاہی رسالے ساتھ شوکت کی وردیاں پہنے ہوئے نہال سنگھ دیگر ایلڈ وحید نام پٹیالہ، سر مور کی امدادی فوجیں

واقعات کا سلسلہ قایم رکہنے کیلئے ویسرائے نے ۲۸ دسمبر کو قدسیہ باغ میں ہندوستانی دستکاری کی نمایش کا افتتاح کیا۔ نمایشی چیزیں ایک عالیشان عمارت میں ترتیب سے رکہی گئی تہیں جو خاندان مغلیہ کی طرز پر بنائی گئی تھی۔ نمایش کی نگرانی و ترتیب کا کام سر جارج واٹس کے سپرد کیا گیا تھا۔ قدیم زمانہ کی دستکاری کے نمونے ریاستوں کے خزانوں سے عوام کے دیکہنے کے لئے منگائے گئے تھے۔ جو موجودہ زمانہ کے بہی۔ پتھر سینگ لکڑی۔ سوت و اون کی دستکاریوں کے پہلو بہ پہلو قدیم و حال کی کاریگریوں کا مقابلہ کرنے اور زندہ صناعوں میں ترقی کی روح پہونکنے کے لئے باقاعدہ آراستہ کئے گئے تہے۔ اس نمایش کے قایم کرنیکا سبب ویسرائے نے اپنی اسپیچ میں ظاہر کیا ہے جو ہم آگے درج کرینگے۔ روسا و گورنمنٹ کی اولوالعزمی قابل تحسین ہے کہ دستکاریکو ترقی دینے کے خیال سے انہوں نے عمدہ عمدہ چیزیں نیز معقول انعام بہی دیئے تاکہ لوگونکو اپنی ملکی حرفت پر توجہ کرنیکا خیال قوی ہو جائے۔ اکثر اہل حرفہ و ہندوستانی ملازم ہونکو نمایش دیکہنے کی امداد دیگئی تہی اور عوام کو اس سے ایک خاص حظ حاصل ہوا تہا۔ اڑتالیس ہزار آدمیوں نے نمایشگاہ کی سیر کی اور بکری سے تین لاکہ باسٹہ ہزار تین سو تیس روپے کی آمدنی ہوئی۔

دربار کو پس انداز کر کے جسکا تذکرہ آیندہ کیا جائیگا ہم اس ضروری واقعہ کا تذکرہ کرتے ہیں جو ۲۳ جنوری کی رات کو شاہجہانی قلعہ کے دربار عام میں سٹار آف انڈیا اور انڈین امپائر کے ہندوستانی طبقوں کا بڑا جلسہ تہا۔ بلا کسی رد و بدل کے اس عالیشان عمارت میں اس درجہ عارضی ایزادیں کی گئی تہیں کہ اصل حالت سے تنگی ہو گئی تہی اور اس موقع کیلئے اسکو دربار خاص کی سنگ مرمر کی عمارت سے بذریعہ ایک ڈہکے ہوئے راستہ کے ملحق کر لیا تہا۔ کرنیل جے ڈبلیو تہربرن آر۔ ای سکرٹر گورنمنٹ محکمہ عمارات اور رائے بہادر گنگا رام کی نگرانی میں یہ عارضی عمارت اس ہوشیاری سے بنائی گئی تہی کہ اجنبی آدمی بجلی کی روشنی میں بہی رات کے وقت نئی و پرانی عمارت میں تمیز نہ کر سکتا تہا۔

وممبران کونسل وائسرائے ولفٹننٹ جنرل بنگال و بلوچستان اور شمال مغربی سرحد
ہندوستان کے رئیس تھے اس طریقہ پر یہ جلوس صاف آسمان اور سرسبز گھنے اشجار درختوں
کے بیچ سے ہو کے نکلا۔ والیان ریاست جو اس جلوس کے ساتھ تھے انہیں شاہان
کے سامنے باعزاز بٹھایا تھا۔ جامع مسجد کے قلعہ کے رخ کی منجنیقوں میں وائسرائے کے
ولایت کے دیگر انگریز مہمان بٹھائے گئے تھے اور اس جانب کی سیڑھیوں پر مسجد کے منتظمان
نے خانہ خدا کے فائدہ کی غرض سے تماشائیوں کے بیٹھنے کا انتظام کیا تھا جس سے مسجد کو
ایک معقول فائدہ ہوا۔ اسٹیشن سے لیکر چھاؤنی تک جہاں وائسرائے کے رہنے کا مقام تھا
سڑک پر دورویہ گوروں اور کالوں کا پہرہ تھا کوئی شخص سڑک عبور کر سکتا تھا۔ فوج
کے عقب میں شہر کے اور ہندوستان کے بڑے بڑے اور دور کے شہروں کے تماشائی
کھڑے تھے سیکڑوں وہزاروں نے اس جلوس کی نظارہ بازی کے لئے سیکڑوں روپیہ
خرچ کر کے بالاخانے کرایہ پر لئے تھے۔ غرض یہ ہے کہ اس موقع پر دہلی میں اس قدر مجمع تھا کہ
احاطۂ قیاس سے باہر ہو۔ تجارتی کاروبار صبح سے بند تھے اور کوئی چار میل تک بازار و مسکن
و سرراہ بازاری بلند مقامات جو اس غرض کے لئے بنائے گئے تھے اور چھتیں و برآمدے
آدمیوں سے پٹے پڑے تھے۔ شہنشاہ و شہنشاہ بیگم کی تصویریں اور عمدہ عمدہ فقرے جابجا ہر
کوارٹر میں آویزاں تھے۔ جلوس کی شان و شوکت جس قدر تھی اسیقدر ترتیب و خوشنما
شاہزادے شاہزادی پر سوار کمانڈر کی ہمراہ تھی اور ان تمام مقامات خاندان شاہی کے
بیشتر ہندوستان میں رہا یکی وجہ سے ماندگان کہ اس موقع پر ان کے ساتھ ادہم دیکھی
تھی۔ دو ڈھائی گھنٹے کے بعد جلوس شہر کے باہر پہنچا اور وہاں سے منتشر ہو کر اپنے اپنے کیمپوں
میں جا پہنچا۔

کئی کئی مرتبہ صاف کر لئے گئے تہے صرف سین پر مخصوص ایکٹروں اور خوش آیندہ موسم کی آمد کی ضرورت باقی رہگئی تہی۔
۲۷- دسمبر میں ہندوستان کے بڑے بڑے والیان ریاست غیر قوموں کے سفید اور گورنمنٹ کے جلیل القدر افسر آنے شروع ہوگئے تہے اور کثیر تعداد فوج (۴۰۰۰۰) دہلی میں جمع ہوگئی تہی۔ ۲۹- دسمبر کو ویسرائے ہند و ڈیوک ڈچز اوف کناٹ کی سرپرستی میں دربار شاہی کا جلوس نکلا وائسرائے ہند شاہزادے صاحب سے کچہہ قبل دہلی کے اسٹیشن پر آکر اترے اور والیان ریاست و سفرا دول خارجہ اور جلیل القدر حکام جو استقبال کی غرض سے اسٹیشن پر موجود تہے اُنسے ملاقات کرکے شاہزادے و شاہزادی صاحبہ کا استقبال کیا جو بالا بالا بمبئی سے اسپیشل گاڑی میں آئے تہے جلوس کے واسطے شہر کے بڑے بڑے بازار مخصوص کردئے گئے تہے مثلاً کنوئین روڈ توپین روڈ گرد جامع مسجد و بازار چاندنی چوک و فتح پوری و احمد بائی سڑک سے ہوتی ہوئی موری دروازہ حضور وائسرائے و لیڈی کرزن صاحبہ ایک ہاتہی پر اور ڈیوک آف کناٹ حضور ڈچز صاحبہ دوسرے ہاتہی پر یہ دونوں ہاتہی نہایت عالیشان قیمتی طلائی جہولوں سے آراستہ تہے۔ اِن دونوں ہاتہیوں کے آگے وائسرائے و شاہزادہ صاحب کے ہاتہی نشین مصاحب اور پہر شاہی بچہرہ پلٹن اور ویسرائے کا باڈی گارڈ ان بعد اِن دونو صاحبان کا خاص اسٹاف۔ وائسرائے اور حضور ڈیوک کے ہاتہیوں کے بعد اکیاون رؤسا کے ہاتہی دو دو ایک قطار میں یکے بعد دیگرے تہے ہاتہیوں کے پیچہے ڈیوک آف ہیسی مہمان وائسرائے و گورنران و لفٹنٹ گورنران و چیف کمشنران صوبہ جات ہندوستان اور کمانڈر انچیف معہ مصاحبان

چھٹا باب

شاہنشاہی دربار دہلی

سنہ ۱۹۰۳ء

دربار شاہی کی رسم ادا کرنے کا ارادہ نومبر سنہ ۱۹۰۱ء میں ظاہر کیا گیا تھا۔ اِس موقع پر مخصوص والیان ریاست کے نام نوید استہار ولایت کے جلسہ تاجپوشی میں شرکت کی غرض سے شائع ہوئے تھے اور ساتھ ہی یہ وعدہ کیا گیا تھا کہ جو رئیس ولایت کی تاجپوشی کے جلسہ میں شریک ہو سکیں گے انکی وفاداری کی تکمیل کے لیے ولایت کے جلسہ کے بعد ہندوستان میں بھی رسم تاجپوشی ادا کیجائے گی فروری سنہ ۱۹۰۲ء کے گزٹ اوف انڈیا میں اِس جلسہ کے لیے دہلی منتخب ہوئی یکم جنوری سنہ ۱۹۰۳ء انعقاد کی تاریخ قرار پائی۔ اِسکے بعد نواب گورنر جنرل بہادر نے متعلقہ گورنمنٹوں کے افسروں اور رؤسا نامی اختیار کے نام نوید جاری کیں۔ ستمبر سنہ ۱۹۰۲ء کو یہ بات شہرت پذیر ہوئی کہ حضور شہنشاہ ہند نے ڈیوک اوف کناٹ کو مراحم خسروانہ میں شاہی خاندان کا قائمقام بنا کر اِس جلسہ تاجپوشی میں شرکت کی اجازت دی ہے اِس خبر سے کہ حضور ممدوح کو اِس آنیوالے موقع کے ساتھ خاص دلچسپی ہے اور ہندوستان پر خاص نوازش ہے ہر مقام پر اطمینان پھیل گیا۔

تمام موسم گرما اور بالخصوص لندن میں ۹ اگست سنہ ۱۹۰۲ء کو رسم تاجپوشی کے ادا ہونے کے بعد ہندوستان میں آنیوالے موقع کی تیاریاں اِس عجلت و سرگرمی سے ہوئیں کہ موسم سرما سے پیشتر بہت سا کام انجام ہو چکا تھا کہ نہایت ضروری کرتب

یا خانقاہ ہو اور مغلوں کے حملوں سے محفوظ رکہنے کے لیے اِسکے گرد فصیلین بنادی گئی ہوں۔

عادل آباد سے ڈہائی میل پر جنوب و مشرق کی طرف ایک نہایت عمدہ پختہ حوض ہے اور اُسکے پاس ایک پختہ بند ہے۔ اِس حوض کو سورج کنڈ کہتے ہیں اور اِس بند کا نام ارنگ پور بند ہے۔ یہہ دونوں عمارتین ہندوانی ہیں اور آٹہوین صدی عیسوی کی ہین انسے زیادہ پُرانی ہندوانی عمارت دہلی کے قرب و جوار میں نہیں ہے۔ حوض کے مغربی کنارہ پر ایک مندر تہا اور بند تین سو فٹ لمبا اور بیچ میں ساٹ فٹ اونچا ہے

یہان سے تین میل کے فاصلہ پر موضع بدرپور ہے یہہ موضع ایک پُرانی شاہی سرا کے اندر آباد ہے موضع بدرپور نظام الدین سے آٹہہ میل کے فاصلہ پر ہے اِس سبب سے دہلی کا اِدہر سے سیدہا راستہ ہے۔

عادل آباد سے تہوڑی دور پر کالکا کا مندر ہے جہاں کالی جی کی پرستش ہوتی ہے اور چیتے چہینہ بڑا میلا ہوتا ہے اِس مندر کا اکاس مرزا راجہ کدارنا تہہ کا بنوایا ہوا ہے اور درگا سنگہ نامی نے اِس سے پہلے سمت ۱۸۲۱ میں سنگ سرخ اور سنگ مرمر کا کٹہرا بنوادیا تہا جسکے بائین طرف یہہ عبارت شاستری اور فارسی میں کندہ ہے

سری درگا سنگہ پرسوار سمت ۱۸۲۱ ف

گئے اس سب سے یہہ ٹھیک ہیں ہیئت مقبرہ باہر سے ساٹھ سے اسٹھہ فٹ
مربع ہے اور اندر سے ساڑھے اڑتیس فٹ ہے اور دیواروں کا آثار ساڑھے
اکیس فٹ کا ہے اور نیچے سے اوپر تک دیواروں کی ڈھلان اندر کے رخ ساڑھے
سات فٹ کی ہے کل بلندی گنبد کی چوٹی تک ستر فٹ کی ہے اور دس فٹ کا
اسپر کلس ہے۔ مقبرہ کے چاروں طرف چار محراب دار خوبصورت دروازہ ہیں جنمیں
کسیقدر سنگ مرمر اس طرح لگا ہوا ہے کہ دروازوں کی محراب پر ہوتا ہوا ایک پٹی
سی سنگ مرمر کی چاروں طرف پھر گئی ہے۔ شمالی مغربی کونے میں ایک چھوٹا گنبد
ہے جسمیں چند قبریں ہیں جنکے گرد چاروں طرف دالان سے ہوئے ہیں جسطرح یہہ مقبرہ
جھیل کے مشرقی کونہ پر واقع ہے اسی طرح اسکے مقابل میں عادل آباد یا محمد آباد کے
قلعہ کے کھنڈرات ہیں جسکو عمارت ہزار ستون بھی کہتے ہیں۔ یہہ عمارت جو ناخان
پسر غیاث الدین تغلق کی بنوائی ہوئی ہے چونکہ بعد میں اسکا لقب سلطان محمد عادل
تغلق شاہ رکھا تہا اسلیئے عادل آباد کے نام سے مشہور ہوا مگر جب بعد میں اسنے
بہت ظلم کیے تو لفظ عادل اسکے نام سے ساقط ہوا اور محمد آباد نام رکھا گیا ۷۲۵ھ
میں شروع ہو کر ۷۳۰ھ میں ختم ہوئی جسکی تاریخ تعمیر بدر ساچی شاعر نے فادخلوہا لکھی
ہے کہتے ہیں کہ پہلے اس میں سنگ خارا کے ہزار ستون لگے ہوئے تہے اسی لیے اسکو
عمارت ہزار ستون بھی کہتے ہیں۔ اسکی مغربی دیوار میں اندر جانے کا نہایت خوبصورت
دروازہ ہے عالشانہ کوئی محل لب آب جو ہوگا۔ اسکی مشرقی دیوار چالیس فٹ بلند
ہے اور تغلق آباد کے بیچ میں ایک سالم پہاڑ میں کٹا ہوا ہے یہاں سے میل بھر کے
فاصلہ پر ایک اور چھوٹا سا قلعہ ہے جسکو نائی کا قلعہ کہتے ہیں عالشانہ کوئی مدرسہ

باولی ہے جو محافظین قلعہ کے استعمال کے لیے بنوائی گئی ہوگی اسکے پاس ملازمین
شاہی کے رہنے کیلئے تہخانے بنے ہوئے ہیں مگراب چیتے اور تیندوے اور گل
بکہے اور کبھی کوئی شیر بھی ان تہخانوں ملجاتے ہیں۔ قلعہ کی فصیلوں سے تغلق شاہ
کا مقبرہ بہت بلند ہے ایسا خوش منظر موقع دہلی کے بیرونجات میں دوسرا نہیں ہے
یہ مقبرہ ایک مصنوعی جھیل کے وسط میں مضبوط فصیلوں سے گھرا ہوا بڑے دروازہ
کے سامنے تین سو گز کے فاصلہ سے بنایا گیا تہا اسکے اور قلعہ کے بیچ میں چھہ سو فٹ
لمبا پل تہا جسکی ستائیس محرابین تہیں۔ یہ پل شاید فیروز شاہ کا بنوایا ہوا ہے اُسکی
دیواریں ڈہلوان اور نہایت مضبوط ہیں اور اسی طرح فصیلوں کے بروج نہایت
مستحکم اور عظیم الشان ہیں دنیا میں بھی کسی سپاہی بادشاہ کی ایسی قبر نظر نہین آتی
اِس بادشاہ نے ایک مقبرہ اپنے لیے قلعہ ملتان میں اسی طرح کا بنوایا تہا اُس
مقبرہ کی قطع بھی ایسی ہے جب جہیل میں پانی بہرا ہوگا اور اسکا سایہ پڑتا ہوگا تو عجب تماشا نظر آتا ہوگا
مقبرہ کا دروازہ سنگ سُرخ کا پہلودار بنا ہوا ہے جسمیں سنگ مرمر جابجا لگا ہوا
ہے اور اُسکے گرد سیاہ دیواریں اور گول بروج فصیلوں کے ہیں جو مقابلہ سے
عجب کیفیت دکہاتے ہیں۔ اندر سے مقبرہ سلطان بلبن کے مقبرہ سے زیادہ
بڑا ہے مگر بالکل سادہ ہے جس سے دل پر بہت اثر پڑتا ہے۔ اِس میں تین قبریں
ہیں۔ بیچ کی قبر تغلق شاہ کی اور دوسری قبر اُسکے خونی بیٹے کی محمد تغلق اور
تیسری قبر اُسکی بیوی کی ہے جسکا خطاب مخدومہ جہان تہا۔ گنبد میں سنگ مرمر
کے پتھر ٹھیک نہیں بیٹھے ہیں کہتے ہیں کہ ۱۸۵۷ء کے غدر کے بعد ان پتھروں کو اکھاڑ
کر فروخت کرنے کا حکم ہوا تہا مگر بعد میں وہ حکم منسوخ ہوا اور پتھر وہیں لگا دیئے

نظر آتا ہے اور دلپر عجب اثر ڈالتا ہے۔ اس شہر اور قلعہ کو ۱۳۲۱ء میں محمد غیاث الدین تغلق بادشاہ نے بسایا تھا۔ (۷۲۱ھ) اسکو چھوڑ کر محمد تغلق نے دولت آباد بسایا اور اُسکے بعد فیروز شاہ نے فیروز آباد تعمیر کرایا اس سب سے اس میں آبادی نہیں رہی یا شاید یہ سبب ہو کہ یہاں کی آب و ہوا بہت خراب ہے اور شاید سب میں بڑا سبب یہہ ہے کہ حضرت نظام الدین نے بددعا کی تھی کہ یا بسے گوجر یا ہے اوجڑ چنانچہ علاوہ کہنڈرات کے وہاں دو چھوٹے چھوٹے گاؤں گوجروں کے ہیں۔ اس عمارت میں بہت بڑے بڑے پتھر لگے ہوے ہیں جنکو دیکھکر یہہ معلوم ہوتا ہے کہ انہی جگہ سے کہودے گئے ہونگے کسی اور مقام سے نہ لائے گئے ہونگے اسکے برج سہ منزلہ تھے بہت اونچی فصیل بڑے اونچے دروازے تھے جنکے کہنڈرات کو دیکھنے سے ہی دلپر ایک عجیب عظمت پیدا ہوتی ہے یہہ قلعہ نیم دائرہ ہے جسکے تین پہلو ہیں ہر پہلو نصف میل کا ہے۔ قلعہ ایک پہاڑ پر واقع ہے اسکے گرد بہت گہری خندق ہے جو جنوب کی طرف بہت جنگلی ہے قلعہ کے تیرہ دروازے ہیں اور تین دروازہ اندر قلعہ کے ہیں۔ اسمیں سات باولیاں ہیں اور جامع مسجد اور برج منڈل اور دیگر عمارات کے کہنڈرات ہیں۔ دروازہ میں داخل ہو کر ایک بڑی باولی دکہائی دیتی ہے جو پہاڑ میں کاٹ کر بنائی گئی ہے یہاں سے شمال مغرب کیجانب محل اور اصطبل اور ایک عمدہ مسجد کے کہنڈرات ہیں باولی سے رستہ ایک دوسرے دروازہ کو جاتا ہے جسکے کہنڈرات کو دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ کسی زمانہ میں نہایت عظیم الشان ہوگا۔ یہاں سے رستہ پھیر کہاتا ہوا اسے بلند مقام پر پہنچتا ہے جہاں غالباً کوئی عالی محل بنا ہوا ہوگا اسکے نیچے ایک بہت گہری باولی

اُسکو محمد شاہ نے سنہ ۱۷۲۹ء میں بنوایا تھا۔ مغربی دیوار میں ایک نہایت خوبصورت دروازہ
ہے وہاں سے راستہ درگاہ کا ہے۔ درگاہ کا مشرقی دروازہ فیروز شاہ کا
بنوایا ہوا ہے (سنہ ۱۳۷۳ء) (یعنی سنہ ۷۷۵ھ) اُس دروازہ پر بہت بڑا گنبذ ہے اِسپر کتبہ
سلطان فیروز شاہ کا اور سنہ کندہ ہے ۔ مزار پر ایک سنگ سُرخ کا
گنبذ ہے۔ وقتاً فوقتاً اِسکی بہت مرمت ہوتی رہی ہے۔ نظام الدین کی مسجد کیطرح
یہان بہی ایک سنہری کٹورا لٹکا ہوا ہے۔ شمالی مغربی کونہ میں ایک مجلس خانہ ہے۔
ایک طرف فرخ سیر کی بنوائی ہوئی مسجد ہے۔ گنبد کے پاس دو اور برج ہیں۔ ایک
حضرت شیخ فرید کی پوتی کا مزار ہے اور دوسرے مین مخدوم زین الدین حضرت کے
بہانجے کی قبر ہے اسی کے قریب مخدوم کمال الدین اور فیض طلب خان
بنگش کی بہی قبرین ہین۔ ہر سال رمضان کی سترھوین کو درگاہ میں عرس ہوتا ہے
درگاہ کے پچھواڑے سلطان بہلول لودہی کا مقبرہ ہے جو سنگ سُرخ اُسمین
لگا ہوا ہے اُسمین ہندوانی کام کیا ہوا ہے اِس مقبرہ مین درگاہ کے خادم رہتے ہین
اِس مقبرہ کے نیچے کی منزل مین بارہ در ہین اور اوپر پانچ برج ہین سلطان بہلول
لودہی نے سنہ ۸۹۲ یعنی سنہ ۱۴۸۸ء میں قریب نواح قصبہ شکیت مین انتقال کیا تھا اور
یہان مدفون ہوا۔ اِسکے سامنے جنوب کی طرف ایک نہایت خوبصورت سنگ سُرخ
کا حجرہ ہے اورجسمین سنگ سُرخ کی جالیان نہایت عمدہ لگی ہوی ہین اوپر کے درختوں
کی سبزی میں حجرہ کی سُرخی عجب کیفیت دکہاتی ہے قطب صاحب سے پانچ میل
پر مشرق کی طرف تغلق آباد کا شہر اور قلعہ ہے قطب صاحب سے تین میل پر سڑک
موڑ کہا کر تغلق آباد جاتی ہے یہان سے تغلق آباد کے قلعہ کا مغربی حصہ بہت اچھی طرح

تہا سنہ ۱۸۵۷ء سے پہلے اِس میں گوجروں نے گھر بنائے تہے غدر کے بعد اُنکو سکہ سے نکالدیا گیا۔

کہڑکی کی مسجد سے دو سو گز کے فاصلہ پر شمال کی طرف ایک نہایت خوبصورت بُرج سنگ سُرخ کا ہے جسمیں حضرت یوسف قتال کا مزار ہے اور چار طرف اُسکے خوبصورت جالیاں لگی ہوئی ہیں درگاہ سنہ ۱۵۲۳ء میں سلطان سکندر بہلول لودہی کے عہد میں بنی ہے اور حضرت شیخ فرید شکر گنج کے نواسہ نے بنوائی ہے یہہ اندر سے اڑمیس فٹ اور باہر سے اکتیس فٹ مربع ہے۔ ایک طرف پتہر اور چونے کی مسجد بنی ہوئی ہے جو بہت شکستہ ہے یہاں سے آدہ میل پر شمال کی طرف اور بیگم پور کی مسجد سے پانچسو گز پر مشرق کی طرف لال گنبد کی عمارت ہے جسمیں کبیر الدین اولیا یعنے یوسف قتال کے صاحبزادہ کا اور شیخ فرید الدین شکر گنج کے نواسہ کا مزار ہے۔ یہہ درگاہ سلطان محمد تغلق نے بنوائی تہی۔ حضرت یوسف قتال کی درگاہ سے بہت چھوٹی ہے اندر سے اٹہتیس فٹ اور باہر سے سینتالیس فٹ مربع ہے اندر سے بُرج سنگ سُرخ کا ہے اُسمیں نور بجیری جہاڑوں کے لٹکانے کیلئے انکڑی ہوئی ہیں۔ مزار کے سرانے چراغ کے رکہنے کا نہایت عمدہ منقش ستون ہے اور جنوبی دیواروں میں سنگ سُرخ کی جالیاں نہایت عمدہ ہیں۔

موضع کہڑکی سے مشرق کی طرف ست پلہ ہے جسکو محمد تغلق نے سنہ ۱۳۲۶ء میں بنایا تہا اس ست پلہ کے نیچے جو مریض چراغ دہلی جاتے ہیں نہانے کے لیے نہایا کرتے ہیں ست پلہ سے آدہ میل کے فاصلہ پر شمال کیطرف حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی کی درگاہ ہے جو دیوار درگاہ اور گاؤں کے گرد بنی ہوئی ہے

کی طرف پانچ میل پر تغلق آباد کا قلعہ اور شہر ہے اور وہاں وہ عمدہ مقبرہ ہے جسمین تغلق شاہ اور اُسکا قاتل بیٹا مدفون ہیں اگر قطب صاحب سے تغلق آباد جاؤ تو سڑک لال کوٹ کی دیوار سے یکایک نیچے اُترتی ہے - ایک میل کے بعد مٹی کے ٹیلے ملتے ہیں - یہہ قلعہ رائے پتہورا کی مشرقی فصیل کے آثار ہیں اسجگہ سڑک سے شمال کی طرف ایک پُرانے پُل کے کہنڈرات ہیں جسپر سے شہر کے بدایون دروازہ کا رستہ تہا - اسی طرف آدہ میل کے فاصلہ پر آنبہ کے درختوں کی باغیچی ہے یہان حوض رانی تہا اِسکے پاس موضع کہڑکی ہے جسکی کالی دیوارین درختون میں سے دکہائی دیتی ہیں - یہہ مسجد دو منزلہ ہے - نیچے کی منزل میں ایک سو چار کوٹہریان ہیں جنکی چہتوں میں ڈاٹ لگی ہوئی ہے ہر کوٹہری نو فٹ مربع ہے علاوہ اِن کوٹہریون کے ہر دروازہ کے نیچے کوٹہری ہے اور چارون کونون کے برجوں کے نیچے چار کوٹہریاں ہیں اِس طرح سب ملاکر ایک سو بارہ کوٹہریان نیچے کے درجہ میں ہین - اوپر کی منزل میں جانے کے تین دروازہ ہین - چارون کونوں کے بُرج زمین سے پچاس فٹ بلند چلے گئے ہین - ساری مسجد پتہر اور چونے کی بنی ہوئی ہے اور کالی استرکاری ہے - اوپر کی منزل مین سامنے کے بُرج کے داہنی طرف اور بائین طرف تین تین گنبد ہین جنمین اکہرے دوہرے اور چوہرے سجے کور ساد ے سنگ خارا کے ستونوں پر کالی مسجد کی طرح چہوٹے چہوٹے گنبد ہین جو تعداد میں ۸۹ ہین - کالی مسجد کی طرح یہہ مسجد بہی نہایت مضبوط بنی ہوئی ہے اور ابہی تک مسلم ہے - باہر سے اِسکی پیمایش اکیوبانوے فٹ لنبی اور اتنی ہی چوڑی ہے کالی مسجد اور بیگم پور کی مسجد کی طرح اِس مسجد کو بہی جہاں خاں نے سنہ ۱۳۸۰ع مین بنوایا

یعنے ڈہاکہ کے صوبہ دار تہے اور اِن سب سے مقبرہ کے دروازہ پر مالک ملوک الشرق کا لقب کندہ ہے اِس مقبرہ کا احاطہ سنگ خارا کا ہے اور کونے کے برجوں کی دیوار باہر سے اندر کی طرف اِس طرح ڈہلوان ہے جیسے کالی مسجد و غیرہ پٹہانوں کی عمارتوں کی دیواریں ہیں۔ کیا تعجب ہے کہ فیروز شاہ نے اسکی مرمت کے وقت اِسے زمانہ کی طرز کے برج سوا دیے ہوں دروازہ نہایت خوبصورت ہے اور اُسی طرح کا سا ہوا ہے جیسے کہ مسجد قوت اسلام کی محرابیں سی ہیں۔ مقبرہ کا گنبد سنگ مرمر کا ہے زمین سے اوپر صرف گنبد اور دیواریں ہیں باقی کل مقبرہ زمین سے نیچے بنا ہوا ہے اور اِسی طرز عمارت کی وجہ سے شہزادہ کا لقب سلطان غازی مشہور ہوا ہے۔ مقبرہ کے چہت کے لئے پتہر کے ہیں اور اُسی طرح سے چہت پٹی ہوئی ہے جیسے مسجد قوت اسلام میں بھی مندر کے ستونوں پر پائی گئی ہے۔ مقبرہ کے حجرہ میں نیچے اترنے کی سیڑھیاں سی ہوئی ہیں۔ درگاہ کے دروازہ پر یہ کتبہ ہے امر بناء ہذہ البقعۃ المبارکۃ السلطان المعظم شاہنشاہ الاعظم المالک رقاب الامم . . . . مولی سلاطین العالمین سلطان السلاطین شمس الدنیا والدین المخصوص بعنایت رب العالمین ابی المظفر التمش السلطان ناصر امیر المومنین خلد اللہ ملکہ فی سنہ تسع و عشرین و ستماۃ عمکہ یہ درگاہ بھی بہت نفیس و لطیف سی ہوئی ہے اور احاطہ کے جنوبی و مشرقی کونے پر سلطان رکن الدین اور سلطان معز الدین کے قبروں پر دو خوبصورت برجیاں سی ہوئی ہیں جمیں سے ایک گر گئی ہے اور دوسری بہی عنقریب گرجانیگی اگر جلدی مرمت نہ کیجائیگی مقبرہ کے سامنے بہت سی خوبصورت عمارتیں پٹہانوں کے وقت کی ہیں جمیں سے ایک مسجد بہت خوبصورت ہے قطب صاحب سے شرق

اختصاص یافت وعلاوہ آن تکمیل فن حدیث نمودہ ببرکات فراوان بموطن مالوف مراجعت فرمود ومدت پنجاہ و دو سال بجمعیت ظاہر و باطن تمکن یافت تکمیل فرزندان وطالبان بجا آوردہ بیشتر علوم سیما علم شریف حدیث پرداختہ بنہجے کہ در دیار عجم احدی از علمائی متقدمین ومتاخرین دست ندادہ است ممتاز و مستثنے گردید و در فنون علمیہ خاصہ فن حدیث کتب معتبرہ تصنیف کرد چنانچہ علمائے زمان اختیار بدان ورزیدہ دستور العمل خود دارند و اہل درس در خواص و عوام بجان خریداری می نمایند تصانیف این فیاض والا از صغیر و کبیر بصد جلد و بحسب شمار ابیات بپانصد ہزار رسیدہ است در محرم ۹۵۸ھ این نور اتم پرتو ظہور بعالم عنصری دادہ و در ۱۰۵۲ھ تمام آگہی و کشادہ رحمانی بعالم قدس۔ تاریخ ولادت شیخ اولیا۔ و تاریخ وفات فخر العالم۔ است۔

بہادوں کی نوچندی کو قطب صاحب میں بہت بڑا میلا ہوتا ہے جسکو پھول والون کی سیر کہتے ہیں۔ علاوہ ازین یون بھی دلی سے بہت لوگ آب و ہوا کی عمدگی کے سبب سے تندرستی کے لیے اکثر قطب صاحب کو جایا کرتے ہین اور تندرست ہوجاتے ہیں۔

مہرولی کے بازار کے شمالی و مغربی سرے پر ادہم خان کے ایک اور بہائی کا مقبرہ ہے وہاں سے سیدہا راستہ موضع ملک پور کو گیا ہے جو مہرولی سے مغرب کی طرف تین میل پر واقع ہے ملک پور میں سلطان غازی کا مقبرہ ہے۔ یہہ مقبرہ نصیر الدین محمود شاہ ابو الفتح محمد کا ہے جو سلطان التمش کے بڑے بیٹے تھے اور ۶۲۸ھ میں اپنے باپ کے سامنے مر گئے تھے انتقال کے زمانہ میں وہ لکھنوتی

ہیں کہ ۱۹۱۱ء میں دہلی کے فتح ہونے کے شکرانے کی نماز یہاں پڑھی گئی تھی اور اسکو حضرت خواجہ قطب الدین اور دیگر بزرگوں نے چلہ کھینچا تھا۔ اسکے پاس سڑک کی دوسری طرف جھرنے کا باغ ہے جسمیں حوض شمسی کا پانی موری کی راہ بہت خوبصورتی سے گرتا ہے اور جھرنے سے نکلکر امریوں میں ہوکر تغلق آباد کی طرف نکل جاتا ہے پہلے یہاں فیروز شاہ نے بند باندھا تھا جسکی جھرنہ کی ایک دیوار دہنی باقی اس بند سے پانی رُک کر ہوکھی بالہ میں ڈالا تھا۔ اسکے بعد نواب غازی الدین خان فیروز جنگ نے اس بند کے آگے حوض اور نہریں اور چادریں بنوادیں۔ اسکے چاروں طرف وقتاً فوقتاً دالان بنائے گئے شمال کیطرف معین الدین محمد اکبر شاہ بادشاہ نے دالان بنوائے اور جانب جنوب کا دالان شاہ جی کے بھائی سید محمد نے شاہ عالم کے عہد میں بنوایا تھا جانب مشرق محمد شاہ بادشاہ نے پھولوں بہتر بنوادیا ہے تالاب کے کنارہ ایک عمارت مولانا شیخ عبد الحق صاحب محدث دہلوی کا مقبرہ ہے اور مقبرہ کے گنبد کے اندر چوبرہ میں یہ عبارت لکھی ہے

بسم اللہ الرحمن الرحیم

علی ابراحوال کرامت مال مقتدائے وقت صاحب المفاخر ابو المجد عبد الحق رحمت اللہ رحمتہ وسعتہ آنکہ از مبادی شعور بطاعت حق وطلب علم کمر بستہ نزدیک باوان طبع اکثر علوم دینیہ تحصیل کرد و درس بست و دو سالگی ازہمہ آن فارغ شدہ بکام جمیدا م اند کرمتہ برمسند نشست ویم در عنفوان جوانی جاذبہ الہی در رسید مکبار دل ریا رد را برکند و متوجہ حرمین محترمین گشت مدت مدید آن مقامات شریفہ اقامت در رینہ باستفادہ زمان واولیائے کبار بعتبا ہستہ نوہای شد و رخصت ارشاد طالبان

ملا ہوا ہے اِس سے تھوڑے سے فاصلہ پر ناظر کا باغ ہے جسکو ناظر روز افزون نے محمد شاہ کے عہد میں تعمیر کیا تہا کتبہ

بفرمان محمد شاہ عادل	کہ بر فرقش بود تاج تبارک
بنائے گلشنے در قطب گردید	کہ گلہایش زند رضوان تبارک
بود سر سبز دائم روز افزون	بحق سورہ صاد و تبارک
پئے تاریخ سالش گفت ہاتف	خدایا سے بود با سعد مبارک

اِس باغ کی بارہ دری سنگ سرخ کی بنی ہوی ہے درگاہ سے ملا ہوا جنوب کیطرف مہرولی کا بازار ہے اور مہرولی کے مغربی کنارہ پر حوض شمسی ہے جسکو سلطان شمس الدین التمش نے بنوایا تہا یہہ ایک بہت وسیع حوض ہے جو کسی زمانہ میں نہایت خوبصورت ہوگا مگر اب اُسکا بہت بڑا حصہ مٹی سے بہر گیا ہے صرف تہوڑے سے حصہ میں پانی رہتا ہے یہ سنگ سرخ کا بنا ہوا تہا اور اسکے وسط میں ایک برجی ہے جسمیں ایک کہر کا نشان ہے اسکے گرد بہت سے عمارات اور باغات تہے یعنی شہزادہ کا باغ زین الدین زمردین کا مزار۔ شیخ وجیہ الدین کا مزار۔ شادی کا باغ۔ چاندنی چبوترہ تخت محمد شاہ۔ اندہیریا باغ۔ مزار خواجہ سماء الدین جو مولانا جمالی کے پیر تہے سوجن برس۔ جہل تن جہل من بارانی چبوترہ تکیہ دین علی شاہ۔ خانقاہ عنایت اللہ خان خانقاہ نواب حفیظ الدین ولی مسجد منجملہ انکی ایک عمارت جہاز ہے۔ یعنے ایک پرانی مسجد کا جدید صحن بنایا گیا ہے یہ کل عمارت سنگ سرخ کی بنی ہوی ہے اسیلیے اُسکو لال محل بہی کہتے ہیں۔ دوسرا مقام اسی تالاب کے کنارہ اولیا مسجد ہے یہاں کوئی عمارت نہین بنی ہے ایک بڑے درخت کے نیچے صرف چبوترہ بنا ہوا ہے کہتے

اگرچه در خور قهریم از گنهگاری	بود به لطف تو چشم امیدواری ما
به عزت جبروت و بحرمت ملکوت	رسیم گر بعزاری بجاکساری ما
اگر به پردهٔ اسرار تو پرده دار ستویم	فرشته را بسزو جای پرده داری ها
زریک تو شیخ اکرم فرد ستوئی	غبار جرم ز رخسار شرمساری ما
نظر سوی جمالی فگن ز روی عطا	ببین بجانب سستی و خامکاری ما

قطعه

ای رحمت تو از غضب رو گرد	وی قهر ترا لطف تو فرمود نبرد
جائی که بتدار جرم عفو تو کس	آنجا گنه خلق بسنجد بجو

آپ کی وفات ۹۴۲ھ میں ہمایوں بادشاہ کے عہد میں ہوئی ہے اور خسرو ہند تاریخ وفات ہے۔

جمالی کمالی کی مسجد سے دو گز کے فاصلہ پر مشرق کیطرف بہت وسیع کھنڈرات میں سلطان غیاث الدین بلبن کے مقبرہ کی شکستہ دیواریں دکھائی دیتی ہیں جسنے ۶۸۶ھ میں انتقال کیا تھا

سلطان التمش کے مقبرہ کی طرح یہہ بھی مربع عمارت تھی۔ مقبرہ کے دو نو طرف دو مسقف کمرے تھے جو شاید اُس دارالامان کے مکانات ہوں جو اِس بادشاہ نے قایم کی تھی ابن بطوطہ لکھتا ہے کہ میں بادشاہ کی قبر کو دیکھنے مقبرہ میں گیا تھا اس مقبرہ میں اُنکا بیٹا سیر خاں یعنی خان شہید بادشاہ سے دو برس پہلے مدفون ہوا تھا یہہ شہزادہ لاہور میں مغلوں کی لڑائی میں شہید ہوا تھا اور بیٹے کے غم میں دو برس بعد بادشاہ نے بھی انتقال کیا خان شہید کا چھوٹا سا مقبرہ سلطان بلبن کے مقبرہ کے

درگاہ شریف سے مشرق کی طرف ایک پُرانا مقبرہ ہے جسکو مٹکاف صاحب نے اپنے رہنے کے لیے انگریزی طور پر درست کرلیا تہا یہہ مقبرہ لال کوٹ کی فصیل پر واقع ہے اور علی قلی خان برادر ادہم خاں کا ہے جو اکبر بادشاہ کے کوکا تہے کسی زمانہ مین اِس کی رنگ آمیزی نہایت خوبصورت ہوگی۔

اِس مقبرہ سے پانسو گز فاصلہ پر جنوب کی طرف جمالی کمالی کی درگاہ اور مسجد ہے۔ یہہ خوبصورت عمارت سنہ ۱۵۲۹ء کی ہے۔ گورنمنٹ انگریزی نے اِسکی عمدہ مرمت کردی ہے مولانا شیخ فضل اللہ جمالی کی قبر مسجد کے صحن مین شمالی طرف ہے۔ اِس عمارت مین چینی کا نہایت عمدہ کام ہوا ہے اور بہت اشعار کندہ ہیں۔

غزل

اگر بکفر کشد سر سیاہ کاری ما — بود بعفو تو چشم امید واری ما

بہ آستان تو شرمندہ سگان توئیم — کہ شب قرار ندارد و بآہ و زاری ما

اگر بہ پردہ رازے تو محرمے باشم — خضر بفخر نماید بہ پردہ داری ما

بخاک کو تو در چشم مردمان خواریم — بہ نزد اہل نظر عزت است خواری ما

ز ابر لطف تو شد نا پدید گرد گناہ — ولیک شیشہ نشد داغ شرمساری ما

سرونہ بجز تو در بیکسی و تنہائی — بجز غمت نرسد کس بہ غمگساری ما

جمالیا بدر یار التجا مے آر — کہ ہست بر در دلدار رستگاری ما

غزل ثانی

ز حد گذشت بعشق تو بیقراری ما — امید ہست کہ رحم آوری بزاری ما

جمال عفو تو کے آمدی بروں ز نقاب — اگر نہ روے نمودے گناہگاری ما

مسجد کے آگے حافظ داود کی بنوائی ہوئی باولی ہے جو سنہ ۱۲۶۳ھ میں مکرر تعمیر ہوئی
مسجد کے پیچھے مولانا فخر الدین صاحب کی سنگ مرمر کی بنی ہوئی قبر ہے جس پر کندہ ہے

بگذاشت فخر دیں چوں جہاں سرائے فانی — رہ بستہ جا داد القطب جاودانی
سال وصال آں ماہ از غیب چو بجستم — تاریخ گفت ہاتف خورشید دو جہانے

مسجد کے سامنے باولی کے کنارہ پر ایک خوبصورت سنگ مرمر کی قبر ہے جسکو
دائی جی کی قبر کہتے ہیں یہ باولی نہایت عمدہ بنی ہوئی ہے مگر افسوس ہے کہ
اب اس میں پانی نہیں ٹھیرتا باولی کے سرے پر ضابطہ خاں روہلہ کی قبر ہے جسکے
سامنے اُس کا بنایا ہوا مجلس خانہ ہے اسکے برابر میں ایک قبر ہے جسکی بابت بیان
کیا جاتا ہے کہ غلام قادر خاں کی قبر ہے اس قبر کا یہ ماجرا ہے غلام قادر
کو اس طرح قتل کیا گیا تھا کہ اُسکا ہر عضو جدا کیا گیا تھا اور ایک عرصہ تک اُسکی نعش
لٹکی رہی تھی ایک شخص نے چشم دید یہ حال لکھا ہے کہ ایک سیاہ کتا جسکی آنکھوں کے
گرد سفیدی تھی یکایک ظاہر ہوا اور جو خون غلام قادر کی نعش سے ٹپکتا تھا وہ اُسکو
چاٹنے لگا ہر چند لوگوں نے اُسکو ڈھیلے مارے مگر وہ اٹھائیس دن کے بعد جب
نعش غائب ہو گئی کتا بھی غائب ہو گیا کیا تعجب ہے جو غلام قادر کے رفقا نے اُسکو
چھپا کر یہاں دفن کر دیا ہو اور دھوکہ کے لیے یا جلدی میں بنا تعویذ لگا دیا ہو
اس صحن کے شمالی مغربی کونہ میں نواب لوہارو کا قبرستان ہے اور شمالی صحن
کے باہر نواب جھجر کا قبرستان ہے اندرونی دروازہ کے باہر شمال کیطرف ایک اونچا
دروازہ ہے جسمیں ہندوانی ساخت ہے جو شیر شاہ کا بنوایا ہوا ہے۔ اسی زمانہ کا
نقار خانہ بھی اسی طرف ہے۔

دالاموج کے احاطہ کیجانب دروازہ پریہ اشعار کندہ ہیں۔

اشعار دروازہ جانب احاطہ دالاموج

در زمان شہ جہاں سلام	شد بلند در شہر جناب	گرچہ صد ہست باب جنت را
لیس باب مثل ہذا الباب	کرد شخصے بنا کہ در باشد	یوسف ثانی از حق ست منظاب

چوں ز تاریخ نام کردم عرض — گفت درگاہ خواجہ اقطاب

دروازہ متصل مجلس خانہ پریہ اشعار ہیں۔

ا دروازہ مجلس خانہ پریہ اشعار ہیں

در زمان آفتاب چرخ دولت شیر شاہ	شاہ راہر باب کوکب موکب گردوں غلام
این عظیم القدر درگاہے کہ اندر باب او	صادق آمد قول ہذا الباب من دار السلام
بود بست دچار و نہصد سال از ہجرت کہ شد	زاہتمام شیخ دین پرور خلیل الحق تمام

احاطہ کے جنوب و مشرقی کونہ میں حضرت کی مسجد ہے جسکی مرمت وقتاً فوقتاً بہت لوگوں نے کی ہے۔ اِس مسجد کے تین درجے ہیں پہلا درجہ کچا ہے جسکو کہتے ہیں کہ خود حضرت قطب الاقطاب نے معہ اپنے مریدوں کے بنایا تہا۔ اِسکے بعد اسلام شاہ نے اِسکے آگے دوسرا درجہ پختہ بنوایا اور درگاہ کی چار دیواری بنوائی پہر فرخ سیر نے جب سنگ مرمر کی جالیاں بنوائیں تو ایک درجہ آگے اور بنوادیا اور اُسپر یہ کتبہ تحریر ہے۔

تاریخ

مورد لطف و عنایات شہ والا جناب	ساخت از روی ارادت وز رسوخ اعتقاد
خسرو فرخ سیر شاہنشہ مالک رقاب	مسجد زیبا بنا و سجدہ گاہے شیخ و شاب
باسروش غیب ہاتف گفت در گوش خرد	سال تاریخ بنایش بیت ربی مستجاب

اس صحن میں بائیں ہاتھ معتمد خاں کی قبر اور مسجد ہے معتمد خاں نے عالمگیر کے عہد کی کتاب لکھی ہے صحن کے دست راست کی طرف گلی سی ہے جسکے دونوں طرف سنگ مرمر کی دیواریں اور فرش ہے گلی کی ابتدا پر سنگ مرمر کا دروازہ ہے جہاں سے مزار شریف کے پاس سے ہو کر حوالی شرقی صحن میں پہنچتے ہیں مزار شریف کے گرد سنگ مرمر کی جالیاں اور دروازہ فرخ سیر بادشاہ کا بنوایا ہوا ہے وہاں یہ اشعار کندہ ہیں۔

اشعار دروازہ اندرون

از سعی مکرمین علامان شہریار
با اعتقاد معتقد کامل العیار

در عقد قدسیان مدیار رشت عدل
تاریخ یافتند حصار رشت عدل

باہتمام مکرمین علامان معتقدان شد جلوس فرخ شاہی نام قیات ۱۱۳۱ ہجری اتمام عہد تیرین یار رقم

اشعار دروازہ بیرون

از حکم بادشاہ جہان خسرو انام
گرد مزار خواجۂ دین قطب نہ فلک

تعمیر شد محجر زیبا و منتظم
فرخ سیر شہنشہ آسمان غلام

گردد بگرد در صفا او آدم و ملک
مانند قبلۂ اشرف بیرون کعبہ محترم

مزار شریف کچا ہے گرد اسکے سنگ مرمر کا کٹہرا لگا ہوا ہے چار سنگ مرمر کے ستونوں پر شامیانہ تنا ہوا ہے مزار شریف کے آس پاس بہت سے بزرگوں کی قبریں ہیں احاطہ مزار شریف کی مغربی دیوار پر پنجرہ جیسی کا کام ہے جسکی بابت بعض لوگ کہتے ہیں کہ صرف شمس الدین التمش کا بنوایا ہوا ہے اور بعض کے نزدیک اورنگزیب کا بنوایا ہوا ہے اندر درگاہ کی چار دیواری کے غربی دروازہ پر یہ کتبہ ہے۔

ملتے کہ دریں گنج سعادت میرست
آخر گہر نثار شاکرخاں شعت

گفتم چو نویسم رقم تاریخش
رضوان بدر اسرار در جنت گفت

راجونکی بائیں

کسی زمانہ میں یہاں راجوں کی بستی تھی اس سب سے راجوں کی بائیں مشہور ہوگئی
اسکے مغربی کنارہ پر ایک بہت خوبصورت مسجد بنی ہوئی ہے اور اسکے صحن میں
ایک گنبد ہے جسمیں دو قبریں ہیں۔

ادہم خان کے مقبرہ سے جنوب و مشرق میں حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
کی درگاہ ہے جو مسلمان فاتح ہندوستان میں سب سے پہلے آئے تھے بلکہ انسے
بھی پہلے خواجہ صاحب ترکستان سے یہاں آکر تشریف فرما ہوئے تھے اور سلطان
التمش کے عہد میں چودھویں ربیع الاول سنہ ۶۳۳ھ کو وفات پائی درگاہ کے مغربی دروازہ
کے پاس احسن اللہ خان کی مسجد اور مکان ہے۔ اسکے پاس شاہی محل سرائے کا بہت
عمدہ دروازہ ہے۔ درگاہ کے مغربی دروازہ کے اندر داخل ہوکر صحن میں پہونچتے
ہیں جسمیں ایک مسجد اور مزار بخت شاہ عالم ثانی کی قبر بائیں جانب ہے اور داہنی
طرف موتی مسجد اور آخری شاہان دہلی کی قبریں ہیں موتی مسجد کو شاہ عالم بہادر شاہ
اول بیٹے اورنگ زیب کے جانشین تھے بنوایا تھا کل عمارت معہ فرش کے سنگ
مرمر کی ہے یہ مسجد اگرچہ خوبصورت ہے لیکن شاندار نہیں ہے۔ بادشاہوں میں سے
یہاں اکبر بادشاہ ثانی (۱۸۳۷ء) اور شاہ عالم ثانی (۱۸۰۶ء) کی قبریں ہیں اُنکے
بیچ جگہ خالی ہے جہاں بہادر شاہ دفن ہوتے مگر اُنکی قسمت میں رنگون میں دفن
ہونا تھا۔ اسکے آگے شاہ عالم بہادر شاہ کی قبر ہے جسپر سبز گھاس اُگی ہوئی ہے
نہایت قبر مرزا فخرو کی ہے جو بہادر شاہ کے ولیعہد تھے صحن کے آگے اندرونی دروازہ
درگاہ کا ہے اس کے آگے پھر صحن ہے جسکے جنوب میں خواجہ صاحب کا مزار ہے
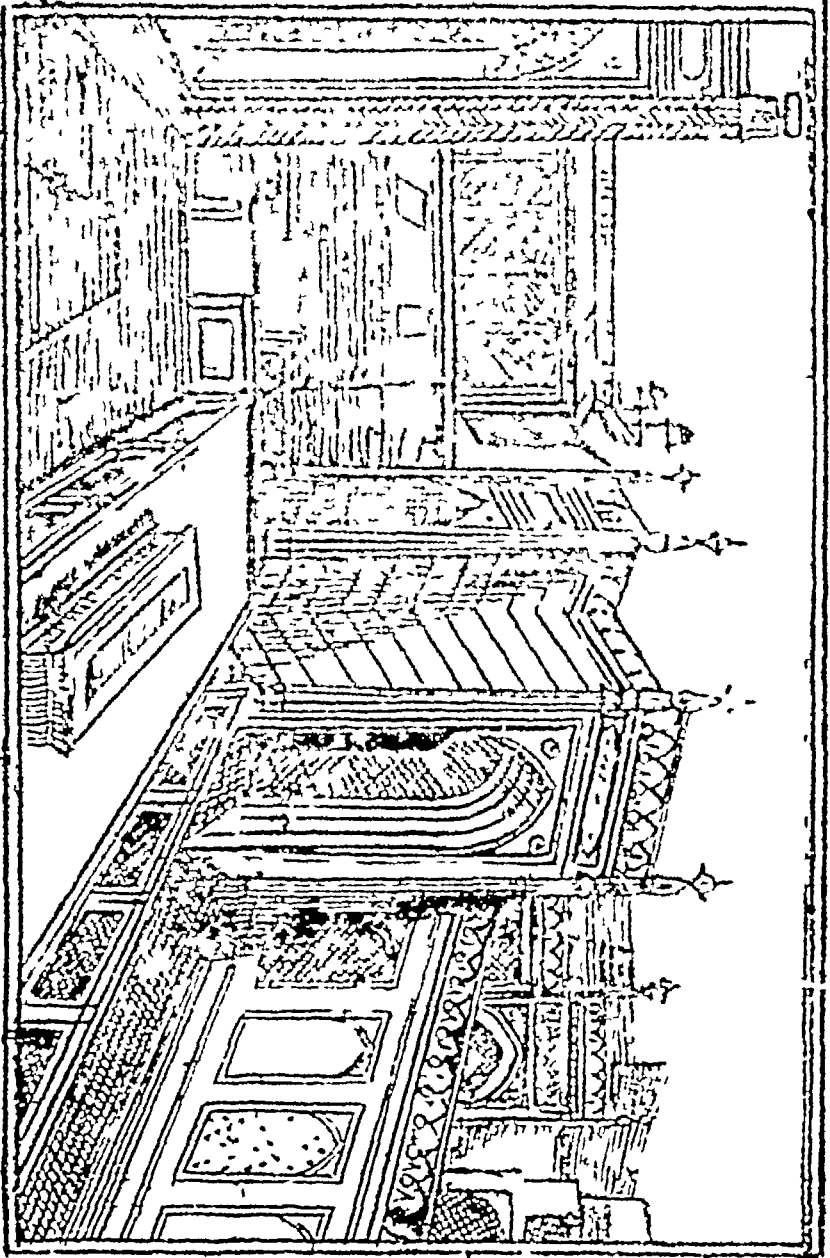
درگاہ حضرت قطب الاقطاب علیہ الرحمۃ

سنہ ۱۵۶۲ء کی تعمیر ہے مگر وضع اور ساخت میں پٹھانوں کے زمانہ سے ملتا ہے۔
کیا تعجب ہے جو کسی پٹھانی مقبرہ کو توڑ کر اسی طرح اٹھا لائے ہوں۔ اوپر سے گنبد
بہت عمدہ ہے۔

ادہم خاں کی ماں کی قبر کا حوالہ ہے بیٹے کے قتل کئے جانے کے چالیس دن بعد رنج
میں مرگئی تھی اس لئے باقی نہیں رہا۔ دونوں ماں بیٹے اسی مقبرہ میں دفن کئے گئے
تھے جب ادہم خاں نے مانڈو کا قلعہ گجرات کے بادشاہ کے کسی متعلق سے جسکا نام باز بہادر
تھا چھین لیا۔ اور اسکی خوبصورت بی بی روپ متی کو جبراً اپنے تصرف میں لانا چاہا
تو روپ متی نے بناؤ سنگار کر کے زہر کھا لیا اور ادہم خاں کو بلوایا ادہم خاں نہایت
خوش وخرم روپ متی کے محل میں پہنچے اور چاہتے تھے کہ شوق دوڑ میں اُس
سے بغل گیر ہوں مگر اُسکو مردہ پایا۔ روپ متی کا مقبرہ مانڈو میں نہایت خوبصورت
اور خوش منظر موقع پر ہے۔ جب اکبر کو خبر پہنچی اُسنے ادہم خاں کو معزول کر کے
آگرہ کو بلوا لیا اور جب بادشاہ نے یہ سنا کہ دو عورتیں باز بہادر کے رشتہ داروں میں
سے ادہم خاں کے پاس موجود ہیں حکم دیا کہ وہ عورتیں بادشاہ کے پاس بھیجدی جائیں
لکھے ہیں کہ جب وہ دونوں بادشاہ کی محلسرا میں پہنچیں ادہم خاں کی ماں نے ان دونوں
کو زہر دیدیا کہ بادشاہ سے ادہم خاں کی شکایت نہ کرسکیں اس مقبرہ کے جنوب و شرق
ن سو گز کے فاصلہ پر گندھک کی باؤلی ہے جس میں پرانے جینی مندر کے ستون لگے
ہوئے ہیں۔ اس باؤلی میں لوگ کودتے ہیں اور بلندی اراس کے لئے جاتے ہیں
اس باؤلی سے شرق کی طرف ایک اور نہایت عمدہ باؤلی سنہ ۱۵۱۶ء کی بنی ہوئی ہے
جو راجوں کی باؤلی کہلاتی ہے۔ اسکو سکندر شاہ بہلول کے عہد میں دولت خاں نے بنایا ہے

علاؤالدین نے مقبرہ کی مرمت کرائی اور صندل کے دروازہ لگائے۔ میں نے
آبدارخانہ کی اور مسجد کی دیواروں کی مرمت کرائی اور فرش درست کرایا۔
سلطان قطب الدین کے مقبرہ کی مرمت کرائی اور سلطان علاؤالدین کے اور انکے
بیٹوں کے مقبروں کو بھی درست کرایا یعنی خضر خاں شادی خاں فرید خاں سلطان
شہاب الدین سکندر خاں محمد خاں عثمان خاں اور اسکے پوتے اور اسکے پوتوں کے
بیٹوں کے مقبروں کو (ان سب کا نشان بھی نہیں رہا) میں نے شیخ الاسلام نظام الحق کے
والدین کے مقبرہ کے دروازہ کی اور قبر کی جالیوں کی مرمت کی۔ میں نے گنبد کے
چاروں کونوں سونے کے جھاڑ سونے کی زنجیروں سے لٹکوائے اور وہاں ایک
مجلس خانہ بنوایا۔ میں نے ملک تاج الملوک کافور کے مقبرہ کو جو بالکل منہدم ہوگیا تھا
از سر نو بنوایا کیونکہ وہ بہت وفادار اور نمک حلال سردار تھا اور نہایت عقلمند وزیر
تھا اور اس نے ان ملکوں کو فتح کیا جہاں کوئی بادشاہ نہ پہنچا تھا اور وہاں سلطان
علاؤالدین کے نام کا خطبہ جاری کیا تھا (اس مقبرہ کا اب نشان باقی نہیں رہا)
میں نے دارالامان کے نئے دروازہ بنائے جہاں سلطان بلبن اور خان شہید کے
مزار ہیں۔ میں نے اپنے مربی سلطان محمد شاہ کی جہاں پناہ کی مرمت کرائی۔
غرضکہ اسی نیک اور دریا دل بادشاہ کے سبب سے آجتک بہت عمدہ عمارتیں دلی
میں باقی ہیں جنکو ہم دیکھتے ہیں اور قدیم زمانہ کو یاد کرتے ہیں۔
مسجد قوۃ الاسلام کے جنوب و مغرب میں حضرت قطب الدین بختیار کاکی کی عیدگاہ
ہے۔ راہ میں ادہم خاں کا مقبرہ پڑتا ہے جو لال کوٹ کی فصیل پر بنایا گیا ہے اور اس
سبب سے بہت دور سے معلوم ہوتا ہے اسکو بھول بھلیاں بھی کہتے ہیں۔ یہ مقبرہ اگرچہ

کام بنوایا سلطان معز الدین کا منار یعنے قطب منار بجلی کے صدمہ سے گر گیا
تھا میں نے اس کی مرمت کی اور پہلے کی نسبت اسکو زیادہ بلند کیا[9]

حوض شمسی یعنی سلطان التمش کا حوض بے آب ہو گیا تھا کیونکہ بعض لوگوں نے اسکے
پانی کا رستہ بند کر دیا تھا میں نے ان لوگوں کو سزا دی اور اسکے رستے صاف کرا دیے

حوض علائی یعنے علاء الدین کا حوض بھر گیا تھا اور اس میں زراعت ہوتی تھی میں نے
اسکو صاف کرایا۔

سلطان شمس الدین التمش کا مدرسہ بھی برباد ہو گیا تھا میں نے اسکو از سر نو بنوایا
اور صندل کے دروازے لگائے۔ مقبرہ کے ستون گر پڑے تھے میں نے انکو پہلے سے
بھی بہتر بنوایا اسکے صحن کے گرد دالان نہ تھے میں نے دالان بنوائے۔ میں نے تہ
کے ترشے ہوئے زینہ کو بڑھایا اور میں نے چاروں برجوں کے گرے ہوئے ستونوں
کو تعمیر کرایا۔

درمیان سلطان التمش کے مقبرہ پر صادق نہیں آتا بلکہ سلطان غازی کے مقبرہ
پر صادق آتا ہے اور اس مقبرہ میں آثار موجود ہیں کہ اس طرح کی مرمت ہوئی ہو
ملک پور میں سلطان معز الدین بن التمش کا مقبرہ ہے وہ اسقدر شکستہ ہو گیا تھا کہ تربت میں
سے نکلی تھی میں نے برج اور چبوترہ اور گرد کی دیوار از سر نو بنوائی اسی موضع
میں سلطان رکن الدین بن التمش کا مقبرہ تھا میں نے اسکا برج بنایا ایک جماعت
بنوائی اور احاطہ کی دیوار کی مرمت کرائی میں نے سلطان جلال الدین کے مقبرہ
کی مرمت کرائی اور نیا دروازہ بنوایا۔ اس کا اب نشان بھی نہیں ہے میں نے سلطان

---

[9] معلوم نہیں ہوتا کہ سلطان معز الدین سام کا مقبرہ ملک دلی میں کہاں آیا کیونکہ وہ غزنی میں [illegible]

کیطرف امام ضامن کی قبر ہے جو سنگ سرخ اور سنگ مرمر کی بنی ہوی ہے یہ
قبر امام مشہدی کی ہے یہ مقبرہ امام محمد علی مشہدی عرف امام ضامن کا ہے یہہ مقبرہ
سنہ ۹۴۴ میں بنا تہا۔ اسمیں بہت ہی عمدہ منبت کاری کی ہوی ہے۔
مسجد قوت الاسلام کے مغربی جنوبی کونے پر علاء الدین خلجی کے مقبرہ کے کہنڈرات
ہیں۔ بیچ کا درجہ بادلانے ۳۳ فٹ ہے اسکے دونو جانب کے درجے بہی قبروں
کے لیے بنائے گئے تہے۔ اِس مقبرہ کے متعلق مدرسہ بہی تہا اور جنوبی مشرقی کونہ
میں ایک مسجد کے کہنڈر ہیں فیروز شاہ نے اِس عمارت کی بہی مرمت کی تہی فیروز شاہ
تحریر کرتے ہیں کہ منجملہ ادن نعمات کے جو خدائے تعالے نے مجہکو عطا فرمائیں تہین
ایک یہ بہی تہی کہ میں نے بہت مساجد مدارس اور درگاہین بنوائیں تاکہ علما اور
درویش اِن عمارات میں خدا کی عبادت کرین اور اپنی دعاؤں سے مجہکو یاد کرین۔ نہروں
کا کہودنا درختوں کا لگانا اور مکانات کے لیئے زمینوں کا وقف کرنا شرع کے
موافق ہے۔ میں نے اِن لوگوں کے اخراجات کے لیے سالانہ رقوم مقرر کین تاکہ
اُن کو خرچ کی تکلیف نہ ہو۔
علاوہ ازین مین نے پہلے بادشاہوں کی عمارتوں کی مرمت کی جو خراب ہوگئی
تہین اور اِن کی مرمت کو میں نے جدید عمارتوں سے مقدم سمجہا۔ پرانی دہلی کی مسجد
جامع یعنی مسجد قوت الاسلام جسکو سلطان معزالدین سام نے بنایا تہا امتداد زمانہ
کے سبب سے خراب و شکستہ ہوگئی تہی۔ میں نے اِسکی پوری مرمت کی سلطان
معزالدین سام کے مقبرہ کی مغربی دیوار ٹوٹ گئی تہی اور دروازہ کے تختے گل گئے
تہے میں نے اِنکی مرمت کی اور آفتابی کی جگہ میں نے محرابین دروازے اور صندل کا

آثار موجود ہیں۔ قبر بھی بہت ہی خوبصورت اور آراستہ سی ہوئی ہے اور آیات قرآنی
کھدی ہوئی ہیں۔ موٹی دیوار کے سرے کے دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ اس
چار دیواری پر گنبد بنانے کا ارادہ تھا کیونکہ گنبد کے بیچ کے سرے کا ایک
حصہ دیوار پر موجود ہے۔ اگر یہ مقبرہ رضیہ سلطان نے اپنے باپ کا بنوایا
تھا تو یقیناً اسکو پورا کرنیکا موقع نہ ملا ہوگا۔ یہ مقبرہ اگرچہ چھوٹا ہے مگر نہایت خوبصورت ہے
اور پرانی دلّی میں ہی عمدہ ترین مثال اس بات کی ہو کہ ہندو معماروں نے مسلمانوں کی حسب
منشاء اس عمارت انکے طرز کی بنائی حالانکہ اسمیں بھی کسیقدر نقص پایا جاتا ہو اور معلوم ہوتا ہے
کہ ابھی تک ہندو معمار مسلمانوں کی عمارت سے پورے پورے واقف نہیں ہوئے تھے۔
یہ دروازہ اسی مسجد کا سلطان علاء الدین نے بنایا تھا اور یہی دنیا میں بے مثال ہی
اسپر جو نقش و نگار اور رنگ آمیزی ہوئی ہو وہ نہ صرف ہندوستان بلکہ تمام دنیا میں بیطرح
ہیں کہتے ہیں کہ اس وقت کی کوئی عمارت اسقدر عمدہ نقش و نگار کی نظر نہیں آتی ہے کی
طرز میں نے اور اسکی مہرابیں اور ستون محراب کا کام بے نظیر ہی یہ دروازہ باہر سے پچپن فٹ
مربع ہے اور گیارہ فٹ کا آتا ہے دروازہ کی عمارت بہت سہل ہی اوپر کا گنبد
ٹھیک نصف دائرہ ہے اور بہت بلند اٹھا ہے۔ گنبد کے نیچے کا کمرہ ساڑھے
چھبیس فٹ کا ہے افسوس ہو کہ اوپر کا حصہ شمالی محراب کا کنگورہ اسقدر نہ
اتروا ڈالا کیونکہ وہ بہت شکستہ ہوگیا تھا۔ اس سے باہر کے دروازہ کی
وضع میں بہت فرق پڑ گیا ہے۔ دروازہ پر تاریخ تعمیر اس طرح لکھی ہے
فی التاریخ الخامس عشر من شوال سنہ عشر و سبعمائۃ۔ سید احمد لکھتے ہیں یہاں دیووں کی
لڑائی ملاتے ہیں اور جوہریوں کی طرح پورا کرتے ہیں علائی دروازہ سے مشرق کی

سیدھ میں جامع مسجد کے برج اور منار دکھائی دیتے ہیں۔ صفدر جنگ سے شرق کی طرف پرانے قلعہ کی فصیلیں اور نظام الدینؒ کی درگاہ اور ہمایوں کے مقبرہ کا سفید سنگ مرمر کا گنبد دکھائی دیتا ہے۔ اس کے جنوب کی طرف کالکا مندر اونچی زمین پر اور اس کے پیچھے قطب سے ٹھیک مشرق کی طرف تغلق آباد اور عادل آباد نظر آتے ہیں اور دونوں کے بیچ میں تغلق شاہ کے مقبرہ کا پست سفید گنبد دکھائی دیتا ہے تغلق آباد کی سڑک کے شمال میں حوض رانی اور کھڑکی کی مسجد اور سڑک کے جنوب کی طرف جمالی کمالی درگاہ اور سلطان بلبن کے مقبرہ کی بلند کھنڈرات نظر آتے ہیں لاٹ کے نیچے جوگ مایا کا مندر ہے جہاں ہندوؤں کا پنکھا پھولوالوں کی سیر میں چڑھتا ہے اس مندر کے مکانات سب نئے بنے ہوئے ہیں اور قابل تعریف نہیں ہیں جس پتھر کی یہاں پرستش کی جاتی ہے وہ ایک سنگ مرمر کے تھوبے میں رکھا ہوا ہے۔ جو دلچسپ کہانی اس مندر کے متعلق بیان کی جاتی ہے وہ یہ ہے کہ جب رائے پتھورا کی بیٹی بابا جی روزبہ کے ہاتھ پر مسلمان ہو گئی اور اپنے گھر لوٹ کر نہ گئی تو سب سہیلیاں راجہ کے خوف سے کوئیں میں گر پڑیں۔ راجہ نے انکو نکلوا کر اس جگہ جہاں اب مندر ہے پھنکوا دیا تھا۔ مسجد قوت الاسلام کے شمال و مغرب میں سلطان شمس الدین التمش کا مقبرہ سنگ سرخ کا نہایت خوبصورت بنا ہوا ہے۔ باہر سے تقریباً چالیس فٹ مربع اور اندر سے ۳۰ فٹ مربع ہے۔ مقبرہ کے اندر بہت صنعت کاری کی ہوئی ہے صرف مغربی کونے کی طرف اور مشرقی دروازہ کے داہنی اور بائیں طرف دیوار کے نیچے کے حصہ میں صنعت کاری نہیں ہے بلکہ رنگ آمیزی تھی جس کا ایک حصہ اب تک جنوبی دیوار میں نظر آتا ہے اور پیش طاق میں بھی رنگ آمیزی کے

ہیں دونوں مینار اسکے پاسنگ میں بھی نہیں آ سکتے جسطرح آگرہ کو تاج سے ناز
ہے اسیطرح لاٹ سے دلی کو فخر ہے دونوں شہروں کی دونوں عمارتیں دنیا
کی قدیم اصل میں اور عجائبات روزگار میں سے ہیں جو لکر نیچے سے گئی ہے وہ
برابر سیدھی خط مستقیم میں اوپر تک چلی گئی ہے ذرا سا بھی ٹیڑھا پن نظر نہیں آتا
اس میں شک نہیں کہ اوپر کے دو گول سادے کٹہرے جو فیروز شاہ نے بنوا دئے ہیں
وہ پہلے منقش کٹہروں سے میل نہیں کہاتے مگر پھر بھی بے موزوں نہیں معلوم ہوتے
بلکہ ایک قسم کی خوشنمائی پیدا کرتے ہیں لاٹ میں کل ۳۷۹ سیڑھیاں ہیں۔
جب اوپر چڑھ جاؤ تو عجب سماں نظر آتا ہے لاٹ کے نیچے مسجد قوت الاسلام اور
اسکی مختلف عمارتیں نظر آتی ہیں اسکے آگے لال کوٹ اور قلعہ رائے پتھورا کی
فصیلیں جنوب مغرب کی طرف بلند ہوتی گئی ہیں اور جسکی حلقے میں ماما حاجی رودیہ کا
مزار ہے جو دلی میں مسلمانوں کے آنے سے پہلے یہاں تشریف لائے
تھے اور رائے پتھورا کی بیٹی نے عام روایت کے موافق آپ کے ہاتھ پر بیعت کی تھی
چنانچہ وہ عورت کی قبر اون کے مزار کے پاس موجود ہے وہ اسی لڑکی کی بتائی جاتی
ہے کہتے ہیں بہت ہندوؤں نے آپ کے ذریعے سے اسلام قبول کیا تھا۔ اس فصیل
کے سرے پر پرانی دلی کی عیدگاہ کی سیاہ دیوار نظر آتی ہے رائے پتھورا کے قلعہ
کے شمال کی طرف جہاں پناہ کی دیواروں کے آثار نظر آتے ہیں جو سیری کی شکستہ
فصیلوں تک چلے گئے ہیں سیری میں بیگم پور کی بڑی مسجد کی سیاہ عمارت نظر آتی
ہے جہاں بیادے شمال و مغرب میں حوض خاص پر فیروز شاہ کے مقبرہ کا پست گنبد
نظر آتا ہے اور اسکے پار صفدر جنگ کے مقبرہ کا نکیلا برج دکھائی دیتا ہے اور اسی

بنائی جواب بھی لاٹ کے نیچے رکھی ہوی ہے اور جسکی بابت کرنیل سلیمان نے
لکھاہے کہ اگر اصلی کھنڈ ایسا ہی تہا جیسا کہ کپتان اسمتھ نے ہوایا تہا تو بجلی نے
اچھا کیا جو اُسکو گرا دیا جن انگریزی سیاحوں نے اِس لاٹ کو سنہ ۱۷۹۴ء میں دیکھا تہا
وہ لکھتے ہین کہ لاٹ پر ایک نہایت شاندار سنگ سرخ کی برجی تہی۔ موجودہ کٹہرا
نہایت ہی بدزیب ہے اور اُسنے لاٹ کو کارخانہ کی چمنی بنادیا ہے اگر اسکے اوپر چار
محراب دار دروں کا کھنڈ اور بنا دیا جاے تو بہت خوشنما ہو جائے۔ لاٹ کے سات
کھنڈ مشہور ہین اور یقیناً اسکے سات ہی کھنڈ بنے تہے غرضکہ یہ تحقیق معلوم ہوتا ہے
کہ پہلا کھنڈ خواجہ قطب الدین کے وقت میں تیار ہوا اور باقی منار التمش کے زمانہ میں بنایا
گیا مگر ڈیڑھ سو برس بعد فیروزشاہ کے زمانہ میں اوپر کے دو کھنڈ بجلی سے یا زلزلہ سے
گر پڑے تہے اور اُس مشہور تعمیرات بنانے والے بادشاہ نے ازسرِنو دونوں اوپر کے
کھنڈ بنوائے جسمین چوتہا کھنڈ بالکل سنگ مرمر کا ہے اور پانچویں کا بہت حصہ سنگ
مرمر کا ہے۔ نیچے کے کھنڈ سب سنگ سرخ کے ہیں۔ نیچے کا کھنڈ ۹۴ فٹ گیارہ
انچہ ہے اور اوپر کا کھنڈ بائیس فٹ چار انچہ کا اور یہ دونوں ملکر کل منار کی آدہی
بلندی کے برابر ہے دوسرا کھنڈ پچاس فٹ ساڑھے آٹھہ انچہ کا اور تیسرا چالیس
فٹ ساڑھے نو انچہ اور چوتہا چھبیس فٹ ۴ انچہ ہے یعنے دوسرے کھنڈ کا ٹہیک نصف
ہے۔ پہلا کھنڈ دو قطر بلند ہے اور چھہ کھنڈوں کے قطروں کو جمع کرلو تو سارے
منار کی بلندی ہوتی ہے معہ اُس برجی کے جو ابتدا میں چوٹی پر بنی ہوی تہی اور بغیر
برجی کے پانچ قطر بلند ہے قاہرہ میں جامع حسن کا منار اور اٹلی میں شہر فلورنس کا
منار اِس منار سے زیادہ بلند ہیں مگر تعمیر کی خوبی میں اور نقش و نگار میں اور حسن و موزونیت

سنائی ہے کہ یہ تبخانہ کی عمارت اسکی مسجد کے صوبی ضلع میں آگئی ہے - یہ دلی تحقیق
کی متفق رائے ہے کہ جیسی مسجد کے سامنے کو قطب الدین نے اپنی مرضی کے مواقع
جس جگہہ اور جسطرح مناسب سمجھا استعمال کیا تبخانہ کا کوئی حصہ اصلی ہیئت پر باقی
نہیں رہا - اسمیں کوئی شک نہیں کہ ان منقش ستونوں پر ایک زمانہ میں نہایت عمدہ
استرکاری کی ہوئی تہی جس تصاویر کے اعضا استرکاری میں نہ چھپ سکے وہ تراش
دیئے گئے تہے اور خراب کر دیئے گئے تہے اور جو چھپ گئے تہے وہ سلم رہگئے جیسے
کہ اب بھی دکہائی دیتا ہے کہ بعض سلم ہیں اور بعض کے اعضا خراب کر دئے گئے ہیں
گر نقل کننگہم کہ اس مسجد کی بڑی خوبی ان ہندوانی باقیات سے نہیں ہے بلکہ
ان عظیم الشان محرابوں سے ہے جنکا نظیر دنیا میں نہیں ہے اور جسمیں زیادہ خوبی
لاٹ سے ہے جو مسجد قوۃ الاسلام کا منارہ ہے جیسا کہ دوسرے کھنڈوں پر سورۃ الجمعہ
کے کندہ ہونے سے ثابت ہے - پہلے کھنڈ پر قطب الدین ایبک اور اُس کے آقا محمد
بن سام یعنی محمد غوری کا نام ہے جس سے معلوم ہوتا ہے کہ محمد غوری کے زمانہ حیات میں
قطب الدین نے یہ کہنڈ بنایا تہا - دوسرے تیسرے اور چوتھے کہنڈوں پر سلطان
التمش کا نام ہے اور یقیناً باقی کل منارہ اُن ہی کا بنوایا ہوا ہے پانچویں کہنڈ پر فیروز
شاہ کی مرمت کا ذکر ہے اور یقیناً پیر در شاہ نے اصلی ساخت سے دونوں کے اوپر کے کہنڈ
از سر نو بنوائے ہیں (۱۳۶۸ء) جس دروازہ سے اوپر چڑھتے ہیں زمانہ حال کا ہی
اور اوسپر ۱۵۰۳ء کا کتبہ ہے جس سے معلوم ہوتا ہے کہ سکندر شاہ لودی نے اُس کی
مرمت کی تہی جس سے یہ منارہ قریب سو برس تک اور قایم رہا اسکے بعد انگریزی
گورنمنٹ نے اسکی پوری مرمت کرادی اور کپتان اسمتھ پرایل انجینیر نے اسپر ایک گنبد

آمده در دے ز سپہر کبود	فیض ہیک خواندن قرآں فرود
غلغل تسبیح بہ گنبد درون	رفت ز نہ گنبد والا برون
گنبد او سلسلہ پیوند دا	سلسلہ چوں کعبہ شدہ حلقہ رسا
خواندہ ہم کعبۂ دیں خود وش	پیش نشستہ حجر الاسود وش
بندۂ سنگش در و لعل و عقیق	زد ہمہ آزادی بیت العتیق
ہرکہ سعادت بودش رہنمائے	بر در او سر بنہد انگاہ پائے
در سقفش ز سما تا زمیں	نصب شدہ جملہ ستونہائے دیں
قامت نمود کردہ موذن دراز	دادہ اقامت بستون نماز

ابن بطوطہ نے لکھا ہے کہ "مسجد بہت بڑی ہے اور خوبصورتی اور وسعت میں اپنا نظیر نہیں رکھتی دہلی کے فتح ہونے سے پہلے وہ ہندؤں کا مندر تھا اس کے صحن میں ایک لاٹ ہے جسکی بابت کہا جاتا ہے کہ سات کہا نونکے تھے سے بنائی گئی ہے" اسمیں کوئی شک نہیں کہ ہندؤں کے زمانہ میں اس مقام پر کوئی بڑا بتخانہ تھا اور اسکی جگہہ یہ مسجد بنائی گئی کیونکہ آجتک ہندو اسجگہہ کو ٹھاکر دوارہ اور چونسٹھ کھمبا کہتے ہیں جس سے معلوم ہوتا ہے کہ اس بتخانہ کے چونسٹھ ستون تھے اور کچھ تعجب نہیں کہ چونسٹھ کھمبے کے نام سے مشہور ہو- یہ بھی یقین کرنا بجا ہے کہ اس مسجد میں نہ صرف اس بتخانہ کا مسالا لگا ہے بلکہ جو ستائیس مندر شہر میں تھے اور وہ سب منہدم کئے گئے تھے اسکا بھی مسالا اس عمارت میں خرچ ہوا لیکن یہ نہیں کہسکتے کہ قطب الدین کی مسجد میں جس جگہہ منقش ستون جس طرح لگے ہوئے ہیں اسیطرح اور اسی جگہہ اصلی بتخانہ میں لگے ہوئے تھے اور قطب الدین نے مسجد قوۃ الاسلام اس طرح

اسی طرح کے ستون شمال کی طرف بھی تھے جو بالکل ٹوٹ گئے ہیں اس طرف بھی ایک
دروازہ قایم کیا گیا تھا جو مشرقی ضلع لاٹ تک پہونچا دیا گیا۔ اس طرح سے سلطان
التمش نے قطب الدین کی مسجد کو شمالاً اور جنوباً بیچ میں لے لیا اور مشرق میں منار
تک بڑہا دیا سلطان شمس الدین التمش سنہ ۶۰۷ھ میں تخت پر بیٹھے تھے اور سنہ ۶۳۳ھ
میں انتقال کیا۔ رحمہ ان کا مقبرہ اُنکی بڑہائی ہوی مسجد کے غربی و شمالی گوشہ پر واقع
ہے۔ اسکے بعد سلطان علاء الدین خلجی نے التمش کی مسجد کو اور بھی بڑہایا اُسنے
التمش کے جنوبی ستونوں کو لاٹ سے بہت آگے تک بڑہا دیا اور لاٹ سے تہوڑی
دور پر نہایت خوبصورت دروازہ بنایا جو حقیقت میں عدیم المثل اور بے نظیر ہے۔ قبلہ
کی طرف کی محرابوں کو شمال کی طرف اسقدر بڑہایا کہ جتنی قطب الدین اور التمش کی
محرابیں تہیں اُنکو دوگنا کر دیا اور علاء الدین نے قطب منار کی سمت میں جنوب کی طرف
یہی توسیع کے وسط میں ایک دوسرا منار بنانا شروع کیا تھا جو ناتمام رہگیا جیسا منار
قطب الدین کے سامنے ہر طرح دوگنا بڑا ہوتا۔ مگر علاء الدین نے عمارت پوری
نہیں بنوائی تہی کہ وہ مرگیا اور اُسکی توسیع کے ناتمام آثار موجود ہیں جسطرح کہ منار ناتمام
ہے جو کچھ حصہ مسجد کا موجود ہے اُسکی بابت متفق رائے یہ ہے کہ جب یہ تیار
ہوگی دنیا میں لاجواب ہوگی قطب الدین اور التمش نے جو محرابیں قبلہ کی طرف بنائی
تہیں اُنکا دنیا میں نظیر نہیں ہے علاء الدین کی مسجد کی امیر خسرو نے قرآن السعدین
میں یہ تعریف لکہی ہے ؎

مسجد او جامع فیض الہ	*	زمزمۂ خطبۂ او تا بماہ
بر سر او تو مسہ گردستہ شہی	*	مسرتے از خطبۂ السمی

ہیں ایک لاٹ لوہے کی گڑی ہوئی ہے یہہ لاٹ زمین سے ۲۲ فٹ بلند ہے اور صرف تین فٹ زمین سے نیچے ہے۔ کھودنے سے معلوم ہوا کہ سرے پر لاٹ گول ہے اور اُہنی سلاخوں سے جو بڑے بڑے پتہروں میں جمی ہوی ہین اسطرح رُکی ہوئی ہے جیسے درخت جڑون سے رُکا ہوا ہوتا ہے۔ واقف کاروں کی رائے ہیں یہہ لاٹ ڈہلے ہوے لوہے کی نہیں ہے بلکہ ہتوڑوں سے پیٹ کر بنائی گئی ہے جو چہہ سنسکرت کی سطرین اِس پر کہدی ہوی ہین اُنسے معلوم ہوتا ہے کہ یہہ راجہ دہاوایا راجہ بہاو کے عہد حکومت میں وشنو کے نام کی بنی ہے جسکی بابت یقین کیا جاتا ہے کہ وہ تیسری یا چوتہی عیسوی صدی میں گزرا ہے اور بعض کے نزدیک چہٹی صدی میں ہوا ہے کچہہ عبارت انیک پال دوم کیطرف سے بنی ہے راجہ نے ۱۰۵۲ء میں دہلی کو دوبارہ آباد کیا تھا۔ اور یہہ عبارت لاٹ پر کندہ کرادی تہی کچہہ کتبہ ایک چوہان راجہ کی طرف سے ہے قطب الدین کے بعد سلطان التمش نے اِس مسجد کو اِس طرح وسعت دی کہ قبلہ کیطرف کی محرابوں میں شمال اور جنوب کی طرف تین تین در بڑہا دئے جنمیں سے بیچ کا در بڑا اور بغلی در چھوٹے ہیں اُنکی بلندی قطب الدین کے دروں کے برابر ہے اُنپر بہی کام ویسا ہی ہے جیسا قطب الدین کے دروں پر ... کیا ہوا ہے مگر اُنمیں سے کوئی در باقی نہیں ہے صرف بازو باقی رہگئے ہیں محرابین گر پڑی ہیں جنوب کیطرف راے پتہورا کے بتخانہ کے ستون موجود ہین اور وہ قطب صاحب کی لاٹ سے ملادیے گئے یہہ ستون سنگ خارا کے ہین جنپر نہایت عمدہ نقاشی سے پہول جانور اور بتوں کی مورتین کہدی ہوی ہین جو قابل دید ہین اور اُنکی چہت پتہر سے پٹی ہوئی ہے اور یہین ایک دروازہ تہا جسکا نشان باقی ہے

کی محراب پر بھی میں نے یہی تاریخ پڑھی انھوں نے مجھسے بیان کیا کہ امیر قطب الدین ایبک نے دہلی فتح کی تھی جو شہاب الدین محمد سام غوری شاہ غزنی کے سپہ سالار تھے امیر تیمور نے دہلی کا حال اِس طرح لکھا ہے جو ابن بطوطہ کے بیان سے بہت مطابق تھا وہ کہتے ہیں جب مجھکو دہلی کے لوگوں کے قتل سے فرصت ہوئی میں شہروں کے گرد پھرا سیری ایک گول شہر ہے۔ اسکی عمارات بلند ہیں اسکے گرد قلعہ پتھر اور اینٹ کا بنا ہوا ہے اور بہت مضبوط ہے پُرانی دہلی کا بھی ایسا ہی قلعہ ہے مگر سیری سے بڑا ہے سیری کے قلعہ سے پُرانی دہلی کے قلعہ تک ایک دیوار ہے جو پتھر اور چونے کی بنی ہوئی ہے جس حصہ کا نام جہاں پناہ ہے وہ آبادی شہر کے بیچ میں ہے اِن تینوں شہروں کی فصیل ہے اور تیس دروازے ہیں جہاں پناہ کے تیرہ دروازے ہیں سیری کے دس دروازے ہیں اور پُرانی دہلی کے دس دروازے ہیں بعض میں سے شہر کے باہر کو راستہ ہے اور بعض کا شہر کے اندر ہے جب میں شہر کے معائنہ سے تھک گیا تو میں مسجد جامع میں گیا وہاں سید اور فقہا اور شیخ اور رؤسائے شہر جمع تھے اور اُنکے ساتھ اُسکے حصہ شہر کے باشندے تھے۔ میں نے اُنکو بُلایا اور اُنکی تسلی کی اور بہت عزت کی اور بہت خلعت والعام دئے اور ایک افسر اُنکے ساتھ کر دیا کہ اُنکے حصہ شہر کی حفاظت کرے اسکے بعد میں سوار ہو کر اپنے خیمہ کو چلا گیا۔

جہاں پناہ کی فصیل کے اندر پہونچکر جو سڑک سے جنوب کو مغرب کی طرف کھڑکی کو جاتی ہے موضع کالا سرائے میں ایک شکستہ گنبد مسجد نظر آتی ہے اسکے بعد وہ بستی میں سے گزر کر داہنے ہاتھ کیطرف بہت سے پُرانے مکانات اور قبریں نظر آتی ہیں

جب سڑک کو نو میل طے کرلیں تو وہاں جہاں پناہ کی فصیل کا وہ سرا ملتا ہے جس سے قلعہ سیری اور قطب صاحب کی پرانی دہلی ملادی گئی تہی اور سب شہر ملکر ایک شہر کردیا گیا تہا ابن بطوطہ جو تیمور سے ستر برس پہلے دہلی میں آیا تہا اسکا حال اسطرح لکہتا ہے کہ دہلی کا شہر بہت وسیع ہے اِس میں چار شہر ملے ہوے ہیں پرانی دہلی جسکو مسلمانوں نے ۵۸۴ھ میں فتح کیا تہا۔ (۲) سیری جسکو دارالخلافہ بہی کہتے ہیں (۳) تغلق آباد جسکو سلطان تغلق نے آباد کیا تہا (۴) جہاں پناہ جسمیں موجودہ سلطان محمد شاہ رہتے ہیں اور خاص اپنی سکونت کے لیے بنایا ہے اُمکا ارادہ تہا کہ ایک فصیل اِن سب شہروں کے گرد بنادی جاے اور اِس فصیل کا ایک حصہ اُنہوں نے بنایا بہی مگر آخر میں اُس ارادہ سے باز رہا کیونکہ بہت بڑا صرف پڑتا تہا۔ دہلی کی فصیل کے برابر کوئی فصیل دنیا میں نہیں وہ دس گز عریض تہی اسمیں پہرہ والوں کے لیے اور سامان رسد اور میگزین کے لیے کمرے بنے ہوے ہیں بعض کمروں میں ایسے نشان ہیں جس سے معلوم ہوتا ہے کہ کسی قسم کی توپیں تہیں، اِن کمروں میں غلہ مدتوں تک اچہی حالت میں رہتا ہے بالکل نہیں بگڑتا میرے سامنے کچہہ چانول نکالے گئے تھے۔ اُنکا رنگ سیاہ ہوگیا تہا مگر ذائقہ اچھا تھا۔ اسیطرح کچہہ باجرہ بہی میرے سامنے نکالا گیا تہا نوے برس ہوے کہ غلہ سلطان بلبن نے بہروایا تہا۔ ÷ - ÷ - ÷

فصیل کا نیچے کا حصہ پتہر کا ہے اوپر کا حصہ اینٹ کا بنا ہے فصیل میں اٹہائیس دروازے ہیں جسمیں سے سب میں بڑا بدایونی دروازہ ہے۔

ہندوستان کے قاضی کمال الدین محمد ابن برہان الدین غزنوی نے مفصل کیفیت مجہسے بیان کی کہ کس طرح ۵۸۴ھ میں کفار سے دہلی فتح کی گئی تہی۔ شہر کی بڑی مسجد

کنارہ پر آکر ٹھہرا تھا اور وہاں اُسکے امرا نے فتح کی سالگرہ دی تھی۔ حوض خاص کی بابت امیر تیمور لکھتے ہیں کہ یہہ حوض فیروز شاہ کا بنوایا ہوا ہے اِس حوض کی چوڑائی ایک تیر کے پلہ سے زیادہ ہیں اور چاروں طرف اِسکے عمارات بنی ہوئی ہیں۔
اسمیں اب پانی نہیں ہے مگر نیچے سے اُتر کر دیکھنے سے بہت ہی بہار معلوم ہوتی ہے اسکے وسط میں حوض شمسی کیطرح ایک بُرج تھا۔ اسکے مشرقی اور جنوبی شرقی حصہ میں سیڑھیاں اور دیواروں میں صحنچیاں بنی ہوئی تہیں جو ٹوٹ گئی ہیں یہہ حوض ایک کئی بیگہ بیچہ کا ہے اسکے دروازہ پر جو سے کچھ کتبہ لکھا تھا جو عرصہ پہلے ہی اُڑ گیا تھا اور صرف اتنا پڑھا جاتا تہا ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ مرتب گرداسد السلطان السلاطین سلطان فیروز شاہ خلد اللہ ملکہ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ بن سلطان فیروز شاہ طاب ثراہ وجعل الجنۃ مثواہ اِس کتبہ سے اتنا معلوم ہوتا ہے کہ حوض خاص کو سلطان فیروز شاہ نے تعمیر کیا تہا جو ابو بکر شاہ کے بعد ۷۹۱ھ میں بادشاہ ہوا تہا فیروز شاہ کا انتقال ۷۹۰ھ میں ہوا اب بھی مقبرہ کے اندر بُرج میں کچھ رنگ آمیزی باقی ہے سکندر شاہ لودہی نے مقبرہ کی مرمت کی تہی اور حال میں پنجاب گورنمنٹ کی طرف سے اِسکی خاص مرمت ہوئی ہے جو مقبرہ میں تین سنگ مرمر کی قبریں ہیں کہتے ہیں کہ ایک بادشاہ کی ہے دوسرے ناصر الدین تغلق شاہ کی ہے اور تیسری اُسکے پوتے کی ہے اِسکے پاس چھوٹے سے برج میں سمّلہ اُسکے ایک پر یہ کتبہ لکھا ہوا ہے۔

این عمارت در عہد دولت سلطان الاعظم سکندر شاہ سلطان خلد اللہ ملکہ وسلطانہ تو سلاطین گنبد سازی شیخ شہاب الدین تاجخان وسلطان ابو سعید بتاریخ بیستم رمضان سنہ تسعمائۃ

ایک سنگین خوشنما بارہ دری بنی ہوئی تہی جسکے کچہہ آثار ابتک باقی ہین بعض کے نزدیک یہہ بارہ دری فیروز شاہ کی بنائی ہوی ہے کہتے ہیں کہ اس مکان سے حوض خاص تک ایک نقب گئی تہی۔

بیگم پور کی مسجد

بیگم پور کی مسجد دہلی کے گرد نواح کی کل مسجدوں سے سوائے جامع مسجد شاہجہان آباد کے بڑی ہے سنہ ۱۳۸۷ع کی تعمیر ہے خان جہاں خاں کی کل مسجدوں سے تعمیر میں بہترین ہے اور قابل دید ہے۔ باہر سے کوئی تین سو فٹ مربع ہے اور اندر سے ۲۴۷ فٹ طویل اور ۲۲۳ فٹ عریض ہے۔ اِس مسجد میں چند اگر یز غدر میں چہپے رہے تہے۔ سڑک کے اور اُس عمارت کے بیچ مین ایک نہایت عمدہ عیدگاہ ہے جسکے سروں پر گول برج ہین جو خاص پٹہانوں کی طرز کے ہین۔ یقیناً یہہ وہی عیدگاہ ہے جہاں دہلی کی لڑائی کے بعد تیمور نے اپنے خیمے ڈالے کہتے ہیں کہ تیمور کی بیگمات عیدگاہ کو دیکہنے آئی تہیں اور لوگوں نے اُنکی کچہہ توہین کی تہی اسی سبب سے دہلی میں قتل عام ہوا تہا جب سلطان محمود اور ملو خاں میدان جنگ سے بہاگ گیے تو امیر تیمور لکہتے ہیں کہ میں گہوڑے پر سوار ہوکر میدان کے دروازہ کیطرف روانہ ہوا اور عیدگاہ کے دروازہ پر جا اُترا یہہ ایک وسیع اور بلند مکان ہے اور میں نے حکم دیا کہ میرے خیمے یہاں نصب کیے جائین اور عیدگاہ میں میرا تخت رکہا جاے۔ اِس مقام پر دہلی کے لوگوں نے آکر متابعت قبول کی تہی۔

سڑک کی داہنی طرف ایک میل پر فیروز شاہ کے مقبرہ کا برج دکہائی دیتا ہے جو حوض خاص کے مشرقی جنوبی گوشہ پر واقع ہے لڑائی کے بعد امیر تیمور حوض خاص کے

کنارہ پر آکر ٹھہرا تہا اور وہاں اُسکے امرا نے فتح کی مبارکباد دی تہی۔ حوض خا
ماس امیر تیمور لکھتے ہیں کہ یہہ حوض فیروز شاہ کا بنوایا ہوا ہے اِس حوض
ایک تیر کے پلے سے زیادہ ہیں اور چاروں طرف اُسکے عمارات بنی ہوئی ہیں۔
اسمیں اب پانی نہیں ہے مگر نیچے سے اُترکر دیکھنے سے بہت ہی بہار معلوم
ہے اِسکے وسط میں حوض شمسی کیطرح ایک برج تہا۔ اِسکے مشرقی اور جنوبی
حصہ میں سیڑھیاں اور دیواروں میں کھڑکیاں سی ہوئی تہیں جو ٹوٹ گئی ہیں
حوض کے ایک کونے میں سنگ کتبہ کا ہے اسکے دروازہ پر جو ہے کچھہ کتبہ لکھا تہا جو عرصہ
پہلے ہی اُڑ گیا تہا اور صرف اتنا پڑھا جاتا تہا . . . . . مرتب گرد امید
السلاطین سلطان فیروز شاہ خلد اللہ ملکہ . . . . . سلطان فیرو
شاہ تراہ وجعل الجنۃ مثواہ اِس کتبہ سے اتنا معلوم ہوتا ہے کہ حوض
کو سلطان فیروز شاہ نے تعمیر کیا تہا جو ابوبکر شاہ کے بعد ۷۹۱ھ میں باد
تہا فیروز شاہ کا انتقال ۷۹۰ھ میں ہوا اب ہی مقبرہ کے اندر برج میں کچھ
آمیزی باقی ہے سکندر شاہ لودہی نے مقبرہ کی مرمت کی تہی اور حال میں
گورنمنٹ کی طرف سے ایک خاص مرمت ہوئی ہے جو مقبرہ میں تین سنگ مر
قبریں ہیں کہتے ہیں کہ ایک بادشاہ کی ہے دوسرے ناصرالدین تغلق شاہ کی
اور تیسری اُسکے پوتے کی ہے اِسکے پاس چھوٹے برج میں کتبہ اُ
پر یہ کتبہ لکھا ہوا ہے۔

این عمارت در عہد دولت سلطان الاعظم سکندر شاہ سلطان خلد اللہ ملکہ و
بوستان گنبد سای شیخ شہاب الدین تاجان و سلطان ابوسعید تاریخ ہم مصار

ایک سنگین خوشنما بارہ دری بنی ہوئی تہی جسکے کچہہ آثار ابتک باقی ہین بعض کے نزدیک یہہ بارہ دری فیروز شاہ کی بنائی ہوئی ہے کہتے ہیں کہ اس مکان سے حوض خاص تک ایک نقب گئی تہی۔

بیگم پور کی مسجد

بیگم پور کی مسجد دہلی کے گرد و نواح کی کل مسجدوں سے سوائے جامع مسجد شاہجہان آباد کے بڑی ہے ۱۳۸۷ء کی تعمیر ہے خان جہاں خاں کی کل مسجدوں سے تعمیر میں بہترین ہے اور قابل دید ہے۔ باہر سے کوئی تین سو فٹ مربع ہے اور اندر سے ۲۹۴ فٹ طویل اور ۲۷۲ فٹ عریض ہے۔ اِس مسجد میں چند اگر بزغدار ہیں چہپے رہے تہے۔ سڑک کے اور اُس عمارت کے بیچ مین ایک نہایت عمدہ عیدگاہ ہے جسکے سروں پر گول برج ہین جو خاص پٹہانوں کی طرز کے ہین۔ یقیناً یہہ وہی عیدگاہ ہے جہاں دہلی کی لڑائی کے بعد تیمور نے اپنے خیمے ڈالے کہتے ہیں کہ تیمور کی بیگمات عیدگاہ کو دیکہنے آئی تہیں اور لوگوں نے اُنکی کچہہ توہین کی تہی اِسی سبب سے دہلی میں قتل عام ہوا تہا۔ جب سلطان محمود اور ملو خاں میدان جنگ سے بہاگ گیے تو امیر تیمور لکہتے ہیں کہ میں گہوڑے پر سوار ہوکر میدان کے دروازہ کیطرف روانہ ہوا اور عیدگاہ کے دروازہ پر جا اُترا یہہ ایک وسیع اور بلند مکان ہے اور میں نے حکم دیا کہ میرے خیمے یہاں نصب کیے جائین اور عیدگاہ میں میرا تخت رکہا جاے۔ اِس مقام پر دہلی کے لوگوں نے آکر متابعت قبول کی تہی۔

سڑک کی داہنی طرف ایک میل پر فیروز شاہ کے مقبرہ کا برج دکہائی دیتا ہے جو حوض خاص کے مشرقی جنوبی گوشہ پر واقع ہے لڑائی کے بعد امیر تیمور حوض خاص کے

اِس بُرج کے پاس ایک دالان ہے جسکا نام چار ہے کہتے ہیں کہ کسی سوداگر
کی منت پوری ہوئی تھی تو اُسنے یہ دالان بنوایا تھا۔ اِس کے پاس دالان در دالان
بنا ہوا ہے جو مجلس خانہ کہلاتا ہے یہہ حضرت سلیمان کا بنوایا ہوا ہے۔ ایک طرف
سنگ مرمر کی لوح پر یہہ تاریخ کندہ ہے۔

قال محمد حبیب الله انا مدینة العلم وعلی بابہا ۔ سنہ ۱۱۶۲ ہجری در عہد مبارک احمد شاہ
بہادر بادشاہ غازی بموجب ارشاد نواب قدسیہ حضرت صاحبہ زمانیہ باہتمام نواب
بہادر جاوید خان صاحب بسربراہی خاکسار لطف علی خان تعمیر قلعہ مجلس خانہ و مسجد
و حوض در یک سال مرتب شد ۔

جس میدان میں سے یہ سڑک گذری ہے اسی میدان میں سلطان محمود شاہ اور امیر تیمور کے
لشکر سے ۱۲۔ دسمبر ۱۳۹۸ء کو ایک خونریز لڑائی ہوئی تھی جس میں سلطان محمود کو کامل
شکست ہوئی امیر تیمور جہاں نما سے بڑھکر دہلی کے سامنے پہونچا تھا۔ اِس بڑے میدان
میں دہلی کی فوج اسقدر بہادری سے جان توڑکر لڑی کہ خود امیر تیمور نے انکی تعریف لکھی ہے
بدیع منزل اسکے بعد سڑک کی داہنی طرف محمد پور ہے اور موضع کریہ بائیں ہاتھ
کی طرف ہے اِسکے سامنے سڑک کے نزدیک ایک مقبرہ پٹھانوں کے وقت کا ہے
اور اُسکے پیچھے موضع حوض خاص کے قریب دوسرا مقبرہ ہے بائیں ہاتھ جنوب
کیطرف بدیع منزل کی بلند تعمیر نظر آتی ہے اور اُسکے پاس بیگم پور کی مسجد کی
سیاہ دیواریں دکھائی دیتی ہیں بدیع منزل بہت بلند ہے کیا تعجب ہے کہ یہہ
سلطان محمد تغلق کے قصر ہزار ستون کا ایک حصہ ہو ایک بلند برج ہر چہار طرف دروں
کا کٹا ہوا ہے اور اُسکی دیواریں سے اوپر جانے کا راستہ ہے جہاں لگلے زمانہ میں

جسپر دقایق و مدارج بنے ہوے تھے لوگ اُکھیڑ کے لے گئے اور جنتر دوا ئرالظل کے دونوں بروج ہی شکستہ حال باقی ہیں۔ یہاں سے مشرق کیطرف ایک میل پر ماو ہو گنج کا موضع ہے جو ابتک ریاست جے پور کی جاگیر ہے یہاں ایک زمانہ میں راجہ جے پور کا محل اور اصطبل بنا ہوا تہا۔ یہاں سے مشرق کی جانب نصف میل پر اوگر اسین کی باولی نہایت عمدہ بنی ہوی ہے

کربلا

منصور کے مقبرہ سے سیدہی سڑک قطب صاحب کو گئی ہے جو یہاں سے پانچ میل پر ہے راہ میں بائین طرف علی گنج کا احاطہ ہے جہاں نجف خاں کا مقبرہ ہے اور تربت نجف اُنکی وفات کا مادہ تاریخ ہے اُنھوں نے مغلیہ سلطنت کو بہت دن تک مرہٹوں کے ہاتہہ سے بچایا انکے مقبرہ کے پاس کربلا ہے جہاں تعزیے دفن ہوتے ہیں۔ یہہ احاطہ مرزا اشرف بیگ کا بنوایا ہوا ہے۔

کربلا کے برابر میں شاہ مرداں کا احاطہ ہے اُسکے شمالی دروازہ پر ایک کتبہ کندہ ہے

اِس احاطہ میں ایک سنگ مرمر کا مجر ہے مجر کے اندر سنگ مرمر کا فرش ہے بیچ میں سنگ مرمر کا حوض ہے اور اِس حوض میں ایک پتھر سنگ مرمر کا لگا ہوا ہے جسکو حضرت علی کا نقش قدم بیان کیا جاتا ہے اسکے کناروں پر یہہ شعر کندہ ہے

ہر زمینے کہ نشان کف پائے تو بود ۔۔۔ سالہا سجدۂ صاحب نظراں خواہد بود

اِسی سبب سے اِس مقام کو علی جی بہی کہتے ہیں اِس مجر کے پاس ایک برج ہے جسمین کسی مرد کو نہیں جانے دیتے اور وہ برج کا سہ حضرت فاطمہ کا کہلاتا ہے۔

سیدی فلال محمد خاں کے اہتمام میں تین لاکھ روپیہ کی لاگت سے یہہ مقبرہ تیار ہوا۔ مقبرہ کے اندر یہہ تاریخ کندہ ہے۔

جواں صفدر و عرصۂ حرومی	سردار جماعت رحلت گزین
چنین سال تاریخ او دست رقم	که بادا مقیم بهشت برین

یہہ مقبرہ مسلمانوں کی سب سے آخری شاہی عمارت ہے۔ معماروں نے آگرہ کے تاج کی نقل اُتاری ہے مگر بہت کچھہ اختلاف بھی ہے۔ کونوں کے برجوں کا کام بہت عمدہ نہیں ہے مگر بیچ میں جو سنگ مرمر کی پچی کاری ہے وہ بہت ہی خوبصورت ہے جو منبت کاری اندر کی استرکاری میں کی گئی ہے وہ خراب ہے مگر قبر کی پچی کاری نہایت خوبصورت ہے مقبرہ کے باغ کا دروازہ اور شمال کی طرف سنگ سرخ کی مسجد بہت ہی خوبصورت عمارتیں ہیں۔ جنوب کیطرف احاطہ میں ایک مکان بنا ہوا ہے جسکو موتی محل کہتے ہیں اور غرب کیطرف ایک دوسرا مکان ہے جسکا نام جنگلی محل ہے مشرق کا مکان بادشاہ پسند کہلاتا ہے۔ مقبرہ کے چاروں طرف چار نہریں ہیں اور اب باغ بہت آراستہ کیا گیا ہے یہاں دہلی کے اکثر لوگ سیر تماشہ کو آیا کرتے ہیں

جنتر منتر

صفدر کے مقبرہ سے تھوڑی دور پر دہلی کی طرف جنتر منتر کی عمارت قابل دید ہے یہہ رصدگاہ راجہ جے سنگھ والی جے پور کی بنائی ہوئی ہے جو سنہ ۱۷۲۴ء میں بنائی گئی تھی اسکے تیار ہونے کے پچاس برس بعد جاٹ رہزنوں نے اس عمارت کو بہت خراب کر دیا تھا مقیاس یعنی قوس معدل النہار تک باقی ہے مگر اسکا سنگ مر

کی مسجد ہے - یہہ مسجد سکندر خاں لودہی نے سنہ ۱۴۹۸ء میں بنوائی تہی - اِسی مسجد کی
نقل پر شیر شاہ نے پُرانے قلعہ میں ایک مسجد تعمیر کی تہی جسکا نمونہ یہ ہے اور قطب صاحب
میں جمال کمال کی درگاہ کی مسجد بنائی گئی تہی - مسجد کے دروازے کی محراب ہندی
قطع کی ہے اور نہایت خوبصورت ہے - جو کام مسجد کی رنگا رنگ بنا ہوا ہے شاید اُسکی
نقل ہمایوں کے مقبرہ میں اُتاری گئی ہے اِس مسجد سے

موضع شاہ پور

اِس مسجد سے جنوب کی طرف نصف میل پر قلعہ سیری کے کہنڈرات ہیں جہاں اب
موضع شاہ پور آباد ہے راہ میں ایک بہت عمدہ باولی ہے جو سکندر لودہی کی
بنائی ہوئی ہے اور سیری کے کہنڈرات کے پاس ایک بڑی مسجد ہے جسکو محمدی مسجد
کہتے ہیں جسکا ایک بُرج ہے یہاں سے وہ شمالی مغربی حصہ فصیل کا جو جہاں
پناہ اور پُرانی دہلی کو سیری سے ملاتا تہا بخوبی نظر آتا ہے۔

قلعہ سیری کی فصیل سے مغرب کیطرف تین سو گز پر ایک احاطہ ہے جو مخدوم سبزواری
کے نام سے مشہور ہے اسکا دروازہ ہندوانی وضع کا ہے - احاطہ کے اندر
ایک خوبصورت مسجد ہے جسکی عمارت کی وضع پٹہانوں کے زمانہ کی ہے یہاں
ایک قبر ہے اور ایک دالان ہے - یہاں پہلے سنگ سُرخ کی عمدہ جالیاں لگی
ہوئی تہیں - اِس احاطہ پر درختوں کا گہرا سایہ ہے اور نہایت خوش منظر مقام ہے
جو سڑک ہمایوں کے مقبرہ سے خیرپور اور مبارکپور ہوتی ہوئی آئی ہے اُس کی
انتہا پر منصور کا مقبرہ ہے نواب منصور علیخاں صفدر جنگ اودہ کے اول نواب وزیر
کے بہتیجے اور جانشین تہے اور احمد شاہ کے وزیر تہے اُنکا انتقال سنہ ۱۷۵۳ء میں ہوا۔

مجلس خانہ ہے یہہ عمارت سنہ ۱۲۱۱ء کی بنی ہوی ہے - اس مسجد کی استرکاری
میں بہت عمدہ کام بنا ہوا تھا جسکا نمونہ اب بھی بہت کچھہ باقی ہے - موضع کے
شمال کی طرف ایک برج ہے جسپر نیلی چینی کا خوبصورت کام اب تک کچھہ کچھہ
موجود ہے معلوم نہیں کہ کسکی قبر ہے اس سے چار سو گز آگے سکندر لودی بہلول
کا مقبرہ ہے جسکا انتقال سنہ ۱۵۱۶ء میں ہوا تھا اور اُس کے نو برس بعد مغلی سلطنت
ہندوستان میں قایم ہوی اس مقبرہ کے احاطہ کے پیچھے چراغ دہلی کی طرح نالہ بہتا ہے
جسپر سات محرابوں کا ایک پل بنا ہوا تھا اور اس پل پر وہ سڑک تھی جس سے فیروزآباد
سیری اور پرانی دہلی سے ملحق ہوا تھا یہہ عمارت نہایت عمدہ ہے اور اُسکا سطح بہت
ہی اچھا ہے اس مقبرہ میں جس ستون پر قبر کے سرہانے چراغ روشن ہوتا ہے وہ
کسی جینی مندر کا ستون ہے۔

موضع مبارک پور

سڑک سے نصف میل کے فاصلہ پر موضع مبارکپور میں مبارک شاہ کا مقبرہ اور
مسجد ہے سیدوں کے خاندان میں یہ دوسرا بادشاہ تھا اور سنہ ۱۴۳۳ء میں یعنی ۹
رمضان سنہ ۸۳۷ھ کو مار ڈالا گیا تھا مقبرہ ہشت پہل ہے اور گرد میں محراب دار
غلام گردش ہے مقبرہ سنگ خارا کا بنا ہوا ہے - مقبرہ کے گرد ایک فصیل ہے احاطہ
کے باہر ایک مسجد ہے جسکے تین گنبد ہیں گاؤں کے باہر مشرق کی جانب برج
کی عمارتیں ہے - ایک جو بڑا برج ہے اُسکو لوگ سیدوں کے خاندان کے اول بادشاہ
خضر خاں کا مقبرہ بتاتے ہیں بعض لوگ کہتے ہیں کہ یہہ تین برج بڑے خاں چھوٹے
خاں اور کالے خاں کے ہیں - مبارکپور سے جنوب کیطرف میل بھر کے فاصلہ پر موٹھ

نظام الدین کی باولی بناتے ہیں تو بادشاہ نے حکم دیا کہ انکے ہاتھ کوئی
تیل نہ فروخت کرے پھر اندھیرے میں کیونکر بنائینگے حضرت کی دعا سے باولی
کے پانی نے تیل کا کام دیا جب یہ خبر بادشاہ کو پہنچی بادشاہ نے بددعا دی
تو باولی کا پانی کھاری ہوگیا مگر اس کے مقابلہ میں شاہ صاحب کی بددعا کا یہہ
نتیجہ ہوا کہ تغلق آباد آجتک ویران پڑا ہوا ہے جو کبھی آباد نہیں ہوا۔ مگر باولی کی
تاریخ چشمہ دلکشا ہے جس سے ۷۲۱ھ نکلتے ہیں اور تغلق بادشاہ چار سال کی
سلطنت کے بعد ۷۲۵ھ میں مارا گیا ہے۔ نظام الدین سے مشرق کی طرف مبارکپور
کی سڑک پر پٹھانوں کے وقت کا شکستہ پل ہے جو بہت عمدہ بنا ہوا تھا اور اسی نالہ
پر ہے جسپر بارہ پلہ تعمیر ہوا ہے نظام الدین سے اگر صفدر جنگ کے مقبرہ کی طرف
جاؤ تو نصف میل پر سڑک کی داہنی طرف موضع خیرپور ہے اور ڈیڑھ
میل پر سڑک کی بائیں طرف مبارکپور ہے۔ سڑک سے اور موضع خیرپور
کے درمیان میں محمد شاہ کا مقبرہ ہے جو سیدوں کے خاندان
کے تیسرے بادشاہ تھے اور انکا انتقال ۱۴۴۵ء میں ہوا تھا یہ عمارت
ہشت پہل ہے اور باہر کی طرف محراب دار دالان ہیں جیسے خاں
اور مبارک شاہ کے مقبروں سے قطع بہت ملتی ہے اندر کا کام کسی
زمانہ میں بہت خوبصورت ہوگا موضع خیرپور میں ایک مسجد ہے جو
دور سے مقبرہ معلوم ہوتی ہے اسکا دروازہ نہایت خوبصورت ہے۔ یہہ
دروازہ بہت عالیشان اور اسکی ہلالی دروازہ سے قطع ملتی ہے دروازہ
کے آگے نہایت خوبصورت صحن ہے جسکی ایک جانب مسجد اور ایک جانب

بخواں تاریخ اتمام عمارت	درین جا چون بیائے خسرو مقدم
زہجرت ہفتصد و ہشتاد و یک بود	مرتب شد بنا واللہ اعلم

باولی کے جنوب و مغرب میں باقی کوکلتاش ملایم خان کی قبر ہے جسپر سنگ مرمر کا ترح ہے اور قبر بھی سنگ مرمر کی بنی ہوئی ہے اسپر آیات قرآنی اور نود و نہ نام اللہ کے نہایت خوشخط کھدے ہوئے ہیں

سال تاریخ فوت او جستم	از دل صاف بیشہ پاک سرشت
آہ سردے کشید و گفت بگو	باد ہمدم بحوریان بہشت
باقی کوکلتائے . . .	ست ملایم خان سنہ ۸۱ھ ۶

باولی کے شمالی سرے پر مغرب کی طرف پٹھانوں کے وقت کا گنبد ہے جسکا حال معلوم نہیں کہ کسکا ہے اور اسکے پاس ایک دو منزلہ مسجد پٹھانوں کے وقت کی ہے درگاہ کی قدیم چار دیواری بہت ٹوٹ پھوٹ گئی تھی اسکی مرمت احمد بخش خان صاحب نے کرادی تھی اور دروازہ پر یہ مصرعہ سنہری حرفوں سے لکھوا دیا تھا ؎ شاہان چہ عجب گر بنوازند گدا را ✣ باولی میں گرد کے مکانات کی چھت پر سے خادموں کے بچے کودتے ہیں اور اسقدر چالاک ہوتے ہیں کہ پیسہ کوڑی ڈوبی نکال لاتے ہیں دلی میں یہ روایت زبان زد خلایق ہے کہ جس زمانہ میں یہ باولی تیار ہو رہی تھی تغلق شاہ اپنا قلعہ اور شہر تیار کر رہے تھے کل معماروں کو وہاں زبردستی کام کرنا پڑتا تھا۔ چونکہ معمار حضرت نظام الدین سے عقیدت رکھتے تھے دن کو بادشاہ کا کام کرتے تھے اور شب کو آپ کی باولی کو مشعلوں کی روشنی میں تیار کرتے تھے مخبروں نے بادشاہ کو خبر دی کہ دن کو معماروں سے کام ٹھیک نہیں ہوتا کیونکہ وہ اونگھتے ہیں اور اونگھ کی وجہ یہ ہے کہ رات بھر وہ شاہ

زحرفِ جمیل جاناں بساده آمد ایں خاک کن	طریق ساده لوحی بس نشان عشق پاک من
مہدی خواجہ سید با جاہ و جلال	شد بانی این اساس بے شبهہ و مثال
گفتم سعی جمیل مہدی خواجہ	تاریخ بنائے این چو گردید سوال

اسی جگہ اخوند میر مورخ کی بھی قبر ہے مگر اُسکا نشان نہیں رہا۔

مرزا کے احاطہ کے شمالی دروازہ سے جو فیروز شاہ کا بنوایا ہوا ہے نکلکر مجلس خانہ میں پہونچتے ہیں جسکو اورنگ زیب کا بنوایا ہوا کہتے ہیں ادہر سے باولی کا راستہ ہے جسکو محمد شاہ نے بڑا کر چہتا بنا دیا ہے۔ باولی نہایت خوشنما بنی ہوی ہے کہتے ہیں کہ آپ کے سامنے ہی باولی تیار ہو گئی تہی۔ باولی کے گرد کے مکانات سب پٹہانوں کے زمانہ کے ہیں جنوبی ضلع کی طرف فیروز شاہ کے عہد کی عمارت کے درے ہیں یہاں ایک پتہر پر یہہ اشعار کندہ ہیں

بعہدِ دولتِ شاہِ معظم	خجستہ خسرو اولادِ آدم
مدارِ دین احمد شاہِ فیروز	شہ صاحب قران سلطان اعظم
موفق گشت از حق بندہ معروف	اساس این عمارت کرد محکم
جوارِ روضہ شیخ المشائخ	نظام الحق والدین قطبِ عالم
وحید الدین قرشی و الدمن	کہ با اہل ارادت بود ہمدم
بحسن اعتقاد و صدق اخلاص	ورِ اسرار ولی الله محرم
مرا چون بر در پیش شیخ عالم	بدستِ خود گرفت و کرد ناعم
بلفظِ خود مرا معروف خوانده	درین عالم چو شیخ عیسوی دم
بہادارم کز انفاس مبارک	وراں عالم بود معروف برحم

بارانی چبوترہ کا رستہ ہے جہاں آپ اپنے مریدوں کے ہمراہ تشریف رکہا کرتے تہے اِس چبوترہ پر امیر خسرو کا مزار ہے انکا اصلی نام ابوالحسن تہا اور اُسکے والد کا نام سیف الدین محمود تہا پیر کے چہہ مہینے بعد ۷۲۵ہجری میں اُنکا انتقال ہوا پہلے قبر پر کوئی مجر تہا اور یہ گنبد موجودہ مع اور گنبد سنگ مرمر کا طاہر محمد عماد الدین حسن سبزواری نے ۱۰۱۴ھ میں تعمیر کرایا تہا گنبد کے گرد سنگ سرخ کی جالیاں لگائی گئی ہیں اور جنوب کی طرف جالام گردش مسقف ہے جس سے گنبد تک روشنی کم پہنچتی ہے سرخ کے اندر کی دیواروں پر یہ کتبہ کندہ ہے

اے خسرو بے نظیر عالم	ما رو صفۂ تو مرا سیاد ست
تعمیر نمود طاہر آں را	فیض ازلی ہمیشہ یار است
تاریخ بنایش عقل گفتا	ما روصفہ بگو کہ جائے راز ست

بابر بادشاہ کے زمانہ میں مہدی خواجہ نے ایک سنگ مرمر کی لوح پر یہہ تاریخ وفات کہدوا کر لگا دی ہے وہ یہ ہے

لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ

زہی زار این لوح شد سرفرازے	مدوراں مار شہنشاہ غازی
میر خسرو خسرو ملک سخن	آن محیط فضل و دریائے کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین	نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستاں سرائے بے قرین	طوطی شکر مقال بے مثال
از پئے تاریخ سال فوت او	چوں نہادم سر بزانوئے خیال
شد عدیم المثل یک تاریخ او	دیگرے شد طوطی شکر مقال

زیب النسا بیگم اور شاہجہان کے سولہ برس بعد اور اپنی بہن روشن آرا بیگم کے دس برس بعد اُنکا انتقال ہوا تھا یہ مجر سنگ مرمر کا ہے اور نہایت خوشنما جالیاں سنگ مرمر کی چاروں طرف لگی ہوئی ہیں جہاں آرا بیگم نے اپنی زندگی ہی میں خدام سے اپنے مدفن کے لیے تین کروڑ روپیہ دیکر زمین مول لی تھی مگر اورنگ زیب نے دو کروڑ واپس لے لیئے کہ شرعًا ایک ثلث سے زیادہ وصیت جائز نہیں ہے اور اس مجر کو بھی اُنھوں نے اپنے سامنے تیار کرایا تھا۔ مجر میں چار قبریں ہیں ایک چھوٹی تین بڑی جہاں آرا بیگم کے سرہانے مزار کی لوح پر یہ مشہور شعر کندہ ہے ؎ بغیر سبزہ نپوشد کسے مزار مرا ؛ کہ قبر پوش غریباں ہمیں گیاہ بس است الفقیرۃ الفانیہ جہاں آرا مرید ؛ خواجگان چشت بنت شاہجہان۔ اِس کے پاس کی قبروں میں بعد کے بادشاہوں کی اولاد مدفون ہے جہاں آرا بیگم کے مجر کے پاس محمد شاہ بادشاہ کا مجر ہے یہ بھی نہایت عمدہ سنگ مرمر کا بنا ہوا ہے اور دروازہ میں قد آدم پٹ سنگ مرمر کے تراشے ہوے ہیں اِس مجر میں محمد شاہ کی قبر کے پاس نواب صاحبہ محل اُنکی بیوی اور ایک اُسکے پوتے کی قبر ہے اور ایک قبر اُس شہزادی کی ہے جسکا نادر شاہ کے ساتھ نکاح کیا گیا تھا۔ محمد شاہ کا انتقال سنہ ۱۱۶۱ھ یعنے ۱۷۴۸ء میں ہوا تھا۔

اِس کے پاس مرزا جہانگیر کا مجر ہے جو محمد شاہ کے مجر کی طرح عمدہ ہے مرزا جہانگیر اکبر شاہ ثانی کے بیٹے تھے اور انگریزوں نے اُنکو الہ آباد میں نظربند کردیا تھا کیونکہ اُنھوں نے سیٹن صاحب رزیڈنٹ کو طمنچہ مارا تھا۔ نواب ممتاز محل اُنکی والدہ نے اُن کا جنازہ الہ آباد سے منگواکے یہاں دفن کرادیا تھا درگاہ کے صحن کے جنوب کیطرف

حروادی اِس جہت پر یہ کتبہ کندہ ہے۔

بدرگاہ نظام الحق والدین	کہ محبوب + + + + +
چواِیں سقف مطلا و منقش	سلطان سکش حو ستریں است
وصال ایں سقف برایں	کہ آں جا . . . . .
- - - - - -	کھا تماشے کار چینی ست

اکبر شاہ ثانی نے چونے کے بُرج کی جگہ سنگ مرمر کا بُرج بنوادیا اور اُس پر سنہری کلس لگادیا حال میں مسٹر آر کلارک صاحب بہادر نے علام گردش کی چھت ازسرِ نو درست کرائی ہے۔

درگاہ کی مسجد کی بابت مشہور ہے کہ یہ مسجد آپ کے سامنے بنی شروع ہوئی تھی اسکی بابت یہ روایت مشہور ہے کہ قرابیگ ترک نے سلطان علاء الدین خلجی کے بیٹے خضر خاں کو آپ کا مرید کرایا اور خضر خاں نے اِس مسجد کا بیچ والا درجہ معہ بڑے گنبد کے تیار کرایا یہ گنبد لداؤ کا ہے اور بہت عظیم الشان ہے بیچ میں چودہ گز کا طول ہے اِس درجہ کی کل عمارت سنگ سُرخ کی بنی ہوئی ہے یہاں ایک سنہری کٹورہ لٹکا ہوا ہے جسپر جاٹوں نے سونے کے لالچ سے گولیاں ماری تھیں مگر وہ کٹورا نہیں گرا اور بدستور لٹکا ہوا ہے سلطان محمد تغلق شاہ جونی نے اس درجہ کے اِدھر اُدھر دو دو درجے اور بنادیئے اور اِدھر چار بُرج بنوائے جس سے مسجد کے پانچ بُرج ہوگئے دیواروں پر آیات قرآنی کندہ ہیں

درگاہ کا صحن سنگ مرمر کا محمد شاہ کا بنوایا ہوا ہے صحن میں جنوب کی طرف تین محجرے ہیں ایک محجر جہاں آرا بیگم کا جو شاہجہاں کی بیٹی تھیں اور بے باپ کے قید میں ساتھ رہیں اُسکے ساتھ

عرشۂ مرقد مبارک او — بر زمین کار عرش اعلےٰ کرد
عرش در پاے چار قایمہ اش — چار تکیہ بے محابا کرد
ہر کہ رخ از مقام او تابید — پشت بر کعبہ معلےٰ کرد
زانکہ رو در سجود او آورد — رخ چو آئینہ مصفا کرد
خاک روب مقامش ار باشی — مے تواں کار صد مسیحا کرد
سال تاریخ این بنا جستم — قیصر شیخ عقل الفا کرد
قدر بانی او رفیع کنا — آنکہ این ہفت سقف خضرا کرد

سنہ ۱۰۶۲ھ میں شاہجہاں کے عہد میں خلیل اللہ خاں نے مزار کے گرد سنگ سرخ کی غلام گردش بنوائی جسکے ہر ضلع میں پانچ در ہیں اور دو در دل پر سنہ ۱۱۶۹ ہجری میں عالمگیر ثانی نے ایک سنگ مرمر کی تختی پر یہ اشعار کندہ کرا کے مزار کی پائینی لگا دیئے۔

جو ہوے خادم نظام الدین کا دست اُسکے عز — اُسکے نہیں ہوتا ہے تاج خسروی جز نصیب
خادمی کی تہی عزیز الدین نے با صدق و یقین — تاج شاہی ہند کا مجھکو دیا ہے عنقریب
مرض دل افگار میرے کا وہ صحت بخش ہے — بے غذا بے دعا بے دوا و بے طبیب
بس پریشاں حال ہے اب خلق پر مجبوب حق — فضل کر تقصیر واروں پر تم ہو حق کے حبیب

مولانا فخر الدین نے غلام گردش کے ستونوں کو سنگ مرمر کا بنوانا چاہا اور ستون مول لیئے مگر ہونے سے پہلے انکا انتقال ہوگیا اُنکے ارادہ کو نواب احمد بخش خاں والی فیروز پور جہرکہ نے پورا کیا اور سنگ مرمر کے ستون لگا دیئے مگر جو ابتک اور چھت پر ستون سنگ سرخ کے ہیں چونکہ غلام گردش کی چھت میں شور لگ جاتا تھا اس لیئے فیض اللہ خاں بنگش والی نے ستمبر ہونے کے سنہ ۱۲۲۲ھ میں نا خدا کی جہت سنگ بستہ بنا کے اور لاجوردی کا م تھا

نظام الدین کی درگاہ
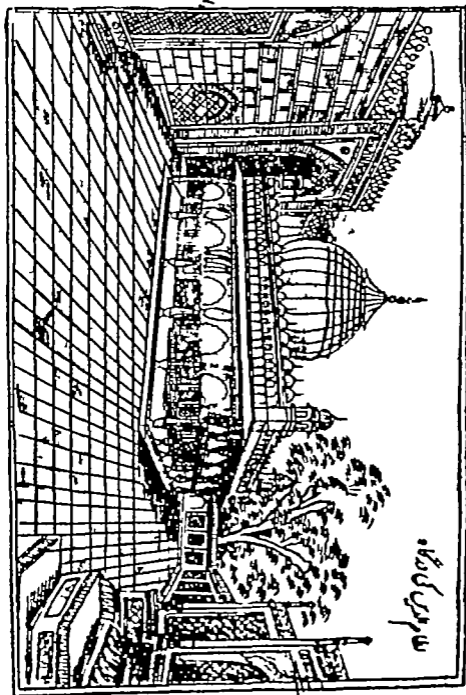
شکر گنج سے جا کر بیعت کی وہاں سے ایس اگر موضع غیاث پور میں سکونت پذیر ہوئے اور ربیع الثانی کی ۱۸ تاریخ ۷۲۵ھ کو وفات پائی وفات کے بعد آپ کے مزار کے گرد خلجی بادشاہ کے زمانہ میں ایک سادہ مجحر تھا جسکا اب نشان نہیں رہا اکبر بادشاہ کے عہد میں ۹۷۰ھ میں سید فریدون خان نے آپ کے مزار کے گرد بارہ ستون ایستادہ کیے اور ان پر گنبد بنوایا اور دروں میں سنگ مرمر کی جالیاں لگائیں اور آپ کے سرہانے ایک پتھر پر کلمہ کندہ کر کے یہہ اشعار کندہ کرائے۔

از پے تعمیر شد خان فلک احتشام	مہر نسب را شرف اوج شرف را شہاب
سید عالی نسب میر فلک احترام	بانی او ہاشمے ساعی او ہاشمے
انکہ بدوران شان ہست سخن را نظام	از پے تاریخ آن چون متفکر شدم
کلک خرد زد رقم قبلہ گہ خاص و عام	روے بدرگاہ او آفریدون بصدق

شاید از الطاف پیر کار تو گردد نظام

اسکے بعد ۱۰۱۶ھ میں یعنی جہانگیر کے عہد میں فرید خاں نے جنہوں نے فرید آباد بسایا ہے نہایت عمدہ سیپ کا کام کیا ہوا چوبی چھپر کھٹ چڑھایا اسمیں سیپ کی پچی کاری سے یہ اشعار کندہ ہیں۔

شیخ دہلی نظام را دو فرید	کار دنیا و دین مہیا کرد
یک فریدش مقام فانی داد	یک فریدش مقام احیا کرد
مرتضےٰ خاں فراز مرقد او	قبۂ چون سپہر برپا کرد
ابر فیروزی از جہاں برخاست	در یگانہ در صدف جا کرد
ہر جہاں کعبۂ مربع او	چار در از چہار حد وا کرد

سرخ و سنگ مرمر کا بنوایا جسکی مثبت کاری کا تمام ہندوستان میں جواب نہ تھا اور اب بھی
کچھ باقی ہے نہایت وضع خوش صورت ہے یہ قبر کا پتھر گہرا سرخ رنگ ہے اور سنگ مرمر کا
رنگ ہاتھی دانت کا سا ہو گیا ہے بیچ کے برج میں تین قبریں ہیں اوپر یہ کتبہ کندہ ہے
تمت ہذہ الامارۃ الشریفۃ فی اربع سنۃ سبعین و تسعمائۃ باہتمام سام ردھلی۔
احاطہ کی مغربی دیوار پر نہایت عمدہ چینی کا کام کیا ہوا تھا جسکے کچھ آثار اب بھی باقی ہیں۔

چوسٹھ کھمبا

یہاں سے جنوب مشرق کی طرف چوسٹھ کھمبہ کی خوبصورت عمارت ہے یہ عمارت سر سے
پاؤں تک سب سنگ مرمر کی بنی ہوئی ہے چوسٹھ ستونوں پر سنگ مرمر کی محرابیں بہت ہی
خوشنما ہیں یہ مقام اعظم خاں کے خاندان کا قبرستان ہے مرزا عزیز کوکلتاش پسر اعظم خاں
نے اس عمارت کو سنہ [illegible]ھ کے بعد بنوایا ہے جہانگیر کے عہد میں بمقام احمد آباد گجرات سنہ [illegible]ھ
میں انکا انتقال ہوا تھا اور یہاں لاکر دفن ہوئے اسکے بعد آپ کے خاندان کے بہت لوگ
یہاں دفن کیے گئے اب ہم درگاہ شریف کا ذکر کرتے ہیں۔

حضرت نظام الدین اولیا کی درگاہ

درگاہ کا بیرونی دروازہ سنہ [illegible]ء میں فیروز شاہ نے بنوایا تھا اور اسی بادشاہ کا بنوایا ہوا
اندرونی دروازہ باولی کی اسطرف موجود ہے حضرت نظام الدین قصبہ بدایوں میں سنہ [illegible]ھ
میں پیدا ہوئے اور پچیس برس کی عمر میں شاہ بلبن کے عہد میں دہلی میں سکونت پذیر ہوئے پہلے
یہاں شیخ نجیب الدین متوکل سے فیض صحبت حاصل کیا بعد ازاں حضرت شیخ فرید الدین مسعود

فردکش ہونے کے لیے بنوائی ہو کیونکہ وہ گاہے گاہے آیا کرتے تھے۔ اور پھر اس مکان میں لوگوں کو مدفون کیا گیا ہو۔ عمارت کسی زمانہ میں بہت خوبصورت ہوگی۔ نظام الدین کے جنوب و مشرق میں سنجر کی مسجد ہے جسکو کلاں مسجد یا کالی مسجد کہتے ہیں اسے خان جہاں خان وزیر فیروز شاہ نے تعمیر کیا ہے۔ اِس مسجد سے مشرق کی طرف ایک مقبرہ تلنگانوالہ کا مشہور ہے یہہ بھی اسی زمانہ کی عمارت ہے۔ اول خان جہاں تلنگانہ کا یعنے وارنگل کا ایک سردار تھا اور پھر مسلمان ہوگیا تھا۔ معلوم ہوتا ہے کہ اِس مقبرہ کا کچھہ تعلق اُنسے یا اُنکی نسل میں کسی سے ہے۔

اتگہ خاں کا مقبرہ

درگاہ کی مغربی دیوار کے باہر اتگہ خاں کا مقبرہ ہے انکا نام شمس الدین محمد خاں غزنوی ہے اور انکا لقب اعظم خاں تھا اِنکی بی بی نے بھی مثل ماہم انگہ کے اکبر بادشاہ کو دودہ پلایا تھا۔ ہمایوں بادشاہ کو جب شیر شاہ نے شکست دی تہی اور اکبر کے زمانہ میں اُنھوں نے بہرام خان کو جالندہر پر شکست دی تہی۔ ماہم انگہ کے خاندان میں اور اعظم خاں کے خاندان میں رقابت کے سبب سے بہت حسد اور دشمنی ہوگئی تھی جسکا یہ نتیجہ ہوا کہ ماہم انگہ کے بیٹے اعظم خاں کو ادہم خاں نے آگرہ کے قلعہ میں بارہویں رمضان سنہ ۹۶۹ ہجری مار ڈالا اور اکبر بادشاہ نے اُس خون کے قصاص میں ادہم خاں کو قلعہ کے اوپر سے دو دفعہ گروا کر مروا ڈالا چنانچہ دو خون شد بر بادفی ایک عدد اس واقعہ کی تاریخ ہے دونو قاتل و مقتول کی نعشیں دفن کے لیے دہلی بھجوا دی گئیں تہیں چنانچہ اعظم خاں یہاں دفن کیے گئے اور ادہم خاں قطب صاحب میں مدفون ہوے جہاں کچھہ عرصہ بعد اُنکی شکستہ دل والدہ ماہم انگہ بھی مدفون ہوئیں اعظم خاں کے بیٹے کو کلتاس خاں نے یہہ مقبرہ سنگ

سلیم شاہ کے عہد میں ۹۵۳ھ میں تعمیر کرایا تھا یہہ عیسے خان شیر شاہی امیروں میں سے تھے اور انہی کی کوشش سے سلیم شاہ شیر شاہ کے بعد تخت نشیں ہوئے تھے۔ مسجد چونے اور پتھر کی بنی ہوی ہے اور محراب میں سنگ سرخ لگا ہوا ہے طرز عمارت سیدوں اور لودھیوں کے وقت کی ہے۔ اِس کوٹلہ میں مسجد کے سامنے عیسے خاں کا مقبرہ ہے

عیسے خاں کا مقبرہ

بیچ میں ایک برج ہے اور آس پاس حلام گردش کے مکانات ہیں۔ مقبرہ ہشت پہل اور خوبصورت ہے کتبہ سے معلوم ہوتا ہے کہ خود عیسے خاں نے ۹۵۴ھ میں اسکو بنوایا تھا۔ وہ یہیں مدفون ہیں علاوہ انکے قبر کے اور بہت سی قبریں ہیں مقبرہ پر کتبہ کندہ ہے

ساکرد این روضہ جنت بنا در عہد دولت اسلام شاہ بن شیر شاہ خلد ملکہ
سلطانہ مسند عالی عیسے خان بن میان عمر خان حاجب خاص تاریخ ہشتم ماہ جمادی الاخر سنہ

نظام الدین سے شمال کی طرف بارہ کھمبہ کی عمارت پٹھانوں کے وقت کی ہے یہہ کسیکا مقبرہ ہے

لال محل

اسکے پیچھے لال محل ہے جو خلجی بادشاہوں کے وقت کی عمارت ہے سلطان علاء الدین خلجی کے بارہ میں جلال الدین کو تولی باغی ہوکر لال محل یا کوشک لال میں تخت نشیں ہوا تھا اس محل کا نام و نشان بیں موجود عمارت کو حسن کچہہ قرین ہی ہے لوگ لال محل کہتے ہیں، شاہد محل سے متعلق یہ بھی کوئی عمارت ہوگی کہ محل کے ٹوٹنے کے بعد اس نام سے مشہور ہوگئی یا ممکن ہے کہ علاء الدین بادشاہ نے یہ عمارت شاہ نظام الدین کے

بارہ پلہ کے پاس مہربان آغانے ایک منڈی بھی بنائی تھی جسکے آثار باقی ہیں اِس منڈی میں ایک باولی اور ایک مسجد بنی ہوئی تھی جسکا اب نشان بھی نہیں ہے۔ بارہ پلہ کے پاس سید محمود بحار کی درگاہ ہے جو بوجہ تقدس کے نہ بوجہہ عمارت کے مشہور ہے احاطہ مقبرہ ہمایوں کے شمال و مشرق کے کونہ میں ایک مکان اور ایک مسجد کے آثار ہیں جسکی طرز عمارت پٹھانوں کے زمانہ کی معلوم ہوتی ہے اور کہا جاتا ہے کہ حضرت نظام الدین کا مکان تہا

عرب سرائے

مقبرہ کے دروازہ کے پاس عرب سرائے ہے جسکو حاجی بیگم ہمایوں بادشاہ کی بیوی نے بنوایا تہا اِس بیگم نے تین سو عرب حرمین شریفین سے لاکر یہاں آباد کیے تہے کہتے ہیں اِن میں سے سو عرب سادات میں سے اور سو مشایخ کبار اور سو عرب عوام الناس سے تہے غدر سے پہلے اِن کی نسل میں سے بندرہ بیس گہر آباد تہے مگر اب اُنمیں سے وہاں کوئی گہر باقی نہیں رہا اِس سرائے کے تین دروازے ہیں مگر شمالی دروازہ سب میں عمدہ ہے اُسکی اوپر کی آفتابی قابل دید ہے شمالی دروازہ سے مشرق کی طرف ایک مسجد اور ایک قبر افسر الدولہ کی مشہور ہے اِسکے بعد عیسےٰ خاں کی مسجد اور مقبرہ ہے جسکی چار دیواری ہیں

عیسےٰ خان کا کوٹلہ

اور مسجد بنی ہوی ہے وہ عیسےٰ خاں کا کوٹلہ کہلاتا ہے جسکو عیسےٰ خاں حجاب نے

مقبرہ ہمایوں بادشاہ

اصل انھوں نے اپنی بیوی کے لیے بنوایا تہا۔ ۱۰۳۶ھ میں خانخاناں بہتر برس
کی عمر میں مرگئے اور یہاں مدفون ہوے یہہ مقبرہ کسی زمانہ میں بہت عمدہ بنا ہوا
تہا مگر اب بہت خراب و شکستہ ہے کہتے ہیں کہ کل سنگ مرمر آصف الدولہ نے
اکہڑوا کر لکھنؤ میں منگوا لیا اب سنگ سرخ کا ایک کہنڈر رہگیا ہے۔ مگر اب بہی دروازہ
کی عمارت دیکھنے کے قابل ہے۔

بارہ پلہ

اِس کے پاس قدیم مغلئی پل بنا ہوا ہے جو بارہ پلہ کے نام سے مشہور ہے لیکن اسکے
صرف گیارہ در ہیں عمارت نہایت خوشنما ہے اور قابل دید ہے مسٹر فنچ نے اپنے
سفرنامہ میں جب وہ شیر شاہ کے زمانہ میں دہلی آئے اِس پل کا ذکر کیا ہے یہ
پل مہربان آغا نے ۱۰۲۱ھ میں بنایا تہا۔ جہانگیر بادشاہ کے عہد میں آپ کو آغاے
آغاناں کا لقب ملا تہا جب بڑہاپے میں انھوں نے دہلی میں سکونت اختیار کی تو جہانگیر
نے دہلی کے گورنر کو حکم دیا کہ انکی بہت خاطرداری اور تعظیم کیجاے۔ اِس خانہ نشینی
کے زمانہ میں انھوں نے یہ پل بنوایا تہا۔ اِس پر یہ کتبہ کندہ ہے۔

بیچ اتنا گنبد گولہ نہیں ہے بلکہ وہ ایک نہایت خوشنما کلس پر ختم ہوا ہے جس سے
اس برج کا حسن دوبالا ہو گیا ہے جو سنگ مرمر کی جالیاں یہاں لگی ہوئی ہیں وہ
ہندوستان کی عمدہ ترین جالیوں میں سے ہیں۔ مقبرہ کے اندر جانے کا راستہ جنوب
کی طرف سے ہے بیچ کے گنبد میں صرف ہمایوں کی قبر ہے یہ مقبرہ ایک زمانہ تک
شاہی خاندان کا مدفن رہا ہے۔ چنانچہ عالمگیر ثانی اور جہاندار شاہ فرخ سیر دارالشکوہ
سب یہیں مدفون ہیں شمالی مشرقی کونہ میں حاجی بیگم ہمایوں بادشاہ کی بیوی
بانیہ مقبرہ مدفون ہیں حاجی بیگم کا نام حمیدہ بانو بیگم تھا۔ چھت پر گنبد کے گرد کانات
سے ہوئے ہیں جہاں پہلے ایک مدرسہ تھا حاجی بیگم نے ۹۷۳ھ میں اس عمارت کو شروع
کیا اور اکبر بادشاہ نے اُسکے بعد پندرہ لاکھ روپیہ کی لاگت سے سولہ برس میں عمارت
کو پورا کیا تھا۔ اس باغ کی کسیقدر درستی کیگئی ہے مگر اب بھی بہت بڑا حصہ باغ کا ویران
پڑا ہے مقبرہ کے احاطہ کے اندر ایک چھوٹا سا مقبرہ سنگ سُرخ کا کسی نامعلوم شخص
کا بنا ہوا ہے اسکی بعض جالیاں بہت خوبصورت اور قابل دید ہیں افسوس ہے کہ اس
پر کوئی کتبہ نہیں ہے جس سے اسکے بانی کا اور زمانہ بنا کا حال معلوم ہوتا مقبرہ کے
باہر جنوب و مشرق کے کونہ میں برج کی عمارت ہے جو نعیم خاں کا مقبرہ ہے خانخاناں
خاں خانان نے ۱۶۲۵ء میں یہ مقبرہ بنایا ہے۔ نعیم خاں اُسکے رفقا میں سے تھے
وہاں ہی کی جانب داری میں لڑکر مارے گئے تھے۔

خانخاناں کا مقبرہ

مدرسہ کے پاس سے یہ بیرم خاں خانخاناں کے بیٹے تھے کہتے ہیں کہ مقبرہ در

ہمایوں کا مقبرہ

مقبرہ کے باغ کے دروازہ کی اسقدر عمدہ کرسی رکھی ہے کہ اُسکی شان بہت بڑھ گئی ہے دروازہ پر بہت مکانات بنے ہوے ہیں جنپر جانے کا راستہ دروازہ کے اندر اندر دونوں جانب سے ہے۔مقبرہ جیسی بے مثال عمارت کے لیے دروازہ نہایت موزوں ہے سنگِ سُرخ میں دودیا سنگ خام اور سنگ مرمر کا کام بنا ہوا ہے ایک دوسرا دروازہ جنوب کی جانب ہے مگر اس دروازہ سے بہت چھوٹا ہے مقبرہ کے گرد چونہ اور پتھر کی فصیل تعمیر ہے جسپر پانی کے بہٹی کا برہہ بنا ہوا ہے مقبرہ کی عمارت ہشت پہل ہے جسکے چار پہل چھوٹے اور چار پہل بڑے ہیں۔چاروں چھوٹے پہلوں کے لبوں پر چار ہشت پہل برجیاں ہیں۔مقبرہ کے دروازہ کے دونوں بازو دروازہ سے آگے بڑھے ہوے ہیں بیچ میں ایک عظیم الشان سنگ مرمر کا برج بنا ہوا ہے جو ازروے پیمایش لندن کے سنٹ پاک گرجا کے برج کا تین چوتھائی ہے۔یہہ برج اسقدر عمدہ اور سدھ بنا ہوا ہے کہ دنیا میں اِسکا جواب نہیں۔یہہ عمارت پہلی نظیر اُس طرز عمارت کی ہے جو رفتہ رفتہ آگرہ کے تاج محل کے مقبرہ میں مکمل نظر آتی ہے اگرچہ یہ مقبرہ محض خوبصورتی میں آگرہ کے تاج کی برابری نہیں کرسکتا کیونکہ وہ از سر تا پا سنگ مرمر کا بنا ہوا ہے لیکن یہ عمارت تاج سے بہت زیادہ عظیم الشان ہے۔دیکھنے والے کا دِل عمارت کی عظمت سے مرعوب ہو جاتا ہے تاج سے اِس مقبرہ کا برج بہت زیادہ خوشنما ہے۔دہلی کی جامع مسجد کی طرح تاج کا برج بہی ایک کرسی پر سے مثل غبارہ کے اُٹھا ہے مگر ہمایوں کے مقبرہ کے گنبد کے

پرانہ قلعہ
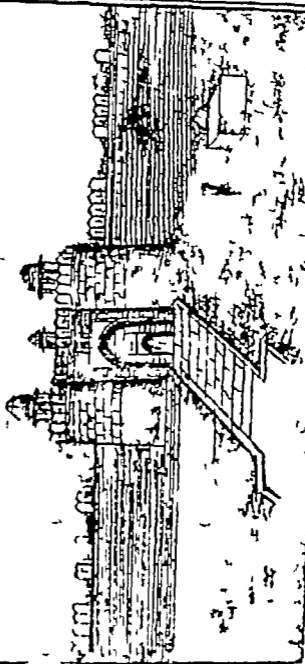
عمارت بنائی گئی تھی۔ شاہ عالم ثانی کی والدہ لال کنور جب یہاں دفن کی گئیں تو یہ عمارت
بنی اور لال بنگلہ کے نام سے مشہور ہوئی ہیں شاہ عالم کی بیٹی بیگم جان بھی مدفون
ہوئیں شاہ عالم کے بعد یہہ جگہ خاندان تیموریہ کا قبرستان ہو گئی مرزا سلطان پرویز
مرزا دارا بخت مرزا داود نواب فتح آبادی بیگم اور مرزا بلاقی اور بادشاہ کی بہت سی
حرمیں یہاں مدفون ہیں۔

نیلی چھتری

نواب نوبت خاں کا مقبرہ ہے جو دربار اکبری کے امیر تھے کسی زمانہ
میں اسپر بہت عمدہ چینی کا کام بنا ہوا تھا اور برج پر نیلا چھتر تھا۔ یہ مقبرہ ہشت پہلو
ہے اسکے دروازہ پر یہ کتبہ ہے۔

بہ بین خوش منظر عالی مقامی	دریں عالم ندیدہ چشم ایام
چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام	پے تاریخ اتمامش خبر دار

نیلی چھتری کے پاس خاص محل بنا ہوا تھا جسکے دروازہ پر یہہ کتبہ تھا۔

بدور شاہجہاں صاحب قران ثانی	کہ در جہانست جہاں پرور وسپہر جناب
بنا نہاد ہمیں زمانہ خاص محل	دریں زمیں بکرم نیست نشان در باب
ہمیشہ باد بزیر سپہر نو قلموں	بی ضمیر منیرش پے صلاح و صواب
اگر ز سال بنایش شود سوالی ترا	حساب کن بسرائے محل خاص جواب

اور اسکے پاس گلال باڑی کی عمارت تھی اب اسکے کچھ کچھ کھنڈر رہ گئے ہیں
پرانا قلعہ اور نظام الدین کے بیچ میں سید عابد کا مقبرہ ہے۔ اسپر چینی کاری کا کام
بنا ہوا تھا۔ کہتے ہیں کہ سید عابد خان ودراں خاں کے رفقا میں سے تھے اور کسی لڑائی

تہا جہاں مہابہارتہ کی مشہور لڑائی واقع ہوئی تہی یہہ پانچوں مشہور موضع سوتی بت ماعیت اندیت اور تلپیت ہیں۔ اِس میں شک نہیں کہ ہمایوں پُرانے قلعہ کی عمارت کو ناتمام چھوڑ گیا تہا اور شیر شاہ نے ہمایوں کے بعد اسکو پورا کیا ہے۔ اِس قلعہ کا نام ہمایوں نے دین پناہ رکہا تہا ۱۵۳۳ء سے پہلے کی عمارتوں میں قلعہ کا ملحد جنوبی دروازہ اول درجہ کا ہے۔ اس دروازہ سے راستہ شمال کیطرف شیر شاہ کی مسجد کو گیا ہے یہہ مسجد بہت گہرے رنگ کے سنگ سُرخ کی بنی ہوئی ہے اسکا ایک بُرج ہے اور منارہیں ہیں بعض کے نزدیک یہ مسجد ہمایوں بادشاہ کی بنائی ہوئی ہے محراب و گوشوں پر آیات قرآنی کندہ ہیں گنبذ کے دونو طرف دو چہتریاں بنی ہوئی تہیں اب وہ باقی نہیں رہیں صحن کے وسط میں ایک مثمن حوض ہے دیوار کے آبادوں میں آفتابیاں بنی ہوی ہیں کوئی کتبہ تعمیر کی بات نہیں ہے۔

مسجد کے قریب شیر منڈل کی عمارت بنی ہوی ہے یہہ عمارت شیر شاہ نے بطور سیرگاہ کے بنائی تہی بیچ میں ایک کمرہ ہے اور اِس کے گرد ایک پتلی سی غلام گردش ہے جس میں اوپر برج ہے۔ ہمایوں بادشاہ کے زمانہ میں یہاں کتب خانہ بنا ہوا تہا اسکی سیڑھیوں پر سے ہمایوں بادشاہ گر کر شہید ہوئے تہے۔

پُرانے قلعہ سے ہمایوں کے مقبرہ کو چلو تو پہلے بائیں ہاتہہ کو شاہی زمانہ کا بنا ہوا کوس کا منارہ نظر آتا ہے پیمایش سے معلوم ہوتا ہے کہ اس زمانہ میں ایک کوس ٹھیک ڈہائی میل کا ہوتا تہا۔ دہنے ہاتہہ کی طرف لال بنگلہ کی عمارت اور نیلی چہتری کا مقبرہ دکہائی دیتا ہے لال بنگلہ کی بات کہتے ہیں کہ ہمایوں بادشاہ کے زمانہ میں ایران جانے سے پہلے یہاں اُنکی کوئی حرم دفن کی گئی تہی اور اُس پر کچہہ

فرید خاں نے سلیم گڑھ ہی کی مرمت کرائی تھی اور شاید سلیم گڑھ ہی کو بنایا تھا فرید خان کی قبر سرائے شاہ جی میں ہے جو بیگم پور کی مسجد سے چار سو گز کے فاصلہ پر مشرق میں واقع ہے

اسی سڑک پر کچھ دور آگے بائیں ہاتھ پر ایک نہایت عمدہ مسجد اور ایک محل کے کھنڈرات موجود ہیں جن کو مہابت خاں نامی مشہور امیر نے بنوایا تھا۔ یہہ وہ امیر ہے جسنے شاہجہان کے ہمراہ ہو کر جہانگیر سے بغاوت کی تھی اور جہانگیر کو قید کر لیا تھا مہابت خاں نسل راجپوت میں سے تھا اور آخر زندگی میں وہ شیعہ ہو گیا تھا۔ اُس کی قبر کربلا میں موجود ہے جو منصور کے مقبرہ سے مشرق و جنوب میں واقع ہے۔

اسکے آگے پُرانے قلعہ کی نہایت خوبصورت فصیلیں نظر آتی ہیں۔ قلعہ سے کچھہ فاصلہ پر ایک چار دیواری ہے جسمیں ایک نہایت خوبصورت دروازہ سنگ سُرخ کا اور ایک بڑی مسجد ہے جسکی خیر المنازل تاریخ ہے۔ ماہم انگہ نے جو اکبر بادشاہ کی انّا تھیں یہاں یہ مسجد اور مدرسہ ۱۵۶۱ء میں بنوایا تھا۔ ماہم بیگم ادہم خان کی ماں تھیں کتبہ کے اوپر یہ کتبہ کندہ ہے

بدوران جلال الدین محمد	کہ باشد اکبر شاہان عادل
چو ماہم بیگم عصمت پناہے	بنا کرد این بنا بہر افاضل
ولے شد ساعی این بقعۂ خیر	شہاب الدین احمد خان باذل
ہے خیرات این بقعۂ خیر	کہ شد تاریخ او خیر المنازل

پرانا قلعہ وہ قلعہ ہے جسکو ہمایوں بادشاہ نے اور بعد میں شیر شاہ نے ہندوؤں کے قدیم قلعہ اندرپت کی جگہ پر تعمیر کیا تھا۔ اندرپت ایک مشہور موضع منجملہ اُن پانچ گاؤں

بادشاہ کا سرتن سے جدا کر ڈالا تھا پیروز آباد کے اکثر مکانات اُس زمانہ میں برباد کیے گئے جب شاہجہان آباد بنا ہے۔ یہاں کے پتھر نئے شہر میں بہت کام آئے اب دو ایک مکان اُنہیں سے رہ گئے ہیں۔ اُنہیں سے ایک جو سٹ کھمبا مسجد ہے جو جیل خانہ کے پس پشت اب ہی موجود ہے مگر اب چند روز ہوے کہ توڑ ڈالی گئی اسکے قریب بائیں ہاتھ کی طرف لال دروازہ ہے جو سنگ سُرخ کا بنا ہوا ہے جانناچاہیے دروازہ شیر شاہ کی دلی کا شمالی یعنی کابلی دروازہ تھا اسکے مقابلہ میں جنوب کی طرف بھی یعنی پُرانے قلعہ کے جنوب ومغرب کے کونہ کے پاس ایک دروازہ بنا ہوا ہے جاننا وہ شہر کی جنوبی فصیل کا دروازہ نہ تھا بلکہ کسی شاہی بازار کا دروازہ ہوگا جو قلعہ کے زیر فصیل آباد تھا شیر شاہ کا زمانہ ۹۴۷ھ تھا۔ یہہ دروازہ نہایت عالیشان ہے اسکے سامنے وہ قلعہ تھا جسمیں سے ہمایوں بادشاہ نکالا گیا تھا اور شیر شاہ کے بعد پہر اُسی ہمایوں کا قبضہ ہو گیا تھا اور آخر کار اُسنے یہیں وفات پائی۔ جنوری ۱۶۱۱ع میں فنچ سیاح شہر کے اجمیری دروازہ سے شہر میں آیا تھا اور بارہ پل پر سے عبور کیا تھا جو اتبک موجود ہے فنچ سیاح اپنے روزنامچہ میں لکھتا ہے کہ شہر کے چاروں طرف بہت خوشنما باغات ہیں اور اطراف میں گوجروں کی آبادی زیادہ ہے لال دروازہ سے کسیقدر جنوب کیطرف فریدخاں کی کاروان سرائے سے جسکا اب جیلخانہ بنا دیا گیا ہے فریدخاں جہانگیر کے عہد میں پنجاب کا صوبہ دار تھا فریدخاں کے سبب سے شہزادہ خسرو کی بغاوت بہت جلد فرو ہوگئی تہی اور جہانگیر بادشاہ تخت نشین ہوے تہے فریدخاں کا بسایا ہوا قصبہ فریدآباد اتبک آباد ہے اور دہلی سے بارہ میل کے فاصلہ پر قدیم قصبہ تلپت کی جگہ پر واقع ہے

کہ ایک پنڈت نے یہ پڑہا کہ اسپر یہہ لکہا ہوا ہے کہ اِس لاٹ کو کوئی شخص نہیں اُٹہا سکیگا مگر ایک مسلمان بادشاہ پیدا ہوگا جسکا نام سلطان فیروز ہوگا وہ اُسکو اُکہاڑیگا زمین سے اوپر لاٹ سنتیس فٹ ہے اور نیچے سے اُسکی مٹان کچہ اوپر نوفٹ دیڑہ انچ اور چوٹی پر ساڑہے چہہ فٹ ہے راجہ اسوکا کے چاروں کتبے بہت صاف کہدے ہوے ہیں اِن کتبوں کی تاریخ تیسری صدی قبل عیسے کی ہے اس کتبہ کے اوپر اور نیچے چوہان راجہ وسالادیوا کے وقت کا کتبہ ہے (۱۱۶۴ء) جب امیر تیمور نے دِلّی کو فتح کیا تو اِس منار کو اور کوشک شکار کے منار کو بہی دیکہا اور بہت پسند کیا اور کہا کہ ایسی یادگار کہیں نظر نہیں آئی چونکہ اِسپر سنہری کلس چڑہایا گیا تہا اس سبب سے فیروز شاہ کے زمانہ میں منار زرین کے لقب سے مشہور ہوا تہا۔

فیروز آباد کا شہر مغرب کیطرف شاید کلان مسجد تک آباد تہا اور جنوب و شمال میں دو میل طویل فیروز شاہ کے زمانہ کا مورخ لکہتا ہے کہ قصبہ اندرپت سے لیکر کوشک شکار تک چلا گیا تہا۔ شہر کا قلعہ جمنا کے کنارہ واقع تہا اور لاٹ سے ملحق جو کہنڈرات جنوب و جنوب مغرب میں موجود ہیں وہ فیروز شاہ کے قلعہ کے ہیں۔ لاٹ کے متصل فیروز شاہ کی جامع مسجد کے کہنڈر موجود ہیں جنسے یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہ کسی زمانہ میں بہت بڑی عمارت ہوگی اندازہ ہوتا ہے کہ مسجد کے صحن کے چاروں طرف عمدہ دالان بنے ہوے تہے اور صحن کے وسط میں ایک ہشت پہلو عمارت تہی سطح زمین سے جسکی سطح نیچے تہی جسکے گرد فیروز شاہ کی بنائی ہوی عمارتوں کا حال کہدا ہوا تہا۔

۱۷۵۹ء میں عالمگیر ثانی کو اُسکے قاتل اِسی قلعہ میں بہکا کر لائے تہے کہ وہاں کوئی بہت بڑا درویش صاحب کرامت اُترا ہوا ہے اور یہاں لاکر اُسکے قاتلوں نے

گئیں کہ معمولاً ہے اسکے بعد ایک چھکڑا بیالیس پہیے کا تیار کیا گیا اور ہر پہیے میں رستے
باندھے گئے ہزاروں آدمیوں نے رستوں کے ذریعہ سے لاٹ کو گاڑی پر چڑھایا
ہر رستے کو دو سو آدمیوں نے کھینچنا شروع کیا اور چھکڑا جمنا کے کنارہ لایا گیا۔ یہاں خود
سلطان اُسے لینے آئے اُنھوں نے پہلے سے بہت سی بڑی بڑی کشتیاں جمع
کر رکھی تھیں جن میں پانچ سات ہزار من غلہ بار ہو سکے اور چھوٹی سے چھوٹی کشتی تھی
وہ ہزار من غلہ اُٹھا سکتی تھی بڑی محنت سے لاٹ چھکڑے سے ان کشتیوں پر لادی
گئی اور جمنا کے اُس پار لائی گئی اور یہاں سے سلطانی محل میں بدقت تمام پہونچائی
گئی۔ یہاں جامع مسجد کے قریب اُسکے لیے ایک عمارت تیار کرائی گئی اور نہایت ہنرمند
معمار اس کام کے لیے جمع کیے گئے یہ عمارت چونہ اور پتھر کی . کئی منزل اونچی تھی
جب ایک منزل تیار ہو جاتی تھی تو لاٹ اُس پر چڑھا دی جاتی تھی۔ اسی طرح منزل بمنزل وہ
عمارت کی چوٹی پر پہونچا دی گئی۔ یہاں اُسکو سیدھا کھڑا کرنے کے لیے تدبیر یہ کی گئی
کہ لاٹ کے سرے پر مضبوط رستے باندھے گئے اور رسوں کے دوسرے سرے چرخیوں
پر لپیٹ دیے گئے اور بہت سے آدمیوں نے اُن چرخیوں کو پھرایا جب اس طرح لاٹ
زمین سے آدھ گز اونچی ہو گئی تو اُسکے نیچے روئی کے تھیلے اور لٹھے لگا دیے گئے کہ پھر نیچے
نہ گرنے پائے کئی روز میں رفتہ رفتہ لاٹ سیدھی کھڑی کر دی گئی اور اُسکے چاروں طرف
پاڑ باندھ دی گئی کہ سیدھی کھڑی رہے۔ چوکور پتھر جسکا پہلے ذکر ہوا اُس کی نیو میں اُتارا
گیا پھر لاٹ کے سر پر سنگ سیاہ و سفید کا کام بنا دیا گیا اور اُسپر سنہری کلس چڑھا دیا
گیا یہ لاٹ بتیس گز ہے جس میں سے آٹھ گز زمین کے نیچے اور چوبیس گز اوپر ہے اس
لاٹ پر کچھ ہندی زبان میں لکھا ہوا ہے جسکو کوئی ہندو پنڈت نہیں پڑھ سکا کہتے ہیں

کیا کرتے تہے اور بہت دہوم سے گیارہوین ہوا کرتی تہی۔
اِس سے تہوڑے فاصلہ پر شیخ محمد کے باغ جسپر شاہ صابر بخش کی اولاد قابض ہے
اور مہابت خان کی زین مشہور مقامات ہیں۔ یہاں سیر دریا مہابت خاں کی حویلی تہی
دہلی دروازہ سے پانسو گز کے فاصلہ پر فیروزشاہ کا کوٹلہ ایک مشہور و معروف عمارت
ہے اِس قلعہ کو کتب تواریخ میں کوشک فیروزشاہ بہی لکہا ہے یہہ قلعہ جمنا کے کنارہ
پر ۱۳۵۴ء میں تعمیر ہوا ہے اِس قلعہ میں فیروزشاہ کی لاٹ اور فیروزشاہ کی جامع مسجد
بنی ہوئی ہے۔ لاٹ اُن دو پتہر کی لاٹوں میں سے ہے جنکو اسوکا نے ۲۵۰ قبل مسیح بنایا
کرایا تہا اور فیروزشاہ اِس کو مقام ٹوپرا سے جو ضلع انبالہ میں جگادری سے جنوب و
غرب میں سات میل پر واقع ہے لایا تہا اور دوسری لاٹ جو پہاڑی پر پیر غیب کی
قدیم رصد پر موجود ہے میرٹہہ سے لائی گئی تہی اِن دونو لاٹہوں کو فیروزشاہ نے اپنے
محلات میں استادہ کرایا تہا۔
ضیاء الدین برنی نے اِس لاٹ کے لانے کا بہت مفصل حال تحریر کیا ہے جو دلچسپی
سے خالی نہیں ہے اور ہم انگریزی کتاب سے اُسکا ترجمہ کرکے یہان درج کرتے ہین
بہت غور و تامل کے بعد اِس لاٹ کو نیچے گرانے کے لیے دوآبے کے کل باشندوں کو
اور فوج و رسالہ کے سپاہیوں کو حکم دیا گیا کہ حاضر ہوں اور ضروری اوزار ساتہہ
لائیں۔ بہت ڈہیر سنبل کی روئی کے منگوالیے گئے اور لاٹ کے نیچے رکہدیئے گئے
جب زمین کہودی گئی تو لاٹ سنبل کی روئی پر بہت آہستگی کے ساتہہ آپڑی۔ اِسکے
بعد رفتہ رفتہ روئی اُسکے نیچے سے نکال لی گئی۔ لاٹ کی نیو میں ایک چوکور پتہر نصب
تہا وہ بہی نکال لیا گیا۔ اسکے بعد لاٹ کو سر سے پاؤں تک روئی کے پہل تلذی کہالین پیٹ دین

رہے ۱۸۲۹ء میں نواب فضل علی خاں اعتماد الدولہ وزیر شاہ اودہ نے ایک لاکھ ستر ہزار روپیہ ایسٹ انڈیا کمپنی کے پاس جمع کر دیا کہ اُس روپیہ کے محاصل سے مدرسہ کا خرچ چلے۔ سرکار انگریزی کی طرف سے اِس مضمون کی عبارت کو پتھر پر کندہ کر کے پیچ کے دروازہ میں اسکے لوح نصب کر دیا گیا

ہ ر لوح نقش بیاد و لیک حرائے عل نامہ و نام نیک
یاد حسنات نواب اعتماد الدولہ ضیار الملک سید فضل علی خاں بہادر سہراب جنگ کہ یک لاکہ ہفتاد ہزار روپیہ برائے ترقی علوم درمدرسہ ہذا واقع دہلی خاص مولد و موطن خوش بصاحبان کمپنی انگریز بہادر تعویض نمودند منقوش گردیدہ در ۱۸۲۹ء

غدر کے پہلے یہاں سے مدرسہ اُٹھا دیا گیا تہا اور یہہ جگہ دار البقا مقرر ہوئی تہی غدر کے بعد یہاں پولس اسٹیشن ہوگیا اور اب پھر چند سال سے عمارت انگلو عربی اسکول کو دیدی گئی ہے

دہلی دروازہ کے سامنے ایک مختصر عمارت مہندیوں کے نام سے مشہور ہے۔ اسکی شہرت زیادہ تر اِس سبب سے ہے کہ یہاں سے قریب ایک میدان میں مولانا شاہ ولی اللہ کا خاندان مدفون ہے۔ یہاں شاہ ولی اللہ شاہ عبد العزیز شاہ رفیع الدین شاہ عبد القادر کے مزار موجود ہیں مہندیوں کی عمارت میں سیچے در در سے ہوئے ہیں اور اوپر چار بُرجیاں ہیں چونکہ اس عمارت کی شکل ایسی تہی جیسے کہ حضرت امام غوث الاعظم کی مہندیوں کی ہوا کرتی ہے جو پہلے دہلی میں سا کرتی تہیں اس سبب سے اِس عمارت کا نام مہندیاں مشہور ہوگیا یا یہہ سبب ہو جیسا کہ مشہور ہے کہ کسی نواب نے اپنی منت پوری ہونے پر مہندیوں کی شکل کی عمارت بنوائی تہی اور وہ یہاں نکلا

درگاہ حضرت خواجہ باقی باللہ رحمہ

قدم شریف

نکہت بستان سر د اہنبیا	از نہالِ جعفری خوش گل شگفت
چونکہ بد مشرب فنا اندر بقا	محو حق گشتہ ز اسرارِ صفت
رخت بستہ زین سرائے بے بقا	چوں ندائے ارجعی از حق شنفت
سال تاریخ وصالش خسروی	باقی باللہ نقشبند وقت گفت

یہاں سے تہوڑی دور پر اجمیری دروازہ کے باہر غازی الدین خان کا مدرسہ ہے جسمین مسجد بہی ہے بانی کی قبر بہی ہے اور طلبا کے رہنے کے مکانات بہی ہیں غازی الدین خان نظام الملک کے فرزند تہے جب ۱۷۳۹ء کے واقعات کے بعد اُنکے والد دکن کی صوبہ داری پر چلے گئے تو یہہ دہلی کے دربار میں بہت با اثر وزیر ہوگئے ۱۷۵۲ء میں اُنھوں نے وفات پائی۔

دروازے کے دونو بازو آگے کو بڑہے ہوے ہیں صحن کے تین طرف دوسرے حجرے طالبعلموں کے رہنے کے لیے بنے ہوے ہیں جس طرح سمرقند و بخارا کے مدارس میں ہوتے ہیں مغربی سمت میں ایک خوشنما مسجد سنگ سُرخ کی تعمیر ہے۔ جامع مسجد کی طرح مسجد کے دونو پہلوؤں میں کچہہ صحن چہوڑ کر سنگِ سُرخ کے دالان اور مسجد کے مابین سنگ باسی کا جالدار مجر ہے اور اُس مجر کے اندر دوسرا مجر سنگ مرمر کا جالدار ہے اور اِس مجر میں باقی کی قبر اور اُسکے علاوہ دو قبرین اور ہین جنکے تعویذ سنگ مرمر کے ہیں۔

یہہ مدرسہ احمد شاہ اور عالمگیر ثانی کے عہد میں تیار ہوا تہا۔

ایک زمانہ میں انگریزوں نے اِسکو منہدم کرنا چاہا تہا لیکن خدا کا شکر ہے کہ آخر میں صلاح پلٹ گئی اور اُسکے گرد شہر کی طرح فصیل بنا کر اُسکو شہر کی حدود میں لے لیا گیا اور سرکار انگریزی کی طرف سے ایک عرصہ تک یہاں چند مدرس طالب علموں کو پڑہاتے

حسن رسول ما افتخار آل حسن		اولش قربی ثانی وثالث حسین

درگاہ کے پاس شہر کی طرف پہاڑ گنج کا محلہ آباد ہے اور اس کے پہلو میں قدم شریف کی مشہور درگاہ ہے جہاں پہلے فیروزشاہ کا باغ تہا حسب ۱۳۷۵ء یعنی سنہ ۷۷۶ھ میں فیروزشاہ کے چاہتے بیٹے فتح خاں کا انتقال ہوا فیروزشاہ نے اسکو یہاں دفن کیا اور اسکا مقبرہ بنوایا اور اسکے سینہ پر قدم مبارک رسول مقبول کا نصب کیا جو خلیفہ بغداد نے فیروزشاہ کو تحفۃً بہیجا تہا۔ تغلق کے مقبرہ کی طرح اسکے گرد فصیل بنی ہوی ہے شاید یہ فصیل مغلوں کے حملہ سے محفوظ رہنے کے لیے بنائی گئی تہی کیونکہ فیروزآباد فصیلوں کے باہر واقع تہا۔ فصیل سے قبر کا راستہ دو نہایت عمدہ بنے ہوے دروازوں میں سے ہے قبر کے گرد محراب دار دالان ہیں جنکی قطع قابل دید ہے انکے ستون جو کورہیں یہ معلوم ہوتا ہے کہ کسی مدرسہ کے ہیں فصیل کے باہر ایک بہت بڑا سنگین حوض ہے یہاں بارہویں ربیع الاول کو بہت بڑا میلا ہوتا ہے اور گیارہویں کی شب کو قوالی ہوتی ہے دروازہ پر یہ کتبہ ہے

زہی کم کسان رہنمائے محمد	زہایت دہندہ بدلے محمد
خوش آن رہ سر و بارگاہے	کہ مرے ماند تمنائے محمد
عرش گشتہ در ہر پا او مسلم	ہر آن کو شدہ خاک پائے محمد
مس ازسگان سگ کوے او	شدہ سیروان از گدائے محمد

قدم شریف کے پاس خواجہ باقی باللہ کی درگاہ ہے جہاں اکثر مرادمند جاتے ہیں اس درگاہ کے ستون سنگ مرمر کے ہیں اسپر یہ کتبہ لکہا ہے۔

خواجہ باقی آن امام اولیا	عارف باللہ اسرار بہشت

سرکاری باغ ہے۔ اور کئی باغات ملا کر انگریزی طور پر آراستہ کیا گیا ہے۔
اسکے قریب نہر کے اُس پار قدیم ارمنی عیسائیوں کا قبرستان۔ اور اربا دخاندان کا
قبرستان کہلاتا ہے جو شاہی ملازم تھے۔
روشن آرا باغ سے ایک راستہ سبزی منڈی ہوتا ہوا کشن گنج کو آیا ہے جہاں ۱۸۵۷ء کی لڑائی کی یادگار
موجود ہے یہاں کپتان بارنٹ مارے گئے تھے یہاں سے سیدھا راستہ لاہوری دروازہ کا
ہے جسکے باہر سرہندی مسجد سنگ سُرخ کی بنی ہوی ہے جسکو سرہندی بیگم نے جو شاہجہان
کی بیوی تھیں بنایا تھا کل شاہجہانی عمارات کے بہ نسبت یہ عمارت معمولی سی ہے اسکے
برج سنگ سُرخ کے بنے ہوے ہیں اور بہت بڑے ہیں پہلے یہاں اکرام کی ایک سرائے
بنی ہوی تھی غدر سے پہلے انگریزوں نے سرائے اور مسجد کی چاردیواری کو توڑ ڈالا سرائے
کی تاریخ کسی نے خوب کہی تھی: امشب کرمے کن بسرائے کرام: لاہوری دروازہ سے
جنوب و مغرب میں عیدگاہ کی عمدہ سرائے بنی ہوی ہے جو قابل دید ہے اُور اُس
سے جنوب کی طرف پہاڑ پر عیدگاہ تعمیر ہے اور اس سے جنوب کیطرف بولی بھٹیاری
کے محل کے کھنڈرات پہاڑ پر واقع ہیں جسکو بقول صاحب آثار الصنادید بو لاخاں ٹھہائی
نے تعمیر کیا تھا مگر بعض کے نزدیک اصل نام بوعلی بختیاری خدا نما ہے جو کثرت استعمال سے
بھوری بھٹیاری مشہور ہو گیا انکا مزار کھنڈرات کے سامنے میدان میں بنا ہوا ہے اب کھنڈرات
کے پاس ایک باغیچی ہے جسمیں متعدد کوئیں تعمیر تھے جو چکیوں کے نام سے اپنے پانی
کی عمدگی کے لیے مشہور ہیں اکثر شہر کے لوگ صبح کو اس باغیچہ میں ہوا کھانے جاتے
ہیں اور وہاں کا پانی پیتے ہیں جو بہت ہاضم ہے اس سے تھوڑے فاصلہ پر سید حسن
رسول نما کی درگاہ ہے۔ آپ کا مزار کھلا ہوا ہے اور سرہانے یہ شعر کندہ ہے۔

کے قریب جمنا کو عبور کیا تھا و یکم جنوری سنہ ۱۷۹۹ء جہانگیر آباد سے مغرب کی جانب وہ
میدان ہے جہاں سنہ ۱۸۰۳ء میں اور سنہ ۱۹۱۱ء میں قیصری دربار ہوئے۔ یہاں سے دو میل
مغرب کیطرف بادلی کی سرائے اور موضع بیل تہلا ہے جہاں ۸ جون سنہ ۱۸۵۷ء کو باغیوں
اور سرکاری فوج سے ایک خونریز لڑائی ہوئی تھی۔

بادلی کی سرائے سے شمال و مغرب کی طرف ایک میل پر شالامار باغ ہے۔ اِس باغ
کی تعمیر شاہجہاں نے سنہ ۱۶۵۳ء میں شروع کی تھی۔ یہہ باغ ویران پڑا ہوا ہے اب بھی
یہاں شیش محل کے کھنڈرات موجود ہیں۔ اِس باغ کا نام شاہجہاں نے خانۂ عیش
و عشرت رکھا تھا برنیر صاحب سیاح اِس باغ کی بہت تعریف لکھتے ہیں۔ جنرل
اخترلونی ڈاکٹر لونی یہاں گرمیوں میں آکر رہا کرتے تھے۔

شالامار سے شہر کیطرف آتے ہوئے سڑک کی ایک جانب مبارک باغ یعنی جنرل اکٹرلونی
کا باغ ہے سبزی منڈی کے قریب ترپولیہ کے دروازے ہیں جنکو محلدار خاں محمد شاہ
رنگیلے کے ناظر نے سنہ ۱۱۴۰ھ میں تعمیر کیا تھا یہاں ایک بازار بنا ہوا تھا جسکے کئی دروازے
تھے اور اسی کے پاس محلدار خاں کا باغ اب تک موجود ہے یہاں سے آدھ میل پر
دہلی کی طرف روشن آرا بیگم کا باغ ہے شاہجہاں کی بیٹی روشن آرا بیگم نے یہہ باغ
سنہ ۱۶۵۰ء میں تیار کرایا تھا روشن آرا بیگم اورنگ زیب کی طرفدار تھیں اور انکی بہن
جہاں آرا بیگم داراشکوہ کی اورنگ زیب کی تخت نشینی کے تیرہ برس بعد انکا انتقال ہوا
اور اس باغ میں مدفون ہیں جس طرح نظام الدین میں انکی بہن کی قبر بیچ میں سے خام ہے
اسی طرح انکی قبر بھی بیچ میں سے خام سی ہوئی ہے قبر کے چاروں طرف مختصر سا خوبصورت
مکان سا بنا ہے۔ باغ کے مشرقی دروازہ پر ایک بارہ دری عمدہ کام کا بنا ہوا بہادر روشن دکھا

بادشاہ کا پیارا بیٹا فتح خاں مرگیا جس کا بادشاہ کو اِسقدر رنج ہوا کہ اِس نے ملکی کاروبار
بالکل چھوڑ دیے۔ بادشاہ نے فتح خان کو اپنے باغ میں دفن کیا۔ جو اب قدم شریف کے
نام سے مشہور ہے وزرا نے بادشاہ کو بہت کچھہ سمجھایا اور عرض کیا کہ حضور اپنا دل بہلائیں
اور شکار میں کچھہ دن تک مصروف ہیں۔ بادشاہ نے وزرا کی صلاح قبول کی اور نئی دہلی
کے پاس ایک شکارگاہ تعمیر کی جسکی دیوار دَوْر میں دو تین فرسنگ تہی اور اِس احاطہ میں سایہ دار
درخت لگوائے اور شکار چھوڑوایا جو لاٹ یہاں استادہ تہی وہ اٹھارہویں صدی کے شروع
میں گر پڑی تہی اور ڈیڑھہ سو برس تک زمین پر پڑی رہی تہی اِس سبب سے اِس لاٹ کی سطح کوٹلے
کی لاٹ کی بہ نسبت کسیقدر ناہموار ہے اور حروف بہی جو اُسپر کندہ ہیں اِسقدر صاف نہیں
ہیں کیونکہ کوٹلہ کی لاٹ ساڑہے پانچسو برس سے سیدہی کہڑی ہے اور اسکے علاوہ جہاں سے
لائی گئی تہی سولہا سو برس سے وہاں بہی سیدہی کہڑی تہی۔
لونی کو فتح کرکے جہاں نما پر تیمور نے ۱۲۹۸ء میں دریاے جمنا کو عبور کیا تہا۔ لونی ایک مختصر گاؤں
کی حیثیت سے اب تک موجود ہے سلطان محمود خاں اور اُسکے وزیر بلو خان نے تیمور
کے لشکر پر حملہ کیا اور یہ حملہ جہاں نما کے مقام پر ہوا تھا لیکن اِس کو کامیابی نہیں ہوئی
غالباً کوشک شکار سے باہر چوبرجی مسجد تہی جو اب تک شکستہ حالت میں موجود ہے
یہہ عمارت فیروزشاہ کے زمانہ کی ہے ۱۸۵۷ء کے بعد جو کچھہ تغیر و تبدل اسمیں ہوے ہیں
اُس سے اُسکی صورت بالکل بدل گئی ہے۔
پہاڑی کے شمالی سرے پر جہاں وہ دریا کے کنارے پر یکایک ختم ہوگئی ہے موضع وزیر
آباد کی حد میں شاہ عالم نامی درویش کی درگاہ ہے۔
یہہ عمارت فیروزشاہ تغلق کے زمانہ کی تہی یعنے ۱۳۹۸ء تیمور نے دہلی کو تباہ کرکے وزیر آباد

دلی کو اس سے بہت صدمہ پہونچ گیا تھا اور جو اس قابل ہرگز نہ رہی تھی کہ دشمن کو روک سکتی
کابلی دروازہ کے باہر قدسیہ باغ کے برابر میں ہزاری کا میدان ہے کسی زمانہ میں یہاں ایک
نہایت پر فضا باغ اور ملکہ زمانی بیگم کی قبر تھی جو محمد شاہ کی والدہ تھیں جنہوں نے بادشاہ
کو سیدوں کے پنجہ سے نجات دی تھی قدسیہ باغ سے آگے پہاڑی ہے جہاں ۱۸۵۷ء کی بڑی
لڑائی ہوئی تھی اور انگریزی فوج کے مورچے بنے ہوئے تھے غدر سے پہلے پہاڑی
سے لیکر مٹکاف صاحب کی کوٹھی تک انگریزی گورنمنٹ کے دفاتر تارگھر وغیرہ کے بنے
ہوئے تھے اور اسکے پاس پرانی چھاؤنی کا بازار تھا اس پہاڑی پر ایام غدر کی مختلف یادگاریں
سرکار انگریزی نے سواری میں جہاں جو شخص ہلاک ہوا ہے وہاں پتھر پر اسکا نام وغیرہ لکھدیا
گیا ہے ان کے علاوہ ایک منارہ بنا ہوا ہے جسکی چاروں طرف ان لوگوں کے نام لکھے ہوئے
ہیں جو اس جگہ لڑائی میں مارے گئے تھے منارہ کے اندر اوپر جانے کی سیڑھیاں بنی ہوئی ہیں
علاوہ ان مقامات کے جنکو صرف ایام غدر سے تعلق ہے پہاڑی پر بعض قدیم مقامات موجود
ہیں اس پہاڑ پر فیروز شاہ کی شکارگاہ تھی جسکو کشک شکار کہتے تھے۔ یہاں فیروز شاہ نے
میرٹھ سے پتھر کی لاٹ لاکر کھڑی کی تھی جو کوٹلہ کی لاٹ سے کسیقدر چھوٹی ہے اور ایک
رصدگاہ کی یادگار ہے جو اس زمانہ میں پیر غیب کے نام سے مشہور ہے کہتے ہیں کہ
اس رصد خانہ کے تہ خانوں میں سے نیچے نیچے میلوں کو راستہ چلا جاتا ہے اسی مقام پر
ایک عمدہ باولی ہے جو فیروز شاہ کے وقت کی تھی اور شکارگاہ کے ساتھ تعمیر ہوئی تھی
اس شکارگاہ کو جہاں نما بھی کہتے تھے جس نام سے وہاں کا موضع اب تک مشہور ہے
اس شکارگاہ کی تعمیر کا حال مورخ نے یوں بیان کیا ہے کہ ۷۷۰ ہجری میں وزیر ملک
مقبول خان جہان کا انتقال ہو گیا اور اسکی جگہ اسکا بیٹا جونا شاہ وزیر ہوا ۷۷۶ھ

معلوم ہوتا ہے کہ یہ عبارت پوری لکھوائی گئی تہی - آخر زمانہ میں مرہٹوں نے بہی اِس نیلی چہتری کی مرمت کرائی تہی

تعمیرات بیرون شہر

کشمیری دروازہ کے باہر قدسیہ باغ ہے پہلے اِس باغ کے مشرق کیطرف دریائے جمنا بہتا تہا مگر اب وہاں سے بہت دور بہتا ہے - اسکے چاروں طرف دیوار تہی وہ بہی توڑ ڈالی گئی ہے صرف باغ کا دروازہ شکستہ حال موجود ہے کسی زمانہ میں نہایت خوبصورت بنا ہوا تہا - قدیم عمارات میں سے اِس باغ میں صرف ایک خوشنما مسجد سنگ سرخ کی بنی ہوی باقی ہے جسپر غدر کے زمانہ کی گولہ باری کے نشانات موجود ہیں اِس باغ میں اُن توپخانوں کے مقامات بنے ہوے ہیں جہاں سے انگریزوں نے شہر کی فصیل پر گولہ باری کی تہی اور جنوب و مغرب کے کونہ میں جنرل نکلسن کی قبر ہے - باغ کے شمال و مغرب کے کونہ میں لڈلو کیسل ہے جہاں مسٹر سیمن فریزر صاحب کمشنر رہتے تہے اور اب وہاں دہلی کلب ہے - شہر کی موجودہ فصیل اور دمدمے انگریزی گورنمنٹ نے سنہ ۱۸۰۴ع اور سنہ ۱۸۱۱ع کے مابین بنوائے تہے اور اسی زمانہ میں کشمیری دروازہ بہی از سر نو تعمیر کیا گیا تہا تاکہ آیندہ مرہٹوں کے حملوں سے شہر محفوظ رہ سکے - کیونکہ جب سنہ ۱۸۰۴ع میں جسونت راؤ ہلکر نے شہر پر حملہ کیا ہے تو انگریزوں کو اسکی حفاظت میں بہت مشکل پڑی تہی - انگریزوں کی طرف سے کرنیل اختر لونی داوکٹر لونی اور کرنیل برن صاحب شہر کے محافظ تہے مرہٹوں نے ستر ہزار فوج اور ایک سو تیس ضرب توپ سے سات روز تک یعنی ۸ - اکتوبر سے پندرہ اکتوبر تک شہر پر متواتر حملے کیے مگر انگریزوں نے بہت تہوڑی سی فوج سے اُنکے حملوں کو پسپا کر دیا اور وہ بے نیل و مرام واپس گئے ظاہرا شاہی فصیل کبہی مکمل نہیں ہوئی اور جو کچہہ بہی ہوئی اُسکو سنہ ۲۰ کے

جامع مسجد کے پیچھے چاوڑی بازار ہے اس بازار کے وسط میں شاہ بولا کا ٹھہ
شاید باقی نہیں رہا یہاں ایک فقیر شاہ بولا نامی رہا کرتے تھے یہاں سے سید ہا راستہ
قاضی کے حوض کو گیا ہے۔ یہہ حوض اب باقی نہیں ہے صرف نشان رہگیا ہے۔
قاضی کے حوض سے ایک راستہ لال چاہ کو گیا ہے اس بازار میں ایک چھوٹی سی مسجد
سنگ سرخ کی مبارک بیگم کی بنوائی ہوئی ہے۔ یہہ انگریزی سپاہ سالار اختر لونی کی بیوی
تہیں یہ مسجد اب شکستہ حال ہے اور دہلی کے یتیم خانہ کے سپرد ہوگئی ہے لال چاہ سنگ
سرخ کا بنا ہوا ہے اس سبب سے اسکا نام لال کنواں ہے۔ اس بازار میں لال دروازہ
مدل بیگ خاں کی حویلی اور زینت محل کا مکان مشہور مکانات ہیں جہاں اب محلے
آباد ہیں قاضی کے حوض سے دوسرا راستہ سید ہا اجمیری دروازہ کو گیا ہے اس راستہ
پر رضیہ بیگم کی حویلی ہے جہاں ایک محلہ آباد ہے اور گلی تاشا تار ا جہاں ایک فقیر
تارا شاہ رہتے تہے نامی محلہ میں جمنا کے پل کے راستہ میں سب سے پہلے قابل ذکر
نگمبود کا گہاٹ اور دس اسوامید ہ مقام ہے ان مقامات کا تعلق قدیم ہند و تواریخ
سے ہے اندرپت کے پانڈے بادشاہ نے دس اسوہ میدہ یعنی دستور کی پوجا کی تہی اور
نگمبود گہاٹ پر بیوادیوتا کو ویدہ کا دوبارہ علم دیا گیا تہا نگمبود گہاٹ اب دریا کے
ہٹ جانے سے خشکی میں ہے اسکے قریب نیلی چہتری کا گنبد یا بنگلہ ہے بعض کا قول ہے
کہ یہہ ہندؤں کے زمانہ کا مندر ہے اور اسکو ہمایوں بادشاہ نے توڑکر از سر نو بنوایا تہا
اسکی مرمت کی تہی اور جہانگیر نے پہر اسمیں کچھہ مرمت کرکے یہہ عبارت سنگ کندہ
لکھوادی تہی مدیہ جہانگیر شاہ ابن اکبر شاہ کہ بر نشیں جائے کامرانی نشستیں گاہ جنت
آشیان این است جو کہ جہانگیر کا لقب بعد وفات کے جنت آشیانی قرار پایا تہا اس کے

نام ہو اور شہر فیروزآباد کی یہ جامع مسجد اور کلان ترین مسجد ہو کچھہ تعجب نہین کہ فیروزآباد کا شہر جمنا کے کنارہ تک آباد ہو اور فیروز شاہ کا کوٹلہ اُس کے جنوبی حدود سے باہر ہو کیونکہ عموماً محل شاہی شہر سے علیحدہ ہوا کرتا ہے اِس مسجد کی کرسی بہت بلند ہے اِسکی ستیس ۲۳ سیڑھیاں ہیں جونانشہ جان جہان ابن خان جہاں وزیر نے فیروز شاہ کے عہد میں ۷۸۹ھ میں تعمیر کرائی تھی - یہ مسجد گھی ہے ہر گہین پانچ پانچ درہین - اِس مسجد کا طول ۱۷ فٹ اور عرض ۱۴ فٹ ہے ہر در پر چھوٹے چھوٹے برج ہین اور بیچ کا برج بڑا ہے کل پندرہ برج ہیں - اِسکی دیوارین سڑک سے ۲۶ فٹ بلند ہین اور اندر کی طرف پسلواں بنی ہوی ہیں اور مسجد کا دالان زمین سے ۴۰ فٹ کی کرسی پر ہے کسی زمانہ مین اِس کی استرکاری کے نقش و نگار بہت خوبصورت تھے اِسکے صحن میں کئی قبرین ہیں منجملہ اُنکے ایک جان جہان بانی مسجد کی ہے اور دوسری خان جہان اُنکے والد کی ہے مسجد پر یہ کتبہ کندہ ہے -

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بتفضل و عنایت آفریدگار در عہد دولت بادشاہ دین دار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاہ السلطان خلد اللہ ملکہ این مسجد بنا کردہ بندہ زادہ درگاہ جونانشہ مقبول المخاطب خان جہان خدا برین بندہ رحمت کند ہر کہ درین مسجد بیاید بدعاے خیر بادشاہ مسلمانان و این بندہ بفاتحہ و اخلاص یاد کند حق تعالے این بندہ را بیامرزد بحرمتہ النبی و آلہ مسجد مرتب شد بتاریخ دہم ماہ جمادی الآخر سنہ تسع و ثمانین و سبعمائۃ ہجری

خوبصورت حراب حالت میں ہے قبر کا تعویذ بھی باقی نہیں رہا اس احاطہ میں ایک دوسری
تھے جو صفیہ بیگم کی ہے دونوں قبریں رجی جبی کی درگاہ کے نام سے عوام میں مشہور
ہیں رضیہ سلطانہ بیگم سلطان شمس الدین التمش کی بیٹی تھیں سلطان شمس الدین کی وفات
کے بعد انکا بیٹا سلطان رکن الدین تخت نشین ہوا اُسے اپنی بہن رضیہ سلطانہ بیگم کو
قید کرنا چاہا۔ مگر رضیہ سلطان نے لیے باپ کی فوج کو اپنی طرف کر لیا اور رکن الدین
قتل ہوا۔ ساڑھے تین سال تک وہ ہندوستان کے تخت پر تمکن رہی یہ ہندوستان
کے اول ملکہ قیصرہ ہند نہایت عقلمند عادل اور سخی ملکہ تھی اور میدان جنگ میں اپنے
لشکر کی افسری آپ کرتی تھی چونکہ ملکہ نے اپنے ایک حبشی غلام کو امیر الامرا کا خطاب دیا
تھا دربار کے امرا کو یہ امر ناگوار ہوا اور ملکہ کی جانب بدگمانی پیدا ہوگئی۔ ایک ترکی سردار
التونیا نامی نے جو سٹنڈا کا حاکم تھا بغاوت کی۔ اس بغاوت میں حبشی مارا گیا اور رضیہ بیگم
رضیہ سلطانہ کو التونیا نے قید کر لیا۔ تب رضیہ سلطانہ نے کوئی چارہ نہ دیکھا ناچار اس
ترکی سردار سے نکاح کر لیا اور اسکی مدد سے اپنے بھائی معز الدین بہرام سے دو چار بڑی
لڑائیاں لڑیں آخر لڑائی میں رضیہ سلطانہ اور انکا شوہر قید ہوگئے اور مروا ڈالے
گئے ۶۳۷ھ تحریری کتب تواریخ میں لکھا ہے کہ وہ فیروز آباد میں مدفون ہوئیں چونکہ یہ
تحقیق ہے کہ کالی مسجد مشہور شہر فیروز آباد کی جامع مسجد تھی اسلئے کوئی وجہ نہیں
معلوم ہوتی کہ اس مزار کی بابت عام روایت کو یقین نہ کیا جائے کہ یہ حرات وحشتہ
مزار درحقیقت اول ملکہ ہندوستان رضیہ سلطانہ کا ہے

کالی مسجد

بلبلی خانہ اور ترکمان دروازہ کے بیچ میں کالی مسجد ہے شاید اصل میں کلاں مسجد اسکا

مسجد سید رفائی صاحب

اِس راستہ میں سید رفائی صاحب کی مسجد ہے جو بہت قدیم زمانہ کی بنی ہوئی ہے مگر چونکہ غدر سے پہلے یہاں سید صاحب سکونت پذیر تھے اور اُسکی کچھ مرمت بھی اُنھوں نے کرائی تھی اِس سے اُنکے نام سے مشہور ہوگئی آثار الصنادید میں لکھا ہے کہ اِن سید صاحب کے ہاں ایک مجلس بنام حضرہ ہوا کرتی تھی اور اُس مجلس میں خاص مریدوں کے ہاتھہ میں چھرے ہوتے تھے اور وہ حالت وجد میں ایک دوسرے کو چھرے مارتے تھے مگر کوئی زخمی نہوتا تھا اور اگر ہوتا بھی تھا تو سید صاحب لب لگا کر اُسکو اُسیوقت اچھا کر دیتے تھے مجلس کی بڑی شرط یہہ تھی کہ اُسکے گرد و پیش میں کوئی عورت نہو۔ نواب مصطفٰے خان اور محمد امیر خوشنویس کے مکانات بھی اِسی سڑک پر واقع تھے اِسکے بعد نواب عزیز آبادی کی حویلی ہے جہاں اب ایک محلہ آباد ہے آگے چلکر شیدی فولاد خاں کا بنگلہ تھا شیدی فولاد محمد شاہ کے وقت میں شہر کے کوتوال تھے اُسکے آگے مفتی صدر الدین خان کی حویلی ہے جو اب تک موجود ہے یہہ حویلی اصل میں لالہ ہزارہ بیگ کی حویلی تھی جو مفتی صاحب نے خرید لی تھی اِسکے آگے ٹیا محل کا محلہ ہے جسکی وجہ تسمیہ کسی کتاب سے دریافت نہیں ہوئی چتلی قبر سے ایک راستہ چوڑی والوں کے محلہ کو گیا ہے اور ایک راستہ شاہ کلن کی ڈگڈگی سے بلبلی خانہ محلہ سے ہوتا ہوا ستیارام کے بازار کو نکل گیا ہے۔

رضیہ سلطانہ کا مزار

بلبلی خانہ کے پاس رضیہ سلطان بیگم کا مزار ہے آپ کے مزار کے گرد ایک مختصر سا احاطہ

نقشہ درگاہ شاہ ترکمان صاحب
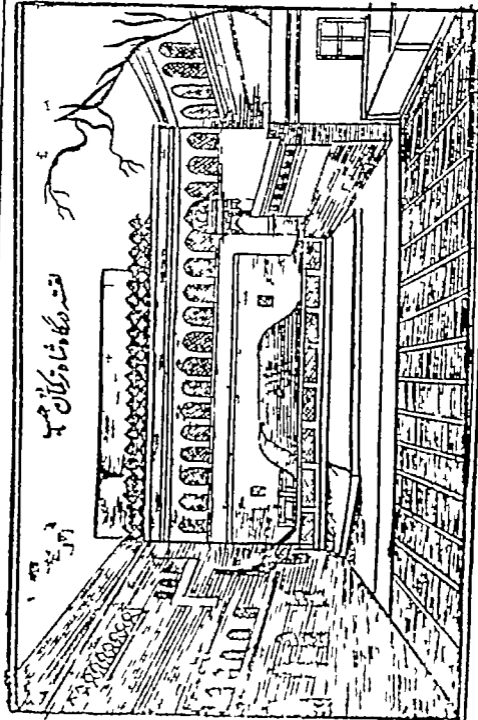
اولیا مسجد

فیض بازار سے جسکے بیچ میں مثل چاندنی چوک کے نہر بہتی ہے اور اِس نہر کا نام فیض نہر ہے داہنی طرف رستہ بہرام خاں کے تراہہ کو موڑ جاتا ہے۔ اِس رستہ میں اولیا مسجد سنہ ۱۲۶۱ کی بنی ہوئی اور اِس کے آگے دری کی مسجد سنہ ۹۲۴ ہجری کی ایک برج کی بنی ہوی ہے تراہے سے رستہ فیض اللہ خاں بنگش کے کمرہ کے نیچے ہوتا ہوا چتلی قبر کو آتا ہے دست راست کیطرف نواب اعظم خاں کی حویلی ہے جہاں اب ایک محلہ آباد ہے اور دست چپ کیطرف ترکمان دروازہ کو رستہ گیا ہے۔ چتلی قبر کی بابت مشہور ہے کہ یہہ سید روشن صاحب شہید کی ہے جس تعمیر کو ساڑھے پانسو برس ہوے جو رستہ ترکمان کو گیا ہے اسمیں میر مہدی صاحب کا مزار ہے یہاں مرزا سلیم ابن اکبر شاہ بھی مدفون ہیں اِس سے آگے غلام علی صاحب کی خانقاہ ہے۔ علاوہ شاہ صاحب کے یہاں مرزا جان جاناں مظہر اور شاہ ابو سعید رحمۃ اللہ علیہ کے مزار ہیں اور اِس سے آگے شاہ کلن کی ڈگڈگی یعنے مزار ہے اور اِس سے آگے ترکمان دروازہ کے پاس شاہ ترکمان کا مزار ہے یہہ بیابانی کی درگاہ ہے اور اِسی درگاہ کے سبب سے اُس دروازہ کا نام ترکمان دروازہ رکھا گیا ہے۔ ایک احاطہ میں آپ کا مزار ہے جسکے گرد سنگ مرمر کا کٹہرا لگا ہوا ہے اور تھوڑی دور تک سنگ مرمر کا فرش ہے باقی سنگ سرخ بچھا ہوا ہے اِس درگاہ میں ایک کھرنی کا درخت ہے جسکی بابت بیان کیا جاتا ہے کہ حضرت مخدوم جہانیان جہاں گشت کا بویا ہوا ہے۔ تاریخ وفات آپ کی ۲۴ رجب سنہ ۶۳۷ھ ہے اِس تاریخ ہر سال بہت دہوم سے آپ کا عرس ہوتا ہے چتلی قبر سے دوسرا رستہ سیدھا جامع مسجد کو جاتا ہے۔

مسجد روشن الدولہ
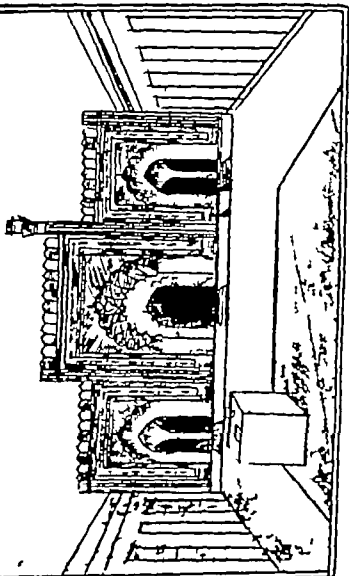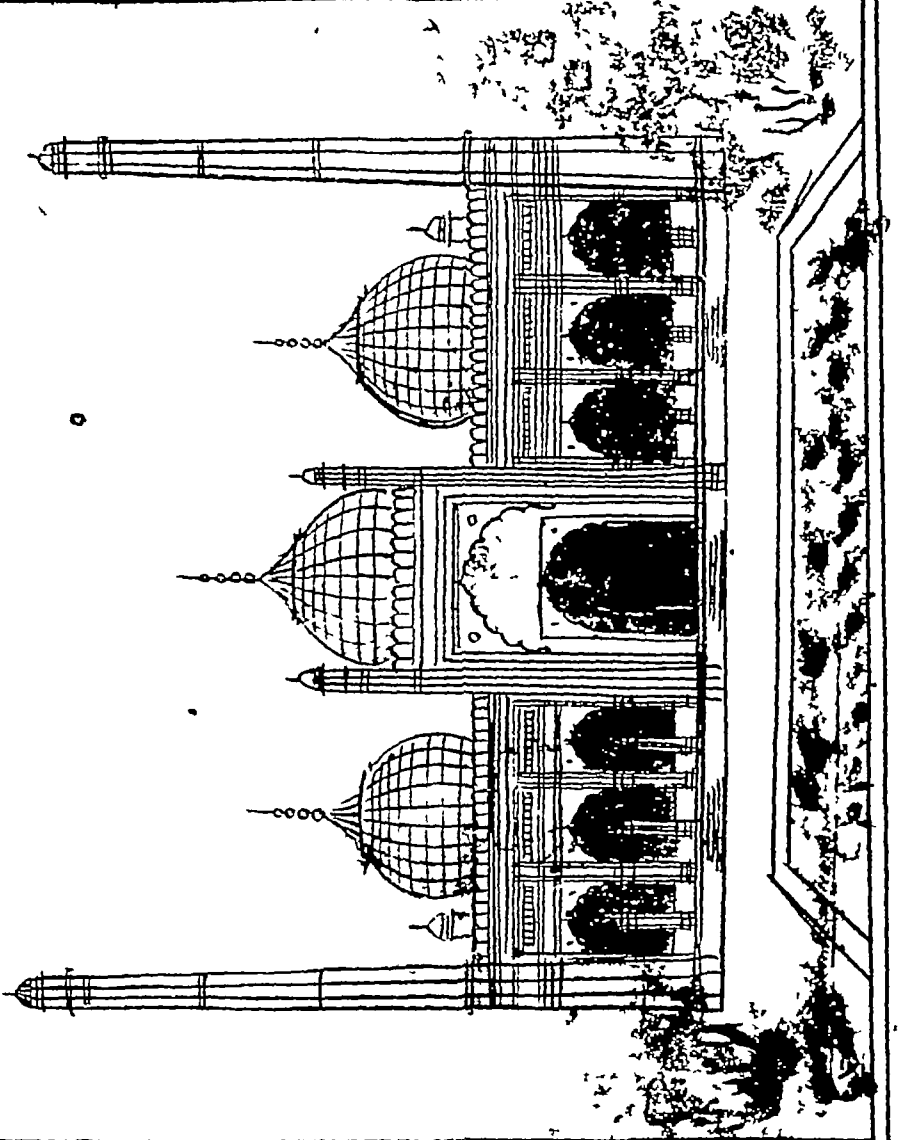
نقشہ زینت المساجد

زینت المساجد

جیلانی دروازہ کے پاس زینت المساجد ہے جسکو سنہ [illegible]ھ میں زیب النساء بیگم اورنگ زیب کی بیٹی نے بنوایا تھا انکا مدفن شمال کی طرف اِس مسجد میں ہے غدر کے بعد جب مسجد گورے قبضہ میں آئی تھی تو تعویذ اکھیڑ ڈالا گیا تھا یہہ مسجد سات در کی ہے بیچ کا در بڑا اور آس پاس کے در چھوٹے ہیں اسکے مینارے بہت بلند ہیں کل سنگ سرخ کی بنی ہوئی ہے اور بہت خوبصورت ہے اِسپر یہ کتبہ کندہ ہے۔

مونس من در لحد فضل خدا تنہا بس است　　سایۂ از ابر رحمت قبر پوش ما بس است

روشن الدولہ کی سنہری مسجد

فیض بازار میں قاضی واڑہ کے پاس روشن الدولہ کی سنہری مسجد تھی جسکے تین سنہری گنبد تھے اِس مسجد کے سوائے کوتوالی کے قریب کی سنہری مسجد روشن الدولہ نے بنوائی تھی اِسپر یہ کتبہ کندہ تھا

شکر حق کز یمن فیض سید عرفاں پناہ　　شاہ بھیکواں مرشد کامل ولایت دستگاہ

در زمان شاہ اسکندر نشاں جمشید قدر　　معدلت گستر محمد شاہ غازی بادشاہ

روشن الدولہ ظفر خاں صاحب جود و کرم　　کرد تعمیر طلائی مسجد عرش اشتباہ

مسجدے کاندر فضائے صحن قیصرش تمثال　　کردہ از نور شعاع مہر ور زر دست نگاہ

حوض صاف او نشان از چشمۂ کوثر دہد　　ہر کہ از آبش وضو سازد شود پاک از گناہ

سال تاریخش رسائی یافت از الہام غیب　　مسجدے چوں بیت اقصے مہبط نور الٰہ

نقشہ سنہری مسجد نمبر ۲
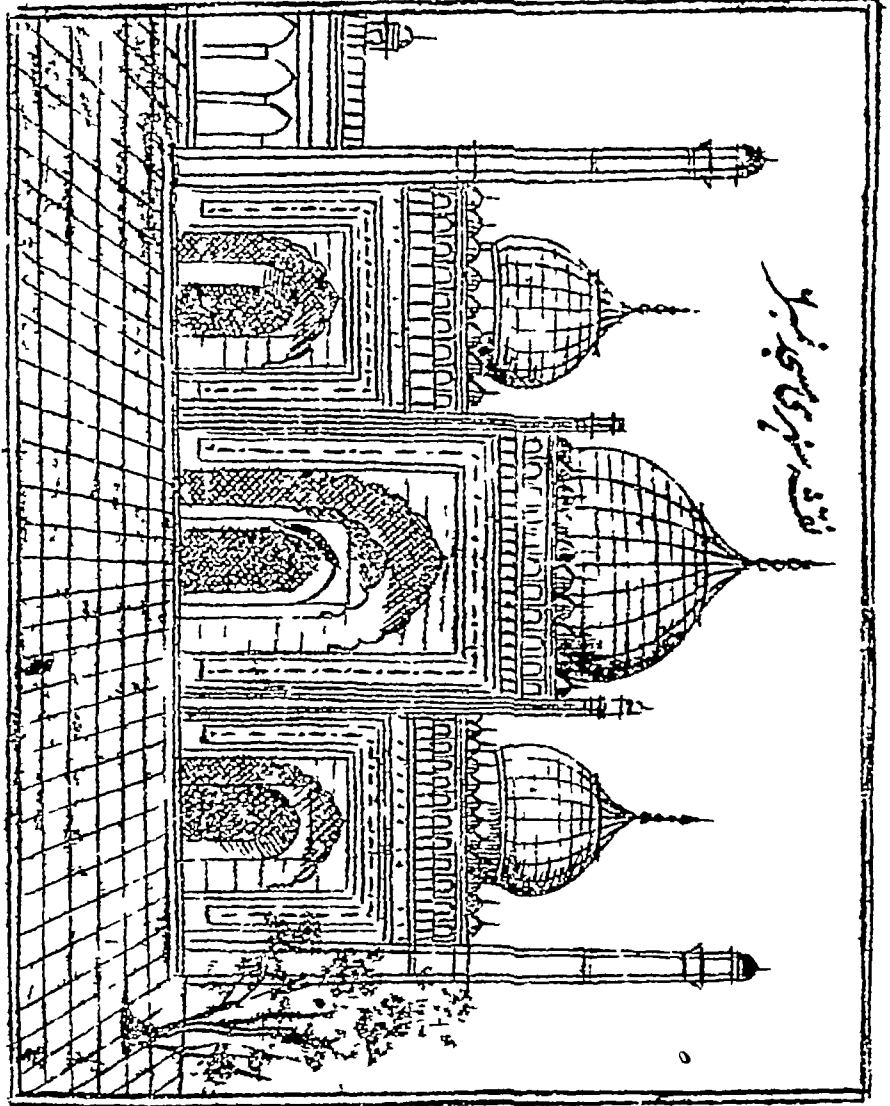
کے مابین خاص بازار واقع تھا قلعہ کے دہلی دروازہ کے سامنے دو پتھر کے ہاتھی کھڑے تھے جن کا ذکر لال قلعہ کے بیان میں ہو چکا ہے جو آگرہ سے لائے گئے تھے اور جن کی بابت بیان کیا جاتا ہے کہ جیتوڑ کے محافظین کے بُت اُن پر سوار کیے گئے تھے ان ہاتھیوں کے کچھ اجزا قلعہ میں سے دستیاب ہوئے تھے جسے ایک ہاتھی مرتب کیا گیا ہے اور وہ ملکہ کے باغ میں موجود ہے جیساکہ اوپر بیان ہوا

جوّاد خان کی سنہری مسجد

دہلی دروازہ کے سامنے تھوڑی دور پر جواد خاں کی سنہری مسجد ہے جو ۱۱۶۵ھ میں تعمیر ہوئی تھی یہ مسجد سنگ خاشی کی بنی ہوئی ہے جوّاد خاں قدسیہ بیگم والدہ احمد شاہ کا منتہا جب احمد شاہ تخت سے اُتارے گئے اور انکی آنکھیں نکال ڈالی گئیں تو جوّاد خان بھی قتل کر ڈالا گیا تھا اسکے دو منیار سنگ خاشی کے ہیں اسکے تینوں بُرج کاٹ کے بے ہوئے تھے جن پر موٹے موٹے تانبے کے پترا دتانبے پر سونے کے پتر چڑھائے گئے تھے جب کاٹ گل گیا تو بُرج اُتار ڈالے گئے مسجد کی بائیں طرف کاٹ کے دالان میں کچھ تبرکات رکھے رہتے تھے اسکے سر پر یہ کتبہ کندہ ہے۔

شکر حق در عہد احمد شاہ غازی بادشا	خلقِ پروردا دگر ستاں عالم را پناہ
مسجدے کردہ بنا نواب قدسی عز و جاہ	باد دائم فیض عام آں ملائک سجدہ گاہ
سعی نواب بہادر صاحب لطف و کرم	ساحت تعمیر جیس جاوید خالی دستگاہ
باہ دجوش وصاف صحن آمدے نزہت	ہر کہ از آتش طہارت کرد شد پاک از گناہ
سال تاریخش چو جُرم ہاتف از الہام غیب	مسجد بیت مقدس مطلع نور الٰہ

سرکاری ڈاکخانہ کلاں

نقشہ گرجاگھر متصل دروازہ کشمیری دہلی
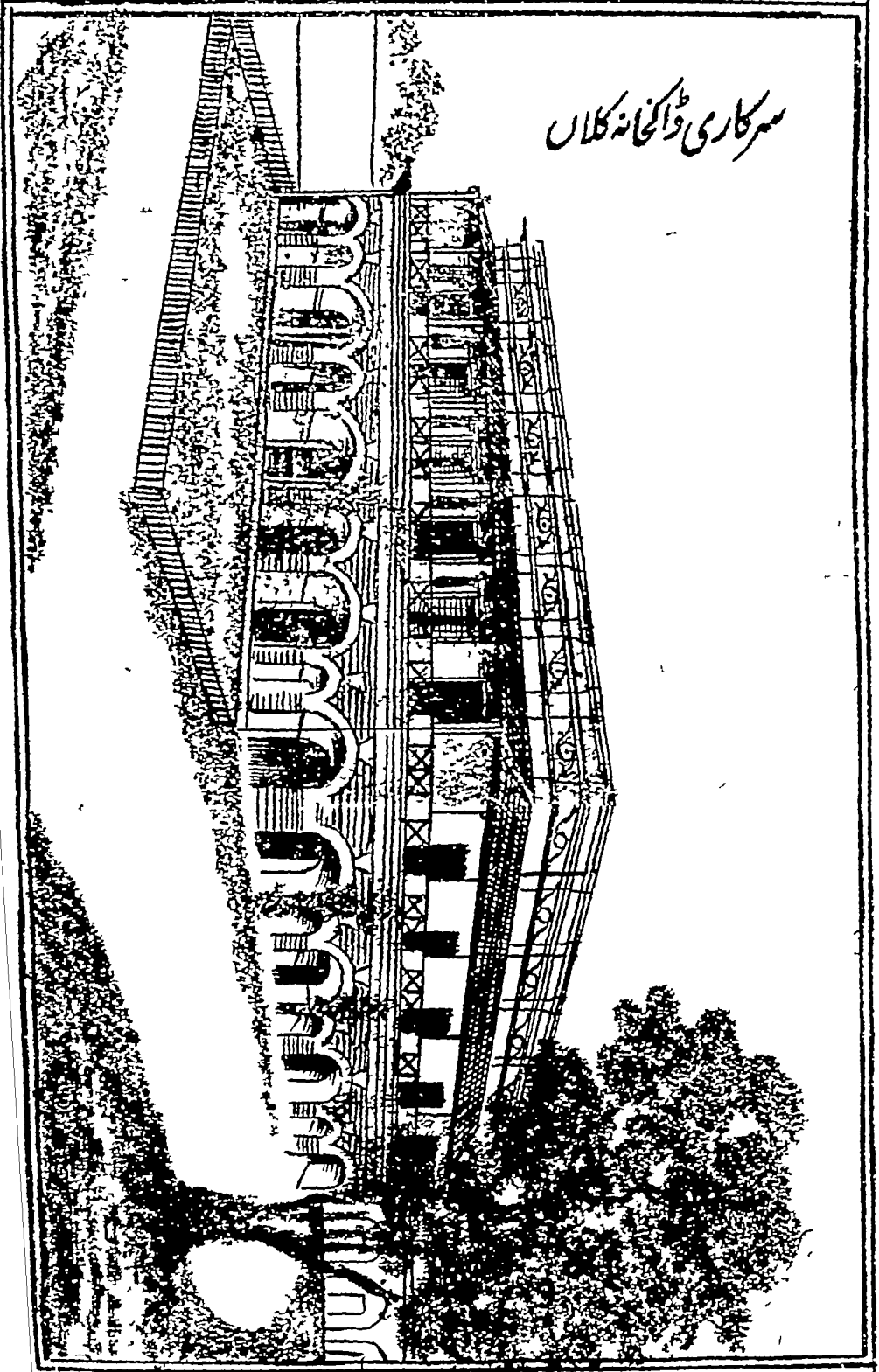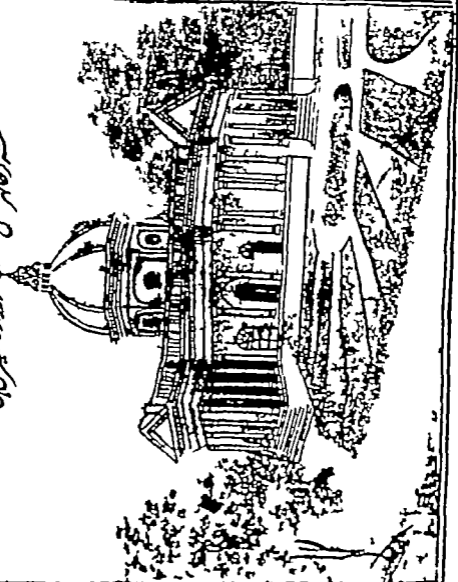
کرنیل جیمس سکنر کا گرجاگھر

اسکے سامنے کرنیل جیمس سکنر کا بنایا ہوا گرجا گھر ہے اسکی عمارت میں اسی ہزار روپیہ صرف ہوا تھا گرجا کے احاطہ میں کرنیل جیمس اسکنر کی اور مسٹر فریزر کی قبرین ہین جو ۱۸۳۵ء میں دہلی میں مارا گیا تھا یہین سر ٹامس مٹکاف صاحب کی بہی قبر ہے جنہوں نے مٹکاف کیمپ کی عمارت بنائی تہی۔

محل مردان علی خان

جو سڑک یہاں سے جامع مسجد اور لال قلعہ کو گئی ہے اسکے کنارہ پر مردان علی خاں کا محل تہا جہاں ہائی اسکول ہے اسی مکان میں ۱۸۳۱ء کے بعد بہت دن تک دہلی کے رزیڈنٹ رہا کیے اور اسی مکان میں دہلی کالج تہا جو ۱۸۷۳ء میں بند ہو گیا۔

سرکاری ڈاکخانہ

اسکے بعد سرکاری ڈاکخانہ کی عمارت ہے جہاں غدر میں چند اہلکار بہت مردانگی کے ساتھ اخیر وقت تک کام کرتے رہے تہے اور حال میں اُنکی ایک یادگار وہاں بنائی گئی ہے۔ ڈاکخانہ کے قریب پرانے میگزین کا دروازہ ہے جسکو ملازمین سرکار نے بہت ہی بہادری کے ساتھ باغیوں سے بچایا تہا اور آخر کار میگزین کو اُڑا دیا تہا یہاں سے سڑک جنوب کو ریل کے پل کے نیچے سے مُڑ کر سیدہی قلعہ کے نیچے ہوتی ہوئی قلعہ کے لاہوری دروازہ کے سامنے سے گزر کر فیض بازار میں جا ملی ہے جو قلعہ کے دہلی دروازہ کے اور شہر کے دہلی دروازہ کے مابین اس طرح واقع تہا جیسکہ قلعہ کے لاہوری دروازہ کے اور جامع مسجد
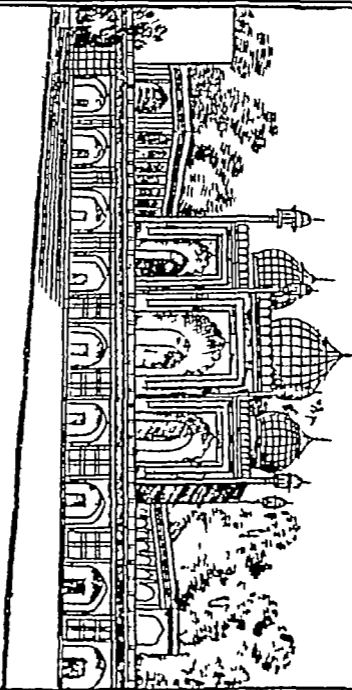
نقشہ فخر المساجد

محل تہا جسجگہ اب ریل کا اسٹیشن ہے وہاں پنجابی کٹرہ میں نواب اورنگ آبادی بیگم کی بنوائی ہوی بہت بڑی مسجد تہی یہہ خاتون اورنگ زیب بادشاہ کی بیوی تہیں یہ مسجد سرخ رنگ کی بنی ہوی تہی

فخر المساجد

لب سڑک کشمیری دروازہ کے پاس فخر المساجد بنی ہوئی ہے یہہ ایک چھوٹی سی نہایت خوشنما مسجد ہے کرسی میں کئی دوکانین ہین مسجد کی روکار سنگ مرمر کی ہے اور سنگ سرخ کی پچی کاری ہے مسجد کے اندر اجارہ تک سنگ مرمر ہے۔ اسکے برج سنگ مرمر کے ہین جنمین سنگ موسے کی دہاریان بنی ہوی ہین برجوں پر سنہری کلس ہیں اندر کا فرش سنگ مرمر کا اور باہر کا سنگ سرخ کا ہے جنوبی ضلع میں نہایت خوبصورت دالان سنگ سرخ کے بنے ہوے ہین شمالی کیطرف بہی جواب میں دالان ہے اسی طرف حوض اور فوارہ تھا۔ یہ مسجد فاطمہ فخر النسا بیگم زوجۂ نواب شجاعت خاں نے اپنی یادگار میں ۱۱۴۱ھ میں بنوائی تہی اسپر یہ کتبہ کندہ ہے

کتبہ

خان دین پرور شجاعت خاں بخت یافت جا	بارضاے حق تعالے از طفیل مرتضے
صدر خاتوناں کنیز فاطمہ فخر جہاں	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفے

کتبہ دروازہ

یا اللہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ یا اللہ

کتبہ اندرونی پیشانی چوکھٹ

بسم اللہ الرحمن الرحیم و بہ نستعین بتوفیق رب العزت تمام شد این مسجد و چاہ در ماہ رمضان
سنہ نہصد و پنجاہ و ہشت ہجری از ہجرت محمد مصطفےٰ رسول درگاہ حضرت الٰہ در زمان
عادل اسلام شاہ بن شیر شاہ ساکردہ کارکردین از جملہ پیشی خواجہ عماد الملک عرف عبد اللہ
لاڈ قریشی بندہ گان کریا در بلے امید وار عنایت و رحمت کردگار سری بالیتک

کتبہ دیوار شمالی

بسم اللہ الرحمن الرحیم در عہد و زمان شاہ سلطان السلاطین ابو المظفر اسلام شاہ بن شیر شاہ
سلطان خلد اللہ ملکہ و سلطانہ ساکردہ این چاہ بتوفیق اللہ در روح رسول اللہ ملک عماد
الملک عرف خواجہ عبد اللہ لاڈ قریشی بدار الملک حضرت دہلی فی سنہ ثمان و خمسین و تسعمائت

دوسرا دروازہ شرق میں چاندنی چوک کی جانب اور تیسرا جنوب میں بازار لال چاہ کی
طرف ہے جو کہ چاندنی چوک کی جانب ہے اب اُسپر دوسری سرل بنا دی گئی ہے
تاکہ کرایہ کی آمدنی بڑھا ہے طالب علموں کے مکانات کے سامنے باغیچہ تہا خراب
ہوا پ دگیا ہے سنہ ۱۸۵۷ غدر کے بعد یہہ مسجد ضبط ہو گئی تہی جب سنہ میں حضور
قیصر ہند دہلی میں بحالت ولیعہدی تشریف لائے تھے تو یہ مسجد اور سرا مسلمانوں کی
عبادت کے لیے واگذاشت کر دی گئی ہی اب اسکا انتظام ایک کمیٹی کے سپرد ہے
لاہوری کے سامنے سے سیدہی سڑک ریل کے اسٹیشن کی سڑک سے جا ملی ہے۔
اِس سڑک کے بائیں طرف کیپرح مشن کا مکان ہے جو پہلے نواب محمد رحمٰن کا

نقشہ مسجد فتح پوری
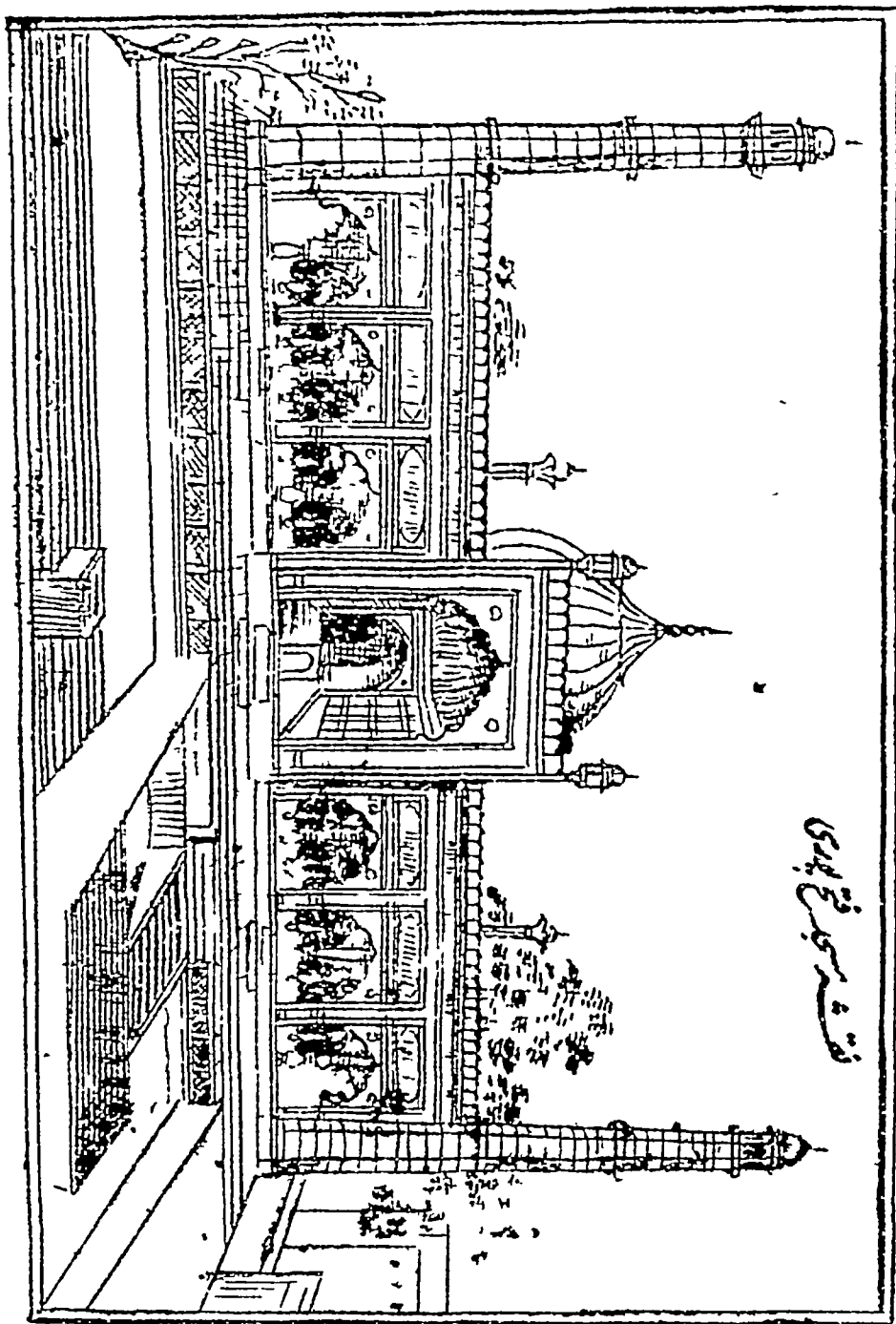
دہلی کی آبادی پارس کی آبادی کے برابر تہی۔ کارواں سرائے کے سامنے شمال کی
طرف جہاں آرا بیگم کا باغ تہا جو نو سو ستر گز لمبا اور دو سو چالیس گز چوڑا تہا۔ جو خوبصورت
بارہ دریاں وغیرہ اِس باغ میں بنی ہوئی تہیں اب انکا نشان بہی نہیں رہا۔ اب اُسکی جگہ
زیادہ قطعہ میں ملا کر ملکہ کا باغ انگریزی قطع کا بنا ہوا ہے گہنٹا گہر کے سامنے ملکہ وکٹوریا
قیصر ہند کا سنگ مرمر کے چبوترہ پر بُت استادہ کیا گیا ہے اسکے پس پشت ٹاون ہال
کی عمارت بنی ہوئی ہے جسمیں میونسپل کمیٹی کے ایک لاکہ چہتیس ہزار چار سو ستاون
روپیہ خرچ ہوئے ہیں۔ ٹاون ہال کے پیچہے ریل کے اسٹیشن تک ملکہ کا باغ چلا گیا ہے
جس میں شاہ بیگم کے قدیم باغ کی زمین بہی شامل ہے باغ میں ایک ہاتہی سنگ مرمر
کا بنا ہوا کہڑا ہے یہہ اُن دو ہاتہیوں میں سے ایک ہاتہی ہے جو کسی زمانہ میں قلعہ کے
دلی دروازہ کے سامنے کہڑے تہے گہنٹہ گہر کے آگے فتح پوری بازار ہے جسکے آخر
پر فتح پوری کی مسجد واقع ہے یہہ مسجد شاہجہاں کی بیوی نواب فتحپوری بیگم نے سنہ ۱۰۶۰ھ میں
تعمیر کی تہی اِس مسجد کا طول ۴۵ گز کا اور عرض بائیس گز کا ہے یہہ سنگ سرخ کی بنی
ہوئی ہے اسکا ایک برج جو چوٹی کا دہاری دار بنا ہوا ہے اور دو منارے چونتیس
گز بلند ہیں مسجد کے سامنے صحن سینتالیس گز لمبا اور چہتیس گز چوڑا سنگ سرخ کا ہے۔
صحن کے آگے ہر طرف سے چودہ گز کا حوض ہے اِس مسجد کی چاروں طرف طالب علموں کے رہنے کے مکانات
بنے ہوئے ہیں اِس کے تین دروازے ہیں ایک شمال میں کہاری باولی بازار کی طرف ہے
یہہ باولی اب دوکانوں میں دب گئی ہے یہہ شاہجہاں آباد کی آبادی سے پہلے کی تہی
۹۵۲ھ میں شیر شاہ کے عہد میں بنی شروع ہوئی تہی اور چہہ سال میں تمام ہوئی تہی
اسکا کتبہ یہہ تہا۔

ایرانی بادشاہ نے حاجی فولاد خاں کوتوال کو حکم دیا کہ چند ایرانی نقیبوں کو ساتھ لیکر امان کا اعلان دو کہ قتل عام بند ہو رفتہ رفتہ آتش فرو ہوگئی مگر جو خونریزی بربادی اور خاندانوں کی بیعزتی ہوگئی وہ ہوگئی ایک عرصہ تک سڑکوں پر نعشیں اس طرح پڑی تہیں جیسے باغ کی روش پر مردہ پھول اور پتے پڑے ہوتے ہیں شہر جلکر میدان ہوگیا ایک ہو کا مقام نظر آرہا تھا۔ کرب و بلا کی صدائیں چاروں طرف سے اُٹھ رہی تھیں۔ سکرات الموت کی بھیانک آوازوں نے کرہ باد کو بھر دیا تہا۔ آسمان سے خون برس رہا تھا اور دہلی کی شاہراہیں انسانی گرم گرم خون سے افشان ہو رہی تھیں۔ ملک الموت کا پنجہ سب پر دراز ہو رہا تھا جس طرف نظر پڑتی تھی مرگ انبوہ جشنے دارد کا مضمون ہو رہا تھا۔ قلعہ کے تمام شاہی زیورات اور سامان اور خزانہ ایرانی بادشاہ نے لے لیا۔ اس طرح ہزارہا اشرفیاں اور ساٹھ لاکھ روپیہ اور ایک کروڑ روپیہ کے سونے کے برتن پچاس کروڑ کے جواہرات جنکا ثانی دنیا میں نہ تھا نادرشاہ کے ہاتھ لگے صرف تخت طاؤس جو شاہجہان نے بنوایا تھا کئی کروڑ روپیہ کا تھا ہاتھی گھوڑے کپڑے جو کچھ اُس کے پسند آیا فاتح نے لے لیے غرضکہ ۳۴۸ برس کی دولت دم بھر میں اُسکے ہاتھ آگئی یہاں سے آگے چلکر نارتھ وکس صاحب کا گھنٹہ گھر ہے جسمیں میونسپل کمیٹی کے پچیس ہزار روپیہ صرف ہوئے تھے اور وہ اکسو ہا ایس فٹ بلند ہے یہاں پہلے جہاں آرا بیگم کی کاروانسرائے بنی ہوئی تھی جن کا لقب شاہ بیگم تھا اور وہ شاہجہاں کی بیٹی تھیں اور ان کی بہن روشنارا بیگم تھیں جن کے باغ کا ذکر آگے آئیگا برنیر سیاح اس سرائے کی عمارت کی بہت تعریف لکھتے ہیں اور کہتے ہیں کہ پارس کے شاہی محل کے ہم پلہ تھی۔ برنیر صاحب یہ بھی لکھتے ہیں کہ اس زمانہ میں

پہانسی دی گئی تہی اور یہیں تین شہزادوں کی لاشیں لٹکائی گئی تھیں جنکو میجر ہڈسن نے ۱۰ ستمبر کو گولیاں ماری تہیں۔ کوتوالی کے پاس سنہری مسجد میں قتل عام کے وقت نادرشاہ مارچ ۱۷۳۹ء میں آکے بیٹھا تھا۔

سنہری مسجد

جب مارچ ۱۷۳۹ء میں نادرشاہ نے دہلی میں قتل عام کا حکم دیا تہا تو وہ اسی مسجد میں آکے بیٹھا تہا ایک شخص نے چشم دید حال اس قتل عام کا اس طرح لکہا جو ہم انگریزی کتاب سے ترجمہ کرکے یہاں درج کرتے ہیں ۱۱ کی صبح کو ایرانی بادشاہ کا حکم جاری ہوا کہ باشندوں کو قتل کیا جاے۔ حکم کے جاری ہوتے ہی ایک لمحہ میں قتل وغارت شروع ہوگیا چاندنی چوک بازار دریبہ اور مسجد جامع کے گرد کے مکانات کو آگ لگا دی گئی اور دست جلکر خاکستر ہوگئے اور یہاں کے کل باشندے قتل کیے گئے۔ کہیں کہیں کسی نے کچہہ مقابلہ کیا لیکن اکثر مقامات میں لوگ بے لڑائی کے ذبح کردیے گئے جو کچہہ اور جو شخص ہاتہہ آیا اُسکو ایرانیوں نے پکڑ لیا قیمتی کپڑے زیور سونے چاندی کے برتن بہت لوٹے گئے۔ میں اس مصیبت کو وکیل پورہ کے محلہ میں اپنے محل سے دیکہہ رہا تہا اور مصمم ارادہ کرلیا تہا کہ اگر ضرورت ہوگی تو لڑونگا اور خدا کی مدد سے عزت کے ساتہہ مرونگا حضرت صاحبقران امیر تیمور کے آنے سے جنہوں نے پرانی دہلی کو فتح کیا تہا اور باشندوں کو قتل کرایا تہا اس زمانہ تک ۱۷۳۹ء جسکو ۳۴۸ برس کا زمانہ گزرا دہلی پر ایسی مصیبت نہیں پڑی۔ برسوں کی محنت کے بعد کہیں یہہ عمارتیں بازار درست ہوئی تہیں آدہے دن تک قتل عام ہوتا رہا اسکے بعد

نقشہ مسجد روشن الدولہ متصل کوتوالی چبوترہ چاندنی چوک
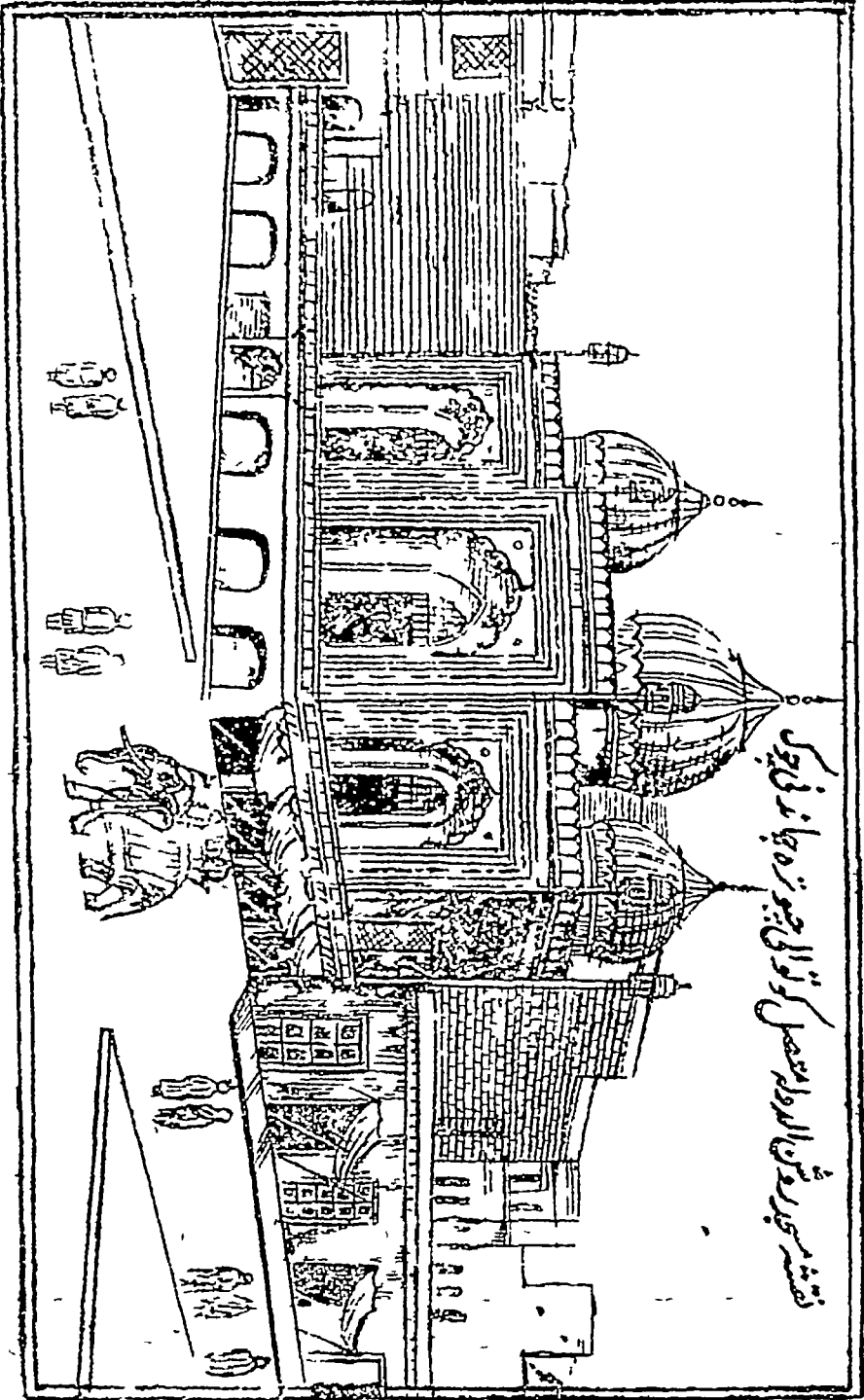
جامع مسجد کے شمال و مشرق میں لارڈ ڈفرن کا ہسپتال سا ہوا ہے۔
ہسپتال کے سامنے دریبہ کا بازار ہے جسکی انتہا پر خونی دروازہ تہا جس کے پاس
نادر شاہ کے وقت میں قتل عام ہوا تہا اِس طرف ایک انگریزی دستہ فوج کا
جامع مسجد تک پہونچ گیا تہا مگر یہاں سے اُسکو لوٹنا پڑا تہا خونی دروازہ سے
شرق کی طرف چاندنی چوک کا بازار ہے ۔ خونی دروازہ کے
مقابل شرق و شمال میں شمرو کی بیگم کی کوٹھی اور باغ ہے جہاں لندن بنک ہے
یہاں غدر میں بنک کا میجر قتل ہوا تہا خونی دروازہ سے کوتوالی تک پھول کی
منڈی کا بازار کہلاتا ہے اُسکے بعد جوہری بازار کا حصہ ہے اور جوہری بازار
کے بعد اصل چاندنی چوک ہے اب سارا بازار فتح پوری تک چاندنی چوک کہلاتا
ہے کوتوالی کے سامنے فوارہ ہے اور مغرب میں روشن الدولہ کی سنہری مسجد ہے
روشن الدولہ محمد شاہ کے بخشی تہے اُسپر یہ کتبہ کندہ ہے

در زمان شہ خورشید سریر	ظل حق بادشہ شاہ زماں
ناصر الدین کہ محمد شاہ است	تیغ او کعبہ ستکش در دوراں
شرف الدولہ بنا فرمود	مسجد و مدرسہ عالیشان
این دو بیت الشرف علم و عمل	ہمچو سعدین فلک کرد قراں
سال تاریخ بیا گفت خسرو	قبلۂ حاجت ارادت کیشاں

کوتوالی کے پس پشت مولانا فخر الدین صاحب کا مکان تہا کوتوالی کے سامنے بازار
کے بیچ میں ۱۸۵۷ء میں پہانسیاں گڑی ہوئی ہیں جہاں مفسدوں کو پہانسی ملی
پس نواب جھجر عبد الرحمن خاں اور راجہ بلب گڈہ راجہ ناہر سنگہ کو غدر کے بعد

نقشہ مسجد جامع دروازہ شرقی
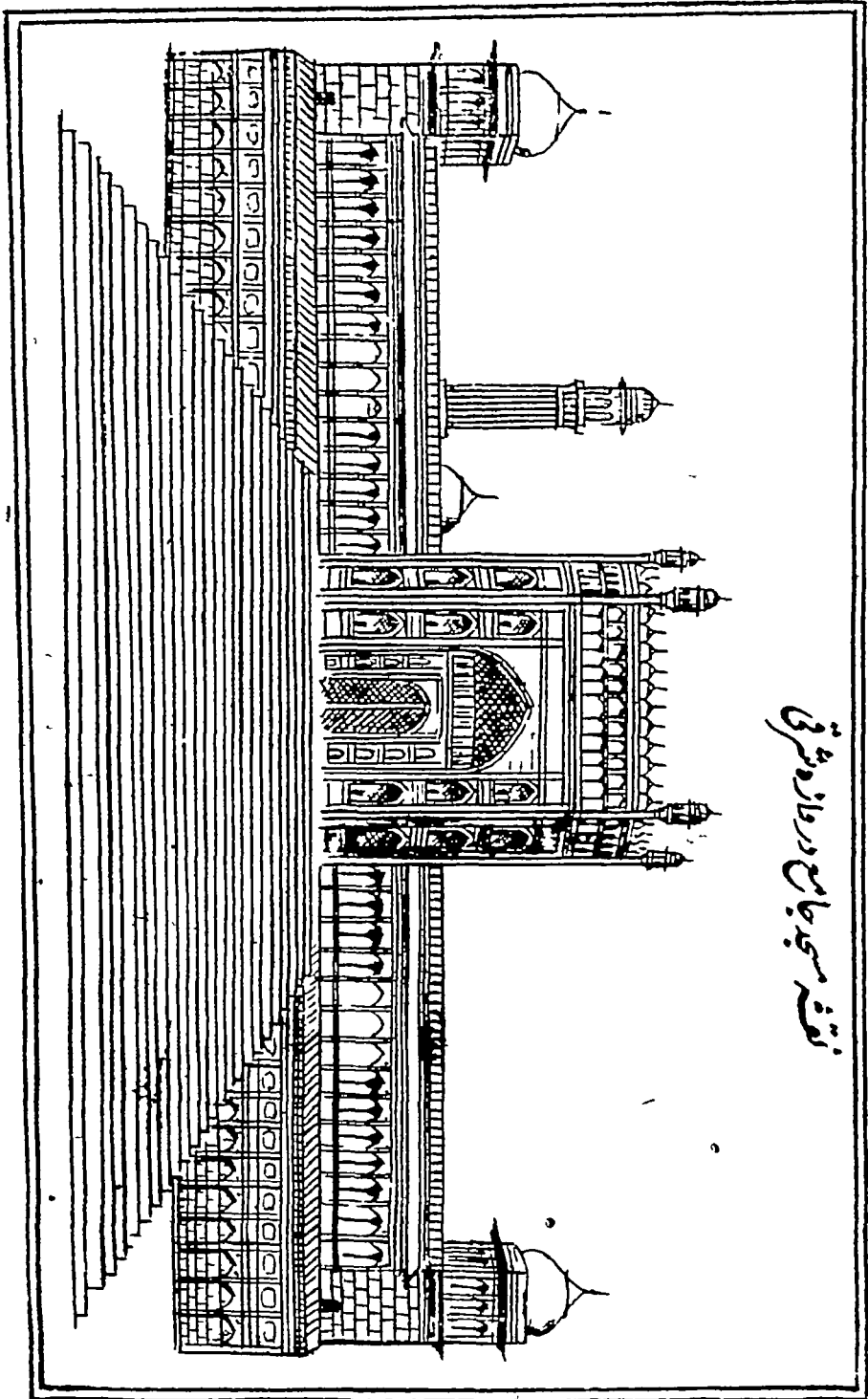
نقشہ مسجد جامع دہلی

سنگ مرمر کا ہے اور اُس میں سنگ موسے کی بنت کاری اور پرچین سازی سے مصلے
بنا دیے ہیں منبر اس مسجد کا سنگ مرمر کا ہے اور ایسا خوش قطع بنا ہوا ہے کہ جسکا
بیان ممکن نہیں۔
اِسمیں شمالی منار اور سنہ میں جنوبی منار بجلی سے منہدم ہو گئے تھے شمالی منار سرکار
انگریزی نے معہ فرش وغیرہ کے مرمت کیا تھا۔ اور جنوبی منار نواب صاحب بہاولپور
کے روپیہ سے حال میں درست کیا گیا ہے۔ اب اُنپر بجلی کا تار لگا دیا گیا ہے تاکہ آیندہ
بجلی سے محفوظ رہیں۔ مناروں کے بیچ میں تین بُرج سنگ مرمر کے بنے ہوئے ہیں
منارے کی برجیوں کی طرح انمیں سنگ موسے کی دھاریاں پڑی ہوئی ہیں جس سے اُنکی
خوشنمائی بہت بڑھ گئی ہے آگرہ کی مسجد کی طرح یہہ بُرج چھت سے نہیں شروع ہوے
بلکہ چھت کے اوپر ایک گولہ ہے اور گولہ پر سے مثل غبارہ کے اُٹھائے گئے ہیں۔
۱۸۵۷ء سے پہلے جامع مسجد کے مغربی مثلثوں میں ایک دار الشفا اور ایک مدرسہ
دار البقا بنے ہوے تھے غدر سے پہلے دار البقا میں مفتی صدر الدین صاحب درس
دیا کرتے تھے اور اِس مدرسہ کی مرمت بھی اُنھوں نے کی تھی۔ جامع مسجد کا اہتمام اب
ایک کمیٹی کی نگرانی میں ہے۔ جامع مسجد کے شمال و مغرب کیطرف دو سو گز کے فاصلہ
پر محلہ دہرم پورہ میں جینیوں یعنے سراوگیوں کا بڑا مندر ہے یہ عمارت بہت عمدہ ہے
علی الخصوص دروازہ پر جو کام بنا ہوا ہے وہ دیکھنے کے قابل ہے۔ ۱۸۵۸ء میں یہ مندر
بننا شروع ہوا اور سات برس میں بنکر تیار ہوا۔ اس کے بنانے میں سراوگیوں کا پانچ
لاکھ روپیہ خرچ ہوا لالہ ہرسکھہ رائے اور لالہ موہن لال نے بنوایا ہے۔ اِسکے پاس
جینیوں کا ایک اور چھوٹا مندر ہے جسکو سب سراوگیوں نے ملکر بنوایا ہے۔ جامع مسجد کے

کتبہ دریازدہم

پایدار داشته صدای تسبیح سبحانش را ہنگامہ آرائی ذاکران مجامع ملکوت و زمزمہ تہلیل
تہلیلاتش را انبساط افزای زمزمہ سنجان صوامع جبروت دارا و رونق بازار معمورہ جہان را بدولت
دولت جاوید طراز این پادشاہ دادگر دین پرور کہ بیامن ذات مقدس بازار گشت ابواب امن و
امان بر روی روزگار گشادہ است آراستہ دارا و بحق الحق و آلہ کتبہ نور اللہ احمد اس دروازے
کے دونوں طرف مینار ہیں نہایت بلند اور نہایت خوشنما اور ان میں زینے بنے ہوئے ہیں
کہ اس رستے سے مینار کے اوپر چلے جاتے ہیں میناروں کے اوپر بارہ دری کی برجیاں سنگ مرمر
سے نہایت دلکشا دلربا بنی ہوئی ہیں ان میناروں پر چڑھنے سے شہر کی عجب کیفیت معلوم
ہوتی اور جو سیر دکھائی دیتی ہے تمام شہر مثل کشورہ کے معلوم ہوتا ہے اور درختوں کی رونق
اور مکانوں کی خوشنمائی سے ایک عجیب عالم دکھائی دیتا ہے شمالی مینار پست کلی کے گر پڑا تھا
اور اس عمارت عالی میں چشم زخم پہنچ گیا تھا اور صحن کا فرش بھی کہ تمام سنگ سرخ کا ہے
جا بجا سے بگڑ گیا تھا سرکار دولتمدار انگریزی نے معین الدین محمد اکبر شاہ بادشاہ کے عہد
میں کہ اسکو آج تک قریب بیس برس کے عرصہ گذرا ہے اس مینار کو بنوا دیا اور فرش بھی درست
کروا دیا کثرت نمازیوں کی باشاء اللہ اس مسجد میں مور و ملخ سے زیادہ ہوتی ہے اور چونکہ امام کی
آواز تکبیر سب نمازیوں کو نہیں پہنچ سکتی اسواسطے شاہزادہ مسعود مرزا سلیم ابن معین الدین
محمد اکبر بادشاہ عرش آرامگاہ نے بڑے در کے بیچ میں ایک مکبر سنگ مرمر کا بہت خوشنما
بنوا دیا ہے کہ اس مکبر پر مکبر کھڑا ہو کر آواز اللہ اکبر اور ربنا لک الحمد سب کے کان کا آویزہ
کرتا ہے اس مکبر کو بنے ہوئے اٹھارہ برس کے قریب عرصہ گذرا ہے مسجد میں تمام فرش

سال چهارم از دور سوم جلوس میمنت مانوس بساعت خجسته۔

کتبہ در ہشتم

و مطالع شایستہ سرمایۂ ابنیا و پیرایۂ تاسیس یافت و در عرض مدت شش سال بحسن سعی کارپردازان کارداں کارگذار و فرط اعتنا و اہتمام کارفرمایان صاحب اقتدار و بذل جد و جہد استادان ماہر دانشور و وفور کوشش پیشہ کاراں چابک دست صاحب ہنر و اتفاق مبلغ دہ لکھ روپیہ صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام در روز عید فطر

کتبہ در نہم

بفر قدوم اقدس پادشاہ ظل اللہ صافی نیت خدا آگاہ زیب و زینت گرفت و اقامت نماز عید و ادای وظائف اسلام چون مسجد الحرام در روز عید اضحی مرجع طوائف انام گردید و مبانی اسلام و ایماں را متانت و رصانت کرامت سیاحان ربع مسکون و مسالک نورداں کوہ و ہاموں را آراستہ عمارتی باین رفعت و حصانت در آئینہ بصر

کتبہ در دہم

و مرآت خیال مرتسم نگشتہ و حقایق گذاراں وقائع دہر و فکرت پردازان نظم و نثر راکہ سوانح نگاراں بدائع ارباب ملک و دولت و صنائع شناسان اصحاب مکنت و قدرت اند افراختہ بنای باین شکوہ و عظمت بر زبان قلم و قلم زبان نگذشتہ فرازندۂ کاخ ہستی طرازندۂ بلندی و پستی این بنیان رفیع راکہ قرۃ العین بینش و زینت بخش کارخانہ آفرینش است۔

اسس علی التقوی بیان میاں پائدار دست و میہ والعی بی الارض روواسی ان تمیدکم
کتاب ایوان استوار او قمۂ قبہ فلک تاباش از طبقات آسمان گذشتہ و ستروہ طاق
سپہر بساتش باوج کیواں پیوستہ

کتبہ درچہارم

گر طاق و قبۂ مقصورہ اش خوشنما ئی | ہیچ نتواں گفت عرار کہکشاں و آسمان
در بلودی قبہ گر گردوں سودے ثنائیش | طاق بودی طاق گر حقش سودی کہکشان

دروع شمسہ میں طاق جہاں نمایش زر تمی بحش مصابیح سموات پرتو کلس گنبد عالم آرائیش
نور افزائے تماثیل حیات سپہر سنگ مرمرش جوں سحرہ مسجد اقطعے مرقات

کتبہ درپنجم

مقام قاب قوسین او ادنے محراب فیض گسترش باسد صبح صادق کسادہ پیشانی بشارت
رساں ولعد جاہم من ربہم الہیہ ابواب رحمت آمایش صلای واسمہ یدعو الی دار السلام
بسامع خاص وعام رسانیدہ منار سپہر مدارش مدلے ویطہرے الدین احسنوا الحسنی آرہ
رواں گنبد فیروزہ فام گرداسیدہ سقف رفیع باصعابش تماشاگاہ روحانیان کرہ افلاک
بر درستم گشتہ یا ہادی بخط طغرا نوشتہ۔

کتبہ درہفتم

صحن وسیع دلکشائیش سجدہ گاہ پاک زاداں معمورہ خاک روح فضائے فیض اساسش طیب
ہوائے روح افزائش از روضۂ رضواں حکایت کردہ وحدت مائے حوض دلپسش حکایت
آمایش از چشمۂ سلسبیل خبر دادہ در روز جمعہ دہم شہر شوال سال ہزار و شصت ہجری طاق

تھی کہ اِس طرح حساب سے عبارت بنائی گئی ہے کہ جتنی جگہ تھی اُسمیں پوری اُتری ہے تحریر سے یہ نہیں معلوم ہوتا کہ کشش سے عبارت کو زبردستی اِس طرح بڑھایا گیا ہو یا چھوٹا کیا گیا ہو کہ پوری اُتر سکتے کتبے حسب ذیل عبارت کے کندہ ہیں۔

کتبہ در اول از طرف شمال

بفرمان شہنشاہ جہان بادشاہ زمین و زمان گیہان خدیو کشورستان گیتی خداوند گردون توان موسس قوانین عدل و سیاست مشید ارکان ملک و دولت بسیار دان عالی نظرت قضا فرمان قدر قدرت فرخندہ رائے خجستہ منظر فرخ طالع بلند اختر آسمان حشمت انجم سپاہ خورشید عظمت فلک بارگاہ۔

کتبہ در دوم

مظہر قدرت آلہی مورد کرامت نامتناہی مظہر کلمۃ اللہ العلیا مروج الملۃ الحنفیۃ البیضا ملجار الملوک والسلاطین خلیفۃ اللہ فی الارضین الخاقان الاعدل الاعظم والقاآن الاجل الاکرم ابوالمظفر شہاب الدین محمد صاحب قرآن ثانی شاہجہان بادشاہ غازی لازالت رایات دولتہ منصورۃ واعداء حضرتہ مقہورۃ کہ دیدۂ بصیرت حق بینش از شعشہ انوار ہدایت انما یعمر مساجد اللہ

کتبہ در سوم

من آمن باللہ والیوم الآخر مستنیر است و آئینہ ضمیر صدق گزینش از اشعہ مشکات آیت احب البلاد الی اللہ مساجدہا فروغ پذیر این مسجد کوہ اساس گردون مماس کہ کریمہ لمسجد

گئی ہے چاہیے تہا کہ شکستہ خوردہ پتہر کو نکال کر اُسکی جگہ دوسرا پتہر نصب کردیا جاتا
مگر افسوس ہے کہ اِس کارروائی کے بدلے سنگ سُرخ کو کہرچ کر پچی کاری کے کام
کا بالکل ستیاناس کردیا گیا مشرقی دروازہ پر جو چوکٹ سماق کے بنے ہوئے تہے
اُسکے نیچے سنگ ماسی کے تورڑے لگا کر اُسکو دوکوڑی کا کردیا ہے آفتابی میں جو
کٹہرا تہا اُسمیں سادے سنگ مرمر کے پتہر لگے ہوئے تہے اُنکی جگہ نہایت بہدی
جالیاں سنگ مرمر کی لگائی گئی ہیں۔
سنگ مرمر کا سرپتی طاق کے برابر میں کہا ہے یہ معلوم ہوتا ہے کہ ایک پتہر کا ہے
بڑے در کی پیشانی پر بادشاہی کا طغرا سنگ موسٰے میں بنا ہوا ہے بیچ کے لعلی کے چہوٹے
دروں کی پیشانی پر سنگ موسٰے سے کتبہ شاہجہاں کے نام کا اور تاریخ تعمیر اور تعداد
مصارف کہدا ہوا ہے حال کی مرمت میں یہہ حروف سیاہ مسالے کے سادیے گئے
ہیں جو دہوپ یا مینہہ سے کسیقدر ہلکے ہو گئے ہیں اور سنگ مرمر پر روشنائی
کی سیاہی دوڑ گئی ہے اور وہ لکہ کے نقطے نیچے کی طرف روشنائی اِس طرح بہی
ہے کہ یہ معلوم ہوتا ہے۔ وہ لکہ کے آنسو ٹپک رہے ہیں کہ ہائے شاہجہاں
کی دس لاکہہ کی لاگت اب کی دفع بالکل برباد ہو گئی مسجد کے شمال وجنوب کیطرف
دو مینارے سنگ سُرخ کے بنے ہوئے ہیں جنمیں اِسقدر پاس پاس دہاریاں سنگ
مرمر کی دی ہیں کہ وہ دہاری دار معلوم ہوتے ہیں اُن کے اندر اوپر چڑہنے کے لیے
سیڑہیاں بنی ہوئی ہیں میناروں کی بلندی اکیتیس فٹ کی ہے میناروں پر سے
شہر کا منظر دیکہنے کے قابل ہے میناروں کے اوپر سنگ مرمر کی
برجیاں بنی ہوئی ہیں۔ اکبر شاہ کے زمانہ میں کتبہ کی بڑی جو بی پیہہ

برجیاں ہیں اُن برجیوں اور مسجد کے مابین اتنی جگہ ہے کہ مسجد کے دونو یعنے
شمالی وجنوبی سروں پر پانچ پانچ در کے دالان بنے ہوئے ہیں جو صحن کی طرف کھلے ہوئے
ہوے اور مغرب کی طرف بند ہیں۔
اگر صحن میں کھڑے ہوکر اِن دالانوں کے پار دیکھا جاے تو عجب دلکش منظر نظر آتا ہے
مسجد کے گیارہ در ہیں۔ پانچ پانچ در دونوں جانب چھوٹے ہیں اور بیچ میں بہت بڑا
در ہے اندر کے در میں سات محرابیں ہیں یعنی دروں کے وسط میں اور بیچ کے
بڑے در کے سامنے سیڑھیاں بنی ہوئی ہیں جنپر چڑھکر صحن سے مسجد کے اندر جاتے ہیں
بیچ کے بڑے در کے سامنے سیڑھیوں پر مرزا سلیم پسر اکبر شاہ ثانی نے سنگ باسی کا ایک
مکبر بنوادیا ہے تاکہ تکبیر کی آواز سب نمازیوں کو باسانی پہونچے یہ مکبر نہایت بے موقع
اور نامناسب ہے اور سنگ باسی کے ہونے سے مسجد کو دہبہ لگ گیا ہے اور مسجد کے
بڑے در کی خوبی اور خوشنمائی میں فرق ڈالتا ہے ساری مسجد میں سنگ مرمر کا فرش
ہے اور سنگ موسٰی کی بچہ کاری سے مصلے بنائے گئے ہیں پیش طاق اسقدر خوشنما
اور خوبی کے ساتھہ سنگ مرمر کا بنایا گیا ہے کہ یہ معلوم ہوتا ہے ایک پتھر کا تراشا
کر بنایا گیا مگر افسوس ہے کہ اب کی دفعہ نواب رامپور کے ایک لاکھہ روپیہ کے عطیہ سے
جو مرمت ہوئی ہے اُسنے پیش طاق کو بالکل خراب کردیا چھوٹے چھوٹے ٹکڑے
سنگ مرمر کے اِس طرح جابجا لگادیے ہیں کہ الگ جوڑ معلوم ہوتے ہیں اور جو اصلی
خوبی اُسکی تہی وہ بالکل جاتی رہی اِس دفعہ کی مرمت میں اور بہی ایسی ہی خرابیاں
تمام جامع مسجد میں پیدا ہوگئی ہیں مثلاً سنگ مرمر کی پچی کاری جو کل دیوار میں تہی
وہ اِس سبب سے کہ گرد کے سنگ سُرخ کو کھرچ ڈالا ہے بہت اُبھر آئی ہے اور بگڑ

اِن دالانوں کے آخر میں جہاں شمال وجنوب کے محراب دار دالان آکر ملتے ہیں مربع
مقام بنگیا ہے جسپر سنگ مرمر کی چوکور رحیاں ہیں اِن دالانوں کے آگے صحن میں
دو چھوٹے چھوٹے ستون ہیں جنمیں سے ایک پر دائرہ ہندی اور دوسرے پر کرہ
زمین سنگ مرمر پر کھدا ہوا ہے مگر یہ شاہجہاں کی وقت کے نہیں ہیں جنوبی مشرقی دالان
میں کچھ تبرکات رکھے ہیں جنکی زیارت کے لیئے دور دور سے لوگ آتے ہیں
دروازہ کے آگے تقریبًا چار سو فٹ کا مربع صحن ہے جسمیں کل سنگ سرخ کا فرش ہے
اس صحن کے وسط میں پیدرہ گز سے بارہ گز کا سنگ مرمر کا حوض ہے اور اسکے وسط
میں فوارہ ہے اِس حوض کے غربی کنارہ پر ایک چھوٹا سا کٹہرا سنگ مرمر کا بنا ہوا ہے
جسکو محمد بخش بادشاہی محلی نے بنوایا ہے اِس پر یہہ کتبہ ہے کوثر محمد رسول اللہ سنہ ۹ع

رسول دیدہ اندر آنجا ولی واہل اللہ		ہماست گرشود ایں سنگ ہم زیارتگاہ
برائے سال تحسیں داد ایں ہاتف		بگفت احاطہ جاے نشست رسول اللہ

شمال اور جنوبی دالانوں کے سلسلہ کے وسط میں جامع مسجد کے شمالی اور جنوبی دروازے
ہیں جو مشرقی دروازہ سے بہت چھوٹے ہیں اِن دروازوں میں بھی ریشمی کواڑ چڑھے
ہوئے ہیں اور دونو دروازوں میں سے اوپر جانے کا رستہ ہے اِن دونوں دروازوں
کے آگے بھی مشرقی دروازہ کی طرح سیڑھیاں بنی ہوئی ہیں اِن ہی دروازوں سے
نمازی مسجد میں پانچوں وقت آتے ہیں جنوبی دروازہ کے سامنے پائے والوں کا بازار
ہے مشرقی دروازہ کے چبوترہ پر کبوتروں کی خرید و فروخت سے شہر کے کبوتر باز تمام
کو جمع ہوتے ہیں اور جنوبی دروازہ کے نیچے گدڑی بازار لگتا ہے
شمالی جنوبی دالانوں کے مغربی کنارہ پر بھی مشرقی کناروں کی طرح سنگ مرمر کی

اسکی تعمیر شروع ہوئی اور پانچہزار معماروں اور مزدوروں کی محنت سے چھہ برس میں تیار ہوی سعد اللہ خان دیوان اور فاضل خاں خانساماں اسکے مہتمم تھے - یہہ مسجد ایک پہاڑی پر سنگِ سرخ کی بنی ہوی ہے تینتیس سیڑھیاں چڑہکر اسکے مشرقی دروازہ پر جو سب میں بڑا دروازہ ہے پہنچتے ہیں یہ دروازہ کیسقدر ہشت پہل ہے یعنے یہ کہ چار پہل بڑے اور چار پہل چھوٹے ہیں چھوٹے پہلوں کے سروں پر چھوٹے منارے بنے ہوئے ہین جو دروازہ سے ذرا زیادہ بلند ہیں اور مناروں پر چھوٹی برجیاں سنگ مرمر کی بنی ہوی ہیں جنپر سنگ موسے کی دہاریاں تہیں دروازہ کے کنگورہ پر بہی چھوٹی چھوٹی برجیاں سنگ مرمر کی بنی ہوی ہیں جو نہایت خوشنما معلوم ہوتی ہیں - دروازہ کی دوہری محراب ہے پہلی محراب بہت بلند اور دوسری چھوٹی - چھوٹی محراب مین نہایت خوبصورت اور دبیز برنجی کواڑ چڑہے ہیں - یہہ کواڑ ہمیشہ سے بند رہتے ہیں صرف بادشاہ کے لیے کہولے جاتے تھے - دروازہ کے وسط میں ایک وسیع گنبد ہے اور دونو پہلوؤں میں چھوٹے چھوٹے گنبذ ہین ان تینوں گنبذوں سے دروازہ میں ایک وسیع چوک بنگیا ہے اِس کے بعد پہر اُسی طرح دوہری محرابین ہیں ایک پست اور ایک بلند دروازہ کے اندرونی طرف یعنی مسجد کے صحن کی طرف دونو پہلوون میں سے دو طرف اوپر جانے کی سیڑھیان ہین اندرونی کلاں تر محراب پر سنگ سُرخ کی آفتابی بنی ہوی ہے جسکی برجیان سنگ مرمر کی ہیں - یہہ آفتابی مسجد کا شاہجہانی مکبر ہے - اِس آفتابی کی بلندی کچھہ ایسی مناسب رکہی گئی ہے کہ امام کی قرأت اور تکبیرین وہاں سے بہت صاف سنائی دیتی ہین گو بیچ کے وسیع صحن میں نہ سنائی دیں - دروازہ کے شمال و جنوب میں دالان بنے ہوے ہیں جنکے دونوں طرف محرابین ہیں اور دونو طرف سے کہلے ہوئے

سنگ مرمر کی قلعہ میں موجود ہے وہ اورنگ زیب کی بنوائی ہوئی ہے اور گو بہت
خوشنما اور خوبصورت ہے لیکن قلعہ کے لیے بہت ہی چھوٹی اور نامناسب ہے
وہ مسجد میں صرف ساٹھ فٹ مربع ہے۔ شاہجہاں کے وقت کی قلعہ میں کوئی
مسجد نہیں ہے اور بظاہر اکوئی مسجد بنوانے کا ارادہ تہا شاید اسلیے کہ جامع مسجد قلعہ
سے اسقدر قریب تہی کہ گویا وہ قلعہ کے کل نقشہ کا ایک جزو تہی اور اس سبب سے قلعہ کے
اندر کسی مسجد کے تعمیر کرنے کی ضرورت نہ تہی،،
جامع مسجد کے بارے میں برنیر صاحب فرانسیسی سیاح کی رائے بہی بہت دلچسپ ہے
وہ تحریر کرتے ہیں کہ میں تسلیم کرتا ہوں کہ یہ عمارت اُن قواعد فن تعمیرات کے موافق نہیں
بنائی گئی جنکی موجودگی ہمارے نزدیک ہر عمارت میں ہونی چاہیے لیکن میں کوئی نقص ایسا
نہیں دیکھتا جو فن تعمیر کے مذاق کے برخلاف ہو سارے نقشہ کا ہر حصہ بہت خوبصورت
نہایت موزون اور بہت مناسب ہے۔
ٹاورنیر صاحب سیاح اور نگزیب کے زمانہ کا حال اس مسجد کے متعلق یوں تحریر
کرتے ہیں کہ ہر جمعہ کو بادشاہ پالکی میں سوار ہوکر قلعہ سے جامع مسجد کو جاتے ہیں انکا
بیٹا گہوڑے پر سوار پالکی کے ساتھہ ہوتا ہے اور بہت سے امرا پیادہ جلو میں ہوتے
ہیں جلوس کے آگے آگے چلتے ہیں پہر بساں سے ہوے اور چار ہاتہی عمدہ ہودوں سے
آراستہ ہوتے ہیں۔ ہاتہیوں کے پیچہے پانسو بہالے بردار سوار اور چارسو بندوقچی
ہوتے ہیں اگر کبہی بادشاہ گہوڑے پر سوار ہوتے ہیں امرا پیادہ ہوتے ہیں
اور اگر وہ ہاتہی پر سوار ہوتے ہیں تو امرا گہوڑوں پر سوار ہوتے ہیں۔
لال قلعہ کے دو برس بعد دس لاکہہ روپیہ کی صرف سے یہ مسجد بنائی گئی ۱۰۶۰ھ میں

جامع مسجد دہلی

اس بڑے میدان کو طے کر کے دہلی کی جامع مسجد پر پہنچتے ہیں جسکا جواب دنیا میں نہیں ہے
اگر تمکو جامع مسجد کی پوری خوشنمائی دیکھنی ہو تو صبح کے وقت اُسکو دیکھو جبکہ نکلتے ہوئے
سورج کی کرنیں اُسپر پڑتی ہیں یا تم اُسکو چودھویں رات کے چاند کی پوری چاندنی میں
دیکھو اور سب سے بہتر منظر اُسوقت نظر آتا ہے کہ برسات میں صبح کو اُسکے پیچھے سیاہ بادلوں
کی گہری گھٹا ہو۔

مسٹر فرگسن صاحب اِس جامع مسجد کی بابت تحریر کرتے ہیں کہ یہ مسجد آگرہ کی مسجد
سے جسکو بھی شاہجہاں نے تعمیر کرایا ہے ملتی جلتی ہے لیکن یہہ مسجد موتی مسجد سے
بہت زیادہ بڑی ہے اور اِس میں دو عالیشان منارے موجود ہیں جو آگرہ کی جامع مسجد
میں نہیں ہیں گرچہ نکہ یہہ مسجد بالکل سنگ سُرخ کی بنی ہوئی ہے جسمیں سنگ مرمر سے
پورا پورا کام نہیں لیا گیا ہے اسلیے موتی مسجد کی صفائی اور خوشنمائی جو بالکل سنگ مرمر
کی بنی ہوئی ہے۔دہلی کی مسجد میں پیدا نہیں ہوئی۔ پھر بھی اِسکے تینوں دروازے اور
دونوں منارے اور چار کونوں کی چاروں برجیاں اور تینوں برج اور بیچ کے بڑے در کی
بلند محراب سب ملکر بہت خوشنما ہیں اور سب حصوں میں موزونیت اور باہمی تناسب موجود
ہے۔ اُسکا بڑا مشرقی دروازہ اگرچہ فتح پور سیکری کے دروازہ کا ہم پلہ نہیں مگر پھر بھی نہایت
خوشنما ہے اور مسجد کیلیے زیادہ مناسب ہے تعجب کی بات ہے کہ اکبر نے فتح پور سیکری
کے قلعہ میں ایک عالیشان مسجد بنوائی اور خود شاہجہاں نے آگرہ کے قلعہ کو موتی مسجد
سے مزین کیا مگر اُنھوں نے دہلی کے قلعہ میں کوئی مسجد نہیں بنوائی۔ جو چھوٹی سی موتی مسجد

نقشہ قلعہ لاہوری دروازہ دہلی
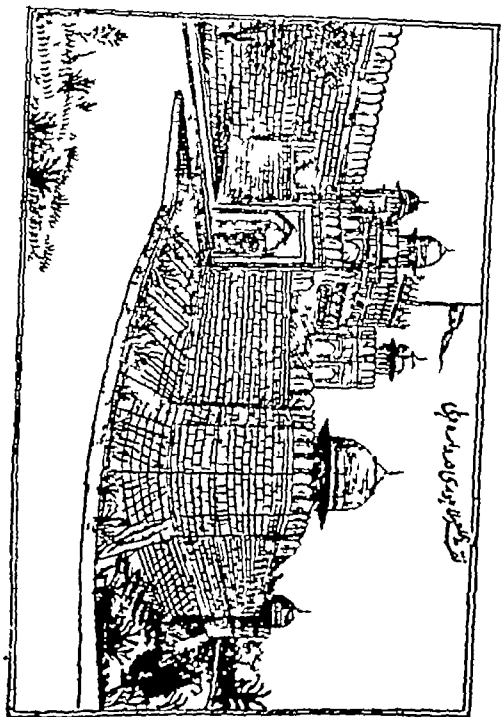
یا اسکے بعد برباد ہوگیا تہا پہر لارڈ السبزی کے زمانہ میں یہاں سرکار انگریزی نے ایک حوض
سنگ سرخ کا پچاس ہزار روپیہ کی لاگت سے بنوایا تہا جو لال ڈگی کے نام سے مشہور
تہا یہہ حوض پانسو فٹ طویل اور ڈیڑہ سو فٹ عریض تہا اور چاروں کونوں پر چار
خوشنما برجیاں بنی ہوی تہیں اور عرض میں دونوں جانب نیچے اترنے کی سیڑھیاں تعمیر ہوئی
تہیں لال ڈگی سے آگے سعد اسد خاں کا چوک تہا اور اسکے آگے فیض بازار تہا جہاں سے
راستہ خانم کے بازار کو اور خان دوراں خان کی حویلی کو جاتا تہا۔ جنوب کی طرف آگے
بڑھکر اکبرآبادی بیگم کی مسجد تہی جو وسعت میں فتحپوری کی مسجد کے ہم پلہ تھی اور اسی قطعہ
پر بنی ہوی تہی۔ اکبرآبادی بیگم شاہجہاں کی بیوی تہیں فتحپوری کی مسجد کی طرح چاروں
طرف طالب علموں کے رہنے کے مکانات بنے ہوے تہے اس مسجد کے پاس بگوا باڑی
میں جہاں بگوا بیگم کی قبر تہی۔ اب یہاں سوائے ایک لق ودق میدان کے کچہہ بہی نہیں
سچ ہے کل من علیہا فان ویبقی وجہ ربک ذو الجلال والاکرام۔

متعلق سال ختم ہوا لیکن ملا عبدالحمید مورخ شاہجہانی نے بادشاہ نامہ میں اس تخت
کی جو کیفیت بیان کی ہے وہ دلچسپی سے خالی نہیں اس لیے اس کا اختصار درج ذیل
کیا جاتا ہے وہو ہذا
جب بیش قیمت جواہرات بکثرت اکٹھے ہو گئے تو شاہ جہاں کے دل میں یہ بات آئی کہ
ان جواہرات کو اس کام میں لانا چاہیے کہ اور لوگ بھی دیکھ کے طبیعت خوش کریں
چنانچہ حکم دیا کہ تخت بنایا جائے اور کل جواہرات جو شاہ عباس والئے ایران اور شاہان
دکن وغیرہ نے ہدیۃً بھیجے ہیں نہایت کاریگری سے جڑے جائیں چنانچہ وہ تخت بلکہ
اس کے علاوہ چھ تخت اور اس کے تیار ہو گئے۔

قلعہ کے باہر

قلعہ معلی کے لاہوری دروازہ سے نکلکر ایک بہت وسیع میدان پڑا ہوا ہے جو شمال
کی جانب چاندنی چوک تک اور جنوب کی جانب فیض بازار اور دریا گنج تک اور مغرب میں
جامع مسجد تک چلا گیا ہے کسی زمانہ میں اس میدان میں بڑے بڑے باغ اور بازار
اور مسجدیں بنی ہوئی تھیں۔ اب صرف ایک سرا شاہ کریم اللہ جہاں آبادی کا اور زیر
جامع مسجد ہرے بھرے صاحب کی اور سرمد کی قبریں باقی ہیں جنکے گرد صرف ریں
دور چبوترے اور گردیں کٹہرے لگے ہوئے ہیں۔ اگر اس میں کوئی بلند عمارت بنی ہوئی
ہوتی تو یہ بھی منہدم کر دیے جاتے کیونکہ سرکار انگریزی کو منظور نہیں ہے کہ قلعہ کے
سامنے کوئی عمارت رہے شاہجہاں کے وقت میں قلعہ کے لاہوری دروازہ کے باہر
ایک بڑا باغ بنا ہوا تھا جو گلابی باغ کہلاتا تھا یہ باغ اورنگ زیب کے زمانہ میں

کہ صدیوں پر صدیاں گزرنے پر بھی چونہ ابھی تک نہیں مرا اور خاندان تغلق کی صدہا برس کی عمارتوں کا پرانا چونہ نئے چونے میں صرف اس لیے ملایا جاتا ہے کہ وہ مضبوط ہو جائے۔ جب یہ یہ مشکلات ہیں تو پھر کیونکر ممکن ہو سکتا ہے کہ ویسی عمارتیں بن سکیں

(دربار)

قلعہ کی سیر کے بعد جشن کی کیفیت ملاحظہ ہو جو چشم دید ہے یعنے جس کو ایک یورپی سیاح نے دیکھ کے لکھا ہے "جشن کے دن بادشاہ نہایت ہی عمدہ لباس پہنکے دیوان عام و خاص کے صدر میں مرصع تخت پر بیٹھا ہوا نظر آیا اُسکی پوشاک نہایت نازک اور پھولدار ریشمی کپڑے کی تھی جسپر بہت ہی عمدہ زری کا کام ہو رہا تھا اور جواہر نگار مندیل سر پر تھی جسپر بڑے بڑے اور نہایت قیمتی ہیروں کا طرّہ لگا ہوا تھا ان کے بیچ میں ایک ایسا پکھراج جڑا ہوا تھا جو لاثانی کہا جا سکتا تھا۔ اِسکی چمک ایسی تھی کہ اِسپر آنکھ نہیں ٹھرتی تھی کل جواہرات میں آفتاب کی طرح درخشان تھا۔ اِسکے علاوہ بڑے بڑے موتیوں کا ایک کنٹھا گلے میں تھا

جس تخت پر شاہ جلوہ افروز تھے اِس کے چھ پائے ہیں جو بالکل ٹھوس ہیں جن میں یاقوت زمرد اور ہیرے جڑے ہوئے ہیں مگر میں اُنکی تعداد اور قیمت بیان نہیں کر سکتا۔ کیونکہ کسی کی مجال نہیں کہ پاس جا سکے لیکن یقین کیجے کہ ہیرے اور جواہرات بہت ہی ہیں اور مجھے خوب یاد ہے کہ اِس کی قیمت کا اندازہ پانچ کروڑ کئی لاکھ کا کیا گیا تھا۔ دو مور جو اس تخت کے پایوں پر بنائے گئے ہیں اِن کی صنعت کاری اور جواہرات کی کثرت حیرت میں ڈالتی ہے بس یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہ مور موتیوں اور جواہرات کے بنے ہوئے ہیں۔ اِن اموروں کی قیمت کا اندازہ انصاف تو یہ ہے کہ نہیں ہو سکتا" یورپی سیاح کا تخت کے

موقع ملا اور میں خیال کرتا ہوں کہ ایک دفعہ ایک بڑی بیگم کے علاج کے لیے جو مدت
مرض کی وجہ سے معمول کے موافق ماہر کے دروازہ تک نہیں لائی جا سکتی تھی بہت دور
تک اندر جانے کا اتفاق ہوا میرے سر پر ایک کشمیری شال اس طور سے اُڑھا دی
گئی کہ برقع کی طرح پاؤں تک لٹکی تھی اور خواجہ سرا ہاتھ پکڑے ہوئے مجھے اس طرح
لیجا رہا تھا جیسے کوئی اندھے کو لیجاتا ہے اس لیے میں نے محلسرائے کی کیفیت جو کچھ خواجہ
سرا کی زبانی سنی ہے وہ عرض کر دیتا ہوں ان کا بیان ہے کہ محلسرائے میں بیگمات کے
درجہ حیثیت اور معاشرت کے لحاظ سے علیحدہ علیحدہ بہت خوبصورت اور بڑے بڑے
محل بنے ہوئے ہیں جن کے دروازوں کے سامنے حوض ہر طرف باغیچے۔ عجیب پرتیں
اور سایہ دار آرام گاہیں۔ نہریں اور فوارے گرمی کے لیے عمیق معما اور سرد تہخانے
اور رات کو خنکی میں آرام کرنے کے لیے اونچے اونچے تختے اور صحن چبوترے سے بنے ہوئے ہیں
غرض ایسے دلکش مکانات ہیں کہ ان تک اس ملک کی تکلیف دہ گرمی کو رسائی دخل نہیں
ہے اور یہ لوگ ایک چھوٹے سے برج کی جو دریا کی طرف ہے حد سے زیادہ تعریف کرتے
ہیں جس میں آگرہ کے دونوں برجوں کی طرح طلائی۔ لاجوردی نقش و نگار بنے ہیں اور
چاروں طرف سونے کا پھیرا ہوا ہے اور قد آدم آئینے لگے ہوئے ہیں۔"

اس وقت ان عمارتوں میں ایک عمارت بھی لال قلعہ میں نہیں ہے۔ اگر کوئی شخص ویسی
عمارتیں بنانی چاہے تو نہیں بنا سکتا کیونکہ اول تو وہ برساں کے سے محلات کسی نے دیکھے
نہیں اور دوسرے ان کا کوئی صحیح نقشہ ہمارے پاس موجود نہیں تیسرے لاکھوں روپیہ صرف
کرنے کے بعد بھی وہ عمارتیں بن نہیں سکتیں۔ نہ اس ڈھنگ کے کاریگر ہیں اور نہ ویسا مال
مسالہ ہے ابھی تک یہ تو معلوم ہی نہیں ہوا کہ پرانے لوگ چونے میں کیا چیز ڈالتے تھے کہ

رہتے ہیں۔ اور اِن سے جو جگہ خالی رہتی ہے وہ اور بلکہ تمام صحن سب قسم کے لوگوں اعلے اور ادنے سے بھرا رہتا ہے کیونکہ یہی مقام ہے جہاں رعایا کا ہر متنفس اپنے عرض حال کے لیے باریاب ہو سکتا ہے اور کسی شخص کے آنے کی ممانعت نہیں ہے اِسی وجہ سے اِس کو عام وخاص کہتے ہیں۔ کامل ڈیڑھ دو گھنٹے تک لوگوں کا مجرا اور سلام ہوتا رہتا ہے اِس موقع پر مستغیث جو عرضیاں پیش کرتے ہیں وہ تمام وکمال بادشاہ کے ملاحظہ اور سماعت میں آتی ہیں اور بادشاہ بذات خاص مستغیثوں سے دریافت حال کرتا اور اکثر ستم رسیدہ لوگوں کی فوراً داد دیتا ہے اور ہفتہ میں ایک دن خلوت میں کامل دو گھنٹے تک ایسے دس غربا کی عرضیاں سُنتا ہے جو مستغیثوں میں سے چن لیے جاتے ہیں اور جن کے پیش کرنے کا کام ایک نیک۔ دولتمند اور بوڑھے شخص کو سپرد ہے اور ایک دن عدل وانصاف کے کمرہ میں جسکو عدالت خانہ کہتے ہیں دو بڑے قاضیوں کے ساتھ بیٹھ کے دادرسی کرتا اور اس میں کبھی ناغہ نہیں ہونے دیتا۔

عام وخاص کے بڑے دالان کی بغل میں ایک خلوت خانہ ہے جسکو غسلخانہ بھی کہتے ہیں یہ وسعت میں اگرچہ عام وخاص کے برابر نہیں ہے مگر نہایت خوبصورت۔ وسیع۔ روغنی اور سنہری کام کا ہے اور ایک بڑے شہ نشین کی طرح چار یا پانچ فٹ کا اونچا ہے جہاں بادشاہ کرسی پر بیٹھ کے وزراسے جو ادہر اُدہر کھڑے ہوتے ہیں تخلیہ میں اُمرا اور صوبداروں کے عرایض سُنتا اور سلطنت کے اہم معاملات پر غور کرتا ہے۔"

پھر یہی سیاح لکھتا ہے"۔اب میں نہایت خوشی سے آپ کو بادشاہی محلسرائے کی سیر کراتا ہوں جو سب سے زیادہ دلکش عمارت ہے لیکن کوئی سیاح وہاں کی کیفیت چشم دید نہیں بیان کرسکتا کیونکہ بادشاہ کے دہلی میں موجود نہونے کے وقت اگرچہ مجھے کئی بار وہاں جانیکا

اس تخت کے آگے ایک تخت سنگ مرمر کا بچھا ہوا ہے امرا میں سے جس کسی کو کچھ عرض کرنا ہوتا تھا اس پر چڑھ کے بادشاہ سے عرض کرتا تھا اگر بادشاہ کے بیٹے کا تخت اس کا اونچا ہے کہ اس تخت کے چڑھے ہے بڑی آدمی کا صرف گلا تخت تک پہنچتا ہے اس تخت کے آگے سہ گوشہ دالان ہے جو شش گز لمبا اور چوبیس گز چوڑا ہے اور ہر ایک دالان کے دو دو صف اور ان سب کے ستون سنگ سرخ کے ہیں اور ان پر بہت خوبصورت محرابیں بنائی گئی ہیں۔ باہر کے دالان میں بیچ کے در چھوڑ کے سنگ مرمر کا کٹہرا لگا ہے جس پر بہت خوشنما سنہری کلسیاں چڑھی ہوئی تھیں جن میں سے ایک بھی اب نہیں دکھائی دیتی یہ دالان امرا و ندو کلا کے حسب مرتبہ کھڑے رہنے کا تھا یہ دربار کا دالان درحقیقت ایک چبوترہ پر بنا ہوا ہے جس کا طول ایک سو چار گز اور عرض ساٹھ گز ہے باقی تین طرف چبوترہ ہے جس کے گرد قد آدم سنگ سرخ کا کٹہرا لگا ہوا ہے اس پر بھی سنہری کلسیاں چڑھی ہوئی تھیں مگر اُن کا نشان بھی نہیں ہے یہ جگہ چوبدار اور نقیب اور لحری وغیرہ لوگوں کے کھڑے رہنے کی تھی اور سکو گلال باری کہتے تھے اس کے آگے ۲۰۴ گز لمبا اور ۱۶۰ گز چوڑا صحن ہے اور اس کے چاروں طرف قرینہ اور موقع سے مکانات بنے ہوئے ہیں اور شمال کی طرف دیوان خاص میں جانے کا دروازہ ہے۔ پھر بوریی ساح لکھتا ہے کہ اعلیٰحضرت ظل اللٰہی ہر روز دوپہر کے وقت بادشاہ آکر بیٹھتا ہے دائیں بائیں شہزادے ہوتے ہیں۔ خواجہ سرا مورچھل ہاتھ میں لئے مارنے بڑے پنکھے جھلتے یا ادائے خدمت کے لیئے دست بستہ گردنیں جھکائے ہوئے بڑے ادب سے کھڑے رہتے ہیں تخت کے نیچے چاندی کا کٹہرا لگا ہوا ہے جس میں تمام امرا اور راجہ اور غیر ملکوں کے سفیر آنکھیں نیچی کئے ہوئے اور ہاتھ باندھے ہوئے کھڑے رہتے ہیں اور تخت سے کسی قدر فاصلہ پر اسی طرح منصب دار اور چھوٹے چھوٹے امرا حسب مراتب ایستادہ

پانچ وقت بجا کرتے ہیں۔ مجھے پہلے پہل قرنا کی آواز بری معلوم ہوئی لیکن جب کان آشنا ہو گئے تو ایسی بھلی معلوم ہوتی تھی کہ سنتے ہی جاؤں جہاں نقار خانہ رکھا ہوا ہے وہ جگہ بھی بلند ہے اور شاہی محل سے اس کا فاصلہ بھی زیادہ ہے تاکہ شاہ کو اسکی آواز سے تکلیف نہ ہو اس دروازہ کے مقابلہ جس پر نقار خانہ ہے صحن سے گزر کر ایک بڑا دالان ہے جس کے ستون اور چھت طلائی گل بوٹوں اور منبت کاری سے لپی ہوئی ہے اور جس پر مشرقی صنعت کو پورے طور پر ختم کیا گیا ہے۔ کرسی بہت اونچی دی ہوئی ہے نہایت ہوادار ہے اور تین طرف سے کھلا ہوا ہے اور اس دیوار کے وسط میں جو محلسرائے کی حد فاصل ہے قدِ آدم سے بھی اونچا ایک وسیع شہ نشین بنا ہوا ہے" اس یورپی سیاح کو چونکہ فنون تعمیرات سے بالکل مس نہیں تھا اور یہ محض ایک معمولی طبیب تھا اس لیے قلعہ کی حالت اس نے نہایت بھدے اور بھونڈے الفاظ میں بیان کی ہے ناچار جابجا اس کے بے معنے ناموں کی جو یہ ایوان شاہی کے مقامات کے لیتا ہے تشریح کرنی ضرور پڑی۔ جس مقام کو یہ شہ نشین لکھتا ہے اس کا اصلی نام نشیمن ظل الٰہی ہے اور اس کی اصلی کیفیت یہ ہے جسے یورپی طبیب بیان نہ کر سکا۔ دیوان عام کے مکان کے بیچ میں شرقی دیوار سے ملا ہوا سنگ مرمر کا چار گز کا مربع تخت ہے جس پر چار ستون لگا کے بنگلہ کے طور پر چھت بنائی ہے اور قد آدم سے زاید کرسی دی ہے اور اس کے پیچھے سنگ مرمر کا سات گز لمبا اور ڈہائی گز چوڑا ایک طاق بنا ہوا ہے اس میں ہر قسم کے پرندوں اور چرندوں کی تصویریں رنگین پتھروں سے بنی ہوئی ہیں اور ساتھ ہی ایک آدمی کی تصویر ہے جو دوتارا بجا کے گا رہا ہے اس طاق کی بغل میں ایک دروازہ ہے اور اندر جانے ہی آنے کا رستہ ہے پادشاہ اس تخت پر دربار عام کے دن اجلاس کرتے تھے

میں پرتکلف کھانا آتا ہے جس وقت کہار بیگمات لے کے پہنچتے ہیں امیر سراپا تعظیم
کو کھڑا ہو جاتا ہے اور شاہی محل کی طرف منہ کر کے تین بار سلام کرتا ہے
پھر سرکاری دفاتر کے لیے مختلف مقامات میں ایوان سے ہوئے اور خیمے ایستادہ ہیں
امرا میں سے جن بڑے دالانوں میں کاریگر بیٹھتے ہیں وہ مختلف کارخانوں کے نام سے
موسوم ہیں کسی دالان میں چکن دوز کارچوب اور زردوزوں کا کارخانہ ہے کسی میں سنا
ہی سنار بیٹھتے ہیں کسی میں مصور اور نقاش بکھرے ہوئے ہیں کسی میں رنگ ساز اور کسی
میں بڑھئی اور خرادی کسی میں درزی اور موچی کسی میں جلاہے اور جوڑیا کمخواب اور باریک
تن زیب بننے والے جلاہے جو پگڑیاں بنتے اور کمربند مع کے جھل دار زری کا ٹپکے تیار
کرتے ہیں ان کی ہنرمندی سے عقل چکرا جاتی ہے کہ یہ زنانے جاموں کے لیے ایسا
باریک اور ہلکا کپڑا بنتے ہیں جو صرف مثل پھولوں کے ہار کے ایک ہی رات کے استعمال میں
بیکار ہو جاتا ہے اور پھر لطف یہ کہ ایسے باریک کپڑے پر سوئی سے زری کا کام ایسی خوبصورتی
سے کیا جاتا ہے کہ دیکھ کے جی عش عش کرنے لگتا ہے یہ کپڑا جس پر زری کے پھول بوٹے ہوں
پچیس تیس روپیہ گز آتا ہے اور زری والے کی قیمت اس سے کہیں زیادہ ہے یہ
تمام کاریگر صبح کو آتے اور سارے دن کام کر کے شام کو اپنے اپنے گھر چلے جاتے ہیں
ان شاہی کارخانوں کو طے کرنے کے بعد دیوان عام اور دیوان خاص نظر پڑتے ہیں جن کا
ذکر بھی دلچسپی سے خالی نہ ہوگا عام و خاص کی عمارتیں بلاشبہہ عجیب و غریب خوبصورت اور نقاشی
ہیں عام و خاص ایک بڑا وسیع مربع مکان ہے اس کی محرابیں اس طرح سے بنی ہیں
کہ ایک محراب میں سے دوسری محراب میں جا سکتے ہیں ایک بڑا دروازہ جو اس کے سامنے ہے
اس پر ایک بالاخانہ بنا ہوا ہے اور یہ نقارخانہ شاہی ہے جہاں پہر پہر تنہائی اور نقارے بجتے

ہیں وہ بھی اسی چبوترہ پر کھڑے ہو کے پہرہ دیتے ہیں۔ وہ خوشنما نہر جو دروازہ کے
بیچ میں سے نکالی گئی ہے اس کا پانی اوّل مجلس رائے میں جاتا ہے اور پھر وہاں سے
موقع بموقع کل مکانوں میں پہنچتا ہے اور اس کے بعد قلعہ کی خندق میں جا گرتا ہے
یہ نہر مغل انجینیروں نے دہلی سے ۱۵۔یا ۱۶ میل کے فاصلہ سے دریائے جمنا سے کاٹی ہے
اور بڑی محنت اور انجنیری کی بے مثال قابلیت سے میدان اور پہاڑی سخت زمین
سے لائی گئی ہے۔

قلعہ کے دوسرے دروازہ کے اندر قدم رکھتے ہی ایک صاف اور لمبی سڑک دکھائی
دیتی ہے اس راستہ کے بھی دونو جانب ویسے ہی چبوترے بنے ہوئے ہیں لیکن
بجائے محراب دار دالانوں کے یہاں دکانیں تعمیر ہیں اصل میں قلعہ کا یہ بازار ہے
جس کی بلند چھت لداؤ کی ہے اور جس چھت میں ہوا کے لیے بڑے بڑے
روشن دان ہیں چل چلاتی گرمیوں میں یہاں خوب ٹھنڈک رہتی ہے اور برسات میں
بھی خوب آرام ملتا ہے ان دونوں راستوں کے سوا دائیں بائیں اور بھی چھوٹے چھوٹے
راستے ہیں اور یہ راستے ان مکانوں کی طرف جاتے ہیں جہاں باری باری سے ہر
امیر ہفتہ میں ایک بار آکے پہرہ دیا کرتا ہے۔ یہ مکانات جہاں امرا پہرہ چوکی دیا کرتے
ہیں نہایت خوبصورت اور آراستہ ہیں کیونکہ امرا ان مکانوں کو اپنے خرچ سے آراستہ
رکھتے ہیں۔ یہ مکان کوئی معمولی حیثیت کے نہیں ہیں بلکہ خاصے دیوان خانے ہیں
جن میں چھوٹی چھوٹی نہریں بہہ رہی ہیں۔ خوبصورت حوض بنے ہوئے ہیں فوارے اچھل
رہے ہیں اور ایک عجیب روحانی تازگی یہاں بیٹھ کے ہوتی ہے جس امیر کا جس دن پہرہ
ہوتا ہے وہ شب کو بادشاہی مہمان تصور ہوتا ہے اور شاہی مطبخ سے اسکے لیے خوان

دروازہ کے پتھر کے دو بڑے بڑے ہاتھی کھڑے کیے گئے ہیں ایک ہاتھی پر چتوڑ کے مشہور و معروف راجہ جیمل کی مورت بنی ہوئی ہے اور دوسرے پر اس کے بھائی فتا کی یہ دونو بڑے بہادر تھے چونکہ یہ شاہی فوجوں سے کٹ کٹ کے لڑے تھے پس سلاطین مغلیہ نے محض ان کی بے نظیر شجاعت کی داد دینے کی غرض سے بطور یادگار اُن کی مورتیں بنا کے قلعہ کے دروازہ پر کھڑی کر دی تھیں۔ مآثر عالمگیری میں لکھا ہے اورنگزیب نے اپنے گیارہویں سال جلوس مطابق ۱۰۷۹ہجری میں پتھر کے پورے قد کے ہاتھی جو نہایت عمدہ صنعت کے بنے ہوئے تھے اور دروازہ قلعہ کے دونوں جانب نصب تھے اور اسی وجہ سے اس دروازہ کو ہتھیا پول کہتے تھے شریعت کے لحاظ سے اُٹھوا دیے نعمت خان عالی نے اپنی مشہور کتاب وقائع میں ان ہی ہاتھیوں کے متعلق یہ شعر لکھا ہے۔ ؎

آں صورت مہاوت فیلاں ہتھیا پول

ما را بہ فیل بست حساب و کتاب کرد

یہ نہیں معلوم ہو تا کہ ہتھیا پول کس دروازہ کا نام ہے بعض نقار خانہ کے دروازہ کو اس نام سے پکارتے ہیں اور بعض کسی دوسرے دروازہ کی نسبت لکھتے ہیں بہر حال یہ بات تو پایۂ ثبوت کو پہنچ گئی کہ عالمگیر کے وقت میں قلعہ کے ایک دروازہ پر ہاتھی ضرور تھے۔ بیر نیر یورپی سیاح لکھتا ہے کہ اس دروازہ سے قلعہ میں داخل ہو کے ایک لمبا، وسیع راستہ ملتا ہے جسکے بیچ میں ایک نہر جاری ہے اور دونوں جانب پانچ پانچ فٹ اونچا اور پانچ فٹ چوڑا ایک چبوترہ سا بنا ہوا ہے جس کے آگے دو دو طرف برابر برابر محرابدار دالان چلے گئے ہیں جن میں مختلف کارخانہ کے داروغہ اور کم درجہ کے عہدہ دار بیٹھے ہوئے اپنا کام کیا کرتے ہیں اور بعض وہ منصب دار جن کو پہرہ دینے آتے

ہوسکتا ہے کہ اِس قصر کی حالت بربادی سے پہلے کیا تھی۔

موسیو روسلے بیان کرتے ہیں "اس قصر کا اندرونی حصہ ایسا پُر تکلف ہے کہ نہ آنکھوں نے دیکھا نہ کانوں نے سُنا۔ ستونوں محرابوں اور لداؤ کی چھت کے حاشیوں پر عجیب و غریب عربی حروف کی گلکاریاں رنگ برنگ کے قیمتی پتھروں کی جو سنگ مرمر میں جڑے ہیں بنی ہوئی ہیں۔ آفتاب کی کرنیں جس وقت اِن محرابوں میں سے ہوکے اِس وجد میں لانے والی پچی کاری پر پڑتی ہیں تو یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہ پھولوں کے ہار جو سنگ زنگار اور مختلف اقسام کے بلور اور دوسرے پتھروں سے بنے ہوئے ہیں گویا زندہ ہو گئے۔

اس قصر کو اس کے زمانہ عروج میں دو فرانسیسی سیاحوں نے دیکھا ہے ایک ان میں برنیر طبیب تھا جو سند حاصل کرنے کے بعد دہلی آیا اور شاہجہاں کا طبیب بن گیا اور دوسرا ٹورنیر جوہری تھا ان کے سفر نامے ۱۶۷۰ء اور ۱۶۷۶ء میں شایع ہوئے اور ان سفرناموں میں مشرقی تکلفات کا پورا بیان ہے۔ ٹورنیر کو تو اجازت مل گئی تھی کہ کل شاہی جواہرات کو جانچے اور ان کا نقشہ کھینچے اِس نے اپنی کتاب میں اِن میں سے بیش بہا جواہرات کی تصاویر اور قیمتیں درج کی ہیں اس قصر میں سات تخت تھے جو ہیروں سے جڑے ہوئے تھے ان میں سب سے بڑے تخت کی قیمت کا اندازہ سولہ کرور پانچ روپیہ کیا تھا۔

ایک یوربی سیاح جو اول درجہ کا متعصب ہے اور جس نے واقعات کے قلم بند کرنے میں شاہان مغلیہ کی توہین کا کوئی دقیقہ نہیں چھوڑا زمانہ عالمگیری کے "قلعہ کی حالت حسب ذیل لکھتا ہے کہ "قلعہ کی دروازہ کی عمارت میں کوئی چیز قابل ذکر نہیں بجز اسکے کہ دونوں طرف

پانچواں باب
آثار الصنادید

ازنقش و نگار در و دیوار شکستہ آثار پدید ہست صنادید عجم را

لال قلعہ

اِس قصر یا لال قلعہ کو شاہ جہاں نے بنایا تھا اور اِس کی تعمیر ۱۰۵۸ ہجری یعنی ۱۶۴۸
میں ختم ہوئی۔ اِس کی نسبت فی الواقع یہ کہنا مبالغہ نہ ہوگا کہ اِس سے زیادہ پُرشان
کوئی ہندوستانی قصر ہندوستان وایران میں نہیں ہے۔ اِس کے ایوانوں
کی مختلف الالوان پتھروں کی پچی کاری ہر ایک میں گنگا جمنی کا لطف دکھاتی ہے
اُن کل وحشی اقوام کے ہاتھوں سے جنھوں نے متعدد اوقات میں دہلی کو لوٹا ہے
یہ قصر جو فی الواقع عجائبات دنیا میں سے ہے۔ بچ رہا لیکن غدر کے بعد بعض
انگریزی حکام کی بے احتیاطیوں نے اِس پر مطلق رحم نہ کھایا انھوں نے کل اُن
حصوں کو جو کام میں نہ آسکے منہدم کر دیا اور اُن کے مسالے سے گورمکی بارگیں
بنائیں انھوں نے فقط اُن ہی دیواروں کو قایم رکھا جو کبھی اُن کے کام میں آئیں
چونکہ اُن میں نہایت مارک رنگین پتھر جڑے ہوئے تھے اور جو فوجی طویلے اور گوروں
کی خوابگاہیں بنے کے بعد اُن کا صاف کرنا کسی قدر دشوار تھا اسلیے انھوں نے
بہت اہتمام کے ساتھ اُن پرتکلف دیواروں پر چونا پھیر دیا مگر اُن کی اِس حرکت
پر اِس قدر شور و غوغا ہوا اور منصف مزاج انگریزوں اور قدردانوں نے وہ واویلا
کیا کہ آخر اُن جدید ملک گیران ہندوستان کو ضرور ہوا کہ لیے جلنے ہوے
جوڑے کو کھرچ ڈالیں اِس طرح سے جو کچھ بچ بچا گیا ہے اِس سے یہ کافی اندازہ

مقدمہ کی کارروائی کو ناظرین نے سخت افسوس اور تعجب سے پڑھا ہوگا اور کم سے کم اس سے یہ نتیجہ تو ضرور نکالا ہوگا کہ انگریزی فوجوں کی بغاوت کے اسباب خواہ کچھ ہی کیوں نہوں لیکن یہ تو ضرور پتہ چلتا ہے کہ بغاوت ہونے سے پہلے اہل قلعہ یا خود بہادر شاہ کی کوئی سازش سرکاری فوج سے نہ تھی رہا یہ کہ بہادر شاہ کے کسی ملازم نے کسی انگریزی افسر کو بہادر شاہ کی ملازمت کے لیے ترغیب دی یہ ایسی معمولی بات ہے جو ذرا بھی سازشی کارروائی پر روشنی نہیں ڈالتی۔ ہاں یہ تسلیم کرنا پڑے گا کہ جب بغاوت کو عروج ہوا ہے اور باغی سپاہ جوق جوق دہلی میں چلی آئی ہے تو اہل قلعہ اور خود بہادر شاہ کو محض اس لاعلمی کی وجہ سے جو وہ انگریزی قوت کی رکھتے تھے یہ یقین ہوگیا ہو کہ پھر ہماری حکومت ہندوستان میں قایم ہو جائے گی اور محض اس لغو خیال نے انھیں باغیوں کے ساتھ سازش کرنے کا موقع دیا ہو۔ خاص قلعہ میں عورتوں اور بچوں کا قتل واقعی ایک ایسا ناقابل معافی اور غیر رحمانہ فعل ہے کہ جس کی نظیر دنیا میں نہیں مل سکتی اسی وجہ سے جج ایڈوکیٹ نے اپنے ایڈرس میں بہادر شاہ اور مسلمانوں کی نسبت نہایت درشت الفاظ کا استعمال کیا اور یہ ایک فطری امر ہے کہ ایسی حالت میں طیش اور غضب کی یہی حالت ہو جاتی ہے۔ غرض جو کچھ خدا کو منظور تھا وہ ہوا ہمیں اس کے متعلق زیادہ تفصیل سے بحث کرنے کی ضرورت نہیں ہے واقعات سب قلمبند کر دیے ہیں ناظرین خود نتیجہ نکال سکتے ہیں۔ ہاں اتنا ہم ضرور لکھتے ہیں کہ ظلم خدا کو پسند نہیں ہے اور اسکا عملی ثبوت غدر میں پورا پورا ہوگیا۔

مرقومۂ دہلی ۹ مارچ ۱۸۵۸ء

دستخط الف سے۔ ہیریٹ میجر
ڈپٹی جج ایڈوکیٹ جنرل وکیل سرکار

عدالت اپنی تجویز پر غور کرنے کے لیئے بند ہوئی۔

تجویز

جو شہادت عدالت کے روبرو ہے اُسکی رو سے اُسکی رائے یہ ہے کہ قیدی محمد بہادرشاہ دہلی کا خارج شدہ بادشاہ اُن کل اور جرو الزامات کا جو اس پر لگائے گئے مجرم ہے۔

دستخط۔ ایم۔ ڈاس۔ لفٹنٹ جنرل
پریسیڈنٹ

دستخط۔ الف سے ہیریٹ۔ میجر
ڈپٹی جج ایڈوکیٹ جنرل

میں تجویز کو مستحکم کرتا ہوں

دستخط ایں۔ پینی۔ میجر جنرل
کمانڈنگ قسمت میرٹھ

مورخہ ۲۔ اپریل ۱۸۵۸ء
کمپ سہارون

عیسوی میں سچی تبدیلی نہیں - اگر یہ بات ہندوستان کی ترغیب کی وجہ سے ہوتی جسکے سوا اور کوئی صورت نہیں ہے تو اس سے کسی مذہب کے اعتقاد پر حملہ نہیں ہوتا اور نہ کچھ بیلی مخالفت پیدا ہوتی ہے جہانتک مجھے معلوم ہے عیسائی بنانے کی کوشش پر کسی ہندوستانی نے ناراضگی ظاہر نہیں کی اور اگر ان کی نظروں میں یہی سمایا ہوا ہو تو کون اس تاریک اور ذلیل غلطی کو دور کرسکتا ہے کہ عیسائی مذہب خود ایسا ہے اور اُس کے ممیز اصول ایسے ہیں کہ ہر شخص اسکی طرف مائل ہوتا ہے۔

اگر یہ پست خیال اُن کے دلوں سے دور ہو جاتا تو ہندوؤں کا بڑا خوف اُس کے ساتھ ہی جاتا رہتا۔ اُن کو یہ بات جتادینی چاہیئے کہ زبردستی عیسائی کرنا نا ممکن ہے اور تم باغیوں کو انکی شرارت کے سخت حربہ سے محروم کرتے ہو۔ مذہب عیسائی کی اگر اصل نشاء معلوم ہو جائے تو ہندوستانیوں کے دلوں سے اُسکا خوف جاتا رہے۔ تاریکی ہونے کی وجہ سے اُس کا نام بُرائی کے ساتھ لیا جاتا ہے۔ اگر اس معاملہ میں زیادہ گفتگو کروں تو سلطنت کی پالیسی میں دست اندازی ہوگی۔ اس لیئے اب میں عدالت کا خاموشی کے ساتھ اس بحث کی سماعت کرنیکے عوض اور مسٹر مرفی ترجمان کا اُنکی قابلانہ مدد کے بدلے جو اس معاملہ اور دیگر سرکاری تحقیقات میں دی شکریہ ادا کرتا ہوں بحیثیت ایشیائی عالم اُسکی قابلیت مشہور ہے۔ وہ بلا تامل اُن زبانوں کو بول سکتا ہے۔ اُس نے ہر قسم کی تحریرات کو آسانی پڑھا اور بلا وقت اُن کا صحیح مطلب سمجھا۔ اور ترجمہ کیا۔ اُسکی اُردو اور فارسی میں کامل واقفیت ثابت ہوئی ہے۔ جو نوٹ اکثر کاغذات پر لگائے گئے ہیں وہ قابل قدر ہیں اور خود اُنکی قابلیت کا اور محنت ترجمہ وغیرہ کا اظہار کرتے ہیں۔ اگر میں اس طرح انکی شکرگزاری نکرتا تو اُنکے نزدیک اور خود اپنے نزدیک مجھ میں نقص ہوتا۔

متعلق نظر ڈالیں تو ہمیں معلوم ہو جائیگا کہ اس کل کارروائی میں مسلمان ہی سب کچھ ہے۔ یعنی مسلمانوں کا صاحب مکاشفہ و صاحب معجزہ واعظ۔ مسلمان بادشاہ اور اس کے احمق رفیق۔ مسلمانوں کی نتیجہ خیز خفیہ سفارت ایران اور ٹرکی کی مسلمان قوتوں کے پاس۔ ہمارے زوال کے متعلق مسلمانوں کی پیشین گوئیاں۔ مسلمان سلطنت کا ہمارے بعد ہونا۔ مسلمان قاتلوں کے ہاتھ سے نہایت بیرحمی کا قتل۔ اسلامی عروج کے لیئے مذہبی لڑائی۔ بڑی مدد دینے والے اسلامی مطالع اور بغاوت کی ابتدا کرنیوالے مسلمان سپاہی۔ میں یہ کہہ سکتا ہوں ہندو مذہب پر نہ کہیں الزام دیا گیا اور نہ اُسکی تائید کی گئی اگر انھوں نے کہیں سر بھی اٹھایا ہو تو محض اپنے مفسد ہمسایوں کی حکم برداری کی وجہ سے ہوا ہو۔

مسلمانوں کی سازش کے متعلق جسقدر بحث تھی وہ اب ختم ہو گئی۔ ممکن ہے کہ اس کارروائی میں اور بھی نکات پیدا ہوں مگر میں صرف دو باتیں چھانٹ کر بیان کرتا ہوں جو میرے نزدیک نہایت ضروری معلوم ہوئیں۔ مگر بحث ختم کرنے سے پیشتر میں ایک سوال اور کپتان مارٹینیو کا جواب نقل کرنا چاہتا ہوں۔

"کیا تم نے دیسیوں کو عیسائی کرنے میں انگریزی افسری کی کوشش کے متعلق سپاہیوں کو شکایت کرتے سنا"

(جواب) "نہیں میں نے اپنی عمر میں نہیں سنا میرے خیال میں کبھی انھوں نے اس امر کی پروا بھی نہیں کی"

میرے نزدیک افسر کو سپاہیوں کے چال و چلن کا تجربہ نہیں ہوا اور نہ اُسکے خیالات اور اعتقادات کا علم ہوا مگر اس بیان کی صداقت بہت جلد ثابت ہو جائیگی۔ ہندوستان میں خالص افسری سے کچھ خوف نہ تھا جس بات سے سپاہیوں یا ہندوستانیوں کو خوف تھا وہ مذہب

کی مزید تصدیق سے یہ بات بخوبی ظاہر ہوجائیگی کہ مسلمانوں ہی کی نمبر ۳ لائٹ کولری نے میدان پریڈ پر کارتوس لینے سے انکار کیا تھا ان میں سے ۸۵ یعنی بیشتر مسلمان تھے ان لوگوں کا کچھ مذہب نہ تھا اور انکے نزدیک سور کی چربی یا گائے کی چربی کا ملا ہوا ہونا یا نہونا برابر تھا کپتان ماٹینو ہم سے بیان کرتا ہے کہ انبالہ ڈپو میں جہانتک کارتوسوں کے معاملہ کا تعلق تھا مسلمان سپاہی اس کا مضحکہ اُڑاتے تھے اور اس طرح ہمیں معلوم ہوتا ہے کہ ان لوگوں نے بلا کسی بہانہ یا عذر کے کھلم کھلا بغاوت پر کمر باندھ لی تھی۔ اُنکی بناوٹی تکلیفوں میں کچھ کمی نہ آئی اور اُنھوں نے ہمارے خلاف بلوہ کرنے میں فوراً اتفاق کر لیا اور ہندوؤں کو زبردستی مذہب ترک کرانے کے خیال پر ظاہرداری سے جوش دیکر اپنے ساتھ ملجانیکی ترغیب دی۔ اس بارہ میں ہمارے پاس شہادت ہے اور یہ ایسا حیلہ تھا جس میں ہندوؤں کے ساتھ ذرا بھی ہمدردی نہیں پائی جاتی اور نہ ہندوؤں نے اُسکے دریافت کرنے میں کوشش کی کیونکہ جو شہادت ہم نے بارہا نقل کی ہے اُس سے ہمیں معلوم ہوتا ہے وہ میدان کی لڑائی کے ہی بعد اُنھوں نے معاملات کے پہلو بدل لینے پر بہت افسوس کیا مسلمانوں کو دھوکہ دینے پر لعنت ملامت کی اور اس بات پر مشکوک معلوم ہوتے تھے کہ واقعی انگریزی گورنمنٹ کا یہی منشا تھا کہ ہمارے مذہب میں مداخلت کرے؟ بہت سے ہندو سپاہیوں نے اُس وقت یہ ظاہر کیا کہ اگر ہماری جاں بخشی ہوجائے تو بخوشی سرکاری ملازمت کرنے کے لیے واپس چلے جائیں۔ مگر مسلمان برخلاف اس کے اسی بات پر جمے ہوئے تھے کہ انگریزوں کی نوکری سے شاہی ملازمت بدرجہا بہتر ہے اور یہ کہ نواب راجہ بادشاہ کو اگر فوجیں مل گئیں وہ ایکدم فتح حاصل کر لیں گے''

اگر ہم مختلف حالات پر جو ہمیں دوران تحقیقات میں معلوم ہوئے ہیں قدیم زمانہ کے

مترجم سے حاسی دنیا پر ختم نہیں ہوتی بلکہ آخرت میں بھی ہمارے لئے دائمی تکالیف تابت
کرتی ہے تو اُسکے نعش کو خیال کرتے ہوئے ہم اپنے آپے میں نہیں رہتے
سامع یہ بات دریافت کیئے بغیر نہیں رہ سکتا کہ کیا انگریزوں کے متعلق ایسے خیالات
رکھنے والے آدمی ہندوستان میں لاکھوں ہیں؟ میں اُن لوگوں کا تذکرہ نہیں کرتا ہوں یہ
بات سن کر موثر رائے قائم کریں اور انھیں میری رائے کی ضرورت نہو۔ مگر ہمیں سن اول
سے معلوم ہوا ہے کہ مجرم من اُنھوں نے مسلمانوں کی عورتوں کو اپنے مذہب کی کامیابی اور
اور انگریزوں کے غارت ہونیکی دعائیں مانگتے اور بچوں کو انھیں دعاؤں کی تلقین کرتے
سنا تھا۔ بیکس عورتوں اور بچوں کی ظالمانہ موت اور تکالیف سے بھی انکے کینے کی آگ نہ دبی
اور اُنکے دلوں میں رحم ذرا بھی نہ پیدا ہوا۔ کیونکہ ہمیں مقامی اخبار کے ذریعہ معلوم ہوا ہے
کہ جس وقت مل ہونے کو تھا کوئی دو سو مسلمان حوض سے لگے ہوئے کھڑے تھے اور
قیدیوں کو نہایت فحش گالیاں دے رہے تھے اگر اس بات کی اچھی طرح تصدیق نہ ہوتی
تو ایسے سخت کینے کا یقین مشکل آتا۔
اس اڈریس میں میں نے اُن واقعات کو مد نظر رکھا ہے جنسے یہ معلوم ہوا ہے
کہ عامۂ مسلمانوں کے فساد اور سازش کی وجہ سے ۱۸۵۷ء کی دہشتناک آفات واقع ہوئیں
میں نے حتی الوسع اس بات کے ثابت کرنے کی کوشش کی ہے کہ قدیمی ہندوستانیا
اسلامی پیشوا ہونے کی حیثیت سے اس سازش کے ترتیب میں خواہ بطور پیشوا یا بطور
رفیق مذہب کس قدر تعلق رکھتا تھا۔
ہندوؤں کو بالعموم بلوہ کرنے اور فوج کو بالخصوص بغاوت پر آمادہ کرنے میں ہندوستانی
مطابع اور مسلمانوں نے جو کچھ حصہ لیا ہے اُس کا میں تذکرہ کر چکا ہوں اور ان واقعات

اُس وقت بادشاہ کو یقین دلایا تھا کہ اُسے خبر لگی ہے کہ شاہِ فارس نے بوشہر کو فتح کر کے اُس پر قبضہ کر لیا ہے اور عیسائیوں کو بالکل خارج باسب کو قتل کر دیا ہے۔ اور بہت سوں کو قید کر لیا ہے اور بے شبہ ایرانی فوج براہ کابل و قندہار دہلی روانہ ہونے والی ہے۔ اس کے علاوہ اُس نے یہ بھی لکھا تھا کہ قلعہ میں اور بادشاہ کے خاص محلات میں دن رات ایرانیوں کی آمد کے تذکرہ ہوتے ہیں۔ حسن عسکری نے بادشاہ کے یہ بھی ذہن نشین کر دیا ہے کہ مجھے مکاشفہ سے معلوم ہوا ہے حکومت ایران لاریب دہلی تک بالکل ہندوستان تک پھیل جائے گی اور سلطنت دہلی کی شان و شوکت پھر تازہ ہو جائیگی کیونکہ شاہ ایران تاجِ شاہی بادشاہ کے سر پر رکھ دینگے۔ محرر یہ بھی لکھتا ہے کہ تمام قلعہ بالکہ خاص کر بادشاہ کو اس گفتگو سے کمال مسرت ہے اور نوبت یہاں تک پہنچی ہے کہ دعائیں مانگی اور منتیں مانی جاتی ہیں اور ساتھ ہی حسن عسکری غروب آفتاب سے قبل ڈیڑھ گھنٹہ تک روزانہ ختم پڑھتا ہے کہ ایرانی جلد آ جائیں اور انگریزوں کو نکال باہر کریں۔ ہر جمعرات کو کھانے۔ روٹیاں و تیل و پیسے و روپے و کپڑے ٹھیلے کے ٹھیلے بھر بھر کر بادشاہ کے ہاں سے حسن عسکری کے ہاں ختم کی زکوٰۃ میں جاتے ہیں۔"

ہم دیکھتے ہیں کہ اس معاملہ میں واعظین کو کس قدر دلچسپی اور مصروفیت تھی اور مسلمانوں کی سازش کیسی صریح اور کامل تھی۔ اگر ہم پسِ پردہ ان رسموں کو ہوتے دیکھتے اور دعاؤں اور منتوں کو اپنے کانوں سے سنتے جو ایرانیوں کی آمد اور عیسائیوں کے خروج کے لئے ہوتی تھیں تو ہم بلاشبہہ اُن دہشتناک غموں کے پیش خیموں کی تصویر کھینچ لیتے جنکی وجہ سے گزشتہ سال ہمیشہ کے لیئے غم کی یادگار لیگیا۔

جب ہم ان مسلمانوں کی نہ صرف حرکات کو بلکہ اُنکی عام نفرت کو جو اُنکی درخواستوں سے

ہوئے انھیں مسلمانوں کی سازش سے موسوم کرنا چاہیئے۔ اس سے خاص منشاء یہ تھا کہ انگریزی سلطنت کی طرف سے بد دلی والے اشتہار پھیلادیں اور جھوٹی اور بُری خبریں اڑاکر گورنمنٹ کی نہایت سچی مہربانی یا افتراپردازی کرکے انقلاب اور بلوہ کے لیئے لوگوں کو آمادہ کردیں۔ تحقیقات سے معلوم ہوا کہ اسکی ابتدا قیدی اور اُسکے معتمدوں سے ہوئی جو اس کے حصہ اور راز کے جلسوں میں شریک ہوتے تھے مثلاً حسن عسکری وغیرہ میرے خیال میں کوئی آدمی اس بارے میں شبہ نہیں کرسکتا کہ شیدی قمبر کو خطوط دیکر فارس اور قسطنطنیہ اُس ملک کے بادشاہ کے پاس بطور ایلچی بھیجا اور اس سے مدد اور تحت نشینی کی التجا کر باقیدی کی خاص سازش تھی جو ضمناً حال کے خوفناک بلوہ اور اُسکے ہولناک نتیجوں میں ثابت ہوئی۔

مئی ۱۸۵۷ء سے ٹھیک دوسال پیشتر شیدی قمبر کا روانہ ہونا اور جن دنوں میں بلوہ ہوا انھیں دنوں میں اُسکے واپس آنیکا وعدہ کرنا قابلِ لحاظ بات ہے۔ اگر ہم اس بات کو مسلمانوں کی پیشین گوئی سے مقابلہ کریں کہ جنگ پلاسی واقعہ ۱۷۵۷ء سے ایک صدی بعد انگریزوں کی حکومت ہندوستان سے جاتی رہے گی تو ہمیں دوبارہ ہندوستان کی بادشاہت حاصل کرنے کے متعلق اُنکے قصد کا یقین ہوسکتا ہے۔

میں حسن عسکری کے خواب اور اسکی تعبیر کا تذکرہ کرچکا ہوں جو بادشاہ اور اُسکے لواحقین کی خواہشات کے مطابق تھا۔ شاید یہ واقعہ نہیں ضعیف معلوم ہو مگر مخاطبین کے وہمی دماغوں پر گہرا اثر کرنے اور اس باتوں پر یقین کرنے کے لیئے خوب سا یا گیا تھا جو ایسے شخص کی زبان سے نکلیں جسے صاحب معجزہ اور حکم اللہ مانا گیا تھا نہیں محمد درویش کی درخواست سے جو اس نے مسٹر کولون لفٹنٹ گورنر کو بھیجی تھی معلوم ہوا تھا کہ حسن عسکری نے

اول نشانہ تیر بنتے ہیں۔ اس کے برعکس یہ دیکھا گیا ہے کہ ہنتے اور جاہلوں سے فساد بہت کم کیا ہے۔ معلوم ہوتا ہے ہندوستان کے پیشتر کے بادشاہوں کے زمانہ میں ہندوں کو زبردستی مسلمان کرنا بھی اُنکو مخالفت پر آمادہ کرنے کے لیئے کافی نہ تھا اس سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ سلطنت کے خلاف جو کچھ کوشش ہوئی وہ سپاہیوں ہی کی طرف سے ہوئی۔ سابق زمانوں میں ملکی یا دیگر اغراض کے لیئے مختلف فرقوں کے آدمیوں کے اتفاق کرنے میں شاید مذاہب کی تمیز سخت مانع آتی ہوگی مگر ہمیں یاد رکھنا چاہیئے کہ قومی اتحاد کی وجہ سے بہت سی خود مختار معزز سوسائٹیاں بن گئی ہیں۔ یعنی ہندوستان کے آدمی خفیہ میٹنگ کرنے کے عادی ہوگئے ہیں۔ جن میٹنگ میں اُنھیں رسم و اتحاد کے ابتدائی سبق پڑھائے جاتے ہیں اور اس میں اُنکو خفیہ اور راز کے معاملوں میں اتفاق کرنے میں سہولت ملتی ہے۔

ایسی حالت میں اتفاق کرنے کے لیئے صرف وسائل اور موقع کی ضرورت ہوتی ہے اور کوئی شخص اس بات کو نہیں جانتا کہ فوج نے ایک بات کی نوجوادث زمانہ نے دوسری بات پیش کردی۔

اس موقع پر برہمن اور مسلمانوں میں بغیر ضمانہ اتفاق تھا۔ فوج میں وہ پیشہ۔ لباس اور انعام کے لحاظ سے بھائی بھائی تھے۔ وہ ایک دوسرے کے تہواروں میں اکثر شریک ہوا کرتے تھے اور اس اتفاق پر گورنمنٹ کی چشم پوشی کا یہی نتیجہ ہونا تھا۔ میں وہ کل باتیں جن کے سبب یہ مصیبت پیش آئی اس جگہ بیان نہیں کرنا چاہتا۔ شاید بے محل ہونے کے سبب نامنظور کیجاویں۔ مگر میرا خیال ہے کہ کارتوسوں کے معاملہ میں بات نے طول نہیں پکڑا۔ سپاہیوں میں پیشتر ہی سے اس معاملہ میں تیاریاں ہو رہی تھیں اور تمام ملک اور خاصکر مسلمانوں میں بےچینی پھیلی ہوئی تھی۔ میرے نزدیک جو واقعات اس معاملہ میں ظاہر

متعلق کا ذکر کرتا ہوں مگر مجھے اس بارہ میں لوگوں کی طرف سے معافی پیش کرنے کی ضرورت
نہیں معلوم ہوتی کیونکہ اُن کا برتاؤ نہایت قابل لعنت رہا ہے وہ غرور میں اسے بہرے
اور جہالت میں ایسے ڈوبے ہوئے تھے کہ فوج سے مقابلہ کرنے اطاعت سے منکر ہونے
میں اُنھوں نے اپنے کو بہت کافی سمجھا باہمی تعلقات کے تجربہ کی وجہ سے اُنھوں نے
گورنمنٹ سے اپنے خیالی تکلیفات کی شکایت کی تدبیر سوچی مگر کل فوج نے یا یہ کہو سپاہیانِ
نے مسٹر لائٹ کولری کے سواروں کے مقدمہ میں تجویز سنائی جانے سے پیشتر ہی کھلم
کھلا بغاوت کرنے پر کمر باندھ لی تھی جس کا ثبوت میرے نزدیک کافی طور پر دستیاب
نہیں ہوا ہے۔

کوئی شہر نہیں کہ بچیں کرنے والے خیالات اور پریشان کن خوف اور غدر کی ہوائیں
اس وقت تک کمانڈر کے دماغوں میں چکر لگا رہی تھیں سپاہیوں کا بھی غالباً یہ خیال
تھا کہ اگر ہم ظاہر میں سلامی ادا کرتے اور تابعداری کی صورت بنائے رہیں گے تو وہی
احکام نہ ماننے میں زیادہ جرم ہوگا۔ اُنھیں اپنی حقیقت سدی اور تعداد پر بھروسہ تھا اسلئے
بعد میں اُنھوں نے یہ طریقہ اختیار کیا تھا کہ شکایت کے کسی موقع کو ہاتھ سے جانے دیتے
تھے اور یکجائی درخواستیں کر دیتے تھے۔

ایسی صورتوں میں مسلمان اور ہندوؤں میں کچھ تمیز نہ رہی تھی وہ ہونا ملجاتے تھے اور
گستاخانہ تحریریں لکھا کرتے تھے اگر ہم پرانی تاریخ اُٹھا کر دیکھیں تو ہمیں معلوم ہوجائیگا
کہ مشرقی فوج کی عام عادت رہی ہے اور یہ اس وجہ سے ہوتا ہے کہ جاہلوں و بیوقوفوں
و بدمذہبوں کو قوت و اختیارات دیئے جاتے ہیں۔ تعلیم و وفاداری و مذہبی اصول کے
بغیر فوجی اختیارات بہت خوفناک ہوجاتے ہیں اور جو لوگ ایسے اختیارات دیتے ہیں وہ

دبانے کا خیال بھی نہ کرینگے۔ ممکن ہے وہ اپنے کو ان سازشوں سے الگ تھلگ رہنے کی وجہ سے بری کرینگے۔ مگر یہ ہرگز ظاہر نہیں ہوتا کہ مذہبی یا ملکی خیال سے انھوں نے بلوہ یا قتل کے روکنے کے لیئے فوری کارروائی کی ہو۔ سخت سے سخت جرموں میں بھی اس طرح ڈھیل ملی ہے اور چند آدمیوں کی خرابی کی وجہ سے سب پر یہ بربادی نازل ہوئی۔ انھیں خرابیوں کی وجہسے بغاوت میں بھی روز افزوں ترقی ہوئی اور میرے خیال میں اس بات سے کوئی انکار نہیں کرسکتا۔ اس بارہ میں نہ تو کوئی تحریر اور نہ کوئی شہادت ابتک عدالت میں پیش ہوئی ہے۔ بیشک سپاہیوں کے بارے میں ان دونوں باتوں میں سے ایک بھی ہمارے ہاتھ نہیں آئی تاہم یہ بات صحیح ہے کہ بلوہ سے ایک یا دو مہینہ پیشتر ہمارے سپاہیوں میں خط و کتابت معمول سے زیادہ بڑھی ہوئی تھی۔ اس واقعہ سے اور اُن واقعات سے جن کا ہمیں علم ہوچکا ہے معلوم ہوتا ہے کہ ضرور کوئی نہ کوئی ایسا جوشیلا کام ہورہا تھا جسکی وجہ سے بددلی اور بے ترتیبی پیدا ہوئی۔ اوپر میں کہہ چکا ہوں کہ جو کچھ ہوا وہ مفسدوں کے زہریلے اثر کی وجہ سے ہوا شاید اس سے یہ سوال پیدا ہو کہ اَور باتوں سے زیادہ اس کا اثر کیوں ہوا۔ بعض اس بات کا میں ذکر کرچکا ہوں مثلاً الحاق اودھ انگریزی تہذیب کی زیادتی اور بیحد ترقی جسکی قدرتی رو میں اُن چھوٹی چھوٹی روکوں کے بہ جانے کا اندیشہ ہوا جو واعظین نے جہالت قائم رکھنے کے لیئے بنائی تھیں اور جو قدرتی علوم کی روشنی سے بے بہرہ رکھنے کے ساتھ مذاہب کی بربادی کا سبب ہوتی ہیں۔

میرا یہ بھی یقین ہے کہ ان بغاوت پیدا کرنے والوں نے مذہبی معاملات میں گورنمنٹ کی آیندہ سخت دست اندازی کا حوالہ دیکر گورنمنٹ کے جدید کاموں پر بےچینی اور پریشانی پھیلائی ہوگی۔ ہندو بیواؤں کا ازدواج ثانی۔ عام ملازمت کے لیئے اندراج اور کارتوسوں کے

مسلمانوں کی سازش کیوجہ سے فوج کے دلوں سے لوے وفاداری جسپر اسے ناز و غرور تھا جاتی رہی تھی۔ یہ ایسی بات نہیں ہے جسکے لیئے گزشتہ سالوں کا حوالہ دیا جائے اور اُن اسباب کا کھوج لگایا جائے جوان لوگوں کا اعتبار کھونے کے لیئے جواب میوٹنی میں مشہور ہیں جمع ہو گئے تھے۔

ان میں سے بعض اسباب جو سلسل واعظین کی مخالفت کی وجہ سے ہوئے گورمنٹ کے اقتیاط سے باہر ہیں۔ مگر اس موقع پر بلوہ سے کچھ ہی پیشتر کے واقعات کا جب ہندوستانی فوج کی رجمنٹوں کی حالت مشکوک ہونے لگی تھی تذکرہ کر دینا کافی ہوگا۔ یہ حالت نہ صرف انگریزی افسروں ہی کو معلوم ہوئی تھی بلکہ سب کو اس کا حال کھل گیا تھا۔ قاصدوں یا بذریعہ تحریرات کے آپس میں خطوکتابت جاری ہو گئی تھی اور جو نصیحت اس سے حاصل ہوئی وہ جلد نہیں بھولنے کی۔ اس بحث سے میری یہ مراد نہیں ہے کہ ہندوستانی فوج اس وقت سے بحث کی بالائی سوسائٹی ہو گئی تھی۔ نہیں ہرگز نہیں میرا یقین ہے کہ اکثر سپاہی اپنے رنگ میں گورمنٹ کے عمدہ ملازم تھے۔ الفاظ اپنے رنگ میں میں اس وجہ سے استعمال کرتا ہوں کہ میرے نزدیک قدرتی استحکام کی اُن میں کمی ہے اور اخلاص اور استقلال کا مضبوط خیال اُن میں نہیں ہوتا۔ اُنکی وفاداری اصول سے زیادہ عادت پر مبنی ہوتی ہے جس پر توہمات کا زیادہ اثر پڑتا ہے مگر وہ سچے مذہب کی قوت کو قائم نہیں رکھ سکتے۔ ایسے گروہ میں کچھ نہ کچھ طامع مفسد ضرور ہونے چاہئیں اور جو شخص ہماری ایشیائی طرز سے واقف ہے وہ جلد اور جاہل ہندؤں کے متعلق اس بات کو تسلیم نہ کریگا جن میں سے بہت کم برائی کی طرف راغب ہوتے ہیں مگر ہمیشہ نیکی کی طرف۔ آؤ صرف تین یا چار سرگروہوں کو ارتکاب جرم میں شریک کریں یا انہیں تائید کی بعیہ سازشوں میں یکجا کر دیں تو با قاعدہ اگر فوج پریشان نہوں بھی تو اُنکے تئے اور

ہمیں دستیاب ہوئی ہے اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ اس سے بہت قبل سے انگریزوں کے خلاف مسلمانوں میں بڑا جوش اور بددلی پھیلی ہوئی تھی اور یہ بددلی اُن چالاک اور بدمعاش آدمیوں کی وجہ سے تھی جنھوں نے اپنے فائدہ کے موقع کو کسی طرح ہاتھ سے نجانے دیا۔ ان اسباب میں الحاق اودھ بھی ایک سبب ہے۔

مسلمانوں کی ناراضگی تو خاصکر آخری اسلامی سلطنت کے برباد ہوجانیکے خیال سے تھی اور ہندو سپاہیوں کی اور کسی وجہ سے مگر اس معاملہ میں دونوں برابر تھے۔ اس سے غالباً اُنکے کمپنی کے مستحق ملازمت ہونے میں کمی ہوئی اور اُنھوں نے زمینداروں کے جھگڑوں اور معاملوں میں انگریزی گورنمنٹ کے رسوخ اور حکمت عملی پر اعتماد نکیا اور اپنے کو انگریزوں کے اختیار میں سمجھا۔

جٹمل گواہ نے ہندو سپاہیوں اور ہندو تاجروں کے خیالات کا بیّن فرق بیان کیا ہے اور ممکن ہے کہ علاوہ اور اسباب کے الحاق اودھ بھی ایک سبب ہوگیا ہو جب اس سے یہ سوال ہوا کہ اس معاملہ میں مسلمان اور ہندوؤں کے خیالات میں کچھ فرق تھا تو اُس نے یہ جواب دیا "ہاں مسلمان تو سب انگریزی حکومت کی بیخ کنی پر خوش تھے مگر ہندو بساطی اور تاجروں کو اس سے خوف ہوا تھا" مگر آگے چلکر اُس نے یہ بھی بیان کیا کہ فوج میں ہندو و مسلمان دونوں انگریزوں سے کبیدہ خاطر ہو رہے تھے اور یہی بات ہمارے تجربہ سے بھی ثابت ہوئی۔

اس میں کوئی شبہ نہیں کہ ہندوستانی فوج میں ہندوؤں کی تعداد بہت زیادہ تھی مگر اس وحشیانہ بغاوت میں کوئی روک نہیں پڑی اور جہانتک فوج کا تعلق تھا ہندو اور مسلمان دونو ایک ہو رہے تھے مگر فوج کے علاوہ سازش میں مسلمان ہی شریک تھے اور میرے خیال میں

بدقسمتی کے سبب حیدو یثیت نگر شاید اپنی تکالیف اور اپنی قوم کے مصائب کے سبب مستقیم تھا ہے آج اپنا آبائی قلعہ یا محل چھوڑ رہا ہوگا۔ یہ شاندار دربار عام کی عمارت۔ یہ انصاف کے اعلیٰ مدارج کا معبد اس فیصلہ سے اُس درجہ کو حاصل کر چکا جس میں موجودہ وکل زمانوں کی بات یہ تحریر کیا جائیگا کہ بادشاہ جرم کی وجہ سے قید کیئے جاتے ہیں اور ایک خاندان کی برسار س کی شان وشوکت ایک دن میں صفحۂ روزگار سے ناپید کردیجاتی ہے۔

چونکہ قیدی کے خلاف الزامات کی بحث تو ختم ہوگئی اگر میں گزشتہ بلوہ اور سازش کے اسباب کے متعلق جو شہادت دستیاب ہوئی ہے اُسے عدالت کے روبرو پیش کردوں تو بیجا خیال کیجائیگی۔ میں اس اڈریس کے ابتدائی حصہ میں اسبات پر بحث کرچکا ہوں کہ اگر کارتوسوں والے معاملہ میں پیشتر ہندوستانی رجمنٹوں میں باہمی اتفاق اور باقاعدگی ہوتی تو کبھی ایسی خوفناک اور عالمگیر بغاوت ہوتی اس لیئے یہ بات لازمی ہے کہ کوئی اور زیادہ مضبوط قوت تھی جسکے رودبر کلکتہ سے پشاور تک مختلف جماعتوں کی متفرق فوج نے اس طرح کام کیا۔ میرے خیال میں یہ کام پوشیدہ مشتہ ہوتی اور پیشتر کی تیاری بغیر تکمیل نہیں پاسکتا تھا اور اس کارروائی کو اگر سازش کے لفظ سے پکاریں تو نامناسب نہیں ہے۔

میں یہ بھی بیان کرچکا ہوں کہ محض کارتوسوں کے معاملہ کی وجہ سے اسقدر بغاوت اور خونریزی نہیں ہوئی اگر میں اس معاملہ کے ساتھ ساتھ اُن وسائل کا جو ہمارے خاتمہ کے لیئے اختیار کیئے گئے تھے ذکر کردوں تو گویا میں نے تمام کارروائی آنکھ بند کرکے کی یہ آگ یکایک نہیں بھڑکی بلکہ پیشتر ہی سے تیار شدہ سرنگ اڑانے کے لیئے رکھی ہوئی تھی۔

سازش کے بات کرتے وقت میں کسی خاص گروہ کا نام تھے ہندوستانی فوج میں بغاوت کرنے کے لیئے جتھہ پیدا کیا ہو اس طرح صاف نہیں بتا سکتا جس طرح کہ اُس کا ظہور ہوا مگر جو شہادت

رنجیت سنگھ رئیس جیسلمیر۔

ہمیں یقین ہے کہ تمھارے حدود مملکت میں ان بدشگون کافروں یعنی انگریزوں کا نام و نشان بھی نہ رہا ہوگا اگر باتفاق ان میں سے کچھ چھپ چھپا کر بچ گئے ہوں تو اول انھیں قتل کروا اور بعد میں اپنی ریاست کے انتظام کا بندوبست کر کے اپنی تمام فوج لیکر ہمارے حضور میں حاضر ہو۔ تم پر بیحد نوازش و اکرام ہوگا اور تمھارے مرتبہ و مقام میں وہ وہ ترقیاں کیجائینگی جن کا اندازہ کرنا تمھارے احاطۂ قابلیت سے باہر ہے۔

راجہ گلاب سنگھ والیٔ جموں۔

ہمیں تمھاری درخواست سے تمھارے ملک میں بدبخت انگریزوں کے قتل کا حال معلوم ہوا۔ تم قابل ستایش قرار دیئے گئے ہو۔ تم نے اس معاملہ میں وہ کام کیا ہے جو بہادر آدمیوں کے شایاں ہے خدا تمھیں زندہ با اقبال رکھے۔ مگر یہ کہ ہمارے حضور میں آؤ اور بدبخت انگریزوں اور دیگر تمام دشمنوں کو جو ہاتھ لگیں قتل کر دو۔ اس صلہ میں جن مدارج و ترقیوں کا تمکو گمان ہوگا وہ اس سے بدرجہا زیادہ ہونگی اور تمھیں خطاب راجہ سے بھی عزت دیجائیگی"

ایک اور درخواست پر جو نمبر ۲ بیقاعدہ کولیری کے دفعدار نے بادشاہ کو بھیجی تھی۔ اور جس میں اُسنے مظفر نگر میں اپنے افسروں کے قتل کرنیکا حال لکھا تھا۔ اُسکی کارگزاری کے صلہ میں اُسکو ایک عہدہ دیئے جانیکا حکم بھی قیدی ہی کی قلم کا ہے۔

صاحبان! ہیکی الزام کے متعلق اپنے مشاہدات کو ختم کرتا ہوں۔ اب آپکا یہ کام رہگیا ہے کہ یا تو آپ فیصلہ آخری سے قیدی کو عزلت و تنہائی میں اُن اعزاز کا جو ایک تخت سے اُترے ہوئے بادشاہ کے لئے زیبا ہیں مستحق قرار دیں یا اُسے صفحۂ تاریخ میں بڑے ملزموں میں جگہ دیں۔ یہ ظاہر کرنا بھی آپ ہی کا کام ہے کہ خاندان تیموریہ کے اس آخری بادشاہ کو جو عمر

اس موقع پر دربار میں بڑا مجمع تھا اور کل رئیس - افسر - امیر منصب وغیرہ حاضر تھے اور سکھ درباریانی کا مہر حاصل ہوا - اس بارے میں ہمارے پاس زبانی اور الزام سے بری تحریری شہادت موجود ہے اور اگر قیدی کا تحریری اقبال ہوتا تو الزام کا زیادہ صریح ثبوت حاصل کرنا ممکن ہوتا - اس تحریر سے اس کا جواب دعویٰ مراد نہیں ہے جو اس عدالت کے لئے تیار ہوا اور محض جھوٹا انکار ہے جس میں اس نے اس سخت الزام سے بری ہونے کی ذرا سی کوشش نہیں کی - میری مراد اسکی اس لمبی چٹھی سے ہے جو اس نے مرزا مغل کو عیسائیوں کے قتل کے بارے میں تحریر کی تھی اور لکھا تھا کہ سپاہی میرے حکم کی اچھی طرح تعمیل نہیں کرتے اس کے بعد اس مضمون پر مزید بحث کرنا نامناسب معلوم ہوتا ہے -

اب صرف چوتھے الزام کا آخری حصہ بغیر بحث رہ گیا ہے اور اس کے ثابت کرنے کے لئے ہمارے پاس ان چٹھیوں کی نقلیں ہیں جو بادشاہ نے راؤ بہادر والئے کچھ و ریاست سکھ رئیس جیسلمیر و راجہ گلاب سنگھ والئے جموں کے نام لکھی تھیں - انکا مندرجہ ذیل خلاصہ کا بیان کر دینا کافی معلوم ہوتا ہے -

راؤ بہادر والئے کچھ

ہمیں اطلاع ملی ہے کہ تم نے کل کافروں کو تہ تیغ کرکے اپنے ملک کو ان کے ناپاک وجود سے بالکل پاک صاف کر لیا ہے - ہمیں تمہارے اس فعل سے کمال درجہ مسرت ہوئی اور تمہیں اس شان سے عزت دیجاتی ہے اور امید کیجاتی ہے کہ تم اپنے تمام ممالک میں ایسا انتظام کروگے کہ کسی بد نہاد کا دل میلا ہوگا اور اس پر بے جا تعدی ہوگی - مزید براں یہ کہ اگر کوئی کافر تمہارے ملک میں راہ بھٹک کر پہنچے تم اسے قتل کر دینا اگر تم ایسا کروگے تو ہماری خوشی کا باعث ہوگا -

سوار مرزا مغل کو لیکر بادشاہ کے خلوۃ خانہ پر گئے اور بادشاہ سے ان لوگوں کے قتل کی اجازت چاہی بادشاہ اُس وقت خلوتخانہ ہی میں تھے۔ مرزا مغل اور نسبت علیخان اندر گئے اور سپاہی باہر کھڑے رہے۔ کوئی بیس منٹ کے بعد اندر سے واپس آئے اور نسبت علیخان نے عام طور پر باواز بلند کہا کہ بادشاہ نے انکے قتل کی اجازت دیدی اور تم انکو لیجا سکتے ہو۔ چنانچہ بادشاہ کے باڈی گارڈ والوں نے جنکی نگرانی میں قیدی تھے انھیں قیدخانہ سے لاکر تھوڑے سے باغیوں کے ساتھ قتل کر دیا"

اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مرزا مغل اسی وقت بادشاہ کے پاس آئے تھے اور در پردہ اس خونریزی کے کام میں ملے ہوئے تھے۔ اگر اسکے سوا کچھ اور بیان کیا جائے تو بیکار معلوم ہوتا ہے مگر جو ثبوت قیدی کے روزنامچہ سے معلوم ہوا ہے وہ ایسا ضروری اور یقینی وہ ہے کہ اُسکے نقل کرنے پر میں مجبور ہوں۔

اس بارہ میں حکیم احسن اللہ خاں کی شہادت حسب ذیل ہے "کیا بلوہ کے زمانہ میں ان افعات کا کوئی عدالتی روزنامچہ بادشاہ کے حکم سے لکھا جاتا تھا"

(جواب) بلوہ سے کہیں پیشتر سے دستور کے مطابق عدالتی روزنامچہ تاریخوار رکھا جاتا تھا"

(سوال) اس ورق کو دیکھو تم پہچانتے ہو یہ کسکی تحریر ہے"

(جواب) ہاں یہ روزنامچہ نویس کی تحریر ہے اور یہ ورق روزنامچہ کا ہے"

۱۶ مئی ۱۸۵۷ء کے عدالتی روزنامچہ کا خلاصہ

"بادشاہ نے دربار خاص میں دربار کیا ۴۹۔ انگریز قید تھے اور فوج نے اُنکے قتل کے لئے دینے کی درخواست کی بادشاہ نے اُنکو اُنکے حوالہ کر دیا اور کہا وہ فوج کا جو دل چاہے اُنکے ساتھ کرے" چنانچہ وہ (قیدی) تہ تیغ کر دیئے گئے"

اُسکے ایک گواہ صاف صاف کہتا ہے کہ بغیر احکام ہونا ممکن نہیں اور ایسے احکام کے صرف دو ذریعہ تھے یعنے اول بادشاہ اور دوسرا اُس کا بیٹا مرزا مغل۔ مگر مجھے معلوم نہیں یہ حکم کس کا تھا۔ اُس نے یہ بھی بیان کیا ہے کہ انگریزی قیدی میرے سامنے قتل ہوئے اُنھیں بادشاہ کے خاص مسلحہ ملازم یا باڈی گارڈ کے سپاہی اور کچھ باغی پیدل گھیرے ہوئے تھے اور اگرچہ میں نے کوئی حکم اور اشارہ ہوتے نہیں دیکھا تاہم ایک دفعہ سب نے تلوارں کھینچکر قیدیوں پر حملہ کر دیا اور یہاں تک تلواریں ماریں کہ اُن سب کا کام تمام ہو گیا ایک دوسرے گواہ مسمیٰ چنی لال اخبار نویس نے استفسار پر بیان کیا ہے "کہ یہ بادشاہ کے حکم سے ہوا اور اُسکے سوا ایسا حکم دینے والا اور کون تھا" اس گواہ نے اور بعد گواہوں نے بالاتفاق بیان کیا ہے کہ مرزا مغل اپنے مکان کی چھت پر کھڑے ہوئے اس منظر کا تماشہ دیکھ رہے تھے۔

اُس وقت اختیارات میں بادشاہ کے بعد مرزا مغل ہی کا سر تھا۔ ایسی حالت میں کیا یہ بات قابل پذیرائی ہے کہ بادشاہ کے حکم بغیر یا اُنکی خواہشوں کے خلاف اُسکے باڈی گارد والے ایسے ہولناک خونریزی کرنے کی جرءت کرتے۔ اگر اس بارہ میں کچھ شبہ بھی ہو تو وہ اُن تحریرات کے ملاحظہ سے جو قیدی نے مسطور کر لی تھیں اور جن میں انگریزوں کے خلاف خونخواری اور خونریزی کا نمایاں تذکرہ ہے یہ خیال بہت جلد دور ہو سکتا ہے۔ اس موقع پر مرزا مغل کی موجودگی اور اس حکم کے خاص بادشاہ کی طرف سے ہونیکے ثبوت میں کمندلال خاص شاہی سکتر کی گواہی نقل کرتا ہوں۔

جب اُس سے سوال کیا گیا کہ میمیں اور بچے جو قلعہ میں تھے کس کے حکم سے قتل ہوئے تو وہ جواب دیتا ہے "ان لوگوں کو قید میں تین دن گذر گئے تھے چوتھے دن پیدل اور

کہ ہمیں گمان ہوتا ہے کہ بادشاہ نے خود یہ قیدخانہ پسند کیا تھا اور ان شہادتوں کو ملاحظہ کرنے کے بعد کون اس میں شبہ کرسکتا ہے۔ کیا کوئی ایسی بات بھی اس درمیان میں ہوئی کہ بادشاہ نے تو انھیں بچانا چاہا تھا یا کسی قسم کی مہربانی ہمدردی اُن سے کی تھی؟ نہیں نہیں ایسا ہرگز نہیں ہوا۔ جن لوگوں نے قیدیوں کے ساتھ وحشیانہ برتاؤ کیئے اُنکی روک ٹوک ذرا نہ ہوئی۔ عیسائیوں کو دانہ پانی دینے کی سخت سزائیں دیگئیں اور مسلمان عورت محض اسی وجہ پر قیدیوں کے ساتھ بند کی گئی۔ کیا کینہ کا اثر اس سے بھی زیادہ ہوسکتا ہے۔ یا یہ ممکن ہے کہ میموں اور بچوں کے مقام و قسم قید کو معمولی خیال کریں اور یہ نتیجہ نہ نکالیں کہ ظالمانہ موت ابتدا سے اُنکے لیئے مخصوص کردی تھی؟ مکندلال گواہ کی یہ شہادت ہے کہ وہ محض ایک جگہ جمع کیئے گئے تھے۔ کوئی شک نہیں کہ تلوار کی دھار ہی لٹکتی ہوئی موت سے رحیمانہ رہائی تھی۔ ایسے قابل نفرت غار میں ایسے موسم میں قیدیوں پر اس قید میں کیا اثر پڑا ہوگا۔

مجھے اب قیدی کے خلاف عدالت کے فیصلہ کا انتظار کرنا چاہیئے۔ مگر جوں جوں جستجو کیجاتی ہے مزید ثبوت ملتا جاتا ہے اس لیئے میں چاہتا ہوں کامل ثبوت حاصل ہوجائے گلاب چپراسی یا ہرکارہ نے صاف صاف بیان کردیا ہے کہ قتل سے دو روز قبل یہ مشہور ہوگیا تھا کہ دو دن میں انگریز قتل ہونگے اور چنانچہ جسدن قتل ہوا جوق کے جوق آدمی قلعہ کے اندر آئے تھے ہرگواہ نے اس منظر کا تذکرہ کرتے وقت بیان کیا ہے کہ اس صبح کو بہت سے آدمی بطور تماشائی اور فاعلوں کے جمع ہوئے تھے اور چونکہ صبح کے آٹھ و نو کے درمیان ہوا اس لیئے کوئی شبہ نہیں کہ اسکی خبر پہلے سے مشہور ہوگئی تھی۔ کسی بات سے ظاہر نہیں ہوتا کہ عوام یا فوج نے کثرت جوش میں کوئی اور ایسی خوفناک حرکت کی ہو۔ برخلاف

اور اُس کے حامیان کے ساتھ کی یہ بدلا دیا۔ جیسا کہ ایک گواہ نے بیان کیا ہے "اُس کے ملازمین کے زنان خانوں میں اسقدر گنجایش بھی کہ بیبیں اور بچے آسایش رہ سکتے" اور گواہ نے یہ بھی بیان کیا "جہاں ایسے چھ خانے ہے کہ اگر پانچسو آدمی اُس میں چھپ جائے اور باعی زنان خانوں کی تلاشی بھی لیا چاہتے تو اُن کا پتہ نہ چلتا" اور بقول ایک اور گواہ کے کہ "قلعہ میں اسقدر وافر جگہ بھی جس میں اگر عورتیں اور بچے رکھے جاتے تو انکو ہر طرح کی آسایش پہونچتی"، مگر اس احسان فراموش نے ان لوگوں کے لیئے وہ جگہ تجویز کی جہاں گنہگار اور مجرم رکھے جاتے تھے اور جہاں اُنھوں نے مجرموں سے بھی بدتر برتاؤ ہے۔ کیونکہ اول تو یہ چھوٹی سی جگہ اُنکی تعداد ہی کے لیئے کافی نہ تھی دوسرے ہر کس و ناکس کے ظلم و گستاخی کا نشانہ بنے ہوئے تھے۔

شاہی پنشن اور محل کے عوض میں انگریزوں کے ساتھ ایسا ہی برتاؤ ہونا چاہیئے تھا۔ احسن اللہ خاں اور مسٹر الول کے بیانات سے یہ بات ظاہر ہو گی کہ یہ دونوں شخص اس بات پر متفق ہیں کہ جو کچھ ہوا بادشاہ کی طرف سے ہوا اور جب ہم یاد کرتے ہیں کہ معمولی سے معمولی بات بھی جب کبھی اُس کے سامنے پیش کی گئی تو جب عدالت کو ثابت ہو چکا ہے اُس پر وہ محض توجہ ہی نہیں کرتا تھا بلکہ اپنی قلم سے اُس پر احکام لکھ دیتا تھا۔ ایسی صورت میں ذرا بھی شبہ نہیں کہ اہم معاملات اُس کے اختیار میں ہوں بہت سے گواہوں کی متفقہ شہادت اور پھر اُسکی تحریر کی شہادت جسے کوئی توڑ نہیں سکتا جو اس واقعہ کو ثابت کرتے ہیں۔ اور بادشاہ کے خاص معتمد ملازموں کا قیدیوں کی نگرانی پر ہونا بادشاہ کا مع وحراب اور دو مرتبہ دیا بستر ہوا کہلوانا۔ اور سپاہیوں کا قیدیوں سے یہ کہنا کہ اگر بادشاہ تمھاری جان بخشی کرے تو تم مسلمان ہو جاؤ گے۔ ایسی باتیں ہیں

ایک وسیع عمارت بتاتا ہے مگر یہ اصطلاح اُسکے لیئے موزوں نہیں ہے اور اگر ایسے ہی الفاظ مختلف باتوں کے لیئے استعمال کیئے جائیں تو اُنکے مطالب میں زمین آسمان کا فرق ہو جائے۔ اس قسم کے غلط خیال دور کرنے کے لیئے احسن اللہ خان کے اظہار کے بعد میں نے خود جاکر اُس جگہ کو دیکھا اور اُسکی پیمایش کی یہ عمارت چالیس فٹ لمبی بارہ فٹ چوڑی اور دس فٹ بلند ہے یہ پرانی غلیظ اور ویران عمارت ہے اور اسکی دیواروں پر چونہ کا پلاسٹر بھی نہیں ہے اور سب سے بڑھکر نقص یہ ہے کہ بالکل تاریک ہے۔ نہ تو اُس کا فرش ہی درست ہے اور نہ روشنی و ہوا کے لیئے نابدان ہیں۔ اس میں صرف ایک پتلا سا نابدان ہے اور ایک چھوٹا سا لکڑی کا دروازہ۔ مگر اب میں مس اول کے الفاظ نقل کرتا ہوں۔

وہ ہم سب ایک تاریک کمرہ میں بند کر دیئے گئے تھے اُس میں سوائے ایک دروازہ کے نہ تو کوئی کھڑکی تھی اور نہ روشندان تھا۔ یہ عمارت اس قابل نہ تھی کہ انسان اس میں رہے کجا کہ اس قدر آدمی اُس میں بھر دیئے گئے۔ باوجود کھچا کھچ بھرے ہونیکے سپاہی جب کبھی مذاقاً عورتوں یا بچوں کو ڈراتے تھے تو ہم بارہا اُس ایک دروازہ کو بھی بند کر لیا کرتے تھے جسکی وجہ سے روشنی اور ہوا رہی سہی بھی جاتی رہتی تھی۔ سپاہی بھری ہوئی اور سنگین دار بندوقیں لیکر ہمارے پاس آتے تھے اور ہم سے پوچھا کرتے تھے اگر بادشاہ تمہاری جان بخشی کر دیگا تو کیا تم اسلام قبول کر لوگے یا غلامی تسلیم کر لوگے؟ مگر بادشاہ کے خاص مسلح سپاہی جنکی طرف سے ہم گارد کی تعیناتی تھی سپاہیوں کو منع کرتے تھے کہ انکو جان بخشی کی اُمید نہ دلاؤ ہم نوان کے ٹکڑے ٹکڑے کر کے چیلوں اور کوّوں کو دینگے۔ غذا بھی بہت خراب ملتی تھی صرف دو مرتبہ بادشاہ نے ہمکو عمدہ کھانا بھجوایا تھا،،

اس بکمرام نے اُس فیاضی کا جو انگریزی گورنمنٹ نے لاکھوں پونڈ سے اُس کے

کہ قیدی نے اس وسیلہ اعانت میں کس حد تک ساتھ دیا۔ اور جبکہ الزام بیان ہوا کیا واقعی وہ وہ آدمیوں کے قتل میں شریک تھا اور کیا یہ قتل اسکی وجہ سے ہوا۔ اس بات کے ثابت کرنے میں ہرگز اس قانون کی تائید نکرونگا جسکی رو سے کل آدمی جو بلوہ یا اعانت میں شریک رہے ہوں ہر ایک زیادتی کے جو اُن لوگوں سے سرزد ہوئی ہو یا جس کا اُنھوں نے ساتھ دیا ہو خواہ وہ فعل اُنکی مرضی کے خلاف یا اُنکی لاعلمی میں واقع ہوا ہو فرداً فرداً ذمہ دار ہوں مگر میری یہ مراد ہے کہ ان عورتوں اور لڑکوں کی موت کے متعلق ہر واقعہ جس کا تعلق قیدی سے ہو خاص کر غور کے قابل ہے۔ اس لیئے اب پھر میں اُنکی گرفتاری کی شہادت و مقام قید اور سخت ظالمانہ برتاؤ جو اُنھوں نے ابتدائے گرفتاری سے برداشت کیا اور جو اُنکے مقتل کی بابت گواہی تھی فرداً فرداً تذکرہ کرونگا۔

پہلے پہل میں حکیم احسن اللہ خاں کی شہادت سے اقتباس کروں گا جس نے اس سوال کا "استعدمیمیں اور بچے کیونکر قلعہ میں لائے اور قید کیئے گئے" یہ جواب دیا "باغی انھیں اپنے ہمراہ لائے تھے جب اُنھوں نے قلعہ میں اپنے ٹھکانے درست کرلیئے تو پھر اپنے قیدیوں کو بھی وہیں لے گئے" آیندہ استفسار پر اس نے یہ بھی کہا کہ "باغیوں نے اپنے قیدیوں کی حوالگی نہیں کی بلکہ جو قیدی آتا تھا اُسکی اطلاع بادشاہ کو کیجاتی تھی جو اسکو باورچیخانہ میں لیجاکر قید کرنے کا حکم دیتا تھا" جب زیادہ استفسار ہوا تو اُسنے یہ بھی بیان کیا کہ "انگریزوں کے قید کرنے کیلیئے باورچیخانہ خود بادشاہ ہی نے قرار دیا تھا" اُس وقت خود معائنہ کرلیا تھا کہ وہ جگہ بہت وسیع ہے"۔ اِس سے یہ ظاہر ہوتا ہے کہ قیدی نے یہ جگہ صرف اس وجہ سے مرد و عورتوں اور بچوں کو ایک جگہ بند کرنے کیلیئے مقرر کی تھی۔ وہ قلعہ کے اندر ہے اور اسکی ہیئت بیان کرنے سے یہ بھی پایا جاتا ہے کہ وہ خود اسکی حالت سے بخوبی واقف تھا۔ دو دم سے

وہ اُنھیں کا ہوگا اور بادشاہ کی طرف سے بھی انعامات دیئے جائیں گے اور اُنکے ساتھ خواطر خواہ رعایتیں ہونگی۔

جو کاغذ میں نے ابھی سنایا ہے وہ دفتر کی کاپی ہے اور مجھے بادشاہ کی کوتوالی کے دفتر میں سے دیگر کاغذات کے ساتھ حال ہی میں دستیاب ہوا ہے۔ اِس پر اُس افسر کی مہر ہے اور بہادر سنگھ کے دستخط سے تصدیق شدہ ہے جو پولیس کے بڑے افسر کا نائب تھا۔ اِس سے زیادہ قابلِ اعتبار تحریر شاید ہی عدالت میں پیش ہو۔ اس سے تیسرا الزام پورے پورے طور سے ثابت ہو جاتا ہے اور آیندہ کسی اور کاغذ کے پیش کرنیکی ضرورت بھی نہیں پائی جاتی اور اس سے چوتھے الزام کا آخری حصہ بھی ظاہر ہوتا ہے۔

میں اپنی توجہ اب اُس الزام کی طرف پھیرتا ہوں۔ اِس سے قیدی پر یہ الزام عائد ہوتا ہے کہ اس نے بمقام ۱۶ مئی یا اُسکے قریب کی تاریخوں میں قلعہ کی چاردیواری کے اندر ۴۹ متنفسوں کو جن میں بالخصوص مہیں اور بچے تھے قتل کروایا۔ ان غریب قیدیوں کے قتل کے بارے میں میں کچھ بیان نہیں کرتا۔ عدالت کے روبرو واقعات خود اس تفصیل سے بیان ہو گئے ہیں کہ اُن میں زیادہ بیان کی ضرورت نہیں۔ اور دلوں سے جلد دور نہیں ہو سکتے جس سنگدلی سے عورتوں اور بچوں کو ذبح کرنا پھر اس خیالی غلطی یا مذہبی دیوانگی کے غلط جوش کی معافی نہ مانگنی کچھ ایسی بیرحمانہ کارروائی ہے کہ اسکی صداقت کا یقین نہیں ہو سکتا تھا۔ اگر ایک ہی طرح کے خیالات وصریح شہادت و واقعی ثبوت اور اُن خوفناک واقعات کا متواتر جوش ہمیں یقین کرنے پر مجبور نہ کرتا اور طرہ یہ کہ مندرجۂ بالا واقعات تسلیم نہیں کیے گئے اور مجبوراً مجھے اسکے ثابت کرنے کے لیئے آنا پڑا۔ مگر واقعات نے ایسی تکلیف دہ اور سخت صورت اختیار کی ہے کہ بغیر مزید ثبوت دیئے چارہ نہیں۔ مگر اب صرف یہ ظاہر کرنا رہ گیا ہے کہ

پورے پورے طور سے بحال ہوگئے اور علاوہ موجودہ جاگیر وغیرہ قائم رہنے کے ان میعاد کے (جو موجودہ بلوے کے زمانہ میں غیر موذی رہی ہوگی) پورے معاوضہ دیئے جائیں گے مگر جو شخص اس حکم سے واقف ہوکر بھی انگریزوں کو خبریں پہنچائے گا یا رسد رسانی وغیرہ کریگا تو اسکو سخت سے سخت سزا دیجائیگی جو سلطنت تجویز کریگی۔ شہر کے اعلیٰ افسر پولیس کو حکم دیا جاتا ہے کہ وہ جملہ جاگیرداروں و معافیداروں و پنشن داروں کو اس حکم سے مطلع کرکے اور اطلاع پانی کے دستخط اعلان کی پشت پر کراکر ہمارے پاس واپس کرے۔

دوسری تحریر ایک شاہی حکم ہے جو ۶ستمبر ۵۷ء کو شہر کے اعلیٰ افسر پولیس کے نام لکھا گیا تھا اور جس کا مضمون یہ ہے۔

"تمکو ہدایت ہوتی ہے کہ شہر میں بذریعہ ڈھنڈورے کے یہ بات مشتہر کرادو کہ یہ لڑائی مذہبی لڑائی ہے اور مذہب کی وجہ سے کیجاتی ہے۔ نیز یہ کہ خواہ شہر والے خواہ دیہات والے ہندو یا مسلمان وغیرہ ہندوستانی جو ہمارے مقابلہ پر پہاڑی پر جمع ہیں یا وہ لوگ جو انگریزوں کی فوج میں ہیں خواہ وہ صوبجات مشرقی کے رہنے والے ہوں یا سکھ یا غیر ملکی یا ہمالیہ والے یا نیپالی اگر انھیں اپنے دین و ملت کی سچائی کا خیال ہے اور انگریزوں کو قتل کرنا چاہتے ہیں ان سب پر اس حکم کا عملدرآمد یکساں ہے۔

اور یہ بھی اعلان کردو کہ جو لوگ اس وقت پہاڑی پر انگریزی فوج کے پاس ہیں خواہ وہ ہندوستانی ہوں یا غیر ملکی پہاڑی ہوں یا سکھ کسی ملک کے ہوں۔ مسلمان ہوں یا ہندو انھیں میں سے ذرا بھی حرب کرنا چاہیئے جس وقت وہ ہمارے پاس آئیں گے اُسکے ساتھ رعایتیں کیجائیں گی اور وہ اپنے ہی دین و ملت میں رہیں گے۔ یہ بات اعلان کردی چاہیئے کہ جو لوگ خواہ ملازم ہوں یا غیر ملازم ہمارے ساتھ غنیم پر حملہ کریں تو مال غنیمت انکو ہاتھ لگے

کہ کچھ نہ کچھ بہتر انتظام ہوا ہے کیونکہ دوسرے دن ۱۸ جولائی کو مرزا مغل اور بخت خان نے ملکر کام کیا جس کا اظہار مرزا مغل کی مندرجۂ ذیل چٹھی میں ہے جو بادشاہ کے نام لکھی یہ ۱۹ جولائی کو تحریر ہوئی۔ "کل سے انتظامات ٹھیک ہو گئے ہیں اور رات دن کام جاری ہے اگر علی پور کی جانب سے رسد بھیجدی جائے تو خدا کے فضل اور حضور کے اقبال سے کامل فتح کی امید ہو سکتی ہے۔ اس لیئے ملتجی ہوں کہ حضور بریلی والے جنرل کو حکم دیں کہ وہ فوج لیکر علی پور چلے جائیں اور اس طرف سے کافروں پر حملہ کر دیں اور حضور کا غلام اس طرف سے حملہ کرتا ہے تاکہ دونوں فوجیں ملکر ایک یا دو دن میں کل نامعقول جہنمی کافروں کو جہنم واصل کر دیں۔ فوج کے علی پور جانے سے ایک فائدہ یہ بھی ہوگا کہ غنیم کی رسد بند ہو جائیگی۔ ضروری ہونیکی وجہ سے گزارش کیا گیا"

اس چٹھی پر بادشاہ کا دستخطی حکم حسب ذیل ہے۔ "مرزا مغل جیسا مناسب سمجھیں ویسا انتظام کر لیں"۔ اس کے بعد مرزا مغل کا یہ حکم ہے "بریلی کے جنرل کو حکم لکھا جائے"۔ میرے نزدیک یہ تحریریں سازش و مشورہ و اتفاق کے ثابت کرنے کے لیے کافی ہیں۔ مگر اس وقت اُن تحریروں کا جو ابتک عدالت میں پیش نہیں ہوئی ہیں درج ہو جانا بھی ضروری ہے۔ ان میں سے ایک بخت خان کی جانب سے اعلان ہے جو ۱۲ جولائی کو تحریر ہوا اور جو دہلی کے اردو اخبار کا خلاصہ ہے اور جس کا مطلب حسب ذیل ہے۔

"جملہ باشندگان شہر و مفصلات خصوصاً جاگیرداران و پنشن داران و معافیداران وغیرہ مطلع ہوں کہ اگر اپنی آمدنی کے اندیشہ سے وہ انگریزوں کے طرفدار ہوں یا اُنکو خبریں دیتے ہوں یا رسد بہم پہنچاتے ہوں تو اُنکے ابتک کے فعل نظرانداز کیئے جائیں گے۔ اور اس لیئے اعلان کیا جاتا ہے کہ مشار الیہ آگاہ ہو جائیں کہ آخری اور کامل فتح پر اُنکے کاغذات خطاب

میں آگیا ہے۔

الزام کی بات دوسرے فقرے میں شہر کو مفسدانہ لیسے اور اُس پر ناجائز قبضہ کر لینے کا تذکرہ ہے جس کے ثبوت میں ہمیں شہادت پیش کرنے کی ضرورت نہیں۔ بغیر سمجھے ثبوت کے کسی طرف ڈھلنا مشکل کام ہے۔ اس الزام سے ہمیں یقینیات ثابت ہوتا ہے کہ قیدی نے ۱۱ مئی اور یکم اکتوبر ۱۸۵۷ء کے درمیانی زمانہ میں مختلف اوقات پر مرزا مغل اپنے بیٹے اور محمد بخت خان صوبیدار رجمنٹ توپخانہ سے مفسدانہ سازش کی اور مشورہ و اتفاق کیا اور دیگر نامعلوم مفسدوں کو گورنمنٹ کے خلاف بلوہ کرنے اور لڑنے کے لیے آمادہ اور تیار ہونے کی ترغیب دی۔ مرزا مغل کھلے طور سے سپہ سالار مقرر ہو گیا تھا اور بلوہ کے چند ہی روز بعد اُس کا شاہی جلوس نکلا تھا چنی لال گواہ نے یہ واقعہ بیان کیا مگر اُسے ٹھیک تاریخ یاد نہیں کہ کس روز جلوس نکلا۔

اس کے بعد مرزا مغل کے اختیارات کل اور خاص کر فوجی معاملات میں بخت خان کے آنے تک جب وہ گورنر جنرل و کمانڈر انچیف مقرر ہوا غیر محدود تھے۔ بخت خان یکم جولائی کو آیا اور اس کے بعد دو کمانڈر انچیفوں میں اختیارات کی بات حسد پیدا ہو گیا جیسا کہ مرزا مغل کی ۱۷ جولائی کی تحریر سے جو اُسے اپنے باپ کے نام لکھی تھی معلوم ہوتا ہے اس میں اُسے لکھا ہے کہ "میں آج فوج تیار کر کے انگریزوں پر حملہ کے لیے باہر نکلا کہ جنرل بخت خان نے مامانعت کی اور تمام فوج کو عرصہ تک بیکار رکھا اور دریافت کیا کہ کس کے حکم سے تم باہر گئے چونکہ ہمارا کوئی حکم اس کی بات نہیں ہے اس لیے واپس چلے جاؤ اور سب کو لوٹا دیا۔ کیونکہ اس قسم کی کارروائی سے افسروں کے دل میں شبہ ہونے کا اندیشہ ہے اس سے یہ بات ظاہر ہو جانی چاہیے کہ فوج پر واقعی اختیارات کس کو حاصل ہیں"

اس چٹھی پر کوئی حکم نہیں ہے اور نہ ہمیں یہ خبر کہ تصفیہ کیا ہوا مگر بظاہر یہ معلوم ہوتا ہے

دیکر لاکھوں روپیہ کی پنشن اور جاگیریں عطا کیں جس سے کوئی انکار نہیں کرسکتا مگر اُسنے اپنے محسنوں کی سلطنت کی بیخ کنی کی اوّلین کا پہلا موقع بھی ہاتھ سے نجانے دیا۔ بلوہ کے اول ہی روز سہ پہر کو اُس نے باغی فوج کی نذریں قبول کیں اور اُنکے سروں پر دست شفقت پھیرا اور اُنکے ساتھ ملکر کھیدہ بن گیا۔

اس نظارہ کا نقشہ کھینچنا مشکل کام ہے۔ ایک کمزور لرزتے ہوئے آدمی کے لیے ایک ایسے طاقتور عصار سلطانی کو اپنی کمزور گرفت میں لینے کے لیئے اپنا کانپتا ہوا ہاتھ پھیلانیکی کوشش کرنا اور باوجود عمر و ضعیفی سے دوہرا ہوجانیکے لباس شاہی زیب تن کرکے نہایت ذلیل سازش و قتل کے وجوہ کو سعید و مبارک خیال کرنا تعجب انگیز معلوم ہوتا ہے اور اس بدطینت جھریاں پڑے ہوئے شخص کو جسکے دل میں ولولوں کی پیدایش مسدود ہوگئی ہو اپنے کو اُن بدمعاشوں کا جنھوں نے اُسے چاروں طرف سے گھیر لیا تھا مناسب مرکز ہرگز نہ بننا تھا۔

اس امر کے چند گواہ ہیں کہ قیدی نے اپنے کو بادشاہ مشہور کیا اور اس کا اظہار مختلف موقعوں پر مختلف طور سے ہوا اور یہ واقعہ بالکل صحیح ہے۔ دہلی جیسے شہر کے لیئے صرف ایک دو مرتبہ کی شہرت کافی ہے۔ قیدی کا مختار ہی خود کہتا ہے کہ ۱۱ مئی کو بادشاہ کے احکام جاری تھے اور گلاب سنگھ ہرکارہ سے جب یہ سوال کیا گیا "کیا بلوہ کے بعد ہی بادشاہ حکمران مشہور ہوا تھا؟" تو اس نے یہ جواب دیا تھا "ہاں بلوہ ہی والے دن سہ پہر کو یہ ڈھنڈورا پٹ گیا تھا کہ اب شاہی عملداری ہے" اور چنی بساطی ایک اور گواہ اس طرح بیان کرتا ہے "۱۱ مئی کو کوئی آدھی رات گئے قلعہ میں بیس توپیں فیر ہوئی تھیں جن میں سے توپوں کی آواز گھر پر سنی تھی اور دوسرے دن صبح کو یہ ڈھنڈورا پٹ گیا کہ ملک اب بادشاہ کے قبضہ

لڑائی میں ضروری ہیں حضور کی مدد کے ساتھ اُس کے فیصلہ پر چھوڑ دی گئیں تو وہ صرف تین روز میں ان سیہ رنگ اور سیہ تقدیر والے لوگوں کو بالکل جڑ سے اکھیڑ دیگا۔ یہ ضروری تھا اور اس لیئے میں نے اسے پیش کیا ہے (سلطنت کی بہبودی کے لیئے دعا اور جو اس سلطنت کا بُرا چاہیں اُن پر لعنت)

آپکے غلام امیر علیخاں ولد نواب سلیمان ولد نواب نجابت خاں نواب جھجر پورا کی درخواست۔ (بادشاہ کا اصلی حکم)

مرزا ظہورالدین احسن درخواست کے متعلق تحقیقات کر کے سائل کے لیئے ملازمت کا بندوبست کر دیں۔ (نمبر ۱ الزام یہ ہے)

کہ با وجود رعایائے سلطنت برطانیہ ہند ہونیکے اُس سے حق اطاعت کا لحاظ نہ کیا اور ۱۱ مئی ۱۸۵۷ء کو دہلی اور گرد و نواح میں سلطنت کے خلاف فساد کر کے اپنے کو بادشاہ وشہنشاہ ہندمشتہر و ظاہر کیا اور شہر دہلی پر ناجائز قبضہ کرلیا اور مزید براں ۱۰ مئی اور یکم اکتوبر ۵۷ء کے درمیانی زمانہ میں مرزا مغل اپنے لڑکے اور محمد بخت خاں صوبہ دار رجمنٹ توپخانہ سے دغا و فریب اور ازش رکھی اور متفقہ اور اتفاق کیا اور دیگر نامعلوم معتدبہ لوگوں کو سلطنت کے خلاف چڑھائی کرنے بلوہ کے لئے جمع ہونے اور لڑنے کے لیئے آمادہ کیا اور گورنمنٹ برطانیہ کو مغلوب اور برباد کرنے کے لیئے اور اپنے منصوبے میں کامیابی حاصل کرنیکو دہلی میں مسلح فوجوں کو جمع کیا اور سلطنت سے بہ ہیئت مجموعی جنگ کرنیکے لیئے بھیجا۔

یہ بات پہلے الزام پر بحث کرتے وقت ظاہر ہو چکی ہے کہ قیدی گورنمنٹ برطانیہ ہند کی منتہب شدہ رعایا تھا۔ نہ صرف اسی طرح کہ سلطنت برطانیہ نے اُسے یا اُسکے کسی خاندان والے کو حسب مراتب اعزاز سے محروم نہیں کیا بلکہ برخلاف اسکے انکو مصیبت اور مظالم سے نجات

ہوگی۔ مرزا مغل اُس کا لڑکا اور نامعلوم لوگ دہلی اور ممالک مغربی و شمالی کے بغاوت میں مدد پہنچنے کی بابت یہانتک کہ اس درخواست میں جس کا میں ذکر کر رہا ہوں قیدی کے دستخط خاص کا حکم ہے۔ جس میں اُس نے مرزا مغل کو یہ حکم دیا ہے کہ بہت جلد پیادوں کی ایک رجمنٹ علیگڈھ بھیجدے اور یہ اُس نے اپنی خواہش کے مطابق کیا۔ اور جنھوں نے پیادوں اور سواروں کو بھڑکا کے انگریزوں کے خلاف لڑنے کی تدبیر سوچی تھی اُن کو مدد دی۔ اِس کے علاوہ ایک اور درخواست ہے جو ابھی تک عدالت میں پیش نہیں ہوئی ہے جو مدت ہوئی کہ ہاتھ لگی تھی اور جواب شروع کیجاویگی۔

یہ امیر علیخان ولد نواب خرجہ پور کی طرف سے ہے بتاریخ ۱۲ جولائی بادشاہ کے روبرو پیش ہوئی۔ مضمون مفصلہ ذیل ہے۔

بادشاہ جہاں پناہ کی خدمت میں

مودبانہ عرض کرتا ہے کہ حضور کا درخواست کرنیوالا اُس شاہی دربار میں جس میں دارا دربان ہے اپنا عزت دار گھر چھوڑ کر حضور کے لیئے اپنی جان لڑانے کو آیا ہے اور بہت مغموم ہے کہ وہ اس دن کے دیکھنے کو زندہ ہے جب کہ انگریزوں نے حضور کے محل کے مقابلہ پہ توپیں لگادی ہیں اُس محل کے مقابلے میں جس کے فرشتے نگہبان ہیں۔ اول روز سے آپکے درخواست کرنے والے کو لڑائی کے لیئے شیر کی طرح تربیت دی گئی ہے۔ اور وہ لومڑی کی طرح اپنی جان کا خیال نہیں کرتا ہے"

"چیتے پہاڑوں کی چوٹیوں پر شکار کرتے ہیں"

"اور مگرمچھ اُنکو دریا کے کناروں پر کھا جاتے ہیں"

درخواست کرنیوالا یہ امر پیش کرتا ہے کہ اگر اُسکی درخواست منظور ہوگئی اور وہ تدابیر جو اس

کے وسیلے بھیجتے۔

ثبوت حسن سے کہ محمد رحمت خاں کو قیاسی کے ساتھ شامل کیا اور جو وجود تہمت کے واسطے کافی ہوگا اول سے آخر تک قیدی کے اپنے ہاتھ کی ایک سند ہے۔

خاص غلام۔ گورنر رحمت خاں بہادر کو

ہمارا احسان قبول کرو اور سمجھو جبکہ فوج کی فوج ملی پور پہنچ گئی ہے اُس کا اسباب تنگی سے موجود ہے اور اس لیئے تمکو حکم دیا گیا ہے کہ دو سو توپ والے پانچ یا سات پیادوں کی کمپیاں اپنے ساتھ لو اور تمام سامان مثلاً خیمے وغیرہ اور کسرتیے جو ملی پور لے گئے تھے وہ بھی لے لو اور تم کو یہ حکم دیا جاتا ہے کہ باغیوں کو عیدگاہ میں آگے بڑھنے کے لیئے کھڑے رہنے کی اجازت دو اور آگے تمکو یہ بھی واضح رہے کہ اگر فوج بغیر فتح کے واپس ہوئی اور لڑائی کے سامان کو خرچ کر دیا تو نتیجہ بہت برا ہوگا تمکو پہلے سے آگاہ کر دیا ہے۔ اور تمھیں ان احکامات کو تاکیدی سمجھنا چاہیئے۔

یہ سچ ہے کہ اس بات کی کوئی تاریخ نہیں ہے لیکن اشارات جو کہ اس میں ہیں ان سے معلوم ہوتا ہے کہ یہ خط لکھی گئی ہے جبکہ پہلی تہمت کی شرط قبول کی گئی تھی۔ شاید یہ جگہ جید ناقوں کے لیئے جو مجھکو پناہ کی بات پیش کرنی ہیں سب سے عمدہ ہوگی۔

قیدی اوروں کی طرح اپنی حالت کا آپ شکار ہوا ہے۔ بیان کرتا ہے کہ مجھکو اس غدر سے پہلے دو اعلام تھا کہ باغی سپاہیوں نے دفعتہً آکر مجھکو چاروں طرف سے گھیر لیا اور سنتری کھڑے کر دیئے اپنی جان کا خوف کر کے میں چپکا ہو رہا اور اپنے علیحدہ محل میں چلا گیا اور ان کرامیوں نے میری عورت و بچے قید کر لیئے میں نے دو بارست و ساعت سے اُنکی جان بچائی اور پھر سارا جو کچھ مجھ سے ہو سکا اُنکے بچانے کے لیئے کیا لیکن باغیوں نے ذرا توجہ

اور شاید اس وقت اُنکی بابت سوچنا بھی اچھا ہے اُن تاریخوں کا لحاظ رکھکر جن میں وہ
واقع ہوئے ہیں۔ یہی تہمت بہادر شاہ دہلی کے معزول شاہ کی طرف ہی کیونکہ اُنھوں نے
برٹش گورنمنٹ کا نظر بند ہوکر بہت دفعہ دہلی میں ۱۰ مئی اور اکتوبر ۱۸۵۷ء کے درمیان میں
محمد بخت خان رحبطے کے صوبہ دار و دیسی افسروں اور اَور نامعلوم فوج کے سپاہیوں کو
اسٹیٹ سے کے خلاف بغاوت کے جرموں میں مدد دی۔ میں عدالت کو ثبوت کا دسواں حصہ
بھی بیان کرکے تکلیف دینا نہیں چاہتا وہ ثبوت جن کے سبب یہ تہمتیں قائم ہوئیں لیکن
شاید اُن کا ثبوت دینا ضروری ہے۔

مسٹر سنڈرز لفٹنٹ گورنر کے ایجنٹ اور کمشنر نے بیان کیا ہے کہ کن شرطوں سے
یہ قیدی برٹش گورنمنٹ کے نظر بند بن گئے۔ یعنی اُن کا دادا شاہ عالم مرہٹوں کے قبضہ
میں تھا جب مرہٹوں نے ۱۸۰۳ء میں انگریزوں سے شکست کھائی تو اُسنے مرہٹوں کے
قبضہ سے نکلکر انگریزوں کی پناہ میں آنیکی درخواست کی۔ اُس وقت سے صرف نام کو دہلی
کے بادشاہ انگریزوں کی پنشن خوار رعایا بن گئے۔ یہ خیال کرنے کی بات ہی اور بغور دیکھنا
چاہیئے کہ اس خاندان کو برٹش گورنمنٹ سے کسی طرح کی شکایت نہ تھی صرف فائدے
ہی فائدے تھے جو یاد رکھنے کے قابل ہیں۔

قیدی کے دادا شاہ عالم نے صرف اپنے ہاتھ سے تخت ہی نہیں کھویا بلکہ اُن کو اپنی
آنکھیں نکلوانی پڑیں اور طرح طرح کی بے عزتی کا شکار ہونا پڑا۔ اور ابھی وہ قید ہی میں تھے کہ
لارڈ لیک نے اُنھیں اُس سے آکر نجات دی اور اُنکی بدقسمتیوں کے بدلے فیاض ہمدردی
کے ساتھ اُنکو عہدہ اور پنشن دیدی جو اُس کے جانشینوں تک جاری رہی۔ اور جس نے اُنکو
عزت بخشی کہانی کے سانپ کی طرح اُنھوں نے اپنا پھن اُن پر مارا جنکو اُنھوں نے اُنکی زندگی

ہمارے سامنے واقعات کے متعلق ہیں۔ دہلی میں میگزین کے اڑنے کے ساتھ ہی عادت کے دفع ہونیکی ہر ایک امید جاتی رہی اور بہت مدت تک رہی۔ یہ قتل آمری مخالفت سے انگریز لوگوں کی طاقت کا نشان رہا۔ اگرچہ علیحدہ علیحدہ جنگلوں میں تھے اور اسی تک گورنمٹی دبدبہ رکھتے تھے۔ ان کا ایک حملہ بازگشت سے اپنی جانیں بچانے کا فرض ہوگیا نتیجہ پیدا کر دہلی بدمعاشوں سے بھر گئی بعض حصوں نے ہم گھنٹے میں بہت قتل کیئے اور جو مشکل سے تمام پچھلی شرارت کی فہرست میں لگائے جا سکتے ہیں۔

یہ وقت اب ہے کہ بادشاہ سلامت بذات خود ایک بڑے تماشہ کرنے والے کی طرح تماشے میں آتے ہیں جس میں صرف انگریز اور یورپ کے لوگ ہی تماشہ دیکھنے والے نہ تھے بلکہ بہت سے مہذب اور غیر مہذب لوگوں نے بہت بڑے شوق سے دیکھا جو حق ہو اس سے یہ پایا جاتا ہے کہ ۱۱ مئی کی سہ پہر کو بادشاہ دیوانِ خاص میں گئے اور تخت پر بیٹھ گئے جب کہ سپاہی افسر اور سب لوگ باری باری سامنے آئے اور اسکے آگے کورنش بجالائے اور ان کے سایۂ عاطفت میں آنیکی درخواست کی۔ بادشاہ نے یہ بات مان لی اور سب لوگ جو کچھ اسکے دل میں آیا کہتے ہوئے چلے گئے۔

گواہ یعنی غلام عباس قیدی کے وکیل سے ہمکو معلوم ہوتا ہے کہ بادشاہ کے مجمع کے سر پر ہاتھ رکھنے کی تعریف انکی نوکری اور فرماں برداری کے ماننے کے برابر ہے اور وہ آگے بیان کرتا ہے کہ اگرچہ بادشاہ کسی باقاعدہ منادی سے ناواقف ہے جو کہ دہلی میں بادشاہ کے عنانِ حکومت ہاتھ میں لینے کے سبب سے ہوئی ہے تو بھی اسکو اسکی خبر ہونیکے متعلق بہتیری باتیں ہوسکتی ہیں۔ لیکن اسی ۱۱ مئی کے دن سے بادشاہ کی حکومت قائم ہوئی اور رات کو لا توپوں سے بادشاہ کی سلامی ہوئی۔ یہ امر ہمکو قیدی کی تہمت کی طرف لیجاتے ہیں۔

میں تھا۔ شہزادہ جواں بخت کی گفتگو سے کافی طور سے یہ سب باتیں معلوم ہوتی ہیں اسکی خوشی انگریزوں کے قتل کرنے کی پیشقدمی کرنے میں اسقدر رہے کہ وہ اُس کے اظہار کو چُھپا نہیں سکتا۔ مگر میرا بڑا مقصد یہ ہے کہ اُس بات کو صاف کردوں جو کہ حق ہے اور میں یقین کرتا ہوں کہ یہ منصوبہ شروع ہی سے صرف سپاہیوں ہی پر محدود نہ تھا اور انھیں سے یہ پیدا نہیں ہوا تھا بلکہ شہر اور قلعہ میں بھی جال بندی تھی اور قاتل جن کا ابھی ذکر ہوا ہے اس بات کا یقین دلاتے ہیں۔ ہمکو یقین ہے کہ میگزین اُڑنے سے پہلے نمبر ۱۱ و نمبر ۱۲ فوج کے باغیوں نے اُس پر حملہ کیا اور جب یہ وقوع ہوا تو بادشاہ کو ہم نے اول اول دیکھا جو باغیوں کے ساتھ حکومت کی بابت صاف عہد و پیمان کر رہا تھا۔ اُس وقت سے پھر کوئی بات نہیں چھپائی گئی اور نہ اس کی کوشش کی گئی۔

خاص طرح بغاوت کی ندی میں گرکر وہ طغیانی کے سبب سے جلدی اُبھر آیا جو کہ اُسکو نہ سنبھال سکی جیسا کہ تخت ہندوستان کو وہ خیال کرتا تھا۔ بلکہ اپنے بہاؤ میں اسکو ایک بیکسی کی حالت میں خاک پر چھوڑ دیا۔

میں ایک لمحہ کو لفٹنٹ ولف بائی اور اُن بہادر لوگوں کے بیان کرنے کے لئے ٹھیرونگا جو کہ اُنکے ماتحت تھے اور جو اتنے عرصہ تک اتنے بیشمار باغیوں کے مقابلے میں ڈٹے رہے میگزین اُن کو دیدیا گیا۔ ہم میں اب ایک بھی مشکل سے نہیں جان سکتا کہ اُن میں کون سب سے زیادہ تعریف کے قابل تھا۔ فراست اور عقلمندی جس نے ایک ہی نظر میں اپنی بربادی کی ممکن ضرورت کو پہلے سے دیکھ لیا اور موافق انتظامات کر لئے یا وہ دلیر تدبیر جسکے ذریعہ سے آخری قتل ختم ہوا۔ ایسی بہادری کا انصاف کرنا تاریخ نویسوں کا عمدہ فرض ہوگا میں اُسکو ایک سرسری نظر سے دیکھ سکتا ہوں کیونکہ مجھے اور باتوں کا تذکرہ کرنا ہے جو کہ

پانی کے طوفان کے ساتھ تمام ملک کو برباد کرتا ہوا اٹھنے والا تھا اور جیسا حسن عسکری نے بیان کیا ہے اُس خواب سے کافرانگریزوں کے بربادی کے نشانات بادشاہ فارس کے ہاتھوں سے ظاہر ہوئے جس نے (یعنی بادشاہ فارس نے ہندوستان کے فرمانرواؤں کو دوبارہ اُنکے ملک دیئے کیا اس پر بھروسہ کرنے کے سب ایشیا کی دوسری قوتوں کو حرکت ہوئی اور وہ ایسے فیصلوں پر دلیر ہو گئے ہم کو معلوم ہے کہ اور حالتوں میں اور ہر ایک ملک میں سوائے مشرقی ملک کے ایسی دل خوش کن حالت خیال کرنیکے لیئے بہت ہی ستے اٹھانا ہے اور تعریف کرنے کی کوشش کے لیئے بالکل نے دیا ہے لیکن اس مقام پر عمومی بغاوت کی ترقی اور وضعیت پر سنجیدگی کے ساتھ غور کرنے سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ ہزاروں برائی کے کاموں کا اثر ڈالنے کا دخل رکھتے ہیں۔

غیر معمولی طاقت یا قوت جو کہ میگزین کے ذریعہ حملہ بنانے میں ظاہر کی گئی اُس سے یہ باتیں نکلتی ہیں مجھے یہ معلوم ہوتا ہے کہ یہ باتیں صرف سپاہیوں ہی کے اتفاق پر دلالت نہیں کرتیں کیونکہ بادشاہ کے اپنے ترپ تھے جنھوں نے اول اول قبضہ کرنا چاہا تو می دستور کے موافق جس طریقہ سے یہ کارروائی ہوئی اُس سے حکومت ظاہر ہوتی ہے یہاں کسی قسم کی ابتری یعنی لوٹ کے لیئے کوئی کوشش نہیں کی گئی میگزین کے مختلف دروازوں پر حفاظت کیواسطے غیر کمیشن افسر مقرر کیئے گئے جو سامان اندر سے باہر مزدوروں کے ذریعہ سے رکھوا رہے تھے اور ذخیرہ اٹھوا رہے تھے جو باہر پڑا تھا۔ بادشاہ کے ترپ بغیر کسی قسم کے حکم کے ایسے کام کے لیئے کیونکر تیار ہو سکتے تھے۔ اگرچہ میں خود بادشاہ کو پیش آنے والے واقعوں کی بات جو کہ لامی کو ہونے والے ہے پہلے سے خبر دینے میں کامیاب نہیں ہوا مجھے بھروسہ ہے کہ یہ ثابت ہوا کہ بعید محل کے مقرر رہنے والوں کے قبضہ

ہیں پائی جاتی ہی۔ تجویز کے مقصد اور ترقی سے صاف طور پر ظاہر ہوتا ہی کہ کوئی منصوبہ پہلے سے باندہا گیا تھا اور یہ بھی ظاہر ہوتا ہے کہ بہت سے خیالات چند آدمیوں کی صلاح سے پکائے گئے تھے۔

بیشک یہ خیال کرنا بہت مشکل ہی کہ وہ شخص جو پہلے سے اس راز سے واقف نہ ہوتا وہ اسقدر خوبی اور ستعدی کے ساتھہ کیونکر اُن اجزا کو اس کام کے عمل لانے کے واسطے اختیار کرتا۔ ہمکو فیصلہ کی غایت قدر اور اغراض کی قدر کا پھر خیال آسکتا ہے۔ ایسے بے ترتیب اندازہ کے خلاف بہت سی قوی دلیلیں ہمارے خیال میں آوینگی۔ بیشک بادشاہ کو بدبختوں اور مجرموں کے ساتھ اتفاق کرنیکی ترغیب دی گئی تھی جسکی تہ کو پہنچنا اُسکی سمجھ سے باہر تھا بے شک بادشاہ نے ایسے سخت کام میں مشغول ہوکر ہر چیز۔ اپنی جان اور اُن سب لوگوں کو جو اُس سے تعلق رکھتے تھے معرض خطر میں ڈالدیا اور یہ سب کچھ اُس نے تاج حاصل کرنیکی اُمید پر کیا۔

کیا یہ خیال ہوسکتا ہے کہ اس کمزور اور لاغر بڈھے آدمی نے اس موقع کو غنیمت سمجھکر جبکہ بلوہ و فساد برپا تھا اپنا مطلب حاصل کرنیکی غرض سے میگزین کو قبضہ میں لینے کے لئے افواج کو فوراً روانہ کردیا ہو۔ اور کیا ہمارا خیال صحیح ہی کہ فوج پہلے سے اس غرض کے لئے آمادہ تھی اور جو رجمٹیں پیچھے سے آرہی تھیں وہ اسی کا حصہ تھیں اگر یہ مان لیا جائے کہ بادشاہ اور قرب و جوار کے آدمیوں میں پہلے سے سازباز نہیں ہوئی تو کیا ہم ان باتوں کو ضعیف اعتقادی اور خواب کی تعبیر پر محمول کریں۔

یہ ایسی باتیں ہیں جو کسی زیادہ سنجیدہ طریقہ سے دل کو تسکین نہیں دے سکتیں اس حالت میں ہم نے ایک طوفان کی بابت جو خواب میں دکھائی دیا تھا سنا ہے جو مغرب سے بہت سے

یا الزام ٹھیرانے کے لیئے اعلیٰ قانون ہے جسے ہر سلسے والا عمل میں لاسکتا ہے اور جس کا فیصلہ قانونی مجموعہ یا قومی قانون سے زیادہ سخت ہے۔ یہ قانون ملکی صوابط۔ انسانی فطرت یا مذہبی فرقوں کا پابند نہیں ہے یہ قانون خالق نے ہر شخص کے دل میں ودیعت کیا ہے۔ اور کیا اس موقع پر اُسے بالاے طاق رکھا جاسکتا ہے۔

اگر اس وقت ہم میگزین کا کچھ حال بیان کریں اور دیکھیں کہ وہاں باغیوں نے کیا کیا کارروائی کی تو شاید کچھ بیجا ہو۔ کپتان ورسیٹ نے بیان کیا ہے کہ صبح کے نو بجے ہندوستانی رسالوں کا ٹرا حصہ سنگین چڑھاے اور ہتھیار آراستہ کئے قومی ترتیب سے پل پر سے اُترا۔ اس میں سوار آگئے تھے۔ اس بات کو ایک گھنٹہ بھی نہ گزرا تھا کہ اڑتیسویں ہندوستانی پیدل کے صوبہ دار نے جو میگزین گارد کا کمانڈنٹ تھا کپتان ورسٹ وغیرہ سے کہا کہ بادشاہ نے میگزین پر قبضہ کرنے اور انگریزوں کو گرفتار کرکے قلعہ میں لے آنیکے لئے گارد بھیجے ہیں اور انکو یہ ہدایت کردی ہے کہ اگر وہ نہ آئیں تو انھیں میگزین سے باہر نکال دیا۔ کپتان ورسیٹ نے اُسوقت تو گارد کو نہیں دیکھا مگر جو شخص یہ پیغام لایا تھا اُسے اپنی آنکھ سے دیکھا تھا۔ وہ خوش لباس مسلمان تھا مگر اس کے کچھ ہی بعد ایک بادشاہی افسر گارد کو لیکر پہنچا اور صوبہ دار کو اور غیر کمیشن افسروں نے کہا کہ مجھے بادشاہ نے تم لوگوں کی سبکدوشی کے لیئے بھیجا ہے۔

ہم دیکھتے ہیں کہ میگزین پر قبضہ کرنے کے لیئے کس قدر عجلت اور پھرتی کیگئی اِس سے یقین ہوتا ہے کہ یہ فوری اور محرک معاملہ یا تو خود بادشاہ کی طرف سے تھا یا عدالت کیطرف سے۔ اس قسم کی کوئی بات اُن پر محمول کرنی گویا اُنکو اُسکے اندازہ کی بے اعتنائی کی شناسی وہی سے موجوف سے ملی ہوئی ہے اور جو نسل انسانی کے زیادہ اعلیٰ درجہ میں

سب صاحب لوگوں کو آپ ہی نے تو مارا ہے لیکن جب میں کپتان ڈگلس کے کمرہ میں گیا تو میں نے وہاں اُسے سسکتا ہوا پایا ممدو نے یہ دیکھکر اُس کے ماتھے پر سونٹا مارا اور وہ فوراً مرگیا" چونکہ اب یہ ثابت ہو گیا کہ میموں کے قاتل قیدی کے خاص ملازم تھے اس لیئے مناسب معلوم ہوتا ہے کہ حکیم احسن اللہ خان کی شہادت پھر دیکھیں اور معلوم کریں کہ قیدی نے ان قتلوں کی اطلاع پر کیا کارروائی کی۔

اس موقع پر جو کچھ اُسنے حکم دیا وہ محل کے دروازے بند کرنے کا تھا جس سے یہ سوال پیدا ہوتا ہے کہ کیا وہ قاتلوں کے بچانے کی غرض سے تھا مگر شہادت اسکے خلاف ہے حکیم صاحب نے آیندہ استفسار پر مجبوری یہ اقرار کیا کہ قیدی نے مجرموں کے دریافت کرنے یا سزا دینے کے لیئے یا گرفتار کرنے کے لیئے کوئی کارروائی نہیں کی اور اسکی وجہ اُسوقت کی پریشانی بتائی۔

اگر بادشاہ کے اختیارات واقعی اُس کے ملازموں نے بالائے طاق رکھدیئے تھے تو دوبارہ با اختیار ہونیکے لیئے سب سے قوی دلیل یہ تھی کہ اُسکو فوراً ملزموں کو سزا دینا تھا یہ تو ہمیں معلوم ہو گیا کہ یہ کارروائی نہیں کی گئی اور ہم اس سے یہ نتیجہ نکالتے ہیں کہ اگر اُسنے ان افعال پر اپنے ملازموں کو ترغیب نہیں دی تھی تو بھی اسکی پہلے سے یہی خواہش تھی۔ اور اس کے ثبوت میں ہم یہ کہتے ہیں کہ کوئی ملازم نہ تو برخاست ہوا اور نہ اسکی کوئی تحقیقات یا تفتیش کبھی ہوئی۔ گواہ کا بیان ہے کہ بادشاہ قاتلوں کو برابر تنخواہ دیتا رہا اور اُنکو اپنی ملازمت میں رکھا اور واقعی یہی خبر ہمنے اُس وقت ایک اخبار میں بھی پڑھی۔ اس کے بعد کیا یہ سوال کرنا ضروری ہے کہ یہ فعل خاص اُسکے نہیں تھے یا تھے۔ مجھے یہ بتانیکی ضرورت نہیں معلوم ہوتی کہ اس بارہ میں قانون ملکی کیا تھا کیونکہ عقل و تمیز کا قانون اُسکو بری کرنے

حبلا ستھا اس بارہ میں کل ضروری حصوں سے واقف تھا۔ قاتلوں کے نام تو عام طور پہ مشہور ہوئے ہی تھے مگر اسقدر عرصہ کے بعد بھی ہمسے ہر شخص اور اس کا نام دریافت کرلیا یہ تو مشہور تھا ہی ہیں کہ بادشاہ کے خاص ملازم ہی قاتل تھے مگر اسی وقت شہر کے اُردو اخبارنے اس واقعہ کو بالخصوص چھپایا تھا۔

اسکے بعد مجھے اُن لوگوں کی شہادت کو ذکر کرنے کی ضرورت نہیں حصوں سے صاف صاف بیان کر دیا ہے کہ بادشاہ کے ملازم ہی قاتل تھے اور اُنکی شہادت مستحکم اور اٹل ہے۔ یہ کافی ہوگا اگر میں اُن میں سے ایک کا بیان نقل کروں جو حسب ذیل ہے۔

"اسوقت مسٹر فریزر بلوہ کے دفع کرنے کے لیئے نیچے رہے اور جب وہ اس میں مشغول تھے میں نے غور سے دیکھا کہ حاجی اور جوہری نے اُسکو تلوار سے قتل کیا اور تقریباً اسی وقت بادشاہ کے چند ملازموں نے اُسکی طرف تلوار چلائی اور اُس کا کام تمام کر دیا مسٹر فریزر کے دربانوں میں سے ایک حبشی تھا۔ اس کے بعد وہ اوپر کے درجہ میں گھس پڑے اور میں فوراً دوسرے دروازے سے دوڑا اور زینہ کا سے اوپر کا دروازہ بند کر دیا۔ میں تمام زینے کے دروازے بند کرنے میں مشغول تھا کہ یہ جنوبی دروازے سے آگئے اور اُس طرف کا ایک دروازہ بجبر کھولکر وہ لوگ اندر آگئے اور جن لوگوں نے مسٹر فریزر کے قتل کرنے میں مدد کی تھی اُنکو اندر کر دیا یہ لوگ فوراً اُن کمروں میں گھس پڑے جن میں کپتان ڈگلس مسٹر جیننگس اور مسٹر جیننگس آرام کر رہے تھے اور تلوار سے حملہ کرکے اُنکو اور دو جوان لیڈیوں کو مار ڈالا۔ اس کمیں زینہ سے جیسے اُترا جب میں نیچے آگیا تو مجھے مارو بادشاہ کے ملازم نے پکڑ لیا اور مجھسے پوچھا کہ بتاؤ کپتان ڈگلس کہاں ہیں؟ تم نے اُسکو پناہ دی ہے وہ مجکو زبردستی زینے کے اوپر لے گیا۔ میں نے اُس سے کہا تم نے

ہم اُن مصنوعی اثرات کے کچھ حصہ کو جو مسلمانوں میں جبلا ہوتے ہیں ظاہر کرنے پر مجبور ہیں۔ یہ سمجھ میں نہیں آتا کہ باوصف تعلیم و شاہی خاندان اور متین و مہذب ہونیکے اس بڈھے اور سفید سر آدمی نے انسانیت سے گزرے ہوئے اور غیر مانوس جنگلیوں کے وحشیانہ فعلوں میں کس طرح ساتھ دیا۔

ہم اسباب کے دریافت کرنے کے لیئے جو برسوں بعد دوہرائی جائینگی ذرا تامل کرتے ہیں کہ کیا عدالت کو یہ ثابت ہوگیا کہ خاندان تیموریہ کا آخری بادشاہ اس بدمعاشی میں شریک تھا یہ حالات مفصل بیان کیئے جائیں گے۔ قتل کھلم کھلا دن کے وقت درجنوں شاہدوں کے روبرو ہوئے جیسا کہ خاص قیدی کے ملازموں نے بیان کیا یہ قتل قلعہ کے حدود کے اندر ہوئے جہاں باوجود کمپنی کی حکومت کے قیدی کے اختیارات سب سے بڑھے ہوئے تھے ہیں اس سے ہرگز یہ تاویل نکر ونگا کہ اُنکے قتل کے لیئے پہلے سے قیدی کی منظوری حاصل کرلی گئی تھی کیونکہ ایسی تاویلات کو منصف عدالت کبھی تسلیم نہ کریگی۔ بلکہ شہادتیں پیش کیجائینگی حکیم احسن اللہ خاں کا بیان ہے کہ جسوقت یہ خبر لگی کہ رسالہ والوں نے مسٹر فریزر کو قتل کردیا اور کپتان ڈگلس کے قتل کرنے کے لیئے اُوپر گئے ہیں اور جسکی صداقت پالکی والوں نے واپس آکر کی کہ فریزر صاحب ہمارے سامنے ہی قتل ہوئے اُنکی نعش دروازے میں پڑی ہے اور سوار بالاخانہ والوں کے قتل کرنے کے لیئے اُوپر چڑھے ہیں ہیں اور غلام عباس وکیل قیدی اُس وقت بادشاہ ہی کے پاس تھے۔ یہ بات بسہولت خیال میں آسکتی ہے کہ جن بادشاہی ملازموں نے اس قتل میں شرکت کی اُنکے نام گواہ نے کیوں نہ ظاہر کیئے۔ گواہی کے آخری حصہ میں اُس نے یہ کہا ہے کہ شاہی ملازموں کی شرکت کی مجھے خبر نہیں بلکہ اس سے بڑھکر یہ کہ عام طور پر یہ مشہور نہیں ہوا کہ قاتل کون تھے۔ خاص شاہی طبیب کا یہ بیان ہے

اور اس سے تیاریاں کر لیں۔ یہ اُن سب کو حیرت تھی کیونکہ شورش ساڑھے چھ سے شروع ہوئی تھی اس لیئے اُنھوں نے اندھیرے ہی اندھیرے میں سب کارروائی کر لی۔ اور یہی وہ اصل ہوا تھی جب انگریزی افسر ہندوستانی فوج کی لین میں پہنچے۔ ابھی اندھیرا ہی تھا پھر بھی کوئی سپاہی دکھائی نہیں دیا اور نہ کوئی یہ کہنے والا تھا کہ وہ کہاں گئے۔

بعد کی تحقیقات سے ظاہر ہوا کہ باغیوں نے بڑی ہوشیاری یہ کی تھی کہ جب میرٹھ سے دہلی روانہ ہوئے تو نہ سیدھی اور خاص سڑک اختیار کی اور نہ فوجی ترتیب قائم رکھی بلکہ اندھیرا ہوتے ہی دس دس پانچ پانچ منزل مقصود کیطرف چل پڑے۔

میرٹھ سے اُنکی روانگی تو بدنظمی تھی مگر دہلی میں داخل ہوا جہاں مخالفت کے لیئے انگریزی رسالہ کوئی نہ تھا۔ علاوہ مصلحت تھی اس موقع پر اُنھیں ربط اور سمجھ سے کام لینا تھا۔ چنانچہ ہم دیکھتے ہیں کہ اُنھوں نے جوق کے جوق اور مکمل فوجی ترتیب میں پل عبور کیا اور ایک حصہ کو دریا کو با قاعدہ آگے بھیجا۔

اب ہم پہلے پہل یہ ثابت کرتے ہیں کہ باغی اس قیدی سے جو اس وقت عدالت میں موجود ہے ملے ہوئے تھے۔ پہلا نقطہ جسکی طرف وہ رجوع کرتے ہیں اور پہلا شخص جسکو وہ اپنا مخاطب بناتے ہیں دہلی کا خطابی بادشاہ ہے جو واقعہ مطلب خیز ہے اور اس سے یہ ظاہر ہوتا ہے کہ ان میں پہلے سے ساز باز تھی۔ قیدی کا طرز روش فوراً ہی ظاہر ہونے لگا۔ بغاوت اپنی مہیب صورت اختیار بھی نہ کرنے پائی تھی کہ اسکے خاص ملازموں نے قلعہ کے حدود کے اندر ہی اسکی آنکھوں کے سامنے جو انگریز اُسکے سامنے پڑے اُنکے خون میں اپنے ہاتھ رنگنے کے لیئے دوڑے۔ جب ہم مقتولین میں وہ خواں اور نازک اندام میموں کا خیال کرتے ہیں جن کا کوئی قصور نہ تھا اور جن پر سوائے اُن انسانی صورتوں کے جسموں نے اُنھیں برباد کیا ہر شخص رحم کھاتا۔

جیساکہ ہونا چاہئے تھا۔ اور یہ حالت جبتک کہ سازش پک نہ گئی اور کھلم کھلا بغاوت کا وقت نہ پہنچ گیا اسیطرح قائم رہی۔

۹ مئی کی رات کو نمبر ۳ کولری کے باغیوں کے قید ہونیکے ۱۲ گھنٹہ بعد بھی ایسی ہی قابل اطمینان رہی جیسی کہ قریب ہی کے میگزین پر کوچ کرنے کے وقت پیشتر کی رات رہی تھی مگر ابھی وہ وقت نہیں آیا تھا کہ دہلی کے سپاہی اس حرکت کی تیاریاں کرتے جس کا اظہار میرٹھ کے واقعات نے انکی امیدوں سے پیشتر کر دیا۔ اس لیئے دہلی سے ازسرنو خط وکتابت کرنی اور سپاہیوں کو اس سوانگ کی خبر دینی جو ۱۱ مئی کو پیر کے دن ہونیوالا تھا ضروری معلوم ہوئی اس کا ثبوت کپتان ٹائلر کے اظہار سے بخوبی ہوتا ہے کیونکہ اتوار کی سہ پہر کو سپاہیوں کا گاڑی میں بیٹھکر میرٹھ سے دہلی آنا اور سیدھے اڑتیسویں ہندوستانی پیدل کی لین میں جانا کسی اور بات کا یقین نہیں دلاتا۔

مکرر یہ کہ جو وقت میرٹھ میں بلوہ کرنے کے لیئے مقرر کیا گیا تھا اُس سے بھی اس مکاری اور حرمزدگی کا ثبوت ہوتا ہے۔ میرٹھ کی چھاونیوں کی تجویز سے بھی اس سازش میں بہت سہولت ملی۔ ہندوستانی فوج کی لینیں انگریزی رسالوں سے اسقدر فاصلہ پر ہیں کہ کھلم کھلا بے چینی اور بغاوت کے غل غپاڑے کی آواز بھی سنائی نہیں دسکیتی یا اُسوقت تک اُسکی خبر نہیں ہوسکتی جبتک کہ اسکی اطلاع نہ دیجائے۔

افسر غالباً اپنے ماتحتوں کے دلوں سے بغاوت کے دور کرنے میں ایسے سرگرم رہے ہوں کہ اُنھیں یقین ہو کہ ہمیں فوراً اسکی اطلاع ملی گی۔ کچھ ہی ہو کارتوسوں کے نکالنے اور انگریزوں کو ڈینے اور افسروں کو جمع کرنے اور کم از کم دو میل کوچ کرلینے میں توقف ہوا۔ اور توقف اور توقف در توقف کا اندازہ باغی ہی خوب کرسکتے ہیں کیونکہ ڈیڑہ گھنٹہ تک بلا مزاحمت

صاحبان! میرے خیال میں ہر شخص یہ کہہ سکتا ہے کہ اگر ہمیں اس منصوبے کی کوئی شہادت نہ ملتی اور اس سازش کی پہلے سے خبر لگتی تو اس بلوہ سے یہ نتیجہ ہوتا کہ ہم میں سے ایک شخص بھی نہ بچتا۔

اخلاقی اور مادی دنیا میں ہر ایک بات کا سبب اور نتیجہ ضرور ہوتا ہے اور اگر ہم گزشتہ سال کے ہولناک قتل کی سراغ رسانی صرف کارتوسوں ہی پر محدود کر دیں اور مضر اور پوشیدہ اسباب کو نہ تلاش کریں تو یہ واقعہ ہمیشہ کے لیے بیفائدہ اور مبہم رہ جائیگا یہ بات قابل مشاہدہ ہے کہ کارتوسوں والا معاملہ مئی پر امئی سے قبل میرٹھ اور دیگر مقامات پر کھلم کھلا اور بار بار اصرار تھا سازش کے مضبوط اور پختہ ہونے کے ساتھ غیر مبہم ہوتا گیا اور جس وقت باغیوں نے دہلی میں اول لڑائی کا شور و غل کیا معلوم ہوتا ہے کہ اس سے جو مشار کھا گیا تھا وہ پورا ہو گیا اور اس کے بعد ہی دلوں سے یہ خیال بھلا دیا گیا۔ کیونکہ یہ خیال بہت ہی کمزور یا یوں ہی سا تھا اس لیے جلدی سے جاتا رہا اور اس سے مشار اور پختہ ارادہ ظاہر ہو گیا۔

اگر ہم ان باغیوں کے اعمال و حرکات کو بغور سے دیکھیں تو ہمکو فوراً معلوم ہو جائیگا کہ اس معاملہ میں ابتدا ہی سے مکاری اور سازش سے کام لیا گیا تھا مثلاً اُن کے ۸۵ ساتھیوں کو اُنکے سامنے ہتکڑیاں ڈالکر مئی کی صبح کو جیلخانہ بھیجا مگر اس سے کوئی جوش پیدا نہ ہوا۔ ان آدمیوں نے نہ تو کوئی بے اطمینانی ظاہر کی جو اُس وقت یا عرصہ سے اُنکے دلوں میں بغاوت کی آگ بھڑکا رہی ہو اور نہ کوئی ایسی حرکت نمایاں ہوئی جس سے یہ معلوم ہوتا کہ اُنھیں ملزموں سے ہمدردی ہے۔ اور واقعی اُنکے چہروں سے یہ ظاہر ہوتا تھا کہ میرٹھ کی پیدل رجمنٹ اور نمبر ۳ کو لری کا باقی ماندہ حصہ ایسا ہی وفادار اور تابعدار ہے

تو ہی کچھ اور ہی چیز تھی جس پر یہ کارروائی ہوئی۔

وہ منتری جس نے اتنی بڑی بغاوت اور قتل کو حرکت دی اور جسکی حرکت ایک ہی وقت میں ہندوستان کے ایک سرے سے دوسرے سرے تک محسوس ہوئی اگرچہ دوراندیشانہ دانائی کے ساتھ نہیں تاہم ہولناک حرمزدگی اور نہایت کامیاب ہونیوالی مکاری پر مبنی تھی۔
اس مضمون پر غور کرتے وقت ہمیں یہ بات بھی یاد کر لینی چاہیئے کہ بہت سے مقامات پر جہاں ہندوستانی فوج نے اپنے انگریزی افسروں کے ساتھ زیادتی کی کارتوسوں کا بہانہ بالکل نہ تھا۔ اکثروں نے تو بغاوت کرنیکے لیئے اس موقع کو اچھا سمجھا کیونکہ اُنکی تعداد ایک کے مقابلہ میں سو تھی۔ اُنھوں نے خیال کیا انھیں تاخت و تاراج کرنے ولوٹنے اور قتل کرنے سے نہ صرف نجات ہی پائیں گے بلکہ کچھ فائدہ بھی ہوگا۔

کارتوسوں کے سوال پیدا ہونے سے پیشتر اگر ہندوستانی فوج میں ربط و اتحاد نہ ہوتا تو کیا یہ خوفناک نتیجے بیکدم تکمیل پا جاتے؟ کیا کوئی شخص یہ خیال کرسکتا ہے کہ یہ کینہ ور عالمگیر دشمنی جسکے مہیب ثبوت حال میں ہمارے ہاتھ لگے ہیں اُن خیالات کا نتیجہ ہے جو یکایک و ناگہانی طور پر افروختہ کیے گئے ہوں۔ کیا حوادث زمانہ کا یہی اثر ہے کہ صرف ذرا سے اشتعال طبع پر اسقدر سخت عداوت پیدا ہو جائے؟ یا ہندوستانیوں کی عقل حیوانی یا روایات یا طبیعتوں کا یہی خاصہ ہے کہ بے احتیاطی و بلا تحقیقات اور بلا خیال کسی امر کے انسان کے خون میں اپنے ہاتھ آلودہ کرلیں اور اُس آمدنی و فائدے کو جسکے سبب وہ ترتیب رکھنے اور گورنمنٹ کی خیر خواہی کرنے کے پابند ہوں نظر انداز کردیں۔ یا سب سے بڑھ کر یہ خیال کیا جاسکتا ہے کہ میرٹھ کی تین رجمنٹوں نے دہلی کی رجمنٹ سے ملکر اپنی ہی قوت پر سلطنت برطانیہ ہند کو نکالدینے کا یقین کرلیا ہو۔

کارتوس اُس وقت ہمیشہ ہر بات پر پیش کیے جاتے تھے۔ اُنکے استعمال سے سپاہیوں کی برہمی کا مسلسل خوف پیدا کر دیا تھا۔ اگر ہم فکر و غور کریں اگر ہم یاد کریں کہ اُن تینوں رجمنٹوں میں حصوں نے پہلے پہل غدر کیا اور صرف مردوں ہی کو قتل کیا بلکہ عورتوں اور بچوں پر بھی دست ظلم دراز کیا ایک بھی چربی دار کارتوس نہ تھا اور اس سے وہ خود بھی بخوبی واقف تھے تو جب ہم خیال کرتے ہیں کہ اگر چربی دار کارتوس ہوتے بھی اور انھیں مردودوں کے ہاتھ سے چھوائے بھی جاتے تو کسی مسلمان کو بھی قومی تعصب کے سبب تکلیف پہنچی ممکن نہ تھی۔ یا مذہبی عقیدے کے مطابق انھیں دقت ہوتی اور جب ہم وہ بات بھی کہیں جو ہندوستان میں خواہ ہندو خواہ مسلمان خواہ انگریز سب کو معلوم ہے یعنی ہندوستانی سپاہی نے زمانہ امن میں ان ہی کارتوسوں کے چھوڑنے کی بلاکسی تحقیق سے ہٹنے کے خواہش کی جو پوری کی گئی تو کسی واقعی یا فرضی رنج کے سبب اُنکے ایسے سخت بغاوت کرنیکی کوئی وجہ نہیں پائی جاتی۔ یہ مان لیا جائے کہ توہمات و مذہبی جوش و شرارت یا حماقت کے یقین کرنے والے خواب ایسے ہی تھے جیسا کہ خیال کیا گیا۔ یہ مان لیا جائے کہ برائی کی تحریکیں ایسی ہی سخت تھیں جو ممکن ہو سکتی ہوں اور سپاہی جن پر اُن کا اثر تھا جہالت کی وجہ سے سریع الاعتقاد ہو رہے تھے تو بھی اگر چربی دار کارتوس اُنکے ترکش کا ایک زہریلا تیر اور کارزدائیوں میں ان مجرموں کا ہتھیار ہوتا تو علاج کسقدر آسان تھا۔ اُنھیں یہ جاننے کے لیے نہ زیادہ علم کی ضرورت تھی اور نہ کسی جلسے کی کہ صرف برطرفی کی درخواست کر دینے سے بھی وہ ان سب پریشانیوں سے نجات پالیں گے۔

اے صاحبان! مجھے نہیں معلوم کہ آپ اس تکلیف دہ سوال کا کیا نتیجہ نکالیں مگر ہر پہلو پر غور کرنے کے بعد میں یہ نتیجہ نکالتا ہوں کہ چربی دار کارتوسوں کے استعمال سے زیادہ تعیش اور

جو اس وقت عدالت میں حاضر ہے اُس سلطنت کے خلاف جسکی وفاداری اور اطاعت کا اقرار
وہ خود کر چکے تھے لڑنے آئے تھے اُس وقت اُنکے عذرات کہاں گئے تھے۔
اُن بیشمار درخواستوں میں سے جو دورانِ کارروائی میں عدالت کے روبرو پیش ہوئی ہیں
عدالت کو تعجب ہوگا کہ اُن میں سے شاید کسی میں بھی سپاہیوں نے کسی خاص اور شدید ظلم
کا اشارہ تک نہیں کیا جس سے یہ الزام عائد ہوتا ہو۔
ہم نے عدالت کے روبرو ایک سو اسی سے بھی زیادہ درخواستیں پیش کی ہیں جو ادنی سے
ادنی اور اعلی سے اعلی مضمون کی ہیں جو سائلوں کی نمک حلالی کا نمونہ ہیں مگر باوجود آزادانہ
تحریرات کے جن میں اُنھوں نے اپنے خیالات کو اپنے فرضی بادشاہ کے روبرو پیش کیا۔ اور
اپنے قدیم آقاؤں کے خلاف اپنی مخالفت ظاہر کرنے میں اپنی طلاقت لطق و خیالات پر قابو
نہیں رکھا۔ ہمیں نہ تو اصل قصور کا پتہ چلتا ہے اور نہ چادر نمکحرامی پر چمکنے دھبے نظر آتے ہیں۔
مگر عبرت انگیز تو یہ واقعہ ہے کہ باوجود ہماری نسبت الفاظ "ملعون۔ناری۔کافر" استعمال
کرنیکے وہ اس مصرحہ ابتدائی جرم سے دست بردار ہوتے ہیں جسکے سبب اُنھوں نے غدر و
بغاوت کے ایسے جرائم کا ارتکاب کیا جس کا خیال کرنیسے بدن کانپتا ہے۔
باوجود اس خیال کے کہ انگریزی افسر اُنکی وفاداری اور اطاعت کی بابت کسی قسم کی مداخلت
و تفتیش نکرینگے اُنھوں نے چربی دار کارتوسوں کے معاملہ میں اسکی بھی پروا نکی۔ ہم نے کوئی
شکایت ایسی نہیں سنی جو واقعی ہوتی اور ہر وقت اُنکے ذہن نشین ہو کر اُنکے خیالات خراب کرنیوالی
اور اُنکے دماغوں میں بسی ہوتی اور ہمارے خون کا پیاسا بناتی اور اُن کے لیے تخفیف
سزا کا باعث ہوتی جو اس وقت اُنھیں رحم سے دور کرتی ہے۔
جو تقریریں اُنھوں نے انگریزوں کو سنانے کی غرض سے کیں اُسکا کیا علاج۔ چربی دار

مسلمانوں اور ہندوؤں کے مذہب پر اثر پڑتا ہرگز رجمنٹوں کے میگزین میں تیار ہوتے کیونکہ اول تو مزدور ہی اسکے بنانے سے انکار کرتے علاوہ ازیں یہ بات بھی یاد رکھنے کے قابل ہے کہ مسلمانوں کا مذہب کچا نہیں ہے کیونکہ وسط ہندوستان کے آدمی جو آدھے مسلمان اور آدھے ہندو ہیں سور کا گوشت تک چھو لیتے ہیں اور مذہب میں نقص واقع ہونیکا بہانہ نہیں کرتے۔

ہم میں سے کون ایسا ہے جو اس کا روز مشاہدہ نہیں کرتا کہ یہی مسلمان بحیثیت خانساماں اس چیز کی قابیں اور رکابیاں بھری ہوئی اُٹھاتے ہیں جس کا بہانہ انہوں نے کارتوسوں کے معاملہ میں کیا تھا۔ اگر یہ مان بھی لیا جائے کہ کارتوسوں میں اول سے آخر تک سور اور گائے کی چربی لگی ہوئی بھی تو بھی مسلمانوں کو اُسکے استعمال کرنے میں مذہبی لحاظ سے بھی عذر نہ ہو سکتا تھا۔ اُسکے بھائی بندوں کو امیروں کی نوکری کی ملازمت میں ہر قسم کے کھانے پکانے اور اُنہیں میزوں پر چننے میں کبھی دریغ نہیں ہوتا۔ اس بارہ میں مسلمان سپاہیوں کے حالات صریحاً ایسے لغو ہیں کہ اگر اُن میں سے کوئی معزز اور سمجھدار آدمی اُن کارتوسوں کی اصلیت خواہ سچ یا جھوٹ دریافت کرنیکی کوشش کرے جنکو وہ اپنے مذہب کی خرابی کا ذریعہ سمجھتے تھے تو ہنسی معلوم ہوتی ہے۔

کم بلکہ بہت کم معزز آدمیوں نے اپنے بھائیوں کے چال وچلن سے پہلو تہی اور رکنی اختیار کی مگر ایسے آدمیوں کو اس معاملہ میں جو سب پر ظاہر تھا۔ فصاحت اور بیان کی ضرورت ہوئی بلکہ انہوں نے اس مضمون پر جس میں جھوٹ کی گنجائش اور غلطی کا موقع رہا ہو نتیجے نکال لیئے میرٹھ یا دہلی کے مسلمان اور ہندو جنکو انگریزوں کے قتل کے لیئے کارتوس ذوق و شوق سے لیا اور استعمال کرنا چاہتے تھے یا قیدی کے جھنڈے کے نیچے

ایک جگہ سے دوسری جگہ جانے میں عموماً پانچ گھنٹے صرف ہوتے ہیں اور باغیوں کو ایک دوسرے کی ملاقات کے لیئے جو سہولت حاصل تھی وہ کپتان ٹائلر کے اظہار سے ظاہر ہے اُس اظہار میں یہ بیان ہو چکا ہے کہ اتوار کی شام کو میرٹھ کے باغی ایک گاڑی میں بیٹھکر اڑتیسویں ہندوستانی پیدل کی لین میں بظاہر اس غرض سے گئے تھے کہ اُن لوگوں سے کہہ آئیں کہ اپنے باغی ساتھیوں کے لیئے پیر کی صبح کو مناسب انتظام کرلیں - اگرچہ کوئی پختہ شہادت اسکی نہیں ہے کہ اُسی اتوار کو یہ کارروائی ہوئی بلکہ یہ مان لینا چاہیئے کہ ہر اتوار کو مفسدوں کے خفیہ جلسے ہوا کرتے تھے - یہ بات تحریر میں آچکی ہے کہ جس عدالت نے میرٹھ کے باغی سواروں کا مقدمہ کیا تھا اُس نے اس کا اندازہ کرلیا تھا کہ اگر کارتوسوں کے استعمال پر زور دیا گیا تو دہلی اور میرٹھ کے رسالوں میں اتفاق کرلینے اور ایکدم بغاوت کردینے کا معاہدہ ہولیا ہے - اس انتظام کی یہانتک تکمیل اور موافقت ہوئی تھی کہ قلعہ کے دروازہ کے گارد نے اتوار کی شام ہی کو اپنے ارادوں کو خفیہ نرکھا بلکہ جو کچھ کل ہونیوالا تھا اُس کا آپس میں تذکرہ کردیا - اس معاملہ کے واقعات وخلاف واقعات کے سمجھتے وقت یہ یاد رکھنا چاہیئے کہ جس وقت اِن منصوبوں کی تکمیل ظہور پذیر ہوئی اُسوقت نہ تو میرٹھ کی رجمنٹوں کے کسی میگزین میں اور نہ دہلی کے میگزین میں چربی دار کارتوس تھے - یہ بھی یاد رکھنا چاہیئے کہ ہندوستانی آدمیوں کے سوا اور دوسرا آدمی ان امور سے بخوبی واقف نہ تھا کہ جو کارتوس اُنکے استعمال کے لیئے کسی وقت بنے وہ اُنھیں کے ہمرنگ وہمذہب آدمیوں نے بنائے - یہ بات بالکل ناممکن ہے کہ ناپاک چیز دھوکے سے اُنکو دیجاتی رجمنٹوں کے خلاصی جو کارتوس بنانے پر تعینات تھے اگر اُن میں کچھ بھی خرابی ہوتی تو کبھی کا اُس کا تذکرہ کرچکے ہوتے اور قابلِ عذر کارتوس (جن سے میری یہ مراد ہے کہ

شہادت دستیاب نہیں ہو سکتی۔ تاہم ہمیں امید ہے کہ ہماری کوششیں بالکل رائگاں نہیں
گئیں اگر ہمیں کامل کامیابی نہیں ہوئی تو اس کے لگ بھگ ضرور پہنچ گئے۔ میرا گمان ہے
کہ جلد ہی آدمی اس ضخیم کارروائی کو ملاحظہ کرتے وقت یہ نتیجہ نکالیں گے کہ دربار دہلی میں عرصہ
سے۔ دام فریب پھیلا ہوا تھا۔ ظاہری قوت کیسی ہی ضعیف اور قابلِ حقارت کیوں نہ ہو۔
مسلمان پھر بھی اس فرضی بادشاہ کو اپنے دین کا پیشوا اور سمت الراس خیال کرتے تھے۔
اور لاکھوں آدمیوں کی اُمیدوں اور آرزوؤں کا مرکز تھا۔ وہ اُسے خلیفۂ عرب بلکہ اس سے
بھی زیادہ خیال کرتے تھے اور یہ قابل مراح بات نہ صرف مسلمانوں ہی کے دل پر جمی ہوئی
تھی بلکہ ہزاروں اور آدمی بھی اس کے معتقد تھے جن سے کسی موقع پر ساتھ دینے کی امید
ممکن تھی۔ اس بات کی تشریح ایک دن کیا ایک مہینہ میں بھی نہیں ہو سکتی۔ زمانہ جو کل بھید
کا افشا کرنے والا ہے لاریب دیر یا جلدی بُرائی اور بدنصیبی کے چشموں کو ظاہر
کردیگا اور اُس وقت تک ہمیں اپنی تحقیقات کے نتائج پر قناعت کرنی چاہیئے مجھے یقین ہے
کہ جسقدر سازشیں ہم نے توڑی ہیں وہ سب تسلیم کی جائیں گی اور مجھے اُسکے بارے میں [illegible]
کرنیکی ضرورت نہیں۔ اسی بناپر میں چند شہادتیں پیش کرونگا مگر مناسب معلوم ہوتا ہے کہ
شروع میں اُن واقعات کا ٹھیک حال بھی بیان کردوں۔ مجھے یہ کہدینا ضروری
ہے کہ کارتوس لینے کے سبب مئی گذشتہ میں بمقام میرٹھ ۸۵ آدمیوں کا جو نمبر ۳ لائٹ
کیولری کے غیر کمیشن افسر اور سپاہی تھے کورٹ مارشل ہوا۔ ۹ مئی کی صبح کو پریڈ میں اُنھیں
حکم سناکر حوالات میں بند کر دیا اور ۱۰ مئی کی شام کو ساڑھے چھ بجے میرٹھ کی تین رجمنٹوں نے
کھلم کھلا بغاوت کر دی۔ چھتیس گھنٹہ کا وقفہ اسقدر کافی تھا کہ میرٹھ والے رسالے اُن باغیوں
سے جو بعد میں اُن سے میرٹھ میں آکر ملے بخوبی خط وکتابت رکھ سکتی تھی۔ گھوڑا گاڑی میں

اگر مشکل کے ساتھ کامیابی بھی ہوئی مگر جو واقعات ہو گئے اُنکے مقابلہ میں جا بجی حفت کچھ
بھی نہیں ہے۔ اِن کے تعلق میں وہ الزامات ہیں جن پر فیصلہ طلب ہوا ہے اور اگرچہ اُس کے
سابق مرتبہ اور بادشاہت کی وجہ سے فیصلہ آخری جو آج آپ کو لکھنا پڑے گا بے شبہہ معمول سے
زیادہ ضروری ہوگا تاہم خواہ وہ برئیت پر مبنی ہو یا گرفتاری پر میرے خیال میں اُن بڑے
بڑے اُمور کے مقابلہ میں جنکی طرف اسقدر توجہ مبذول ہے اور ابھی تک بے گی
اصلیت ثابت ہو جائے گی۔ میں بلاشک اُن اسبابِ خواہ بعید خواہ قریب کی طرف اشارہ کرتا
ہوں جنکی وجہ سے بغاوت پھیلی جنکی نہ تو سنگدلی میں اور نہ اُس بیخبری کی جو کسی مذہب نے
روا نہیں رکھی صفحۂ تاریخ پر مثال نہیں ہے یہ دونوں باتیں اُس مذہب کے مقابل مشترکہ
جہاد میں جو بلحاظ اِس ملک کے باشندگان کے خواہ مسلمان خواہ ہندو ہرگز مشدد پرداز نہ تھا
ایک جگہ اکٹھی ہو گئی تھیں۔ مگر مجھے اندیشہ ہے کہ یہ مضمون ابھی تک پورا پورا واضح نہیں ہوا
اور اگر میں وہبیوں کی اُس تحریک کو جو اُنھوں نے اُن لوگوں کو جو مذہب میں۔ خون میں۔ رنگ
میں۔ عادات میں۔ خیالات میں۔ غرض ہر ایک بات میں اُن سے غیر ہیں اپنے ملک سے نکالکر
قوت و ملک حاصل کرنے میں کی مذہبی غلبہ سے منسوب کروں جو بعد میں ملکی ثابت ہو تو شاید
اُس میں میں غلطی پر ہوں۔ اس بارہ میں آخری رائے کچھ ہی ہو مگر وہ سوالات جہاں تک میں
واقف ہوں ابھی تک اطمینان کے قابل صاف نہیں ہوئے ہیں کہ کن واقعات کے باعث
یہ خونخوار بغاوت جس میں مسلسل کشت و خون ہوئے پیدا ہوئی اور کون اس کے اصلی محرک تھے
مجھے یقین ہے کہ ممبران عدالت کی بھی یہی رائے ہوگی کہ ہمارے سوالات کے کامل جوابات
دستیاب نہیں ہوئے اور کیوں نہ ہوئے اسکی بابت میرا خیال یہ ہے کہ محض مقامی تحقیقات
سے مختلف مقامات اور ذریعوں سے جو بے شبہہ ہیں پورے پورے طور پر معلوم ہو سکتے ہیں

مگر یہ کہنا کہ اس نقل حکم کے جس میں میں نے مرزا مغل سے سپاہیوں کی حرکات کی
شکایات کی ہے اور جو قطب صاحب اور وہاں سے مکہ شریف جانیکا ارادہ ظاہر کیا ہے اور جو
شامل مثل ہے مجھے یاد نہیں کہ ایسا حکم میں نے جاری کیا ہو۔ یہ حکم زبان اُردو ہے اور
میرے سکتر کے دفتر میں کل کام فارسی میں ہوا کرتا تھا۔ مجھے نہیں معلوم کہ یہ کہاں اور
کس طرح تیار ہوا۔ چونکہ فوج سے تنگ آکر میں نے دنیا سے ہاتھ اٹھانے اور فقیری اختیار
کرنے اور مکہ چلے جانیکا ارادہ ظاہر کر دیا تھا ممکن ہے کہ مرزا مغل نے یہ حالت دیکھکر اپنے
دفتر میں ایسا حکم لکھوا لیا ہو اور میری مہر اس پر کرالی ہو۔ بہرحال میری ناراضگی اور مایوسی
اس حکم سے بھی ثابت ہے اور اس سے میرے قول کی تائید ہوتی ہے۔ علاوہ ازیں دیگر کاغذات
یعنے نقول و مراسلات جو راجہ گلاب سنگھ کے نام ہیں وبخت خاں کی درخواست جس پر میری
دستخطی مہر ہے اور اور کاغذات جو شامل مثل ہیں انکی بابت میں سچ کہتا ہوں کہ مجھے کچھ یاد
نہیں۔ میں پہلے ہی کہہ چکا ہوں کہ افسران فوج نے جن کاغذات پر چاہا بالا علمی میں مجھسے دستخط
کرالئے اور اُن پر مہر ثبت کرائی اور مجھے یقین ہے کہ یہ کاغذات بھی اُسی ذیل سے ہیں اور
جو حکم انھوں نے مجھسے بخت خاں کی درخواست پر لکھوایا وہ شامل دیگر درخواستوں کے لکھا گیا

دستخط
بہادر شاہ

بحث جج ایڈوکیٹ

صاحبان! اس بحث سے میرا یہ منشا ہے کہ دوران کارروائی میں مختلف واقعات متفرق
طور پر ظہور میں آئے ہیں وہ یکجا ہو جائیں۔ اور جہانتک ممکن ہو اصل صورت میں آپکے سامنے
پیش ہوں۔ جس وقت کہ اس شہر میں بلوہ کی شدت زوری تھی ہماری تحقیقات کئی مہینہ تک جاری
رہی اور مجھے بہر دو سبب کہ بہیں مذکورہ بالا مدت میں تمام واقعات کے دریافت کرنے میں

میرے نام سے کیا۔ جبکہ اُنھوں نے اپنے افسروں اور با اختیار حاکموں کو قتل کر ڈالا میں بلا فوج وخزانہ اور بغیر گولہ و بارود کیونکر اُن کا انسداد کر سکتا یا مخالفت کر سکتا تھا۔ جب پہلے باغی رسالہ آئے جھروکوں کے دروازے میرے بس میں تھے اُنھیں فوراً میں نے بند کر وا دیا تھا۔ قلعہ کے کمانڈنٹ گارڈ کو بُلا کر اس معاملہ کی اطلاع کر دی تھی اور اُسے باغیوں میں جانے سے روک دیا تھا۔ میں نے قلعہ کے کمانڈنٹ گارڈ اور ایجنٹ لفٹنٹ گورنر کی تعمیل حکم میں دو پالکیاں میموں کے لیئے اور دو توپیں قلعہ کے دروازوں کی محافظت کے لیئے بھیجدی تھیں۔ ماسوا میں نے اُسی دن اُونٹنی سوار کے ذریعہ سے نواب لفٹنٹ گورنر آگرہ کو اس واقعہ کی اطلاع کرا دی تھی۔ جو کچھ میرے اختیار میں تھا وہ میں نے کیا۔ جلوس میں بھی میں اپنی خوشی سے نہیں نکلا۔ میں سپاہیوں کے بس میں تھا جو کچھ چاہا اُنھوں نے مجھ سے کرایا۔ چونکہ باغی رسالوں کی طرف سے مجھے بہت خوف تھا اس لیئے جو چند آدمی میں نے ملازم رکھے وہ اپنی جان کی حفاظت کے لیئے رکھے تھے۔ جب یہ رسالے بھاگنے شروع ہوئے تو میں بھی موقع پاکر کھڑکی کی راہ سے نکلکر ہمایوں کے مقبرہ میں جا کر ٹھیرا وہاں مجھے جب یہ حکم ملا کہ تمھاری جان بخشی کیجاتی ہے تو میں اُسی وقت سرکاری حفاظت میں آگیا۔ باغیوں نے تو مجھے اپنے ہمراہ لیجانا چاہا تھا مگر میں نہیں گیا۔

مندرجۂ بالا جو کچھ میں نے لکھوایا ہے اُس میں ذرا بھی جھوٹ نہیں ہے اور نہ کوئی بات سچائی کے خلاف ہے۔ اِس بات کو خدا جانتا ہے اور وہی میرا گواہ ہے کہ جو کچھ لکھا گیا ہے وہ بالکل صحیح ہے اور اس سے زیادہ مجھے معلوم نہیں ہے۔ میں ابتدا میں حلف اُٹھا چکا ہوں کہ جو کچھ کہوں گا بلا کم وکاست سچ سچ کہوں گا اور ایسا ہی میں نے کیا ہے۔

دستخط بہادر شاہ

کہ جو کچھ وہ کہتے تھے کرتا تھا اگر ایسا نہ کرتا تو کبھی کا وہ مجھے مار چکے ہوتے اور یہ حال سب کو معلوم ہے
میرے اہلکاروں کو بھی جان بری کی امید نہ تھی اور میں تو اپنی جان سے یہاں تک عاری ہوگیا
تھا کہ بادشاہت پر گدائی کو ترجیح دیتا تھا اور ارادہ کر لیا تھا کہ گیروا کپڑے پہن کر پہلے قطب صاحب
کے مزار پر جاؤں اور وہاں سے اجمیر شریف اور پھر کعبۃ اللہ چلا جاؤں مگر فوج والوں نے
مجھے جانے نہ دیا۔

باغی سپاہیوں نے میگزین اور خزانہ سرکاری لوٹا اور جو چاہا سو کیا نہ تو لوٹ مار میں سے
میں نے اُن سے کچھ لیا اور نہ خود انھوں نے ہی مجھے کچھ دیا۔ ایکدن وہ زینت محل کے مکان
کے لوٹنے کے ارادے سے بھی گئے تھے مگر کامیاب نہوئے یہ بات بھی قابل غور ہے کہ اگر
وہ میرے اختیار میں ہوتے یا میں اُس سے ملا ہوا ہوتا تو ایسی حرکتیں کیوں ہوتیں اور وہ مجھ
میری بیوی کو قید کرنے کے لیے مانگنے کی جرأت کیسے کرتے۔ چہ جائیکہ ایک غریب آدمی کی
بیوی کو بھی کوئی نہیں مانگ سکتا۔

قمر بخش سے مجھے تکرجانے کی رخصت حاصل کی تھی میں نے اُسے ایران نہیں بھیجا اور
نہ کوئی خط شاہ ایران کو اسکی معرفت روانہ کیا۔ جس کسی نے یہ خبر دی ہو غلط ہے۔ محمد درویش
والی درخواست میری تحریر نہیں ہے کہ اُس پر اعتبار کیا جائے اگر میرے یا میاں حسن عسکری
کے کسی دشمن نے اُس درخواست کو بھیجا ہو تو وہ قابل اعتبار نہیں۔

باغی فوج کی یہ حالت تھی کہ اُس نے کبھی مجھے سلام تک نہیں کیا اور نہ میرا کبھی ادب کیا
وہ جوتیاں پہنے دربار خاص اور دارالریاست میں پھرا کرتے تھے۔ جس حالت میں کہ انھوں نے
اپنے آقاؤں کو قتل کیا میں کیونکر اُن پر بھروسہ کر سکتا تھا جس طرح انھوں نے انھیں قتل کیا
اُسی طرح مجھے قید کیا مجھ پر ظلم کیئے اپنی حراست میں رکھا اور میرا نام کرنے کے لیئے جو کچھ چاہا

ملازموں خصوصًا حکیم احسن اللہ خان محبوب علیخاں اور ملکۂ زینت محل کو انگریزوں سے سازش رکھنے کا الزام بھی لگاتے تھے اور کہتے تھے کہ ہم انھیں اس حرکت پر مار ڈالیں گے چنانچہ اُنھوں نے ایک دن حکیم احسن اللہ خان کا مکان لوٹ لیا اور مار ڈالنے کے ارادہ سے قید بھی کرلیا مگر جب اُنھوں نے بہت منت وسماجت کی تو اس ارادے سے باز رہے مگر ابتک قید کر رکھا تھا۔ اسکے بعد انھوں نے میرے اور ملازموں مثلاً شمشیر الدولہ ملکۂ زینت محل کے والد کو قید کیا۔ وہ یہ بھی کہا کرتے تھے کہ مجھے تخت سے اُتار کر مرزا مغل کو تخت نشین کردیں گے ایسی حالت میں یہ امر غور طلب ہے کہ میرے کسقدر اختیارات تھے اور میں کیونکر اُن سے مطمئن ہوسکتا تھا۔

افسرانِ فوج اسقدر گستاخ ہوگئے تھے کہ اُنھوں نے مجھسے درخواست کی کہ ملکہ زینت محل کے تعلقات انگریزوں سے دوستانہ ہیں وہ ہمیں دیدیجائیں کہ ہم اُنھیں قید کرلیں۔ اگر اُس وقت میرا اختیار ہوتا تو یہ ممکن تھا کہ حکیم احسن اللہ خاں اور محبوب علیخان قید ہوجاتے اور احسن اللہ خان کی جائداد لٹ جاتی۔

باغی سپاہیوں نے ایک اجلاس قائم کر رکھا تھا جس میں تمام اُمور پر بحث ہوا کرتی تھی اور جو بات بعد بحث قرار پاتی تھی اُس پر عملدرآمد ہوتا تھا مگر میں کبھی انکے ان جلسوں میں شریک نہیں ہوا۔ اسی طرح اُنھوں نے نہ صرف بہت سے آدمیوں ہی کو لوٹا بلکہ چند بازار کے بازار لوٹکر جسکو چاہا مار ڈالا اور جسکو چاہا قید کرلیا اور سوداگروں اور شہر کے معزز اشخاص میں سے جس کا مال اچھا پایا ضبط کرلیا۔

جو کچھ ہوا وہ باغی فوج کی وجہ سے ہوا میں اُنکے ہاتھ میں تھا کیا کرسکتا تھا۔ اُنھوں نے تو مجھے بیخبری میں آکر قید کرلیا تھا۔ میں بالکل بے بس تھا اور مجھپر کچھ ایسا خوف طاری ہوگیا تھا

مقرر ہوگئے۔

میری مہر اور میرے دستخطی احکام کے متعلق صاف صاف بات تو یہ ہو کہ جس دن سپاہیوں نے انگریزوں کو قتل کیا اُسی دن اُنھوں نے مجھے بھی اپنا قیدی بنا لیا اور جیسا کہ اب تمھارے کانوں میں ہوں اسیطرح اُس وقت اُنکے بس میں تھا جس طرح کے احکام اُنھوں نے چاہے لکھوائے اور اُن پر مجھسے جبر مہر کرائی۔ کبھی تو وہ احکام کے مسودے میرے پاس لاتے تھے اُنھیں میرے سکتر سے صاف کراتے تھے اور کبھی صاف شدہ حکم لاتے تھے اور مسودے دفتر میں چھوڑ جاتے تھے اسی سبب سے مختلف خطوں کے مسودے اس کارروائی میں شامل ہیں۔ اکثر سادے لفافوں پر اُنھوں نے مہر کرائی جس میں مجھے نہیں معلوم کیا گیا کہ عدالت کس کس کے نام اُنھوں نے بھیجے۔ اسی کارروائی میں ایک یہ درخواست بھی ہے جو کسی نامعلوم گروہ کے نام مکند لال نے لکھی تھی اور جس میں فہرست احکام ہے جو اس دن جاری ہوئے تھے۔ چنانچہ اُس میں تشریح موجود ہے کہ اس قدر احکام فلاں فلاں شخص کی ہدایت سے جاری ہوئے اور اسقدر فلاں شخص کی ہدایت سے اور ایک بھی میرے حکم سے نہیں جاری ہوا چنانچہ اس سے صاف ظاہر ہے کہ جس نے جو احکام چاہے بلا اجازت میرے جاری کیئے اور اُسکے متعلق مجھے آگاہ نہ کیا اور میں اور میرا سکتر اپنی جانوں کے خوف کے مارے کچھ کہہ بھی نہ سکتے تھے۔ جن درخواستوں پر میرے حکم تحریر ہیں اُنکی بھی یہی حالت ہو جب کبھی سپاہی یا مرزا مغل یا مرزا خیر سلطان یا ابوالبکر کوئی حکم میرے پاس لائے تو اپنی مرضی کے احکام بھی علیحدہ کاغذ پر لکھتے لائے اور اُنکو بجنسہ درخواستوں پر لکھ دینے کے لئے مجھے مجبور کیا نوبت ایسی تھی کہ وہ لوگ اس قسم کی دھمکیاں بھی دیا کرتے تھے کہ جو شخص ہماری مرضی پر نہ چلے گا کٹ جائیگا اور جان کے خوف سے میں کچھ کہہ نہیں سکتا تھا۔ ساتھ ہی اُسکے دوسرے

پکڑ لائے (جنکو اُنھوں نے میگزین میں سے گرفتار کیا تھا) اور اُنھیں قتل کرنا چاہا میں نے اُنکو قتل کرنے سے روکا اور بارے وہ اُس وقت مان گئے۔ اگر انھیں اپنی ہی نگرانی میں قید رکھا اس کے بعد بھی دو مرتبہ اُنھوں نے انگریزوں کو قتل کرنا چاہا مگر میں نے اُنھیں منت سماجت کر کے قتل سے باز رکھا مگر آخر مرتبہ باوجود میری منت سماجت کے اُنھوں نے کچھ پروا نکی اور ان بیچاروں کو قید خانہ سے لاکر قتل کر ڈالا۔ میں نے اِس قتل کے لیئے خود کوئی حکم نہیں دیا مرزا مغل اور میرزا خیر سلطان و مرزا ابو البا قر اور بعض میرے مصاحب نے جو سپاہیوں سے ملے ہوئے تھے ممکن ہے میرا نام لے دیا ہو مگر جہانتک مجھے علم ہے اُنھوں نے ایسا نہیں کیا اور نہ مجھے یہ علم ہے کہ میرے مسلحہ ملازم بغیر میرے حکم کے اس قتل میں شریک ہوئے ہوں اگر اُنھوں نے ایسا کیا بھی ہوگا تو مرزا مغل کے کہنے سے شاید کیا ہو؟ بعد قتل کے مجھے نہیں معلوم کیا ہوا۔ باوجود اس امر کی شہادت کرنے کے کہ مسٹر فریزر اور کمانڈنٹ گارڈ کے قتل میں میرے ملازم شریک تھے میں یہی جواب دونگا کہ میں نے کوئی ایسا حکم نہیں دیا۔ اگر اُنھوں نے ایسا کیا تو اپنی ہی مرضی سے کیا ہوگا مجھے نہ اس کا علم ہوا نہ اطلاع ملی۔ میں خدا کو گواہ کر کے حلفیہ کہتا ہوں میں نے فریزر صاحب اور انگریزوں کے قتل کے لیئے کبھی کوئی حکم نہیں دیا۔ مکند لال وغیرہ گواہوں نے جو کچھ بیان کیا ہے وہ محض غلط ہے۔ مرزا مغل اور مرزا خیر سلطان و ابو البا قر باغیوں سے ملے ہوئے تھے۔ اگر اُنھوں نے کوئی حکم دیا ہو تو تعجب نہیں سان واقعات کے بعد باغی مرزا مغل، مرزا خیر سلطان و ابو البا قر کو میرے پاس لائے اور کہا کہ ہم اُنھیں اپنا افسر بنانا چاہتے ہیں۔ اول تو میں نے اُنکی یہ درخواست نامنظور کی مگر جب اُنھوں نے اصرار کیا اور مرزا مغل بھی بگڑ کر اپنی ماں کے پاس چلے گئے تو میں خاموش ہو رہا اور پھر طرفین کی رضامندی سے مرزا مغل فوج کے سپہ سالار

ملو سے پیشتر ملوہ کے متعلق مجھے اصلاحریہ ملتی صبح کو کوئی آٹھ سے بیجری کی حالت میں باغی
سواروں نے میرے محل کے دریچوں کے نیچے کھڑے ہوکر غل مچانا شروع کیا کہ انگریزوں نے
کارتوسوں پر گائے اور سور کی چربی ملکر ہندوں اور مسلمانوں کے مذہب میں خلل اندازی کرنی
چاہی تھی اس لیئے ہم تمام انگریزوں کو قتل کر کے میرٹھ سے چلے آتے ہیں۔ جب میرے کانوں
میں انکی یہ صدا پہنچی تو میں نے حکم دیا کہ دریچوں کے زیریں دروازے فوراً بند کردیئے جائیں
اور اس بات کی خبر قلعہ کے افسر گارڈ کو کر دیجائے یہ پیغام پاکر وہ فوراً میرے پاس آیا اور یہ
خواہش کی کہ میں خود نیچے جاکر سواروں سے گفتگو کروں اور اسے دروازوں کے کھولنے کے
لیئے کہا میں نے صاف اسے اس حرکت سے باز رکھا تو اس نے کٹھرے کے پاس جاکر سواروں
سے گفتگو کی اور مجھسے یہ کہکر چلا گیا کہ میں ابھی جاکر اس کا بندوبست کرتا ہوں تھوڑی ہی دیر
کے بعد فریزر صاحب نے دو توپیں اور افسر گارڈ نے دو پالکیاں منگا بھیجیں کہ جو میمیں اُسکے پاس
تھیں وہ محلسرا میں چھپا دیجائیں۔ پالکیاں تو میں نے فوراً بھجوادیں اور توپوں کے لیئے
حکم دیدیا پالکیاں روانہ ہی ہوئی تھیں کہ مجھے فریزر صاحب و کمانڈنٹ گارڈ اور اُن میموں کے
قتل کی جو کمانڈنٹ کے ساتھ ٹھہری ہوئیں تھیں خبر لگی۔

اس خبر کو کچھ زیادہ دیر نہ ہوئی تھی کہ باغی دربار خاص میں گھس گئے اور صحن و دربار خاص
اور دارالریاست پر قبضہ کر کے مجھے چاروں طرف سے گھیر لیا اور خاص سنتری تعینات کردیئے
میں نے اُن کا مطلب دریافت کیا اور التجا کی تم یہاں سے چلے جاؤ۔

اس کا جواب انھوں نے یہ دیا کہ تم خاموش تماشا دیکھے جاؤ ہم اپنی جان پر کھیل رہے
ہیں جو ہمارے اختیار میں ہے اس کے کرنے میں کوئی دقیقہ اٹھا نہ رکھیں گے جان کے
خوف سے میں خاموش ہو کر اپنے رہاسگاہ میں چلا گیا قریب شام مفسد کچھ انگریزوں اور میموں کو

اس اعلان میں اور بخت خان کے اعلان میں فرق تھا۔

وہابی کئی مقامات سے آئے تھے مثلاً جےپور۔ بھوپال۔ ہانسی حصار اور کچھ ولایتی بھی تھے مگر مجھے کسی خاص مقام کا نام یاد نہیں جہاں سے وہ آئے۔ یہ تمام تفصیل مرزا مغل کے محافظ خانہ میں تھی۔

شہر کے باہر و اندر ہندو بھی انگریزوں کے ایسے ہی دشمن تھے جیسے ابتدا میں مسلمان تھے مگر جب بخت خان نے آکر مسلمانوں کو جمع کیا اور مولویوں کو فتویٰ دینے پر مجبور کیا جسکی رو سے انگریزوں پر مسلمانوں کو جہاد کرنا واجب ہو جائے تو مسلمانوں میں جوش بڑھ گیا اور انگریزوں کے خلاف غول کے غول کھڑے ہو گئے۔

بلند شہر و علیگڈھ و میرٹھ وغیرہ میں ہندو انگریزوں کے ایسے دشمن تھے جیسے کہ مسلمان ایک مرتبہ بخت خان نے بادشاہ سے یہ بھی کہا تھا کہ اخوند سوات کے پاس سے ایک آدمی آیا ہے۔ دوسرے دن پیرزادہ حسن عسکری نے دو آدمیوں کو پیش کیا اُن میں سے ایک نے اخوند کی جانب سے ایک تلوار پیش کی۔

اُنیسویں دن مختلف تحریرات اور اُنکے خلاصے جو متعلق بلوہ تھے ترجمان نے قیدی کے روبرو پڑھے اور ترجمہ کرکے عدالت میں پیش کیے

بیسویں دن قیدی نے بزبانِ اُردو جواب دعویٰ پیش کیا جو ترجمان نے بجلسہ عدالت کو قیدی کے روبرو پڑھکر سنایا اور بعد میں ترجمہ کے لیئے اُسے دیا گیا۔

(اکیسویں دن کی کارروائی)

جج ایڈوکیٹ نے قیدی کا حسب ذیل جواب دعویٰ پڑھا

میں حسب ذیل واقعات پیش کرتا ہوں۔

ہاتھی اختیار کرنے پر راضی ہے۔ بادشاہ نے یہ درخواست بخت خاں کے پاس بھیجدی تھی۔ کہ اس کا کیا جواب دیا جائے۔ اُس نے یہ رائے دی تھی کہ فوج تین ڈویژن میں تقسیم کی جائے پہلے ڈویژن میں دہلی و میرٹھ کی پیادہ رجمنٹیں۔ دوسرے میں بخت خاں کی ہمراہی فوج و نیمچ والی برگیڈ بریلی اور سرسہ کے آدمی۔ اور تیسرے میں باقی کل فوج۔ بادشاہ نے مرزا مغل کو بلایا اور یہ رائے اُنکے سنانے بیان کی۔

بخت خاں کے اِس عہدہ پر ممتاز ہونے کی وجہ یہ تھی کہ جب وہ دہلی میں آیا تو اُس نے بادشاہ کو یہ مشورہ دیا کہ اپنے بیٹوں کے ہاتھ میں اسقدر اختیار نہ دو اور سمجھایا کہ اگر کل احکام میرے نام لکھے جائیں تو بادشاہ کے مقصد کے مواقف کارروائی ہوگی۔

بادشاہ پہلے ہی سے اپنے لڑکوں کی عدول حکمی کیوجہ سے غیر مطمئن تھے اس لیئے بخت خاں کی نصیحت بادشاہ کی خواہش کے مواقف اُتری اور روز بروز بادشاہ کی نظروں میں اُسکی قدر بڑھتی گئی۔

وہابی

محاصرہ کے زمانے میں ٹونک سے کچھ وہابی آئے اور یہ شکایت کی کہ لوٹ لیے گئے ہیں۔ تو انہیں کچھ روپیہ دیا۔ کسی قسم کی مدد کی۔ یہ لوگ اور مقامات سے بھی آئے تھے۔

بخت خان و مولوی محمد تقی رسالدار و مولوی امام خاں رسالدار و مولوی عبدالصمد و مولوی سرفراز علی بھی وہابی تھے۔ بخت خاں نے سرفراز علی کو مجاہدین کا پیشوا مقرر کر دیا اور اُن کی مدد کرتا رہا۔ ان وہابیوں نے ایک اعلان چھپوا کے شائع کیا اور تمام مسلمانوں کو مذہبی لڑائی لڑنے کے لیئے نوید دی۔ ایک فتویٰ بھی اس بارہ میں شائع ہوا تھا کہ تمام مسلمان تیار کریں اور جو جہاد نہ کریگا اُس کا گھر بار لوٹ لیا جائیگا۔

میرٹھ میں کوئی عامل مقرر نہیں ہوا۔ بلند شہر کی گورنری ولید داد خان کو دی گئی۔ ڈاکٹر وزیر خان کے نام بھی اودھ کی گورنری کا پروانہ جاری ہو گیا تھا مگر وہ وہاں نہیں گیا۔ علی گڑھ کے لیے کوئی نامزد نہیں ہوا۔ روہیلکھنڈ میں خان بہادر خان گورنر تھا۔ علاوہ اس کے اور مقرر نہیں ہوئے کوئی شخص راجپوتانہ نہیں گیا۔ اور اگرچہ ایک شخص ضلع گوڑگانوہ کے لیے نامزد ہو گیا تھا مگر وہ ضلع کا چارج لینے کبھی نہیں گیا۔

اصولِ فوج کی بابت میں کوئی تفصیلی خبر نہیں دے سکتا۔ بادشاہ سے کبھی ان معاملات میں مشورہ نہیں ہوتا تھا۔ مگر میں سمجھتا ہوں کہ جو فوج انگریزوں پر حملہ کرنے کی غرض سے لگائی گئی تھی اور لڑنے والی رجمنٹوں کے موافق تین یا چار سیکشن میں تقسیم ہوا کرتی تھی مثلاً نصیر آباد و نیمچ سیکشن وغیرہ۔ اور اسی طرح حملہ ہونے کے ایک دن پیشتر افسروں نے مرزا مغل کے مکان پر مشورہ کر کے اس کا انتظام کر لیا تھا۔ باقی رجمنٹوں میں بلا تمیز سپاہی جہاں جی چاہا رہے۔ گوری شنکر نے افسروں کو جمع کرنے اور انکو اس درجہ پر لگانے کی اجازت حاصل کر لی تھی جس درجہ پر وہ انگریزی ملازمت میں تھے۔ مگر یہ بات بھی نہیں چلی۔ ہر شخص اپنے رتبہ پر برقرار رہا۔

فوج میں مناسب قاعدہ جاری رہنا میری رائے میں ناممکن تھا۔ بخت خان کے گورنر جنرل کیے جانے پر فوج بہت ناخوش ہوئی تھی۔ دراصل انھوں نے ایک درخواست بادشاہ کو دی تھی اور اس میں بخت خان کی ماتحتی میں رہنے سے ناراضگی ظاہر کی تھی اور یہ لکھا تھا کہ بخت خان محض توپخانہ کا افسر ہے اُسے گورنری سے کیا کام؟ نہ وہ خزانہ اپنے ہمراہ لایا اور نہ بادشاہ کی تعظیم کرتا ہے۔ مرزا مغل بادشاہ کے صاحبزادے جنھیں فوج کے معاملے میں پورے اختیارات حاصل ہیں گورنر جنرل کے عہدے کے شایاں ہیں اور فوج بھی اُن کی

اور فوج میں شاہزادوں کو مداخلت کرنے کا حق حاصل نہیں ہے۔ انصاف کرنا مفتیوں اور صدر صدور کا کام ہے اور فوج اور افسران مال اس میں مداخلت نہ کریں۔ مگر اس حکم پر کبھی عملدرآمد نہیں ہوا۔ شاہزادے فوج کے معاملات میں برابر دست اندازی کرتے تھے۔
بادشاہ نے وصول مالگزاری کے لئے خود تو کسی تحصیلدار کو تعینات نہیں کیا مگر بخت خان نے پلول ہوڈل و شاہدرہ میں تحصیلدار مقرر کئے۔ اور گوڑگانوہ میں ایک ضلعدار تعینات کیا مگر مالگزاری دانہ وصول ہوئی۔ شاہزادوں نے بھی وصول مالگزاری کی غرض سے اپنی فوج بھیجنے کا ارادہ کیا مگر یہ ارادہ عمل میں نہیں آیا۔ مولوی حیدر احمد آگرہ والے و شاہزادہ مرزا خیر سلطان و مرزا مغل میر عدالت مقرر ہوئے تھے۔ کوتوال و تھانہ دار شہر میں تعینات ہوئے تھے ان میں سے مجھے ایک کا بھی نام یاد نہیں۔ ابتدا میں معین الدین حسن خاں پسر نواب قدرت اللہ خاں باشندۂ دہلی کوتوال شہر مقرر ہوئے تھے مگر جب انھوں نے رعایا کو دبانا شروع کیا تو انھیں علحدہ کر دیا۔ اس کے بعد یہ جگہ خواجہ واجب الدین خان کی سفارش پر قاضی فیض اللہ کو دی گئی اور اُس کے بعد میر مبارک شاہ باشندۂ علاقۂ رامپور کو دیکھئے۔ سمت گڈہ و مہرولی و شاہدرہ و پہاڑ گنج و مدد پور پر تھانہ دار مقرر ہوئے تھے۔ مگر مجھے اُن میں سے کسی کا نام یاد نہیں۔ بادشاہ زادوں کے علاوہ بخت خان بھی ان معاملات میں دخل دیا کرتا تھا۔ اُس نے تھانہ داروں کو یہ حکم تحریر کرا دیا تھا کہ بخت خاں کے حکموں کی تعمیل کی جائے۔

سپاہی کہا کرتے تھے کہ جب تمام ملک کو فتح کر لیں گے تو مختلف صوبے چند شہزادوں کے سپرد کر دئیے جائیں گے۔ مجھے یقین ہے کہ انتظام کے لئے بہت آدمی مقرر نہیں ہوئے تھے اور جس قدر تعینات ہوئے تھے وہ سب یا تو بخت خان کے مقرر کردہ تھے یا شہزادوں نے۔

بندیلکھنڈ۔ جبلپور۔ مالوہ۔ ملک دکن۔ مجھے یاد نہیں کہ ان مقامات سے بھی آئیں تھیں یا نہیں۔

نظام حیدرآباد دکن۔ کچھ۔ گجرات۔ صوبجات مشرقی۔ کلکتہ۔ بارکپور منگیر۔ دیناپور۔ نہ تو نظام سے خط و کتابت ہوئی اور نہ کسی اور جگہ سے درخواستیں آئیں **پٹنہ**۔ نہ نواب پٹنہ ہی کی کوئی درخواست آئی اور نہ کسی اور شخص سے دہلی والوں کی خط و کتابت ہوئی **پنجاب**۔ نہ تو پنجاب اور نہ دوآب کے زمینداروں کے خط آئے اور نہ یہاں سے وہاں خط گئے۔ میں نے نہیں سُنا کہ فوج نے پنجاب سے کرایہ کے آدمی بُلائے تھے۔

اقوام ہندیلا کے پاس سے نہ تو خط گئے نہ جواب گئے۔ اور نہ اُن میں سے کوئی آیا۔

بادشاہ اور سوات کے اخوند سے خط و کتابت نہیں ہوئی مگر بخت خاں نے دو آدمیوں کو یہ کہکر کہ اخوند کے پاس سے آئے ہیں بادشاہ سے ملایا تھا اور حسن عسکری اُنھیں بادشاہ کے روبرو لے گیا تھا۔ یہ دونوں ولایتی (افغانی) تھے۔ اُن میں سے ایک نے جو کسیقدر معزز معلوم ہوتا تھا ایک تلوار اخوند کی طرف سے بادشاہ کو نذر کی اور ایک خط اخوند کا مُہری بھی دیا تھا اُس میں تحریر تھا کہ حامل اخوند کا خلیفہ ہے۔ اُس نے التجا کی کہ شہر میں یہ بات مشہور کر دیجائے کہ اخوند کے پیرو مذہبی لڑائی میں شریک ہونیکی غرض سے دہلی آرہے ہیں۔ اس بات کو بادشاہ نے مشتہر کر دیا۔ مگر دوسرے دن ایک سید نے (جس کا نام مجھے یاد نہیں) بادشاہ سے کہا کہ یہ شخص اخوند کا بھیجا ہوا نہیں اور نہ اُس کا پیرو ہے اور یہ تحریر بھی جعلی ہے۔ بادشاہ نے اس بات کی تحقیق کے لئے بخت خان کو حکم دیا مگر مجھے یہ نہیں معلوم کہ اِس معاملہ میں بخت خان نے کیا کارروائی کی۔ ہاں اتنا معلوم ہے کہ وہ آدمی تین دن کے بعد دہلی سے چلا گیا۔

بادشاہ کی انتظامی حکمت عملی۔ ایک دفعہ یہ حکم جاری ہوا تھا کہ عام انتظام ریاست

ہوکر ایک ہفتہ میں مرگیا بخت خاں کے سائل کے حقوق استمراری کی بابت ایک پروانہ حاصل کرلیا تھا مگر چونکہ امراؤ بہادر مرچکا تھا اس لیئے وہ پروانہ عطیہ دار کے پاس نہ پہونچ سکا۔

آگرہ اس ضلع سے کوئی درخواست نہیں آئی مگر میں اوپر کہہ چکا ہوں کہ وہاں سے مولوی فیض احمد ڈاکٹر وزیرخاں (سب اسسٹنٹ سرجن) آئے تھے آخر الذکر شخص انگریزی خوب جانتا تھا بخت خاں نے اُسکی سفارش کرکے گورنر آگرہ مقرر کرادیا تھا جب بخت خاں دہلی سے بھاگا تو وزیرخاں بھی اُس کے ساتھ ہی بھاگ گیا۔

علیگڈھ۔ کانپور۔ فتحگڈھ۔ ان ضلعوں سے بھی خط وکتابت نہیں ہوئی۔

مینپوری۔ راجہ مینپوری نے ایک درخواست میں فوج مانگی تھی۔ بادشاہ نے مرزا مغل کو حکم دیا کہ فوجی افسروں سے مشورہ کرنے کے بعد وہاں فوج بھیجنے کا بندوبست کرو مگر دوسرے دن افسروں نے کہا فوج وہاں جانے پر ابھی راضی نہیں ہے جب تک وہ انگریزوں کو یہاں سے نہ نکالدینگے وہاں نہ جائیں گے۔ چنانچہ اس مضمون کا جواب بھیجدیا گیا۔ وہاں سے اور آدمیوں کی درخواست آئی۔

گورکھپور۔ فتحپور۔ ہسوا۔ جہانتک مجھے یاد ہے نہ تو ان ضلعوں سے اور نہ ضلع کانپور سے کوئی درخواست نہیں آئی۔

الہ آباد میں پہلے بیان کرچکا ہوں کہ الہ آباد سے مولوی لیاقت علی آئے تھے اور انہیں وہاں کا گورنر مقرر کیا گیا تھا اور کسیکی درخواست نہیں آئی۔

راجہ ریوا۔ نوکوئی شقہ اُنکو بھیجا گیا اور نہ اُنکے پاس سے کوئی تحریر آئی۔

اعظم گڈھ۔ شاہجہانپور۔ اٹاوہ۔ غازیپور۔ بنارس۔ گیا۔ ان ضلعوں سے بھی کوئی خط وکتابت نہیں ہوئی۔

زمینداروں کی بھی کوئی درخواست نہیں آئی۔

میرٹھ۔ یہاں سے بھی کوئی درخواست نہیں آئی۔

بلند شہر۔ ولیداد خان کا حال میں بیان کر چکا ہوں اور یہاں سے بھی کوئی درخواست یا تحریر کسی فرقہ کے نام نہیں آئی۔

سہارنپور و مظفر نگر۔ اس ضلع سے کسی سے خط و کتابت نہیں ہوئی۔

بجنور۔ اس ضلع کے زمینداروں کی درخواست تھی کہ اس ضلع کا انتظام بادشاہ اپنے ہاتھ میں لے لیں۔ اُنکو جواب دیا گیا تھا کہ فوج جسوقت تمھاری ضلع میں پہنچے گی اُس وقت انتظام اختیار کیا جائیگا۔ غدر سے تین مہینے بعد یہ درخواست آئی تھی۔

مرادآباد۔ نہ تو وہاں سے کوئی درخواست آئی اور نہ دہلی سے کوئی تحریر وہاں گئی۔

بریلی۔ خان بہادر خاں (جسے بخت خان نے وہاں کا حاکم مقرر کیا تھا) نے ایک ایجنٹ کے ہاتھ ایک درخواست بھیجی اور ایک ہاتھی اور ایک گھوڑا اور سو اشرفیاں بادشاہ کے لئے نذرانہ بھیجیں۔ مجھے ایجنٹ کا نام تو یاد نہیں مگر بخت خان نے اُسے بادشاہ کے سامنے پیش کیا تھا اس کے جواب میں ایک شقہ گیا کہ ہم تمھارے انتظام سے بہت خوش ہیں اور واصلات سے بعد خرچ کے جو کچھ بچا ہو اُسے فوراً دہلی روانہ کردو۔

بدایوں و پیلی بھیت۔ ان ضلعوں سے بھی کوئی درخواست نہیں آئی۔

متھرا۔ ڈنڈے خان کے بھائی جاگیردار گڑھی نے درخواست کی کہ جو جاگیر گورنمنٹ انگریزی نے میرے ضبط کرلی ہے وہ چھوڑ دیجائے۔ بخت خان نے اس پر سفارش کی۔ یہ درخواست غدر سے کوئی تین مہینے بعد آئی تھی۔ بخت خان نے حامل درخواست کو فوج کے ساتھ انگریزوں پر ایک ہی حملہ میں شریک ہونے کی درخواست کی مگر وہ شخص (امراؤ بہادر) اُس موقع پر زخمی

نام مجھے یاد نہیں جو بیشتر انگریزوں کی ملازمت میں گوڑ گانوہ میں تعینات تھا مقرر کیا جائے چنانچہ یہ شخص ضلعدار یعنی انچارج ضلع مقرر کیا گیا۔ مگر مجھے یہ خبر نہیں کہ وہ گوڑ گانوہ گیا بھی یا نہیں۔ دہلی فتح ہونے سے صرف پندرہ یا بیس روز پیشتر ہی اس شخص کا تقرر ہوا تھا۔ نیز اس نے چند تحصیلدار بھی ضلعدار کے نیچے مقرر کئے تھے۔

ریواڑی راؤ تلا رام ریواڑی کے استمراری بندوبست دار نے بخت خان کی معرفت اپنے ایجنٹ کے ہاتھ ایک درخواست بھیجی اور لکھا کہ میں علاقہ کا انتظام کر رہا ہوں اور جو اصلاحات متصل حال سے ہوئے تھے وہ موجود میں صرف ہو گئے۔ جاگیر مستقل طور سے ملنے کی امید پر اس نے پینتالیس ہزار روپیہ بطور نذرانہ بھیجے چنانچہ بخت خان نے ایک پروانہ ریواڑی کی مستقل جاگیرداری کا تلا رام کے نام حاصل کر لیا۔ یہ کارروائی غدر ہونے سے تین ماہ بعد ہوئی اور دہلی فتح ہونے سے دس روز پیشتر چالیس ہزار روپیہ خزانہ شاہی میں داخل کر دیا۔

بادشاہ پور بادشاہ پور کے زمینداروں نے ایک تحصیلدار کے لئے درخواست کی جس پر ضلعدار کو انتظام کرنے کا حکم دیا گیا۔

دہلی شہر کے باہر سے کسی گروہ نے کسی قسم کی درخواست نہیں کی۔

رہتک یہاں والوں نے کوئی درخواست بادشاہ کو نہیں دی مگر انھوں نے رسد کا انتظام کیا تھا۔ **حصار** جیتانہ حصار اور محکمہ پرمٹ کے حکام نے بادشاہ کو درخواستیں بھیجیں اور لکھا کہ ہمیں دہلی آنے کا شوق لگا ہوا ہے۔ درخواست کنندوں کے نام تو مجھے معلوم نہیں مگر یہ درخواستیں غدر سے دو مہینے بعد آئی تھیں۔

کرنال یہاں سے کوئی درخواست نہیں آئی۔

سرسہ شاہزادہ محمد عظیم کے چال چلن کا حال میں پہلے ہی بیان کر چکا ہوں اس ضلع کے

صدر بورڈ سے دہلی آکر شاہی ملازمت اختیار کی۔

نواب رامپور کو بھی شقہ بھیجا گیا تھا مگر وہاں سے بھی کوئی جواب نہیں آیا۔ بخت خان نے وہاں بھی خط لکھنے پر بادشاہ کو مجبور کیا تھا اور کہا کہ جب میں رامپور گیا تو نواب صاحب نے کسی کی طرفداری نہ کرنیکا وعدہ کیا تھا۔

نواب امین الدین خان و ضیاء الدین خان جاگیرداران لوہارو و حسن علیخان برادر نواب جھجھر و نواب حامد علیخان اُس وقت دہلی ہی میں تھے انہیں اور راجہ جیت سنگھ مہاراجہ پٹیالہ کے چچا کو بادشاہ سے ملاقات کرنے کے شقے بھیجے گئے تھے ان میں سے کسی نے شقوں کا تحریری جواب نہیں دیا مگر تعمیلاً بادشاہ سے ملاقات کرنے گئے اور جب فوجوں کے آنے پر اُن سے روپیہ وغیرہ کی امداد مانگی گئی تو سب نے کچھ نہ کچھ بہانہ کر دیا اور کوئی رقم نہ بھیجی۔ اسی وجہ سے سواروں نے انھیں لوٹ لینے کا ارادہ کر لیا تھا اور چنانچہ ایک مرتبہ اپنے اس ارادہ کو پورا بھی کیا۔ مرزا ابوبکر بادشاہ کے پوتے نے جو باقاعدہ فوج کے افسر تھے نواب حامد علیخان کے گھر کو لوٹ لیا اور انہیں قید کر کے قلعہ میں لے گئے۔ نواب ضیاء الدین خان اور امین الدین خان نے فوج کا مقابلہ کیا اور اس لئے وہ اُنکے چنگل سے بچ گئے۔

رئیس بہادر کو بھی شقہ گیا تھا مگر اُس نے بھی جواب نہیں دیا۔ مجھے یاد نہیں کہ رئیس دوجانہ کو بھی کوئی شقہ لکھا گیا تھا مگر وہاں سے کوئی درخواست نہیں آئی تھی۔

اب میں اُن ضلعوں کا تذکرہ کروں گا جہاں کی رعایا کی طرف سے درخواستیں آئیں تھیں **گوڑ گانوہ**۔ یہاں کے خاص زمینداروں نے ایک درخواست میں بادشاہ کو اطلاع دی کہ ضلع کی حالت خراب ہے آپ کسی افسر کو انتظام کے لئے تعینات کریں۔ اسپر مولوی فیض الحق نے جو الور سے آئے تھے یہ تجویز پیش کی کہ اُنکا بھانجا جیس کا۔

معسدے کے تین ماہ بعد ہوا۔

نانا صاحب کے پاس سے کوئی درخواست نہیں آئی مگر غدر ہو چکنے کے دو ماہ بعد اُس کے ایجنٹ (مرہٹے) دہلی کو مرزا مغل نے بادشاہ کے روبرو پیش کیا۔ مرزا کے کہنے سے بادشاہ نے اُسے ایک شقہ نانا صاحب کو دہلی آنے کے لیئے لکھا اور ایجنٹ وہ رقعہ لے کر واپس چلا گیا۔

بنک والوں کی بھی درخواستیں نہیں آئیں البتہ سیٹھ لکھمی چند سے فوجوں کے آنے پر ایک لاکھ روپیہ قرض منگایا گیا تھا اُسے یہ بھی لکھا گیا تھا کہ اپنا ایک ایجنٹ خزانہ کی سپردگی کے لیئے بھیجدو قرضہ کے عوض میں وصولی مالگزاری اُس کے سپرد کر دے اور اُس کے علاوہ سود دینے کا بھی وعدہ کیا تھا مگر سیٹھ نے کچھ جواب نہیں دیا۔

میرے علم میں کسی سرکاری ملازم کی درخواست نہیں آئی البتہ یہ سنا تھا کہ بلند شہر کا ایک مسلمان جو سرکار انگریزی کے ہاں ایک ممتاز امیر تھا ولیداد خاں سے ملگیا تھا مجھے اُس کا نام یاد نہیں۔ مفتی صدرالدین صدر امین اعظم و کرم علیخاں منصف و مولوی عباس علی صدر امین دہلی اور مرزا محمد علی بیگ تحصیلدار مہرولی کے پاس شقے بھیجے گئے تھے کہ وہ اُنہی عہدوں پر جن پر وہ سرکار انگریزی کے ہاں ممتاز ہیں بادشاہی ملازمت اختیار کرلیں مگر اُن سب نے انکار کر دیا میں نے سنا ہے کہ بخت خاں نے کل دہلی کے مولویوں اور علمار کو جامع مسجد میں جمع کر کے انگریزوں پر جہاد کا فتویٰ دینے کے لیئے مجبور کیا تو بخت خاں نے مفتی صدرالدین کو بھی فتوے پر دستخط کرنے کے لیئے مجبور کیا۔ مولوی عباس علی بخت خاں کے آنے سے پیشتر ہی دہلی چھوڑ کر جھاپا اپنے گھر چلے گئے تھے

اگر وہ کسی گروہ کی طرف سے درخواست نہیں آئی البتہ مولوی معین جو ملازم

نہیں بھیجے مگر جب جواب اُنکی ہی تحریروں کے نہ آئے تو کہنے لگے تمام رئیس نمکحرام ہوگئے انگریزوں کو مغلوب کرکے اُنکی بھی خبر لیجائیگی۔

باغیوں میں یہ بھی افواہ تھی کہ رئیس یہ دیکھ رہے ہیں کہ اونٹ کس کل بیٹھتا ہے اور موجودہ حالات سے خائف ہوکر وہ قطعی رائے قائم نہیں کرتے۔ گوری شنکر ایک نہایت ہوشیار افسر یہ کہا کرتا تھا کہ دہلی کے سامنے پہاڑیوں پر انگریزی فوج ہم لوگوں کے لیئے سخت کانٹا ہے جس وقت یہ یہاں سے ہٹادیئے جائیں گے تو تمام معاملہ درست ہوجائیگا سپاہی یہ بھی کہا کرتے تھے کہ ابتدا میں انگریزوں کی صرف دو رجمنٹیں پہاڑی پر تھیں جن میں سے اب صرف دو یا تین سو سپاہی رہ گئے ہیں جس وقت یہ لوگ بھی مرجائیں گے تو انگریز اُسی وقت پہاڑی خالی کردینگے۔

فوج کے کسی افسر نے بادشاہ کو نواب بہاولپور سے خط وکتابت کرنیکی رائے نہیں دی اور نواب نے خود بھی کوئی تحریر بادشاہ کے پاس نہیں بھیجی۔ اسکی زیادہ تر وجہ یہ ہے کہ نواب کو بادشاہ سے دلی رنج تھا جس کا سبب یہ ہے کہ ایک مرتبہ نواب بہاول خان سابق رئیس بہاولپور دہلی ہوکر گزرا اُس وقت بادشاہ نے ممانعت کردی کہ اُس کا بیٹا تاوقتیکہ اپنے ہتھیار نہ کھولدے اور سامان زیبائش اپنے بدن سے دور نہ کردے دیوان خاص میں نہ گھسنے پائے۔

چکلہ دار یا حاکمان اودہ کی بھی کوئی درخواست نہیں آئی۔

الہ آباد کے سرگروہ مولوی لیاقت علی کی بھی درخواست آئی تھی اُس میں لکھا تھا کہ میں دہلی آنے کے لئے تیار بیٹھا ہوں مہربانی کرکے اس علاقہ کے واسطے تھوڑی سی فوج بھیجدیجئے۔ اُسکے آنیکی اُمید پر اُس وقت کوئی جواب نہیں دیا مگر جب وہ دہلی آیا۔ تو بخت خان نے اُسے بادشاہ سے ملایا اور اپنے حاکم لکھنؤ ہونیکی سند لیکر واپس چلا گیا یہ

راجہ گلاب سنگھ کی جانب سے یہ لکھا تھا کہ میں عنقریب اپنے رسالوں سمیت دہلی روانہ ہونے والا ہوں اور راستہ میں مہاراجہ پٹیالہ کو تنبیہ کرتا ہوا دہلی پہنچوں گا۔ چونکہ امیر دوست محمد خاں کا اور میرا بہت اخلاص ہے اس لئے وہ بھی بادشاہ کی مدد کرنے سے منع نہ کریں گے۔ اس شقہ میں راجہ کو مع سامان جنگ کے دہلی آنے کے واسطے لکھا گیا تھا۔

رؤسا جھجر، بلب گڈھ و فرخ نگر و خاں بہادر خاں والیئے بریلی نے تو شقوں کا جواب دیدیا مگر باقیماندہ کا میلان بادشاہ کی طرف نہ تھا اس لئے انھوں نے کوئی جواب نہیں دیا خود مہیدا ور گوالیار انگریزی حکومت کی دوستی میں مستحکم رہے اور اُسکے رسالوں کی بغاوت سے بھی اُن میں تغیر پیدا نہ ہوا۔

بھرت پور اس وجہ سے شقہ نہیں گیا تھا کہ باغی سالوں نے بادشاہ سے کہدیا تھا کہ وہاں کا راجہ بچہ ہے اور ریاست کا انتظام انگریزی افسروں کے ہاتھ میں ہے۔

نہ نواب درے سے ہی خط و کتابت ہوئی اور نہ کنور سنگھ شاہ آباد کے باغی سردار ملک راجہ ریواں۔ نواب باندہ ور وسا ناگپور و نواب بہاولپور و کپور تھلہ و روسا شملہ ایجنسی و رئیس نیپال سے بھی خط و کتابت نہیں ہوئی۔

باغی فوج کے دہلی میں جمع ہونے کے بعد جن رئیسوں کے نام اُنھوں نے بتائے اُن کے نام شقے بھیجے گئے اور چونکہ اُنھوں نے راجہ نیپال کے نام خط لکھنے کی کوئی ضرورت ظاہر نہیں کی اس لئے اُس کے نام کوئی خط نہیں لکھا گیا۔

رئیسان گجرات و دکن و راجپوتان و افغانستان و دوسرے غیر ملک کے رئیسوں سے بھی خط و کتابت نہیں ہوئی۔

ابتداءً باغی یہ کہتے تھے کہ شاہی نامے رئیسوں کو خط ہی نہیں بھیجے جو جواب

وہیں سے کوئی خط آیا۔

جھجھر و بلب گڈھ و فرخنگر کے رئیسوں اور دلیر خان رئیس مالاگڈھ ضلع بلند شہر کی درخواستیں بادشاہ کے پاس بدیں مضمون آئی تھیں کہ ہم حضور کے تابعدار ہیں مگر بدانتظامی کے خیال سے اپنی ریاستیں چھوڑ نہیں سکتے۔ نواب جھجھر نے اپنے خسر عبدالصمد خاں کے زیر کمان تین سوار اور رئیس بلب گڈھ نے پندرہ بھیجے تھے۔ فرخ نگر سے کوئی رسالہ نہیں آیا۔ اور ولید خان نے سواروں اور توپوں کی نسبت استفسار کیا تھا مگر غدر کے بہت عرصہ بعد تک بھی اُس نے کچھ نہیں بھیجا۔ اُسنے حکومت دواب کا فرمان پاتے ہی دہلی کو فوراً چھوڑ دیا۔ خان بہادر خان نے بخت خان کے توسل سے ایک درخواست اور وکیل بھیجا۔ اور ایک ہاتھی اور ایک گھوڑا مع چاندی کے ساز کے اور ایک سو ایک اشرفیاں نذرانہ میں بھیجیں راؤ تلارام نے کئی درخواستیں سواروں کے روانہ کرنے کی بابت بھیجیں اور چالیس ہزار روپیہ نقد بھیجے جو بخت خان کی معرفت خزانۂ شاہی میں داخل ہو گئے۔ باغی رسالوں کے کہنے سے بادشاہ نے مندرجۂ ذیل رئیسوں کو سوار ۔ اور سامان جنگ لیکر آنے کے لیے شقے بھیجے جھجھر۔ بلب گڈھ۔ فرخنگر۔ خان بہادر خان والیٔ بریلی۔ وجیپور و الور و جودھپور و بیکانیر و گوالیار۔ بیجابائی اور جیلیبر۔ بیجابائی کے پاس دو شقے بھیجے گئے مگر اُس نے اُن میں سے ایک کا بھی جواب نہیں دیا۔

بخت خان کی معرفت راجہ پٹیالہ کو بھی ایک شقہ بھیجا گیا تھا اُس میں بادشاہ نے اُس کا قصور معاف کر کے روپیہ طلب کیا تھا اور انگریزوں کے برخلاف لڑنیکی خواہش کی تھی۔

ایک شقہ راجہ جموں کے نام بھی لکھا گیا تھا اور بخت خان کو روانگی کے لیے دیا گیا تھا اس شخص نے ایک جعلی درخواست مہاراجہ جموں کی طرف سے لکھکر بادشاہ کو دی اور اس میں

تیار بیٹھے ہیں حسب معمول جواب گیا تھا۔

لدھیانہ

لدھیانہ سے ایک درخواست آئی تو ضرور تھی مگر یہ معلوم نہیں کہ کس کی معرفت آئی تھی اور اس کا کیا مضمون تھا البتہ اتنا سنا تھا کہ وہاں سے بھی رسالے آنے والے ہیں یہ درخواست اگر آئی ہوگی تو ملوہ سے کوئی دو مہینہ بعد آئی ہوگی۔ جواب بھی حالباً دیا گیا تھا۔

نہ کوئی درخواست بنارس۔ اعظم گڑہ۔ گورکھپور کانپور۔ میرٹھ۔ سہارنپور سمھو مراد آباد۔ علیگڑہ۔ فتحپور بریلی۔ بدایوں۔ آگرہ۔ شاہجہانپور۔ حمیرپور کے رسالوں کی آئی اور نہ امرتسر ہوشیار پور کانگڑہ لاہور۔ اٹک۔ پشاور۔ ملتان گوجرانوالہ گجرات ڈیرہ اسمٰعیلخاں۔ ڈیرہ غازی خاں۔ شاہجہاں پور۔ حالندھر یا لیہ کے رسالوں کی۔

اسی طرح کلکتہ یا بارکپور یا مشرقی صوبوں کی دیگر چھاؤنیوں سے کوئی درخواست نہیں آئی۔ بمبئی یا سندھ کے رسالوں نے بھی کوئی درخواست نہیں بھیجی مگر باغیوں نے بادشاہ سے انکی درخواست آنے اور اُن کے دہلی روانہ ہونے کا تذکرہ کیا تھا۔ میں نے ایک یا دو مرتبہ اس کا تذکرہ سنا تھا میں تحقیق کے ساتھ درخواست کے آنے یا نہ آنے کی نسبت نہیں کہہ سکتا۔

گوالیار کے رسالوں کی درخواست چیل پرے کسی مقام سے سعد و کے دو ماہ بعد آئی تھی اُنھوں نے لکھا تھا کہ ہمارے پاس پچاس توپیں ہیں اور سامان گولا باری اسقدر ہے کہ انکی باربرداری کے لیے پانچ ہزار گاڑیاں درکار ہونگی مگر دریا اسوقت طغیانی پر ہے اور ہم اُسے عبور نہیں کرسکتے۔ اس کا جواب یہ دیا گیا تھا کہ جب دریا اُتر جائے اُس وقت تم لوگ آجانا نہ تو دہلی کے باقی رسالوں نے میکا سیر و حسیلپر وغیرہ پور رسالوں کو ٹالیا تو دہلی خط بھیجے اور یہ

رسالوں کی درخواست لایا تھا سپاہیوں میں سے کوئی اُس کے ساتھ نہ تھا اُس کا مضمون یہ تھا کہ ہم پھلور میں بادشاہ کی طرف سے لڑنے کے بعد دہلی روانہ ہونگے حسب معمول جواب بھیجدیا گیا مگر عرصہ کے بعد اُن میں سے دو سو آدمی دہلی آئے تھے۔

جالندہر

چند سپاہی مسافرانہ حیثیت میں جالندہر کے رسالوں کی درخواست لائے اور رنیٹ رجمنٹ نمبر ۱۱ ہندوستانی پیدل کے کسی افسر نے اُسے پیش کیا تھا مضمون معمولی تھا اور جواب بھی ویسا ہی دیا گیا تھا۔

سیالکوٹ

سیالکوٹ سے ایک درخواست بلوہ کے دو مہینے کے بعد بذریعہ ڈاک آئی تھی اور اس کو دہلی کی باغی رجمنٹوں کے کسی افسر نے پیش کیا تھا جواب اُس کا چلا گیا تھا مجھے یہ یاد نہیں وہاں سے کوئی آیا بھی تھا یا نہیں۔

جہلم

جہلم سے درخواست بہت بدیر یعنی بلوہ کے تین ماہ بعد آئی تھی اور رڑکی کے سفر مینا کے افسر قادر بخش نے اُسے پیش کیا تھا اُس کا مضمون بھی مثل اور درخواستوں کے تھا اور معمولی جواب بھیجا گیا تھا۔

راولپنڈی

دو سپاہی برہمن مسافروں کے بھیس میں راولپنڈی کے رسالوں کی درخواست لائے تھے یہ درخواست غدر کے کوئی دو مہینے کے بعد میرٹ رجمنٹ کے کسی افسر نے بادشاہ کے سامنے پیش کی تھی۔ سائلوں نے لکھا تھا کہ ہم دہلی روانہ ہوئے اور بادشاہ کی خدمت کرنے کے لئے

کرنال

کرنال سے کوئی رسالہ نہیں آیا۔

نصیر آباد

دو سپاہی حسب معمول درخواست لائے جس میں سائلوں نے اپنے دہلی سوار ہونیکا ارادہ ظاہر کیا تھا۔ مرزا مغل نے یہ درخواست بادشاہ کے سامنے پیش کی اور اس کا معمولی جواب بھیج دیا گیا۔ دو یا ڈھائی ہزار سوار و پیادے مع توپوں کے دہلی آگئے۔

ساگر و جبلپور

ان دونوں مقامات میں سے بھی درخواستیں آئیں تھیں اور اُن کا جواب گیا تھا۔

پنجاب (فیروز پور)

ایک سپاہی ایک فقیر کے بھیس میں ایک درخواست فیروز پور کے رسالوں کی طرف سے لایا مرزا مغل نے اُس درخواست کو مفسدہ کے شروع ہونے کے قریباً چھ ہفتہ بعد بخت خاں کے آنے سے پہلے پیش کی۔ ہرکارہ کو حکم ملا کہ کل جواب دیا جائیگا اُس نے مجھ سے تذکرہ کیا کہ میں میرٹھ چند کے رسالوں کی طرف سے ایک درخواست لایا ہوں مگر میں نے اُس درخواست کو نہیں دیکھا اور نہ مرزا مغل نے مجھ سے اس کا تذکرہ کیا۔ صرف نیمچ اور جھانسی کے رسالے بخت خان کے ساتھ آگئے باقی کل اُس سے پہلے ہی آچکے تھے۔

انبالہ

ایک سپاہی فقیر کے بھیس میں انبالہ کے رسالوں کی درخواست لایا تھا مگر مجھے اس معاملہ میں تحقیق نہیں ہے اور نہ میں یہ کہہ سکتا ہوں کہ اُس کا جواب گیا تھا۔

پھلور۔ جہانتک مجھے یاد ہے پہلی رجمٹ (نمبر ۳ ہندوستانی پیدل) کا ایک افسر پھلور کے

جواب دیا گیا اور قریب قریب تین سو سفر مینا کے آدمی قادر خان کی ماتحتی میں دہلی آ گئے۔ اِن افسر کا مرزا خیر سلطان سے بڑا خلا ملا ہو گیا اور بادشاہ کے مزاج میں بہت دخل حاصل کر لیا فوجی امور میں بغیر اسکی صلاح کے کوئی کام نہوتا تھا اور اُس نے بخت خاں کے ساتھ ملکر بادشاہ سے نبکوں اور دولتمندوں سے روپیہ مانگنے کی اجازت حاصل کر لی۔

فرخ آباد

دہلی آنے سے پیشتر بخت خاں تھوڑی سی فوج فرخ آباد میں چھوڑ آیا تھا۔ بلوہ سے کچھ کم دو ماہ بعد اُس نے بادشاہ سے اس کا تذکرہ کیا۔

ہانسی

ہانسی سے ایک سوار درخواست لایا جس میں یہ تحریر تھا کہ ہم بادشاہ کی طرف سے انگریزوں سے لڑ رہے ہیں اور مذہب کے بیلئے لڑنے کی خاطر دہلی آ رہے ہیں۔ یہ درخواست شاید گلاب شاہ میرٹھ کے رسالوں کے کمانڈر نے مفسدہ کے کوئی چھ ہفتہ کے بعد بادشاہ کے روبرو پیش کی تھی۔ ہانسی سے تین سوار بھی آئے تھے۔

سرسہ

غدر کے قریباً چھ ہفتہ کے بعد دو ہرکارے تین درخواستیں سرسہ سے لائے جن میں سے ایک گوری شنکر کلکیور رجمنٹ کے افسر کی دوسری کولری کے ایک رسالدار کی طرف سے جس کا نام اس وقت مجھے یاد نہیں اور تیسری شاہزادہ محمد عظیم کی طرف سے تھی جو محکمہ کمسریٹ میں ملازم تھا۔ ان درخواستوں میں یہ درج تھا ہم بادشاہ کی خدمت پہلے بھی کر چکے ہیں اور اب محکمہ محصولات کا کل روپیہ لیکر دہلی آتے ہیں۔ معمولی جواب بھیجدیا گیا۔ تھوڑی دیر کے بعد رسالے مع تیس ہزار روپیہ اور کوئی دو سو بیل اور پچاس یا ساٹھ بھیڑیں لیکر دہلی آ گئے۔

جواب لکھا گیا۔

علی گڈھ

بلوہ کے کوئی ڈیڑھ ماہ بعد ایک ماعی افسر نے علی گڈھ کے رسالوں کی طرف سے ایک درخواست پیش کی مجھے یہ نہیں معلوم کہ بذریعہ ہرکارہ آئی تھی یا بذریعہ ڈاک مگر مضمون ایسا ہی کچھ تھا کہ ہم دہلی روانہ ہوگئے یا روانہ ہونے والے ہیں۔ انھیں جواب میں یہ لکھا گیا کہ تمھیں یہاں آجانا چاہیئے۔

متھرا

غدر کے کوئی بیس دن کے بعد دو ہرکارے متھرا کے رسالوں کی درخواست لائے والنٹیر رجمٹ کے افسروں نے اُسے بادشاہ کے روبروپیش کیا اُس کا مضمون یہ تھا کہ ہم خزانہ لیکر دہلی آتے ہیں جواب حسب معمول دیا گیا اور وہ ایک لاکھ روپیہ لیکر دہلی میں آگئے۔

بلند شہر

مرزا مغل نے بلند شہر کے رسالوں کے ایک سپاہی کو جو ایک درخواست لایا تھا بادشاہ کے سامنے پیش کیا اُس میں لکھا تھا جو کچھ خزانہ یہاں موجود ہے ہم اُسے لیکر دہلی آرہے ہیں چنانچہ تیس ہزار روپیہ اپنے ہمراہ لائے مگر مجھے بعد میں یہ معلوم ہوا کہ اُس کا کچھ حصہ انھوں نے راستہ ہی میں صرف کر دیا تھا۔

رڑکی

مسافر کے بعیس میں ایک سپاہی رڑکی کے رسالوں کی درخواست لایا تھا جو بلوہ کے قریباً ڈیڑھ ماہ بعد سرہانہ ہندوستانی پیدل رجمٹ کے افسروں نے بادشاہ کے روبروپیش کی تھی اُس میں دہلی آنے کی خواہش اور وفاداری سے کاربرآری کرنیکا اظہار تھا حسب معمول

نہیں ہیں اس لیئے ہمارا ارادہ دہلی آنیکا ہے کہ وہاں سے بھاری توپیں لاکر قلعہ آگرہ کو فتح کریں۔ یہ درخواست غوث خان اور ہیرا سنگھ صوبہ دار کی جانب سے تھی اُس میں اُنھوں نے اپنے انگریزی افسروں کے قتل کرڈالنے کا تذکرہ بھی کیا تھا۔ شتر سوار کے ذریعہ سے جب یہ درخواست دہلی پہنچی تو بخت خاں آسے بادشاہ کے روبرو لایا نیمچ کے رسالوں کی بڑی تعریف کی۔ بادشاہ نے کہا انھیں جواب لکھدو کہ وہ سب دہلی چلے آئیں چنانچہ جواب بھیجا گیا۔

جھانسی

جھانسی کے رسالوں نے ایک درخواست ہرکارہ کے ہاتھ بھیجی جسے خواجہ سراؤں نے بادشاہ کے سامنے پیش کیا اُس میں اُنھوں نے لکھا تھا کہ ہم نے اپنے انگریزی افسروں کو قتل کردیا اور ہم دہلی آنا چاہتے ہیں۔ بادشاہ نے اُنھیں بھی دہلی آنے کی ہدایت فرمائی تھی۔

دانا پور

دہلی کے رسالوں کے ایک افسر نے غدر کے شروع ہونے کے دو یا ڈیڑھ مہینے بعد دانا پور والوں کی ایک درخواست پیش کی تھی جس میں سائلوں نے دہلی روانہ ہوجانے کا تذکرہ لکھا تھا۔ بادشاہ نے اُنھیں بھی دہلی آجانے کے لیئے جواب لکھوادیا تھا مگر میں تحقیق کیساتھ یہ نہیں کہہ سکتا وہاں سے کوئی رسالہ آیا بھی یا نہیں؟

الہ آباد

مسافروں کے بھیس میں دو سپاہی الہ آباد کے رسالوں کی درخواست لائے تھے۔ ولیسٹرن رجمنٹ کے افسر نے اُسے غدر کے ڈیڑھ مہینہ بعد پیش کیا تھا اُس میں اُنھوں نے بادشاہ کی اطاعت اور اپنے دہلی روانہ ہونے کے ارادہ سے اطلاع دی تھی اُنھیں بھی یہاں آجانے کے لیئے

ہوئے کیونکہ وہ اودھ جیسے وسیع ملک کے انتظام میں پھنس گئے ہونگے۔ جہانتک میں خیال کرتا ہوں واجدعلیشاہ کے لڑکے کے اختیارات جنہے سپاہیوں نے تخت نشین کیا تھا محض نام کے ہونگے۔

واجدعلیشاہ کے قیام کلکتہ میں کوئی خط کتابت اُن سے نہیں ہوئی۔ یہ علی نقی خاں سے سابق میں مرزا حیدر کی معرفت کچھ خط وکتابت ہوئی تھی مگر بعد میں اُس نے لکھنو میں اپنا شیعہ ہونا ظاہر کیا اور بادشاہ نے اُس سے انکار کیا اور اُسکو آئندہ خط بھیجنے کی مخالفت کردی تو اُس کے بعد وہ دہلی آیا اور پھر اُسکی معرفت ہر دو بادشاہوں میں خط وکتابت ہوئی چونکہ بادشاہ اودھ کے ساتھ وہ کلکتہ نہیں گیا تھا اس لیئے واجدعلیشاہ اور بادشاہ دہلی میں کبھی خط وکتابت نہیں ہوئی۔

میں نے کسی سپاہی سے بادشاہ اودھ کی نسبت یہ نہیں سنا کہ اُنھوں نے سپاہیوں کو بغاوت کے لیئے مشتعل کیا ہو۔ چونکہ اودھ رسالہ دہلی میں نہیں آئے اس لیئے اُنکی بات میں کچھ بیان نہیں کرسکتا۔ بلوہ کے زمانہ میں میں نے سُنا تھا کہ مرزا حیدر لکھنو ہی میں تھا مگر انگریزوں نے ملی گماشتہ دیگر بااثر رئیسوں کے ساتھ اُس کا ذکر کیا ہے۔

زمانہ بلوہ میں بادشاہ و مرزا حیدر میں خط وکتابت نہیں ہوئی خط وکتابت تو واقعی بہت وقت ترک ہوگئی تھی جب اُس نے بادشاہ کے شیعہ مذہب اختیار کرنیکی شہرت لکھنو میں کی تھی۔ میں اب اُن رجمنٹوں اور مقامات کا نام بتاؤنگا جہاں جہاں سے درخواستیں آئی تھیں۔

نیمچ

نیمچ کے رسالوں نے بادشاہ کے پاس ایک درخواست اس مضمون کی بھیجی کہ ہمنے آگرہ آکے فتح حاصل کی اور انگریزوں کو قلعہ میں بند کر اُن کا محاصرہ کرلیا ہے مگر ہمارے پاس ٹوپی ترپیں

قبضہ سے نکل جائیگا خواہ وہ لڑے یا نہ لڑے اور ایکدن دہلی بھی بادشاہ کے ہاتھ سے جاتی رہیگی۔ سپاہی بغاوت کے لیئے آمادہ ہوچکے تھے اودھ اگر نہ بھی لیا جاتا تو بھی غدر ضرور ہوتا۔

تین یا چار باغی رجمنٹوں نے لکھنو سے بادشاہ کو درخواست بھیجی تھی اور یہ تحریر کیا تھا کہ ہم اودھ لینے کے بعد دہلی روانہ ہونگے ہم نے اس وقت انگریزوں کو بیلی گھاٹ پر گھیر رکھا ہے۔ قدرت اللہ خاں رسالدار جو سپاہیوں کے ساتھ اودھ کے رسالوں کی جانب سے یہ درخواست لایا تھا اُسے بخت خاں نے بادشاہ کے روبرو پیش کیا اُس نے بادشاہ کے نام کا نیا سکہ نذر کیا جس پر یہ عبارت کندہ تھی۔

"سراج الدین بہادر شاہ غازی نے سونے کا سکہ بیادگار فتح تیار کرایا"

سائلوں نے یہ بھی عرض کیا کہ ہم نے واجد علی شاہ کے ایک لڑکے کو اِس شرط پر گدی نشین کردیا ہے کہ اُسے بہادر شاہ کا وزیر بنا ہوگا اور بادشاہ کی اطاعت قبول کرنی ہوگی۔ اور شاہزادے سے اس مضمون کا ایک اقرار نامہ تحریر کرا لیا ہے اور اس سے یہ کہدیا گیا ہے کہ اگر بادشاہ دہلی تمھاری گدی نشینی منظور کرلیں گے تو تم تخت نشین کردیئے جاؤ گے۔

بادشاہ نے بخت خاں کو حکم دیا اس درخواست پر ہماری طرف سے منظوری لکھدو۔

جو اشرفیاں قدرت اللہ رسالدار نے بادشاہ کو نذر دی تھیں وہ صاحب کمشنر دہلی کے پاس ہیں۔ میرے نزدیک واجد علی شاہ شاہ اودھ نے اس کارروائی میں شرکت نہیں کی۔ اگر واجد علیشاہ یا علی نقی خاں سے سپاہیوں کی سازباز ہوجاتی تو یہ معاملہ خفیہ نہ رہتا اور سپاہی لکھنو ہی جاتے اور واجد علیشاہ اور اُنکے بڑے لڑکے کو محروم کرکے اُنکے چھوٹے بیٹے کو تخت نشین کرتے۔ میری رائے میں اودھ کے رسالہ بیلی گھاٹ پر قبضہ کرنے کے بعد دہلی روانہ نہیں

(۴) بادشاہ دہلی فوج نہ ہونے کی وجہ سے ہچکتا تھا

(۵) بادشاہ کے پاس جاہ ہندو جاہ مسلمان رئیس جمع ہوئے ہیں اپنا فخر سمجھیں گے
رسالوں نے نہ تو بادشاہ کو پہلے سے اپنے ارادہ سے آگاہ کیا تھا اور نہ بادشاہ کو یہ
علم تھا کہ وا لیسٹر رجمنٹ اور میرٹھ کے رسالوں میں ایکا ہو گیا۔

جہاں تک مجھے علم ہے کوئی جاگیر ضبط نہیں ہوئی اس لئے شہر والوں کو انعام یا جاگیر
کی ضبطی کے متعلق شکایت نہ تھی مگر سپاہی یہ کہا کرتے تھے کہ گورنمنٹ تدریج کل انعامات
وپنشن ضبط کرلیگی اور کسی کے پاس جاگیر وغیرہ نہ رہیگی۔

الحاق اودھ کی بات دہلی میں بہت کچھ چرچا ہوا تھا۔ دہلی والے بیشتر مسلمان اثنا عشری
نہیں اور چونکہ بادشاہ اودھ کے حکم سے بہت سے سنی اور ایک مولوی مقام ہنومان گڑھی
کے حملہ میں مار ڈالے گئے تھے اس لئے دہلی کے مسلمانوں میں الحاق اودھ پر شورش
پیدا نہیں ہوئی تھی بلکہ برخلاف اسکے وہ سمجھے تھے کہ بادشاہ اودھ کو شکیاء سنیوں کے
خون بہانے کی یہ سزا ملی ہے دہلی کے ہندو تو کسی طرح اس واقعہ سے مشتعل نہیں ہوئے
تھے سپاہی یہ تو ضرور کہتے تھے کہ جس طرح انگریزوں نے اودھ لیا ہے اسیطرح ہندوستان
کے تمام علاقات پر قبضہ کرلیں گے۔ الحاق اودھ پر زیادہ کبیدہ خاطر نہیں ہوئے تھے۔
اودھ میں انگریزوں کے انتظام مالگزاری کی شکایت بھی سپاہیوں نے کبھی نہیں کی
میرے خیال میں اودھ کا الحاق غدر کا باعث نہیں ہوا میرے نزدیک اس بارہ میں آنکے
رنجیدہ ہونے کا کوئی سبب نہ تھا اودھ جانے پر انکی گرہ سے کچھ نہیں گیا بلکہ وہ سلطنت
اودھ کے ظالم سے بچ گئے دہلی والی رجمنٹ سے بھی اودھ کے متعلق کوئی بات شکایت
نہیں کی البتہ اتنا کہا کہ جس طرح اودھ لیا گیا ہے اسی طرح اور ملک بھی [illegible]

اُنھیں جواب دیتا کہ جب تک میری مستورات اور بچے قتل نہ ہو گئے میں میموں اور بچوں کو تمھارے حوالہ نہ کروں گا تو غالباً سپاہی محلسرا میں عیسائیوں کو قتل کرنے نہ گھستے۔

بادشاہ کو ایسا ہی کہنا اور کرنا تھا اور بارہا اُس نے اسی طرح سپاہیوں سے گفتگو کی۔

اگر بادشاہ ہی کی مرضی نہ ہوتی تو سرکاری تحریرات میں یہ نہ لکھا جاتا کہ بادشاہ سے منظوری حاصل کر لی گئی ہے۔

رسنبت اور الگزنڈر رجمنٹوں کے افسر انگریزوں اور عیسائیوں کے جانی دشمن تھے اور اگر گلاب شاہ اور نسبت اور نصیر خواجہ سرا ہوتے تو شاید وہ عیسائیوں ہی کو مارتے میرے خیال میں اُنکے سوا اور کوئی عیسائیوں کا اسقدر دشمن نہ تھا

سب سے پہلے باقاعدہ سوار اور اُس کے بعد دہلی کی ولینٹر رجمنٹ قلعہ میں داخل ہوئی سواروں کے ساتھ ولینٹروں کی دو کمپنیاں تھیں جنھیں اُنھوں نے (سوار) قلعہ کے دروازوں پر تعینات کر دیا تھا۔ ولینٹر رجمنٹ کے افسر بآواز بلند کہہ رہے تھے۔ میرٹھ سے سوار تو آ گئے ہیں پیدل رجمنٹیں پیچھے آ رہی ہیں"

دہلی کی رجمنٹ کے افسروں کی گفتگو سے میں سمجھ گیا کہ دہلی اور میرٹھ کے رسالوں میں کامل اتفاق ہے۔ چٹھیاں اور حکم جو دیگر چھاؤنیوں کی رجمنٹوں کو بھیجے گئے اُن میں کبھی اُنکے وعدہ کا حوالہ نہیں دیا گیا صرف یہ مضمون ہوتا تھا کہ فلاں رجمنٹیں آ گئی ہیں اور کیا تم بھی آؤ گے" میری رائے میں باغی دہلی میرٹھ سے محض ان وجوہ سے آئے۔

(۱) دہلی میرٹھ سے قریب تھا اور دہلی اور میرٹھ کے رسالہ ہم خیال تھے۔

(۲) دہلی میں میگزین وغیرہ بہت تھا۔

(۳) دہلی میں شہر پناہ تھی اور محافظت خوب ہو سکتی تھی۔

امیروں اور بادشاہی ملازموں میں نصیر خاں اور بست علی شیری خواجہ سرا نے بچاس عیسائیوں اور انگریزوں کے قتل کی ترغیب دی۔ اسکی وجہ یہ ہے کہ گلاب شاہ اور اسکے ساتھی حیات بخش والے باغ میں مقیم تھے اور خواجہ سراؤں کے ساتھ شاہی محلات کے دروازوں پر بیٹھا کرتے تھے۔ شاہزادوں میں مرزا ابوالبکر اور مرزا خیر سلطان قتل میں سرگروہ تھے اور باقی شہزادے اُنکی ہاں میں ہاں ملانے والے تھے۔

جب خواجہ سراؤں نے انگریزوں کے قتل کے لئے بادشاہ سے حکم طلب کیا تو میں نے اُنکی موجودگی ہی میں بادشاہ سے کہدیا تھا ہمارے مذہب میں عورتوں اور بچوں کا خون بہانا روا نہیں ہے علاوہ ازیں عقل کا بھی یہی تقاضا ہے اُنکو قتل سے بچایا جائے۔ میں نے بادشاہ کو یہ رائے دی تھی علماء سے ایک فتویٰ لیکر فوجی امیروں کو دکھا دیا جائے اور عورتوں اور بچوں کو محلسرائے میں حفاظت کے ساتھ رکھا جائے۔ اس ترکیب سے جو بہتر نتائج پیدا ہوتے وہ میں نے سب سمجھا دیئے تھے اور بتا دیا تھا کہ جنگ افغانستان میں جسقدر انگریزی قیدی تھے سردار محمد اکبر خاں نے اُنکے ساتھ کس طرح سلوک کیا اور اُس برتاؤ کی وجہ سے اُنکے باپ امیر دوست محمد خاں کو جو انگریزوں کے قیدی تھے آزادی ملگئی اور امیر کو پھر تاج و تخت دیدیا گیا۔

یہ باتیں سنکر بادشاہ تو عیسائیوں کے قتل کی منظوری دینے سے باز رہا اور وہ دن ٹل گئے۔ مگر بعد میں سائلوں نے بادشاہ پر رضامندی ظاہر کرنے کے لیے سخت زور دیا اور بست اور شیدی سعید خواجہ سراؤں نے انگریزوں کو گلاب شاہ کے حوالہ کر دیا اُس نے اُن سب کو حوض کے قریب قتل کر ڈالا۔

اگر بادشاہ عورتوں اور بچوں کو اپنی محلسرائے میں رکھتا اور سپاہیوں کے استدعا کرنے پر

میں خط و کتابت نہیں ہوئی اگر ایسا ہوا ہوتا تو جو چٹھیاں بنام سپاہیوں کی طرف سے رئیسوں کو گئی تھیں اُن میں اُن کا کچھ نہ کچھ ضرور حوالہ ہوتا۔ اور کچھ باغی سپاہی اُن کے رئیسوں کے پاس ضرور جاتے۔ اور ان دونوں باتوں میں سے ایک بھی نہیں ہوئی۔

فوج نے غدر اپنی مرضی سے کیا کسی رئیس کے بہکانے سے نہیں کیا اگر ایسا ہوتا تو فوج اُنکے پاس چلی جاتی یا وہ فوج سے آکر ملجاتے۔

دیہاتی بھی فوج والوں سے ملے ہوئے نہیں تھے اگر ملے ہوئے ہوتے تو فوج اُنکے ساتھ سلوک کرتی اور ظلم و تعدی اُن پر روا نہ رکھتی۔

غدر ہونے سے پیشتر فوج میں دہلی کے مسلمانوں سے بھی اتحاد نہیں ہوا تھا ورنہ اس صورت میں اُن پر ایسی بیرحمی نہ کرتی۔

شہر کے اور فرقوں کو بھڑکانیکی ضرورت نہ تھی وقت ہی ایسا تھا کہ وہ خود سپاہیوں سے جا ملے تھے۔ میرے نزدیک گوجروں اور باغیوں میں کوئی اقرار نامہ نہیں ہوا تھا بعد میں کچھ باغی افسروں نے بادشاہ سے کہکر دہلی کے قرب وجوار کے دو گوجروں کو ایک ڈھول اور ایک لکڑی دلوادی تھی اور وہ انگریزی کیمپ کی رسد لوٹنے میں شریک ہوگئے تھے۔ اسی طرح سکندرہ ضلع بلند شہر کے قرب وجوار میں ایک راؤ کو بھی ایک ڈھول اور ایک لکڑی اسی غرض کے لیئے دی گئی تھی۔

بلوہ کے ایام میں انگریزوں کے دیوانی انتظام کے متعلق کوئی شکایت نہیں ہوئی۔ سپاہیوں نے تو اپنے ہی ظلم کیوجہ شکایت کی اور رعایا اسوجہ سے انتظام کی شاکی تھی کہ حکام بالا کی غفلت سے سپاہیوں کا ظلم بڑھ گیا تھا۔

سوار افسروں میں گلاب شاہ اور پیدل رجمنٹوں میں رسیت اور الگزینڈر رجمنٹ کے

اور اسکی صاف وجہ یہ ہے کہ کارتوسوں کے جھگڑے میں مذہبی پہلو شامل تھا اور جاہل آدمی
دھوکے میں یہ سمجھتے رہے کہ وہ (سپاہی) در اصل مذہب کی خاطر لڑ رہے ہیں اور اس لئے
انکے معصوبے پورے اترے۔ خود معاش تھے انھیں فائدے کے خیال نے اندھا کر دیا
تھا۔ سپاہی انگریزوں کو حقارت کی نظر سے دیکھتے تھے اور انھیں نصاریٰ اور کافر کہتے تھے۔
مگر کسی نے انکی شان میں بدکلمات اپنی زبان سے نہیں نکالے۔ یہ ان کا تکیہ کلام تھا
کہ گورنمنٹ انگریزی کے عہد میں کوئی رئیس با اختیار نہ رہے گا اور نہ کسی ہندوستانی کی عزت
ہوگی۔ ہندوستانی فوج کے سپاہی خواہ ہندو خواہ مسلمان دونوں گورنمنٹ سے بددل
ہو رہے تھے اور ہندؤں کی تعداد بمقابلہ مسلمانوں کے زیادہ تھی مگر شہر دہلی میں مسلمان
ہندؤں سے زیادہ بددل تھے۔

مسلمانوں کے زیادہ تر مخالف ہونیکی وجہ یہ ہے کہ بقر عید کے موقع پر گاؤکشی کے
معاملہ میں انکے خلاف فیصلہ ہوا تھا۔ علاوہ ازیں یہ بھی شہرت تھی کہ گورنمنٹ ہندوستانیوں
کو سور کا گوشت کھلا کر عیسائی بنانا چاہتی ہے۔

بعد میں یہ معلوم ہوا کہ سپاہی اپنی حرکات پر نادم ہیں جس کا ثبوت یہ ہے کہ بہتوں نے
تو پوشیدہ طور سے اپنی اپنی رقمیں چھوڑ دی تھیں۔ بعض نے اپنے افسروں کو ترقی رتبہ
اور اضافہ تنخواہ کے لیئے درخواستیں دیں جب وہ نامنظور ہوئیں تو کھلم کھلا کنارہ کشی کی۔

قلعہ والوں اور شاہزادوں کو گورنمنٹ کے خلاف دہلی کی ولیسٹر رجمنٹ اور میرٹھ کے
رسالوں کی سازش کا حال پیشتر سے معلوم نہ تھا جب دہلی کے نامی افسروں نے اس سے
تذکرہ کیا تو انھیں معلوم ہوا۔

میرے خیال میں بغاوت کے ظاہر ہونے سے پیشتر سپاہیوں اور ہندوستانی رئیسوں

بیان نہیں کر سکتا مگر میرے خیال ہیں جو کچھ تدابیر انھوں نے سوچی تھیں اُنکی تکمیل سے پیشتر ہی
یہ واقعہ پیش آگیا میں نے یہ نہیں سُنا کہ ان تدابیر کے اجرار کے لیئے کوئی خاص دن مقرر ہوا
تھا۔ کیونکہ اگر ایسا ہوتا تو اُن خطوں ہیں جو دہلی کے باغیوں نے دوسرے رسالوں کو بھیجے
کچھ نہ کچھ تذکرہ ہوتا مگر اُن ہیں مطلقًا اس کا ذکر بھی نہ تھا۔ اگر انھیں اس کا اظہار کرنا ہوتا
تو ان الفاظ میں خط لکھے جاتے "وہ تم نے فلاں تاریخ روانہ ہونے کا وعدہ کیا تھا مگر اب تک
یہاں نہیں پہنچے اور اس لیئے تم نے وعدہ خلافی کی"!

جس واقعہ کا اُوپر تذکرہ کیا ہے کہ تدابیر کے پختہ ہونیسے پیشتر ظہور میں آیا اُس سے
میرٹھ کا واقعہ مراد ہے۔

اگر میرٹھ والا واقعہ اس قدر جلد ظاہر نہ ہوتا تو کوئی شبہ نہیں کہ باغیوں کے منصوبے
پورے اُترتے اور جسقدر زیادہ زمانہ گزرتا اسیقدر اُن کا اتفاق مستحکم ہوجاتا۔ اس واقعہ
کے جلد ہونے کی دو ہی وجہ ہیں یا تو میرٹھ کے رسالوں نے خود جلدی کی یا گورنمنٹ کیطرف
سے اُن کے ساتھ زیادہ سختی برتی گئی۔

گلاب شاہ نمبر ۳ کولری کے افسر نے جو میرٹھ سے آیا تھا بیان کیا تھا کہ گورنمنٹ نے
رسالوں کے ساتھ اسقدر سختی کی کہ اُن سے ہتھیار رکھوا لیئے اور سواروں کے ہاتھ ہیں
ہتھکڑیاں ڈالدیں تھیں۔

علاوہ کارتوسوں کے سپاہی گورنمنٹ سے بددل ہوجانے کے یہ بھی سبب بیان کرتے
ہیں کہ ہمیں تھوڑی رخصتیں دیجاتی تھیں۔ ہمارا بھتہ بند کردیا تھا۔ ہمیں سمندر میں سفر
کرنے کے لیئے حکم دیئے جاتے تھے اور بالآخر ہماری پہلی سی قدر و منزلت ہی نہ رہی تھی۔ مگر غدر
کے لیئے اُنھوں نے کارتوسوں ہی کا بہانہ قوی سمجھا اُنکے دیگر عذرات اسقدر قوی نہ تھے

کیا کرتے تھے کہ اگر ہم میں باتفاق رہا تو ہمیں سرکاری رسالے شکست نہیں دے سکتے اور بالآخر ہم اس ملک کے مالک ہو جائیں گے۔

ہندوستانی رسالوں نے جو کچھ کیا محض دنیاوی فائدے کی امید پر کیا مذہبی ملاوٹ سے تو اصل منشا کا چھپانا مطلوب تھا۔ اگر وہ مذہب کی خاطر لڑتے تو لوگوں کے نہ تو مکانات لوٹتے اور نہ انھیں اذیتیں دیتے بلکہ صرف انگریزی گورنمنٹ کے خلاف ہی لڑتے۔ غدر کے ایام میں باغی رسالے کہتے تھے کہ ہم اس ملک کے مالک ہیں اور مختلف شاہزادوں کو مختلف صوبوں کا حاکم بنائیں گے۔

دہلی کی حوالیٹر جمنٹ نے یہ کہتے ہیں کہ غدر سے پیشتر میرٹھ والے رسالوں نے ملک اور تمام مقامات کے رسالوں کو خط بھیجکر دہلی میں اکٹھا ہونے پر آمادہ کر لیا تھا۔

جس طرح سے بیوفائی کی تو میں سمجھ گیا کہ دہلی میں ضرور خطوط پہلے سے گئے ہیں اور انکے ذریعہ سے آپس میں کچھ عہد و پیمان ہو گئے ہیں۔ باغیوں نے دہلی سے اور رجمنٹوں کے نام بھی دہلی آنیکے لئے خط بھیجے تھے۔ بیشک باغی افسروں کی درخواست پر بادشاہ نے نیمچ اور میرور پور وغیرہ کے رسالوں کو بلانے کے خط لکھے ہو نگے جو اس مضمون سے جایا کرتے تھے "تم میں سے اسقدر یہاں آ گئے ہیں تم بھی حسب وعدہ جلد آؤ"

باغی افسروں کی درخواست پر بادشاہ منشیوں کو یہ حکم دیا کرتا تھا کہ جو یہ کہتے ہیں لکھدو جو کچھ میں جانتا تھا میں نے بیان کر دیا اس کے علاوہ ہندوستانی رسالوں کی سازش کے متعلق مجھے معلوم نہیں۔

بلوہ کرنے سے پیشتر ہی ہندوستانی رسالوں نے کل انگریزوں کے خواہ مرد ہو یا عورت یا بچہ قتل کر نیکا ارادہ کر لیا تھا جو جو انتظامات باغیوں نے کئے انھیں میں تفصیل وار

اس بات سے ہو سکتا ہے کہ جب میں نے اور غلام عباس وکیل نے بادشاہ سے کہا کہ قلعہ کا کمانڈنٹ گارد اور ایجنٹ لفٹننٹ گورنر نے دو توپیں مع دو توپچیوں کے اور دو پالکیاں میموں کے واسطے منگائی ہیں تو بادشاہ نے بلا عذر تعمیل کرنیکا حکم دیدیا تھا۔

کوئی شخص یہ نہیں بتا سکتا کہ چپاتیاں کیوں تقسیم ہوئیں تھیں اور نہ یہ معلوم کہ کس کی تجویز تھی تمام قلعہ والے اس بات پر متحیر تھے کہ ان سے کیا غرض ہے۔ مجکو اس بارے میں خود تو بادشاہ سے گفتگو کرنیکا موقع ملا نہیں البتہ اور آدمیوں نے اس کا تذکرہ اس سے کیا تھا اور مطلب دریافت کیا تھا۔

میرے خیال میں چپاتیوں کی ابتدا بھی غالباً ہندوستانی ہی فوج سے ہوئی۔ اولاً وہ اودھ میں تقسیم ہوئیں تھیں مجھے اس پر تعجب تو ہوا تھا مگر یہ سمجھ گیا تھا کہ کچھ بھید ضرور ہے بعض کی تو یہ رائے تھی کہ ہندوستانی فوج نے یہ چپاتیاں کسی خاص بات کی علامت مقرر کی ہیں اور بعض کا یہ عقیدہ تھا کہ ان میں ضرور کچھ اسرار ہے کہ تمام ملک میں تقسیم ہوئیں اور یہ معلوم نہ ہوا کہ کون موجب ہے اور کہاں سے اسکی ابتدا ہوئی۔ لوگ یہ بھی گمان کرتے تھے کہ یہ چپاتیاں بعض ضعیف الاعتقاد لوگوں نے اس وجہ سے ایجاد کی ہیں کہ ملک کے مذہب کو خراب ہونے سے بچائیں جسکی بابت یہ خبر اڑ چکی تھی کہ گورنمنٹ نے دو سال کے اندر تمام ہندوستان والوں کو عیسائی بنا دینے کا ارادہ کر لیا ہے۔

مجھسے فوج کے افسروں نے یہ کہا تھا کہ ہم نے اس وجہ سے غدر کیا کہ گورنمنٹ کارتوسوں پر چربی ملتی ہے اور آٹے میں پسی ہوئی ہڈیاں اس توجہ سے ملاتی ہے کہ ہم سب بیدین ہو جائیں۔ یہی وجہ گورنمنٹ کے خلاف اُن کے ہتھیار اٹھانیکی کہی جاتی ہے مگر مجھے حیدر حسن سے جس کا فوجی افسروں سے خاص ملنا تھا یہ معلوم ہوا تھا کہ وہ لوگ آپس میں یہ تذکرہ

کہ فوج نے میرٹھ میں بغاوت کردی اور عنقریب سوار و پیادے دہلی میں پہنچا چاہتے ہیں اس خبر کے ایک ہی گھنٹہ کے بعد دہلی کی مقیم رجمنٹ قلعہ میں داخل ہوئی اور پھر میرٹھ کے باغی رسالے بھی قلعہ میں گھس آئے اس سے پہلے اس معاملہ کی کوئی خبر نہ تھی۔

میری موجودگی میں میرٹھ سے اُن سپاہیوں کے کورٹ مارشل کی خبر نہیں آئی جنھوں نے جدید کارتوس لینے سے انکار کیا تھا۔ ممکن ہے یہ خبر پانچ یا چھ روز بعد بذریعہ اخبار آئی ہو میرے خیال میں بادشاہ نے کسی کو اس غرض سے میرٹھ نہیں بھیجا کہ وہاں سپاہیوں کے کارتوس نہ لینے پر جو کچھ کارروائی ہوئی ہو اُسکی خبر لائے۔

میں نے یہ بھی نہیں سنا کہ زینت محل نے میرٹھ کسیکو اس غرض کے لئے بھیجا تھا۔ ہاں بادشاہ کو رسالوں کے اس طرح آنے پر حیرت ہوئی تھی کیونکہ اس سے پہلے کسی قسم کی خبر نہ تھی اس لئے مجھے بھی تعجب تھا۔ اگرچہ کارتوسوں کے معاملہ کی خبر آئی یقین تھا کہ ضرور کچھ خرابی پھیلے گی۔ جس دن رسالے پہنچے اس شام کو میں نے بادشاہ سے کہدیا تھا کہ جن آدمیوں نے اپنے آقاؤں سے بیوفائی کی اُن سے بھلائی کی اُمید کرنا بیکار ہے میں نے بادشاہ کی جانب سے ایک چٹھی جو نواب لفٹنٹ گورنر آگرہ کو لکھی اُس میں باغی رسالوں کے شہر میں پہنچنے اور انگریزی افسروں کے قتل کا حال تحریر کردیا تھا اور اس بات کی استدعا کی تھی کہ بادشاہ تو اس قابل نہیں ہیں کہ اُنکی مدافعت کرسکیں آپ انگریزی فوج مدد کے لئے روانہ کریں۔ صبح کو مجھے بادشاہ سے تخلیہ میں گفتگو کرنا تو درکنار رہا باغی رسالوں اور بادشاہی ملازموں کا قلعہ میں اسقدر ہجوم تھا کہ مجھے سرسری طور پر بھی بادشاہ سے گفتگو کرنے کا موقع نہیں ملا۔

بادشاہ نے باغیوں کی آمد کے لئے پہلے سے کچھ تیاری نہیں کی تھی اور جس کا تہمت

کہ ہم پر بہت سختی ہوتی ہے کارتوسوں کا بہانہ انھیں اچھا لگ گیا مفسد اور شریر آدمیوں کو تمام فوج کے بھڑکانے کا اچھا موقع ہاتھ آیا اور مذہبی نمک مرچ چھڑک کر انھیں گورنمنٹ سے برگشتہ کر دیا انھیں یہ وہم سمایا تھا کہ گورنمنٹ انگریزی ہماری ہی وجہ سے قائم ہے۔ انگریز ہمارے مقابلہ کی تاب نہ لا سکیں گے۔ لوگ تو جاہل تھے اُن کا یہ خیال ہوا کہ واقعی گورنمنٹ ہمارے مذہب کو خراب کیا چاہتی ہے اور بیشک یہ بات بھی شہرت پکڑ گئی تھی کہ کمانڈر انچیف نے تمام ہندوستان کو دو سال میں عیسائی بنانے کا بیڑا اٹھایا ہے۔ ہوشیار اور مکار آدمیوں کے منصوبے پورے اُترے اور جاہل اُن کے ساتھ ہو گئے۔

ہندوستانی فوج کے خیالات گورنمنٹ انگریزی کی طرف سے بہت خراب تھے۔ اگرچہ جدید کارتوس جاری بھی نہ ہوتے تو وہ غدر کرنے کے لیے اور بہانہ نکالتے کیونکہ اگر یہ باتیں صرف مذہبی امور کی وجہ سے ہوتیں تو وہ نوکری سے مستعفی ہو جاتے اور اگر انھیں ملازمت کرنی ہی تھی تو کبھی غدر نہ کرتے۔

بادشاہ کی بھی یہی رائے تھی کہ گورنمنٹ دراصل رعایا کے مذہب میں دست اندازی کرنا چاہتی ہے مگر میں نے اکثر انھیں سمجھایا کہ یہ صرف بدمعاشوں کی باتیں ہیں اور کچھ بھی نہیں ہے میں نے یہ بھی کہا کہ انگریز دانشمند ہیں وہ کبھی ایسی بات نہ کرینگے جس سے تمام رعایا کو نقصان پہنچے اور نہ میرا یہ خیال تھا کہ فوج کے ساتھ کچھ زیادتی ہوئی ہوگی۔ میری اس قسم کی گفتگو سے بادشاہ کو اطمینان ہو جاتا تھا مگر خواجہ سراؤں اور بیگمات کی گفتگو سے پھر اُسکے ویسے ہی خیالات ہو جاتے تھے۔

میری موجودگی میں کوئی خبر میرٹھ سے نہیں آئی۔ پیر کی صبح کو بعد طلوع آفتاب ایک انفنٹری سپاہی نے جو قلعہ کے لاہوری دروازہ پر تعینات تھا دربار خاص کے دربان سے آکر یہ کہا

اُسکی حز ضرور ہوتی۔ بادشاہ کے مرید صرف مسلمان ستے اور اُنکے سوا اور کوئی نہ تھا۔
بادشاہ نے کبھی ہندوستانی رسالوں سے خط وکتابت نہیں کی البتہ جب کبھی کوئی لڑائی ہوتی تھی تو ہندوستانی فوج کی خیریت کے خواہاں رہا کرتے تھے اور چونکہ انگریزی گورنمنٹ سے بددل تھے اس لیئے جب کبھی اُن کے پس پا ہونیکی خبر سنتے بددل ہوتے۔ اُن کا گمان تھا جو سلطنت انگریزوں کو پس پا کریگی وہ بوجہ شاہی خاندان سے ہونے کے میری بہت قدر و مزلت کریگی۔ الغرض اُنہیں یقین تھا کہ انگریزوں کی بربادی پر میری افضالمندی کا دار و مدار ہے۔
مجھے اچھی طرح تو یاد نہیں ہاں میرا خیال ہے کہ بیچاس دے لینے کے بعد بھتہ رُکنے کے سلسلہ بعض ہندوستانی رجمنٹوں میں جو غدر ہوا اُسکی اطلاع بادشاہ کو ہوئی تھی اور بادشاہ نے اُسے بہت اطمینان سے سُنا تھا۔
مجھے ٹھیک ٹھیک مہینہ تو یاد نہیں جس میں کلکتہ کی رجمنٹوں نے جدید کارتوسوں کے لینے سے انکار کیا تھا یہ خبر بذریعۂ اخبار کے آئی تھی اور جوں جوں یہ بحث بڑہتی جاتی تھی لوگ اُسے مذہبی پہلو پہ لیتے جاتے تھے یہانتک کہ تمام ملک میں عام جوش پھیل گیا جس کا نتیجہ یہ ہوا کہ دیسی فوج نے انگریزی گورنمنٹ کو چھوڑ کر اُس کے خاتمہ کی فکر کی۔ بادشاہ نے اس صورت میں یہ خیال کیا کہ میری حالت اس طرح سنبھل جائیگی اور اگر نئی سلطنت سے واسطہ بھی ہوا تو اُس کے نزدیک میری وقعت زیادہ ہوگی۔
شاہزادوں کا یہ خیال تھا کہ دیسی فوج یا تو ایران جائیگی یا نیپال۔ چونکہ بادشاہ کے پاس نہ تو روپیہ تھا۔ نہ فوج اس لیئے اُن کا کبھی یہ خیال نہیں ہوا کہ وہ بادشاہ سے آکر ملجائیگی اگرچہ غدر کی شروع وجہ تو سئے کا کارتوس ہی ہیں مگر دراصل صرف یہی وجہ نہیں تھی ہندوستانی فوج کے بہت سے آدمی عرصہ سے انگریزوں سے ناخوش اور بددل ہو گئے تھے اُنکا خیال تھا

دیا جاتا تھا یہ رواج اس طرح جاری ہوا۔ دہلی کے پیرزادے جو بادشاہ کو روحانی ترجیت دیتے تھے انھوں نے عوام الناس کے دلوں پر یہ نقش کر دیا تھا کہ بادشاہ دنیا کے روحانی معاملات میں نائب خدا ہے اور جو شخص اسکو اپنا پیشوا بنائیگا اُس کے لیئے یہ بات باعث فخر ہے۔

اس طریقہ سے یہ ضرور فائدہ ہے کہ مرید اپنے پیر کے کل دینی یا دنیاوی معاملات میں اپنے ہادی کے حکم کی متابعت کرتے ہیں۔ مرید بنانے کی رسم بہادر شاہ کے والد کے زمانہ میں پڑی مگر بہادر شاہ کے زمانہ میں مریدوں کی تعداد بہت بڑھ گئی۔ مرید بنانے میں صرف ایک طریقہ پر عملدرآمد ہوتا تھا۔

میں نے یہ کبھی نہیں سُنا کہ بادشاہ کا ہندوستانی فوج کے مرید کرنے سے یہ منشا ہو کہ اُنھیں انگریزی گورنمنٹ سے برگشتہ کر دیا جائے مگر یہ بات صریح ہے کہ اُس سے پیر کا یہ منشا ضرور ہوتا ہے کہ مرید اسکی ہر حالت کا شریک بن جائے۔

میں نے یہ بھی نہیں سُنا کہ کسی سپاہی نے جو بادشاہ کا مرید ہو کبھی اس بات کا اظہار کیا ہو کہ میں تمھارا (بادشاہ کا) مرید ہونیکی وجہ سے ساتھ دیتا ہوں اور اس میں کوئی شبہ نہیں کہ اُن میں سے کوئی بھی اس غرض سے نہیں آیا اور نہ اُس نے رومالی نشانی دکھائی۔ علاوہ ازیں انھوں نے اس پانچ ماہ کے عرصہ میں جس میں وہ دہلی پر قابض رہے بادشاہ کو اپنا پیشوا تک نہ سمجھا اور اسکی وجہ مجھے معلوم نہیں۔ غالبًا بادشاہ کے مرید سپاہیوں میں سے اُسوقت سب چھٹی پر ہوں کیونکہ جہانتک مجھے مرزا مغل کے کاغذات سے جو اس وقت گورنمنٹ کے قبضہ میں ہیں معلوم ہوا میں کہسکتا ہوں کہ بادشاہ کے مرید اس بلوہ میں شریک نہیں تھے اور اُن میں سے کسی کی درخواست ان کاغذات میں نہ تھی۔ نکار توسوں کے معاملہ کے بعد پانچ مہینے تک کوئی سپاہی بادشاہ کا مرید نہیں ہوا۔ میں ہر وقت رہا کرتا تھا اگر کوئی مرید ہوتا تو مجھے

حالہ کے بارے میں بادشاہ کے اشتعال ہی پر منحصر رہتا۔

جس زمانہ میں ایران سے انگریزوں کی لڑائی ہو رہی تھی بعض بعض شاہزادوں کی اکثر لگی ہوئی تھیں کہ اگر روس نے ایران کو مدد دیدی تو انگریز شکست پائیں گے اور ایرانی تمام ہندوستان پر قابض ہوجائیں گے اور بادشاہ بھی انکی ہاں میں ہاں ملادیا کرتے تھے۔

جہانتک میں نے شاہ مراسلے ایران سے کوئی حرف دہلی میں نہیں بھیجی اگر اس نے بھیجی ہو تو شاید اپنے بھائی مرزا حیدر کے پاس لکھو بھیجی ہو۔

جس زمانہ میں بادشاہ کو ایران سے مدد کی آس لگی ہوئی تھی اُس وقت بھی ہندوستانی شاہزادوں پر قابو پانے کی کوئی تدبیر نہیں ہوئی جسکی وجہ یہ ہے کہ مرزا حیدر لکھو جانیکے بعد پھر کبھی دہلی میں نہیں آیا یہ شخص بڑا مفسد تھا اُس نے پہلے تو بادشاہ کو شاہ ایران سے خط وکتابت کرنے پر آمادہ کیا اور اگر یہ یہاں ہوتا تو ضرور شاہزادوں کو اپنے بس میں رکھنے کی تدبیر بھی سمجھاتا۔

لارڈ ایلن برو نے فیدین ونوروز اور بادشاہ کی سالگرہ کے دن جو پہلے بادشاہ کو نذریں دیا کرتے تھے اُس کو بند کردیا اور اُس سے بادشاہ کی ہتک ہوئی۔ جوان بخت کے ولیعہدی والے معاملہ میں بھی اُسکو بڑی ہتک ہوئی اُسے انگریزی گورنمنٹ سے بالعموم اور کسی انگریزی افسر سے بالخصوص عناد نہ تھا مگر وہ مذہب عیسوی کا دشمن رہتا۔

مرید بنانے میں بادشاہ مذہبی اصول کی پابندی کیا کرتا تھا کہ دیسی اور صرف ہندوستانی فوج کے سپاہی ہی اُس کے مرید نہ تھے ملکہ بہت سے آدمی اُسے اپنا پیشوا سمجھتے تھے لوگ سے پیشتر ہی سے یہ رواج جاری تھا بہادر شاہ کے والد بھی پیری مریدی کیا کرتے تھے۔ بہادر شاہ نے البتہ یہ جدت کی تھی کہ جو شخص اُن کا مرید ہوتا تھا اُسے گلابی رنگ کا ایک رومال

مجھے خواجہ سراؤں سے دستنبت اور کالیخاں سے جن سے مجھے شیدی قنبر کی معرفت کاغذات جانیکا حال معلوم ہوا تھا، یہ بات معلوم ہوئی تھی کہ جب شیدی قنبر کو دستخطی کاغذات دیئے گئے تو بادشاہ نے اُسے ہدایت کی کہ یہ کاغذات مرزا نجف کو دیکر اُنکے جواب اور نیز پہلے کی تحریرات کا جواب مانگنا۔

میرے خیال میں اس کے سوا کوئی اور خبر اس ضمن میں اخبارات میں شائع نہیں ہوئی اگر میں اُنھیں پڑھتا بھی تو مجھے خواجہ سراؤں سے اُس کا حال معلوم ہو جاتا۔

جب اخباروں میں مرزا نجف کے ایران پہنچنے کی خبر شائع ہو چکی تو شیدی قنبر یہاں سے روانہ ہوا۔ شیدی قنبر کے جانیکے ایک سال بعد صوبہ اودہ انگریزی حدود میں شامل ہوا۔ ہنومان گڑھی کا واقعہ بھی شیدی قنبر کے بعد ہوا۔

جس وقت بوشہر پر لڑائی ہو رہی تھی بادشاہ کی گفتگو سے ظاہر ہوتا تھا کہ اُسے ایران سے روپیہ اور فوج کی بہت کچھ اُمید تھی اور اُس زمانہ میں اکثر وہاں کے حالات دریافت کرتا رہتا تھا۔ چونکہ ہر ایک بات پوشیدہ رکھی گئی تھی اس لئے پہلی تحریر کے وقت تو بادشاہ کی امیدوں کا حال نہ کھلا مگر جب مرزا نجف کے ایران پونہچ جانیکی خبر لگی اور ساتھ ہی بوشہر میں لڑائی کی اطلاع ہوئی تو یہ معلوم ہوا کہ بادشاہ کو وہاں سے مدد کی اُمید ہے۔

بادشاہ کا یہ خیال تھا کہ میرے بعد سرکار میرے خاندان کو قلعہ سے نکالدیگی کیونکہ سرکار کا یہ خیال مرزا فتح الملک کے حقوق تخت نشینی کے تصفیہ کے بعد ظاہر ہوا تھا۔ اس میں شک نہیں کہ بادشاہ یہ بات توبارہا کہا کرتے تھے کہ مرزا فتح الملک کو تخت نشینی کا لطف تو آئیگا نہیں کیونکہ بعد میرے میرے جانشینوں کے اختیارات یا تو ضبط ہو جائینگے یا وہ قلعہ کے باہر نکالدیئے جائیں گے۔ اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ سرکار کا ارادہ قلعہ کے

ظاہر کے بارے میں بادشاہ کے انتقال ہی پر منحصر تھا۔

جس زمانہ میں ایران سے انگریزوں کی لڑائی ہو رہی تھی بعض بعض شاہزادوں کی آنکھیں لگی ہوئی تھیں کہ اگر روس نے ایران کو مدد دیدی تو انگریز شکست پائیں گے اور ایرانی تمام ہندوستان پر قابض ہو جائیں گے اور بادشاہ بھی اُنکی ہاں میں ہاں ملا دیا کرتے تھے۔

جہانتک میں نے شمار رکھا ہے ایران سے کوئی خبر دہلی میں نہیں بھیجی اگر اُس نے بھیجی ہو تو شاید اپنے بھائی مرزا حیدر کے پاس لکھنؤ بھیجی ہو۔

جس زمانہ میں بادشاہ کو ایران سے مدد کی آس لگی ہوئی تھی اُس وقت بھی ہندوستانی شاہزادوں پر قابو پانے کی کوئی تدبیر نہیں ہوئی جسکی وجہ یہ ہے کہ مرزا حیدر لکھنؤ جانیکے بعد پھر کبھی دہلی میں نہیں آیا یہ شخص بڑا مفسد تھا اُس نے پہلے تو بادشاہ کو شاہ ایران سے خط وکتابت کرنے پر آمادہ کیا اور اگر یہ یہاں ہوتا تو ضرور شاہزادوں کو اپنے بس میں رکھنے کی تدبیر بھی سمجھاتا۔

لارڈ ایلن برو نے عیدین و نوروز اور بادشاہ کی سالگرہ کے دن جو وسیلے بادشاہ کو نذریں دیا کرتے تھے اُس کو بند کر دیا اور اُس سے بادشاہ کی ہتک ہوئی۔ جواں بخت کے ولیعہدی والے معاملہ میں بھی اُسکو بڑی ہتک ہوئی۔ اُسے انگریزی گورنمنٹ سے بالعموم اور کسی انگریزی افسر سے بالخصوص عناد نہ تھا مگر وہ مذہب عیسوی کا دشمن نہ تھا۔

مرید بنانے میں بادشاہ مذہبی اصول کی پابندی کیا کرتا تھا۔ کرد میری اور صرف ہندوستانی فوج کے سپاہی ہی اُس کے مرید نہ تھے ملکہ بہت سے آدمی اُسے اپنا پیشوا سمجھتے تھے مدتوں سے پیشتر ہی سے یہ رواج جاری تھا بہادر شاہ کے والد بھی پیری مریدی کیا کرتے تھے۔ بہادر شاہ نے البتہ یہ جدت کی تھی کہ جو شخص اُن کا مرید ہوتا تھا اُسے گلابی رنگ کا ایک رومال

مجھے خواجہ سراؤں سے دستبت اور کالیخاں سے جن سے مجھے شیدی قنبر کی معرفت کاغذات جانیکا حال معلوم ہوا تھا) یہ بات معلوم ہوئی تھی کہ جب شیدی قنبر کو دستخطی کاغذات دیئے گئے تو بادشاہ نے اُسے ہدایت کی کہ یہ کاغذات مرزا نجف کو دیکر اُنکے جواب اور نیز پیشتر کی تحریرات کا جواب مانگنا۔

میرے خیال میں اس کے سوا کوئی اور خبر اس ضمن میں اخبارات میں شائع نہیں ہوئی اگر میں اُنھیں پڑھتا بھی تو مجھے خواجہ سراؤں سے اُس کا حال معلوم ہو جاتا۔
جب اخباروں میں مرزا نجف کے ایران پہنچنے کی خبر شائع ہو چکی تو شیدی قنبر یہاں سے روانہ ہوا۔ شیدی قنبر کے جانیکے ایک سال بعد صوبہ اودھ انگریزی حدود میں شامل ہوا۔ ہنومان گڑھی کا واقعہ بھی شیدی قنبر کے بعد ہوا۔
جس وقت بوشہر پر لڑائی ہو رہی تھی بادشاہ کی گفتگو سے ظاہر ہوتا تھا کہ اُسے ایران سے روپیہ اور فوج کی بہت کچھ اُمید تھی اور اُس زمانہ میں اکثر وہاں کے حالات دریافت کرتا رہتا تھا۔
چونکہ ہر ایک بات پوشیدہ رکھی گئی تھی اس لیئے پہلی تحریر کے وقت تو بادشاہ کی امیدوں کا حال نہ کھلا مگر جب مرزا نجف کے ایران پونہچ جانیکی خبر لگی اور ساتھ ہی بوشہر میں لڑائی کی اطلاع ہوئی تو یہ معلوم ہوا کہ بادشاہ کو وہاں سے مدد کی اُمید ہے۔
بادشاہ کا یہ خیال تھا کہ میرے بعد سرکار میرے خاندان کو قلعہ سے نکالدیگی کیونکہ سرکار کا یہ خیال مرزا فتح الملک کے حقوق تخت نشینی کے تصفیہ کے بعد ظاہر ہوا تھا۔
اس میں شک نہیں کہ بادشاہ یہ بات تو بارہا کہا کرتے تھے کہ مرزا فتح الملک کو تخت نشینی کا لطف تو آئیگا نہیں کیونکہ بعد میرے میرے جانشینوں کے اختیارات یا تو ضبط ہو جائینگے یا وہ قلعہ کے باہر نکالدیئے جائیں گے۔ اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ سرکار کا ارادہ قلعہ کے

خط و کتابت کرنیکا خیال سمجھایا ہو اور غالباً اُس نے یہ سمجھایا ہوگا کہ میرے بھائی مرزا سعف کے ایران بھیجے سے پیشتر شاہ ایران کو بادشاہ کے شیعہ ہوجانے کا حال معلوم ہوجائیگا اور اس صورت میں میرے بھائی کی بڑی قدر و منزلت ہوگی۔

بہادر شاہ اپنی تدابیر ملکی کے متعلق بہت کم احتیاط کیا کرتے تھے معمولی سے معمولی ملازم بھی اُن پر حاوی تھا خواجہ سرا ہر وقت اور ہر جگہ موجود رہتے تھے اس لیئے اُن سے کوئی بات پوشیدہ نہ تھی بادشاہ اپنی بیگمات سے بھی مصلحت ملکی میں رائے لیا کرتے تھے چنانچہ زینت محل بیگم کو خوش کرنے کے لیئے اُس کے بیٹے جواں بخت کے لیئے جو کم سنی کے سبب ولیعہدی کے قابل بھی نہ تھا اُس کے ولیعہد ہونے کی درخواست کی ہر بھید کی بات خواجہ سراؤں کو معلوم تھی اور وہ خلوت خانوں تک میں آیا جایا کرتے تھے اور خواجہ محبوب علی کے ہاتھ میں کل شاہی کاروبار تھے۔

جو خط بادشاہ نے شاہ ایران کو لکھا میں نے نہیں دیکھا۔ جو کچھ مجھے شاہزادہ علی بخت کی زبانی معلوم ہوا وہ میں پہلے ہی بیان کر چکا ہوں۔ میرے خیال میں بادشاہ دہلی نے روپے اور فوج سے مدد مانگی ہوگی۔ بادشاہ روپیہ پر جان دیتا تھا جس کا ثبوت یہ ہے کہ اُس نے بڑھاپے میں جاکر لالچ کیوجہ سے ایمان بدلا۔

میں نے کبھی یہ نہیں سنا کہ اس تحریر سے بادشاہ کا یہ ایما تھا کہ ہندوستانی فوج کو سرکار کے خلاف بغاوت کرنے پر آمادہ کیا جائے اور میرا خیال ہے کہ اس کا کچھ بھی اشارہ ہو کیونکہ اس بات کا قلعہ میں کچھ بھی چرچا نہیں ہوا۔

میرے خیال میں جب بادشاہ نے شاہ ایران سے رسم اتحاد پیدا کرنیکا خیال کیا ہے کسی کو بھی یہ سوجھا ہوگا کہ ہندوستانی فوج کے دلوں پر قابو پائیں۔

میری مدد کرو! میری حالت اس وقت بہت زبون ہے مگر اس کا کوئی جواب نہیں آیا۔ چند مہینے کے بعد شیدی قنبر نے حج کرنے اور مکہ جانے کے لیے چھٹی کی درخواست کی۔ یہ درخواست حسن عسکری دہلی کے ایک پیرزادہ کی معرفت منظور ہو گئی اور اُس کو کچھ روپیہ بطور زادِ راہ بھی دیا گیا۔ چند روز کے بعد حکیم نے جو سرکار کی طرف سے قلعہ میں مقرر تھا مجھ سے شیدی قنبر کے جانے کی صداقت چاہی۔ اُس نے مجھ سے کہا کہ میرے خیال میں شیدی قنبر مکہ تو گیا نہیں وہ ایران گیا ہے۔ میں نے اُس سے کہا کہ مجھے اس معاملہ کی خبر نہیں۔ مگر بعد میں خواجہ سراؤں سے پتہ لینے کے بعد معلوم ہوا کہ واقعی وہ ایران گیا ہے اور پیرزادہ حسن عسکری نے روانگی کے وقت کچھ کاغذات بھی دیئے ہیں جن پر بادشاہ کی مہر ثبت ہے اس سے یہ ظاہر ہوتا ہے کہ شیدی قنبر مرزا نجف کے پاس بھیجا گیا تھا کہ بادشاہ کی تحریرات کا کچھ جواب ملنا چاہیئے۔ چونکہ مرزا حیدر نے بادشاہ کے مذہب کی تبدیلی کرائی تھی اس لیے یہ کل معاملات سنیوں سے (جن میں سے ایک میں بھی ہوں) چھپائے گئے تھے مگر یہ خبریں مجھے اور لوگوں سے معلوم ہوئیں۔ یہ بیان کرنا بھی ضرور ہے کہ جس زمانہ میں بوشہر پر لڑائیاں ہو رہی تھیں اُس وقت بادشاہ کو وہاں کے حالات معلوم ہونیکا بڑا اشتیاق رہتا تھا۔

مرزا حیدر معمولی شخص نہ تھا وہ بادشاہ کا عزیز یعنی بھتیجا تھا اور لکھنؤ میں اُسے ایک ہزار روپیہ تنخواہ بھی ملتی تھی وہ پشتینی شیعہ تھا اُس کے مذہب کی رو سے جو شخص کسی کو لامذہب کرے وہ عابد اور قابلِ قدر خیال کیا جاتا ہے اُس نے بادشاہ کے مذہب بدلنے پر اپنا ذاتی فائدہ ضرور مدنظر رکھا ہوگا اور نیز یہ کہ بادشاہ کے شیعہ ہو جانے سے تین بادشاہ ایک مذہب کے ہو جائیں گے۔ یعنی شاہِ دہلی و لکھنو و ایران۔

کچھ شبہ نہیں کہ مرزا حیدر ہی نے اپنے کثیر فائدے کی اُمید پر بادشاہ کو شاہِ ایران سے

لکھنؤ جاکر مرزا حیدر نے ایک علَم تو بادشاہ کی طرف سے شاہ عباس کے مقبرہ پر چڑھایا اور
ایک چنسلی لوح جس پر بادشاہ کی مہر ثبت تھی اور جس کا مضمون یہ تھا کہ میں سُنّی فرقہ کو ہند میں
تشیعہ کرنا اور خود شیعہ ہونا چاہتا ہوں مجتہد کو دیا۔ یہ خبر چند شاہزادوں کے خطوط سے جو
سُنّی تھے اور چند شیعوں کی درخواست سے معلوم ہوئی۔ اُن میں سے ایک شخص مسمّی عبدالرحمٰن
خاں کی درخواست تھی جو دہلی کا رہنے والا تھا مگر اُس وقت لکھنؤ میں رہتا تھا اور ایک درخواست
شیخ بلال کی جو پیشتر بادشاہ کا ملازم تھا مگر بعد میں لکھنؤ میں نوکر ہو گیا تھا۔ جب یہ خبر شہر
میں مشہور ہوئی تو عام خاص علماء بادشاہ کے پاس گئے اور اِسکی اصلیت دریافت کرنی چاہی
بادشاہ نے جواب دیا کہ مرزا حیدر نے بہت سے لکھے ہوئے کاغذوں پر میری مہر ثبت کی تھی
اور اُنکو اپنے ہمراہ لکھنؤ لے گیا تھا اور ایک شقہ میں نے مجتہد کو بھی لکھا تھا جس کا مضمون یہ
تھا کہ مجھے اہلبیت سے محبت ہے اور جس شخص کو اُن سے اُنس ہو وہ مسلمان نہیں ہے۔ بعد
میں بادشاہ کی درخواست پر ایجنٹ لفٹنٹ گورنر نے اس شقہ کی ایک نقل مجتہد سے منگا دی۔
اُس کا مضمون بالکل وہی تھا جو درخواستوں سے معلوم ہوا تھا۔ اس سے یہ یقین ہو گیا
کہ علاوہ شقہ کے بادشاہ نے شاہ اودھ کو بھی جو شیعہ تھا کوئی تحریر بھیجی تھی اور مرزا حیدر کو اُس سے
یہ اُمید ہو گی کہ اگر بادشاہ دہلی اور شاہ اودھ کی ملاقات ہو جائے تو مجھے کچھ فائدہ پہنچ جائیگا

ایک ہی سال بعد مرزا نجف کے ایران جانیکی خبر اُڑی۔ مرزا نجف مرزا حیدر کے بھائی
ہیں اور بادشاہ دہلی کے بھتیجے۔ یہ خبر مولوی باقر کے اخبار میں چھپی تھی اُس میں یہ بھی لکھا
تھا کہ شاہ ایران نے اُسکے ساتھ بہت اچھا برتاؤ کیا۔ میں نے مرزا نجف کے بڑے دوست
مرزا علی بخت سے دریافت کیا تھا کہ وہ بادشاہ کی طرف سے کوئی خط شاہ ایران کے نام لے گئے
ہیں۔ انھوں نے خط کا اقرار کیا اور کہا اُس میں بادشاہ نے یہ لکھوایا کہ میں شیعہ ہو گیا ہوں

روز ہیں ہوئی تھیں یہ خبر سنی سنائی کہتا ہوں کوئی ثبوت نہیں دے سکتا۔

غلام عباس وکیل قیدی کو اُس کا سابق حلف یاد دلایا گیا (جرح جج ایڈوکیٹ)

(سوال) ان ۱۲ کاغذات کو دیکھو آیا یہ قابلِ اعتبار ہیں یا نہیں ؟

(جواب) جن پر پنسل سے حکم لکھا ہے وہ قابل اعتبار ہیں کیونکہ پنسلی حکم قیدی ہی کے قلم کے ہیں۔ دیگر کاغذات کی نسبت بھی یہ نہیں کہہ سکتا کہ وہ قابلِ اعتبار نہیں ہیں کیونکہ دستخط خود بادشاہ کے ہاتھ کے ہیں۔

شہادت حکیم احسن اللہ خان

لارڈ ایلن برو کے عہد انتظام میں جسوقت سے گورنر جنرل کا بادشاہ کو نذر دینا بند ہوا ہے بادشاہ ہروقت اُداس رہا کرتے تھے اولاً تو اُنھوں نے اس معاملہ کے لیئے ولایت میں تحریک کی اور بعد میں ہمیشہ اس حکم کے شاکی رہے اُسکے سبب اپنی بددلی ظاہر کرتے رہے۔

بعد میں جب گورنمنٹ نے اُنکی یہ خواہش کہ اُن کا چھوٹا بیٹا جواں بخت باوجودیکہ یہ طے پاچکا تھا کہ سب سے بڑا لڑکا مرزا فتح الملک اُنکے بعد گدی نشین ہوگا ولیعہد بنادیا جائے پوری نکی تو اُن کو اور بھی زیادہ رنج ہوا۔ اُس کے کچھ عرصہ کے بعد مرزا حیدر پسر مرزا خان بخش پسر مرزا سلیمان شکوہ مع اپنے بھائی مرزا مراد کے لکھنو سے دہلی آئے۔ وہ بیشتر بادشاہ سے ملاقات کیا کرتے تھے سب سے پہلے اُنھوں نے بادشاہ کو یہ سمجھایا کہ ایجنٹ کو لکھنا چاہیئے کہ ہیں (بادشاہ) نے ان شاہزادوں کو گورنمنٹ کے دفتر میں اپنا ایجنٹ مقرر کیا ہے۔ ایجنٹ لفٹنٹ گورنر نے اس انتظام کو اِس وجہ سے منظور نہ کیا کہ ایسے فرائض پر کبھی شاہزادے مقرر نہیں ہوئے۔ پر یہ شاہزادے بادشاہ کی مہر ثبت کر کے چند کاغذات اپنے ہمراہ لیگئے وہ بلا روک ٹوک محلات شاہی میں بھی آیا جایا کرتے تھے۔

جواب) نمبر ۱۳ قاعدہ کولری کے ایک مسلمان افسر مسمٰی مرزا تقی خان نے مجھسے تذکرہ کیا تھا کہ ہماری کتابوں میں لکھا ہے کہ انقلاب ضرور ہوگا اور انگریزی حکومت جاتی رہیگی یہ گفتگو پشاور میں ہوئی تھی اور اب مجھے یاد نہیں کہ ۱۸۵۵ء میں ہوئی تھی یا ۱۸۵۶ء میں

سوال) کیا تم نے کبھی کسی ہندوستانی کو یہ کہتے بھی سنا کہ انگریزوں کو یہاں حکومت کرتے کسقدر زمانہ گزر گیا اور انکی حکومت اب زیادہ نہ رہیگی؟ (جواب) نہیں

(سوال) کیا کمپنی کی حکومت کے خلاف ہندو زیادہ تھے یا مسلمان؟ (جواب) مسلمان

(سوال) کیا تمنے شاہ فارس کی مع فوج ہندوستان آنیکی خبریں سنی تھیں یا ہندوستانیوں کو انگریزوں اور ایرانیوں کی لڑائی کا تذکرہ کرتے سنا تھا؟

(جواب) نہیں مجھے کبھی ہندوستانیوں سے اس بارہ میں گفتگو کرنے کا اتفاق نہیں ہوا جو کچھ مجھے خبریں معلوم ہوتی تھیں انگریزی اخباروں سے ملتی تھیں۔

(سوال) کیا ہندوستانیوں کو روس کے ہندوستان میں آنیکا یقین تھا یا بلوہ سے پیشتر وہ اس کا تذکرہ کیا کرتے تھے؟

(جواب) نہیں میں اس بارہ میں کچھ نہیں کہسکتا۔ مجھے ہندوستانیوں سے ملنے کا اتفاق نہیں ہوا۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا (جرح عدالت)

(سوال) جو کچھ تم نے دہلی میں دیکھا سنا اسکی رو سے تم یہ گمان کر سکتے ہو کہ قیدی باغیوں سے سازش نہیں رکھتا؟

(جواب) جو کچھ میں نے سنا اس قدر میں کہہ سکتا ہوں کہ ابتداءً بادشاہ نے ناراضگی ظاہر کی تھی مگر جب اس نے اپنے تئیں اس سے بچتے نہ دیکھا تو بعد میں ملگیا اور سپاہ پندرہ

(سوال) کیا مسعود نے روپیہ یا کسی اور چیز سے کمپنی کی ملازمت ترک کرنیکی ترغیب دی؟

(جواب) نہیں۔ (سوال) کیا تمھارا یہ خیال ہے کہ جو کچھ مسعود نے تم سے ملازمت ترک کرنے کے لیئے کہا وہ بادشاہ یا کسی اور اہلکار کی طرف سے کہا۔ یا خود

(جواب) میں ایسا خیال نہیں کرتا مجھے تو یہ اُسی کی بیوقوفی معلوم ہوتی ہے

(سوال) کیا تمھیں معلوم ہے کہ کسی اور سے بھی کمپنی کی ملازمت ترک کرنیکی اور شاہی ملازمت اختیار کرنے کے لیئے کہا تھا؟ (جواب) مجھے نہیں معلوم

(سوال) جو چپاتیاں غدر سے پیشتر گاؤں گاؤں تقسیم ہوئیں اُنکی نسبت بھی تمکو کچھ معلوم ہے

(جواب) نہیں۔ میں اُس وقت اپنے گاؤں میں چھٹی پر تھا میں نے صرف اُنکے تقسیم ہونیکی خبر سُنی تھی کسی نے اُسکی وجہ مجھسے نہیں بیان کی۔

(سوال) ۱۱ مئی سے کتنے پیشتر سے تم دہلی میں تھے؟

(جواب) تیرہ یا چودہ روز پہلے سے۔

(سوال) کیا اُن دنوں میں لوگوں کو کہتے سُنا کہ عنقریب فساد ہونیوالا ہے؟

(جواب) میں بیمار تھا شہر والوں سے بات کرنیکا مجھے موقع نہیں ملا۔

(سوال) تم بیان کر چکے ہو کہ مسعود نے تم سے بعد بلوہ کے روسیوں کے تمام ملک لے لینے کا تذکرہ کیا تھا۔ کیا تمھارے نزدیک شہر والوں کا بھی یہی یقین تھا؟

(جواب) ہاں میں تو ایسا ہی خیال کرتا ہوں مسلمانوں میں جن سے مجھے ملنے کا موقع ملا تھا اس کا عام تذکرہ ہوتا تھا۔ اُن کا گمان تھا کہ آیندہ موسم گرما میں روس یہاں آئیگا۔

(سوال) بلوہ سے پیشتر تمھیں اپنی رجمنٹ کے ہندوستانی افسروں سے کمپنی کی ملازمت پر گفتگو کرنیکا موقع ملا تھا؟

(جواب) غدر کے استقاعدہ کورلی کے ایک مسلمان افسر مسمی مرزا تقی خان نے مجھسے تذکرہ کیا تھا کہ ہماری کتابوں میں لکھا ہے کہ انقلاب ضرور ہوگا اور انگریزی حکومت جاتی رہیگی یہ گفتگو پشاور میں ہوئی تھی اور اب مجھے یاد نہیں کہ ۱۸۵۵ء میں ہوئی تھی یا ۱۸۵۶ء میں

(سوال) کیا تم نے کبھی کسی ہندوستانی کو یہ کہتے بھی سنا کہ انگریزوں کو یہاں حکومت کرتے کسقدر زمانہ گزر گیا اور انکی حکومت اب زیادہ رہیگی؟ (جواب) نہیں

(سوال) کیا کمپنی کی حکومت کے خلاف ہندو زیادہ تھے یا مسلمان؟ (جواب) مسلمان

(سوال) کیا تمنے شاہ فارس کی مع فوج ہندوستان آنیکی خبریں سنی تھیں یا ہندوستانیوں کو انگریزوں اور ایرانیوں کی لڑائی کا تذکرہ کرتے سنا تھا؟

(جواب) نہیں مجھے کبھی ہندوستانیوں سے اس بارہ میں گفتگو کرنے کا اتفاق نہیں ہوا جو کچھ مجھے خبریں معلوم ہوتی تھیں انگریزی اخباروں سے ملتی تھیں۔

(سوال) کیا ہندوستانیوں کو روس کے ہندوستان میں آنیکا یقین تھا یا بلوہ سے پیشتر وہ اس کا تذکرہ کیا کرتے تھے؟

(جواب) نہیں میں اس بارہ میں کچھ نہیں کہہ سکتا۔ مجھے ہندوستانیوں سے ملنے کا اتفاق نہیں ہوا۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا (جرح عدالت)

(سوال) جو کچھ تم نے دہلی رہکر سنا اسکی رو سے تم یہ گمان کر سکتے ہو کہ قیدی باغیوں سے کوئی نہیں ملا؟

(جواب) جو کچھ میں نے سنا اس قدر میں کہہ سکتا ہوں ابتداءً بادشاہ نے ناراضگی ظاہر کی تھی مگر جب اس نے اپنے تئیں اُس سے بچتے نہ دیکھا تو بعد میں ملگیا اور یہ بات پندرہ

(سوال) کیا مسعود نے روپیہ یا کسی اور چیز سے کمپنی کی ملازمت ترک کرنیکی ترغیب دی؟

(جواب) نہیں۔ (سوال) کیا تمھارا یہ خیال ہے کہ جو کچھ مسعود نے تم سے ملازمت ترک کرنے کے لیئے کہا وہ بادشاہ یا کسی اور اہلکار کی طرف سے کہا۔ یا خود

(جواب) میں ایسا خیال نہیں کرتا مجھے تو یہ اُسی کی بیوقوفی معلوم ہوتی ہے

(سوال) کیا تمھیں معلوم ہے کہ کسی اور سے بھی کمپنی کی ملازمت ترک کرنیکی اور شاہی ملازمت اختیار کرنے کے لیئے کہا تھا؟ (جواب) مجھے نہیں معلوم

(سوال) جو چپاتیاں غدر سے پیشتر گاؤں گاؤں تقسیم ہوئیں اُنکی نسبت بھی تمکو کچھ معلوم ہے

(جواب) نہیں۔ میں اُس وقت اپنے گاؤں میں چھٹی پر تھا میں نے صرف اُنکے تقسیم ہونیکی خبر سُنی تھی کسی نے اُسکی وجہ مجھسے نہیں بیان کی۔

(سوال) ۱۱ مئی سے کتنے پیشتر سے تم دہلی میں تھے؟

(جواب) تیرہ یا چودہ روز پہلے سے۔

(سوال) کیا اُن دنوں میں لوگوں کو کہتے سُنا کہ عنقریب فساد ہونیوالا ہے؟

(جواب) میں بیمار تھا شہر والوں سے بات کرنیکا مجھے موقع نہیں ملا۔

(سوال) تم بیان کرچکے ہو کہ مسعود نے تم سے بعد بلوہ کے روسیوں کے تمام ملک لے لینے کا تذکرہ کیا تھا۔ کیا تمھارے نزدیک شہر والوں کا بھی یہی یقین تھا؟

(جواب) ہاں میں تو ایسا ہی خیال کرتا ہوں مسلمانوں میں جن سے مجھے ملنے کا موقع ملا تھا اس کا عام تذکرہ ہوتا تھا۔ اُن کا گمان تھا کہ آیندہ موسم گرما میں روس یہاں آئیگا۔

(سوال) بلوہ سے پیشتر تمھیں اپنی رجمنٹ کے ہندوستانی افسروں سے کمپنی کی ملازمت پر گفتگو کرنیکا موقع ملا تھا؟

مشہور ہوتا ہوں میں نے اسکی وجہ پوچھی تو اُس نے جواب دیا کہ موسم گرما میں روسی تمام مقامات بلا باقاعدہ کر لینگے میں نے اُس کے ان خیالات پر قہقہہ مارا اور اس سے کہا کہ اس وقت تو جاؤ مجھے فرصت نہیں ہے میں تم سے کسی اور وقت ملونگا یہ گفتگو ۹ مئی ۱۸۵۷ء کو بوقت ۱۱ بجے دن کے ہوئی اِسکے بعد وہ پھر نہ آیا اور جب میں کوتوالی سے رہا ہو کر اسکے ہاں گیا تو اُس نے کہا کیوں میں نہ کہتا تھا کہ تم وہاں سے چلے آؤ۔ اُس نے مجھ سے یہ بھی کہا کہ ایک حبشی قیصر نامی ملوہ سے دو سال پیشتر یہاں سے قسطنطنیہ روانہ ہوا تھا اور اسکی روانگی کے وقت اُسکے مکہ جانیکا بہانہ کیا گیا تھا مگر وہ دراصل بادشاہ کی طرف سے بطور ایلچی روسیہ سے مدد لینے گیا ہے اور قیصر نے روانگی کے وقت یہ کہا تھا کہ میں دو سال میں واپس آؤنگا۔

(سوال) کیا تمھارے وہاں قیام کے زمانہ میں مسودے ملوہ کے متعلق تم سے کچھ اور بھی کہا ہے (جواب) نہیں ملوہ کے متعلق تو کچھ اور نہیں کہا البتہ وہ رات کو مکان پر واپس آیا کرتا تھا اور جو کچھ دن میں گزرتا تھا وہ کل جرح مجھے سنایا کرتا تھا اُس نے ایک موقعہ پر مجھے یہ بھی خبر دی تھی کہ بادشاہ نے اپنے تمام بیٹوں اور عمائدین کو ایک دن دربار عام میں جمع کر کے کہا کہ جسے عارض الدین نگر کی لڑائی ہوئی ہے تم لوگ میری طرف سے توجہ اُٹھاتے جاتے ہو جس کا سبب فاتحانہ لڑائی ہے۔ بادشاہ نے یہ بھی کہا کہ اس وقت تم سکو اتفاق کر کے انگریزوں کو پہاڑی پر سے نکال دینا چاہیئے اگر تم ایسا نکرو گے تو یاد رہے انگریز تیمور شاہ کا ہم دنیا سے نیست و نابود کر دینگے۔ مسودے دس یا بارہ شاہی حبشی ملازموں کا افسر تھا وہ بادشاہ کے خاص ملازموں میں تھا ہر وقت اُسکے ساتھ رہتا تھا اور جو کچھ اُس نے کہا ہو سب صحیح ہوگا۔

نے مسٹر جارج سکنر کے بال پکڑ کر کوتوالی سے پچاس قدم کے فاصلہ پر بٹھا کے اپنے پستول سے اُنکے گولی ماری پھر اور گولیاں بھی چھوٹیں اور اُنکا وہیں کام تمام ہو گیا۔ میں کھڑا سوچ رہا تھا کہ سوار آکر اب میرا بھی یہی حشر کرینگے مگر مسٹر سکنر کو مار کر وہ فوراً قلعہ کی طرف دوڑ کر گئے پر مجھے کوتوالی کے ایک حوالدار نے حکم دیا کہ اور قیدیوں کے پاس جا کر بیٹھو اور میں وہاں چالیس اور قیدیوں کے ساتھ جن میں مرد عورتیں اور بچے تھے کوئی پچیس روز رہا اسکے بعد مولوی اسمٰعیل نے یہ شہادت دیکر کہ ہم مسلمان ہیں اور اگر مسلمان نہیں ہیں تو اب مسلمان ہو جائیں گے اور جو شخص مسلمان ہو جائے اُسے قتل نکرنا چاہیے چھوڑوا دیا۔ مگر ہم کو شہر سے نکلنے کی اجازت نہ دی اور میں پھر ایک حبشی کے ہاں جس کا نام مسعود تھا رہا

(سوال) کیا تمہاری اس شخص سے پہلے سے ملاقات تھی؟

(جواب) میں اس شخص سے خوب واقف تھا یہ پہلے کرنیل سکنر کے ہاں ملازم تھا جہاں سے وہ ۱۸۴۲ء میں خود علیحدہ ہو گیا تھا۔

(سوال) بلوہ کے زمانہ میں یہ حبشی کس کے ہاں ملازم تھا؟

(جواب) بادشاہ کے ہاں اور کئی سال سے وہاں تھا۔

(سوال) کیا اُس نے تمہیں کبھی کمپنی کی ملازمت ترک کرنے اور بادشاہی ملازمت اختیار کرنیکی ترغیب دی؟

(جواب) ہاں اُس نے مجھ سے اس کا تذکرہ کیا تھا۔ بلوہ ہونے سے تین روز قبل میرے مکان پر گیا تھا میں اُس وقت اپنے رسالہ کے گھوڑے دیکھ رہا تھا اُس نے مجھ سے کہا کہ مجھے تمسے کچھ کہنا ہے جب میں اُسکے ساتھ خلوت میں گیا تو اُس نے مجھ سے کہا کہ کیا اچھا ہو اگر تم مع اپنے رسالہ کے کمپنی کی ملازمت چھوڑ کر شاہی ملازمت کر لو۔ اُس نے مجھ سے کہا کہ میں تمکو دو نشان

اس سے کہا کہ دن بھر مجھے چھپالو اور کسی نہ کسی طرح مجھے شہر سے نکال دو میں ایک شب اور
اُسکے مکان پر رہا دوسرے دن اُنھوں نے مجھ سے کہا کہ میرے پڑوسیوں کو تمھارے
یہاں چھپنے کی خبر ہو گئی ہے اس لیئے میں قلعہ جاتا ہوں کہ بادشاہ سے تمھاری محافظت
کے لیئے کچھ گارد لے آؤں۔ مسٹر جارج سکنر بھی اُسی کے مکان میں چھپے ہوئے تھے۔
ایک گھنٹہ کے بعد اُس نے مجھے کہلا بھیجا کہ بادشاہی طبیب حکیم احسن اللہ خاں مجھ پر سخت
ناراض ہوا کہ تم نے عیسائیوں کو اپنے مکان میں کیوں چھپا رکھا ہے (حکیم احسن اللہ خاں مرزا
عظیم بیگ میں رشتہ داری تھی) اور کہلا بھیجا کہ فوراً مکان خالی کر دو چنانچہ میں تو خبر پاتے
ہی وہاں سے چلا گیا مگر مسٹر جارج سکنر اُسکے ملازموں کے زنان خانے میں بدستور چھپے
رہے۔ میں سردار بہادر کے مکان سے کوئی دو سو گز گیا ہونگا کہ میں نے باغی سپاہیوں کو آتے
دیکھا ایک مسجد قریب ہی تھی میں اُس میں چلا گیا اور خیال کیا کہ اگر چھپکا یہاں بیٹھ گیا تو شاید
باغی یہاں سے مجھے دیکھے بغیر چلے جائیں مگر جب وہ مسجد کے پاس آ گئے تو اُن میں سے ایک
نے مجھے پہچان لیا اور پکارا کہ ایک انگریز مسجد میں چھپا ہوا ہے اُنھوں نے مجھے پکڑ لیا اور
مرزا عظیم بیگ کے مکان پر پہنچکر مسٹر جارج سکنر کو بھی گرفتار کر لیا۔ وہ ہم دونوں کو لیکر کوتوالی
کی طرف چلے کہ راستہ میں مسٹر لائٹ کولری کے گیارہ سوار اور بھی ملے اور للکار کر پوچھا
تم کون ہو اور ان قیدیوں کو کہاں لیئے جاتے ہو کیا یہ عیسائی ہیں اُنھوں نے جواب دیا
کہ ہاں ہم انھیں کوتوالی لیئے جاتے ہیں اس پر اُنھوں نے کہا کہ کوتوالی لے جانے سے
کیا فائدہ لاؤ انھیں یہیں بندوق سے مار دیں۔ سپاہیوں نے کہا کوتوالی یہاں سے
قریب ہے انھیں وہاں جانے دو بعد میں تمھارا جو جی چاہے کرنا کوتوالی پہنچکر انھوں نے
کوتوال سے رپورٹ کی کہ ہم دو شکار لائے ہیں کوتوال نے کچھ جواب نہ دیا اور ایک سوار

مذاق کرتا ہوں۔ میں نے کہا " اگر جیسا کہ تم کہتے ہو ایسی صورت ہو تو سب سے پہلے تمہارا ہی سر کچلا جائیگا" اس نے کہا کہ ایرانی دہلی کی طرف آرہے ہیں اور جب وہ دہلی پہنچ جائینگے تو اول تم دونوں ہی گرفتار ہو گی اور میں تمہیں بچا کر لاؤنگا۔ اس کے بعد وہ ہمارے پاس سے چلا گیا میرے خیال میں یہ گفتگو اپریل ۱۸۵۶ء میں ہوئی۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا اور شاہد کو عدالت سے جانیکا حکم ملا۔

(سترہویں دن کی کارروائی)

صادق الاخبار کی اصل و ترجمہ قیدی کے روبرو پڑھا گیا جس میں بلوہ کے متعلق خبریں تھیں

(اٹھارھویں دن کی کارروائی)

جان اریوریٹ بقاعدہ کولری کی چودھویں رجمنٹ کا سابق سارجنٹ اور پولیس کا موجودہ رسالہ دار عدالت میں طلب ہوا اور اُسے حلف دیا گیا۔ (جرح جج ایڈوکیٹ)

(سوال) کیا ۱۱ مئی ۱۸۵۷ء کو تم دہلی میں تھے؟

(جواب) میں دہلی ہی میں تھا۔

(سوال) بلوہ کے متعلق جو تم نے دیکھا ہو بیان کرو؟

(جواب) ۹ بجے کے قریب میرٹھ سے آئے ہوئے باغی شہر میں داخل ہوئے اور آتے ہی انگریزوں اور عیسائیوں کو قتل کرنا شروع کر دیا آٹھ گھنٹے کے بعد میگزین کے قریب بندوقیں چھٹنے کی آوازیں آئیں۔ میں دہلی میں بیماری کی چھٹی پر تھا بیماری کیوجہ سے چپ چاپ گھر میں بیٹھا رہا۔ چونکہ کرایہ کے مکان میں رہ کر مجھے اپنی جان کا خوف تھا اس لئے اندھیرا ہونے پر میں وہاں سے نکل کر کرنیل سکنر کے مکان پر پہنچا اور وہ رات وہاں بسر کی۔ صبح ہونے پر مرزا عظیم بیگ (نمبر ۱ بقاعدہ کولری کا پنشن یافتہ سردار بہادر) کے مکان پر گیا۔ ادھر

یا تم کو اطلاع ملی کہ کیا ہونے والا ہے۔

(جواب) ہاں انھوں نے صاف الفاظ میں کہدیا تھا کہ بلوہ ہوگا اور انبالہ کی رات کی آتشزدگی اس کا ثبوت ہے۔ پہلی آگ تو حسدن این فیلڈ ولے کارتوس چھوڑے اُسوقت لگی اور اُس دن سے اُسی تک برابر رات کو آگ لگتی رہی۔ ہم نے این فیلڈ والے کارتوس پہلے پہل ۱۷ اپریل کو چھوڑے تھے باوجودیکہ گورنمنٹ سے اُس شخص کو جو ملزم کی اطلاع دے بڑا انعام دینے کا لالچ بھی دیا گیا مگر کسی نے آتشزدگی کی بات کبھی کوئی اطلاع نہیں دی یہی ایک خاص بات عام بددلی اور بلوہ ہونیکی خبر دیتی تھی۔ میں نے کل فوجی ہیڈ کوارٹروں میں جو اُس وقت انبالہ میں تھے اس بات کی رپورٹ کی اور مضمون کی ایک حصہ تحریر کپتان سیٹیمس کو جو فوج کا اسسٹنٹ اڈجوٹینٹ جنرل تھا بھی۔ گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔

اظہار مسس فلیمنگ یعنی سارجنٹ فلیمنگ کی بیبی عدالت میں طلب ہوئی اور اُسکو حلف دیا گیا

جرح جج ایڈوکیٹ

(سوال) گذشتہ اپریل کی آخری تاریخوں میں کیا تم ریت محل قیدی کے مکان میں رہتی تھیں اور کیا تم نے جواں بخت کو وہاں دیکھا تھا۔ (جواب) ہاں

(سوال) اچھا جو کچھ اُس موقع پر گذرا بیان کرو ا

(جواب) میں جواں بخت کی سالی کے پاس بیٹھی تھی اور وہ اپنی بیوی کے پاس کھڑا تھا۔ میری اکلوتی لڑکی مسمی سکلی بھی میرے ساتھ تھی۔ میں جواں بخت کی سالی سے باتیں کررہی تھی کہ میری بیٹی نے مجھسے کہا۔ اماں تم سنتی ہو یہ شریر آدمی کیا کہہ رہا ہے؟ یہ کہتا ہے میں چند ہی روز میں انگریزوں کو برباد کردونگا اور پھر ہندوؤں کو قتل کرونگا۔ یہ سن کر میں جواں بخت سے مخاطب ہوئی اور اُس سے پوچھا تم کیا کہہ رہے ہو؟ اُس نے جواب دیا کہ میں ر

(جواب) انبالے والے تو اس بات کو کبھی کبھی اس طرح ظاہر کیا کرتے تھے گویا اُنھیں یہ بات ناپسند معلوم ہوتی تھی مگر جب غدر کے ایک ہفتہ بعد میں کرنال میں نمبر ۳ کولری کے سپاہیوں سے اس کا تذکرہ کیا تو اُنھوں نے یہ کہا کہ تم نے کل ہندوستان فتح کرکے اپنے قبضہ میں کرلیا اب کوئی ایسا ملک نہیں رہا جو تمھیں لینا ہو اور تمھارا یہ ارادہ ہے کہ ہمارے دین وملت پر بھی حملہ کرو۔ میں اُسوقت کرنال میں کمسریٹ افسر تھا اور وہ سپاہی ہمارے وفادار تھے۔

(سوال) کیا سپاہیوں نے انگریزی واعظوں کو دیسیوں کے عیسائی بنانیکی بھی تم سے شکایت کی تھی؟

(جواب) نہیں میں نے اپنی زندگی میں نہیں سُنا۔ اِسکی تو انھیں ذرا بھی پروا نہ تھی۔

(سوال) کیا جو کارتوس ڈپو میں سپاہیوں کو استعمال کے لیئے دیئے جاتے تھے اُن میں چربی ملی ہوئی تھی۔

(جواب) نہیں۔ میگزین سے نکلنے کے وقت اُن میں چربی ملی ہوئی نہیں ہوتی تھی۔ اور جن کارتوسوں پر تقسیم سے پہلے چربی ملی ہوتی تھی وہ اُنھیں نہیں دیئے جاتے تھے بلکہ اُنھیں سادے کارتوس دیدیئے جاتے تھے اور وہ خود موم روغن ملا کر کاٹتے تھے جو بازار سے خود لایا کرتے تھے۔ (سوال) زبردستی بیدین کرنیکی بابت کیا ہندو مسلمانوں کی شکایت میں کچھ امتیاز تھا

(جواب) ہاں کارتوسوں کے مسئلہ پر تو مسلمان ہنسا کرتے تھے اور ہندو بے دین ہو جانے کے خیال سے سخت شاکی تھے مگر الحاق اودھ کی بابت میں نہیں کہہ سکتا کہ مسلمان رنجیدہ ہوئے یا نہیں؟ قیدی نے جرح سے انکار کیا۔

(جرح عدالت)

(سوال) کیا بلوہ سے پیشتر تم نے اپنے سپاہیوں کے طرز عمل میں کوئی نئی بات محسوس کی

ہیں جس کا منشا یہ ہے کہ ہمیں (ہندوستانیوں کو) زبردستی کھانی پڑیگی اور نتیجہ یہ ہوگا کہ ہم سے
ایک دن جبراً دین بدلنے کے لیئے کہا جاویگا۔ اور وہ یہ کہا کرتے تھے جلیا کھانا دیا دیں۔
(سوال) کیا تمہارے خیال میں ڈپو میں جس قدر سپاہیوں کے دستے تھے ان سب کا یہی خیال تھا
(جواب) ہاں میرے نزدیک تو سب کا یہی خیال تھا
(سوال) کیا اس میں یہ بھی چرچا تھا کہ گورنمنٹ انکو بے دین کرنے کے لیئے آٹے میں پسی ہوئی
ہڈیاں ملوا رہی ہے۔
(جواب) پہلے یہ خبر میں نے ماہ مارچ میں سنی تھی۔ مجھسے یہ شکایت ہوئی تھی کہ جسقدر آٹا ڈپو
سے سپاہیوں کو دیا جاتا ہے اس سب میں پسی ہوئی ہڈیاں ملی ہوئی ہیں۔
(سوال) کیا تمہارے نزدیک کل سپاہی اسی خیال پر جمے ہوئے تھے؟
(جواب) میں نے مختلف اور سپاہیوں کے خط دیکھے جو مجھے سپاہیوں نے ثبوت میں دکھائے
کہ اس آٹے میں میرٹھ ہڈی ملی ہوئی ہے۔
(سوال) کیا تم سے سپاہیوں نے اور بات کی بھی شکایت کی جسکی وہ تلافی چاہتے ہوں
(جواب) انھیں صرف اس بات کی شکایت تھی اور یہی اندیشہ تھا کہ گورنمنٹ زبردستی ہمیں
دین سے بے دین کرنا چاہتی ہے۔
(سوال) کیا انھوں نے تم سے گورنمنٹ کے ہندو بیواؤں کے اور رواج تانی کے بارہ میں
دست اندازی کرنے کا بھی تذکرہ کیا؟
(جواب) ہاں اسبارہ میں انھوں نے یہ اشارہ کیا تھا کہ گورنمنٹ ہمارے اخلاق پر بھی حملہ کرتی ہے
(سوال) کیا انھوں نے اودھ کے لے لینے پر کبھی یہ خیال ظاہر کیا کہ وہ کل ہندوستانی
ریاستوں کو برباد کرد یگی؟

اس حرکت کی شکایت فریزر صاحب سے کی مگر انھوں نے یہ کہکر کہ وہ بیوقوف ہی بات کو ٹالدیا۔ اسکے بعد ۱۲ مئی کو وزیر اعظم نے میرے لڑکے کو۔ اپنے پاس بیباقی حساب کے لیے بلایا اس موقع پر بھی جواں بخت نے اُسے بہت کچھ بُرا بھلا کہا اور کہا کہ چند ہی دن میں تیری گردن اتروالے دیتا ہوں۔ چنانچہ میرا لڑکا بھی بلوہ میں قتل ہوا۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔

سولھویں دن کی کارروائی

دسویں ہندوستانی پیدل کا کپتان ماٹینو عدالت میں طلب ہوا اور اُسکو باضابطہ حلف دیا گیا۔ (جرح جج ایڈوکیٹ)

(سوال) کیا جنوری لغایت مئی ۱۸۵۷ء تم انبالہ میں ڈپو کے بندوقچیوں کے معلم رہے

(جواب) ہاں۔ اُس زمانہ میں میں وہاں معلم بندوقچیاں تھا؟

(سوال) کیا ہندوستان کی ہر دیسی رجمنٹ کے سپاہیوں کا دستہ وہاں بندوق چلانے کی تعلیم کے لیئے آیا کرتا تھا؟

(جواب) نہیں ہر رجمنٹ میں سے نہیں بلکہ ہندوستانی رجمنٹ میں سے ہر چوالیس آدمیوں میں سے پانچ سپاہی آیا کرتے تھے۔

(سوال) کیا تم نے ان آدمیوں سے اُن چپاتیوں کے متعلق جو اُن اضلاع کے مختلف دیہاتوں میں بلوہ سے پیشتر تقسیم ہوئی تھیں کچھ استفسار کیا تھا؟

(جواب) میں مختلف سپاہیوں سے اکثر اس معاملہ پر گفتگو کیا کرتا تھا۔ میں نے اُن سے پوچھا کہ تم ان چپاتیوں سے کیا مطلب نکالتے ہو اور یہ کس نے تقسیم کرائی تھیں اُنھوں نے جواب دیا چونکہ وہ جہازی بسکٹوں کی مانند ہیں ہمارا تو یہ یقین ہے کہ سرکار کی طرف سے تقسیم ہوئی

(جواب) ہاں میرے ایک قدیم ملازم نے جو عرصہ ۴۰ سال سے میرے خاندان کا نوکر تھا اُس زمانہ میں چھٹی کی درخواست کی میں نے اُس سے واپس آنے پر اصرار کیا تو اُس نے بار بار افسوس سے یہ جواب دیا کہ بشرطیکہ حضور کا چولھا گرم رہا تو انشاء اللہ ضرور حاضر ہونگا جس سے اُسکی یہ مراد تھی کہ اگر میں اور میرے خاندان کی حالت اُسکے نوکر رکھنے کی رہی تو وہ آئیگا - یہ الفاظ اُسنے ملوہ سے بہت باعتبرہ پیشتر کہے تھے - وہ اسی زمانہ میں میرے پاس سے چلا گیا تھا اُسکے اتنک میں نے اُسکی کچھ خبر نہیں سنی -

قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ کو عدالت سے جانیکی اجازت دیگئی -

سارجنٹ ٹلینگ (بازار سارجنٹ دہلی) عدالت میں طلب ہوا اور اُسکو باضابطہ حلف دیا گیا

جرح ج ایڈوکیٹ

(سوال) کیا گزشتہ مئی میں ملوہ سے پیشتر تمہارا لڑکا قیدی کے ماحراشے جوان بخت کے گھوڑوں کو سیر ایا کرتا تھا - ؟

(جواب) ہاں اُس نے کوئی پانچ یا چھ سال تک گھوڑے سیر لے -

(سوال) تمہارے لڑکے کی کیا عمر ہوگی ؟ (جواب) کوئی انیس سال کی -

(سوال) کیا ملوہ سے کچھ پیشتر اُس نے تم سے کبھی جوان بخت کی بدمالی کی شکایت کی ؟

(جواب) اپریل ۱۸۵۷ء کے آخری دنوں میں اُس نے ایکدن وزیر صاحب کے دفتر سے جہاں وہ کچھ لکھنے کا کام کرتا تھا آکر کہا کہ آج میں حسب معمول وزیر اعظم کے مکان پر گیا تھا وہاں قیدی کے لڑکے جوان بخت بھی تھے اُنھوں نے مجھے کہا دو مہینہ یہاں مگر آنا میں کافر انگریزوں کی صورت دیکھنا پسند نہیں کرتا اور کچھ زمانہ جاتا ہے کہ تم سب کو قتل کرا کر اپنے پاؤں سے روندونگا جوان بخت نے اُس کے منہ پر تھوک بھی دیا - اُس نے

باقیماندہ کو جب انھوں نے اپنے ہتھیار رلا کر کھڑے کر دیئے تو ہم انکو
مکان کے اندر لے آئے اُس دن سخت گرمی تھی اُن میں سے کچھ آدمی تربوزا ور مٹھائی
اپنے ہمراہ لائے تھے مجھسے اور کپتان کارڈنر سے اسکے چکھنے کے لیے بہت اصرار کیا
یہ بات بھی ہمیں نئی معلوم ہوئی - اس اثنا میں وقتاً فوقتاً شہر میں جو روشنی دکھائی دیتی تھی
دیکھنے کے لیئے بلائے گئے - اِس کے بعد ہی ایک توپ کی آواز سنی اس کا سبب ہم
نہیں سمجھے کہ کیا تھا - جب ہمیں انبالہ اور دیگر مقامات کی آتش زدگی یاد آئی تو ہمیں گمان
ہوا کہ شہر میں کچھ نہ کچھ اندیشہ ناک حالت ہے مگر کپتان کارڈنر نے مجھسے کہا کہ خدا کا شکر
ہے ہمارے سپاہی اس وقت بہت نیک معلوم ہوتے ہیں - ہم نے انھیں دہوپ میں
چھوٹی چھوٹی ٹولیاں بناتے دیکھکر منع کیا اور اندر آنیکے لیئے حکم دیا انھوں نے جوابدیا
وہ ہمیں دہوپ اچھی معلوم ہوتی ہے" مگر میں نے انھیں مکرر اندر آنیکی تاکید کی جب میں
ایک کمرہ کے اندر گیا تو وہاں ایک آدمی کو جو صورت سے سپاہی معلوم ہوتا تھا کمپنی والوں
سے اس طرح پکار پکار کر باتیں کرتے دیکھا کہ مذہبی کتابوں میں لکھا ہے کہ ہر قوت یا سلطنت
کے لیئے ایک وقت مقرر ہے اور یہ کوئی عجیب بات نہیں ہے کہ انگریزوں کے زمانہ کا
خاتمہ آگیا ہو - میرا ارادہ ہوا کہ اُسے قید کر لوں کہ اتنے میں شہر والا میگزین اڑا اور دونوں
کمپنی کے آدمی پرتھی راج کی جے پکارتے ہوئے ہتھیار اُٹھا شہر کی طرف دوڑ پڑے -

(سوال) کیا کسی سبب سے تمکو، اسکے سے پیشتر اپنی رجمنٹ کے سپاہیوں کی بزدلی کا
گمان ہوا تھا - ؟ (جواب) نہیں

(سوال) کیا بلوہ سے پیشتر کوئی ایسا واقعہ تمھارے پیش نظر ہوا جس سے دہلی میں فساد
ہونیکا گمان ہوتا ؟

لفٹنٹ گمبیر اینڈ جوڈونٹ موج کے ہاں گئے وہاں کرنیل نیوبٹ رجمنٹ کے کمانڈنٹ کپتان
کاڈرا اور برگیڈیر میجر کپتان نیکل موجود تھے انھوں نے مجھے حکم دیا کہ تم فوراً جاکر اپنی اور
کپتان گاڈر کی کمپنی کو لے آؤ مجھے یہ بھی حکم ملا تھا کہ دو سو آدمی پورے کرکے انھیں
کارتوس وغیرہ دیکر شہر کے باہر بارود والے میگزین کے اوپر کے ٹیلہ پر جاکر کھڑا ہوں
اور کسی کو اس طرف سے دریا عبور نہ کرنے دوں۔ میں اور کپتان گارڈر فوراً لین گئے، ہاں
جاکر دیکھا تو ہماری کمپنیوں کے آدمی جوش میں بھرے بیٹھے ہیں انکو دقت، جیسا کرکے
سو سو آدمیوں کی دو کمپنیاں پوری کیں۔ کارتوس وغیرہ لیتے میں جب دیر ہوئی تو میں نے
دیر کی وجہ دریافت کی پھر جو جاکر سب پوچھا تو خلاصیوں نے کہا ہم کیا کریں سپاہی ہمسے
کارتوس و ٹوپیاں لینے میں جھگڑتے ہیں اور ہم کسی کو کارتوس و ٹوپیاں دے نہیں سکتے
ہیں جلدی کرکے کمپنی میں واپس آیا جب کارتوس وغیرہ دیئے جارہے تھے تو بہت سے
آدمیوں نے تعداد سے زائد لیلئے مگر عجلت کی وجہ سے اس وقت تو میں نے کچھ نہ کہا مگر
سنگ دھیان کرلیا کہ بعد میں ان سب کو سزا دونگا۔ کپتان گاڈر نے بھی مجھسے یہی شکایت
کی کہ میری کمپنی والوں نے بھی مقدار سے زیادہ کارتوس وغیرہ لیئے ہیں۔ اسکے بعد کمپنیوں
کو روانگی کا حکم دیا گیا جس وقت لین چھوڑنے لگے تو اس میں عجیب جوش تھا، وقتاً
وقتاً نعرے بھی کرتے تھے کہ ہم اسکو نہ روک سکے۔ میں یہ بیان کرنا بھول گیا کہ اس سے پہلے
ایک عام ہڑتال بارکپور میں انسور پانڈے کے کورٹ مارشل کا نتیجہ سنانے کے لیئے ہوئی
تھی جس پر تمام رجمنٹ نے ناخوشی ظاہر کی۔ مجھے سخت تعجب ہوا کہ آج کیا بات ہے ہمیشہ
کبھی ایسا نہیں ہوا۔ میگزین کے اوپر کے مکان پر پہنچکر میں نے دریا کے مختلف موقعوں پر
سنتری مقرر کردیئے۔

(جواب) مجھے معلوم نہیں - گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا -

کپتان ٹائیلر نمبر ۳۸ ہندوستانی پیدل عدالت میں طلب ہوا اور اُس کو حلف دیا گیا

جرح جج ایڈووکیٹ

(سوال) کیا ۱۰ مئی گزشتہ کو تم دہلی میں تھے ؟ (جواب) ہاں

(سوال) کیا تم نے اُس دن کسی گاڑی کو جس میں ڈاک جاتی ہے اپنی رجمنٹ کی لینوں میں جاتے سُنا یا اپنی آنکھ سے دیکھا اگر تمہیں کچھ معلوم ہو تو بیان کرو ؟

(جواب) ہاں ۱۰ مئی یوم یکشنبہ کو دوپہر کے ۳ بجے میں نے بگل کی آواز سُنی اور گاڑی میرے دروازے کے پاس سے گزری جہاں میں رہتا تھا وہاں عام طور سے گاڑیاں نہیں گزرتی تھیں یہ آواز سنکر میں نے اپنے ملازم کو حکم دیا کہ باہر جاکر دیکھ کون آیا ہے - اُسنے آکر جواب دیا کہ ایک گاڑی میں چند ہندوستانی لین میں آئے ہیں - چونکہ میرا مکان ایک گوشہ پر تھا اور گاڑی مکان کے تین طرف ہو کر جاتی تھی یہ گاڑی ابھی دوسری ہی طرف مڑی تھی کہ میں نے اُس ملازم کو حکم دیا کہ صوبہ دار میجر کو میری طرف سے سلام کہو اور یہ کہو کہ صاحب بلاتے ہیں اس گاڑی کے آنے سے میرا یہ خیال ہوا تھا کہ صوبہ دار میجر اور رجمنٹ کے اور ہندوستانی افسر جو کورٹ مارشل میں میرٹھ گئے تھے شاید آگئے ہیں ملازم نے تھوڑی ہی دیر میں آکر کہا کہ اُس گاڑی میں تو اور بہت سے ہندوستانی میرٹھ سے آئے ہیں اُن میں سے کوئی بھی ہماری رجمنٹ کا نہیں ہے اس گفتگو سے میں فوراً یہ سمجھ گیا کہ یہ باغی سپاہی ہیں - (سوال) اچھا گیارہ مئی کو کیا واقعہ پیش آیا ؟

(جواب) گیارہ مئی کی صبح کو کوئی ۹ بجے کمبر اکا ملازم دوڑا ہوا آیا اور کہا کہ لفٹنٹ ہالنڈ نے اطلاع بھیجی ہے کہ سوار دہلی آرہے ہیں - میں کپڑے پہن کر اُنکے پاس گیا - پھر میں اور وہ

ا ہوا۔ یہ دونوں لڑکیاں حسن عسکری کی مرید تو نہ تھیں مگر انہیں حسن عقیدت بہت تھی

(سوال) کیا کبھی قیدی فوج کی ہمت بڑھانے کے لیئے قلعہ کے باہر نکلا تھا؟

(جواب) ہاں حملہ کے دو دن بعد یعنی ۱۴ ستمبر کو بادشاہ کھلی پالکی میں بیٹھکر فوج کے ہمراہ بیگرین جانیکے لیئے قلعہ سے نکلے تھے مگر قلعہ سے دو سو گز کے فاصلہ پر کوئی گھنٹہ بھر ٹھہر کر واپس آ گئے اور فوج برخاست ہوئی۔

(سوال) بادشاہ کس وجہ سے ٹھہر گئے اور اُس کے متعلق کیا خیالات تھے؟

(جواب) وہ فوج بالکہ انگریزوں کے شہر سے نکالنے کے لیئے گئے تھے مگر جب دسالہ لڑائی میں مصروف تھے تو انکی ہمت بڑھانے کے لیئے ٹھہر گئے۔

(سوال) کیا بادشاہ بالعموم صادق الاخبار ملاحظہ کیا کرتے تھے؟

(جواب) پڑھنے کی بات تو میں کچھ نہیں کہسکتا البتہ یہ اور دیگر اخبار انکے پاس آیا کرتے تھے۔

(سوال) کیا بلوہ سے چند ماہ پیشتر دہلی کے مسلمانوں میں انگریزوں کے خلاف معمول سے زیادہ جوش تھا؟ (جواب) مجھے معلوم نہیں۔

(سوال) کیا تم صادق الاخبار پڑھتے تھے۔؟ (جواب) میں نے کبھی نہیں پڑھا۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا۔

جرح عدالت

(سوال) کیا سوائے مکند لال کے کوئی اور ہندو بھی خفیہ جلسوں میں شریک ہوتا تھا؟

(جواب) نہیں کسی اور ہندو پر اسقدر اعتماد نہ تھا۔

(سوال) کیا بلوہ کے بعد دہلی سے کوئی ایلچی اس فوج کو بلوہ کی ترغیب دینے کے لیئے گیا تھا جو اس وقت بغاوت میں شریک نہ تھی؟

(سوال) بادشاہ کے خفیہ جلسوں میں کون کون شریک ہوتا تھا؟

(جواب) محبوب علیخاں خواجہ سرا - وزیر اعظم - پیرجی حسن عسکری - وزینت محل - بادشاہ بیگم ومنی بیگم وآغا بیگم وختران فیدی واشرف النساء زوجۂ ثانی موجود ہوتے تھے اور جب کسی تحریر کی ضرورت ہوا کرتی تھی تو احسن اللہ خاں اور کاسیتھ مسمی مکند لال کی نگرانی میں سکتر کے دفتر میں لکھی جایا کرتی تھی۔

(سوال) نمبران ۲ و ۳ و ۴ بجد قتل گواہ کو دکھائے گئے اس کے بعد اس سے پوچھا کہ تم خط پہچانتے ہو؟

(جواب) میں نہیں پہچانتا - یہ کاغذ صوبہ دار بخت خاں کے دفتر میں لکھے گئے ہونگے اُن کے ہاں ایک مولوی اُن کاغذوں کو مرتب کرکے بادشاہ کی مہر لگانیکے لیئے لایا کرتا تھا۔

(سوال) کیا تم کبھی بادشاہ کے خفیہ جلسوں میں شریک ہوئے؟ (جواب) نہیں

(سوال) جب تم شریک نہیں ہوتے تھے تو تمھیں بادشاہ ایران کے پاس ایلچی جانیکی کیسے خبر ہوئی - (جواب) میں ملازم تو بادشاہ ہی کا تھا مگر محبوب علیخاں کی خدمت میں رہا کرتا تھا اس لیئے کبھی کبھی خفیہ حالات بھی معلوم ہوتے تھے۔

(سوال) کیا قلعہ میں عام شہرت تھی کہ حسن عسکری بادشاہ کے مزاج میں بہت دخیل ہے -

(جواب) ہاں قلعہ ہی میں نہیں بلکہ تمام شہر میں شہرت تھی کہ حسن عسکری اور محبوب علیخاں بادشاہ کے مزاج پر بہت حاوی ہیں۔

(سوال) کیا بادشاہ کی کوئی لڑکی حسن عسکری کی مرید تھی اور کیا ان ہی دونوں لڑکیوں میں سے تھی جنکی بابت تم نے خفیہ جلسوں میں شریک ہونیکا ذکر کیا ہے۔

(جواب) بادشاہ کی بیٹی نواب بیگم زوجۂ مرزا زماں شاہ حسن عسکری کی مرید تھی مگر اُسے مرے

(جواب) یہ صرف ایک بات تھی جس سے یہ مشار تھا کہ اگر راز کھل جائے تو تہمت دینے کا موقع رہے کہ آپس میں نااتفاقی تھی۔

(سوال) بیبیاں اور بچے جو قلعہ میں قید تھے وہ کس کے حکم سے قتل ہوئے۔

(جواب) یہ قیدی تین روز تک تو قید خانہ میں رہے جو تھے رو پیدل اور رسالہ کے لوگ مرزا مغل کے ساتھ بادشاہ کے پاس اُنکے قتل کے لئے حکم حاصل کرنیکی غرض سے گئے بادشاہ اُس وقت خلوتخانہ میں تھے مرزا مغل اور بسنت علیخاں اندر گئے اور سپاہی باہر کھڑے رہے کوئی بیس منٹ کے بعد وہاں سے نکلے اور بسنت علیخاں نے آواز بلند کہا کہ بادشاہ نے اُنکے قتل کرنیکا حکم دیدیا چنانچہ بادشاہی ملازموں نے جنکی نگرانی میں قیدی تھے قیدخانہ سے لاکر تھوڑے سے باغی سپاہی اپنے ساتھ لیکر سب کو قتل کردیا۔

(سوال) اِس کے علاوہ بھی اور کیا حرب ہے؟

(جواب) لڑائی شروع ہوجانے کے بعد جو شخص انگریزی سپاہی یا افسر کو پکڑلاتا اُسے دو روپیہ فی کس انعام ملتا۔

(سوال) کیا کبھی کوئی سپاہی یا افسر قید ہوکر زندہ قلعہ میں آیا۔؟

(جواب) نہیں۔ (سوال) بلوہ سے پہلے کیا مسلمانوں نے کوئی سازش یا اتفاق کرلیا تھا؟ (جواب) باغیوں کے شہر میں گھستے ہی صرف چھوٹے درجے کے مسلمان آن ملے تھے اور غالباً پہلے سے کوئی سازش نہیں ہوئی تھی۔

(سوال) اعلیٰ درجہ کے مسلمان جو بلوہ میں شریک تھے اُن میں سے کسی کا نام بتاؤ۔

بادشاہ اور کل شاہزادہ تو ضرور شریک تھے۔

(جواب) جو کچھ میں نے کہا وہ بلوہ کے دن کی بات تھا بعد میں جو کچھ ہوا اسکا مجھے علم نہیں

بہادر شاہ اس ملک کے بادشاہ اور اُن کا حکم بالاتر ہے۔ دوسرے دن ۱۲ مئی کو جب میرٹھ کے سوار اور دہلی کے رسالے ملے بادشاہ نے تخت پر بیٹھکر وزیر محبوب علیخاں کو کل فوج کی دعوت کرنیکا حکم دیا چنانچہ فوج میں شیرینی تقسیم ہوئی اور افسروں کو روپیہ بھی دیئے گئے ۱۸۴۲ء سے پیشتر بادشاہ خاص خاص موقعوں پر چاندی کے تخت پر بیٹھکر جو دربار خاص میں رہتا تھا انعامات دیتے تھے مگر اس کے بعد ایجنٹ گورنر جنرل نے اس رسم کو بند کردیا اور تخت کو اٹھواکر بادشاہ کے خلوت خانہ کے نیچے والے راستہ میں رکھوادیا ۱۲ مئی کو بادشاہ نے اُسے منگاکر اُس پر بیٹھکر دربار کیا۔

(سوال) کیا ۱۱ مئی سے پیشتر فوج نے کچھ تجاویز بادشاہ کے سامنے پیش کی تھیں۔

(جواب) مجھے ان تجاویز کے کھلم کھلا پیش ہونیکی تو خبر نہیں البتہ شاہی دربانوں میں تذکرہ ہوتا تھا کہ فوج عنقریب بغاوت کرکے قلعہ میں داخل ہوگی اور بادشاہ کی حکومت پھر قائم ہوجائے گی اور قدیم ملازموں کے رتبے اور تنخواہوں میں اضافے ہونگے۔

پندرہویں دن کی کارروائی

اظہار مکندلال ناتمام۔ جرح جج ایڈوکیٹ (ناتمام)

(سوال) بادشاہ کے کون کون ملازم یہ باتیں کرتے تھے؟

(جواب) نسبت علیخاں اور تمام آدمی یہی تذکرہ کرتے تھے۔

(سوال) بلوہ ہونے سے کسقدر پیشتر یہ باتیں ہوا کرتی تھیں۔؟

(جواب) چار روز پیشتر۔ (سوال) تمھارے بیان سے تو یہ ظاہر ہوتا ہے کہ شاہ ایران سے جو خط وکتابت ہوئی اُس میں مرزا حیدر شکوہ بھی شریک تھے مگر معلوم یہ ہوا ہے کہ لکھنؤ میں قیام کرنے کے سبب بادشاہ اُن سے ناراض ہیں اس کا کیا سبب ہے۔

اسکے بعد مرزا حیدر اور آپکے بھائی لکھنو واپس چلے گئے اور بادشاہ کے دور دراز کے ایک عزیز مرزا نجف اور مرزا املاقی پسر مرزا اشرف الدین پسر مرزا آغا خاں کے ہاتھ اسی قسم کی تحریر بادشاہ کے پاس بھیجی۔ تیں سال کا عرصہ ہوا کہ دہلی کے انگریزی سپاہی مرزا علی اور حمید خاں کے ذریعہ سے بادشاہ سے ملنے آتے تھے مرزا علی کا یہ کام تھا کہ جسقدر خواتین آئیں وہ بادشاہ کے روبرو پیش ہوں اور بادشاہ ہر ایک کو اُس وقت ایک تحریر دیتے تھے جس میں پہلے آنیوالوں کے بالترتیب نام ہوتے تھے اور ایک رومال بطور نشانی دیا جاتا تھا لیفٹنٹ گورنر کو اس معاملہ کی اطلاع ہو گئی اُنھوں نے بعد تحقیقات بادشاہ کو منع کر دیا کہ آیندہ انگریزی سپاہیوں کو اپنا مرید نہ بنائیں۔ بادشاہ اور فوج میں تعلقات پیدا ہو چکے تھے تاریخ بغاوت سے تین روز پیشتر خبر آگئی تھی کہ میرٹھ میں فوج غدر کرنیوالی ہے مگر یہ معلوم نہیں ہوا تھا کہ غدر کر کے وہ دہلی ہی میں آئینگے۔ رسالے والے سب سے پہلے قلعہ کے جھروکوں کے نیچے آکر کھڑے ہوئے اور اُنھوں نے بادشاہ سے کہا کہ ہم نے جسقدر انگریز میرٹھ میں تھے انھیں قتل کر دیا اور جسقدر یہاں ہیں انھیں بھی قتل کرینگے اور آپ ہمارے بادشاہ ہیں اور جسقدر انگریز ہندوستان میں ہیں سب تہ تیغ کر دیئے گئے۔ اُنھوں نے یہ بھی کہا تمام فوج آیندہ سے تابع فرمان ہے۔ بادشاہ نے اس کا یہ جواب دیا کہ تمھارا یہی ارادہ تھا تو تمکو ہر ایک بات کے لیئے تیار ہونا چاہیئے اور اگر تم تیار ہو تو اس معاملہ کے کل انتظام اپنے ہاتھ میں لو۔ یہ باتیں ہو ہی رہی تھیں کہ معبد شہر میں گھس گئے بادشاہ کے خاص ملازم اُن سے جا ملے ارتقا در داد خاں ایک کابلی نے مسٹر فریزر کو قتل کر دیا اور پیدل سپاہیوں نے شاہی ملازموں کے اشارہ سے افسر گارد قلعہ کے مکان پر چڑھ کر اُس کا بھی خاتمہ کر دیا۔ اس کے بعد جو انگریز شہر میں آئے ہاتھ لگا قتل ہوا۔ اُس دن یہ ڈھنڈورا پٹا کہ خدا کا ملک بادشاہ عالم کا او

اس سرگزشت کی پہلے سے خبر تھی۔ ستمبر گزشتہ میں لفٹنٹ والبرٹ نے مجھسے کہا تھا کہ امام بخش صوبہ دار میجر نے کپتان رسل سے تذکرہ کیا تھا کہ ۱۱مئی سے دو ماہ پیشتر سے ہماری لینوں میں آدمی آیا جایا کرتے تھے اور سپاہیوں کو بغاوت پر آمادہ کرتے تھے کپتان رسل نوم جون کو بادلی سرائے میں مارے گئے مگر امام بخش صوبہ دار میجر ابتک میرٹھ میں ہے۔ میرے خیال میں کپتان رسل کو یہ خبر بعد بلوہ کے ملی۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ کو واپس ہونیکا حکم دیا گیا۔

مکندلال بادشاہ دہلی کا سکتر عدالت میں طلب ہوا اور اسکو حلف دیا گیا

جرح جج ایڈوکیٹ

(سوال) کیا تمھیں ہندوستانی فوج کی بغاوت کی کچھ اصلیت معلوم ہے؟

(جواب) کوئی دو سال پیشتر سے بادشاہ دہلی گورنمنٹ کی جانب سے بددل ہو گیا تھا اور گورنمنٹ کی وقعت اسکے دل سے جاتی رہی تھی جسکی تفصیل یوں ہے۔ جب مرزا حیدر شکوہ اور مرزا فرید پسران مرزا خان بخش پسر مرزا سلیمان شکوہ لکھنؤ سے آئے تو انھوں نے حسن عسکری سے ملکر بادشاہ کو آمادہ کیا اور سمجھایا کہ ایک نامہ شاہ فارس کو بھیجا جائے اور اس میں یہ لکھا جائے کہ انگریزوں نے بادشاہ کو قید کر لیا ہے اور جس عزت کا وہ مستحق تھا اسکی وہ عزت نہیں رہی اور ولیعہد کی تخت نشینی کی بابت کوئی آیندہ امید نہیں ہے اور نہ یہ امید ہے کہ علاوہ ولیعہد کے اور کوئی شاہزادہ ولیعہد کیا جائے۔ اس خط سے منشا یہ تھا کہ باہمی ملاقات و خط و کتابت قائم ہو جائے۔ سیدی قنبر بادشاہ کا خاص مسلح ملازم اس خدمت پر مامور ہوا اور اسکو محبوب علیخان کی معرفت سو روپیہ زاد راہ کے لیے دیکر مع خط ایران روانہ کیا اور یہ خط بادشاہ کے خاص سکتر کے دفتر میں لکھا گیا تھا۔

اور جو کچھ بیتی تھی وہ سرگذر یر گریو کو سنائی۔ گریو صاحب کے پاس اُس وقت دو توپیں اور سرد ۳ کے تین سو سپاہی تھے جو میرے خیال میں اُس وقت تک فرماں بردار تھے مگر میرے وہاں پندرہ منٹ پہنچنے کے بعد بازگشت ہوئی۔ سپاہیوں نے کہا ہم تمہاری جاں کے ساتھ ہیں اور پہاڑی سے اُتر کر چھاؤنی والی سڑک پر پڑ لیے اور لین کے قریب پہنچنے پر ایک ایک دو دو کر کے اپنی کوٹھڑیوں میں گھس گئے اور جب میں نے ان سے پوچھا کہاں جاتے ہو تو یہ جواب دیا پانی پینے جا رہے ہیں وہ اپنے ساتھ ہتھیار وغیرہ بھی لیتے گئے تھے۔

یہ دیکھ کر میں اپنے خیمہ کے گارد کے پاس گیا اس وقت سات بج ہو گئے تھے ہر چند اپنے ساتھ آنیکی ترغیب دی اور اُن سے کوئی آدھ گھنٹے باتیں کرتا رہا مگر صرف ایک حوالدار میجر اور دو سپاہی میرا ساتھ دینے کے لئے تیار ہوئے۔ ہم اسی وقت چل پڑے مگر رات میں راستہ بھول گئے اور جب صبح کو دیکھا تو دہلی سے صرف چار ہی میل کے فاصلہ پر تھے۔ شہر سے کوئی تین میل کے فاصلہ پر برف کے کھیتوں میں تین دن تک چھپے رہے حوالدار اور ایک سپاہی تو پہلی صبح کو اس بہانہ سے کہ ہم تمہارے لئے کھانا لے آئیں چلدیئے اور دوسرا سپاہی دوسرے دن چمپت ہو گیا۔ میں بالآخر تنہا ایک فقیر کے ساتھ کرنال بھاگ گیا۔

دسوالؔ ہ۔ تم نے اامئی کو یا اس سے قبل اپنی فوج کو کس رنگ میں پایا کیا تمہارے نزدیک سرباہ ہندوستانی پیادگاں کے سپاہیوں کو میرٹھ سے باغیوں کے آنے کی خبر پہلے سے تھی۔ ہ جوابؔ اامئی یا اس سے قبل مجھے اس قسم کے آثار ظاہر نہیں ہوئے مگر مئی کے واقعات دیکھ کر اور جو خبریں بعد میں لگیں اُن سے یقین ہو گیا کہ ہندوستانی سپاہیوں کو

بھاگ کر وہیں جمع ہو گئے ہیں میں نے اُس سے کہا کہ اُن سے جا کر کہدو کہ کشمیری دروازہ پر آجائیں اُنکے ساتھ کوئی انگریزی افسر نہیں تھا۔ حوالدار میجر نے مجھسے کہا کہ چند سوار ہمارے ساتھ یہانتک آئے اور سارے راستے ہمیں غدر کرنے کے لیئے ورغلاتے رہے اسکے بعد کچھ افسر اور سپاہی جا کر اُن لاشوں کو اُٹھا لائے۔ میجر ریٹ کی ماتحتی میں نمبر ۷۴ اور کپتان ڈی ٹیشر کے توپخانہ کی دو توپیں بھی آکر ملگئیں۔ دو بجے کا وقت ہوگا کہ میگزین کی طرف سے توپوں کے چھٹنے کی آواز آئی جو ساڑھے تین بجے میگزین اُڑنے تک چھٹتی رہیں۔ میں یہ بیان کرنا بھول گیا کہ جسوقت ہم کشمیری دروازہ پہنچے تھے اُس وقت مسٹر گیلوے نے خزانہ کی حفاظت کے لیئے کچھ مدد مانگی جو میں نے اُنکے ساتھ کردی۔ میگزین سے بچکر لفٹنٹ ولبی بھی ہمارے پاس بھاگ آیا اُس نے کہا بادشاہ نے صبح کو میگزین پر قبضہ کرنے کے لیئے فوج کو بھیجا تھا مگر ہم نے انکار کردیا اور جو چند انگریز وہاں تھے اُنکی مدد سے میگزین کی روک تھام کرتے رہے بالآخر دو بجے باغی زینے لگا کر اندر گھس آئے۔ ہم سب پانچ بجے تک کشمیری دروازے رہے کہ یکایک ہمارے قریب ہی سامنے سے بندوقوں کی باڑھ چلی جس سے کپتان گورڈن اور نمبر ۷۴ کا لفٹنٹ ریولی تو فوت ہو گئے اور نمبر ۵۴ کے لفٹنٹ اوسبرن زخمی ہوئے۔ لائٹ کمپنی کے ایک سپاہی نے اپنے ہتھیار میرے شانے سے مار کر کہا بہتر ہے آپ چلے جائیں۔ ورنہ کوئی گولی ماردیگا۔ میں نے جب دیکھا وہاں ٹھیرنا بیکار ہے اور نمبر ۵۴ کے سپاہی بے قابو ہو گئے ہیں تو میں وہاں سے چلدیا اور بعد میں نمبر ۷۴ کا ایک افسر بھی میرے ساتھ ہولیا۔ ہم بڑی سڑک کی راہ باؤ ٹے کو جارہے تھے کہ لائٹ کمپنی کے اس سپاہی نے کہا کہ سڑک محفوظ نہیں ہے تم بنگلوں بنگلوں باؤ ٹے جاؤ۔ ہم نے اسیطرح کیا

گھس گئے اور نمبر ۵۴ کے ہندوستانی پیدل کے افسروں کو گولیاں مارکر گرا دیا۔ میں نے
دونوں کمپیوں کو سدوقیں بھرنیکا حکم دیا اور سدوقیں بھری ہی جارہی تھیں کہ میں نے
کرنیل ریلی کو کشمیری دروازہ سے باہر کی جگہ سے زخمی مالسری میجر کے سہارے آتے
دیکھا۔ میں ماعیوں سے مقابلہ کی اُمید پر کھڑا تھا مگر اُن میں سے ایک بھی لطریہ پڑا اور نہ
نمبر ۵۴ ہندوستانی پیدل میں سے جو کرنیل ریلی کے ہمراہ گئی تھی کوئی دکھائی دیا۔ نمبر ۳۸
ہندوستانی پیدل کے صرف پچاس آدمی جو لفٹنٹ پروکٹر کے ماتحت تھے آتے دکھائی
دیئے۔ کپتان ولیس نے کہا کہ اس اڑتیسویں پیدل نے اپنے سامنے کرنیل ریلے کو زخمی
ہوتے دیکھا اور باوجود کرنیل کی درخواست کرنے کے بھی اُنھوں نے اُس کے بچانے کی
کوشش نہیں کی نمبر ۵۴ سپاہیوں نے بھی غالبًا ایسا ہی برتاؤ کیا ہوگا میں نے نمبر ۵۴ پیدل
کے چند افسروں کپتان سمتھ و کپتان روس و لفٹنٹ ایڈورڈس و لفٹنٹ واٹر فیلڈ و سارجنٹ
میجر کو گرجا کے مغربی جانب مرا ہوا پایا۔ توپوں کو قائم کرکے اور سنتریوں کو مختلف ناکوں پر
مقرر کرکے میں نے لفٹنٹ والرٹ سے کہا کہ چلو اُن افسروں کی لاشیں اُٹھا لائیں مگر سپاہیوں
نے منع کیا کہ ابھی کیا جلدی ہے ابھی تم وہاں نہ جاؤ سوار ضرور افسروں کی تاک میں ہونگے
ہم جا کر اُٹھا لائیں گے ہمیں کوئی کچھ نہ کہے گا۔ مگر وہ خود بھی اُس وقت نہیں گئے تھوڑی
دیر کے بعد ایڈجٹنٹ ولفٹنٹ اوسبرن اور لفٹنٹ ٹیلر جسکو شہر والوں نے زخمی کر دیا تھا
ہمسے آکر ملے۔ ایسا ہی انجلو بھی ہمارے پاس آگیا اور ہر دم ہم کو دھڑکے تھے کہ مارے
وٹ کمپنی کے ایک سوار نے آکر مجھسے کہا کہ حوالدار میجر نے دریافت کیا ہے کہ آپکی رجمنٹ
کس طرف جائیگی۔ میں نے اُس سے کہا کہ وہ کہاں ہے؟ جواب میں اُس نے کہا کہ سبزی
منڈی میں ہے جب سواروں نے افسروں پر گولیاں برسانی شروع کیں تو وہ بھاگ کر

تو اسے دہلی میں دیدیئے جانے تھے اور ایکہزار اسکے خاندان والوں کو لکھنو میں ملتے تھے۔
اس کے علاوہ ڈیرہ لاکھ سالانہ آسے زمینوں اور مکانوں کی آمدنی سے بھی وصول ہوتا تھا۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔

میجر پٹرسن نمبر ۵۴ ہندوستانی پیادگان کی عدالت میں طلبی ہوئی اور باقاعدہ حلف دیا گیا۔

جرح جج ایڈوکیٹ

(سوال) کیا ۱۱ مئی گزشتہ کو تم دہلی ہی میں تھے؟

(جواب) ہاں۔ (سوال) جو کچھ تم نے اس موقع پر مشاہدہ کیا بیان کرو؟

(جواب) ۱۱ مئی کی صبح کو احکامات سنانیکے لیئے پریڈ ہوئی اور حسب معمول بلا اظہار کسی علامت بلوہ کے ڈسمس ہو گئی مگر نو ہی بجے رجمنٹ کی پکر پریڈ ہوئی اور اسکو یہ حکم دیا گیا کہ دریائے جمنا کے کشتی کے پل پر جاکر ناکہ بندی کریں اور جو تیسرا رسالہ میرٹھ سے آرہا ہے اسے دریا عبور کرنے سے روکیں۔ جب میں پریڈ میں پہنچا تو کرنیل رپلی نے مجھے حکم دیا کہ دو کمپنیاں اپنی ڈگرانڈیل سپاہیوں کی اور نمبرا کو لیجاؤ اور وہاں دو توپونکی نگرانی کرو مگر پہلے راستہ میں کپتان ڈی ٹیشیر سے ملکر اور حکم بھی لے لینا۔ کپتان ڈی ٹیشیر نے مجھسے کہا تم چلکر صدر بازار میں ٹھیرو میں ابھی دو توپیں بھیجتا ہوں۔ پون گھنٹہ تک میں وہاں انتظار کرتا رہا مگر جب توپیں نہیں پہنچیں تو میں نے لفٹنٹ وایبرٹ کو توقف کی وجہ دریافت کرنیکے لیئے بھیجا اور خود جلدی کے سبب دونوں کمپنیوں کو ساتھ لیکر پل کی طرف روانہ ہو گیا۔ لفٹنٹ وایبرٹ نے آدھے راستے میں آکر کہا کہ ہندوستانی گولہ انداز ابھی نکالے گئے ہیں اور یہ کہ توپیں ابھی آتی ہیں۔ پل کوئی ڈیڑھ میل رہا ہوگا کہ توپیں بھی پہونچ گئیں۔ کشمیری دروازہ کوئی سو ہی گز رہ گیا ہوگا کہ کپتان ولیس نمبر ۵۴ ہندوستانی پیدل نے جو اس ہفتہ میں افسر میدان تھا مجھسے کہا جلدی جاؤ باغی شہر میں

متعلق تم عدالت کو کچھ اطلاع دے سکتے ہو؟

(جواب) غلام قادر نے جب شاہ عالم بادشاہ دہلی کی آنکھیں نکالیں اور اسکی سخت بیعزتی کی تو ۱۷۸۸ء میں مرہٹوں نے اپنا قابو پا لیا ۱۸۰۳ء میں جب لارڈ لیک نے علیگڑھ فتح کرکے دہلی پر حملہ کیا اسوقت بادشاہ کے اختیارات شہر دہلی کے اندر ہی اندر تھے وہ مثل قیدی کے تھا۔ مرہٹوں نے دہلی سے چھ میل فاصلہ پر بمقام پٹپڑ گنج فوج آراستہ کی مگر لارڈ لیک نے حملہ کرکے انھیں شکست فاش دی اور شہر اور قلعہ کو مرہٹوں سے خالی کرالیا اُس وقت شاہ عالم نے انگریزوں کی پناہ میں آنیکی درخواست کی اور ۱۴ ستمبر کو ۱۸۰۳ء کے واقعہ میں اور زیادہ قابل یادگار تاریخ ہو گئی ہے انگریزی فوج شہر میں داخل ہوئی اسوقت سے بادشاہان دہلی انگریزوں کے پنشن خوار ہے اور مرہٹوں کی قید سے نکل کر انگریزوں کی زیر حکومت میں گئے۔ ۱۸۳۷ء میں قیدی تخت دہلی پر بیٹھا اسکے اختیارات صرف قلعہ کی چار دیواری کے اندر تھے اور وہ محض اپنے ہی ملازموں کو خطابات اور خلعت عطا کر سکتا تھا دوسروں کے لیئے اُسے ممانعت کردی گئی تھی۔ اور سوائے سلطنت عالیہ کے کوئی لوکل عدالت اُسکو کسی قسم کا اختیار نہیں دیسکتی تھی۔

(سوال) کیا قیدی کے لیئے مسلح آدمیوں کی تعداد محدود کردیگئی تھی؟

(جواب) قیدی نے لارڈ آکلینڈ سے درخواست کی تھی کہ جسقدر وہ مناسب سمجھے اسقدر مسلح آدمیوں کی تعداد رکھنے کی اجازت دیجائے۔ نواب گورنر جنرل نے جواب میں یہ حکم دیا تھا کہ جسقدر آدمیوں کی تعداد تم اپنی پنشن سے دیسکتے ہو رکھ لو۔

(سوال) بلوہ کے وقت قیدی کو گورنمنٹ سے کسقدر پنشن ملتی تھی؟

(جواب) اُس کے لیئے ایک لاکھ روپیہ ماہوار کی پنشن منظور ہوئی تھی جس میں سے ساڑھے ہزا

(سوال) کیاتم نے اپنے قیام دہلی میں بلوہ کے متعلق ہندو اور مسلمانوں کے خیالات میں فرق پایا؟ (جواب) ہاں مسلمان غدر ہونے سے خوش تھے اور محرم میں میں نے مسلمان عورتوں کو اپنے مذہب کی کامیابی کے لئے خود دعا کرتے اور اپنے بچوں کو دعا کی تلقین کرتے سُنا تھا اور اُن دعاؤں میں انگریزوں کو بددعا کیجاتی تھی۔

(سوال) جب مسلمان اور ہندو دہلی میں یکجا تھے تو کیا اُن میں مذہب کی بابت آپس میں کچھ جھگڑا ہوا تھا؟ (جواب) میرے نزدیک جب رسالے پہلے پہل شہر میں آئے تو ہندوں نے بادشاہ سے یہ عہد لیا تھا کہ شہر میں گاؤ کشی نہ ہوگی اور اس عہد کی پابندی بھی ہوئی۔ جہانتک مجھے یقین ہے بلوہ کے زمانے میں ایک گائے بھی ذبح نہیں ہوئی۔ بقر عید پر گاؤ کشی کے سبب جھگڑا ہونیکی اُمید تھی مگر اُسوقت مسلمانوں نے گائے ذبح نہیں کی۔ ۹ ستمبر کی صبح کو بھیس بدلکر اور اپنے بچوں اور ملازموں کو ساتھ لیکر میں دہلی سے میرٹھ بھاگ گئی۔

قیدی نے جرح کرنے سے انکار کیا۔

جرح عدالت

(سوال) تمھیں کہاں سے معلوم ہوا۔ کیا تمھیں یقین ہے کہ ہندوستانی سپاہیوں یا دہلی والوں نے انگریزی عورتوں کی بہت بےحرمتی اور بےعزتی کی۔ (جواب) ہاں

گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔

چودھویں دن کی کارروائی - ۱۲ فروری ۵۸ء یوم جمعہ

مسٹر سی بی سانڈرسن کمشنر اور ایجنٹ لفٹنٹ گورنر عدالت میں حاضر ہوئے اور اُنھیں حلف دیا گیا

جرح جج ایڈوکیٹ

(سوال) جن وجوہ سے بادشاہ دہلی گورنمنٹ انگریزی کی رعیت اور پنشن خوار بنا اُس کے

ہیں۔ قتل کے ایک گھنٹہ بعد مفتی صاحب نے آکر شاہی گارد سے کہا کہ میں باقیماندہ پانچ
قیدیوں کو دیکھنا چاہتا ہوں۔ انھوں نے ہمیں ہماری جانوں کی حرمت جبری نسائی اور
گارد والوں سے کہا کہ انھیں کسی محفوظ جگہ لیجاؤ مگر اس بات کا خیال رکھنا کہ دن کے وقت
نہ لیجانا مبادا کوئی سپاہی یا شہری انھیں قتل کر دے (مجھے یہ کہدینا ضرور ہے کہ ان میں
بعض کو ہمارے عیسائی ہونیکا شبہ تھا) شام کو ہم پھر اپنے وردی کے مکان پر گئے اور
آئندہ منگل کو اس علاقہ کے تھانیدار نے پھر ہمیں قید کر لیا۔ مرزا مغل کے سامنے لے گیا
تھانیدار نے مرزا سے کہا کہ یہ عیسائی ہیں انھوں نے بھیس بدل رکھا ہے اور مرزا نے ہمارے
پھانسی پر چڑھانیکا حکم دیا مگر اٹھتیسویں رجمنٹ کے سپاہیوں نے انھیں ہمارے قتل سے
باز رکھا اور ہم ہنڈن کی لڑائی تک وہیں قید رہے اسکے بعد اٹھتیسویں رجمنٹ کے سپاہیوں
نے ہمیں رہا کر دیا۔ سپاہی جب شکست کھا کر وہاں سے شہر میں واپس آئے تو آدمی مایوس ہو
یہ کہنے لگے کہ انگریزوں کے مقابلہ میں ان کامیابی کی کچھ امید نہیں۔ اس پر ہندو سپاہیوں
نے انھیں شرم دلائی کہ ابھی تو انگریزوں سے پہلی ہی لڑائی ہوئی ہے اسی برتے پر اپنے
مذہب کیلئے لڑنے اٹھے تھے۔ انھوں نے بڑے افسوس سے کہا کہ صورت واقعہ بدل گئی
اور تعجب ہے ان مسلمانوں پر جنھوں نے ہمیں مذہب کے بہانہ سے دھوکے میں رکھا اور
اس بات پر بحث کرنے لگے کہ کیا واقعی انگریزی حکومت کا یہ منشا تھا کہ ہمارے مذہب میں
خلل اندازی کرے۔ بہت سے ہندو سپاہیوں نے تو اس وقت یہ ظاہر کیا کہ اگر ہمیں
اپنی جان بخشی کی امید ہو تو ہم پھر سرکاری ملازمت بخوشی اختیار کر لیں مگر مسلمانوں نے
اسکے برخلاف یہ کہا کہ بادشاہی ملازمت انگریزی ملازمت سے درجہا بہتر ہے اور ہمیں یقین
ہے کہ نواب اور راجہ بادشاہ کو مدد دینگے اور ہم انگریزوں پر فتح حاصل کرینگے۔

(جواب) ہم ابھی درزی ہی کے مکان میں تھے کہ میں نے ایک عرضی بادشاہ کے نام لکھی تھی اور اسکو اپنے پاس اس غرض سے رکھا تھا کہ بذات خود بادشاہ کو دونگی مگر جب لاہوری دروازہ پر گارد والوں نے مجھے قید کیا تو وہ درخواست بھی اُنھوں نے مجھسے لیلی اُس میں میں نے یہ لکھا تھا کہ میں اور میرے بچے کشمیری مسلمان ہیں اس لیئے مجھے اوروں سے علیٰحدہ کھانا دیا جاتا تھا اور بادشاہی ملازم بھی مجھے مسلمان سمجھکر میرے ساتھ کھایا کرتے تھے پیر کے بلوہ کے بعد میں نے ارکانِ اسلام سیکھ لیئے تھے اور اپنے بچوں کو بھی یاد کرا دیئے تھے اور ہم اُنھیں بخوبی ادا کر سکتے تھے۔ ہم مسلمان سمجھے جانے ہی کی وجہ سے بچے ۱۶ مئی کی صبح کو شاہ کے خاص ملازم اور کچھ پیدل سپاہیوں نے آکر کہا کہ سولے پانچ مسلمانوں کے کل عیسائی باہر آجائیں۔ عورتوں اور بچوں نے یہ سمجھکر کہ اب قتل ہونگے رونا پیٹنا شروع کردیا۔ اُنھیں تسکین دینے کے لیئے مسلمانوں نے تو قرآن کی اور ہندوں نے جمنا کی قسم کھائی کہ تم قتل نہیں کئے جاؤ گے بلکہ ہم تمھیں اچھی جگہ لیجاتے ہیں اور جو آدمی اس جگہ رہیں گے وہ بعد میں میگزین جائینگے۔ یہ سنکر وہ سب باہر نکل گئے جہاں اُنھیں شمار کر کے جنکی تعداد مجھے معلوم نہیں مثل قیدیوں کے اُن کے گرد رسّی کا حلقہ ڈالکر لیگئے میں خود تو نہ دیکھ سکی مگر مجھے معلوم ہوا کہ اُنھیں پیپل کے درخت کے نیچے حوض کے پاس بادشاہ کے نجی کے ملازموں نے تلواروں سے کاٹ دیا۔ اُس قتل میں کوئی سپاہی شریک نہ تھا۔ اُنکے قتل کرنیکا کام بادشاہی ملازموں نے خود اس واسطے اپنے ذمّہ لیا تھا کہ اگر ہم ان کافروں کو مارینگے تو ہمیں جنت میں درجے ملیں گے۔ اِس بات کی خبر مجھے ایک مہترانی نے دی تھی اور بغاوت کے دنوں میں جب میں دہلی میں آکر رہی تو اسکی اور تصدیق ہوگئی قتل کے بعد ہی دو توپیں چلی تھیں جنکی بابت یہ مشہور ہوا کہ اس خوشی کے اظہار میں چھوٹی

شیہاں وایک بچہ وسس کورٹ اور ایک لڑکی وسس سٹیر وسس کوچرین وسس ایم ہیٹ وسس اے سیر سعرڈ وسس ایل ہائیلی ماسٹر جے ڈشار وسس ایلس ستار وسس اس ستار و مسٹر ابرٹش ڈلڑکا و مسٹر کرو و مسٹر سمتھ ما سکے علاوہ ایک مرد اور اور عورتیں اور بچے بھی تھے اُن کا نام مجھے یاد نہیں۔ ہم سب ایک تنگ و تار کمرے میں جس کا صرف ایک ہی دروازہ تھا بند کر دیئے گئے تھے معاے تنگ و دو مرداں لسیاز کا معاملہ تھا اور جب کوئی سپاہی ماتقا یا عمداً بچوں کو ڈرانے آتا تھا تو مجبوراً ہم اُس ایک دروازے کو بھی بند کر لیتے تھے۔ سپاہیوں کی بندوقیں بھری ہوئی تھیں اور اُن پر سنگیں چڑھی ہوئی تھیں اور ہم سے بار بار پوچھتے تھے کہ اگر بادشاہ تمھاری جان بخشی کر دے تو تم مسلمان ہو جاؤ گے؟ مگر بادشاہ کے خاص مسلح سپاہی جو ان سپاہیوں میں ملے ہوئے تھے اُن کو منع کرتے تھے کہ انھیں جانوں کی اُمید نہ دلاؤ ہم ان کے ٹکڑے ٹکڑے کرینگے اور ان کا گوشت چیلوں اور کووں کو دینگے۔

جمعرات کے دن کچھ سپاہیوں نے آکر ہمیں سے کہا کہ ہم قلعہ میں سرنگ لگا کر تم سب کو اُڑا دینگے ہمیں کھانے میں بہت موٹی جھوٹی دال ملتی تھی صرف دو مرتبہ بادشاہ سے عمدہ کھانا بھجوایا تھا اُس دن اور کچھ نہیں ہوا جمعہ کے دن ایک سپاہی نے ایک میم دمالا مسز شیر سے آکر یہ پوچھا کہ اگر انگریزوں کو اختیار ہو جائے تو ہمارے ساتھ کیا کرینگے۔ جس کا جواب مسوں نے یہ دیا کہ جیسا تم نے ہمارے خاوندوں اور بچوں کے ساتھ کیا۔

دوسرے دن یعنی ۱۶ مئی سنہ ۵۷ء با استثنائے میرے اور ایک مسلمان بڑھیا کے جو مجھکو کھانا دیتی تھی کل انگریزوں کو قید خانہ میں سے لیجا کر قتل کر دیا۔

سوال: تم کس طرح جانتی ہو کہ کل آدمی قتل ہوئے اور تمھارے اور تمھارے بچوں کے ساتھ نرمی کرنے کا کیا سبب تھا؟

دعیسائیوں کو قتل کر ڈالیں یا انھیں گھروں سے نکالدیں کہ راستہ میں اُن کا فیصلہ کر دیں
بالآخر یہ بات طے پائی کہ ہم اس شرط پر آیندہ شام تک ہاں رہیں اُسکے بعد ہم وہاں سے
چلے جائیں گے۔ مگر اُسی رات میرا میر منشی میرے پاس میرے درزی کو لایا میں نے اُس سے
دریافت کیا کہ تیری دانست میں کوئی اور ایسی محفوظ جگہ ہے جہاں ہم چھپ رہیں۔ اُسنے
جوابدیا یہ سُنا جاتا ہے کہ نواب احمد علیخاں انگریزوں کو اپنے ہاں پناہ دے رہے ہیں میں
آپ کو وہاں لیچلونگا۔ وہ نواب کی گاڑی لینے چلا گیا مگر واپسی پر اُس نے آکر یہ کہا کہ
باغیوں کو انگریزوں کے نواب کے گھر میں چھپنے کا حال کھل گیا اور اُنھوں نے مکان پر
توپیں لگادی ہیں مگر اب میں آپ کو اپنے گھر ہی لے چلوں گا۔ اُس نے ایسا ہی کیا اور
ہم اُسی کے ہاں تھے کہ اُسنے یہ سُنا کہ کچھ انگریز قلعہ میں گئے ہیں اور باوجود محبوس ہونیکے
بادشاہ نے اُنکی جانوں کی ضمانت کرلی ہے اور مجھے یہ رائے دی کہ تم بھی وہیں چلی جاؤ
بُدھ کی رات کو آٹھ بجے کے درمیان وہ ایک اور باغی سوار مسمی قادر داد خاں کو اپنے ہمراہ لایا
اور یہ دونوں بحفاظت ہمیں قلعہ میں لیگئے۔ درزی نے کسی وقت اُن کے ساتھ کوئی مہربانی
کی تھی اس لیئے باغی نے ہماری حفاظت کرنے کی حامی بھرلی اور کہا کہ باوجود انگریزوں
کے قتل کرنیکے متعلق باہمی قسما قسمی کے میں تمھارا ساتھ دیتا ہوں جب قلعہ کے لاہوری دروازہ
پر پہنچے تو شاہی گارد نے ہمیں قید کرلیا اور مرزا مغل کے پاس لیگئے اُنھوں نے حکم دیا
کہ انکو بھی اور انگریزوں کے ساتھ قید خانہ میں بند کر دو۔ اس طرح ہم ۱۳ مئی منگل کی رات کو
وہاں گئے۔ جہاں تک میں خیال کر سکتی ہوں مرد و عورت اور بچے ملا کر کل انگریز ۴۶ سے ۵۰
تک قید خانہ میں ہونگے۔ میری اور میرے بچوں کی یاد کے موافق اُنکے نام یہ تھے۔ مس
سکلی اور اُنکے تین بچے۔ مس گلن و مس ایڈورڈس دو بچے مس ملانی اور دو بچے و مس

مسٹر الڈویل اور میرے آنکے گھر والوں سے پہلے سے شناسائی تھی اُس کی بیوی اور لڑکیوں نے ہمیں بڑی خاطر سے اُتروایا۔ ہم رات کے آٹھ بجے تک تو وہاں رہے اس کے بعد مرزا عبداللہ نے کہا کہ میں تمکو زیادہ محفوظ جگہ یعنی اپنی ساس کے گھر پہنچا دیتا ہوں انھوں نے ہمیں وہاں پہنچا دیا اور میرا روپیہ پیسہ اپنے پاس رہنے دیا اور مجھسے کہا اس وقت اُس کا بازار میں سے لیکر جانا مناسب نہیں صبح کو اپنے منشی کو بھیجکر منگا لینا۔ چنانچہ میں نے صبح کو منشی کو اپنے دوسو روپیہ اور کچھ چاندی کی طشتریاں لانیکے لئے بھیجا مگر مرزا عبداللہ نے انکار کیا کہ میرے پاس نہیں ہے اور پھر دھمکی دی کہ اگر تم میرے ساس کے مکان سے نہ چلے گئے تو میں آدمیوں کو بھیجکر قتل کرا دونگا اور ایسا ہی ہوا کہ انھوں نے شام کو اپنے چچا اور چند آدمیوں کو بھیجا کہ اگر میں نہ چلی گئی ہوں تو مجھے قتل کردیں۔ میں نے اُن کے چچا کو تو نہیں دیکھا البتہ اُسکے آدمیوں نے ہمارے قتل کے لئے تلواریں سونتھ لی تھیں مگر میرے منشی کی بیوی نے اُنھیں سخت لعنت ملامت کی اور کہا اگر مرزا کی یہی منشا تھی اور اُن کا یہی ارادہ تھا تو اُنھوں نے اپنے ہاں کیوں اُترنے دیا۔ کیا یہ پناہ اور امن دینے کا وعدہ محض قتل کرنے کے لئے تھا" اور اُس نے یہ بھی کہا کہ اگر تمھیں اُنھیں قتل ہی کرنا ہے تو پہلے مجھے قتل کردو میں نے ان عیسائیوں کا نمک کھایا ہے اُنھیں اپنے سامنے قتل ہوتے نہ دیکھونگی اُس نے اُن سے طنزاً یہ بھی کہا "میں سیدانی اور سیدہ ہوں مجھے مار کر بڑا نام پاؤ گے" یہ اشارہ اُس نے اس لئے کیا تھا کہ وہ سیدہ تھی اور بادشاہ کا خاندان سنی تھا اور سنیوں نے آل نبی یا سیدوں کو ابتداءً قتل کیا تھا۔ انھوں نے اُسے جواب دیا کہ اگر ہم ایسا کریں تو ہم کافروں سے بھی بدتر ہیں مگر چونکہ ہم نے عیسائیوں کے قتل کا مصمم ارادہ کرلیا ہے اور جو لوگ عیسائی نہیں ہیں ہم انھیں نصیحت کرتے ہیں کہ یا تو وہ خود گھروں کو چھوڑ دیں کہ ہم اُنھیں

اس وقت آٹھ بج گئے تھے اور میرٹھ کے باغی دریا عبور کرکے اس طرف آ رہے تھے ابھی تک نہیں
ملے تھے۔ اس کے بعد ان انگریزوں نے جو ہمارے مکان میں جمع ہو گئے تھے اور جنکی
تعداد مع عورتوں و مردوں بچوں تیس سے زائد تھی دروازوں کی ناکہ بندی شروع کر دی اور عورتوں
اور بچوں کو کوٹھے کے مکان پر بھیجا نو بجے کے قریب باغی پل عبور کرتے دکھائی دیئے
ان میں بیشتر سوار تھے اور کچھ پیادل اور یہ لوگ ہمارے مکان کی دیوار کے نیچے سے گزرے
جو لب دریا واقع تھا اور ان میں سے کسی نے ایک انگریز پر جو چھت پر کھڑا تھا گولیاں اریں
یہ جماعت پھر جیلخانہ کی طرف، غالباً قیدیوں کے رہا کرنے کے لیئے چلی گئی۔ اسکے بعد ہی ہمکو
معلوم ہوا کہ انھوں نے شہر میں گھس کر جہاں کہیں انگریزوں کو پایا تہ تیغ کرنا شروع کر دیا
اتنے ہی میں ایک مسلمان جو ذات کا رنگریز تھا تلوار کھینچے ہمارے مکان میں گھس آیا۔
اسکی تلوار سے خون ٹپک رہا تھا اور زبان پر کلمۂ توحید جاری تھا اور پکار رہا تھا کہ انگریز
کہاں ہیں؟ مسٹر نولن نے اس سے پوچھا تو کون ہے؟ اور کیا چاہتا ہے اور جب اس نے
کچھ جواب نہ دیا تو اسے گولی مار دی۔ یہی ایک شخص ہمارے مکان میں گھسنے پایا تھا بعد
اسکے پچاس یا ساٹھ ہمراہی دروازے کے باہر جمع ہو گئے۔ کوئی گیارہ بجے ایک مسلمان
نے مسز نولن کو ہمارے مکان پر پہنچایا۔ چند شہر والوں نے اسکے مکان کے اندر گھسکر
مکان کو لوٹ لیا اور اسکے سر کو سخت زخمی کر دیا تھا۔

تین بجے میگزین اڑنے تک کوئی سخت واردات نہیں ہوئی کیونکہ مجھے میرے ملازموں
نے کہا تھا کہ باغی توپیں لینے گئے ہیں۔ میں نے مسٹر الڈویل سے کہا مجھے اس مکان سے
مع تینوں بچوں کے نکل جانے دیں اور جگہ چھپونگی۔ ہندوستانی کپڑے پہن تینوں بچوں
کو ساتھ لے ڈولی میں بیٹھکر میں بادشاہ کے پوتے مرزا عبداللہ کے مکان پر گئی۔

اور اُن کو حلف دیا گیا۔

(مرح مع ایڈوکیٹ)

(سوال) کیا ۱۱ مئی ۱۸۵۷ء کو تم دہلی ہی میں تھیں؟ (جواب) ہاں

(سوال) تم یہاں رہتی تھیں اور ہندوستانی رسالوں کے میرٹھ سے دہلی آنیکی خبر پہلے پہل تم نے کہاں سُنی؟

(جواب) میں دریا گنج میں رہا کرتی تھی میں نے ۱۱ مئی کو آٹھ نو بجے کے قریب سپاہیوں کے میرٹھ سے دہلی میں آنیکی خبر سنی تھی۔

(سوال) تم نے جو کچھ اُس دن دیکھا بیان کرو؟

(جواب) میرے ایک سائیس نے مجھے آکر کہا کہ میرٹھ میں غارکر کے سوار یہاں آگئے ہیں اور جو جو انگریز اُنھیں رستے میں ملے اُنکو قتل کرڈالا اُس نے مجھ سے یہ بھی کہا کہ گاڑی میں بیٹھکر یہاں سے نکل چلنا چاہیئے کیونکہ اُنھوں نے یہاں بھی انگریزوں کے قتل کرنے کی قسم کھائی ہے میں سائیس سے باتیں کر رہی تھی کہ میرے پڑوسی مسٹر نولن نے اِسکی تصدیق کی اور مجھسے کہا کہ مَیں مسٹر الڈویل سے ملنا چاہتا ہوں۔ ان دونوں کی یہ رائے ہوئی کہ ہمارا مکان بہت وسیع ہے گرد و نواح میں جسقدر انگریز ہیں وہ سب یہاں جمع ہوکر حتی الامکان دفعیہ کی کوشش کریں یا کمک آنے تک روک تھام کرتے رہیں اسکے بعد مسٹر الڈویل اور مسٹر نولن دونوں قریب کے ہسپتال والے گارد کے پاس گئے اِس گارد میں کل ہندوستانی سپاہی تھے اِن دونوں نے ان سے اپنی محافظت کیواسطے کہا اور یہ بھی کہا کہ اس مدت کے معاوضہ میں کمک آجائے یا انگریز تمھاری ہر طرح مدد کرینگے سپاہیوں نے جواب دیا جاؤ اپنا بندوبست خود کرلو اور ہم اپنا بندوبست کرلیں گے۔

(جواب) قیدی تو باقاعدہ نہیں پڑھا کرتا تھا البتہ کبھی کبھی شاہزادے اُس کا کچھ حصہ پڑھکر سنادیا کرتے تھے۔

(سوال) کیا کوئی شاہزادہ ایرانیوں کے متعلق مضامین بہت دلچسپی سے پڑھتا یا اُن مضامین کو ضروری سمجھتا تھا اور ایرانیوں کے انگریزوں کو پسپا کرنی کی بابت رائے زنی کیا کرتا تھا؟

(جواب) میں نے خود تو وہ اخبار پڑھا نہیں مگر سنتا ہوں اُس میں ایرانیوں کے انگریزوں کو مغلوب کرنے کے مضامین اکثر ہوا کرتے تھے اور شاہزادے اُن خبروں کو ضروری سمجھکر وقعت کی نگاہ سے دیکھا کرتے تھے۔

(سوال) کیا بلوہ سے پیشتر بالعموم مسلمانوں کا یہ خیال تھا کہ انگریزی حکومت قریب الاختتام ہے اور کیا شاہزادے اُسکے اس خیال کی تائید کرتے تھے۔

(جواب) میں نے کبھی یہ بات نہیں سُنی۔

(جرح قیدی)

(سوال) تم نے یہ بیان کیا ہے کہ بادشاہ کی ملازمت میں بارہ سو سپاہی تھے اچھا بتاؤ بادشاہی فوج کے حصوں کی وردی کیا تھی اور مختلف رجمنٹوں کے کیا کیا نام تھے۔

(جواب) پیادگان کی دو رجمنٹیں تھیں اور ہر ایک میں پانسو سپاہی تھے۔ بعض کی وردی سیاہ تھی اور بعض کی خاکی مگر پگڑیاں اور پیٹیاں سبکی سُرخ تھیں وردیوں پر کوئی نشان آرائش نہ تھا جس سے مختلف درجوں کی تمیز ہوتی۔ توپخانہ میں تقریبًا چالیس آدمی تھے اُنکی وردی گہری نیلی تھی اور پگڑیاں اور پیٹی سرخ اُنکی وردیوں پر بھی کسی قسم کا نشان زیبائش نہ تھا قیدی کے خاص گارد کا کوٹ سرخ اور پگڑیاں اور پیٹیاں سیاہ تھیں۔

مسس آلڈویل زوجۂ الگزینڈر آلڈویل پنشن خوار گورنمنٹ عدالت میں طلب ہوئیں

ہو گئے مجھے یاد پڑتا ہے کہ میں نے محمد باقر والے اخبار میں پڑھا تھا کہ مرزا سعد قیدی کا بھتیجا
ایرانی دربار میں گیا تھا اور شاہ فارس بڑی خاطر تواضع سے پیش آئے تھے۔

(سوال) کیا یہ شخص بادشاہ دہلی کی طرف سے گیا تھا؟

(جواب) مجھے خبر نہیں۔ البتہ اس شخص کا بھائی دو سال ہوئے بہت سے کاغذ لیکر کلکتہ گورنمنٹ میں بھیجا گیا تھا۔

(سوال) حسن عسکری نے خورشیدی قیصر کو فارس بھیجا تھا اُسکے متعلق تم کچھ اطلاع عدالت کو دیسکتے ہو۔ یہ شہادت ہو چکی ہے کہ تم سے ہر اہم کام میں مشورہ لیا جاتا تھا اور حاضر تحریر میں تو اور بھی اور ہمیں یقین ہے کہ تمہیں اس معاملہ کی ضرور خبر ہے؟

(جواب) میں حلفیہ کہتا ہوں میں نے کوئی بات نہیں چھپائی اور نہ اُس میں غلط بیانی کی اگر میں ملازم ہوتا تو شاید مجھپر ایسی باتوں کا بھروسہ کیا جاتا۔ بہت سی ضروری باتیں مجھسے ظاہر بھی نہیں کیجاتی تھیں مثلاً بادشاہ کا اپنی بیوی تاج محل کو طلاق دینا عدالت کی ڈومنی امدادی وجہ کی تھی اور جس سے بادشاہ نے بعد میں شادی کرلی تھی۔ اس معاملہ میں اور میر جواں بخت کی تخت نشینی کے معاملہ میں جو ضروری معاملات ہیں مجھسے کبھی رائے نہیں لیگئی۔ جو کچھ قیدی و حسن عسکری اور شیدی میں طے پایا اُسکی مجھے اطلاع نہیں۔

(سوال) کیا بادشاہ نے بلوہ سے پیشتر اپنے ملازموں یا خط و کتابت یا کسی اور ذریعے سے کمپنی کی فوج کے ہندوستانی افسروں یا سپاہیوں سے سازباز کی تھی؟

(جواب) نہیں میرے خیال میں تو ہوئی نہیں اور ممکن ہے کہ ہوئی ہو اور مجھے اسکی اطلاع نہیں ملی

(تیرہویں دن کی کارروائی) حکیم حسن امید خاں عدالت میں طلب ہوئے اور انکو سابق حلف یاد دلایا گیا

(مرجح ایڈوکیٹ) (سوال) کیا قیدی بلوہ سے پیشتر صادق الاخبار بالعموم دیکھا کرتا تھا؟

(سوال) بادشاہ کے پاس کسقدر توپیں تھیں؟

(جواب) استعمال میں تو صرف چھ تھیں اگر کچھ غیر مستعمل ہوں تو مجھے اُنکی تعداد معلوم نہیں۔

(سوال) ۱۱ مئی کے بلوہ کے دن یہ فوج کس طرح تعینات کی گئی تھی؟

(جواب) اُنکی تقسیم قلعہ کے دروازوں اور بڑے بڑے حکام کے مکانات کے گاردوں میں تھی۔ ان سپاہیوں میں بیشتر تو وہ تھے جن کو پیشگی روپیہ مل چکا تھا۔ اور بعض ملازم تھے مگر بلا ملازمت تنخواہیں گھر بیٹھے پایا کرتے تھے۔

(سوال) اسقدر میمیں اور بچے قلعہ میں کیوں آئے اور کسواسطے محبوس کیے گئے؟

(جواب) باغی انھیں اپنے ہمراہ لائے تھے جب انھیں قلعہ میں جگہ ملگئی تو ان قیدیوں کو بھی اپنے ساتھ وہاں لے آئے۔

(سوال) تمھاری اس سے کیا مراد ہے کہ اگر کسی نے انگریز یا میم یا بچے کو پکڑا تو اُسکی خونگرانی کی

(جواب) نہیں جب انگریز کو وہ پکڑکر لائے اُسکی اطلاع بادشاہ کو ہوئی اور اُسے مطبخ میں رکھنے کا حکم ہوا

(سوال) انگریزوں کے مطبخ میں رکھنے کی تجویز کس نے کی تھی؟

(جواب) بادشاہ نے خود باغیوں سے کہا کہ وہ عمارت بہت وسیع ہے اُسی میں انھیں رکھو

(سوال) بلوہ سے بیشتر بادشاہی مسلح آدمیوں کا افسر کون تھا؟ (جواب) محبوب علیخان۔

(سوال) کیا ۱۱ مئی کو ان میں سے کوئی میگزین پر حملہ کرنے گیا تھا اور گیا تھا تو کس کے حکم سے

(جواب) نہیں جو احکام میں نے سُنے اُن میں تو کسیکو وہاں جانیکا حکم نہیں ہوا اور نہ میرے علم میں کوئی گیا مگر ممکن ہے جو لوگ شہر میں رہتے تھے اُن میں سے کچھ نکل گئے ہوں۔

(سوال) کیا بادشاہ کا کوئی ایلچی اس وقت شاہ فارس کے پاس ہو یا بیشتر گیا تھا؟

(جواب) نہیں۔ موجودہ زمانے کی بابت تو میں کچھ نہیں کہہ سکتا۔ کوئی دو یا تین سال گزرے

لائق نہ تو انکی عمریں ہیں اور نہ انھیں تجربہ ہے اور نہ وہ اُن عہدوں کے فرائض سے واقف
ہیں جس پر وہ تینوں بہت ناراض ہوئے اُس دن تو وہ ملتوی رہا مگر دوسرے دن وہ
مرزا مینڈھو و مرزا بختاور شاہ اور مرزا عبداللہ اور چند فوجی افسروں کو اپنی سفارش کے لئے لائے
اور بالآخر اُن کو کمان ملگئی اور وردیاں دیدی گئیں۔

(سوال) تم نے بیان کیا ہے کہ درخواست کرنے پر بادشاہ نے دو پالکیاں میموں کے لانے
کے لئے بھیجی تھیں کیا جب بادشاہ کو مسٹر فریزر اور کپتان ڈگلس کے مرنے کی خبر لگی تو
اُنھوں نے قاتلوں کی گرفتاری یا سزا کے لئے کوئی حکم دیا یا نہیں؟

(جواب) نہیں اُس وقت ایسی بے ترتیبی تھی کہ کچھ نہ ہو سکتا تھا۔

(سوال) یہ شہادت گزر چکی ہے کہ بادشاہ کے خاص ملازموں ہی نے مسٹر فریزر وغیرہ کو قتل
کیا تھا۔ کیا پھر بھی اُنھیں برابر تنخواہ ملتی رہی اور وہ ملازم رہے؟

(جواب) میں نے کبھی یہ نہیں سنا کہ بادشاہ کے ملازم بھی قتل میں شریک تھے مگر بلاشبہہ
کوئی اس جرم میں برطرف نہیں ہوا۔

(سوال) کیا اس سے تمہاری یہ مراد ہے کہ قاتلوں کے نام عام طور پر مشہور نہیں ہوئے تھے

(جواب) نہیں نہ عام طور سے انکی شہرت ہوئی تھی اور نہ مجھے معلوم کہ قتل کرنیوالے کون تھے۔

(سوال) کیا اسکی حقیقت میں کبھی تحقیقات نہیں ہوئی؟ (جواب) نہیں۔ ہرگز نہیں۔

(سوال) غدر سے پیشتر بادشاہ کے پاس مسلح ملازم کسقدر تھے؟

(جواب) کل تقریباً بارہ سو (۱۲۰۰)

(سوال) کیا یہ مختلف قسم کی فوج میں بٹے ہوئے تھے مثلاً توپخانہ، رسالہ، پیدل وغیرہ میں؟

(جواب) ہاں وہ توپخانہ، رسالہ و پیدل میں منقسم تھے۔

نیچے اُترے ۔ میں اور غلام عباس تو مذکورہ بالا پیغام پہنچانے کیلئے سیدھے بادشاہ کیطرف
گئے اور فریزر صاحب بیٹھے ہوئے راستہ میں کھلی ہوئی جگہ پر ٹھہر گئے ۔ ہمنے اُسی وقت
بادشاہ کی اجازت حاصل کرکے میموں کے لانے کے لیئے فوراً پالکیاں روانہ کردیں اور
توپوں کے لیئے بھی حکم دیدیا ۔ اتنے میں یہ خبر لگی کہ رسالے والے لاہوری دروازہ سے
قلعہ کے اندر گھس آئے اور مسٹر فریزر کو قتل کردیا اور اب کپتان ڈگلس کو قتل کرنے کے
لیئے اُوپر چڑھے ہیں ۔ بادشاہ نے یہ سنکر حکم دیا کہ قلعہ کے کل دروازے فوراً بند کردیئے
جائیں جس کا جواب اُنھیں یہ دیا گیا کہ اڑتیسویں ہندوستانی پیدل کے گارد نے جس کی
تعیناتی قلعہ کے دروازہ پر تھی دروازے بند نہیں ہونے دیئے ۔ تھوڑی دیر کے بعد رسالہ
کے کوئی پچاس سواروں نے دیوان خاص کے قریب گھوڑوں سے اُتر کر جانوروں کو
قریب کے باغ میں باندھ دیا ۔ پیادگان بھی قلعہ میں گھس آئے اور اُنھوں نے بھی جہاں
جگہ پائی بستر لگا دیئے ۔ مجھے یہ نہیں معلوم کہ یہ پیادے کس رجمنٹ کے تھے مگر میرے خیال
میں جو تین رجمنٹیں دہلی میں رہتی تھیں اُن ہی میں سے ہونگے ۔ اُسدن کوئی اجلاس نہ تھا
مگر بادشاہ تین چار مرتبہ دیوان خاص میں جسکے سامنے باغی خیمہ زن تھے آئے ۔ باغی تمام
دن اور رات میں بھی جوق جوق قلعہ کے اندر آتے رہے ۔ نمبر ۵۴ شام کو قلعہ میں داخل
ہوئی مگر فوراً سلیم گڈھ پر قبضہ کرنے کے لیئے چلی گئی اور وہاں دوسرے دن جو توپیں میگزین
سے لائے تھے میرٹھ سے آنے والی انگریزی فوج کو دہلی میں آنے سے روکنے کے لیئے
لگا دیں ۔ تین شبانہ روز انگریزوں کے آنیکی خبریں ملتی رہیں اور باغی فوراً بگل بجا کر تیار ہوجاتے
تھے ۔ ۱۲ مئی کو قیدی کے تین لڑکوں مرزا مغل ، مرزا خضر سلطان اور پوتے مرزا ابوبکر نے
درخواست کی کہ انہیں فوج میں اعلیٰ کمان دیئے جائیں ۔ میں نے بادشاہ سے کہا کہ ان عہدوں کو

آپکی خبر کردو اور کہو کہ حسب ضرورت اس معاملہ میں کارروائی کریں۔ بادشاہ اُٹھکر مکان کے اندر چلے گئے اور میں دیوان خاص کے کمرہ میں آگیا۔ غلام عباس اسی وقت کپتان ڈگلس کے ساتھ واپس آگئے۔ کپتان صاحب نے آتے ہی سہ آمدہ میں جاکر اُن سواروں سے کہا یہاں سے چلے جاؤ بادشاہ کا محل ہے تمہارے عمل سے اُنھیں تکلیف ہوگی سوار یہ سنکر راجگھاٹ کی طرف چلے گئے۔ یہاں سے قلعہ کے جنوبی حصہ شہر میں آیکا راستہ ہے بادشاہ کو جب کپتان ڈگلس کے آنیکی خبر ہوئی تو فوراً باہر آکر اُن سے اپنے خلوت خانہ اور دیوان خاص کے درمیانی صحن میں ملاقات کی کپتان صاحب نے اُن سے کہا گھبرانیکی کوئی بات نہیں ہے یہ فساد فوراً رفع ہو جاویگا اور ہم آدمیوں کو دھمکا دینگے۔ اس غرض سے اُنھوں نے جانا چاہا اور درخواست کی کہ شمن برج کے نیچے کا دروازہ کھولدیا جائے تاکہ میں نیچے جاکر سواروں کو سمجھادوں بادشاہ نے کہا نہ تو تمہارے پاس تنیجہ ہے اور نہ بندوق اور سپاہی ہتھیار بند ہیں۔ تمہارا اُن لوگوں کے پاس تن تنہا جانا خلاف عقل ہے اس لیئے کپتان ڈگلس اپنے قیام گاہ کو واپس چلے گئے۔ کچھ دیر کے بعد کپتان ڈگلس صاحبکا ملازم پیران جمعدار مجھے اور غلام عباس کو بلانے آیا ہم اُسکے ساتھ کپتان صاحب کے پاس گئے اُنھوں نے مجھ سے کہا کہ میرے پاؤں میں موچ آگئی ہے۔ اسوقت اُنکے پاس ایک اور بھی صاحب تھے جنکو میں نہیں پہچانتا وہ ایک پلنگ پر بیٹھے تھے اور اُنکے داہنے ہاتھ میں تلوار کا زخم تھا کپتان ڈگلس نے کہا کہ دو پالکیاں مع کہاروں کے بھیجدو کہ یہیں اُس میں بیٹھکر بادشاہ بیگم کے پاس چلی جائیں اور اُنکی نگرانی میں رہیں" اسی وقت مسٹر سائمن فریزر سے کمرہ کے اندر آکر کہا کہ بادشاہ کے ہاں سے دو توپیں اور دو پہیے منگاکر دروازہ پر لگا دو۔ پھر میں اور غلام عباس اور فریزر صاحب کپتان صاحب کے ہاں سے

قید تھے اُنکے قتل کے لیئے فوج نے استدعا کی بادشاہ نے اُن قیدیوں کو فوج کے حوالہ کر دیا کہ جس طرح تم چاہو کرو اور بعد میں قیدی قتل کر دیئے گئے۔ دربار میں رؤسا و اُمرا اور افسران و اخبار نویس حاضر تھے"

(سوال) تم ۱۱ مئی کو دہلی ہی میں تھے۔ (جواب) ہاں میں دہلی ہی میں تھا۔

(سوال) جو کچھ تم نے اس موقع پر دیکھا ہو بیان کرو۔

(جواب) ۱۶ رمضان مطابق ۱۱ مئی کو صبح کے کوئی سات بجے اڑتیسویں ہندوستانی پیادہ رجمنٹ کے ایک ہندوستانی سپاہی نے دربار خاص پر پہنچکر کسی دربان سے یہ کہا کہ ہندوستانی فوج نے سلطنت کے خلاف غدر کر دیا ہے اور باغی عنقریب دہلی میں آیا چاہتے ہیں اور جو فوج میں رہے ہیں وہ کمپنی کی ملازمت ترک کر کے اپنے اپنے مذہب کے لیئے لڑنیکو تیار ہیں میرا مکان قلعہ میں دربار خاص کے پاس ہی تھا اس لیئے ایک مسلمان دربان نے مجھے اس واقعہ کی اطلاع کی۔ مجھے یہ اطلاع ہوئی ہی تھی کہ بادشاہ دہلی نے مجھے طلب فرمایا۔ میں فوراً وہاں گیا بادشاہ نے مجھے فرمایا دیکھو زیر جھروکہ والی سڑک پر رسالہ آرہا ہے میں نے ۱۵ یا ۲۰ کمپنی کے باقاعدہ سواروں کو کوئی ڈیڑھ سو گز کے فاصلہ پر آتے دیکھا۔ اُن میں بیشتر تو وردیاں پہنے ہوئے تھے باقی ہندوستانی کپڑے زیب تن کئے تھے۔ میں نے فوراً بادشاہ کو رائے دی کہ جھروکے کے نیچے والا دروازہ بند کر دیا جائے۔ دروازہ بند ہوا ہی تھا کہ پانچ یا چھ سوار سمن برج کے نیچے والے دروازے سے پہنچ گئے بادشاہ محلات کے قریب ہی رہا کرتے تھے۔ سواروں نے غل مچایا "دہائی ہے بادشاہ کی ہمیں مذہب کے لیئے مدد دیجائے" بادشاہ نے نہ خود جواب دیا نہ آدمیوں کو جواب دینے دیا۔ بلکہ غلام عباس شمشیر الدولہ کو یہ حکم دیا کہ کپتان ڈگلس افسر گارد قلعہ کو ان سواروں کے

حملہ آور کو تو مسس بر صدر ڈے قتل کر دیا مگر بعد میں مغلوب ہو کر جس قدر آدمی سک میں تھے سب قتل ہو گئے۔ یہ واقعہ دن کے بارہ بجے ہوا۔

(سوال) کیا کل میمیں قتل ہو گئیں یا اُن میں سے کچھ آدمی بھی بچ گئے؟

(جواب) وہ سب کی سب فوراً قتل کر دی گئیں اُن میں سے کوئی قید میں نہیں رہا۔

(سوال) کیا انگریزوں پر حملہ کے وقت تمہی بادشاہی سلوہ ہمراہی ساتھ تھے۔

(جواب) نہیں۔ (سوال) کیا بادشاہ نے بلوہ کے بعد ہی اپنے تئیں مطلق العنان مشہور کیا

(جواب) ہاں بلوہ ہی کے دن سہ پہر کو تین کے یہ ڈھنڈورا پٹا کہ اب پھر بادشاہ کی حکومت ہو گئی۔ قیدی نے مرح سے انکار کیا۔

(جرح عدالت)

(سوال) کیا تمہیں اس قدر عرصہ تک قیدیوں کے محبوس رہنے کا اور قتل کے لیے خاص دن مقرر کرنے کا سبب معلوم ہے؟

(جواب) نہیں مجھے ان دونوں باتوں میں سے ایک کا بھی علم نہیں۔ قیدی کو واپسی کا حکم دیا گیا حکیم احسن اللہ خاں کر عدالت میں طلب ہوئے اور سابق حلف پر اسکے اظہار ہوئے

(جرح جج ایڈووکیٹ)

(سوال) کیا بادشاہ کے حکم سے بلوہ کے زمانہ میں کوئی روزنامچۂ واقعات رکھا گیا تھا؟

(جواب) روزنامچہ تو حسبِ دستور بلوہ سے بہت قبل رہتا تھا۔

(سوال) اس ورق کو دیکھو اور بتاؤ کہ تم اسکی تحریر کو پہچانتے ہو؟

(جواب) ہاں یہ روزنامچہ نویس کی تحریر ہے اور یہ ورق بھی روزنامچہ ہی کا ہے۔

(ترجمہ طلاصہ روزنامچہ پڑھا اسی ۱۸۵۷ء بادشاہ نے دیوان خاص میں دربار کیا ۹ بجے انگریز

(جواب) اس معاملہ میں حکم کی بابت تو میں نے کچھ سنا نہیں مگر بغیر حکم ایسا ہو نہیں سکتا۔

(سوال) کیا عام طور سے یہ گمان تھا کہ بادشاہ نے ان بیبیوں اور بچوں کے قتل کا حکم دیا؟

(جواب) اس وقت تو یہ مشہور نہیں ہوا۔ البتہ آدمیوں کو یہ کہتے سنا تھا کہ قیدی پرسوں قتل ہونگے

(سوال) کیا بادشاہ کے علاوہ اس وقت کوئی اور ان لوگوں کے قتل کا حکم دینے کا مجاز تھا۔

(جواب) صرف بادشاہ یا مرزا مغل ہی کے حکم سے قتل عمل میں آسکتا تھا۔ مجھے یہ نہیں معلوم کہ ان دونوں میں سے کس نے حکم دیا تھا۔

(سوال) تمھارے خیال میں اس وقت کسقدر انگریز قتل ہوئے ہونگے۔ کیا وہ قتل سے پیشتر باندھ دیئے گئے تھے؟

(جواب) میں تعداد نہیں بتا سکتا وہ ایک قطار میں کھڑے تھے اور انکے قاتل انھیں گھیرے ہوئے تھے مگر مقتولین میں زیادہ تعداد بچوں کی تھی اور وہ بندھے ہوئے نہیں تھے۔

(سوال) تمھیں معلوم ہے ان لاشوں کا کیا حشر ہوا؟

(جواب) نہیں۔ قتل کے بعد فوراً سپاہیوں نے آدمیوں کو قلعہ کے باہر نکالدیا اور میں نے لاشوں کی بابتہ کبھی کچھ نہیں سنا۔

(سوال) تم نے کسیکو بنک کے قریب بھی قتل ہوتے دیکھا؟

(جواب) ہاں مسٹر بیرسفرڈ اور انکی بیوی کو اپنی آنکھ سے قتل ہوتے ہوئے دیکھا۔ جب باغیوں اور شہر والوں نے بنک پر حملہ کیا اسوقت بیرسفرڈ صاحب اور انکی میم بیرونی دفتر میں چھپ گئے مگر جب وہاں انکا پتہ چلگیا تو چھت پر بھاگ گئے۔ چونکہ مسٹر بیرسفرڈ کے ہاتھ میں تلوار تھی اور انکی میم کے پاس نیزہ تھا اس لیئے کسی کی ہمت نہیں پڑی کہ سامنے کے زینہ پر سے اوپر چڑھجائے ایک شخص نے یہ رائے دی کہ چکر کھا کر مکان کی پشت کی دیوار پر زینہ لگا کر چڑھنا چاہیئے۔ ایک

میں نے شاہی جلوس آنکھ سے نہیں دیکھا۔ البتہ ایک موقع پر مرزا مغل کمانڈر انچیف کا شاہی جلوس دیکھا تھا۔ قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ کو واپس جانیکا حکم دیا گیا۔

گلاب ہرکارہ عدالت میں طلب ہوا اور اُسکو حلف دیا گیا

(جرح جج ایڈوکیٹ)

(سوال) ۱۶ مئی گزشتہ میں جب میمیں اور بچے قلعہ میں قتل ہوئے تو کیا تم دہلی میں تھے اور تمنے اُنھیں قتل ہوتے ہوئے اپنی آنکھ سے دیکھا تھا۔

(جواب) ہاں میں دہلی ہی میں تھا اور میں نے اپنے سامنے اُنھیں قتل ہوتے ہوئے دیکھا۔

(سوال) تم نے اُنکے قتل ہونے کی خبر پہلے پہل کب سنی؟

(جواب) میں نے قتل سے دو روز پیشتر سنی تھی۔ لوگ کہتے تھے دو دن میں انگریز قتل کر دیئے جائیں گے مگر اب یہ یاد نہیں کس سے یہ خبر سُنی تھی۔ جس دن قتل ہوگا قلعہ میں دن کے دس بجے آدمیوں کا ٹھٹھ لگا ہوا تھا میں بھی ایک بھیڑ کے ساتھ قلعہ میں گھس گیا جب پہلے صحن میں پہنچا تو وہاں کل قیدیوں کو بادشاہ کے خاص مسلح آدمیوں اور باغی پیادگان سے گھرا ہوا دیکھا قتل کا اشارہ ہوتے تو میں نے دیکھا نہیں۔ مگر ان آدمیوں نے یکدم تلواریں کھینچکر قیدیوں کو یہانتک مارا کہ ان میں سے ایک کو بھی باقی نہ چھوڑا۔ قاتلوں کی تعداد سو یا ڈیڑھ سو ہوگی (سوال) کیا تم نے کسیکو اُنکے بچانے کی کوشش کرتے دیکھا یا سنا کہ کسی نے بادشاہ سے اُنکے بارہ میں سفارش کی ہو؟

(جواب) نہ تو میں نے کسیکو اُنکے بچانے کی کوشش کرتے دیکھا اور نہ کسیکو بادشاہ سے اُنکے بارے میں سفارش کرتے سنا۔ (سوال) تم بیان کر چکے ہو کہ ان لوگوں کے قتل ہونیکی خبریں دو روز پیشتر معلوم ہو گئی تھی کیا تمہیں یہ بھی معلوم ہوا کہ کسکے حکم سے یہ لوگ قتل ہوئے؟

اسی طرح قلعہ میں واپس آ گئے۔ قلعہ سے روانہ ہونے کے وقت اور واپس آنے کے وقت اکیس

اکیس توپوں کی سلامی ہوئی تھی۔ (ختم قیدی)

(سوال) کیا جابی رسالے میرٹھ سے آئے انہوں نے یہ کارروائی بادشاہ کے ایما سے کی یا اپنے دل سے؟ (جواب) مجھے اسکے متعلق کچھ خبر نہیں۔

(سوال) تم نے اس مکان کے متعلق جس میں میمیں اور بچے رکھے گئے کل یہ بیان کیا تھا کہ وہ بادشاہی مفتی کے استعمال میں تھا۔ اور اب تم نے یہ کہا کہ معزز آدمی کے لیئے ایسی جگہ ٹھہرایا جانا باعث ہتک ہے۔ یہ بیان کیسے ایک دوسرے سے موافق ہو سکتے ہیں؟

(جواب) بوجہ دفتر ہونے کے ہر کس و ناکس ادنی و اعلیٰ وہاں جایا کرتا تھا اور یہی وجہ ہے کہ معزز شخص کے رہنے کے لیئے مناسب نہیں تھا مفتی صاحب کے رہنے کی جگہ نہ تھی بلکہ یہ انکا دفتر تھا۔ گواہ کو واپس جانے کا حکم ہوا۔

چنی لال بساطی عدالت میں طلب ہوا اور اس کو حلف دیا گیا۔

(جرح جج ایڈووکیٹ)

(سوال) کیا ۱۱ و ۱۲ مئی گزشتہ کو تم دہلی میں تھے؟

(جواب) ہاں ان دونوں تاریخوں پر میں دہلی ہی میں تھا۔

(سوال) کیا ان تاریخوں میں سے کسی تاریخ پر بادشاہ کے خود مختار ہونے کا ڈھنڈورا پٹا تھا۔

(جواب) ۱۱ مئی کو آدھی رات پر قلعہ میں ۲۱ ضرب توپ فیر ہوئی تھیں یہ آواز میں نے اپنے گھر میں بیٹھے سنی تھیں اور دوسرے دن دوپہر کو اس بات کا ڈھنڈورا پٹا تھا کہ ملک پھر بادشاہ کے قبضہ میں آ گیا۔ (سوال) جس وقت بادشاہ ہاتھی پر بیٹھکر نکلے تھے تو ان کا شاہی جلوس تم نے اپنی آنکھ سے دیکھا تھا؟ (جواب) نہیں بلکہ اس کے چند ہی روز بعد میں نے قلعہ کو چھوڑ دیا تھا

اُٹھے ہی کو تھیں تو میں وہاں جا کر اِن خاکروبوں سے جنکی وہاں نوکری تھی ملا تو معلوم ہوا کہ
۵۲ انگریز قتل ہوئے ہیں اُس وقت لاشیں ایک دائرہ میں زمین پر پڑی تھیں۔
(سوال) اُن میں مردوں کی لاشیں کے تھیں ؟
(جواب) صرف پانچ یا چھ عورتوں اور بچوں کی تھیں۔
(سوال) تمھیں معلوم ہے کہ بعد میں اُن لاشوں کا کیا ہوا؟
(جواب) ہاں بحکم شاہ اُنھیں دریا میں غرق کرنے کے لیئے گاڑیوں میں بھر کر سلیم گڑھ کیطرف گئے
(سوال) قتل کے بعد کیا خوشی میں توپیں سَر ہوئی تھیں ؟
(جواب) نہ تو میں نے اپنے کان سے سنا اور نہ کسی سے سُنا کہ توپیں چھوٹی تھیں۔

(بارہویں دن کی کاروائی)

(سوال) کیا تم عدالت کو اور انگریزوں کی بابت جو شہر کے اور مقامات میں قتل ہوئے ہوں اطلاع
دے سکتے ہو؟ (جواب) جو کچھ میں اُوپر بیان کر چکا ہوں اُسکے علاوہ میں نے کوئی قتل نہیں دیکھا
البتہ یہ تو ضرور سنا تھا کہ کشن گڑھ میں کوئی ۲۵ انگریز جبتک اُنکے پاس گولی بارود رہی اپنے کو
بچاتے رہے جب یہ سامان ختم ہو گیا تو انھیں تہ خانوں میں سے لا کر چند مسلمانوں نے باغی
سواروں کے ساتھ ملکر قتل کر ڈالا۔
(سوال) کیا دہلی میں بادشاہ کے اختیارات مشتہر ہوئے تھے اور اگر ہوئے تو کب ہوئے تھے
(جواب) اسی کو بادشاہ نے دکانوں کے کھولنے کے لیئے ڈھنڈورا پٹوایا اور دو دن بعد
ہاتھی پر سوار ہو کے پیدل رجمنٹ و چند توپیں اور اپنے مسلح ہمراہیوں کے ساتھ قلعہ سے باہر نکلے تھے
یہ کاروائی دوکانیں کھولنے کے لیئے ہوئی تھی۔ وہ شہر کے بازار کے اُس حصہ تک گئے تھے
جہاں مکانات ہر دو جانب بالکل صورت میں سے ہیں۔ اور جس شان و شوکت سے نکلے تھے

(سوال) پھر کون لوگ رہتے تھے؟ (جواب) کچھ حصہ عمارت نوردی خانہ تھا جس میں ملزم بادشاہ کی طرف سے قید کیے جاتے تھے۔ (سوال) اگر حفاظت کیجاتی تو کیا میمیں اور بچے اُس میں محفوظ رہ سکتے تھے۔ یا وہ جگہ کھلی ہوئی ہے کہ جس کا جی چاہے گھس سکے۔

(جواب) نہیں وہ کھلی جگہ ہے نہ تو کسی قسم کی حفاظت ہے اور نہ اُسکی چار دیواری ہے۔

(سوال) کیا اگر کوئی معمولی عزت کا ہندوستانی اُس جگہ رکھا جاتا تو وہ اس میں اپنی ہتک عزت خیال نہ کرتا؟ (جواب) ہاں قطعی وہ وہاں رہنے میں اپنی بے عزتی اور سبکی سمجھتا۔

(سوال) کیا قلعہ میں بھی ایک جگہ خالی تھی جس میں میمیں اور بچے رکھے گئے؟

(جواب) قلعہ میں عمارت کی کمی نہ تھی جس میں میمیں اور بچے بآسایش رہ سکتے۔

(سوال) کس کے حکم سے انگریز قتل ہوئے؟

(جواب) بادشاہ کے حکم سے اور اُس کے سوا اور کون ایسا حکم دے سکتا تھا۔

(سوال) کیا تم نے بادشاہ کے کسی لڑکے کو اس قتل کا تماشا دیکھتے ہوئے دیکھا؟

(جواب) اُس جگہ بڑا ہجوم تھا میں نے اُن کا خیال نہیں کیا۔ البتہ مرزا مغل کی چھت پر کچھ آدمی کھڑے تھے اور میں نے یہ بھی سنا تھا کہ وہ چلمن میں سے یہ نظارہ دیکھ رہے ہیں۔

(سوال) کیا قتل سے پیشتر انگریزوں کو رسیوں سے جکڑ دیا تھا۔

(جواب) میں نے اس کا خیال نہیں کیا؟

(سوال) کیا قتل سے پیشتر انگریزوں کو رسیوں سے جکڑ دیا تھا؟

(جواب) میں نے اس کا خیال نہیں کیا۔ (سوال) کیا قتل سے پیشتر انہیں ایک قطار میں بٹھا دیا تھا۔ (جواب) میں ہجوم کی وجہ سے اُس خاص مقام پر نہ جا سکا۔ ترپولیہ میں رہا مگر قتل کے بعد جب بھیڑ منتشر ہوئی اور لاشوں کے اُٹھائے جانے کا حکم بادشاہ کے پاس سے آیا اور وہ

پیشتر اس میں خاصکر قلعہ کے متعلق خبریں ہوتی تھیں اور کبھی کبھی دیگر امورات پر بھی بحث ہوتی تھی اس کا نام سراج الاخبار تھا۔

(سوال) کیا کسی انگریز کے قتل ہونے کے موقع پر تم کبھی قلعہ میں گئے تھے۔

(جواب) میں گیا تھا گیارہ مئی کے علاوہ کے پانچ یا چھ روز بعد میں نے قلعہ میں ایک فساد عظیم برپا ہونے کی خبر سنی یہ سنکر میں وہاں گیا اور قلعہ کے اندر براہ دہلی دروازہ جدید محل کے پاس پہنچکر میں نے شاہی مسلح خدمتگاروں اور باغی سپاہیوں کو قریباً ساڑھے نو یا دس منٹ انگریزوں کو قتل کرتے دیکھا ایک شاہی ملازم نے مجھے دیکھکر یہ کہا کہ تو انگریزوں کے لئے خبریں جمع کرتا ہے یاد رہے اگر آیندہ ایسا کیا تو تیرا بھی یہی حشر ہوگا اس شخص کا نام بھیکا تھا اور قیدی کے بیٹے مرزا عبداللہ کی خدمت میں تھا۔

(سوال) یہ انگریز کہاں سے لائے گئے تھے؟

(جواب) مجھے نہیں معلوم مگر میں نے سنا ہے کہ شاہی مطبخ سے آئے تھے۔

(سوال) کیا شاہی مطبخ اور آرامگاہ ایک ہی صحن میں ہیں؟

(جواب) شاہی آرامگاہیں قلعہ کے ایک جانب ہیں اور مطبخ جس میں انگریز محبوس تھے اس کے مقابل دوسری جانب اور ان دونوں کے درمیان میں دربار خاص و دربار عام کی عمارتیں ہیں اور ان کا فاصلہ ایک دوسرے سے دو سو یا ڈھائی سو گز ہے۔

(سوال) جس جگہ میمیں اور بچے رکھے گئے تھے وہاں کس رتبہ کے آدمی رہتے تھے؟

(جواب) اس جگہ ایک بادشاہی مولوی رہا کرتے تھے۔

(سوال) کیا اس سے تمہارا یہ مطلب ہے کہ جس جگہ میمیں اور بچے قید تھے وہاں معزز اور بڑے آدمی رہا کرتے تھے؟ (جواب) ہرگز اس قسم کے آدمی وہاں نہ رہتے تھے۔

ایسا مضمون یاد ہے جس سے اس بات کا یقین ہو؟

(جواب) مجھے کوئی خاص مضمون یاد نہیں جس میں متقابلۂ دیگر مضامین کے زیادہ مخالفت ہو مگر جو مضامین ایرانیوں اور روسیوں کے متعلق شائع ہوئے انکی تحریر ہمیشہ مخالفانہ رہی ہے

(سوال) کیا تم نے یہ بھی سنا تھا کہ ایک چٹھی اس مضمون کی مجسٹریٹ پاس پہنچی کہ کشمیری دروازہ پر حملہ ہونے والا ہے اور وہ انگریزوں سے چھین لیا جائیگا۔

(جواب) نہیں مجھے یاد نہیں کہ میں نے ایسی خبر سُنی ہو۔

(سوال) کیا تمھیں چپاتیوں کے موضع بموضع گردش دیئے جانیکا بھی کچھ حال معلوم ہے؟

(جواب) ہاں مجھے یاد ہے کہ بلوہ سے پیشتر چپاتیاں تقسیم ہوئی تھیں۔

(سوال) کیا ہندوستانی اخبارات نے بھی اس مضمون پر بحث کی تھی اور کی تھی تو اس سے کیا مطلب ظاہر ہوتا تھا؟

(جواب) ہاں اس کا کچھ حوالہ ضرور تھا اور اس سے یہ خیال کیا گیا تھا کہ کسی آنیوالے فساد کی پیش بندی ہے اور علاوہ ازیں یہ بھی سمجھا گیا تھا کہ دیہات والوں کو کسی خاص مطلب سے جس کا اظہار بعد میں ہوگا ایک جگہ اکٹھا ہونیکے لیئے یہ چپاتیاں بطور نیوتے کے تقسیم ہوئی ہیں

(سوال) تمھیں معلوم ہے انکی ابتدا کہاں سے ہوئی یا کہاں تک ہندوستانیوں میں اسکا چرچا تھا

(جواب) مجھے یہ تو معلوم نہیں کہ ابتدا انکی کہاں سے ہوئی مگر عام خیال پانی پت اور کرنال کی طرف تھا۔ (سوال) کیا صادق الاخبار کی کوئی کاپی قلعہ والوں کے پاس بھی جاتی تھی۔

(جواب) ہاں قلعہ میں تو کئی کاپیاں جایا کرتی تھیں مگر یہ نہیں معلوم کسکی معرفت جاتی تھی۔

(سوال) کیا بلوہ کے ایام میں قیدی نے کوئی عدالتی رسالہ نکال رکھا تھا؟

(جواب) ہاں ایک رسالہ نکلا کرتا تھا جو قلعہ کے اندر شاہی چھاپہ خانہ میں طبع ہوتا تھا۔ بلوہ سے

(سوال) کیا کوئی ایسا ہندوستانی اخبار دہلی سے شائع ہوتا تھا جس میں انگریزوں کے خلاف مضمون نکلتے ہوں؟ (جواب) ہاں جمال الدین ایک ہفتہ وار اخبار نکالتا تھا جسکے مضامین قطعی انگریزی حکومت کے خلاف ہوتے تھے اُس اخبار کا نام صادق الاخبار یا تجی خبریں تھا

(سوال) کیا یہ پرچہ بڑا ہوتا تھا اور اسکی اشاعت بہت تھی؟

(جواب) دہلی شہر میں اور باہر اسکی دو سو کاپیاں نکلتی تھیں اور یہ پرچہ چھپا ہوا ہوتا تھا۔

(سوال) کیا یہ پرچہ ہفتہ وار ہی نکلتا تھا یا خاص خبروں کے لئے خاص طور پر بھی نکلتا تھا؟

(جواب) جب کبھی ضروری خبریں ملجاتی تھیں تو خاص طور پر بھی نکلتا تھا۔

(سوال) کن لوگوں اور کن فرقوں میں اسکی زیادہ اشاعت تھی؟

(جواب) بلا تمیز ذات ہر خاندہ فرقہ میں اسکی اشاعت تھی۔

(سوال) دہلی جیسے بڑے شہر کے لئے دو سو اخبار بہت تھوڑے ہیں کیا ہندوستانیوں میں یہ معمول ہے کہ اخبارات سننے کے لئے احباب ایک جگہ اکٹھے ہو جاتے ہیں اور ایک اخبار کئی خاندانوں کے لئے کافی ہوتا ہے؟

(جواب) ہاں خریداروں کی یہ عادت ہے کہ اپنے اخبارات اپنے دوستوں اور عزیزوں کو پڑھنے کے لئے دیدیتے ہیں۔ (سوال) کیا صادق الاخبار دہلی کا بڑا اخبار تھا اور دیگر اخبارات سے اس کا کیا تناسب تھا؟ (جواب) ہاں دہلی میں بڑا اخبار سمجھا جاتا تھا اور جو مضامین جن میں سے اکثر انگریزی اخبارات کا ترجمہ ہوتے تھے) اُس میں شائع ہوتے تھے مسلمان کچھ بڑی توجہ سے دیکھتے تھے۔ دیگر اخبارات کے ساتھ اسکا تناسب تو میں نہیں بتا سکتا کہ کیا تھا مگر ضرور کہوں گا کہ مقابلۂ دیگر اخبارات کے اسکی اشاعت بہت تھی۔

(سوال) تم نے بیان کیا ہے کہ اسکی تحریر انگریزی گورنمنٹ کے خلاف ہوتی تھی تعین کرو کہ

(سوال) تم نے ہشیر اُنکے پکارنے کی بابت کچھ نہیں کہا کیوں! کیا تم بھول گئے تھے؟

(جواب) اس واقعہ کو آٹھ مہینے ہوئے جو کچھ مجھے یاد آتا جاتا ہے بیان کرتا جاتا ہوں جب میں وہاں سے چلا اُس وقت سوار دین دین پکار رہے تھے اور ہندوستانیوں کو یقین دلا رہے تھے کہ وہ کسی ہندوستانی کو تکلیف نہ دینگے۔

(سوال) تم گیارہ مئی سے ہشیر کس قسم کی خبریں شائع کیا کرتے تھے کیا کسی مضمون میں تمنے ہندوستانی فوج یا اُسکی فرضی بددلی کا تذکرہ کیا تھا؟

(جواب) میرے پرچہ میں عام مذاق کی اور وہ کل خبریں ہوتی تھیں جو میں چھپے ہوئے پرچوں سے لیا کرتا تھا مجھے یاد ہے کہ چند موقعوں پر میں نے کارتوسوں اور فوج کے باغیانہ خیالات کا تذکرہ کیا تھا۔ (سوال) کیا تمھیں یاد ہے کہ تم نے کبھی ایرانیوں کے ہرات پر چڑھنے کا بھی اُس میں ذکر کیا تھا؟ (جواب) مجھے یاد نہیں کہ میں نے خاصکر کوئی تذکرہ کیا ہو مگر جو کچھ خبریں وہاں کے (ایران) متعلق شہر کے رسالہ میں جو ایران میں طبع ہوتا تھا ملتی تھیں تھیں نقل کر دیتا تھا۔ (سوال) اپنے چندہ دہندگان کے سامنے خبریں تم خود پڑھا کرتے تھے اسلئے تم کہہ سکتے ہو کہ کس قسم کی خبروں سے اُنھیں زیادہ دلچسپی تھی۔ کیا سپاہیوں کی بددلی کی خبریں زیادہ کان لگا کر سُنا کرتے تھے۔

(جواب) ان خبروں سے ہندوں پر تو کچھ اثر نہوتا تھا البتہ ایرانیوں کے متعلق خبریں مسلمان بڑی دلچسپی سے سنتے تھے اور اسبابت شیخی مارا کرتے تھے کہ ایرانی آکے چنیں کرینگے چناں کرینگے رہی فوج کی عام بددلی اس سے بھی مسلمان ہی موثر ہوتے تھے اور بیشک جوش میں محو ہو جاتے تھے

(سوال) جس زمانہ میں ایرانیوں کے آنیکی افواہ تھی کیا روسیوں کی بابت بھی تذکرہ ہوتا تھا؟

(جواب) ہاں دونوں کا تذکرہ ہوتا تھا۔ مگر بیشتر ذکر ایرانیوں کا ہوتا تھا۔

البتہ اول شاہ فارس کے اعلان اور دوسرے اسالہ میں سنگلوں کے ملنے اور چربی دار کارتوس کے استعمال کے سبب فوج میں بدلی کی خبروں کی وجہ سے شہر میں تردی الطبیانی اور جوش پھیلا ہوا تھا۔

(سوال) کیا تم اپنا اخبار نکالا کرتے تھے اور کس نام سے نکلا کرتا تھا؟

(جواب) ہاں میں ایک اخبار نکالتا تھا اور اُس کا نام صادق الاخبار دہلی تھا مگر وہ اُس نام سے یا کسی اور نام سے مشہور نہ تھا کیونکہ اُس میں محض تفصیل مضامین ہوتی تھی۔ میں روزانہ خبریں قلمی لکھکر اپنے چندہ دہندگاں کو سنایا کرتا تھا۔

(سوال) کیا تم انکے اکٹھا کرتے جاتے تھے اور کیا اسوقت تمھارے پاس کوئی اُسکی کاپی ہے

(جواب) میں نے قبل و بعد از غدر اصل کاغذات کو باقاعدہ منتقی کر دیا تھا اور گیارہ مئی تک کے اخبارات کو ایک ویولڈ میں چھپ دیا تھا جب دہلی دوبارہ فتح ہوئی تو مدد کشور کی مدد سے جو کچھ اُس میں باقی تھی اُسے کیو راکو کے کل کاغذات میں سے کرنیل سن دہلی کے وجی گورنر کے حوالہ کر دئے میں جنھوں نے اُس کا ترجمہ کرا لیا تھا۔

(سوال) گیارہ مئی کو جھپر کے کستقدر سوار مسٹر فریزر کے ہمراہ تھے؟

(جواب) افسروں سمیت اُس گارد میں بائیس یا تیئیس آدمی تھے حملہ کے وقت بظاہر کل مسٹر فریزر کے ہمراہ تھے۔

(سوال) تم بیان کر چکے ہو کہ باوجود باقاعدہ مرتب ہو چکے پانچ یا چھ سواروں کے پیچھے پر دوست بھاگ گئے تھے اس سے تمھاری کیا مراد ہے کیا انھیں پہلے سے اس واقعہ کی اطلاع تھی؟

(جواب) میری رائے میں انھیں پہلے سے اس امر کا کچھ علم نہ تھا مگر باغیوں کی دین دین کی آواز سے جھپر والوں کو کالت بیمودہ فریزر صاحب کو چھوڑنا پڑا۔

کے تھانہ کے افسر دوم کو ساتھ لیکر دروازے پر چڑھے۔ تھوڑی دیر کے بعد فریزر صاحب نے
نیچے آترکر جھجر والے سواروں کو درست کیا اور اسی طرح پولیس کے گارد کو مرتب کر کے تلوار
نکالنے اور اُس جگہ کی حفاظت کرنے کا حکم دیا۔ معاً اُسی وقت سات سوار اور دو اونٹ سوار
دریا گنج سے قلعہ والی سڑک پر سرپٹ دوڑتے ہوئے آئے اور پستول کے نشانہ کی حد پر پہنچکر
سب نے یک لخت انگریزوں پر فیر کر دیا۔ یہ حال دیکھکر تمام بھیڑ اودھر اُدھر منتشر ہو گئی اور میں بھی
گھر چلا آیا۔ مگر چلنے سے پیشتر اتنا ضرور دیکھا کہ جھجر والے سوار کچھ مزاحم نہیں ہوئے۔ بلکہ
فریزر صاحب کو چھوڑ کر جس طرف سے یہ سوار آئے تھے اُسی طرف فوراً بھاگ گئے۔ اسکے بعد
شام تک میں گھر سے باہر نہیں نکلا اور اُس دن کے اور حالات مجھے معلوم نہیں۔

(سوال) جب تم کلکتہ دروازہ پہنچے تو کیا وہاں پہلے سے بہت آدمیوں کی بھیڑ تھی؟

(جواب) انگوری باغ والی تھوڑسی زمین پر اُس وقت وہاں کم از کم چارسو یا پانچسو آدمی ہونگے

(سوال) اُس وقت کیا بجا ہوگا؟

(جواب) شاید نو بجے ہونگے۔ مگر میں ٹھیک وقت کا اندازہ نہیں کر سکتا۔

(سوال) جبکہ وہاں بکری کا سامان کچھ نہ تھا پھر کس لیئے اسقدر آدمی وہاں جمع تھے؟

(جواب) غیر معمولی طور پر دروازے کے بند ہونیسے لوگوں میں ہل چل مچگئی تھی اور اسی وجہ
سے وہاں اسقدر آدمی جمع ہو گئے تھے بھیڑ اسوجہ سے اور بھی ہوئی دھوبی دروازہ کے
بند ہوجانیکے خوف سے دریا پر سے چلے آئے تھے۔

(سوال) جب تم اخبار نویس تھے تو تمکو ہر بات کی خبر رکھنی چاہیئے تھی۔ کیا تمھیں یقین ہے کہ
شہر والوں کو ایک یا دو دن پہلے بھی یہ خبر نہ تھی کہ گیارہ تاریخ کو کیا ہوگا؟

(جواب) گیارہ مئی والے بلوہ کی جو کچھ پہلے سے سازباز ہوئی ہو اُسکی مجھے اصلا خبر نہیں تھی

(جواب) وہ عمارت تخانہ کے برار والے راستے سے گئے تھے۔

(سوال) کیا قیدی نے گورنمنٹ انگریزی کی ماتحتی میں لعامیت ہمیشہ اظہار نہیں کیا تھا؟

(جواب) نہیں اسکا اشارہ گورنمنٹ کی طرف نہ تھا بلکہ اُن حمایتوں کا تھا جو کپتان ڈگلس نے اُس کے ساتھ کی تھیں اور جن کا تذکرہ اُس نے کیا تھا۔

(سوال) کیا کپتان ڈگلس نے جھروکوں کے نیچے جاکر باغیوں سے باتیں کرنیکی استدعا قیدی سے نہیں کی تھی اگر اُسنے ایسا نہیں کیا تو پھر قیدی کو اُسکے ارادہ سے کیسے خبر ہوئی

(جواب) اس واقعہ کو مہینے گزر گئے مجھے اچھی طرح یہ بات یاد نہیں البتہ کپتان ڈگلس نے نیچے کے دروازہ کھولنے کی خواہش ظاہر کی تھی۔

جارج جانے کے سبب اس اظہار کو آیندہ دن کے گیارہ بجے تک ملتوی کیا۔

گیارھویں دن کی کارروائی۔ بقیہ اظہار کشن سنگھ چپراسی)

(سوال) کیا ۱۱ مئی ۱۸۵۷ء کی صبح کو تم دہلی میں تھے؟

(جواب) ہاں میں گھر ہی پر تھا۔ (سوال) کیا تم نے سپاہیوں کو اُس دن میرٹھ سے آتے دیکھا تھا اگر دیکھا ہو تو جو کچھ تم جانتے ہو بیاں کرو

(جواب) نہیں میں نے اپنی آنکھ سے تو نہیں دیکھا۔ مگر جب میں نے یہ سُنا کہ شہر کے دروازے بند ہو رہے ہیں تو میں تماشا دیکھنے کے خیال سے باہر نکل آیا اور جب میں چاندنی چوک میں پہنچا تو پولیس کا بڑا افسر دکانیں بند کرا رہا تھا۔ اُسکی زبانی یہ بھی معلوم ہوا تھا کہ سرچیف میلس شکاف صاحب بھی دکانیں بند کراتے پھرتے ہیں۔ میں آدمیوں کے غول کیساتھ دریا دریا گیا وہاں مسٹر فریزر اور چار پانچ اور صاحب لوگ کھڑے تھے۔ مسٹر فریزر کا جھجر والا سوار نگار دانکے ہمراہ تھا فریزر صاحب اک اور صاحب اور شریف الحق کوتوال سرمنڈی

تاریخ سے جبتک میں جبو کے کٹرہ سے دہلی واپس ہوا کبھی قلعہ میں نہیں گیا۔ مجھے یہ بیان کردینا چاہیئے حملہ کے وقت اس غول کا سرگروہ اڑتیسویں ہندوستانی پیدل کا مسلمان حوالدار تھا جسکی تعیناتی قلعہ کے لاہوری دروازہ پر تھی۔ اس سے زیادہ مجھے کچھ اور نہیں معلوم۔ قیدی نے جرح کرنے سے انکار کیا اور گواہ کو واپسی کا حکم دیا گیا۔

کشن سنگھ سرکاری چپراسی عدالت میں طلب ہوا اور اُسکو باقاعدہ حلف دیا گیا

(جرح جج ایڈوکیٹ)

(سوال) تم گیارہ مئی گزشتہ کو کیا دہلی میں تھے؟

(جواب) ہاں میں کپتان ڈگلس کی اردلی میں تھا۔

(سوال) جب کپتان ڈگلس شاہی مکانات کی طرف باغیوں سے جھروکے کے نیچے باتیں کرنیکے قصد سے گئے تو کیا تم وہاں موجود تھے اور کیا کپتان ڈگلس نے اُسوقت بادشاہ سے باتیں کی تھیں؟

(جواب) ہاں میں اُسوقت وہیں تھا اور کپتان ڈگلس اور بادشاہ سے کچھ باتیں بھی ہوئی تھیں اور بادشاہ نے کپتان صاحب کو باغیوں سے نیچے جاکر باتیں کرنے سے منع بھی کیا تھا اور کپتان صاحب سے جاتے وقت یہ بھی کہا تھا کہ اگر قلعہ کے دروازے بند بھی کردیئے جائیں تو اُسکے ملازموں کی آمدورفت بند نہ کیجائے۔

(سوال) جسوقت یہ باتیں ہوئیں بادشاہ اور کپتان ڈگلس میں کتنا فاصلہ تھا؟

(جواب) یہ باتیں چلتے چلتے ہوئیں بادشاہ اُس وقت اپنے عبادتخانے کے دروازہ پر کھڑے تھے اور کپتان صاحب اور بادشاہ میں صرف چار قدم کا فاصلہ تھا۔ (جرح قیدی)

(سوال) کپتان ڈگلس واپس دربار خاص کے پاس سے گئے تھے یا کسی اور راستے سے؟

گھوڑے دوڑائے آئے سواروں کے آتے ہی غل مچ گیا۔ انگریزوں کے پاس پہنچتے ہی اُن میں سے ایک نے مجیس صاحب کے بازو پر گولی ماری دیگر سواروں نے بھی فیر کیے مگر سب خالی گئے اس پر فریزر صاحب اور کپتان ڈگلس گاڑی سے اتر پڑے اور راعیل کے راستے سے بچکر دروازہ پر کاروعاد کے قریب کھڑے ہو گئے اور دو انگریز اور بھی اُنکے پاس آگئے فریزر صاحب نے کانسٹبل سے بندوق لیکر ایک سوار کے گولی ماری اس کارروائی سے دیگر سوار اپنی حرکت سے باز آئے اور گھوڑے پھیر کر بھاگ گئے سامنے ہی میں آدمیوں کا ہجوم زیادہ ہو گیا اور کپتان ڈگلس اور ایک انگریز کھائی میں کود کر اندر ہی اندر اور فریزر صاحب اندر اور انگریز سڑک سڑک دروازہ پر پہنچ گئے مگر وہاں اُسوقت ایسی ہل چل مچی تھی کہ مجھے اُسکے دروازہ پر پہنچ جانیکا تعجب تھا۔ کپتان ڈگلس کو خندق میں کودنے کے صدمہ سے غش آگیا تھا ہم لوگوں نے انہیں اٹھاکر کلیات خانہ میں لٹایا۔ تھوڑی دیر کے بعد پادری جیننگ صاحب اُوپر سے اترے اور اُسکے کہنے سے ہم نے کپتان صاحب کو دروازے کے اُوپر کے کمروں میں لیجاکر پلنگ پر لٹا دیا او جیننگ صاحب نے ملازموں کو ہٹاکر حکم دیا کہ شور و غل نہ کریں اسکے بعد ہمیں شاہی طبیب کے لانے کا حکم ہوا۔ اور عبداللہ چپراسی انہیں بلانے آیا حکیم احسن اللہ خاں گئے ہی تھے کہ کوئی پانچ شاہی ملازم دین دین پکارتے ہوئے ہٹے ہوئے راستے کی طرف سے آتے دکھائی دیے۔ فریزر اُس وقت سے زینہ کی نیچے کی سیڑھی پر تھے کہ ان آدمیوں نے اُن پر حملہ کیا اور تلواروں سے انہیں کاٹ ڈالا۔ دروازہ کے شمالی جانب تو یہ ہو رہا تھا جنوبی زینہ سے ایک اور غول تلواریں اور سونٹے لیکر اُوپر کے کمروں پر چڑھ گیا اور شمالی زینہ والا غول بھی اُن سے جاکر مل گیا۔ اُس وقت ہر شخص کو اپنی جان بچانی مشکل ہو گئی اور میں بھی جان بچاکر نیچے بھاگا اُس

معائنہ کے لیے لیکر جارہا تھا کہ راستہ میں ایک سوار کو کلکتی دروازہ سے سرپٹ آتے دیکھا سوار قلعہ کے دروازہ تک پہنچنے نہ پایا تھا کہ میں نے دروازہ پر کپتان صاحب کو کھڑا دیکھا۔ اُنھوں نے اُس سے باتیں کیں اور سوار میرے دروازہ پر پہنچنے سے پہلے گھوڑا پھیر کر چلدیا۔ کپتان صاحب نے مجھے حکم دیا کہ اُدھر چلو میں قلعہ میں ہوکر ابھی آتا ہوں۔ میں دروازہ پر ٹھہرا رہا اور کپتان صاحب لچھمن اور کشن سنگھ کو ساتھ لیکر قلعہ میں گئے۔ کپتان صاحب گئے ہی تھے کہ فریزر صاحب گاڑی میں بیٹھے ہوئے آئے اور کپتان صاحب کو دریافت کیا۔ فریزر صاحب بگھی سے اُتر کر ٹہلتے ہوئے پٹے ہوئے راستہ سے کھلے ہوئے مقام تک آئے۔ اور مجھسے کہا کہ کپتان ڈگلس جب واپس آئیں تو کہدینا کہ وہ (فریزر صاحب) کلکتہ دروازے گئے ہیں۔ اسکے بعد میں شاہی مکانات کی طرف بڑھا۔ کپتان صاحب بڑی پریشانی کی حالت میں وہاں سے واپس آرہے تھے میں نے اُنکو فریزر صاحب کا پیغام پہنچایا۔ کپتان ڈگلس صاحب وہاں سے سیدھے قلعہ کے لاہوری دروازے پر گئے اور ہندستانی گارد کو دروازہ بند کرنیکا حکم دیا جو فوراً بند کردیا گیا اور یہ بھی حکم دیا کہ کھائی کے ملبہ پر ہجوم نہونے پائے۔ اُسی وقت ایک شاہی افسر جو بظاہر کپتان معلوم ہوتا تھا شہر کے بڑے بازار کی جانب سے آیا دروازہ بند ہوچکا تھا اور کپتان ڈگلس کی بگھی اندر ہی تھی اس لیئے اُنھوں نے مجھے حکم دیا کہ گارد کے ہندوستانی افسر سے کہوں کہ گاڑی نکل جانیکے لیئے دروازہ کھولدے۔ گاڑی باہر نکلنے کے بعد میں اسکے پیچھے بیٹھ گیا۔ جب کلکتہ دروازہ پہنچے تو فریزر صاحب نکسن صاحب ہیڈ کلرک اور چار پانچ انگریز وہاں موجود تھے۔ ہمارے وہاں پہنچنے کے کچھ ہی بعد دروازہ بند کردیا گیا اور فریزر صاحب کپتان ڈگلس بگھی میں اور دیگر انگریز گھوڑوں پر سوار ہوکر تھوڑی دور آئے تھے کہ چار پانچ سوار ایلن برو تالاب کی طرف سے

ہندوستان پر آیا ہو اور طغیانی کے سبب روئے زمیں پر پا ہوگئی اور اس سے بادشاہ کو فروغ ہوا اور انگریز تباہ ہوگئے۔

(جواب) خدا جانتا ہے نہ تو میں نے کبھی ایسا خواب دیکھا اور نہ کبھی ایسا خواب بیان کیا البتہ قلعہ والوں نے اکثر ایسے خواب مجھ سے بیان کیے جنکی تعبیر میں نے توہمات سے کی اور مجھکو خواب پر اعتقاد نہیں ہے۔

(سوال) دہلی سے تم کب گئے اور جنک پولیس سے تمہارا کھوج نہ لگا تم کیوں چھپے رہے؟

(جواب) جب یہ شہرت ہوئی کہ شہر پر حملہ ہونے والا ہے تو شہر والوں نے جوق جوق باہر جانا شروع کر دیا میں بھی اُنھیں کے ہمراہ شہر سے چلا گیا اول میں نظام الدین میں رہا اس کے بعد قطب صاحب پھر وہاں سے گردھی ہرسرو گیا جہاں بیمار ہوگیا۔ اسکے بعد اور مقامات میں ہوتا ہوا موضع لکسوٹی میں پہنچا وہاں مجھے یہ خبر ملی کہ گنگوہ میں میری تلاش ہو رہی ہے میں نے خود وہاں جانیکا اپنے دل میں قطعی فیصلہ کر لیا چنانچہ میں وہاں پہنچا میرے وہاں پہنچے کی خبر اڑی اور میں گنگوہ کے قریب ہی تھا کہ سپاہیوں نے مجھے امام صاحب کے مقبرہ میں بحالت نماز گرفتار کر لیا۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا اور گواہ واپس ہوا۔

نتھا درسنگھ چپراسی ملازم سرکار کی طلبی ہوئی اور اسکو حلف دیا گیا

(جرح جج ایڈووکیٹ)

(سوال) کیا ۱۱ مئی ۱۸۵۷ء کو تم دہلی میں تھے؟ (جواب) ہاں میں دہلی ہی میں تھا۔

(سوال) جو کچھ تم نے اس موقع پر دیکھا ہو اُسے بیان کرو۔

(جواب) قلعہ کی کھائی کی مرمت میرے سپرد تھی۔ میں حساب کی کتاب کپتان ڈگلس کے

تو میں اُنکے علاج کے لیئے بلایا گیا تھا جب میرے دم کرنے سے بادشاہ کو فائدہ
اکثر بلانے لگے مگر مجھے اس سے بے آرامی ہوتی تھی۔ ایکدن بادشاہ سے
حضور بار بار یاد نہ فرمایا کریں جسپر یہ ارشاد ہوا کہ آیندہ جب تک میں سخت بیمار
تمھیں نہ بلاؤنگا۔

(سوال) کیا تم شیدی قنبر شاہی ملازم سے واقف ہو؟

(جواب) میں بادشاہی ملازموں میں چند حبشیوں سے واقف تھا جن میں سے
تین کے نام مجھے معلوم ہیں۔ شیدی قنبر اُن میں کوئی نہ تھا۔

(سوال) اس عدالت میں یہ اظہار ہوا ہے کہ تم نے شیدی قنبر بادشاہی ملازم
کو ایران بھیجا تھا اس کا تمھارے پاس کیا جواب ہے؟

(جواب) مجھے اِس معاملہ کی اصلا خبر نہیں۔

(سوال) عدالت میں یہ بھی بیان ہوا ہے کہ تمھیں قوت پیشین گوئی حاصل ہے
اور تم نے خدا سے ہمکلام ہونیکا حیلہ اور صاحب معجزہ ہونیکا
جسکی صداقت قیدی نے خود بھی کی ہے۔ اسکا جواب تمھارے پاس کیا ہے

(جواب) خدا کو گواہ کر کے کہتا ہوں میں نے کبھی اِس قسم کی باتوں کا حیلہ نہیں

(سوال) کسو جہ سے تم بادشاہ پر دم کیا کرتے تھے کیا تمھارا خیال تھا کہ
میں اثر صحت ہے؟

(جواب) ہماری کتابوں میں تحریر ہے کہ اگر کوئی شخص کسی دوسر
اس پر دم کرے تو اُس سے فائدہ ہوگا۔

(سوال) کیا تم نے اپنا یہ خواب بادشاہ سے بیان کیا تھا کہ ایک طوفان

(جواب) ہاں اکثر ایسا ہوتا تھا مگر روسیوں کے ہندوستان پر حملہ کرنے کا ذکر بیشتر ہوتا تھا اسوقت ہر ہندوستانی اخبار نے اپنا اپنا کارسپانڈنٹ کابل میں مقرر کیا تھا جسکے ذریعہ برابر وہاں کی خبر لگا کرتی تھی۔

(سوال) کیا حسن شیدی نے مسٹر ایورٹ کو سرکاری ملازمت چھوڑنیکی ترغیب دی وہ اس وقت یہاں ہے ؟ (جواب) نہیں ہرب سرائے میں وہ قتل ہوا۔

(سوال) کیا تم اس ہل چل کے متعلق جو سپاہیوں اور باشندگان دہلی میں اسوقت پھیلی ہوئی تھی عدالت کو کچھ اور اطلاع دے سکتے ہو ؟

(جواب) ہاں بلوہ سے کوئی پانچ یا چھ ہفتہ پیشتر سپاہیوں میں عام طور پر یہ شورش تھی کہ ایک لاکھ روسی شمال کی طرف سے آرہے ہیں جو کمپنی کی حکومت کو برباد کردینگے واقعی روسی حملہ کا اس وقت عام چرچا تھا۔

(سوال) کیا بادشاہ یا اسکے عزیزوں یا لواحقوں نے بلوہ سے پیشتر کبھی کمپنی کی ہندوستانی فوج سے خفیہ معندانہ خط و کتابت کی تھی ؟ (جواب) نہیں میں اسکے متعلق کچھ نہیں کہہ سکتا۔

(سوال) کیا شاہ دہلی نے کسی کوئی ایلچی یا خطوط شاہ فارس کے پاس بھیجے تھے ؟

(جواب) میں نے کچھ سا تو تھا مگر صداقت کے ساتھ نہیں کہہ سکتا۔

قیدی نے جرح کرنے سے انکار کیا اور گواہ واپس ہوا۔

(اظہار حسن عسکری)

پیرزادہ حسن عسکری عدالت میں طلب ہوئے اور انہیں حلف دیا گیا

(سوال) کیا بلوہ کے زمانہ میں تم دہلی میں تھے اگر تھے تو تمہارا کیا مشغلہ تھا۔

(جواب) ہاں میں دہلی ہی میں تھا اور پیری مریدی کیا کرتا تھا۔ اکثر جب بادشاہ بیمار ہوئے

سوار رسالہ کے رسالدار کو ترغیب دی کہ انگریزوں کی ملازمت چھوڑ کر بادشاہ کی ملازمت
اختیار کرے کیونکہ موسم گرما سے پیشتر روس ہندوستان میں آکر انگریزوں کا خاتمہ کردیگا
رسالہ دار نے جس کا نام ایورٹ تھا یہ خبر مجھے سنائی۔ اسکی زبان انگریزی ہے اور اس میں
پوربی میل معلوم ہوتا ہے۔ اُس نے مجھسے یہ بھی کہا کہ عرصہ چھ ماہ کا ہوا بادشاہ نے
ایک ایلچی روسیہ بھیجا تھا۔ یہ رسالہ وار اس وقت بلاسپور میں ہے۔

(سوال) بلوہ سے کچھ مہینے پیشتر جو چپاتیاں گاؤں گاؤں تقسیم ہوئی تھیں اُنکی بابت تمکو
کیا معلوم ہے۔ اُنکی اصلیت کیا تھی اور اس تقسیم سے کیا مطلب تھا؟

(جواب) اس کے متعلق تو یہ گمان ہی گمان ہے۔ البتہ ہندوستانیوں نے اول اسبارہ
میں یہ ظاہر کیا تھا کہ چپاتیاں بیماری کے سبب تقسیم ہوئی تھیں۔ بلکہ تفتیش سے معلوم ہوا
کہ کسی ریاست میں نہیں بھیجی گئیں صرف ضلع دہلی کے پانچ سرکاری گاؤں میں تقسیم ہونے
پائی تھیں کہ اُنکو حکّام روک دیا اور پھر آگے نہیں گئیں۔ جو لوگ ضلع بلندشہر سے چپاتیاں
لائے تھے میں نے اُنھیں بلایا۔ اُنھوں نے یہ عذر کیا ہم تو یہ سمجھے تھے کہ سرکار انگریزی
کی طرف سے یہ تقسیم ہوئی ہیں اور نیز جو چپاتیاں اُنھیں پہنچی تھیں وہ اُنھوں نے آگے
روانہ کردی تھیں۔ مجھے یقین ہے کہ ضلع دہلی میں ان چپاتیوں کا مطلب کوئی نہیں سمجھا
مگر دراصل اُن سے منشاء یہ تھا کہ جو ہر قسم کی غذا کھاتے ہیں اُنھیں میں تقسیم ہوں تاکہ باہمی
اختلاف رسم و رواج دور ہو جائے۔ میرے خیال میں یہ چپاتیاں لکھنؤ سے نکلی ہیں۔ اور
جن سے بے شبہہ یہ مراد تھی کہ خوف اور تیاری کا اظہار ہو اور خطرہ کے وقت سب ایک
ہو جائیں۔

(سوال) کیا ایرانیوں کے ہرات پر چڑھائی کرنیکا چرچہ ہندوستانیوں میں اکثر ہوتا تھا۔

(سوال) کیا یہ بات غلط تھی کہ یہ اشتہار شاہ فارس کے پاس سے آیا تھا؟

(جواب) ہاں میرے خیال میں بھی یہی ہے۔ (سوال) یہ اشتہار جامع مسجد کی دیوار پر کتنک چسپاں رہا؟ (جواب) کوئی تین گھنٹے۔ تاریخ تو ٹھیک یاد نہیں غالباً بلوہ سے چھ ہفتہ پیشتر رات کیوقت چسپاں ہوا۔ اور کوئی تین گھنٹے لگا رہا صبح کے وقت جب آدمیوں کا وہاں ہجوم ہوا تو میں نے اُسے اکھڑوا دیا۔

(سوال) کیا تمہارے علم میں دلی والوں میں اسکی زیادہ چرچا ہوا؟ (جواب) نہیں

(سوال) کیا اس بات کا پتہ لگایا گیا کہ یہ کہاں سے آیا تھا؟

(جواب) بالکل نہیں یہ بہت خفیف بات سمجھی گئی۔ کسی مفسد نے ایسا کیا ہوگا اور اس معاملہ میں ڈھونڈ ھوپ کرنیسے اسکو نہایت ضروری ثابت کرنے کے سوا اور کچھ نہ تھا۔

(سوال) کیا کسی اور ذریعہ اور وجہ سے کہہ سکتے ہو کہ باشندگان دہلی میں گورنمنٹ کی طرف سے بددلی پھیلی ہوئی تھی؟ (جواب) نہیں۔ دہلی والوں میں یہ بات نہیں تھی مگر فوجیوں کی بددلی سے وہ کوئی واقف تھے اور اس بات کا اکثر چرچا ہوتا رہتا تھا۔ مثلاً بلوہ سے پیشتر یہ بات مشہور ہوئی تھی کہ ایک گمنام درخواست مدین مضمون مجسٹریٹ کے روبرو پیش ہوئی تھی کہ کشمیری دروازہ کا قصہ انگریزوں سے لے لیا جائیگا۔ چونکہ شہر میں یہ دروازہ ہی بھاری نامی گرامی تھی اور اس کا تعلق دہلی کی چھاؤنیوں سے تھا اس لئے ضروری تھا کہ شہر میں فساد کے وقت پہلے اسی کو لیا جائے اور اسی دروازہ پر بہارا کچھ گارد بھی تھا۔ اور یہ خیال حکمت اس کا لیا جانا سب پر اثر تھا۔ درخواست تو اس مضمون کی کوئی نہیں تھی مگر اس شہرت سے ہندوستانیوں کے خیال ظاہر ہو گئے تھے۔ اس خیال کا ثبوت اس طرح اور بھی ہوتا ہے کہ شاہی سیدی سے دربار قلعہ میں ہوا کرتا تھا جو تھی بہ قاعدہ

(جواب) ہاں جب کپتان صاحب کے گر کر چوٹ آئی ہے احسن اللہ اُنکے پاس گئے تھے۔

ملاقات کے وقت موجود نہ تھا مجھے نہیں معلوم آپس میں کیا گفتگو ہوئی۔

(سوال) تمھیں معلوم ہے احسن اسد خان خود گئے تھے یا بھیجے ہوئے گئے تھے؟

(جواب) مجھے نہیں معلوم۔

(سوال) جب کپتان ڈگلس قلعہ میں آئے تو مجھسے یا احسن اللہ خاں سے یا میرے کسی اور

ملازم سے اُنھوں نے گفتگو کی؟

(جواب) جہانتک میرا خیال ہے اُنھوں نے کسی سے گفتگو نہیں کی اگر کی ہو تو میں نے اُسکا

خیال نہیں کیا۔ (دسویں دن کی کارروائی)

سر تھیوفلیس مٹکاف عدالت میں طلب ہوئے اور اُنکو حلف دیا گیا۔

(جرح جج ایڈوکیٹ)

(سوال) مئی گزشتہ میں بلوہ سے کچھ پیشتر کیا کوئی اشتہار شاہ فارس کی طرف سے جامع مسجد

میں چسپاں ہوا تھا؟ (جواب) ہاں یہ چھوٹی تقطیع کے ملگجے کاغذ پر تھا جسکے ایک طرف برہنہ

تلوار اور دوسری طرف ڈھال بنی ہوئی تھی اور جس کا مضمون یہ تھا کہ شاہ فارس عنقریب

ہندوستان میں آنیوالا ہے جو مسلمان انگریزوں کی بیخ کنی میں اُسکی مدد کریگا اسکو زمینیں اور

دیگر عطیے دیئے جائیں گے اور یہ بھی بیان کیا گیا تھا کہ اس اشتہار کے چسپاں ہونیکے وقت

دہلی میں پانچسو آدمیوں نے اپنے کو اُسکے فائدے کے لیئے وقف کر رکھا تھا۔

(سوال) کیا اُس میں اسبات کا بھی اشارہ تھا کہ شیعہ اور سنیوں کو آپس کی نااتفاقی چھوڑ دینی

چاہیئے اور دونوں ملکر انگریزوں کی مخالفت کریں۔

(جواب) نہیں میرے خیال میں یہ نہیں تھا۔

تے (سوال) کیا تم حلفیہ کہتے ہو کہ ۱۱ مئی کو کپتان ڈگلس نے سوتے اٹھکر اپنے مرنے کے وقت قیدی سے ملاقات کی اور باتیں کیں۔

(جواب) میں حلفیہ کہتا ہوں کہ اُس دن صبح کو کپتان صاحب نے بادشاہ سے ملاقات کی اور باتیں کیں۔

(سوال) کیا کپتان ڈگلس کا کوئی اور آدمی بھی تمہارے ساتھ اُس وقت دربار خاص گیا تھا۔

(جواب) ہاں سجاول سنگھ اور کشن سنگھ ہرکارے بھی ہمارے ساتھ تھے۔

(جرح قیدی)

(سوال) تمہارے علم میں کپتان ڈگلس نے میرے (قیدی) نشست کے کمرہ کے نیچے والے معائنہ کمرے کی خواہش کی تھی کہ وہ نیچے جاکر باغیوں سے گفتگو کرآئیں۔

(جواب) ہاں انھوں نے خواہش کی تھی۔ انھوں نے ہم سے کہا تھا "میں باغیوں کے پاس جاؤں گا" مگر ہم نے انھیں منع کیا تھا۔

(سوال) کیا جب کپتان ڈگلس جھروکے میں گئے تو میں (قیدی) اُس وقت دارالریاست میں نہ تھا۔ انھوں نے اُس وقت مجھے سلام نہیں کیا؟

(جواب) بادشاہ اُس وقت وہیں تھا اور کپتان ڈگلس انھیں سلام کرکے خاموش چلے گئے۔

(سوال) کپتان ڈگلس بادشاہ سے کسقدر فاصلہ سے گزرے تھے؟

(جواب) کوئی پندرہ قدم کے فاصلہ سے۔

(سوال) جب بادشاہ نے کپتان ڈگلس کو سواروں کے پاس جھروکے کے نیچے جانے سے منع کیا تو تم نے یہ گفتگو سنی؟ (جواب) نہیں میں نے نہیں سنی۔

(سوال) کیا اُس صبح کو احسن اللہ خاں اور کپتان ڈگلس میں گفتگو ہوئی تھی؟

اور پہنچتے ہی وہ اُس کمرے میں تلواریں سونتھ جا گھسے جس میں کپتان ڈگلس مسٹر ہچنس اور مسٹر جننگ ابھی گئے تھے اور اُنھیں اور دو میموں کو کاٹ ڈالا - یہ دیکھکر میں زینہ کے نیچے بھاگ آیا - میں نیچے پہنچنے نہ پایا تھا کہ ممدو بادشاہ کے ایک ملازم نے مجھے پکڑ لیا اور پوچھا کپتان ڈگلس کہاں ہیں تو نے اُنھیں چھپا دیا ہے وہ مجھے اپنے ساتھ زبردستی اُوپر لیگیا - میں نے جواب دیا تم لوگوں نے ابھی تو اُنھیں قتل کیا ہے مگر جب میں نے اُنکے کمرہ میں جا کر دیکھا تو ابھی تک کپتان صاحب میں کچھ دم باقی تھا - ممدو نے جب یہ دیکھا تو ایک ڈنڈا اُنکی پیشانی پر ایسا مارا کہ فوراً اُن کا دم نکل گیا - میں نے دیگر صاحبوں اور دو میموں کی لاشیں بھی دیکھی تھیں - ہچنس صاحب کی لاش تو ایک کمرہ میں تھی اور کپتان ڈگلس اور مسٹر جننگ اور دو میموں کی ایک کمرہ میں - کل لاشیں فرش پر پڑی تھیں البتہ کپتان صاحب کی لاش پلنگ پر تھی - ایک صاحب کلکتہ سے اُسی دن صبح کو آکر پہنچے تھے وہ بچکر دہلی دروازے کی طرف بھاگے اور راستہ میں کہیں اُن کا بھی کام تمام ہو گیا - فریزر صاحب کے قتل کے بعد کوئی پندرہ منٹ میں نو دس بجے کے وقت یہ کل خونریزی ہوئی - ان لوگوں کو قتل کر کے قاتل ان کا مال و اسباب لوٹنے لگے میں ڈر کے مارے بھاگ کر شہر میں اپنے گھر چلا گیا - اور جبتک دہلی دوبارہ انگریزی قبضہ میں نہ آئی پھر قلعہ میں کبھی نہیں آیا -

(سوال) جب کپتان ڈگلس سپٹے ہوئے راستے سے دیوان خاص گئے تو کیا تم اُنکے ہمراہ تھے اور اگر تم اُنکے ساتھ تھے تو کیا اُنھوں نے قیدی سے ملاقات و باتیں کی تھیں؟

(جواب) ہاں میں کپتان صاحب کے ساتھ پیچھے پیچھے گیا تھا اور میں کہہ سکتا ہوں نہ تو اُنھوں نے بادشاہ سے ملاقات کی اور نہ کچھ بات کی بغیر بات کیے وہ واپس آگئے

پہنچے تو فریزر صاحب مسٹر ہچنس اور اور صاحب جنکے نام مجھے معلوم نہیں وہاں تھے
اسوقت مسٹر فریزر کوتوال شہر کو یہ حکم دیرہے تھے کہ ۵۰ سوار اپنے ہمراہ لو اور جو دار
دروازہ کے انتظام میں نقص نہ پڑے - وہ اس کام میں مشغول تھے کہ چار یا پانچ
سوار برہنہ تلواریں ہاتھ میں لئے قلعہ کی جانب سے اُس پر جھپٹے - اُن میں سے
ایک نے پہنچتے ہی اُن پر پستول فیر کیا جس پر مسٹر فریزر فوراً گاڑی سے باہر نکل آئے
اور بختاور سنگھ چپراسی نے پولیس گارد سے بندوق لیکر اُنھیں دی بندوق بھری
ہوئی تھی اور مسٹر فریزر نے سوار کے گولی ماردی - اس کارروائی سے اُسکے ہمراہی
منتشر ہوگئے مگر بھاگنے سے پہلے مسٹر ہچنس کا بازو زخمی کردیا - اتنے ہی میں بہت سے
اور آدمیوں کے آجانے سے کپتان ڈگلس قلعہ کی کھائی میں کودپڑے اور اُن کے
پاؤں اور پیٹھ میں سخت چوٹ آئی - راہ کھائی دروازہ پر پہنچکر کپتان صاحب نے اُوپر
چڑھنے کے لیئے مدد چاہی مگر چونکہ چوٹ سخت آئی تھی آدمیوں نے تھوڑی دیر کلیات
خانہ میں آرام کرنے کے لئے کہا - اسی اثنا میں پادری جنیک صاحب اُوپر سے آگئے
اور وہ اور مسٹر ہچنس انھیں اُوپر کے کمروں میں لیگئے - اسوقت مسٹر فریزر فساد دور
کرنیکی کوشش میں نیچے ہی کھڑے انتظام میں مصروف تھے کہ حاجی جوہری نے انھیں
تلوار مارکر گرادیا اور شاہی ملازموں نے اُسکے ٹکڑے ٹکڑے کردیئے - میں اُوپر کی ٹیری
پر تھا اور یہ واقعہ نیچے کی سیڑھی پر ہوا - قاتلوں میں ایک حبشی بھی تھا - اسکے بعد وہ
اُوپر کے کمروں کیطرف چلے - میں نے یہ دیکھکر فوراً دوسرے دروازے میں پہنچکر
نیچے کے اُوپر کا دروازہ بند کردیا میں کواڑ بند ہی کر رہا تھا کہ ایک گروہ نے حویلی ریہ سے
بڑھکر زبردستی شاہی ریہ کا ایک دروازہ کھولدیا اور مسٹر فریزر کا قاتل گروہ اُوپر آپہنچا

(اظہار مکھن)

مکھن کپتان ڈگلس کا عصا بردار عدالت میں طلب ہوا اور اُسکو حلف دیا گیا

(سوال جج ایڈوکیٹ)

(سوال) تم نے اس موقع پر کیا دیکھا؟

(جواب) قریباً سات بجے سوار رسالہ کے ایک سپاہی نے قلعہ کے لاہوری دروازہ پر گارد سے اندر آنیکی اجازت طلب کی مگر اُنہوں نے انکار کر دیا۔ جب اُسنے اصرار کیا تو اس امر کی رپورٹ فوراً کپتان ڈگلس کو کر دیگئی اور وہ اس معاملہ کے استفسار کے لیئے خود نیچے آئے۔ اور اُس سے اُس کا مطلب دریافت کیا جسکے جواب میں اُس نے یہ کہا کہ میں نے میرٹھ میں غدر کیا تھا اور دہلی میں آیا ہوں۔ اسوقت گارد سے میں نے پانی اور حقہ پینے کے لیئے کہا تھا۔ جب کپتان ڈگلس نے اُسکے گرفتار کرنیکا حکم دیا تو وہ بھاگ گیا۔ وہاں سے لوٹکر کپتان صاحب ابھی پڑے ہوئے راستے ہی میں تھے کہ بادشاہ کا ہرکارہ پہنچا اور اطلاع کی کہ بہت سے سوار محل کے جھروکے کے نیچے کھڑے ہیں۔ یہ خبر سنکر کپتان صاحب اُسی وقت دربار عام گئے اور جھروکہ میں کھڑے ہو کر سواروں سے پوچھا کہ تم یہاں کیوں آئے ہو۔ ان میں سے ایک نے جواب دیا ہمنے میرٹھ میں غدر کیا ہے یہاں انصاف کے لیئے آئے ہیں۔ کپتان ڈگلس نے جواب دیا۔ فیروزشاہ کے پرانے کوٹلہ جاؤ تمھارا انصاف ہوگا۔ اس کے بعد کپتان صاحب لاہوری دروازے کو واپس آگئے۔ یہاں پہنچکر جب یہ معلوم ہوا کہ فریزر صاحب کوتوال شہر کے ہمراہ گارد محافظ ایجنسی کلکتی دروازہ انتظام کے لیئے گئے ہیں تو فوراً اُنکے پاس چلے گئے۔ میں اور چپراسی جواس وقت حاضر رہے دونوں اُنکے ساتھ گئے۔ جب ہم کلکتی دروازہ

بھیجے پر ۱۹ مئی کو اپنے زخموں کی مرہم پٹی کرانے ہسپتال گیا تو وہی ہوسپٹل سارجنٹ سے دعا لنا اُس کا نام گوڈروتھا مجھسے پوچھا گیا کوئی چالاک ہندوستانی میگزین کے عملہ کا سرگروہ تھا میں نے جواب دیا تھا تو اور بالخصوص کریم بخش کا نام لیا یہ بڑا تیز اور لائق آدمی تھا اور فارسی خوب لکھتا تھا اس پر سارجنٹ نے کہا کہ میگزین آڑنے کے دن مجھسے ایک ہندوستانی نے کہا تھا کہ دہلی کے میگزین سے کسی شخص نے تمام دیسی رجمنٹوں کو چٹھیاں لکھی ہیں کہ جو کارتوس اب تیار کیئے گئے ہیں اُس میں چربی کی آمیزش ہے اگرا نگریزی افسر اسکے بارہ میں تاکید بھی کریں تو اُنکی نہ ماننا جب ہندوستانیوں نے میگزین پر حملہ کیا تو کریم بخش بڑی چالاکی سے کام کر رہا تھا اور اس طرح اُس سے بات چیت کرتا تھا کہ لفٹنٹ ولبی کو اُسکی طرف سے شبہ ہوگیا اور مجھسے کہا کہ اسکو دروازے پر سے ہٹادو اور اگر پھر ایسی حرکت کرے تو گولی ماردو چاہیے اسے اپنی جعلسازی کی وجہ سے پھانسی پائی۔

(جرح قیدی)

(سوال) جن لوگوں کو تم نے میرا ملازم بتایا ہے اور جنھوں نے میگزین پر جاکر میری جانب سے اُس پر قبضہ کرنا چاہا تھا اُن کا لباس کیا تھا۔

(جواب) وہ نیلی وردی پہنے ہوئے تھے اور ٹوپی پر پیتل کی ننھی سی توپ لگی ہوئی تھی تیس سال سے تو میں جانتا ہوں کہ یہ وردی تمھارے توپچی کی ہے اور پھر جب اُن لوگوں سے دریافت کیا کہ تم کون ہو تو سب نے یک زباں ہوکے جواب دیا کہ ہم شاہی سپاہی ہیں۔

(سوال عدالت) (سوال) کیا تم نے اسبات کی بھی تحقیق کی یہ سیڑھیاں کہاں سے آئی تھیں؟ (جواب) نہیں۔ میں نے اس بارہ میں تفتیش نہیں کی۔

گئے تھے لیکر بھاگ گئے۔ لفٹنٹ ولبی اور میں بچکر کشمیری دروازہ کے بڑے گارد میں پہنچ گئے تھے۔ لفٹنٹ رینر اور مسٹر بکلے دوسری طرف بھاگ گئے اور آخر کار میرٹھ پہنچ گئے اور بقیہ کل خواہ میگزین کی وجہ سے ہلاک ہوئے یا میگزین چھوڑنے پر قتل ہوئے دو تین دن کے بعد لفٹنٹ ولبی بھی میرٹھ کی سڑک پر مقتول ہوئے۔

(سوال) جو سیڑھیاں میگزین پر چڑھنے کے لیئے لائی گئی تھیں وہ نئی تھیں یا اُسی مطلب کے لیئے بنائی گئی تھیں۔

(جواب) میں نے اُس کا صرف ایک ڈنڈا دیکھا تھا جو دیوار سے نکلا ہوا تھا اس لیئے اُسکے متعلق میں کچھ نہیں کہہ سکتا۔

(سوال) کیا میگزین کے عملہ کے لباس یا حرکات میں بلوہ سے پیشتر کوئی ایسی بات تھی جس سے یہ خیال کیا جائے کہ وہ اس ہونے والی بات سے واقف تھے۔

(جواب) اُن کے لباس میں تو میں نے کوئی نئی بات نہیں دیکھی البتہ بلوہ سے پیشتر گستاخ ہوگئے تھے اور مسلمان تو بالخصوص۔ مسٹر بکلے اور مجکو یہ بات کھٹکی اور آپس میں اس کا تذکرہ کیا۔ ۱۱ مئی کو جب میں میگزین گیا تو میں نے سرداروں اور دربانوں کو پہلے سے بہت اچھے کپڑے پہنے ہوئے دیکھا اور میگزین والے آدمی بھی اپنے معمولی لباس میں نہ تھے وہ بھی بہت صاف ستھرے تھے۔ اس کا تذکرہ میں نے اُسی وقت لفٹنٹ ولبی سے کیا اُس نے بھی یہی کہا کہ مجھے بھی یہ بات کھٹکی تھی۔

(سوال) کیا کسی وجہ سے تم خیال کر سکتے ہو کہ تمہارے میگزین کے عملہ نے فوجی کارتوسوں کے متعلق خط وکتابت کی ہو۔؟

(جواب) جبتک میں دہلی رہا اُس وقت تک تو مجھے اس کا شبہ بھی نہ تھا مگر جب میرٹھ

قریب ایک سے بادشاہ کا دوسرا پیغام بدیں مضمون پہنچا کہ اگر تم دروازہ نہ کھولوگے
تو ہم جو دیوار کمزور ہے اُسے سُرنگ سے اڑا کر راستہ کرلیں گے

(دویں ن کی کارروائی)

(سوال) ساڑھے تین بجے تک جو کچھ میگزین میں گزرا اُس کا حال تو تم بیان کرچکے
اب جو کچھ بعد میں ہوا ہو بیان کرو - ؟

(جواب) اُسوقت تک ہم میدانی توپوں کے گولے صرف میں لاچکے تھے اور جب باغی
دو طرف سے میگزین میں گھس آئے تو آیندہ بچاؤ ناممکن تھا - کنڈکٹر سکلے کا بازو زخمی
ہوا میرے دو مرتبہ ہاتھ میں چوٹ آئی - لفٹنٹ ولبی نے علی الصباح یہ حکم دیدیا تھا کہ جب
نازک وقت آجائے تو میگزین کو آگ دیدینا - چنانچہ ساڑھے تین بجے جب وقت آیا تو
لفٹنٹ ولبی نے پہلے سے اشارہ کیا - کنڈکٹر سکلے نے ورا تعمیل کی اور مڑ کر کنڈکٹر
سکلی کی طرف جو میگزین کے قریب کھڑا تھا ٹوپی ہلائی - کنڈکٹر سکلی نے اشارہ پاتے
ہی سُرنگ کو آگ لگادی اور اُسی وقت بڑی جوہناک آواز کے ساتھ میگزین اُڑا اور جسقدر
ہندوستانی قریب تھے سیاہ ہوگئے عمارت کے ٹکڑے سنا ہے آدھ میل یا اس سے
بھی دور جاکر گرے اور کچھ میں اور بچے جو میگزین میں بھاگ کر چلے آئے تھے یا تو وراً
مرگئے یا سخت زخمی ہوئے کنڈکٹر سکلی کے بھی اسقدر چوٹ آئی تھی کہ اُس کا بچنا
محال تھا میگزین اُڑنے کے بعد جب میں نے اُسے دیکھا تو اُس کا چہرہ اور سر بہت
جھلسے ہوئے تھے کہ مجھے حیرت تھی کہ کس طرح اُسکے قالب میں روح رہ گئی مجھے صرف اسقدر
اور کہدینا ہے کہ سوائے ایک بنگالی محرر کے میگزین کا تمام ہندوستانی عملہ اُسوقت سے
گزشتہ ہوگیا تھا وہ پہلے ہی اُن ہتھیاروں کو جو اُن کو میگزین کے بچاؤ کے لئے دیئے گئے

سے کہنے آیا تھا کہ اگر میگزین کا دروازہ نہ کھلا تو ہمیں مجبوراً سیڑھیاں بھیجنی پڑینگی - اور چنانچہ تھوڑی دیر کے بعد سیڑھیاں پہنچ گئیں اور میگزین کے جنوب مشرقی گوشہ پر لگادی گئیں - میگزین کے ہندوستانی عملہ نے جب یہ دیکھا تو فوراً سائبان پر چڑھکر براہ سیڑھی میگزین سے باہر نکل بھاگے - اِس کے بعد باغیوں نے بلا تامل سیڑھیوں پر میگزین کے اندر ہم پر حملہ شروع کر دیا اور شام کے ساڑھے تین بجے تک یہ کارروائی جاری رہی - سیڑھیوں پر چڑھکر اُنھیں ایک چھوٹی برجی میں جگہ ملگئی اور جب وہاں اُنکی کافی تعداد ہوگئی اور میگزین کے اندر اُترنے کا قصد کیا تو ہم نے دو میدانی توپوں کا گراپ اُن پر مارا اور دو آیندہ کے بیئے بچا رکھیں - اِن دونوں توپوں پر صرف مسٹر بکلے اور میں تھا - دیگر دو توپیں سب کنڈکٹر کرو اور سارجنٹ ایڈورڈس کی نگرانی میں میگزین کے دوسرے دروازہ پر تھیں اور لفٹنٹ ولبی نے اُنکو حکم دے رکھا تھا کہ جبتک دروازہ پر حملہ نہ ہو اُنھیں نہ داغیں - ایک توپ دریا کے متقابل کنڈکٹر شا کی نگرانی میں تھی جو میگزین اُڑنے کے بعد کشمیری دروازے کے بڑے گارد میں بھاگ کر چلا گیا تھا مگر بعد میں نمبر ۵۴ ہندوستانی پیدل کے ایک سپاہی کی گولی سے مرا - لفٹنٹ ولبی بہت پھُرتی سے کام کر رہے تھے کبھی ایک مقام پر جاتے تھے تو کبھی دوسرے پر اور حسب موقع احکام دیتے رہتے تھے اور ضرورت کے وقت خود بھی مدد کرتے تھے - اس کارزار کے وقت میں اور لفٹنٹ ولبی بارہا دروازہ پر گئے - اور دریافت کیا اس حملہ کی کمان کون کر رہا ہے ہمکو برابر یہی جواب ملتا رہا کہ بادشاہ کا ایک بیٹا اور ایک پوتا ہم پر حملہ کرنیکی تیاری کر رہا ہے مگر جو لوگ سیڑھیوں کی راہ میگزین میں داخل ہوئے وہ کل گیارھویں اور بیسویں ہندوستانی پیدل کے سپاہی تھے -

قلعہ میں نے آؤ اور اگر وہ نہ آئیں تو انھیں میگزین سے باہر نہ نکلنے دو۔ میں نے اسوقت کوئی گارڈ تو نہیں دیکھا البتہ جو شخص یہ پیغام لایا اُسے دیکھا تھا۔ یہ شخص مسلمان تھا جسے صوبہ دار گارڈ کو یہ کہدیا تھا کہ تاوقتیکہ میں یا لفٹنٹ ولبی اسکو حکم نہ دیں کسی کے حکم کی تعمیل نہ کرے اور ساتھ ہی جسنے نہ تو پیامبر کی طرف توجہ کی اور نہ اُسے کچھ جواب ہی دیا اسکے کچھ ہی دیر بعد ایک ہندوستانی افسر شاہی سپاہیوں کے گارد کے ساتھ وہاں آیا اور صوبہ دار اور غیر کمیشن افسروں سے کہا کہ ہم تمکو بادشاہ کی طرف سے سبکدوش کرنے آئے ہیں۔ ہم صوبہ دار کو پہلے ہی حکم دیچکے کہ ایسے احکام کی کچھ پروا نکیجائے۔ اِس افسر کے آتے ہی بارہ بارہ آدمیوں کا پہرہ بماتحتی ایک غیر کمیشن افسر میگزین کے ہر دروازہ پر معین کر دیا یہ لوگ فوجی قاعدے سے کھڑے ہوگئے اور اپنے ہتھیار نصب کر کے مثل باقاعدہ سپاہیوں کے احکام حاصل کرنیکے لئے تیار ہوگئے۔ وہ سب شاہی وردیاں پہنے تھے۔ دس یا گیارہ بجے کے درمیاں یعنی اس واقعہ کے کوئی ایک گھنٹہ بعد دروازہ کے بیرونی درباں نے پکار کر کہا کہ مجھے ورسٹ صاحب یا لفٹنٹ ولبی سے کچھ کہنا ہے۔ جب ہم دونوں دروازے پر گئے تو اُس نے اور سنتری نے کہا کہ شاہی سپاہی دروازے کے باہر جو کچھ ذخیرہ ہے ملنے لیے آئے ہیں اور ہم انھیں روک نہیں سکتے۔ لفٹنٹ ولبی اور میں نے کچھ جواب نہیں دیا مگر دروازہ میں سے دیکھا کہ واقعی ذخیرہ اُٹھ رہا ہے۔ جو لوگ اُسے اُٹھا رہے تھے وہ معمولی مزدور تھے مگر اُنکی محافظت اور نگرانی کے لیئے شاہی سپاہیوں کا گارد تھا تھوڑی دیر کے بعد ہمارے گارد کے صوبہ دار نے مجھسے یا لفٹنٹ ولبی سے پھر ملنے کی تمنا کی اور ہم دونوں اُسکے پاس گئے۔ اُس نے کہا بادشاہ کا ہرکارہ یہ

کپتان فورسیٹ اسسٹنٹ کمشنری آرڈیننس کی عدالت میں طلبی ہوئی اور اسکو حلف دیا گیا

(اظہار جج ایڈوکیٹ)

(سوال) کیا تم ۱۱ مئی گزشتہ کو دہلی میں تھے ؟ (جواب) میں دہلی میں تھا۔

(سوال) کیا تمنے میرٹھ کے باغی سپاہیوں کو اس موقع پر دہلی میں دیکھا ؟

(جواب) ہاں دیکھا۔ میں نے پہلے پہل ایک سوار رسالہ کو (قریبًا ایک رجمنٹ) جسکے پیچھے ہندوستانی پیدل کی گیارہویں اور بیسویں رجمنٹیں تھیں میرٹھ کی سڑک پر پل عبور کرتے دیکھا تھا۔ وہ فوجی ترتیب میں کمپنیوں کی سب ڈویژنیں بنائے نو بجے کے وقت آرہے تھے۔ اس سے پہلے میں نے اُنھیں نہیں دیکھا تھا مجھے خبر لگی تھی کہ سوار رسالہ کا تھوڑا حصہ بہت سویرے یعنی کوئی سات بجے پل پار کرکے دہلی میں آچکا تھا جسوقت میں نے رسالوں کو پل پار کرتے دیکھا تو اُس وقت میں میگزین میں تھا۔ میرے وہاں جانیکی وجہ یہ تھی کہ تھیوفلس مٹکاف نے مجھسے تذکرہ کیا تھا کہ باغی میرٹھ سے آنے والے ہیں میگزین سے جاکر دو توپیں لے آؤ تاکہ اُنکو موقع سے لگا کر پل کو اُڑا دیں اور باغی دریا پار نہ ہوسکیں۔ مگر اتفاق کی بات ہے کہ اُس وقت وہاں نہ تو بیل ہی موجود تھے۔ جو توپیں آتیں اور نہ توپچی تھے اس وقت میری اور لفٹننٹ ولبی کی یہی رائے ہوئی کہ میگزین کو بند کردیں اور جبتک ہوسکے اُسکی محافظت میں غنیم کی مدافعت کرتے رہیں چونکہ ہمیں یقین تھا کہ شام تک انگریزی فوج میرٹھ سے آجائیگی اور ہمیں کچھ نجات ملجائیگی۔ نو اور دس بجے کے درمیان اڑتیسویں دیسی پیدل فوج کے صوبہ دار نے جو میگزین کے بیرونی گارد کا افسر تھا مجھسے ایک سوراخ میں سے کہا کہ بادشاہ دہلی نے ایک گارد میگزین پر قبضہ کرنے کے لیئے بھیجا اور اسکو حکم دیا تھا کہ جتنے انگریز وہاں ہوں اُنھیں پکڑکر

(سوال) کیا تم یہ کہہ سکتے ہو کہ اُن لوگوں نے مسٹر فریزر کو میرے اشارہ سے قتل کیا تھا۔ یا موج نے اُنھیں قتل پر اکسایا تھا؟ (جواب) جہاں تک میں جانتا ہوں قتل سے پیشتر بادشاہ کو اُسکی خبر بھی نہ تھی۔ مفسد ہی قتل کے لئے تلے ہوئے تھے موج کی طرف سے اشارہ پاتے ہی اُنھوں نے قتل شروع کر دیا۔

(سوال) کیا تم نے یہ سنا تھا کہ میں نے انگریزوں کی لاشیں اُٹھائے جانیکی خواہش کی تھی اور یہ کہ سپاہیوں نے مجھے مہلت نہیں دی۔؟

(جواب) نہیں اس بارہ میں مجھے کچھ معلوم نہیں۔ (سوال) کیا تمھیں معلوم ہے کہ میں نے اپنے مسلح مصاحبوں کو انگریزوں کے قتل میں مدد کرنے کا حکم دیا تھا یا لسمت علیخاں نے غلطی سے یہ خبر اڑادی۔ (جواب) میں نہیں کہہ سکتا۔

(اظہار عدالت)

(سوال) جب انگریز قتل کے پیشتر باندھے گئے تھے تو کیا اُس وقت تم نے بادشاہ کے معتمدوں یا امیروں میں سے کسیکو وہاں دیکھا تھا۔

(جواب) نہیں۔ میں نے کسیکو اُس میدان میں نہیں دیکھا۔ البتہ مرزا مغل بادشاہ کا بیٹا اپنے مکان کی چھت پر کھڑا اُس میدان کی طرف دیکھ رہا تھا اور اُس وقت بادشاہ کے اور لڑکے اور دو پوتے بھی اپنی اپنی چھتوں پر تھے اور غالباً قتل کا تماشا دیکھنے کے لئے کھڑے تھے۔ (سوال) تم نے اُن میں سے کسی کو عورتوں اور بچوں کو قتل سے بچانے کی کوشش کرتے دیکھا یا اُس کے برعکس دیکھا؟

(جواب) نہیں وہ تو تماشائی معلوم ہوتے تھے قتل طے پاچکا تھا اس لئے اُنکی مزاحمت بیکار تھی۔

مگر جو زخمی ہوئے وہ یہ کہتے تھے کہ اگر ہم انگریزوں کی طرف سے لڑتے تو ہم اس حالت میں یوں نہ پڑے ہوتے (سوال) کیا تمہارے نزدیک انگریزی حکومت کے موافق یا مخالف مسلمان اور ہندوؤں کے خیالات میں فرق تھا؟ (جواب) ہاں بیشک مسلمان انگریزوں کی بربادی پر خوش تھے۔ اور ہندو سوداگر اور معزز تاجر افسوس کرتے تھے۔

(سوال) کیا اس بارہ میں ہندو اور مسلمان سپاہیوں کے خیالات میں بھی فرق تھا۔ یا دونوں انگریزی حکومت کے سخت مخالف تھے؟ (جواب) کیا مسلمان کیا ہندو سب فوج کا یکساں خیال تھا۔ (سوال) کیا تمہارے نزدیک قلعہ میں میرٹھ سے سپاہیوں کے آنیکا انتظار تھا؟ (جواب) ہاں اُنکا انتظار تھا۔ اتوار کے دن اس مضمون کی چھٹیاں آئی تھیں کہ ۸۲ سپاہیوں کو قید ہوئی ہے اور اس بنا پر سخت فساد ہوگا۔ باوجود اسکے قلعہ کے دروازے کے گارد نے اس خبر کو خفیہ نہ رکھا اور علانیہ اپنے ارادہ کا اظہار کرتے تھے اور کہتے تھے بعض رسالے میرٹھ میں غدر کرکے دہلی آوینگے۔

(سوال) کیا تمھیں کسی ذریعہ سے معلوم ہوا کہ یہ خبر اُس وقت قیدی تک پونہچی تھی۔

(جواب) نہیں میرے پاس کوئی ایسا ذریعہ نہیں ہے؟

(سوال) کیا تم اُسوقت یا اُسکے بعد کے حالات سے اندازہ کرسکتے ہو کہ قیدی کو میرٹھ سے رسالوں کے آنیکی خبر پہلے سے تھی؟ (جواب) پہلے یا بعد کے حالات سے میں ایسا نتیجہ نہیں نکال سکتا۔ (جرح بذریعۂ قیدی)

(سوال) تم نے اپنی شہادت میں بیان کیا کہ پرسوں ایک انگریز جو مرزا کوچک کے مکان کی طرف بچنے کے لیئے جارہا تھا وہ گولی سے زخمی ہوا کیا تمھیں معلوم ہے کہ مرزا کوچک اُسوقت اپنے مکان پر تھے؟ (جواب) نہیں۔ میں اس قسم کی تفصیل نہیں دیسکتا۔

بچ سکتی تھیں؟ (جواب) مجھے شہر میں یہ خبر لگی کہ بادشاہ نے تو چاہا تھا کہ عورتیں اور بچے بچ جائیں مگر سپاہیوں کی سینہ زوری کے سامنے اُسکی کچھ پیش نہ چلی۔

(سوال) کیا بادشاہ کی حرم سرائے میں ان عورتوں اور بچوں کے لیئے کافی جگہ نہ تھی اور کیا وہاں وہ محفوظ نہ رہ سکتے تھے؟

(جواب) بیشک بہت جگہ تھی۔ اگر پانچ سو آدمی بھی وہاں چھپائے جاتے تو محفوظ رہ سکتے تھے اُس میں کئی چور رستے اور تہ خانے ہیں اگر خاص محلسرا کی تلاشی بھی لیا چاہتے تو اُن کا پتہ چلنا مشکل تھا۔ (سوال) جب انگریزوں نے دہلی کا محاصرہ کیا ہو تو کیا تم محاصرہ بھر دہلی میں رہے؟ (جواب) میں ملوہ کے بعد ساتویں مہینہ تک دہلی میں رہا مگر جب شاہی آدمی انگریزی ملازموں کو اس شبہ پر پکڑنے لگے کہ وہ انگریزوں کو خبریں بھیجتے ہیں تو وہاں سے چلا گیا اور بیشک دوبارہ انگریزوں نے دہلی پر قبضہ نہیں کر لیا واپس نہیں آیا

(سوال) کیا اُن انگریزوں کے علاوہ جو قلعہ میں قتل ہوئے کچھ اور انگریز بھی قتل ہوئے

(جواب) نہیں کوئی رہا ہی نہ تھا جو قتل ہوتا مگر مذکرہ بالا قتل عام سے قتل میں سے یہ سنا تھا کہ اڑتیس یا چالیس انگریز کسی تہ خانہ میں چھپ گئے تھے جب بھوک سے پریشان ہو کر باہر نکلے تو ملوہ کے تین یا چار روز بعد قتل ہوئے۔

(سوال) کیا تم نے سپاہیوں کو علاوہ چربی دار کارتوسوں کے اور شکایات کبھی کرتے سنا؟

(جواب) نہیں میں نے کبھی نہیں سنی۔

(سوال) محاصرہ کے زمانہ میں سپاہی انگریزی حکومت کو کن الفاظ سے یاد کرتے تھے؟

(جواب) سپاہی انگریزی حکومت کی بالعموم بڑی شکایت یہ کرتے تھے کہ انھوں نے اُنکے مذہب پر حملہ کیا اور انھوں نے اقرار کر لیا تھا کہ جب کبھی انگریزوں کو پائیں گے قتل کرینگے

قطار وار دیکھا۔ ان میں مرد اور عورتیں اور بچے تھے۔ میرے وہاں پہنچنے کے کچھ ہی دیر بعد میرٹھ والے رسالے کے ایک باغی نے اُنپر پستول سے فیر کیا۔ نشانہ نے غلطی کی اور بجائے انگریزوں کے بادشاہ کے ایک سپاہی کے جا لگا۔ یہ شخص انگریزوں کے پیچھے کچھ فاصلہ پر کھڑا تھا اُس کے اس طرح مرنے پر سب نے یہ ٹھان لی کہ انگریزوں کو تلوار سے قتل کرنا چاہیئے چنانچہ بادشاہی ملازم اور باغی اُن پر تلواریں کھینچکر جا پڑے یہ نظارہ ایسا تھا کہ میں اُسکے دیکھنے کی تاب نہ لا سکا اور اپنے گھر چلا آیا بعد میں مجھے معلوم ہوا کہ شاہی ملازم اور باغیوں نے سب کا کام تمام کر دیا۔

(سوال) کیا اظہار خوشی میں اُسوقت کوئی توپ بھی چھوڑی گئی تھی۔

(جواب) نہیں میں نے تو سنا نہیں۔

(سوال) کیا قیدی نے ان انگریزوں کے قتل پر اپنی رضامندی ظاہر کر دی تھی؟

(جواب) پہلے دن جب سپاہیوں نے انگریزوں کے قتل کرنے کے لیئے کہا تو بادشاہ نے انکار کر دیا تھا مگر سُنا ہے کہ دوسرے دن بسنت علیخان بادشاہ کا خاص ملازم جو اپنی وحشی طبیعت کیوجہ سے مشہور تھا سپاہیوں کے ہمراہ گیا اور اُنکو انگریزوں کے قتل پر اصرار کرنیکی تاکید کی۔ چنانچہ اُنھوں نے ایسا ہی کیا اور بادشاہ نے انگریزوں کو اُنکے حوالہ کرنے کا حکم دیدیا۔ جسدن قتل عام ہوا اُسدن سنا جاتا ہے کہ بسنت علیخان نے دربار خاص والے میدان میں کھڑے ہو کر بآواز بلند کہنا شروع کیا کہ بادشاہ نے انگریزوں کا قتل کیا جانا منظور کر لیا اور اُپنے خاص ملازموں کو حکم دیدیا کہ اس کام میں باغیوں کی مدد کریں۔

(سوال) کیا تمھاری رائے میں اگر بادشاہ چاہتا تو خاصکر عورات و بچوں کی جانیں

متعلق بھی تم نے کچھ سُنا اور اُس سے کیا مراد تھی۔

(جواب) ہاں یہ واقعہ سا تو تھا۔ بعض تو اسکی یہ تاویل کرتے ہیں کہ اس گردش سے مراد آنیوالی آفت کا روکنا تھا بعض یہ کہتے ہیں کہ سرکار نے یہ چپاتیاں اس غرض سے تقسیم کرائی تھیں کہ مثل عیسائیوں کے لوگ اُسکے کھانے پر مجبور کیئے جائیں اور یہ کہ اُن کا مذہب جاتا رہے اور بعضوں کی یہ رائے تھی کہ یہ چپاتیاں اس واسطے چلائی گئی ہیں کہ سرکار نے یہ بات ٹھان لی ہے کہ لوگوں کے کھانے پینے میں دخل دیکر ہمیں عیسائی بنائے اور دعوت اس طریقہ پر دیگئی کہ ہم میں سے کوئی ہاتھ پیر نہ مارسکے

(سوال) کیا اس قسم کے مضامین شائع کرنا ہندوں یا مسلمانوں کی عادت ہے اور کیا وہ اسکو بلا کسی تصریح کے سمجھ جاتے ہیں۔

(جواب) ہرگز ایسی عادت نہیں ہے۔ میری عمر پچاس سال کی ہوئی میں نے تو کبھی ایسی بات نہیں سُنی (سوال) کیا تم نے یہ بھی سُنا کہ چپاتیوں کے ساتھ کوئی پیام بھی بھیجا گیا تھا (جواب) نہیں میں نے ذرا سی نہیں سُنا۔

(سوال) کیا یہ چپاتیاں مسلمانوں کیطرف سے تقسیم ہوئیں تھیں یا ہندوؤں کی طرف سے

(جواب) بلالحاظ مذہب و ملت دیہات والوں میں تقسیم ہوئی تھیں۔

(سوال) ۱۱ مئی کے بعد پہلی مرتبہ تم قلعہ میں کب گئے۔؟

(جواب) شہر میں یہ غل ہوا تھا کہ قلعہ میں انگریز قتل ہوگئے تاریخ تو ٹھیک یاد نہیں مگر اتنا خیال ہے کہ بلوہ کے ساتھ یا آٹھ روز بعد بھیڑ کے ہمراہ میں قلعہ کے اندر گیا تھا اُس وقت قریباً آٹھ نے ہوگئے جب میں قلعہ کے اول صحن میں پہنچا تو میں نے مربع حوض اور نالی کے مابین (جو حوض میں گرتی ہے) انگریزوں کو پشت بہ ہاتھ بندھے

اور ایک ہفتہ بعد سرکاری فرمان مختلف محکموں کے نام جاری ہونے لگے اور درخواستیں لی جانے لگیں۔ اور مئی کی رات کو ۲۱ توپوں کی سلامی بھی ہوئی مگر میں ٹھیک نہیں کہہ سکتا کہ اُس سے غرض کیا تھی۔ اس کے متعلق بعض تو یہ کہتے ہیں کہ یہ سلامی مختلف رجمنٹوں کے میرٹھ سے آنے پر ہوئی تھی۔ بعض یہ کہتے ہیں کہ قیدی جب سلیم گڑھ گیا تو وہاں اُس کی سلامی اُتاری گئی۔

(سوال) مرزا مغل کب کمانڈر انچیف مقرر ہوا؟

(جواب) اصل میں تو بلوہ کے سات یا آٹھ روز بعد ہی وہ کمانڈر انچیف ہو گیا تھا حتیٰ کہ دیسی افسر اُس کے ساتھ مشورہ کرنے اور اہم معاملات میں رائے اور احکامات حاصل کرنے کے لیے جانے بھی لگے تھے مگر عام شہرت ایک ماہ بعد ہوئی اور اُسی وقت وردی بھی ملی جب ہی۔ بادشاہ کے اور لڑکے اور پوتے جنرل اور کرنیل مقرر ہوئے اور ہر ایک کو اُس کے عہدے کی وردی عنایت ہوئی۔

(سوال) ایام بلوہ میں حسن عسکری کیا مخصوص کام کرتا تھا۔ کیا وہ بادشاہ کا خاص مشیر تھا۔

(جواب) اُس کا بادشاہ کے ساتھ مثل سابق واسطہ رہا اور نہ بلوہ میں اس نے کوئی ایسا دخل دیا جو قابل لحاظ ہو۔ قیدی کی ایک لڑکی کو حسن عسکری سے حسن عقیدت تھی مگر لوگوں نے یہ مشہور کر رکھا تھا کہ ان دونوں میں ناجائز تعلق ہے۔

(سوال) ہمیں معلوم ہے کہ قلعہ میں سے کچھ زینے میگزین پر چڑھنے کے لیے گئے تھے

(جواب) میں نے یہ سُنا تھا کہ میگزین پر سیڑھیاں لگا کر چڑھے تھے مگر مجھے یہ خبر نہیں کہ وہ کہاں سے آئے تھے۔

(سوال) جو چپاتیاں غدر سے چند مہینے پیشتر دیہات میں گردش دی گئی تھیں اُنکے

بند کرا دیا اس مکان کے شمالی جانب جب یہ ہونے لگا تو بہت سے آدمی مقابل کے زینے سے جو جنوبی جانب تھا اُوپر چڑھ گئے اور اُس دروازے کو جو کھس سے بند کیا تھا کھولدیا اور اُس مسلح گروہ کو اندر آنے دیا ان آدمیوں نے کپتان ڈگلس اور مسٹر ہچنس کلکٹر پادری جینگ اور مس جینگ اور مس کلیفرڈ غرض یہ کہ جتنے آدمی وہاں تھے سب کو قتل کر ڈالا سوار صاحب جو اُسی صبح کو کلکتہ سے آئے تھے وہ کسیطرح قلعہ کی فصیل پر چڑھ گئے اور چھپتے ہوئے مرزا کوچک کے مکان تک جو دہلی دروازہ کے متصل تھا پہنچ گئے مگر وہاں کسی نے اُنکے گولی ماری کہ اُن کا بازو زخمی ہو گیا اس کو وہ وہاں سے واپس پھرے اور کپتان ڈگلس کی قیام گاہ کے جنوبی زینہ کے پاس قتل ہوئے۔ یہ کل جو ریزی پندرہ منٹ میں ہوئی۔ یہ اُوپر کی تفصیل مجھے مکس اور مختاور وپراں وکشن کپتان ڈگلس کے اردلیوں سے ملی مسٹر فریزر کے قتل کا واقعہ میرا چشم دید تھا۔

(آٹھویں دن کی کارروائی۔ اظہار جتمل)

(سوال) کیا کپتان ڈگلس کے قیام گاہ میں جو انگریز تھے اُنکو قتل کرنے کے بعد رعایا یا سپاہیوں نے کیا کیا؟

(جواب) انگریزوں کے قتل ہوتے ہی میں شہر میں اپنے مکان پر چلا گیا اور پھر کئی دن تک قلعہ میں نہیں آیا۔ (سوال) بادشاہ نے عنان حکومت کب اختیار کی اور کیا اُس موقع پر شاہی سلامی ہوئی تھی۔؟

(جواب) میرٹھ والے رسالوں کے دہلی میں پہنچنے کے دوسرے یا تیسرے دن اُسنے سرکاری دیوانوں یعنی شہر کے باہر کے میگزین پر قبضہ کرلیا جس میں بارود و ہتھیار وغیرہ

جب اُنھیں کچھ ہوش آیا تو فوراً حکم دیا کہ مسٹر ہچنس کے بھی چوٹ آئی ہے اُن کو بھی
اُٹھا لاؤ اور اس حکم کی فوراً تعمیل ہوئی۔ فریزر صاحب لاہوری دروازے کے پیچھے ہوئے
راستہ میں چند انگریزوں کے ساتھ جو اُسی صبح کو کلکتے سے آئے تھے ٹہل رہے تھے
اُنھوں نے پران ہرکارہ کو حکم دیا کہ فوراً بادشاہ سے دو توپیں مانگ لا۔ پران یہ پیغام
لیکر گیا ہی تھا اور مسٹر فریزر بمشکل راستہ کے وسط میں روشن دالان تک پہنچے ہوں گے
کہ ہر عمر کے مرد و لڑکے اکٹھے ہو گئے اور "لو تو ہے بے لو تو ہے" کہکر تالی پیٹ دی۔
مسٹر فریزر نے ان مخالفانہ خیالات کا اندازہ کرکے کپتان ڈگلس کے قیام گاہ کو واپس
جانا چاہا اور جب وہ زینے کے پاس پہنچے تو حاجی جوہری نے اپنی تلوار سونتکر اُن پر
حملہ کرنا چاہا۔ مسٹر فریزر صاحب اُسکی طرف مڑ گئے اور اپنی تلوار مع میان کے اُسکی
طرف ہول کی اور دروازہ کے گارڈ کے حوالدار سے کہا "یہ کیا برتاؤ ہے" اس حوالدار نے
دکھاوے کے طور پر اُس ہجوم کو ہٹانا چاہا۔ مگر مسٹر فریزر کے پیٹھ موڑتے ہی جوہری کو
آنکھ ماری کہ حملہ کر۔ جوہری جرأت پاکر مسٹر فریزر پر دوڑا اور اُن کی گردن کے دائیں طرف
ایسا گہرا اور کاری زخم لگایا کہ وہ فوراً گر پڑے اور پھر تین اور آدمی خالق داد ایک کابلی
پٹھان و مغل بیگ یا مغل خان اور شیخ دین محمد جو منصل کے شاگرد پیشہ میں چھپے ہوئے
تھے تلواریں لیکر آ پڑے اور فریزر صاحب کے سر چہرہ اور سینہ پر یہانتک وار کئے
کہ اُن کا دم نکل گیا۔ شیخ دین محمد بادشاہ کی طرف سے اردلی تھا اور خالق داد اور مغل بیگ
محبوب علیخاں وزیر اعظم کے مصاحب تھے۔ یہ تینوں آدمی فریزر صاحب کا کام تمام
کرکے مع ہجوم کے کپتان ڈگلس کی قیام گاہ پر چڑھ گئے وہ پہلی ہی چھت پر پہنچے ہونگے
کہ لکھن اردلی نے کپتان ڈگلس کو اس واقعہ کی اطلاع دی اور اُنھوں نے زینہ

دیکھنے کے لئے کلکتہ دروازے کی طرف گئے ہیں۔ میں یہ خبر سنکر اُن کے پیچھے پیچھے گیا اور جاکر دیکھا کہ اُنھوں نے کلکتہ دروازہ کو حوپل سے بہت قریب ہے بند کردیا ہے۔ وہ لوگ اُسی جگہ مصروف تھے کہ کسی نے آکر یہ اطلاع دی کہ باغی زینت المساجد کی طرف سے شہر میں گھس آئے اور اس وقت دریاگنج میں ہیں اور اُنھوں نے ڈاک بنگلہ کو آگ لگادی ہے اور واقعی اُسی وقت اُس طرف دھواں بھی نمودار ہوا۔ اس وقت صبح کے آٹھ بج گئے تھے میں نے کمپنی کے رسالہ کے تین سواروں کو دریاگنج کی جانب سے ایک انگریز کے پیچھے دوڑتے دیکھا اور اُن میں سے ایک نے اُسکے قریب پہنچکر اپنا پستول فیر کیا مگر نشانہ نے خطا کی یہ صاحب اپنا گھوڑا میگزین کی طرف دوڑا کر بچ گئے۔ اسی وقت فریزر صاحب نے دروازہ کے پولس گارد میں سے ایک کی بندوق لیکر ایک سوار کے گولی ماری۔ بقیہ سواروں نے مقتول کے گھوڑے کے بھی گولی ماری اور فریزر صاحب اپنی بگھی میں بیٹھکر کپتان ڈگلس اور ہچنس کے ہمراہ جو پیدل تھے قلعہ کی طرف چلے گئے اس وقت ہچنس صاحب کی داہنی کہنی ایک سوار کے تپنچہ کے فیر سے زخمی ہوگئی اور فریزر صاحب قلعہ پہنچنے نہ پائے تھے کہ کچھ اور سوار آپہنچے اور اُن میں سے ایک نے اُنکی پشت پر تپنچہ پونہچکر فیر کیا مگر فریزر صاحب بال بال بچگئے۔ فریزر صاحب کی بگھی کے پیچھے اس وقت میں تھا اور کپتان ڈگلس کی اردلی کا چپراسی بیٹھا تھا۔

جب سواروں نے کپتان ڈگلس کو گھیر لیا تو وہ قلعہ کی خندق میں کود پڑے مگر اتفاق سے اُن کا پاؤں ایک پتھر پر پڑا جسکی وجہ سے اُنکے سخت چوٹ آئی۔ اس کے بعد جب سوار انگریزوں کے تعاقب میں چاروں طرف تتر بتر ہوگئے تو میں اور دیسی سرکاری ملازم کپتان ڈگلس کو مصیبتوں کیساتھ میں خندق سے اُٹھاکر قلعہ کے دروازہ پر اُنکی قیام گاہ میں لائے

خبر مطلق نہیں تھی۔ (جواب) قلعہ میں آمدورفت کے وقت کم و بیش جو کچھ میں نے دیکھا اُس سے اُنکی بددلی صاف ظاہر ہوتی تھی۔ بلوہ سے بیس یا پچیس روز پیشتر سپاہی آپس میں انبالہ کے مکانات کی آتش زدگی کی بابت باتیں کیا کرتے تھے اور اس واقعہ کو چربی دار کارتوس کی وجہ بتاتے تھے اور باہم اقرار ہوتا تھا کہ ہم ہرگز انھیں استعمال نکرینگے۔

(سوال) کیا سپاہیوں کی بددلی کا تذکرہ قلعہ میں بھی ہوتا تھا۔

(جواب) مکانوں کے جلنے اور چربی دار کارتوسوں کی وجہ سے سپاہیوں میں بددلی پھیلنے کا تذکرہ بالعموم قلعہ میں ہوتا تھا۔ مگر میں نے کبھی یہ نہیں سُنا کہ بادشاہ سے بھی اس کا تذکرہ ہوا ہو۔ بلوہ کے چند ہی روز پیشتر قلعہ کے دروازہ کے سپاہیوں نے مجھ سے یہ کہا تھا کہ اگر چربی دار کارتوسوں کے استعمال پر ہمیں مجبور کیا گیا تو میرٹھ کے رسالے دہلی آکر یہاں کے رسالوں سے ملجائیں گے اور یہ عہد و پیمان چند دیسی افسروں کے ذریعہ سے ہوا تھا۔ جو کورٹ مارشل میں میرٹھ سے گئے تھے۔

(سوال) کیا تم نے اس کا تذکرہ کسی سے کیا تھا۔

(جواب) نہیں۔ چونکہ فوجی معاملہ تھا میں نے اس کا تذکرہ کرنا مناسب نہیں سمجھا۔ میں تو صرف بادشاہ کے متعلق واقعات ظاہر کیا کرتا تھا۔

(سوال) جب باغی رسالے میرٹھ سے آئے تو کیا تم یہیں تھے۔

(جواب) میں اپنے مکان پر یہیں دہلی میں تھا کہ میں نے سُنا میرٹھ کے رسالہ کے کچھ سواروں نے سلیم پور پل کے کلکٹر چنگی کو قتل کر ڈالا اور چنگی گھر کو آگ لگادی مگر میں نے اس رپورٹ پر کچھ اعتبار نہیں کیا اور اپنا اخبار لکھتا رہا اس کو ختم کر کے میں قلعہ پہنچا وہاں یہ معلوم ہوا

[illegible]

(جواب) نہیں۔ اس قسم کی صرف یہ سنتے نہیں تھی۔ سوائے اس کے کہ عرصہ ساڑھے تین سال کا ہوا ایک مرتبہ دس یا بارہ اور دوسری مرتبہ چار یا پانچ مسلمان قیدی کے پاس آئے اور اسکی اطاعت قبول کرنی چاہی اور بادشاہ نے اُسے قبول کیا۔ اس کی خبر سر تھیوفیلس مٹکاف صاحب کو لگ گئی اُنھوں نے فوراً اس دستور کے رکنے کا بندوبست کر دیا

(سوال) کمپنی کے اودھ لے لینے پر بادشاہ اور قلعہ والوں نے بہت چرچا کیا تھا اگر کیا تھا تو کس خیال سے۔

(جواب) نہیں۔ میں نے دو ایک مرتبہ اس کا تذکرہ سنا تھا ایک مرتبہ توپ رسالے کا مور رہا ہے تھے اُس وقت قیدی نے مسٹر فریزر اور کپتان ڈگلس سے پوچھا تھا کہ کیا اودھ لینے کا ارادہ ہے ان دونوں نے یہ جواب دیدیا تھا کہ نہیں کچھ خبر نہیں مگر تھوڑا عرصہ بعد اودھ کی ضبطی کی خبر مشہور ہو گئی۔

(سوال) کہ حسن عسکری نے بادشاہ کی طول عمر یا انگریزوں کے مقابلہ میں اُسکی آیندہ کامیابی کی کبھی پیشین گوئی کی تھی۔

(جواب) ہاں اُس نے بادشاہ سے کہا تھا کہ میں نے اپنی عمر کے بیس سال تقیں دیئے مگر دعا اور تعبیر خواب کے سوا انگریزوں کے مقابلہ میں آیندہ کامیابی کی بات کچھ اور پیشین گوئی نہیں تھی۔

(سوال) کیا تم نے قلعہ میں پلاسی کی لڑائی کی بابت تذکرہ ہوتے سنا یا کوئی اس قسم کی پیشین گوئی ہوئی کہ شروع حکومت سے ایک صدی گزرنے کے بعد حکومت انگریزی کا خاتمہ ہو جائیگا۔ (جواب) نہیں میں نے ہرگز نہیں سنا۔

(سوال) کیا ایسٹ انڈیا کمپنی کی رعیتوں کے بغاوت کرنے کے پیشتر اُنکی بے اطمینانی کی

کرنی چاہیئے۔ حکیم احسن اللہ خان پر قیدی کا ہر راز ظاہر تھا ہم نے اُن سے اس کا استفسار کیا۔ احسن اللہ خان نے کانوں پر ہاتھ رکھے کہ مجھے اصلاً اسکی خبر نہیں اگر ہوا بھی ہو تو بھی مجھے اسکی خبر نہیں۔ اِسکی اطلاع بھی میں نے کپتان ڈگلس کو کردی مگر تحقیقات کرتا رہا قریباً بیس دن کے بعد معلوم ہوا یہ یاد نہیں کس نے کہا کہ قیدی کے توپخانہ کے کمانڈنٹ حیدر حسین اور حسن عسکری نے یہ خطوط لکھے تھے اور کسی طرح اُن پر مہر لگا کر شیدی قمبر کی معرفت شاہ ایران کے پاس بھیجے ہیں۔ یہ خبر بھی میں نے کپتان صاحب کو دیدی اور اُن سے کہا کہ میرے اس بھید سے واقف ہو جانے کی خبر قیدی کے گارد والوں نے اُسے کردی ہے اس لیئے مزید پتہ چلانا میرے امکان سے باہر ہے۔ میں نے کپتان ڈگلس کو یہ رائے دی تھی کہ شیدی قمبر لاہور سے آگے نہ گیا ہوگا اُسے روک لیا جائے مگر اُنھوں نے جواب دیا نہ معلوم وہ کونسی راہ گیا اور اس وقت کوئی کارروائی کرنا نامناسب ہے

(سوال) کیا انگریزوں اور ایرانیوں کی لڑائی کا تذکرہ بادشاہ اور قلعہ کے آدمی اکثر کیا کرتے تھے۔

(جواب) ہاں قلعہ اور شہر میں اکثر اسکا چرچا رہتا تھا۔

(سوال) کیا اس لڑائی کا تذکرہ مذہبی پیرایہ میں ہوتا تھا اور مسلمانان شہر کو یہ امید تھی کہ اس لڑائی کی بدولت وہ پھر با اختیار ہو جائیں گے۔

(جواب) ہاں ہر شخص کا یہی گمان تھا مگر واقف کار تو یہ کہا کرتے تھے کہ شاہ ایران ہرگز انگریزوں سے مقابلہ نہیں کرسکتے۔

(سوال) کیا قیدی اور اُس کے رازداروں نے کمپنی کی فوج کے دیسی افسر اور سپاہیوں سے خط و کتابت کرنے میں کوشش کی تھی یا خط و کتابت کی تھی۔

دی ہو (جواب) ہاں۔ جس وقت ایرانی فوجیں ہرات میں آئیں اُس وقت ایک خواب کا حال سنا تھا۔ اُس وقت حسن عسکری نے اپنا ہی ایک خواب بادشاہ کے سامنے اسطرح بیان کیا تھا کہ میں کیا دیکھتا ہوں کہ مغرب کی طرف سے سخت آندھی اُٹھی اور اُس کے بعد اسقدر بارش ہوئی کہ تمام ملک برباد ہو گیا۔ یہ طوفان جب فرو ہو گیا تو بادشاہ کو اس سے کسی قسم کی اذیت نہیں پہونچی بلکہ اس طوفان سے سنبھل گیا اور اپنے پلنگ پر ہشیار رہا۔ اس خواب کی تعبیر حسن عسکری نے یہ دی کہ شاہ ایران ایشیا میں انگریزی فوجوں کو برباد کر کے بادشاہ کو اُس کے تخت پر بٹھادیگا اور اسکی سلطنت پھر اُسکے قبضہ میں آجائے گی اور کافر یعنے انگریز قتل ہو جائیں گے۔

سوال۔ کیا تمھیں معلوم ہے کہ اس شخص حسن عسکری کی معرفت شاہ ایران سے قیدی کی خط و کتابت ہوئی تھی۔

جواب۔ ہاں مجھے معلوم ہے خط جایا کرتے تھے۔ عرصہ ڈیڑھ یا دو سال کا ہوا۔ ایک قافلہ مکہ جا رہا تھا شیدی قمبر قلعہ کے حبشیوں کے سردار نے قافلہ کے ساتھ حج میں جانے کی درخواست کی اُسکی درخواست منظور ہوئی اور اُس وقت کے رواج کے مطابق اسے ایک سال کی تنخواہ پیشگی دیگئی یہ مشہور ہے کہ قیدی نے اُسے ایک عرضی خدا کے نام کی دی۔ کہ خانۂ کعبہ کی دیوار پر اُسکی طرف سے باندھدیا۔ آٹھ یا نو روز کے بعد میں نے یہ سنا کہ شیدی قمبر کا مکہ جانا محض حیلہ تھا وہ شاہ دہلی کا خط شاہ ایران کے نام لیکر فارس گیا ہے۔ خواجہ بخش شاہی ہرکارہ اور قیدی کے ایک مصاحب سے مجھے یہ خبر معلوم ہوئی جس کا نام مجھے اس وقت یاد نہیں ہے اسکی اطلاع میں نے فوراً کپتان ڈگلس کو کردی تھی اور انھوں نے مجھے تفتیش کے لئے حکم دیا اور کہا کہ یہ بہت بڑی بات ہے اسکے روکنے کی کوشش

(سوال) پھر تمھیں پوشیدہ خبریں اُس سے کس طرح معلوم ہوئیں اور یہ کیونکر ہو سکتا ہے کہ باوجود سرکاری اخبار نویس سمجھے جانے کے اُس سے راز کی باتیں کہی گئیں۔

جواب) ہر قسم کی خبریں جمع کرنے کے لیئے جٹمل قلعہ میں جایا کرتا تھا اس معاملہ کی خبر پاکر اُس نے مجھسے اُس کے متعلق واقفیت حاصل کرنی چاہی اُس وقت مجھے اس بات کا کچھ بھی علم نہ تھا اور اس کے بعد اسکی صداقت کا حال معلوم ہوا۔

جٹمل لفٹنٹ گورنر آگرہ کا اخبار نویس حاضر عدالت ہوا اور باقرار صالح بیان کیا۔

(جج اڈوکیٹ کی جرح)

سوال۔ تم حسن عسکری نامی شخص سے واقف ہو؟

جواب۔ ہاں میں واقف ہوں۔

سوال۔ کیا وہ قیدی کے پاس اکثر آیا جایا کرتا تھا؟ (جواب) ہاں

سوال۔ اُن کے تعلقات کا حال جو کچھ تمھیں معلوم ہو بیان کرو؟

جواب۔ وہ حسب معمول قلعہ میں آیا کرتا تھا اور کچھ پڑھکر بادشاہ پر دم کرتا تھا اُس نے بارہا اپنی زبان سے کہا کہ مجھے خدا نے معجزہ و رسالت و قوت تعبیر خواب عطا کی ہے (اس وقت قیدی نے بیساختہ اپنے عقیدہ کا اظہار کیا کہ حسن عسکری ان تمام قوتوں پر حاوی تھا جو اُس سے منسوب کیجاتی ہیں) حسن عسکری کہا کرتا تھا کہ بارہا خدا نے مجھسے بآواز بلند باتیں کی ہیں وہ قیدی کے پاس روزمرہ مختلف اوقات پر جب کبھی اُسے بُلایا آیا کرتا تھا۔ اور اکثر بے بلائے بھی آتا تھا اور جب کبھی اُسکو بادشاہ سے تخلیہ میں ملنا ہوتا تھا تو خاص کر شام کو آیا کرتا تھا۔

سوال۔ کیا تم نے کسی خاص خواب کا حال بھی سنا جسکی تعبیر حسن عسکری نے بادشاہ کو

سے بےچینی ظاہر ہوئی تھی۔؟ (جواب) نہیں۔ کسی قسم کی بے اطمینانی ظاہر نہیں ہوئی۔ برخلاف اس کے مسلمانان دہلی اس سے بہت خوش ہوتے تھے کیونکہ باشندگان لکھنؤ نے جو شیعہ ہیں مولوی احمد علی کو جو سنّی اور سنّی تھا قتل کیا تھا۔

(سوال) کیا کوئی اشتہار یا نصائح غدر سے کچھ ہی پیشتر جس سے مسلمانوں کی بے اطمینانی ظاہر ہوتی جامع مسجد پر چسپاں ہوئے تھے۔

(جواب) مجھے اِسکی بابت کچھ یاد نہیں۔

(سوال) کیا دہلی کے اُردو اخبارات نے غدر سے پیشتر کسی وقت انگریزوں کے خلاف مذہبی لڑائی کرنے کے لیئے زور دیا تھا۔

(جواب) نہیں اُنھوں نے کبھی زور نہیں دیا۔ اگر ایسا ہوتا تو سرکاری افسر اُسکا نوٹس لیتے

(ساتویں دن کی کارروائی)

حکیم احسن اللہ خاں پھر طلب ہوئے اور باقرار سابق اظہار بعد اظہار مندرجہ ذیل دیا

(سوال) تم نے سالگ محمد درویش کی درخواست پڑھی گئی تھی۔ بتھیں کھانے و مالیدے وتیل و پیسے اور کپڑوں کے خوانوں کا حال بھی کچھ معلوم ہے جنکی نسبت یہ کہا جاتا ہے بادشاہ نے حسن عسکری کے پاس کسی رسم کے انجام دینے کے لیئے بھیجے تھے۔

(جواب) ہاں یہ چیزیں معمولاً بھیجی جایا کرتی تھیں مگر مجھے یہ نہیں معلوم کہ کسی خاص غرض کے لیئے جس کا تذکرہ درخواست میں ہو بھیجی گئی تھیں۔

سوال۔ تم بیان کرچکے ہو کہ مثل عدالتی محرر تھا کیا بادشاہ اُن خبروں کے معاوضہ میں اُسے کچھ دیا کرتے تھے (جواب) نہیں ہندوستانی ملازم۔ تھا وہ گورنمنٹ انگریزی کی طرف سے اخبار نویس تھا۔

دیتے تھے۔ (سوال) تم نے یہ بھی سُنا کہ بادشاہ نے ایک مکہ جانے والے قافلہ کے ساتھ کچھ آدمی قسطنطنیہ بھیجے تھے۔ (جواب) نہیں مجھے نہیں معلوم کہ بادشاہ نے کسی موقع پر کچھ آدمی قسطنطنیہ بھیجے ہوں۔ (سوال) کیا تم محمد درویش نامی شخص کو دہلی میں جانتے ہو؟

جواب۔ نہیں میں نہیں جانتا۔

سوال۔ کیا کوئی تحریر جس پر شاہ ایران کی مہر لگی ہوئی تھی جامع مسجد یا شہر کے کسی اور مقام پر فساد ہونے سے پیشتر چسپاں ہوئی تھی۔

جواب۔ ہاں بلوہ سے چند ماہ پیشتر میں یہ سنتا تھا کہ شاہ ایران کی طرف سے کوئی اشتہار جامع مسجد میں چسپاں ہوا تھا۔ (سوال) کیا تم نے یہ بھی سُنا تھا کہ یہ کاغذ کیوں آیا تھا۔

جواب۔ نہیں۔ مگر یہ سُنا تھا کہ اُسکے مضمون سے یہ معلوم ہوتا تھا کہ اہل شیعہ نے اُسے لکھا ہے (سوال) کیا وہ صحیح خیال کیا گیا تھا۔؟

جواب۔ لوگوں کو اُسکی صحت کے متعلق یقین نہ تھا وہ بالعموم اُسکی بابتہ مشتبہ تھے۔

(سوال) اُسکی عبارت کیا تھی؟ (جواب) مَیں نے یہ سُنا تھا کہ اُس میں مسلمانوں کے کل فرقوں کو نصیحت تھی کہ باہمی نفاق کو دور کردیں اور موجودہ وقت میں سب مسلمان متفق ہو جائیں اور اُنکی ضرور ہے کہ ایک جھنڈے کے نیچے لڑنے کے لیئے آمادہ ہوجائیں۔

(سوال) کیا اس تحریر سے شہر میں زیادہ چرچہ یا شورش نہیں پیدا ہوئی۔

جواب) نہیں بہت زیادہ نہیں۔ (سوال) کیا اس تحریر کا قلعہ میں یا بادشاہ نے تذکرہ کیا؟

جواب۔ قیدی نے کبھی میرے سامنے تذکرہ نہیں کیا۔ مگر مَیں نے یہ سنا تھا کہ قلعہ میں چند اور آدمیوں سے اِس کا تذکرہ کیا گیا تھا۔

سوال۔ جب کمپنی نے اودہ کو اپنے علاقہ میں شامل کیا تو کیا اُسوقت دہلی کے مسلمانوں

جاتا کیوں ، ظاہر کیا گیا۔

جواب۔ میں نے اسکی بات استفسار نہیں کیا مجھے عدالت کے جاسوس مسمی جتریا حمل نے یہ کہا کہ حسن عسکری نے اُس شخص کو بجائے مکہ کے ایران بھیجا تھا اور عدالتی ملازمین سے دریافت کرنے پر اس خبر کی تصدیق ہو گئی۔

سوال۔ تم نے کبھی سنا کہ اس سفارت کے بھیجے کا کیا مطلب تھا۔

جواب۔ نہیں۔ مگر قلیماں اور سست بادشاہ کے دو خدمتگاروں سے یہ معلوم ہوا تھا کہ حسن عسکری نے سیدی قنبر کو کچھ کاغذات رات کیوقت دیکر جس پر شاہی مہر ثبت کرائی گئی تھی ایران روانہ کیا۔

سوال۔ کیا قلعہ میں انگریزوں اور ایرانیوں کی لڑائی کے تذکرے اکثر ہوا کرتے تھے ۔ اور بادشاہ اس گفتگو پر دلچسپی ظاہر کیا کرتے تھے ۔؟

جواب۔ نہیں۔ اس مضمون پر دلچسپی اور گفتگو خاص کر نہوتی تھی۔ ہندوستانی اخبار جو قلعہ میں آتا تھا اُس سے لڑائی کی ترقی کا حال معلوم ہوتا تھا اور بادشاہ کبھی کسیطرح اُن میں قابل لحاظ دلچسپی ظاہر نہیں کرتے تھے۔

سوال کیا دہلی کے مسلمانوں میں اس لڑائی سے زیادہ دلچسپی تھی اور کیا یہ لڑائی اُن کے نزدیک مذہبی لڑائی سمجھی جاتی تھی۔

جواب۔ نہیں۔ دہلی کے مسلمان اہل سنت والجماعت ہیں اور ایرانی امامیہ مذہب کے ہیں لہذا اول الذکر نے اس لڑائی سے زیادہ دلچسپی ظاہر نہیں کی۔

سوال۔ کیا تمھیں معلوم ہے کہ گزشتہ ماہ مارچ میں یعنے قریبا دس ماہ پیشتر بادشاہ نے حسن عسکری کو کسی خاص غرض کے لیئے میں اشرفیاں دی تھیں۔

جواب۔ بادشاہ اُسے روپیہ دیتے رہتے تھے مگر مجھے نہیں معلوم کس لیئے یا کسی خاص موقع

سوال۔ وہ بادشاہ کے پاس اکثر کس وقت آتا تھا اور کب پہلے پہل وہ بادشاہ کے روبرو پیش ہوا تھا۔ (جواب) عرصہ قریبًا چار سال کا ہوا کہ وہ پہلے پہل بادشاہ کے روبرو پیش کیا گیا تھا۔ بادشاہ کی ایک لڑکی اسکی مریدہ ہوگئی۔ اور اسکی پرہیزگاری کی اس قدر تعریف کی کہ بادشاہ نے اُسے اپنی بیماری کے زمانے میں اپنی صحت کے لیئے دعا کرانے اور آرام کرنے کے لیئے نوکر رکھا تھا۔ گزشتہ دو یا تین سال کے اندر اُسکی آمدورفت بہت بڑھ گئی۔ یہ لڑکی دہلی دروازے پر حسن عسکری کے مکان کے قریب ہی رہا کرتی تھی اور یہ مشہور تھا کہ وہ اُسکی بیوی ہے۔

سوال۔ کیا اس شخص حسن عسکری نے یہ بھی دعوکا دیا تھا کہ اُسے مکاشفہ ہوتا ہے آیندہ ہونے والے واقعات پہلے سے بتا سکتا ہے؟

جواب۔ وہ خوابوں کی تعبیر دیا کرتا تھا اور آیندہ کے واقعات پہلے سے بتایا بھی کرتا تھا۔ اور مکاشفہ کا اقرار بھی کیا تھا۔

سوال۔ کیا تمھیں معلوم ہے کہ اُس نے کبھی اُس لڑائی کے متعلق بھی پشین گوئی کی تھی جو اُس وقت انگلستان اور شاہ فارس کے درمیان ہو رہی تھی۔

جواب۔ جس زمانہ میں انگریزوں اور شاہ فارس میں لڑائی ہو رہی تھی اُس نے کچھ نہیں کہا البتہ عرصہ دو سال کا ہوا اُس نے قیدی (بادشاہ) سے چار سو روپیہ لیکر ایک شخص کو دیئے اور یہ ظاہر کیا کہ وہ مکہ معظمہ جاتا ہے مگر بعد میں یہ بات کھل گئی کہ وہ شخص حج کے لیئے نہیں گیا بلکہ شاہ ایران کے پاس گیا۔ اس شخص کا نام شیدی قنبر تھا جو ابیسینیا کا رہنے والا تھا اور مالیبار میں سے آیا تھا۔

سوال۔ کیا تمھیں معلوم ہے کہ اس شخص کا مکہ جانا کیوں ظاہر کیا گیا اور شاہِ فارس کے پاس

محت خاں گورنر جنرل کے دفتر کے اہلمد کے قلم کے ہیں۔ اس شخص کی عادت تھی کہ اِس قسم کے کاغذ پہلے سے تیار رکھتا تھا اور اُن پر مہر شاہی ثبت کرکے بعد مسطوری شاہ مطابق پتہ کے روانہ کیا کرتا تھا۔

سوال۔ کیا اُنکی نقل دفتر میں بھی رکھی جایا کرتی تھی۔

جواب۔ ہاں اکثر ہر کاغذ کی وہ دو نقلیں لایا کرتا تھا۔ ایک پر مہر ثبت ہوتی تھی جو عالیجاہ بادشاہ کی قلم ہوتی تھی اور یہ نقل اُنکی روانگی کے لیئے دیدیجاتی تھی اور دوسری غیر مصدقہ قیدی کے دفتر میں داخل ہوتی تھی۔

سوال کاغذ مسرہ کے متعلق بھی تم کچھ جانتے ہو

جواب۔ میں اسکی قلم نہیں پہچانتا۔

سوال۔ کیا ممکن یا قرین قیاس ہے کہ یہ نقل دفتر کے صدر مقرر شدہ اہلمد کی قلم کی ہو جس سے تم واقف نہیں۔

جواب ہاں میرا گمان ہے کہ محمد خاں کے دفتر کے کسی اہلمد کی قلم ہے۔

ترجمان نے فارسی کے اصل کاغذات اس وقت سنائے۔

سوال۔ کیا تم مسمی محمد حسن عسکری واعظ ساکن دہلی سے واقف ہو؟

جواب۔ ہاں میں جانتا ہوں وہ دہلی دروازہ کے قریب رہتا تھا اور بادشاہ کے اس اکثر آیا کرتا تھا

سوال۔ تمہیں اُسے دیکھے ہوئے کتنا عرصہ ہوا۔

جواب۔ انگریزی رسالہ کے دہلی پر کر قبضہ کرنے سے تین روز پیشتر میں نے اُسے دیکھا تھا۔

سوال تمہیں معلوم ہے وہ کہاں گیا یا اُس کا کیا حشر ہوا۔

جواب نہیں میں نہیں جانتا

جواب۔ وہ قیدی کے خاص کمروں میں رہتی تھیں۔

سوال۔ کیا اُن کا استعمال بالکل قیدی کے ہاتھ میں تھا۔

جواب۔ مہر بلا اجازت بادشاہ کبھی ثبت نہ ہوتی تھی۔

قیدی نے جرح سے انکار کیا۔ گواہ قیدی کے پاس جا بیٹھ گیا۔

(پانچویں دن کی کارروائی)

احسن اللہ خاں بروئے اقرار سابق مکرر طلب ہوئے اور آٹھوں کاغذ مرتبہ بمد تنخواہ اُنکو دکھائے گئے۔ (جرح جج ایڈوکیٹ)

اِن کاغذات کی تحریر۔ قلم اور مہر کی نسبت تم کیا جانتے ہو؟

(جواب) چھ کاغذات یعنی نمبران ا و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ پر احکام قیدی ہی کے ہاتھ کے لکھے ہوئے ہیں۔ نمبر ا مکندلال قیدی کے سکتر کی قلم کا ہے اور یہ نمبر اُس خاص مہر کا نشان ہے جس پر اُس کا مخفف نام کندہ ہے۔ نمبر ۲ جو قیدی کے بیٹے مرزا مغل کی درخواست ہے جسکی تصدیق اُس کے عہدۂ سپہ سالاری کی مہر سے ہوتی ہے۔ جوالا ناتھ اُس کے ایک اہلمد کی قلم کا تحریر شدہ معلوم ہوتا ہے۔

(چھٹے دن کی کارروائی)

حکیم احسن اللہ خاں کمرۂ عدالت میں طلب ہوئے اور باقرار سابق اظہار ہوئے۔

(اظہار بذریعہ جج ایڈوکیٹ)

سوال۔ اِن چھ کاغذوں کو دیکھو اور پہچانو کہ کس کی قلم کے لکھے ہوئے ہیں۔ چھ فارسی کے کاغذ مرتبہ بمد قتل گواہ کو دکھائے گئے

جواب۔ نمبر ا و ۶ کے احکام قیدی کے قلم کے ہیں اور کاغذات نمبر ۲ و ۳ و ۴ خیرات خان

سوال۔ دہلی میں بلوہ ہونے سے پیشتر کیا تم نے سنا تھا کہ اس مقام کی رعیتیں کسی طرح سے الجھیاں تھیں۔ (جواب) نہیں۔ (جرح عدالت)

سوال۔ کیا انگریزوں کے قتل ہونے کے بعد بھی تم نے لاشیں خون آلود یا اس قتل کے اور نشانات دیکھے۔

جواب۔ میں نے کسی قسم کی کوئی بات نہیں دیکھی۔

(سوال) جہاں یہ عورتیں اور بچے قتل ہوئے تھیں وہ جگہ معلوم ہے۔

جواب۔ میں نے سنا تھا کہ وہ حوض کے قریب اُس میدان میں قتل کیئے گئے تھے جو لاہوری دروازے سے قلعہ میں گھسنے پر پہلے پڑتا ہے۔ لوگوں نے اُس جگہ کو بیان کیا تھا مگر قتل ہونے کی خاص جگہ نہیں بتائی۔

سوال۔ تم جانتے ہو کہ لاشیں کیا ہوئیں۔؟

جواب۔ مجھے نہیں معلوم کہ اُسکے بعد اُن کا کیا حشر ہوا مگر سلے میں آیا تھا کہ گاڑیوں میں ڈالکر وہاں سے اُٹھائی گئیں۔ (جرح ثانی جج ایڈوکیٹ)

سوال۔ تمھیں معلوم ہے کہ قتل سے پیشتر یہ عورتیں اور لڑکے قید کیئے گئے تھے اور اگر قید کیئے گئے تھے تو کہاں؟

جواب۔ میں نے سنا تو تھا کہ وہ قید ہوئے اور بادشاہ کے مطبخ میں یا اُسکے قریب ہی کے کمرہ میں بند کیئے گئے تھے۔

سوال کتنے دن وہ محبوس رہے؟

جواب قریباً ہفتہ یا عشرہ بھر۔

سوال۔ بلوہ کے زمانہ میں قیدی کی تباہی مہریں کس کے پاس تھیں۔

اُس نے جواب دیا کہ حتی الوسع کوشش کی مگر باغی ایک نہ مانے۔

سوال۔ کیا احسن اللہ خاں نے تم سے کہا کہ اُس موقع پر وہ وہاں موجود تھا۔

جواب۔ نہیں۔ اُس نے صاف صاف یہ نہیں کہا کہ وہ وہاں تھا یا نہیں۔

سوال۔ کس قدر انگریز اس موقع پر قتل ہوئے ؟

جواب۔ پیشتر مجھے تعداد معلوم نہیں تھی اور ممکن ہے کہ میں نے سنا ہو اور بھول گیا ہوں مگر اب کوئی دس یا پندرہ دن ہوئے کہ مجھے معلوم ہوا مقتولین کی تعداد قریباً ۵۰ تھی جس میں عورتیں اور لڑکے بھی شامل ہیں۔

سوال۔ کیا یہ عورتیں اور بچے قیدی کے منشا سے قتل ہوئے۔

جواب۔ مجھے اس معاملہ میں اس سے زیادہ علم نہیں جسقدر کہ احسن اللہ خاں نے مجھے کہا کہ کہ بادشاہ نے قتل عام روکنا چاہا مگر کچھ پیش نہ چلی۔

سوال۔ کیا تمھیں معلوم ہے کہ مفسدہ کے زمانے میں بادشاہ کے کسی ملازم نے واقعات کا روزنامچہ تیار کیا اگر تیار کیا تو کس نے لکھا۔

جواب۔ مجھے اسکے لکھے جانے یا نہ لکھے جانیکا علم نہیں۔ البتہ غدر سے پیشتر ایک روزنامچہ تیار ہوا تھا

سوال۔ کیا مرزا مغل شاہزادہ کو باغی فوج کا سپہ سالار مقرر کیا تھا۔ اور کس نے اور کہاں ؟

جواب۔ بیشک مرزا مغل فوج کے سپہ سالار مقرر ہوئے تھے اور مشہور یہ ہے کہ بادشاہ نے فوج کی درخواست پر انھیں مقرر کیا تھا۔

سوال۔ مفسدہ سے پہلے بھی تم نے کبھی فوج کی بے اطمینانی کا حال سنا تھا۔ ؟

جواب۔ ہاں میں نے سُنا تھا کہ کلکتہ میں دو رجمنٹوں نے چربی دار کارتوسوں کے استعمال کرنے کی بنا پر غدر کیا۔ وہ توڑ دی گئی تھیں۔

سفارش پر مقرر ہوا تھا۔

سوال۔ تمھیں کبھی قلعہ کے اندرونی حالات معلوم ہونے کے موقعے ملے یاد ہے کہ ان مضامین
جن پر غدر سے پہلے گفتگو ہوتی تھی۔

جواب۔ مجھے ایسے موقعے تو ملے مگر میں نے کوئی خاص بات نہیں سُنی۔

سوال۔ کیا یہ بادشاہ کا زیادہ بھروسہ تھا یا تم اُن معتمدوں میں تھے جن پر کوئی راز یا تحریر
جو حکومت برطانیہ سے مخفی رکھنے کی غرض سے ظاہر کرنا چاہتے ہوں ظاہر کیجاتی ہوں۔

جواب۔ میں اُن میں سے نہیں۔ خاص سے مشورہ ہونا ہو یا جن کو ایسے معاملات کی اطلاع
دیجاتی ہو وابستہ احسن اللہ خاں اور محبوب علیخاں ایسے آدمی تھے۔

(چوتھے دن کی کارروائی)

سوال۔ کیا تمھیں فساد ہونے سے پیشتر قیدی کی تحریرات دیکھنے کا موقع ملا تھا۔

جواب۔ ہاں میں نے بارہا اُسکی تحریریں دیکھیں اور اُن کو پہچانتا ہوں۔

سوال۔ جو کاغذ عدالت میں پیش ہوئے اور جن پر لکھا ہے کہ وہ قیدی کے قلم کے ہیں
اور اُسی کی مہر اُن پر ثبت ہے کیا تمھیں اُنکی صداقت میں شبہ ہے۔

جواب۔ اکثر کاغذات بادشاہ کی قلم کے ہیں اور شاید ایک یا دو ہوں۔

سوال۔ جب قلعہ میں انگریزی عورت اور بچے قتل ہوئے تو کیا تم وہاں تھے۔

جواب نہیں۔ میں قلعہ میں نہیں تھا مگر میں نے بعد میں سُنا کہ چند عورتیں اور بچے مقتول ہوئے

سوال۔ کیا تمھیں معلوم ہوا کس نے اُنھیں قتل کیا سپاہیوں نے یا قیدی ہی کے ملازموں نے

جواب۔ میں اس بارے میں وثوق کے ساتھ نہیں کہہ سکتا مگر دو یا تین دن بعد جب میں قلعہ
میں آیا تو میں نے احسن اللہ خاں سے کہا کہ تم نے قتل عام روکنے کی کیوں نہ کوشش کی

جواب۔ یہ اُنکی اطاعت اور خدمات کے منظور کرنے ہی کے برابر تھا۔ مگر میں نہیں کہہ سکتا
کہ اُسوقت بادشاہ کا کیا ارادہ تھا۔
سوال۔ بادشاہ کے اختیارات دہلی میں کب عام طور پر مشتہر ہوئے یا یہ بات کب مشہور
ہوئی کہ بادشاہ نے عنانِ حکومت اختیار کی۔
جواب۔ مجھے نہیں معلوم کہ کوئی باقاعدہ شہرت اس بات کی دی گئی۔ ممکن ہے ایسا
ہوا ہو اور مجھے اُس کا علم نہیں ہوا ہو۔ مگر جس دن فساد ہوا اُسی دن بادشاہ کے
اختیارات قائم ہوگئے تھے۔
سوال۔ کیا اِسی وجہ سے اُسکی سلامی کی توپیں چھوٹی تھیں۔
جواب۔ میں نہیں جانتا جو کچھ میں نے سنا وہ یہ تھا کہ توپخانہ والوں نے شاہی حکومت
میں آنے کے موقع پر بطور سلامی فیر کی تھیں۔
سوال۔ تمھیں معلوم ہے کتنی توپونکی سلامی ہوئی تھی۔
جواب۔ میرے خیال میں معمولی شاہی سلامی کی ۲۱ توپیں فیر ہوئی تھیں۔
سوال۔ کس دن بادشاہ نے پہلا دربار عام کیا۔
جواب۔ فساد کے دن ہی سے روزانہ دربار ہوتا تھا۔ رسالہ والوں کو جو پہلا موقع حاضری
کا دیا گیا وہی اول دربار خیال کرنا چاہیئے۔
سوال۔ فساد سے پیشتر کیا تم بادشاہ کے درباروں اور اُس کے خاندان کے ہر وقت
کے جلسوں میں تھے۔
جواب۔ میں روزانہ قلعہ میں آتا تھا اور تمام خط و کتابت جو میری معرفت لفٹنٹ گورنر اور
بادشاہ میں ہوتی تھی سناتا تھا۔ میں بادشاہی ملازم تھا مگر سر تھیوفیلس مٹکاف صاحب کی

معلوم ہوا کہ جو توپیں رات کے دس یا گیارہ بجے چھوٹی تھیں وہ دہلی کے دیسی توپخانہ والوں نے بادشاہ کی سلامی میں سرکی تھیں۔ میں یہ نہیں کہہ سکتا کہ وہ بادشاہ کے عنان حکومت اختیار کرنے پر سر ہوئی تھیں یا کسی اور وجہ سے۔ اسکے بعد میں دربار عام میں آیا جہاں حسن اللہ خاں سے ملاقات ہوئی۔ میں نے اُن سے دریافت کیا کہ بادشاہ نے اس بےچینی کے رفع کرنے کے لیے کوئی بندوبست کیا انھوں نے جواب دیا کہ بادشاہ نے ایک خط اس مضمون کا اونٹنی سوار کے ہاتھ لفٹنٹ گورنر کے پاس آگرہ روانہ کیا ہے اندر قریباً پندرہ روز کے بعد میں نے پھر اُن سے پوچھا کہ اُس کا کیا جواب آیا انھوں نے جواب دیا کہ اونٹنی سوار بلا رسید یا جواب واپس آگیا مگر یہ بھی کہا خط ضرور پہنچا جس کا جواب بعد میں دینے کا وعدہ ہوا اول دن کے واقعہ کے بعد میں نے قلعہ کی باقاعدہ حاضری ترک کردی صرف تیسرے یا چوتھے دن آتا تھا اور محض بادشاہ کو سلام کرکے واپس چلا جاتا تھا۔ چنانچہ اور واقعات کے بعد تو گفتگو کرنے کی نوبت بھی نہ آئی۔

سوال۔ کیا تم نے سنا کہ فریزر صاحب کو کس نے قتل کیا۔ آیا بادشاہ کے ملازموں نے یا کسی اور نے انکو قتل کیا۔

جواب۔ اُس وقت تو یہ سنا تھا کہ سپاہی کھڑے ہوگئے تھے اور فریزر صاحب کو بلوہ میں قتل کیا مگر بعد میں یہ سننے میں آیا کہ انکو ایک جوہری نے جسکی دوکان بازار میں کپتان ڈگلس کی قیام گاہ کے نیچے ہی تھی قتل کردیا۔ مجھے اُس شخص کا نام نہیں معلوم اور میں یہ بھی نہیں جانتا کہ اب وہ کہاں ہے۔

سوال جب بادشاہ نے دیسی افسروں اور سپاہیوں کے سر پر ہاتھ رکھا تو اُس کا کیا منشا تھا کیا اُس سے یہ مراد تھی کہ اُنکی خدمات منظور کی گئیں۔

سپاہی اور افسر غرض کہ کل یکے ابعد دیگرے آگے بڑھے اور ہر شخص بادشاہ کے آگے اپنا سر جھکا کر کہتا تھا کہ "حضور ہمارے سر پر ہاتھ رکھیں" بادشاہ نے ایسا ہی کیا اور ہر شخص جو جو کچھ دل میں آیا کہتا ہوا واپس ہوتا گیا۔ جب ہجوم زیادہ ہو گیا تو میں وہاں سے چلا آیا اسوقت غل غپاڑہ بہت تھا اور سب ایک دم زور زور بول رہے تھے۔ تھوڑی دیر کے بعد بادشاہ اپنے کمرے میں واپس آگئے اور سواروں نے اپنے گھوڑے صحن میں باندھ دیے مفسد رسالوں نے اپنی اپنی جگہ پسند کر لی اور دربار عام میں بستر لگا دیے اور محافظ قلعہ چاروں طرف مقرر کر دیئے۔ اس کے بعد میں حکیم احسن اللہ کے کمرے میں گیا اور وہاں جاکر لیٹ گیا۔ شام کے قریب چار بجے یا اسکے بعد بڑی سرنگ اڑنے کی آواز کانوں میں آئی اور باہر جاکر دیکھا تو میگزین کیطرف بہت خاک اڑتی ہوئی دکھائی دی۔ جو لوگ اسوقت وہاں تھے اُن سے معلوم ہوا کہ مفسدوں نے میگزین پر ہلّا کر دیا مگر مجھے بعد میں معلوم ہوا کہ جو انگریزی افسر وہاں تھے یہ انھیں کی کارروائی تھی۔ قریب پانچ بجے میں نے یہ سُنا کہ کوئی سات یا آٹھ انگریز مرد و عورت و بچے مفسدوں کے ہاتھ لگے اور انھوں نے بادشاہ سے اُنکے قتل کرنے کی درخواست کی مگر بادشاہ نے سپاہیوں سے کہا کہ ان قیدیوں کو مجھے دیدو اور میں انھیں اپنی حفاظت میں رکھونگا۔ چنانچہ انھوں نے اس شرط پر کہ اُن پر محافظ انھیں میں سے رکھے جائیں بادشاہ کے سپرد کر دیا۔ بادشاہ نے اُن کو کسی کمرہ میں بند کر دیا اور حکم دیا کہ انھیں کھانا پینا باقاعدہ بادشاہ کے توشہ خانہ سے دیا جائے۔ بعد غروب آفتاب میں نے شہر میں اپنے مکان پر جانا چاہا جب میں دربار عام کے میدان میں پہنچا تو وہاں بھی رسالوں کا ہجوم پایا اور معلوم ہوا وہ دہلی کی رجمنٹوں کے سپاہی تھے۔ اسکے بعد میں گھوڑے پر سوار ہو کر گھر چلا گیا۔ دوسری صبح کو قلعہ پہنچکر

قتل کر دیئے گئے یہ دس بجے سے کچھ پہلے کا وقت تھا۔ احسن اللہ خاں نے اس خبر اور آدمیوں
کو اسکی تصدیق اور یہ دریافت کرنے کے لئے کہ کپتان ڈگلس کہاں اور کس حال میں ہیں
بھیجا ان آدمیوں نے واپس آکر کہا کہ صرف فریزر صاحب ملکہ کپتان ڈگلس و دیگر میمیں
اور اور انگریز جو اس کے ساتھ رہتے ہیں سب قتل کر دیئے گئے یہ سنکر بادشاہ اندر چلے
گئے اور احسن اللہ خان اور میں سخت پریشان کہ دیکھئے کیا ہوتا پھر دربار خاص میں چلے
گئے۔ اسکے کچھ ہی دیر کے بعد دونوں پلٹنیں جو قلعہ کے دروازے پر محافظ تھیں
مع معہ رسالے کے جو میرٹھ سے آیا تھا دربار خاص کے سامنے کے میدان میں آگئیں
اور اپنی بندوقیں قرابینیں اور تمنچے ہوا میں اڑانے لگیں اور بڑا غل مچایا۔ بادشاہ یہ
غل سنکر باہر نکل گئے اور دربار خاص کی چوکھٹ پر کھڑے ہو کر اپنے خواصوں کو حکم دیا کہ
رسالوں سے خاموش رہنے کے لئے کہیں اور ہندوستانی افسروں کو آگے بلایا کہ اُن سے
اس کارروائی کا منشا دریافت کریں۔ اس پر یہ غل کم ہو گیا اور رسالہ کے افسر آگے بڑھے
اور بیان کیا کہ انھیں کارتوسوں کے سر سے کاٹنے کا حکم دیا گیا تھا جس کا منشا یہ
تھا کہ ہندو ہوں خواہ مسلمان اپنے اپنے مذہب سے گمراہ ہو جائیں کیونکہ کارتوسوں میں
گائے اور سور کی چربی لگی ہوئی تھی چنانچہ انھوں نے میرٹھ میں انگریزوں کو قتل کیا اور
بادشاہ کی محافظت کے لئے یہاں آئے ہیں۔ بادشاہ نے جواب دیا

"میں نے تمھیں نہیں بلایا اور جو کچھ تم نے کیا بہت برا کیا" یہ سنکر سو یا دو سو معتمد
پیادہ فوج جو اس وقت میرٹھ سے آئی تھی سیڑھیوں پر چڑھکر کمرہ میں آگئی اور کہا جنتک
حضور یعنی بادشاہ ہمارے ساتھ ہو نگے ہم سب نے سزا ہیں اور حضور کے ساتھ ہو نیسے
ہم اپنے ارادہ میں کامیاب ہو جائیں گے، اس پر بادشاہ ایک کرسی پر بیٹھ گئے اور بر

کمرے میں ہیں۔ اور درمیانی کمرے میں مسٹر سائمن فریزر صاحب بیٹھے ہوئے تھے اُن سے
ملاقات ہوئی۔ احسن اللہ خاں کپتان صاحب سے ملنے چلے گئے اور میں فریزر صاحب کے
کہنے پر اُنکے ساتھ واپس آگیا۔ اور اُنھوں نے مجھے حکم دیا کہ میں بادشاہ سلامت سے
جا کر کہوں کہ کپتان ڈگلس صاحب کے مکان کی محافظت کے لیئے دو توپیں اور کچھ سپاہ
پیادہ بھیجدیں۔ میں اور فریزر صاحب اور ایک اور انگریز جو اُنکے ہمراہ تھے زینہ سے اُترے
فریزر صاحب کے ہاتھ میں ایک غلاف دار تلوار تھی اور دوسرے صاحب کے (جن کا نام
میں نہیں جانتا) ایک ہاتھ میں پستول اور دوسرے میں بندوق تھی۔ فریزر صاحب نے
جو حکم دیا کہ جلدی جاؤ اور خود بھی بادشاہ کی طرف چلے مگر میں اُن سے آگے آیا۔ بادشاہ
کے کمرے پر پہنچکر میں نے دستک دی وہ خود باہر نکل آئے اور میں فریزر صاحب کا پیغام
پہنچا دیا۔ بادشاہ نے فوراً خاصہ کے آدمیوں کو حکم دیا کہ دو توپیں اور تمام رسالے اور
افسر جو موجود ہوں کپتان ڈگلس کی فرودگاہ پر پہنچاؤ اُسی وقت احسن اللہ خاں بھی پہنچے
اور بادشاہ سے کہا کپتان ڈگلس کہتے ہیں کہ دو پالکیاں بھیجکر اُن دونوں میموں کو جو
اُنکے پاس ہیں بلا لیئے محلسرا میں چھپا دیجائیں۔ بادشاہ نے احسن اللہ خاں سے
کہا کہ تم انتظام کرو اور خاصہ کے ملازموں کو ہدایت کی کہ دو پالکیاں مع مناسب تعداد
کہاروں کے باغ کے گرد ہو کر لیجاؤ تاکہ باغی رسالے اُنھیں نہ دیکھ سکیں جو اس وقت قلعہ
میں داخل ہو چکے ہیں۔ بادشاہ یہ حکم دیکر یہ دیکھنے کے لیئے کھڑے ہو گئے کہ اس حکم کی تعمیل
ہو جائے اور احسن اللہ خاں بھی اُنکے پاس کھڑے تھے۔ کچھ ہی عرصہ کے بعد نوکروں میں
سے ایک نوکر جو پالکیوں کے لیئے گیا تھا واپس آیا اور کہا کہ پالکیاں روانہ ہو گئیں اور اُسکے
بعد ہی ایک اور ملازم جو پالکیوں کے ہمراہ گیا تھا اُس نے واپس آکر کہا کہ فریزر صاحب تو

میں کپتان صاحب کے ہمراہ کٹہرے تک آیا اور دیکھا کہ ۳۰ یا ۴۰ سوار نیچے کھڑے ہیں۔
کسی کے ہاتھ میں ننگی تلوار تھی اور کوئی پستول اور قرابین ہاتھ میں لیئے تھا۔ بہت سے
پل کی جانب سے پیدلوں کے ساتھ جو بظاہر سائیس معلوم ہوتے تھے اور جن کے سر پر
کچھ گٹھر تھے آ رہے تھے۔ کپتان ڈگلس نے سواروں سے کہا اس طرف مت آؤ۔ یہ
بادشاہ کی محلسرا ہے اور تمہارا یہاں کھڑا ہونا بادشاہ کی بیعزتی ہے" اس پر ایک ایک
کر کے سدراج گھاٹ کی طرف چلے گئے اور جب سب چلے گئے تو کپتان ڈگلس بادشاہ
کے پاس گئے اور کہا کہ قلعہ اور شہر کے دروازے فوراً بند ہونے چاہئیں کہ مبادا
یہ لوگ شہر میں نہ گھس آئیں" کپتان صاحب نے بادشاہ کو یقین دلایا کہ خوف کی کوئی بات
نہیں ہے اس معاملہ کی نگرانی کرنا میرا فرض ہے میں ابھی جاتا ہوں اور فوراً اس کا
انتظام کیئے دیتا ہوں۔ اس کے بعد بادشاہ اور کپتان ڈگلس اپنے اپنے کمروں میں
چلے گئے اور میں اور حکیم احسن اللہ خاں دربار خاص کے اس کمرہ میں آکر بیٹھے۔ ہم دونوں
کو یہاں بیٹھے ہوئے ایک گھنٹہ ہوا ہوگا کہ کپتان ڈگلس صاحب کا ملازم دوڑا ہوا آیا۔
اور ایک رقعہ حکیم احسن اللہ خاں کو دیکر کہا کہ صاحب یاد فرماتے ہیں حکیم صاحب کے کہنے
پر میں اُس کے ہمراہ گیا جو آدمی ہم لوگوں کو لینے کے لیئے آیا تھا اُس نے کہا کپتان
صاحب اس وقت مقتاح خانہ میں ہیں مگر جب ہم اُس جگہ کے قریب پہنچے تو معلوم ہوا
کہ وہ پھر اپنے مقام پر واپس گئے۔ اس وقت ہم نے دیکھا کہ دریا گنج کی جانب بہت
دھواں اٹھ رہا ہے اور کچھ راگیروں سے معلوم ہوا کہ باغی شہر میں گھس گئے ہیں اور
انہوں نے بنگلوں میں آگ لگا دی ہے۔ ہم قلعہ کے لاہوری دروازے کے اوپر
-ان ڈگلس صاحب کی فرودگاہ تک گئے۔ اس جگہ ہم کو معلوم ہوا کہ کپتان صاحب تیسرے

آیا۔ میں نہیں کہہ سکتا کہ اُس نے بادشاہ سے آکر کیا کہا۔ مگر بادشاہ خلوت خانہ کے متصل کمرہ میں آئے اور مجھے طلب کیا۔ بادشاہ نے پھر مجھ سے کہا کہ یہ سوار باغی ہو گئے ہیں اور میرٹھ سے آئے ہیں۔ مذہب کے لیئے لڑنا اور انگریزوں کو قتل کرنا چاہتے ہیں اور مجھے ہدایت فرمائی کہ میں کپتان ڈگلس کے پاس فوراً جاؤں اور یہ معاملہ اُنکے گوش گزار کر کے اُن سے کہوں کہ مناسب انتظام کریں۔ بادشاہ نے ساتھ ہی اپنے کسی ملازم کو یہ بھی حکم دیا کہ خلوت خانہ کے نیچے کا دروازہ فوراً بند کر دے۔ میں حسب الحکم کپتان ڈگلس کے پاس گیا اور اُن کو یہ پیغام پہنچا دیا۔ کپتان ڈگلس فوراً میرے ہمراہ آئے اور کہا ہم خود چلکر اس معاملہ کو دیکھینگے۔ وہ اسی دربار خاص میں آگئے اور بادشاہ اُنکو آتے دیکھکر باہر نکل آئے اور اُن سے ملے۔ بادشاہ اُسوقت اسقدر ناتواں تھے کہ وہ بغیر عصا کے سہارے کے کپتان صاحب کے ساتھ پھر سنتے رہے۔ بادشاہ نے کپتان ڈگلس سے استفسار کیا کہ اُنکو اس معاملہ کی کچھ خبر ہے یا نہیں اور نیز یہ کہ یہ فوج کیوں آئی ہے اور کہا کہ فوراً مناسب موقع بندوبست ہونا چاہیئے۔ میں اور احسن اللہ خاں اُس وقت موجود تھے۔ کپتان ڈگلس نے درخواست کی بادشاہ کے خلوت خانہ کے نیچے کا دروازہ کھولدیا جائے کہ وہ جاکر سواروں سے سوال وجواب کرے۔ بادشاہ نے جواب دیا کہ وہ اُن کو نہیں جانے دینگے کیونکہ باغیوں کے سر پر خون سوار ہے اور مبادا اُنھیں مار ڈالیں۔ کپتان ڈگلس نے مکرر کوشش کی کہ دروازہ کھولدیا جائے مگر بادشاہ راضی نہ ہوئے اور کپتان صاحب کا ہاتھ پکڑ لیا اور کہا اگر تم اُن لوگوں کو دیکھنا اور اُن سے بات کرنا چاہتے ہو تو یہ باتیں جھروکے میں سے کر سکتے ہو۔ اس پر کپتان ڈگلس شاہی کمروں اور دربار خاص کے درمیانی کٹہرے پر آگئے اور اُدھر سے اُس مقام کو دیکھا جہاں سوار اکٹھے تھے

کو عدالت نے مسطور کیا۔ اور علام عباس عدالت میں حاضر ہوا۔

ترجمان نے اصل کاغذات ملاحظہ کیے جس کا ترجمہ گزشتہ دن جج ایڈووکیٹ نے پڑھا تھا۔ اور جو کچھ گواہ نے ہر ایک کاغذ کے متعلق کل اظہار دیا تھا وہ قیدی کے مددگار کو سنایا گیا بعد ترجمان نے فارسی کے اصل کاغذات نمبر ۴۳ تک ملاحظہ کرلیے تو جج ایڈووکیٹ نے نمبر ۵۰ کے کاغذات کا ترجمہ دیکھنا شروع کیا۔

(تیسرے دن کی کارروائی)

۲۹ جنوری ۱۸۵۸ء یوم جمعہ

دربار خاص میں بوقت گیارہ بجے پھر عدالت منعقد ہوئی۔ میر مجلس و ممبر و ترجمان و ڈپٹی جج ایڈووکیٹ حسب معمول موجود تھے۔ قیدی عدالت میں لایا گیا اور علام عباس بطور اس کے معاون کے حاضر ہوا ترجمان نے اصل کاغذات فارسی میں ملاحظہ کیے اور جس کا ترجمہ جج ایڈووکیٹ نے گزشتہ دن پڑھا تھا یعنی نمبر ۵۰ تک۔ علام عباس اب بطور گواہ قرار دیا گیا جج ایڈووکیٹ نے اظہار لیے۔

سوال ۱۱ مئی ۱۸۵۷ء کی صبح کو تم کہاں تھے جبکہ مفسد رسالے میرٹھ سے آئے۔

جواب۔ میں اسی دربار خاص کے دروازہ پر تھا۔

سوال۔ جو کچھ تم نے اس موقع پر دیکھا بیان کرو۔

جواب۔ قریب آٹھ بجے صبح کے میں نے یہ سنا کہ کمپنی کے رسالہ کے پانچ یا چھ سوار آئے اور بادشاہ کے خلوت خانہ کے پاس کھڑے ہوگئے۔ انھوں نے بے تحاشا غل مچایا جس پر بادشاہ نے اپنے خواص میں سے کسی کو حکم دیا کہ دیکھو یہ غل کیسا ہے۔ اس میں کہ شخص جو دیکھنے کو گیا سواروں سے کچھ باتیں کرکے بادشاہ کے پاس واپس

کاغذات نمبری ۵ و ۱۶ و ۲۹ و ۲۴ و ۳۰ گواہ کو دکھائے گئے اُس نے اظہار کیا کہ یہ مکند لال کے لکھے ہوئے ہیں جو قیدی کا خاص سکتر تھا اور یہ کہ اُن میں سے تین نمبروں پر یعنی ۵ و ۱۶ و ۲۴ پر جو مہر ثبت ہے وہ شاہی مہر ہے۔ کاغذات نمبری ۱۲ و ۲۳ و ۲۸ و ۳۷ و ۴۳ و ۴۶ و ۴۷ و ۵۱ و ۵۵ بھی گواہ کو دکھائے گئے اُن میں سے کسی کی تحریر کو اُس نے نہیں پہچانا البتہ یہ کہا کہ نمبر ۲۳ پر مرزا مغل کمانڈر انچیف کی نمبر ۳۷ پر چیف پولیس افسر اور عدالت چیف کورٹ دہلی کی نمبر ۴۳ پر بدرپور پولیس اسٹیشن کے دفتر کی اور بادشاہ کے سکتر کی و نمبر ۴۶ پر مرزا مغل کی مہر ہے۔ اور نمبروں کے متعلق وہ کچھ نہیں جانتا۔ کاغذات نمبری ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۷ و ۴۹ گواہ کو دکھائے گئے۔ اُس نے ان کاغذات کی مہر کو شناخت کیا کہ بادشاہ کی مہر ہے اور باستثنائے نمبر ۱ کے دیگر کل مکند لال قیدی کے خاص سکتری کی قلم کے ہیں نمبر ۲۶ بھی گواہ کو دکھایا گیا اُس نے شناخت کیا کہ وہ مکند لال کی تحریر ہے اور اُس پر بادشاہ کی خاص مہر ثبت ہے۔

جج ایڈوکیٹ نے مندرجۂ بالا کاغذات کا نمبر ۲۶ تک ترجمہ ملاحظہ کیا

(دوسرے دن کی کارروائی)

۲۸ جنوری ۱۸۵۸ء یوم پنجشنبہ کو عدالت ۱۱ بجے دربار خاص دہلی میں مکرر منعقد ہوئی۔ اور گزشتہ دن کی کارروائی پھر شروع کی۔

پریسیڈنٹ و ممبران و ترجمان و ڈپٹی جج ایڈوکیٹ جنرل موجود تھے۔ قیدی عدالت میں لایا گیا۔ احسن اللہ خان عدالت میں طلب ہوا اور اسکو پہلے اقرار کی یاد دہانی کی گئی۔ اس وقت قیدی نے یہ درخواست کی کہ غلام عباس نامی وکیل کو عدالت میں حاضر ہونے کی اجازت دی جائے تاکہ وہ عدالت میں قیدی کی جانب سے پیروی کرے۔ اس درخواست

روئداد مقدمہ سے ممکن ہو۔ مگر مجھے اندیشہ ہے کہ بعض تحریرات غیر سے پردہ ثبوت کے پیش کی جائینگی جو اُن اشخاص سے دستیاب ہوئی ہیں جنکے نام وہ منسوب تھیں۔ ایسی صورتوں میں عدالت تحقیقات کامل نہایت ضروری سمجھے گی۔ اور یہ کہ تحقیقات اُس وقت تک کامل ہوگی کہ شہادت ذات خود قابل لحاظ ہو۔ مگر محض اس وجہ سے کہ غیر ضروری اظہار نہ لیے جائینگے یا مسطور کر دیجائے۔ عدالت اُن مشکلات کو یاد رکھیگی جو ان تحریرات کے ثابت کرنے میں جو مصنف کی قلم ہونگی پیش آئیں گی۔ جس کے پاس اس وقت کسی بات کے تسلیم نکرنے کی قوی وجوہ ہیں جن کا تعلق قیدی سے ہو۔ میں زبانی شہادت کا بڑھانا ضروری نہیں سمجھتا میں اس بات کی کوشش کرونگا کہ جو شہادت حاصل کیجائے وہ نہایت معتبر ذریعہ سے ہو۔ مگر تاہم یہ بات یاد رکھنے کے قابل ہے کہ قریب قریب ہر ہندوستانی جن کو میں بطور شہادت اس عدالت میں پیش کرونگا اپنے افسانہ کو اور نیز اُن حالات کو جو وہ بیان کر رہا ہے کچھ اس رنگ سے ادا کریگا کہ غدر اور بلوہ اُن وسیع اور مسلّم واقعات کے مناسب ہو جائیں جو ہمیں پہلے سے معلوم ہیں۔ میں تحریری ثبوت سے ابتدا کرونگا اور قیدی اور دیگر اشخاص حسن سے بلوہ میں شرکت کی تھی انکی تحریروں کے ثابت کرنے کے لیے اپنا پہلا گواہ پیش کرونگا

پہلا گواہ احسن اللہ خان شاہی حکیم عدالت میں طلب ہوا اور اُس سے اظہار لیا گیا اظہار بذریعہ مسٹر جے ایف ہیرس ایڈووکیٹ۔ کاغذات مشتمرقات نمبری ۲ و ۳ و ۴ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۸ و ۵۰ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ گواہ کو دکھلائے گئے جس کا بیان ہے کہ ہر ایک کاغذ کی پیشانی پر احکامات قیدی کی قلم کے ہیں۔ ذیل کے نمبر ۲ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۵ و ۲۶ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۵ و ۳۶ و ۴۵ بھی گواہ کو دکھائے گئے۔ اُس نے خاص مہر کو شناخت کیا کہ قیدی ہی کے ہاتھ کی لگائی ہوئی ہے۔

دہلی بنام میجر جنرل پینی - سی - بی - کمانڈنگ افواج جنگ دہلی کے مندرجہ خلاصوں سے یہ ظاہر ہو جائیگا کہ عدالت فیصلۂ آخری نہ سکتے اور بہ اس وجہ سے ہوا کہ میجر جنرل ولسن نے قیدی کی زندگی کی ضمانت کرلی ہے اور وہ حکم قید کی حالت میں بھی روک دیا گیا ہے - مسٹر سانڈرس کی چٹھی حسب ہدایت سر جان لارنس چیف کمشنر پنجاب لکھی گئی ہے جس کا خلاصہ مندرجہ ذیل ہے -

"ساتھ ہی مجھے تمکو اس بات سے مطلع کرنا ہے - چونکہ کپتان ہڈسن نے حسب ہدایت میجر جنرل ولسن بادشاہ سے انکی زندگی کی ضمانت کرلی ہے لہذا فوجی کمیشن کو لائق نہیں ہے کہ اُس پر کوئی حکم آخری دے - خواہ اُنکی تحقیقات کا نتیجہ قید ہی کیوں نہ ہو"

"تحریری ثبوت جو مجھے اس مقدمہ کے متعلق ملے ہیں وہ بھیجتا ہوں اور بمنشار بانی الضمیر کے برلانے میں شاہدوں کی حاضری وغیرہ کے لیئے جو کچھ میرے اختیار میں ہے اُس سے مدد دینے کے لیے ہر وقت تیار ہوں"

میں نے اُردو تحریرات کا ترجمہ باحتیاط مسٹر جیمس مرفی ڈپٹی کلکٹر رسوم دہلی سے جو بڑا زباندان شخص ہے کرایا ہے اور اگر آپ منظور کریں تو انکی خدمات بطور ترجمان آپ کے تصرف میں دیجا سکتی ہیں -

تحریری ثبوت بکثرت تھے اور اُنکو سریع الفہم کرنے کے لیئے پانچ مختلف مدات میں ترتیب دیدیا ہے - یعنی (اول) کاغذات متفرق (دوم) متعلقہ قرضہ (سوم) متعلقہ تنخواہ سپاہیان (چہارم) متعلقہ کل معاملات جنگی (پنجم) متعلقہ قتل جس کا خاص حوالہ الزام چہارم میں ہے -

ان تحریرات کا بڑا حصہ وہ ہے جس پر گمان کیا جاتا ہے کہ قیدی کے خاص قلم کے احکامات تحریریں اور جنکی بابت شہادت لیجائیگی - دیگر کاغذات کی قسمت اس طرح قائم کی جائیگی جیسا کہ

بادشاہ وشہنشاہ ہند مشہور وظاہر کیا اور دغابازی سے شہر دہلی پر بے ضابطہ قبضہ کرلیا اور علاوہ ازیں ۱۰ مئی ویکم اکتوبر ۱۸۵۷ء کے درمیانی زمانہ میں مختلف اوقات پر شل بکھراموں کے مرزا مغل و محمد بخت خاں صوبہ دار رجمنٹ توپخانہ اور مختلف دیگر نامعلوم مفسد باغیوں کے ساتھ سلطنت کے برخلاف سرکشی کرنے اور لڑائی لڑنے میں مسلّح سازش ومشورہ اور اتفاق کیا اور نیز سلطنت برطانیہ ہند کے انہدام اور غارت کرنے اور اپنے مفسدانہ مقصود کے پورے کرنے کے لیئے مسلّح فوج کو جمع کیا اور سلطنت برطانیہ مذکور کے خلاف لڑنے کے لیئے روانہ کیا۔

دہم یہ کہ ۱۶ مئی ۱۸۵۷ء یا کسی قریب کی تاریخ پر بمقام دہلی قلعہ کی چار دیواری کے اندر ۴۹ آدمیوں کو قتل کرادیا اور قتل میں مدد دی جن میں خاصکر انگریزی عورتیں ویسے و دو سلے انگریز شامل تھے اور مزید براں ۱۰ مئی ویکم اکتوبر ۱۸۵۷ء کے درمیانی زمانہ میں مختلف سپاہیوں اور دیگر اشخاص کو انگریزی افسروں اور دیگر انگریزی رعایا کو جن میں عورتیں اور بچے بھی شامل تھے قتل کرنے کی جرأت دی اور اعانت کی اور اس کام کے لیئے قاتلوں کو مارست ترقی وخطابات دیئے۔ اور وعدہ کیا۔ اور نیز یہ کہ ہندوستان کے مختلف خودمختار دیسی رئیسوں کو احکامات بھی دیئے کہ عیسائیوں اور انگریزوں کو اپنے حدود اور علاقوں میں جب اور جہاں پائیں قتل کردیں۔ یہ فعل کل یا اس کا کوئی جزو ہندوستان کی قانونی کونسل کے ایکٹ ۱۶ مصدرہ ۱۸۵۷ء کے مطابق جرم عظیم ہے۔

دستخط۔ ایف۔ سے۔ ہیریٹ میجر

ڈپٹی جج ایڈووکیٹ جنرل ووکیل سرکار

(سوال) محمد بہادر شاہ جو الزامات تمہارے برخلاف قائم کیئے ہیں تم انکے مجرم ہو یا نہیں؟

گئے اور سنائے گئے۔

اُن افسروں کے نام جو عدالت میں کام کرنے کے لیئے مقرر ہوئے تھے قیدی کو سنائے گئے

طلب دعویٰ

سوال عدالت (خطاب بہ قیدی بادشاہ) تمھیں پریسیڈنٹ یا کسی اور افسر کے جو فوجی کمیشن میں اجلاس کریگا۔ اپنے مقدمہ میں سماعت کرنے پر کچھ عذر ہے۔

جواب۔ نہیں۔

پریسیڈنٹ و ممبران و ترجمان و ڈپٹی جج ایڈوکیٹ جنرل نے حلف اُٹھایا۔ کل گواہوں کو باہر کر دیا۔ الزامات پڑھے گئے اور حسب ذیل درج مثل ہوئے۔

الزامات

(۱) باوجود سلطنت برطانیہ ہند کا پنشن خوار ہونیکے، امئی و یکم اکتوبر ۱۸۵۷ء کے درمیانی زمانہ میں مختلف اوقات پر اُس نے محمد بخت خان توپخانہ کی رجمنٹ کے صوبہ دار و مختلف اشخاص والیسٹ انڈیا کمپنی کی فوج کے ہندوستانی کمیشن افسروں اور نامعلوم سپاہیوں کو سلطنت کے خلاف غدر و بلوہ کرنے میں جرأت و امداد دی اور اعانت کی۔

(۲) ۱۰ و یکم اکتوبر ۱۸۵۷ء کے درمیانی زمانہ میں مختلف اوقات پر بمقام دہلی اپنے بیٹے مرزا مغل رعیت و حکومت برطانیہ ہند اور دیگر نامعلوم اشخاص باشندگان دہلی و صوبہ ممالک مغربی و شمالی ہند کو جو نیز حکومت برطانیہ مذکور کی رعایا تھے سلطنت کے خلاف بلوہ کرنے اور لڑنے میں جرأت و امداد دی و اعانت کی۔

(۳) درصورت رعایا بر حکومت برطانیہ ہند ہونے کے حق اطاعت کا خیال نہ کیا اور بمقام دہلی ۱۱ مئی ۱۸۵۷ء یا اسکے قریب کی کسی تاریخ میں سلطنت سے نمکحرامی کر کے اپنے تئیں

چوتھا باب

مقدمہ بہادر شاہ شاہ دہلی

انگریزی فوجی کمیشن کی کارروائی

جو تاریخ ۲۷ جنوری ۱۸۵۸ء کو مقام دہلی بحکم میجر جنرل پنی سی۔ بی۔ کمانڈنگ افسر قسمت حسب الہدایت سر جان لارینس چیف کمشنر پنجاب اس غرض سے منعقد ہوئی تھی کہ اس قسم کے جو تحقیقات حاضر ہوں اسکے اظہار لیئے جائیں۔

پریسیڈنٹ

لفٹنٹ کرنیل ڈاوس۔ توپخانہ

ممبران

میجر پامر۔ شاہی نمبر ۶ توپخانہ۔ میجر ریڈمنڈ شاہی نمبر ۶۱ رجمنٹ

میجر سائر۔ شاہی نمبر ۶ قراپیں سوار۔ کپتان روتھن نمبر ۴ سکھ پیدل۔

ترجمان۔ مسٹر جیمس مرفی۔

وکیل سرکار۔ میجر الیف۔ جے۔ ہیریٹ۔ ڈپٹی جج ایڈوکیٹ جنرل۔

(پہلے دن کی کارروائی)

۲۷ جنوری ۱۸۵۸ء کے دن کے گیارہ بجے قلعہ دہلی کے دربار خاص میں اجلاس منعقد ہوا پریسیڈنٹ ممبران و ترجمان و ڈپٹی جج ایڈوکیٹ جنرل موجود تھے۔ عدالت قائم کرنے اور منعقد کرنے اور لفٹنٹ کرنل ڈاوس توپخانہ کے پریسیڈنٹ مقرر کرنے کے بعد احکام پیش

سے جنھوں نے تین انگریزی سپاہیوں کو زخمی کر دیا اور بھاگ گئے اسی تاریخ لاہوری دروازہ پر بھی قبضہ ہوا باغیوں نے اجمیری دروازہ اور آس پاس کے موچوں کو خالی کر دیا اسی تاریخ دلی میں بھاگڑ مچی اور غول کے غول عورتوں اور مردوں کے باہر نکلنے لگے۔ پھر باغیوں نے اپنے لشکرگاہ میں ایک میگزین اڑا دیا اسی تاریخ ۲۰ ستمبر انگریزی فوج نے جامع مسجد پر بھی قبضہ کر لیا۔ سات توپیں قلعہ کے دروازے پر پڑی ہوئی ہاتھ لگیں ۲۱ تاریخ کو یہ معلوم ہوا کہ بہادر شاہ نے ہمایوں کے مقبرے میں پناہ لی ہے چنانچہ میجر ہاڈسن بہادر شاہ کے پاس پہنچے اور ان سے گفتگو ہوئی بہادر شاہ نے اس شرط پر اپنے کو سپرد کیا کہ مجھے میری بیوی زینت محل اور بچوں کو قتل نہ کیا جائے میجر موصوف نے یہ شرط قبول کر لی اور بادشاہ کو مع جواں بخت اور زینت محل کے گرفتار کر کے لال قلعہ میں لائے ۲۲ تاریخ کو بہادر شاہ کے دو بیٹے اور ایک پوتا ہمایوں کے مقبرے سے گرفتار ہو کے لال قلعہ آ رہے تھے کہ مقدمہ کی کارروائی میں شریک کیا جائے مگر راستہ میں جو لوگوں کا جوش دیکھا تو میجر ہاڈسن نے ان تینوں کو اپنے ہاتھ سے گولیاں مار دیں ۲۷ جنوری ۱۸۵۸ء سے جنگی افسروں کے اجلاس اور خاص دیوان خاص میں بہادر شاہ کے مقدمہ کی کارروائی شروع ہوئی جس مقدمہ میں بہادر شاہ کو مفسد اور قاتل قرار دیا گیا اور انھیں مع انکی دو بیبیوں اور شاہزادہ جواں بخت کے رنگون بھیجدیا گیا جہاں وہ ۷ ویں نومبر ۱۸۶۲ء میں نواسی سال کے ہو کے انتقال کر گئے فقط
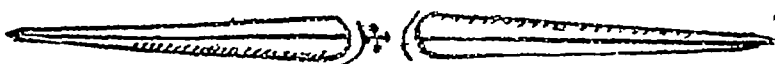
گولے مارے جائیں تو دیواریں آن پڑینگی۔ اس عرصہ میں انگریزی سپاہ چاندنی چوک میں داخل
ہوگئی یکایک یہ خبر پہنچی کہ تیلی واڑہ اور کشن گنج خالی کر کے باغی بھاگ گئے مگر سخت افسوس
ہے کہ برگیڈیر نکلسن فتح دہلی کے وقت ایسا سخت زخمی ہوا کہ پھر جاں بر نہ ہو سکا اس کے
بعد رفتہ رفتہ انگریزی فوج نے شہر کے دوسرے حصوں پر قبضہ کر لیا اور ۱۷ ستمبر کو دہلی
بنک میں ایک فوجی چوکی قائم کر دی نامرد باغی عورتوں کا بھیس بدل بدل کے شہر سے بھاگنے
لگے چنانچہ تین مفسد کشمیری دروازہ پر عورتوں کے لباس میں گولی مار دیئے گئے ۱۸ تاریخ کی تمام
شب قلعہ پر گولہ باری ہوتی رہی اور انگریزی فوج کے ہاتھ باغیوں کی ۵۰ توپیں لگیں جب کیفیت
ہوئی تو بہادر شاہ نے انگریزوں کے پاس آنا چاہا لیکن اُسکے مصاحبین نے انہیں منع کر دیا
اُسوقت شہر میں برتنے گراں ہو رہی تھی چنانچہ آٹا روپیہ کا دو سیر بک رہا تھا ۱۹ تاریخ تک
کوئی ایسا اچھا مقام انگریزی فوج کے ہاتھ نہ لگا کہ وہاں سے وہ قلعہ کی دیواروں کو توڑ سکتی
اسی سلیم گڈھ سے انگریزی فوجوں پر گولے مارے جا رہے تھے ۲۰ تاریخ کو شام کے وقت
محل کا دہلی دروازہ کھولا گیا اور وہاں سے بہت سی گاڑیاں جن پر چادریں پڑی ہوئی تھیں
قلعہ کے باہر جاتی معلوم ہوئیں مگر ۲۱ ستمبر تک بہادر شاہ کے متعلق کوئی خبر نہیں آئی اسی
تاریخ بہت دھواں دھار پانی برسا جس سے موسم میں خنکی پیدا ہو گئی اسی اثنا میں کچھ سکھوں
کی فوج انگریزی مدد کے لئے پہنچ گئی ۲۰ تاریخ کو انگریز لال قلعہ کے اتنے قریب ہو گئے کہ صرف
۱۰۰ گز کا فاصلہ رہ گیا محل اور سلیم گڈھ بالکل خالی ہو چکا تھا تیسرے پہر کو یہ خبر آئی کہ بہادر شاہ
نظام الدین پہنچ گئے ہیں اور انگریزوں نے ۲۰ ستمبر کو پورے شہر اور قلعہ پر قبضہ کر لیا اس
تاریخ تک ٹھیک طور پر یہ معلوم نہیں تھا کہ آیا بہادر شاہ نے ہمایوں کے مقبرے میں پناہ لی
ہے یا نظام الدین میں جس وقت انگریز قلعہ میں داخل ہوئے ہیں صرف ۲۲ آدمی وہاں چھپے ہوئے

چونکہ نمک حرام اور باغی کبھی سرسبز نہیں ہوتے اسی لیے ۱۸۵۷ء کی انگریزی باغی فوج کو بھی پے در پے شکست ملی۔ جو کچھ انھوں نے معصوم بچوں اور میموں پر ظلم کیے وہ انکے آگے آ گئے۔ ناظرین! پہاڑی کی لڑائی کی کیفیت گزشتہ صفحوں میں پڑھ چکے ہیں اب ہم دہلی کے حملہ اور فتح کی مختصر کیفیت لکھتے ہیں اور پھر بہادر شاہ کے مقدمہ کے حالات لکھیں گے۔ انگریزی فوج باغیوں کو شکست دیتی ہوئی شہر کے قریب چلی آ رہی تھی یہانتک کہ وہ ۱۴ ستمبر ڈھائی بجے دہلی کے گرجہ میں پہنچ گئی اور پھر کشمیری دروازہ کابلی اور موری دروازہ اور اسکنر کے مکان اور کالج پر قابض ہو گئی۔ یہ دیکھکے باغی فوج شہر سے نکلکے بھاگنے لگی۔ اس کے بعد تین بجے سپہ سالار اور اُس کا گروہ لڈلو کیسل روانہ ہوا۔ اور اب اس بات کا انتظار ہونے لگا کہ آفتاب نکلنے سے پہلے شہر پر حملہ کر دیا جائے چنانچہ وقت مقررہ پر حملہ کیا گیا جس میں انگریزی فوج کا سخت نقصان ہوا اسکی نسبت جنرل ولسن نے اپنی بیوی کو دس بجے دن کے ایک خط لکھ کے بھیجا جس کا خلاصہ یہ ہے "جنگ بہت سختی سے جاری ہے ہماری فوج بہت آہستہ آہستہ آگے بڑھ رہی ہے بہت سے زبردست مقامات ابھی لینے ہیں غالبًا بادشاہ کے آگے محل کے قریب بڑی بھاری جنگ ہو گی۔ غرض اس خطرناک جنگ کے بعد انگریزی فوج شہر میں داخل ہوئی اور محل سلیم گڈھ اور شہر کے خاص مقاموں پر گولہ باری شروع کی باغی خوب قدم جما کر لڑے اور انگریزی فوج کا بہت سخت نقصان ہوا بالخصوص افسر بہت کام آئے لیکن اس پر بھی فتحمندی انگریزوں ہی کے نام رہی۔ تمام باغی ریواڑی کی طرف بھاگ گئے۔ انگریزوں نے یہ ارادہ کر لیا تھا کہ اگر لال قلعہ خالی نہ کر دیا گیا تو اُسکی شہر پناہ گولوں سے منہدم کر دی جائیگی۔ یہ حساب لگا لیا گیا تھا کہ اگر بیس گھنٹے لگاتار قلعہ کی دیواروں پر

متفق ہو تو بہت آسانی سے انگریزوں کو غارت کرکے اپنے ملک اور ایمان کو بچا سکتے ہیں۔
چونکہ ہم سب ہندو و مسلمانوں کی بھلائی پیش نظر ہے اور انگریزوں، رقوں کے دشمن ہیں
لہٰذا صرف تمہارے مذہب کی حمایت کا پاس و خیال کرکے او بنظر اندفاع اعدا رویں مذہبہ
اس مضمون مطبوعہ کے اعلان کیا جاتا ہے کہ اہل ہنود کو گنگاجی اور تلسی اور سالگرام کی قسم ہے
اور مسلمانوں کو قرآن کی قسم ہے کہ وہ بلا تعلق شامل ہو کر اپنی جان اور ایمان کی حفاظت کے
واسطے انگریزوں کا قتل اپنے ذمہ فرض سمجھیں۔ اور چونکہ گائے کے ذبح کرنے میں ہندوؤں کے
مذہب کی اہانت ہے مدیں نظر رؤسا اہل اسلام نے یہ عہد و پیمان کیا ہے کہ اگر ہنود قتل
عیسائیاں میں گرمجوش اور مسلمانوں کے شامل حال ہونگے تو اسی روز سے گائے اور بیل کا
ذبح ہونا موقوف ہو جائیگا اور بعد اس کے اگر کوئی مسلمان اس عہد پر کار بند ہوگا تو وہ بیرو
قرآن نہ سمجھا جاویگا اور جو مسلمان کہ گائے کا گوشت کھائیگا و اسکو سور کے گوشت کی
مار ہوگا اور اگر اہل ہنود قتل عیسائیاں اور فرنگیاں میں کمربستہ و آمادہ ہونگے تو وہ خدا کی
نظر میں اتنے ہی گنہگار ہونگے جیسا مسلموں نے گائے ذبح کی یا اس کا گوشت کھایا شاید
اہل فرنگ بھی اپنی مطلب براری کے واسطے ہندوؤں سے بحلف ایسا ہی اقرار کریں گے۔ الا
کوئی عقلمند اس دام فریب میں نہ آئیگا کیونکہ اقرار ان اہل فرنگ کے ہمیشہ مملو فریب ہوتے
ہیں اور جہاں ان کا ایک مرتبہ مطلب نکل آیا پھر وہ فوراً اپنے عہد و پیمان کو بالائے طاق
رکھدیتے ہیں اور ہر غریب و امیر ہندو پر روشن اور ہویدا ہے کہ فریب ان انگریزوں کی عادت
جبلی ہے اور ہمیشہ دغا بازی ان کا شعار ہے اسی واسطے انگریزوں کے کہنے پر کبھی یقین لائے
اور یقین واثق جانو کہ پھر کبھی ایسا موقع جو بالفعل موجود ہے ہاتھ نہ آئے گا۔ فقط یہ بیان
مولوی سید قطب شاہ صاحب کے اہتمام سے مطبع بہادری واقع شہر بریلی میں طبع ہوا۔

اُنھوں نے اپنا ایمان کھویا۔ جب یہ تدبیر انگریزوں کی اچھی طرح نہ چلی تو انھوں نے آٹے
اور شکر میں ہڈیاں پسوا کر ملوائیں تاکہ لوگ اُن کو بلا کسی ظن اور شبہ کے کھا سکے اپنا ایمان
کھوویں اور چھوٹے چھوٹے ٹکڑے استخوان اور گوشت کے چانولوں کے ساتھ ملوا کر اُنکو
سر بازار بکوایا۔ علاوہ اسکے اُنھوں نے پھر ایک تدبیر ایسی کی جس سے ہمارے مذاہب غارت
ہوں انجام کار بعض بنگالیوں نے بعد غور یہ امر قرار دیا کہ اگر ابتداءً اہل فوج اس معاملہ میں
ہیں پیرو رسلے انگریزوں کے ہو جاویں تو فرقہ بنگالیان بھی اُنھیں کے مطابق کاربند ہوگا
انگریزوں نے اس تدبیر کو بہت پسند کیا اور بسبب اندیشہ اس مثل کے کہ چاہ کندہ را چاہ در پیش
آید برہمنان اور افضل قوم کے لوگوں کو اُن کارتوسوں کے کاٹنے کا جنکے بنانے میں چربی
لگی تھی حکم دیا تھا۔ اس حالت میں اگرچہ مسلمان سپاہیوں نے خیال کیا کہ ان کارتوسوں کے
کاٹنے سے مذہب ہنود کا صرف جاتا رہے گا لیکن تاہم اُنھوں نے اُسکے کاٹنے سے انکار
کیا۔ تب اُن سپاہیوں کو جنھوں نے کارتوس کاٹنے سے انکار کیا تھا انگریزوں نے توپ سے
اُڑا دیا۔ یہ ظلم شدید دیکھکر سپاہ نے انگریزوں کا قتل شروع کیا اور جہاں کہیں فرنگی کو پایا مار ڈالا
اور بفضل ایزدی اور امداد ضروری بالفعل اُن تدابیر میں مشغول ہیں جن سے کہ چند انگریز جو کہیں
کہیں باقی رہ گئے ہیں وہ بھی نیست و نابود ہو جاویں اور ہمارا الیقین وُاثق ہے کہ اگر اب انگریز
ملک ہندوستان میں رہیں گے تو کل اس ملک کے آدمیوں کو مار ڈالیں گے اور ہمارے مذہبوں
کو مٹا دینگے۔ ہر چند بعض آدمی ہمارے ملک کے اب بھی انگریزوں سے موافقت رکھتے ہیں بلکہ
اُنکی طرف سے لڑتے بھڑتے ہیں اُنکے حال پر جو کچھ بھی غور کیا گیا تو یہی ظاہر ہوا ہے کہ انگریز نہ
اُن کا مذہب چھوڑیں گے اور نہ تم سب کا پس اس صورت میں ہم تم سے پوچھتے ہیں کہ تم نے
اپنے ایمان اور جان کی سلامتی کے واسطے کیا تدبیر کی ہے۔ اگر ہماری اور تم سب کی رائے

مذہب میں زمینداری کریں غارت کرو اور جو اشخاص کہ تم میں سے صاحب طاقت ہیں
اُن کو ضرور ہے کہ وہ اُن لوگوں کو جو تمہارے مذہب کو بگاڑا چاہتے ہیں نیست و نابود کریں
اور جو اتنی قدرت نہیں رکھتے وہ بدل وجان ایسی تدبیروں میں مشغول رہیں جس سے
اُنکے مذہب کے دشمنوں کی پائمالی ہو اور یہ تمہارے عقائدکی کتابوں میں لکھا ہے کہ مذہب
بدلے سے مرجانا بہتر ہے اور واقع میں یہی حکم خداوند تعالی کا ہے جو خاص وعام پر روشن
ہے۔ انگریز جملہ مذاہب کو غارت کیا چاہتے ہیں اور ہندوستانیوں کے کل مذاہب کیواسطے
اُنھوں نے ایک مدت سے بہت سی کتابیں لکھوا کر اپنے پادریوں کے ہاتھ سے سب ملک میں
تقسیم کرائی ہیں اور پادریوں کو بلوا کر اپنے مقولوں کا اعلان کیا ہے سمجھنے کی بات ہے کہ
انگریزوں نے کیا کیا تدبیریں واسطے غارتی ہمارے مذاہب کے کی ہیں۔ اوّل یہ کہ جب
ایک بیوہ مر جاوے تو وہ دوبارہ شادی کرے۔ دوسرے یہ کہ ستی ہونیکی ایک رسم جو بہت قدیم
تھی جس کو انگریزوں نے اپنے قوانین کی رو سے موقوف کیا۔ تیسرے یہ کہ اُنھوں نے تمام
خلقت کو علانیہ سمجھایا کہ اگر وہ اُن کا مذہب قبول کرینگے تو سرکار میں اُنکی توقیر ہوگی۔ اور یہ
بھی ہدایت کی کہ تم عیسائی کلیساؤں میں حاکر وعظ سنو۔ علاوہ اسکے اُنھوں نے یہ حکم قطعی
دیا ہے کہ صرف حقیقی اولاد راجگان ورئیسان ہند کی مسند نشیں ہوگی اور گود لی ہوئی اولاد
کا کچھ حق نہ ہوگا حالانکہ از روئے شاستر دس طرح کے مختلف وارث فرمایان سلطنت ہوسکتے
ہیں۔ اس تدبیر سے اُن کا مطلب خاص یہ ہے کہ وہ اخیر کو تمہاری ریاستیں اور جاگیریں
چھین لیں جیسا کہ اُنھوں نے بی زمانہ ریاست ہائے لکھنؤ اور ناگپور میں عمل کیا ہے اور ایک
ایک اور تدبیر اُنھوں نے یہ کی کہ قیدیاں جیلخانہ کو جبرنکی ہوئی روٹیوں کے کھانے کا حکم دیا
اکثر قیدیوں نے یہ امر قبول نکیا بھوکے مر گئے اور جنھوں نے لاچار ہو کر روٹی کھا قبول کیا

یعنی قائم مقام سپہ سالار ہند نے فوج دہلی کی کمان اپنے ہاتھ میں خود لی۔ ۷ تاریخ کو کوئی تازہ امر نہ ہوا اور لڑائی نہ ہونے سے بیچاری تھکی ہوئی فوج کو بہت آرام ملا اسی روز سے لشکر میں جنرل صاحب متوفی اور آنریبل جارج اینسن صاحب بہادر کمنڈر انچیف کے اسباب کا نیلام شروع ہوا کئی روز تک نیلام جاری رہا اور چیزیں بہت گراں فروخت ہوئیں۔ آٹھ روز برابر گزر گئے اور دشمنوں نے کوئی حملہ نہ کیا اس کا کوئی سبب معلوم نہیں ہوتا تھا۔ اگرچہ اس کے متعلق سینکڑوں افواہیں کیمپ میں اُڑتی تھیں لیکن اصلیت معلوم ہونی مشکل تھی۔ ۸ جولائی کو بھی خونریزی نہیں ہوئی البتہ طرفین سے مورچوں پر سے گولہ اندازی رہی اور انگریزی گولندازوں نے ایسے نشانے مارے کہ ایک بڑی توپ کو جو لاہوری دروازہ شہر پر چڑھ رہی تھی بیکار کر دیا۔

اسی اثنا میں بہادر شاہ کے نام سے ایک فرمان جاری ہوا جو بریلی کا چھپا ہوا تھا سمجھ میں نہیں آتا کہ جب دہلی میں چھاپے خانے موجود تھے پھر بریلی میں یہ فرمان کیوں چھپوایا گیا۔ بہرحال وہ فرمان یہ ہے۔

فرمان شاہ دہلی بنام راجگان و رئیسان و رعایائے ہند

جمیع راجگان و روسائے ہند پر واضح ولائح ہو کہ تم بہمہ وجوہ نیکی اور نیک خصلتی اور فیاضی میں مشتہر الدہر والعوام ہو اور تمہارے حسن حمایت طرز اور فہم و درایت سے مذاہب ہندوستان کی اعانت ہے لہٰذا از راہ خیر اندیشی تمہارے تم کو ہدایت ہوتی ہے کہ خدائے تعالیٰ نے تم کو اپنے مختلف مذاہب کے قائم کرنے کے واسطے پیدا کیا ہے اور تم پر فرض ہے کہ اپنے عقائد اور قوانین مذہبی کو بخوبی درست جانو اور اُن پر ثابت قدم رہو کیونکہ خدائے تعالیٰ نے تم کو یہ مرتبۂ عالی اور ملک و دولت اور حکومت اس واسطے بخشی ہے کہ تم اُن لوگوں کو جو تمہارے

مذہب میں انصاف مداری کریں حمایت کرو اور جو اشخاص کہ تم میں سے صاحب طاقت ہیں
اُن کو ضرور ہے کہ وہ اُن لوگوں کو جو تمھارے مذہب کو بگاڑا چاہتے ہیں نیست و نابود کریں-
اور جو اتنی قدرت نہیں رکھتے وہ دل وجان ایسی تدبیروں میں مشغول رہیں جس سے
اُسکے مذہب کے دشمنوں کی پائمالی ہو اور یہ تمھارے عقائد کی کتابوں میں لکھا ہے کہ مذہب
بدلنے سے مرجانا بہتر ہے اور واقع میں یہی حکم خداوند تعالی کا بھی ہے جو خاص وعام پر روشن
ہے- انگریز جملہ مذاہب کو غارت کیا چاہتے ہیں اور ہندوستانیوں کے تحلل مذاہب کیواسطے
اُنھوں نے ایک مدت سے بہت سی کتابیں لکھوا کر اپنے پادریوں کے ہاتھ سے سب ملکوں میں
تقسیم کرائی ہیں اور پادریوں کو بلوا کر اپنے مقولوں کا اعلان کیا ہے سمجھنے کی بات ہے کہ
انگریزوں نے کیا کیا تدبیریں واسطے غارتی ہمارے مذاہب کے کی ہیں- اوّل یہ کہ جب
ایک بیوہ مرجائے تو وہ دوبارہ شادی کرے- دوسرے یہ کہ ستی ہونیکی ایک رسم بھی قدیم
تھی جس کو انگریزوں نے اپنے قوانین کی رو سے موقوف کیا- تیسرے یہ کہ اُنھوں نے تمام
خلقت کو علانیہ سمجھایا کہ اگر وہ اُن کا مذہب قبول کرینگے تو سرکار میں اُنکی توقیر ہوگی- اور یہ
بھی ہدایت کی کہ تم عیسائی کلیساؤں میں جاکر وعظ سنو- علاوہ اسکے اُنھوں نے یہ حکم قطعی
دیا ہے کہ صرف حقیقی اولاد راجگان و رئیسان ہند کی مسند نشین ہوگی اور گود لی ہوئی اولاد
کا کچھ حق نہ ہوگا حالانکہ از روئے شاستر دس طرح کے ممالک وارث فرمایان سلطنت ہوسکتے
ہیں- اس تدبیر سے اُن کا مطلب خاص یہ ہے کہ وہ اخیر کو ہماری ریاستیں اور جاگیریں
چھین لیں جیسا کہ اُنھوں نے بیزارہ ریاست ہائے لکھنؤ اور ناگپور میں عمل کیا ہے اور ایک
ایک اور تدبیر اُنھوں نے یہ کی کہ قیدیاں جیلخانہ کو جبریکی ہوئی روٹیوں کے کھانے کا حکم دیا
اکثر قیدیوں نے یہ امر قبول نکیا بھوکے مرگئے اور جنھوں نے ناچار ہوکر روٹی کھانا قبول کیا

یعنی قائم مقام سپہ سالار ہند نے فوج دہلی کی کمان اپنے ہاتھ میں خود لی۔ تاریخ کو کوئی تازہ امر نہ ہوا اور لڑائی نہ ہونے سے بیچاری تھکی ہوئی فوج کو بہت آرام ملا اسی روز سے لشکر میں جنرل صاحب متوفی اور آنریبل جارج اینسن صاحب بہادر کمانڈر انچیف کے اسباب کا نیلام شروع ہوا کئی روز تک نیلام جاری رہا اور چیزیں بہت گراں فروخت ہوئیں۔ آٹھ روز برابر گزر گئے اور دشمنوں نے کوئی حملہ نہ کیا اس کا کوئی سبب معلوم نہیں ہوتا تھا۔ اگرچہ اس کے متعلق سینکڑوں افواہیں کیمپ میں اُڑتی تھیں۔ لیکن اصلیت معلوم ہونی مشکل تھی۔ ۸ جولائی کو بھی خونریزی نہیں ہوئی البتہ طرفین سے مورچوں پر سے گولہ اندازی رہی اور انگریزی گولندازوں نے ایسے نشانے مارے کہ ایک بڑی توپ کو جو لاہوری دروازہ شہر پر چڑھ رہی تھی بیکار کر دیا۔

اسی اثناء میں بہادر شاہ کے نام سے ایک فرمان جاری ہوا جو بریلی کا چھپا ہوا تھا سمجھ میں نہیں آتا کہ جب دہلی میں چھاپے خانے موجود تھے پھر بریلی میں یہ فرمان کیوں چھپوایا گیا۔ بہرحال وہ فرمان یہ ہے۔

فرمان شاہ دہلی بنام راجگان و رئیسان و رعایائے ہند

جمیع راجگان و روسائے ہند پر واضح ولائح ہو کہ تم بہمہ وجوہ نیکی اور نیک خصلتی اور فیاضی میں مشہور الدہر و العوام ہو اور تمہارے حسن حمایت طرز اور فہم و درایت سے مذاہب ہندوستان کی اعانت ہے لہذا از راہ خیر اندیشی تمہارے تم کو ہدایت ہوتی ہے کہ خدائے تعالیٰ نے تم کو اپنے مختلف مذاہب کے قائم کرنے کے واسطے پیدا کیا ہے اور تم پر فرض ہے کہ اپنے عقائد اور قوانین مذہبی کو بخوبی درست جانو اور اُن پر ثابت قدم رہو کیونکہ خدائے تعالیٰ نے تم کو یہ مرتبہ عالی اور ملک و دولت اور حکومت اس واسطے بخشی ہے کہ تم اُن لوگوں کو جو تمہارے

روانہ ہوئی لیکن دشمن کا ارادہ عقب میں جاکر مقابلہ کا نہ معلوم ہوا اس واسطے فوج واپس
چلی آئی۔ پیچھے معلوم ہوا کہ یہ فوج ماتحت مدگاں علی پور کی سرا کے واسطے آئی تھی کیونکہ علی
پور سے علی پور کے لوگ سرکار انگریزی کے خیرخواہ رہے اور رسد وغیرہ کے پہنچانے میں
سرگرم تھے چنانچہ رات تمام گاؤں کو دشمنوں نے جلادیا اور لوٹ لیا اور قریب پچاس یا
ساٹھ سکھوں کو جو پہرہ پر تھے مار ڈالا۔ جب صبح کو یہ خبر انگریزی کیمپ میں پہنچی تو فی الفور
انگریزی فوج روانہ ہوئی تاکہ ان کو دہلی کے اندر جانے سے روکے چنانچہ دو بار ریلی کی
فوج پر اس روز انگریزی فوج نے حملہ کیا اور نتیجہ یہ ہوا کہ قریب سو باغیوں کے مارے گئے
اور دو گاڑیاں معمولہ اسباب جنگ چھین لیں۔ دوسرے روز ۵ جولائی اتوار کے دن ایک
ایسا بڑا حادثہ انگریزی فوج میں پیش آیا جس کا کبھی گمان نہ تھا وہ یہ کہ صبح کے جنرل سر
ہنری برنارڈ صاحب سپہ سالار فوج انگریزی مرض ہیضہ میں مبتلا ہوئے ہرچند علاج
کیا گیا لیکن جانبر نہ ہوئے صرف چھ گھنٹہ بیمار رہے تین بجے سہ پہر کے وقت راہی عالم بقا
ہوئے ان کے مرنے سے لشکر میں ایک سخت ماتم ہوا اگرچہ شدید محنت اور طرح طرح کے افکار
جنگ نے انکی ضعیف عمر پر بہت بڑا اثر کیا تھا لیکن تو بھی اس کا کسیکو وہم و گمان بھی نہ تھا۔
بلکہ امید یہ تھی کہ خدا تعالیٰ انکی محنتوں کا اجر دیگا اور فتح دہلی کی عزت انہیں کے ہاتھ رہیگی۔
لیکن تقدیر میں ایسا نہ تھا۔ مرتے وقت اپنے کنبے کی نسبت جو انگلستان میں ہے جنرل صاحب
نے اپنے بیٹے سے کہا کہ ان سے کہدیا کہ میں اس جہان سے بہت خوش جاتا ہوں دن کے
صبح کے دوسرے روز جنرل صاحب موصوف دفن ہوئے۔ اسی تاریخ کچھ سامان اور اسباب جنگ
حسکو کیپٹن بروکس صاحب مع تین سو گوروں کے علی پور سے لیے گئے تھے سلامت تمام
لشکر میں داخل ہوا اور اس حکم کا اعلان ہوا کہ جنرل ریڈ صاحب بہادر بروڈ مل کمانڈر انچیف

میجر ریڈ صاحب نے کپتان صاحب موصوف کے پاس حکم بھیجا کہ جبتک دشمن بہت نزدیک نہ آجائیں فیر کرنا لازم نہیں اس حکم کے ساتھ ڈیڑھ سو گورے بھی اُنکی مدد کو بھیجدیئے۔ یہ مٹھی بھر سپاہی تمام رات ہزاروں دشمنوں کے مقابلہ میں اڑا کیے اور ایک انچہ بھی اپنی جگہ سے نہ ہٹے۔ جب صبح ہوئی تو دشمنوں نے اور بھی زور باندھا اور اس قلیل فوج انگریزی کے ہٹانے کے واسطے بڑی بڑی جرأتیں کیں لیکن ایک بھی کام نہ آئی اور آخرکار دوپہر کے وقت بائیس گھنٹہ کی لڑائی کے بعد کل فوج دشمن پسپا ہوکر شہر میں واپس چلی آئی۔ ۲ تاریخ صبح کو کوک صاحب کی پنجابی پلٹن رفل انگریزی کیمپ میں پہنچی۔ اس پلٹن کے آنیسے واقع میں انگریزی فوج کو بڑی مدد ملی۔ اس نے دہلی کے میدان میں بڑی شجاعت دکھائی اسکے بعد ایک نیا گل کھلا یعنی ۲ جولائی کو ایک سکھ کی وساطت سے اس امر کا افشار راز ہوا۔ ایک پنجابی پلٹن میں ایک کمپنی پوربیوں کی بھی تھی جسکے کل آدمی دہلی کے باغیوں سے ملے ہوئے تھے اُنھوں نے اپنی پلٹن کے سکھوں کو سمجھایا کہ خدا کی مرضی یہ ہے کہ حکومت انگلشیہ ہندوستان سے اُٹھ جائے اور خاندان مغلیہ کا دوبارہ عروج ہو تم کو چاہیئے کہ انگریزوں کا ساتھ چھوڑ دو اور جس کو خدا سلطنت دینا چاہتا ہے اُسکے ساتھی ہوجاؤ اور اگر ایسا نکروگے تو فتح کے بعد بہادر شاہ کے حکم سے ایک سکھ بھی زندہ نرہیگا۔ یہ سُنکر ایک سکھ اپنے انگریزی افسر کے خیمہ میں چلا گیا اور اس ماجرے سے مطلع کیا۔ فی الفور تکحرام سرغنہ گرفتار ہوئے اور جنگی عدالت کے حکم سے تین شخصوں پر جرم سرغنہ بغاوت ثابت ہوا۔ چنانچہ قبل از مغرب اُن کو پھانسی دیدی گئی اور باقی پوربیوں کی کل کمپنی کو اُن کا حساب بیباق کرکے اور ہتیار لے کے لشکر سے نکالدیا۔ ۳ جولائی کو باغیوں کی ایک فوج دہلی سے مع کئی ضرب توپ انگریزی لشکر کے عقب کی طرف جاتی ہوئی معلوم ہوئی۔ یہ دیکھکر خطرہ ہوا فوراً ایک انگریزی فوج مقابلہ کیواسطے

ایک تالاب ہوگیا تھا ہیضہ کے ساتھ ہی ہیضہ بھی شروع ہوگیا اور اس تاریخ کو کئی آدمی اس مرض مہلک سے مرگئے۔ ۲۸ تاریخ اتوار کے روز سوائے گولہ باری کے طرفین سے کوئی مقابلہ ہوا اس مہینے کے اخیر دن پھر دشمنوں نے حملہ کیا اور نو بجے سے دو بجے تک لڑائی رہی۔ اور دشمن حسب معمول شکست کھا کے بھاگ گئے۔

ماہ جولائی ۱۸۵۷ء پہلی تاریخ کی صبح کو چار سو سپاہی ۱۱ ویں پلٹن پیادہ گورہ کے انگریزی کیمپ میں پہنچے لیکن اس صورت میں مدد کے مقابل میں اسی روز بریلی کا باغی کمپو دہلی میں داخل ہوا اور دریائے جمن کے پرلے کنارے پر مقیم ہوا اس میں تین ہزار آدمی مع چھ ضرب توپ تھے اور چھ لاکھ روپیہ نقد سرکاری خزانہ کا لوٹ کے لے آئے تھے اس کمپو میں ۱۸ ویں اور ۶۸ ویں پیادہ پلٹنیں ہندوستانی مع رسالہ سوار تھا۔ متعینہ بریلی تھیں اور ۲۹ ویں پلٹن متعینہ مرادآباد بھی اسکے شامل تھی۔ ۲ جولائی کو اس تاریخ میجر ریڈ صاحب حاکم سرمور پلٹن گورکھا نے جسکے زیر حکم جانب راست کا مورچہ سبزی منڈی سے ہندوراؤ کی کوٹھی تک تھا دیکھا کہ دشمن کا ایک اژدہام کثیر اجمیری اور ترکمان دروازوں سے نکل کر میدان میں جمع ہوتا جاتا ہے پھر اپنے عقب میں دیکھا تو وہاں بھی ایک فوج پیادہ اور سوار مع ۱۲ ضرب توپ اور عماروں کے مقیم سے معلوم ہوا کہ اس مقام پر ایک [illegible] پہلے سے پہونچی ہوئی ہے یہ دشمنوں کے دونو گروہ عیدگاہ سے ایک میل پر شامل ہو کے آگے بڑھے اور اس وقت اس کثیر تعداد کے دیکھنے سے معلوم ہوتا تھا کہ یہ اگر ایک ایک مٹھی خاک کی بھی اٹھا کر پھینکیں گے تو انگریزی فوج دب جائیگی مغرب کے وقت دشمن کی فوج پیادہ قریب چھ ہزار کے کشن گنج ہوتی ہوئی داہنی طرف انگریزوں کے چلی سے اخیر تک سبزی منڈی کے آگے ہو کے ایک شوالہ تھا جہاں پر ایک سپاہی سپاہی کا پہرہ کپتان مزوس صاحب کے زیر حکم رہتا تھا۔ دشمنوں نے فوج کو آتے دیکھ کے

اُس روز اُن کو فتح کامل نصیب ہوگی۔ علی الصباح ۲۳ تاریخ منگل کے روز چھ ہزار سے زیادہ فوج سرکش دہلی سے نکلی اُسی وقت لشکر انگریزی سے بھی مورچوں پر فوج اور میدانی توپیں روانہ ہوئیں اور توپ اندازی شروع ہوئی۔ دشمن سبزی منڈی کی طرف آکے پھیل گئے۔ اُنکے مقابلہ کے لیئے انگریزی فوج بڑھی ایک معرکہ عظیم پیش آیا۔ ۱۱ بجے کے قریب ۷۵ ویں پلٹن کے سو گورہ زیر حکم کپتان بروکس صاحب اور ۴ کمپنیاں ولایتی دوم بنگال فیوزی لیرز کی مع چھ ضرب توپ اور کچھ فوج پنجابی میدان میں آئی اور جنگ شروع ہوئی۔ اُس وقت اسقدر سخت مقابلہ ہو رہا تھا کہ الاماں۔ جب سخت لڑائی ہوتے ہوتے چار بج گئے اُس وقت رفل اور گورکھا اور گارڈ کور کی پلٹنوں کو حکم ہوا کہ اب یکایک حملہ کرکے سبزی منڈی کو لے لینا چاہیئے۔ باوجودیکہ ۱۱ گھنٹہ دھوپ میں لڑتے ہوئے ہو چکے تھے اور کسی نے ایک لقمہ تک نکھایا تھا مگر حکم ہوتے ہی دشمنوں پر جا پڑے اور اُنکو پریشان کر دیا۔ جب میدان میں تلنگوں کی کچھ پیش نہ چلی تو منڈی کے مکانوں کی چھت پر پناہ لیکے لڑنے لگے لیکن باوجود اس آڑ کے مقابلہ کی تاب نہ لا سکے اور حسب دستور شہر میں بھاگ گئے۔ اگرچہ اس روز فتح بہت بڑی ہوئی لیکن جانوں کا نقصان بھی بہت ہوا۔ اُس دن سے سبزی منڈی انگریزی قبضہ میں آگئی پھر دہنی طرف کا انگریزی مورچہ اُس جگہ قائم کیا گیا۔ ۲۴ تاریخ کو جانب راست ایک خفیف مقابلہ ہوا لیکن طرفین کا کچھ نقصان نہ ہوا۔ اس روز مشہور و معروف برگیڈیر جنرل چیمبرلین صاحب انگریزی فوج میں پہنچے۔ ان سے انگریزی فوج کو نہایت تقویت حاصل ہوئی۔ ۲۶ تاریخ کو کوئی امر تازہ وقوع میں نہیں آیا۔ ۲۷ تاریخ کو دشمنوں نے پھر دونوں طرف سے سخت حملہ کیا اور چھ بجے صبح سے ۲ بجے تک لڑائی جاری رہی اخیر پھر وہی ہوا۔ جو اب تک ہوتا چلا آیا تھا۔ اِس تاریخ سے برسات شروع ہوگئی اور خوب مینہ برسا۔ تمام لشکر گویا

اور ایک تن رسالہ بھم ولایتی بھالہ سرداراں روانہ ہوئے ٹھیک عقب میں لشکر انگریزی تھا۔
سال اور مغرب کی جانب مبارک باغ سے ایک میل پیچھے دشمن کو مقیم پایا۔ مدد کو فوج اور پہنچ
آتشی اور لڑائی کا بازار گرم ہوا ٹھیک شام کے وقت دشمنوں نے بڑی عقلمندی اور چالاکی
کے ساتھ توپیں معرکہ کی شروع کیں اور قریب تھا کہ ہار کی انگریزی فوج کو شکست دیکر دونوں
توپوں پر قبضہ کریں لیکن برگیڈیر صاحب نے یکبارگی حملہ کا حکم دیا اور حملہ ہوتے ہی باغیوں
کے پیر ہٹے اور انگریزی فوج نے اُن کو بھگا کے شہر کے اندر کر دیا اس شام کو پول صلف
کرسیل دنیی رسالہ گوروں کے مارے گئے۔ لفٹنٹ الگزنڈ صاحب بھی قتل ہوئے اور رڈولی
صاحب خاکی پلٹن کے کپتان مع اور چھ افسروں کے زخمی ہوئے۔ اس دن کی لڑائی میں
کل ۱۹ آدمی مارے گئے اور ستتر زخمی ہوئے اور ساٹھ گھوڑے مارے گئے۔ تین سپاہیوں میں سے
دو ولایتی اور ایک ہندوستانی مسمی طاس ہیا کاک او خاں پرسل اور روپرجان نے بڑی شجاعت
میدان جنگ میں ظاہر کی اگرچہ ۱۹ کو دشمنوں نے شکست کھائی اسم رات کو انھوں نے میدان
بالکل خالی کیا تھا لیکن رات انکو شہر سے مدد اور پہنچی اور قریب دس کے صبح کے انھوں نے
انگریزی فوج کو پیچھے سے گولہ اندازی شروع کی اول گورجنرل صاحب کے اور پچاس میں اُنکے
پڑاو رتھوں کا نقصان ہوا بالفعل ایک دستہ ، ویں پلٹن گورہ کا اور کل پلٹنیں اول
اور دوم بنگال فیوزلی لیر گورہ مع توپخانہ و سوار دشمنوں کے مقابلہ کو روانہ ہوئے مقابلہ
ہوتے ہی دشمن حسب عادت بھاگے اُنکی دو توپیں اور تین گاڑیاں اسباب کی ہاتھ لگیں
۲۱۔ اور ۲۲ تاریخ کو کوئی تازہ واقعہ نہیں ہوا۔ ہاں یہ کہ طرفین سے مورچہ کی توپیں سر ہوتی رہیں
۲۳ جون کو مخبروں نے خبر دی کہ اس روز باغیوں نے ساعت نیک دیکھ کے مصمم ارادہ کر لیا
ہے کہ کل ہندو مسلمان جمع ہو کے انگریزوں کو میست و نابود کر دیں اور اُنکو یقین کامل ہے کہ

اس کوٹھی کو سرکشوں نے خاک میں ملا دیا۔ ۱۲ جون کی رات کو یہ صلاح قرار پائی کہ رات کو حملہ کرکے دہلی لینی چاہیئے اور دروازہ شہر کو اڑا کے دشمنوں پر یکا یک جا پڑنا چاہیئے سب فوج تیار ہوئی بلکہ رفل پلٹن تیار ہو کے چل نکلی اور قریب تین سو گز شہر کی دیوار تک پہنچنے پائی تھی کہ یہ تدبیر مناسب نہ سمجھی گئی اور پلٹن مذکور کو حکم واپسی کا دیا گیا۔

۱۳ تاریخ پھر دشمنوں نے انگریزی پہروں اور مورچوں پر حملہ کیا لیکن پھر اُن سے کچھ نہ ہو سکا اور ناچار دہلی کے اندر بھاگ گئے۔ ۱۵ تاریخ کو صبح نہ ہونے پائی تھی کہ دشمنوں نے انگریزی مورچوں پر حملہ کیا بڑی مضبوطی کے ساتھ لڑتے رہے مقابلہ سخت ہوا ساڑھے پانچ بجے صبح سے تیسرے پہر کے دو بجے تک ہنگامہ جدال قتال خوب گرم رہا لیکن دشمن نقصان عظیم اُٹھا کے ہٹ گئے اور پھر دہلی کے اندر چلے آئے۔ ۱۶ تاریخ کو کوئی تازہ امر نہیں ہوا ۱۷ تاریخ زخمیوں کو باغپت کے راستے سے میرٹھ روانہ کیا اور اسی روز خبر پہنچی کہ دشمن کشن گنج کی سرائے کے قریب مورچہ قائم کر رہے ہیں۔ یہ سنتے ہی فوراً حملہ کا ارادہ کیا اور دو کمپنیاں رفل پلٹن کی اور دو گورکھوں کی مع توپخانہ ٹومب صاحب دو گروہ میں تقسیم ہو کے زیر حکم میجر ریڈ صاحب اور میجر ٹومب صاحب روانہ ہوئیں اور سرائے کے دروازہ کو اڑا کے چالیس یا پچاس سپاہیوں کو جو اسکے اندر تھے مار ڈالا اور اُنکی توپ چھین لی۔ گورکھوں نے دہلی کے محاصرہ میں اسقدر وفاداری اور دلیری ظاہر کی ہے کہ وہ کمال مورد تحسین اور آفرین ہوئے ہیں۔ گورکھا ایک پست قد پہاڑی قوم ہے اور دلیری میں فوج ولایتی سے کچھ کم نہیں۔

۱۸ تاریخ کو کوئی امر تازہ نہوا۔ ۱۹ کو دشمنوں نے فوج انگریزی کے عقب میں جا کے حملہ کرنا چاہا جب برگیڈیر گرانٹ صاحب کو خبر ملی کہ دشمن اُس روز پیچھے سے حملہ کرنے کا ارادہ رکھتے ہیں اُنھوں نے فوراً مقابلہ کی تیاری کی اور برگیڈیر صاحب موصوف مع چھ ضرب توپ

لیکن گیارہ بجے رات کے انگریزی فوج میں ہولگل محاسب فوج تیار ہوگئی لیکن اخیر
معلوم ہوا کہ یہ خطرہ بے اصل تھا۔

۱۱ جون کو کوئی تازہ امر پیش نہ آیا۔ اس دن ایک حکم جاری ہوا کہ جو کوئی دشمنوں
کا چھ میں پنی گولہ لے آویگا اسکو دو آنے کے پیسے ملیں گے۔ اس سے یہ معلوم ہوتا ہے
کہ اس وقت انگریزی فوج میں بڑی توپوں کا اسباب جنگ بہت کم تھا۔ بہت سے
ہندوستانیوں نے اپنی جان کو خطرہ میں ڈالکے یہ کام اختیار کیا۔ ہائے پیٹ بھی کیا چیز
ملا ہے۔ ۱۲ جون بھی تواریخ محاصرۂ دہلی میں کچھ کم حولی نہیں ہے۔ دشمنوں کا ایک انبوہ
کثیر جمع ہوکے انگریزی مورچہ (برج لستان) کے قریب آپہنچا اور قریب تھا کہ توپوں کا قبضہ
کرلیں اور باوجود سخت مقابلہ کے دشمن آگے بڑھا چلا آتا تھا۔ اتنے میں ۷۵ رمل پلٹن کی
دو کمپیاں تیار ہوکے جلد فرودگاہ سے پہاڑی پر چڑھ کر برج لستان پر جا پہنچیں پھر تو دشمنوں
کے پاؤں اکھڑ گئے اور اتنے جلدی وہ آگے نہ بڑھے تھے جتنے وہ پیچھے کو ہٹے۔ بھلا
جس وقت رمل کی بندوق ساٹھویں پلٹن کے گوروں کے ہاتھ میں ہو اس وقت ہمارا رح
پانڈے جی نکموم کی کیا طاقت تھی کہ میدان میں مقابلہ کرسکتا۔ اس دن کی لڑائی میں کپتان
نوکس صاحب ۷۵ ویں پلٹن کے اور بہت سے گورے کام آئے۔ لیکن حسب دستور فتح
کامل حاصل ہوئی۔ اس روز ایک انگریزی مورچہ مٹکاف صاحب بہادر کی کوٹھی پر قائم
ہوا۔ نقشہ کے ملاحظہ سے یہ مقام معلوم ہو جائیگا۔ یہ کوٹھی ایک نہایت عمدہ عمارت سرتھیا
فلس مٹکاف صاحب بہادر کمشنر اور ایجنٹ دہلی کی بنوائی ہوئی تھی۔ اسکی تیاری اور آرایش
میں ایک زر کثیر صرف ہوا تھا اور بقول ایک مصنف کے یہ شعر اس پر صادق آتا تھا۔
رفرق تا بقدم ہر کجا کہ مے نگرم ٭ کرشمہ دامن دل میکشد کہ جا اینجاست ۔ اسی تاریخ

رہنا۔ اگرچہ فوج انگریزی محاصرہ کے واسطے دہلی آئی تھی۔ لیکن آتے ہی اُسکو معلوم ہو گیا کہ بجائے محاصر ہی کے وہ اصل میں خود محصور ہیں۔ بلکہ کمپو میں اس بات کا چرچا پھیلا اور اچھے اچھے افسروں کی رائے سُنی گئی کہ اتنے قلیل اور کم توپخانہ سے ایسے بڑے اور مضبوط شہر کا محاصرہ کرنا مناسب نہ تھا اور اصل میں یہ بات ہو کہ اگر دہلی میں بجائے ہندوستانی فوج فرض کرو کہ کوئی فرنگستانی فوج ہوتی تو کبھی کسی جنرل کی مجال نہ ہوتی کہ اسقدر کم فوج سے اُس کے محاصرہ کی تدبیر کرتا۔

ہندوستانی فوج ہر روز دہلی سے نکلکر حملہ آور ہوتی تھی بلکہ بعض روز تو دن میں چار چار مرتبہ اور اُنکی مدد کو فوج بغاوت اور نمک حرامی کرکے ہر چہار طرف سے دہلی میں فراہم ہوتی جاتی تھی۔ اس کے خلاف انگریزی لشکر میں کہیں سے جلد مدد آنے کی توقع نہ تھی بلکہ جتنے آدمی تھے اُن میں سے بھی ہر روزہ لڑائی اور بیماری سے کم ہوتے جاتے تھے۔ بظاہر دو یا تین ہفتہ تک نتیجہ اچھا نہیں دکھائی دیتا تھا اور بڑے بڑے مبصر اور تجربہ کار افسران انگریزی کے نزدیک حالت نازک ہو گئی تھی۔ دوسرے روز ۱۰ جون کو پھر باغیوں نے ہندوراؤ کے مورچہ پر سبزی منڈی کی طرف سے حملہ کیا اور اگرچہ دشمنوں کو سبزی منڈی کے باغات سے مار کے نکالدیا لیکن بہت انگریزی سپاہی مارے گئے۔ یہ خیال کرکے کہ فوج باغی پھر اُسی جگہ آن کے قابض ہو گی اس واسطے ایک پہرہ اور مورچہ سبزی منڈی کے قریب نصب کیا۔ اُس روز دشمنوں نے بڑی سخت آگ برسائی لیکن انگریزی فوج خاموش اور مستعد کھڑی رہی جبکہ دشمنوں نے شہر سے نکل کے بہت کچھ گولہ باری کی اور ہوتے ہوتے انگریزی فوج کے قریب جا پہنچے اُسی وقت انگریزی فوج اُن پر جا پڑی اور مار کے پھر شہر کے اندر کر دیا اس لڑائی کے بعد توقع ہوئی کہ آجکے دن کی محنت ہو چکی رات کو آرام کرینگے کل پھر دیکھا جائیگا۔

پلٹن کے کل آدمی جوانمردی اور دلیری اور وفاداری اور نمک حلالی میں شہرہ آفاق تھے۔ اور یہ باتیں انکی دہلی کے سامنے اور بھی ثابت ہوگئیں۔ اوائل میں اس رجمنٹ میں ایک ٹروپ سواراں اور دو کمپنیاں پیادگاں توپخانہ کی تھیں یعنی کل تین سو آدمی تھے۔ لیکن لارڈ ڈلہوزی کی حکومت میں اس پلٹن میں چار کمپنی پیادگاں توپخانہ اور دو ٹروپ سواراں زیادہ کیے گئے یعنی کل پلٹن قریب ساڑھے آٹھ سو جوانوں کے کی گئی یہ پلٹن پنجاب کے پرلے کنارے مقام مردان میں تھی جب اسکو حکم روانگی دہلی کا ہوا چنانچہ ایسے سخت گرم موسم میں چھ سو میل کا فاصلہ بائیس روز میں طے کرکے لشکرگاہ دہلی میں داخل ہوئی۔

ویں تاریخ کی دوپہر کو فوج باغی جوق جوق آراستہ ہوکے مع توپخانہ وغیرہ شہر سے نکلی اور انگریزی لشکر پر حملہ آور ہوئی اور چاہا کہ مورچہ ہندوراؤ کی توپوں کا قبضہ کرلیں لیکن بہادراں انگریزی کے سامنے جو دشمن کی نسبت شمار میں عشر عشیر بھی نہ تھے دال نہ گلی۔ دشمنوں کو مار کے دہلی کے اندر بھگا دیا۔

اس روز کپتان کوئٹش میانی صاحب حاکم حصہ سواراں پلٹن جاسوس شدید زخمی ہوکے چوبیس گھنٹہ کے بعد مرگئے۔ اسی روز صبح کو ہیضہ بھی لشکر میں نمودار ہوا اسمرض کو کلن صاحب ڈاکٹر پلٹن گورہ نمبر ۲ ہیضہ کرکے گیارہ بجے رات کو مرگئے۔ اوائل میں فوج باغی نے بڑی سختی اور مستعدی سے انگریزی فوج پر حملہ جاری رکھا اور کوئی تدبیر یا دقیقہ انکے وہاں سے نکالدینے اور غارت کرنے میں باقی نہ چھوڑا اور واقع میں اس قلیل فوج انگریزی نے ابتدا میں بڑی بڑی تکالیف اور مصیبتیں برداشت کیں رات اور دن اپنے اپنے مقاموں اور پہروں پر کستہ اور ہتیار بند رہنا پڑتا تھا اور قلت فوج کے سبب سے کسی شخص کو آرام کی نوبت نہیں پہنچتی تھی۔ دن میں لڑنا اور رات کو پہروں پر ہوشیار

ایک عالی شان عمارت ہے جو ہندو راؤ کی کوٹھی کے نام سے مشہور ہے اور جس میں مہاراجہ
باباہندو راؤ مرہٹہ رہتا تھا اور ان دونوں مکانوں کے وسط میں ایک پرلطف زمانہ کی
مسجد واقع ہے اور ہندو راؤ کے مکان کے متصل رسد خانہ کا مکان ہے۔ ان سب
مقاموں کے علاوہ ہندو راؤ کی کوٹھی کے سامنے بھی مورچے بنائے گئے اور ان پر پلٹن
رفل گورہ اور گورکھوں کی سرمور پلٹن اور گائیڈ کور کی پنجابی پلٹن ٹھہرائی گئی۔ یہ پہاڑی
تو گویا سامنے کی جانب دیوار شہر اور لشکر انگریزی کے بیچ میں تھی۔ لشکر کے عقب میں نالہ
تھا جو نجف گڈھ کی جھیل سے آیا ہے اور شہر میں دہنے ہاتھ کو سبزی منڈی تھی یہ منڈی
کابلی دروازہ شہر سے شمال اور مغرب کی جانب قریب سوا میل کے فاصلہ پر ہے بائیں
طرف لشکر کے دریا جمن تھا یہ سب ملاحظہ نقشہ سے معلوم ہو جائے گا قریب سے قریب
کا مورچہ دیوار شہر سے اس روز پندرہ سو گز سے کچھ زیادہ فاصلہ پر تھا۔ ایسی قلیل فوج
سے اور آگے بڑھنا قرین مصلحت نہیں سمجھا گیا۔ جب اس مقام پر فوج انگریزی خیمہ زن ہوئی
تو اس وقت یہ خیال ہوا تھا کہ کاشمیری دروازہ کو اڑا کے شہر میں یکبارگی داخل ہونا
چاہیئے لیکن بعد غور و تامل یہ تجویز مزید فوجی مدد کے آنے تک ملتوی کی گئی اور مناسب
یہی معلوم ہوا کہ ابھی خود حملہ نہ کرنا چاہیئے۔ البتہ اگر دشمنوں کی طرف سے حملہ ہو تو اس کا
صرف مقابلہ ضرور ہے۔

نویں تاریخ جون کو گائیڈز کور یعنی جاسوس کی پلٹن پنجاب سے کمپو انگریزی میں داخل
ہوئی یہ ایک پنجابی پلٹن ہے جو مشتمل ہے دونو سوار اور پیادوں سے اور جس میں کوئی
خاص قسم یا ذات کے آدمی بھرتی نہیں کیئے گئے تھے۔ بھرتی کے وقت پہاڑی اور افغان
اور سکھ وغیرہ اس میں داخل کئے گئے تھے ۱۸۴۶ء میں یہ عمدہ پلٹن بھرتی ہوئی تھی۔
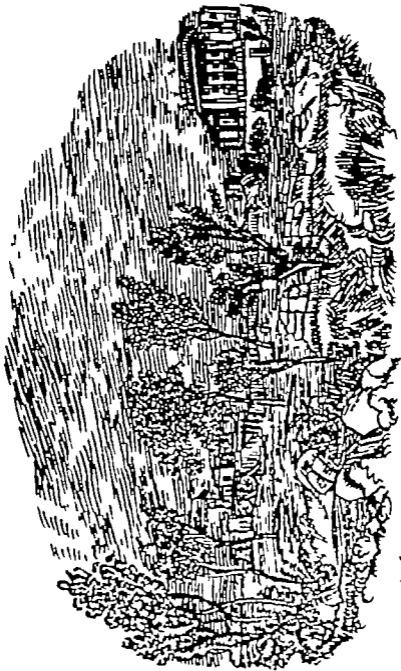
کوٹھی ہندو راؤ کا مورچہ
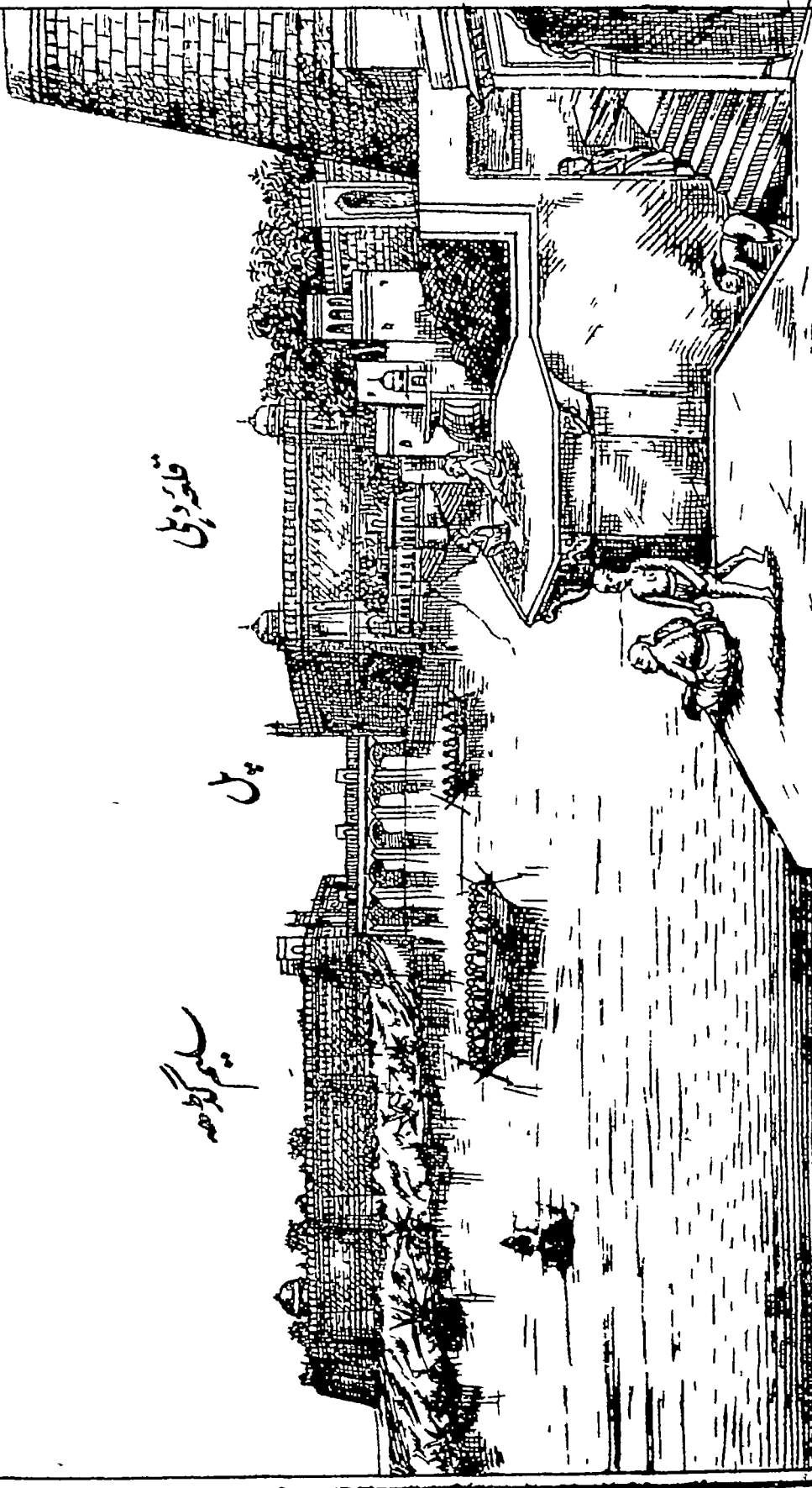
قلعۂ دہلی
پل
سلیم گڈھ

اللہ اس جگہ نہیں ہے جہاں ولیسلے برج اور نواب برج واقع ہیں اس طرف راج گھاٹ دروازہ اور حصری دروازہ واقع ہے۔ اس کے بعد دیوار قلعہ شہر کا احاطہ کئے ہوئے ہے۔ علاوہ ان دروازوں کے کھڑکیوں کے نام یہ ہیں نگمبود کی کھڑکی۔ بہادر علیخاں کی کھڑکی۔ خلیل خاں کی کھڑکی۔ امیرخاں کی کھڑکی۔ فراشخانہ کی کھڑکی۔ ملبدباغ کی کھڑکی (مسدود) سید بھولے کی کھڑکی (مسدود) اجمیری دروازہ کی کھڑکی (مسدود) شاہ گنج کی کھڑکی۔ نئی کھڑکی۔ نصیر گنج کی کھڑکی۔ سلیم گڈھ کی کھڑکی۔ مثمن برج کی کھڑکی۔ نواب حاجی الدین خاں کی کھڑکی۔ نواب احمد بخش خاں کی کھڑکی۔ زینت المساجد کی کھڑکی۔ کل احاطہ شہر کا طول سات میل کے قریب ہے۔ سلیم گڑھ کا مقام بھی سمجھ لیا چاہیئے۔ یہ پرانی عمارت شمال اور مشرق میں شہر دہلی کے دریائے جمن کے بیچ میں قلعہ سے ملحق واقع ہے۔ قلعہ سے اس گڑھ میں آنے کے واسطے دریا پر ایک پختہ پل ساہوا ہے جو اس نقشہ کے دیکھنے سے معلوم ہوگا شمال اور مشرق کیجانب دریا پر کشتیوں کا پل ہے اُس کے پار ہو کے میرٹھ اور پور کی طرف سڑک گئی ہے یہ تو مختصر بیان دہلی کا ہے جہاں کہ باغی فوج مقیم ہوئی۔ اب مورچہ انگریزی کا احوال سنیئے لشکر انگریزی بعد فتوحات تاریخ ہشتم ماہ جون دشمنوں کو ہٹاتا ہوا اُسی روز شام کو دہلی کے سامنے آپہنچا اور چھاؤنی قدیم پر جہاں ہمیشہ سے فوج انگریزی رہتی تھی تابض ہوگیا۔ اور پریڈ کے میدان میں لشکر مذکور خیمہ زن ہوا یہ مقام شمالی حصہ شہرپناہ سے قریب ڈیڑھ میل کے فاصلہ پر ہے اور اس سے تھوڑی دور آگے اونچی پہاڑی میں واقع ہے جس سے شہر اور لشکر گاہ کے مابین ستا ابھی آدمی اس پہاڑی کی زمین کو محسوس کا ٹیلہ یا پاڑ کہتے ہیں۔ اسی پہاڑی ... کمرہ بھی چھاؤنی کا شمال مرح جس کا بیان ہوچکا ہے واقع ہے اور اس سے دست راست کو ... اس پہاڑی کا آتا ہے

شہر پر بھی ہو سکے کہ جا بجا بضرورت اسکو گھما کے فیر کریں۔ یہ برج اس واسطے بنائے گئے
کہ اگر مبادا شہر میں کوئی بلوہ ہو تو وہاں سے توپ چلائی جاوے۔ اور ۱۸۳۵ء میں جناب
نواب لارڈ آکلینڈ صاحب گورنر جنرل ہند نے پھر مضبوطی سے شہر پناہ اور اسکے بروج
کی درستی کرائی اور جمنا کی طرف ایک برج بنام ولیلی برج تیار کرایا۔ شہر پناہ کے برجوں میں
مشہور برجوں کے نام یہ ہیں۔ اکثر ان میں سے بڑے بڑے حاکمان انگریز کے نام سے
مشہور ہیں۔ نقشہ شہر پناہ کے دیکھنے سے معلوم ہوگا کہ دریائے جمن کے پانی کے ملحق
برج بنے ہوئے ہیں اور بعد ازاں اس سلسلہ سے برج واقع ہیں۔ نصیر گنج کا برج۔
بدررو دروازہ کا برج۔ شاہ برج۔ برن صاحب کا برج۔ گارسٹن صاحب کا برج۔ اکبر برج
اختر ونی یا اوکٹر لونی صاحب کا برج۔ لیکس صاحب کا برج۔ ویلسلے صاحب کا برج۔ نواب
برج۔ ان برجوں کے علاوہ تیرہ دروازے اور سولہ کھڑکیاں شہر کی تھیں جن میں سے ایک
دروازہ اور تین کھڑکیاں مسدود ہوگئی تھیں اور باقی آمدورفت کے واسطے کھلی رہتی تھیں
اور تھوڑے عرصہ سے انگریزوں کی طرف سے ایک نیا دروازہ بنام کلکتہ دروازہ تیار ہوا تھا
سلیم گڑھ سے شمال اور مغرب کی جانب کلکتہ دروازہ اور نگمبود دروازہ اور کیلے کے گھاٹ
کا دروازہ واقع ہے اور یہاں سے شہر پناہ مغرب کی طرف مڑ جاتی ہے جس میں یہ دروازے
ہیں کشمیری دروازہ۔ بدررو دروازہ۔ پھر شہر کی دیوار قریب ایک میل کے شمال اور جنوب
کی طرف کو جاتی ہے جس میں یہ دروازے ہیں۔ کابلی دروازہ۔ پتھر گھٹی دروازہ۔ (مسدود)
لاہوری دروازہ۔ یہاں سے پھر شہر کی دیوار گرد گھوم کر جمنا کے کنارہ کی طرف مشرق کی جانب
جھکتی ہوئی دو میل تک چلی گئی ہے اس میں اجمیری دروازہ ترکمان دروازہ۔ اور دہلی
دروازہ ہے اخیر کو دیوار شہر دریا کے کنارے کنارے ڈیڑھ میل تک برابر چلی گئی ہے

دہلی وہاں سے ہٹی اب گویا محاصرۂ دہلی شروع ہوا۔ اس جگہ محصورین اور محاصرین کی کیفیت بخوبی سمجھنی چاہیئے اسکے سمجھنے کے واسطے نقشہ ذیل کو بغور ملاحظہ کیجیئے۔ مشہور دہلی جہاں کل فوج باغی ہندوستانی نمک حرامی کرکے پناہ گزین ہوئی تھی دریائے جمن پر واقع ہے شہر دہلی سے پانسو میل کے فاصلہ پر مغرب کی جانب لاہور واقع ہے۔ اور پشاور قریب سات سو میل کے اور مشرق میں الہ آباد اس سے پانسو میل ہے جہاں کہ دریائے جمن دریائے گنگ سے شامل ہوا ہے۔ کلکتہ اور دہلی میں قریب نوسو میل کے فاصلہ ہے۔ مشرق کی سمت میں دہلی کے دریائے جمن بہتا ہے چاردیواری اس شہر کی بہت پختہ اور سنگ سرخ سے بنی ہوئی ہے۔ اصل میں شاہجہاں نے یہ شہر پناہ بنوائی تھی لیکن ۱۸۰۳ع میں جب انگریز دہلی پر قابض ہوئے تو اس زمانہ میں یہ بہت سے مرمت اور شکستہ ہوگئی تھی۔ علاوہ شکستگی کے از روئے قوانین جنگ یہ بہت ناقص تھی۔ توپوں کے گرگج یعنی برج بہت چھوٹے چھوٹے تھے اور مضبوط نہ تھے اور نہ اُنکے بازوؤں پر کوئی پناہ گاہ تھی۔ خندق بھی ساسست کے ساتھ تھی اور گردو پیش شہر پناہ کے بوسیدہ عمارتوں کے ڈھیر پڑے ہوئے تھے۔ سرکار انگریزی نے اسکی تیاری اور مرمت کا کام کرنل کپتان ہیس صاحب اور اسمتھ صاحب کو تفویض کیا اُنھوں نے اسکی قرار واقعی مرمت کی اور نیوں کے برج از سر نو مع دیوار پردہ اور بارو کی پناہ گاہوں کے تعمیر کرائے اور دیوار کے سامنے چاروں طرف میدان صاف کرا دیا خندق نئے سر سے تیار کرادی چار دیواری اُسکے لمبی برجوں کے علاوہ اور بھی کئی گول برج اُسکے متصل تیار کرائے گئے تھے بامیں اور فصیل شہر کے آمدورفت کیواسطے ایک چوبی پل رکھا گیا کہ جب چاہیں اُس کو اُٹھالیں تو شہر پناہ سے اُس کا تعلق جاتا رہے اور جن پر ایک ایک توپ اس طور سے

دریا
جامع مسجد
مٹکاف صاحب کی کوٹھی
کوٹھی سکنر صاحب
کوٹھی لڈلو صاحب
اجمیری دروازہ
کشن گنج
تیلی واڑہ
بچاوا
سبزی منڈی
سڑک کرنال
مقامات مورچہ
مقامات پہاڑی
۱- مورچہ
۲- مورچہ
۳- کوٹھی ہندو راو
۴- رسدخانہ سرکاری
۵- مسجد
۶- برج نشان
۷- گول برج
۱ برانڈ صاحب کا مورچہ
۲ کے اور جانسن صاحب کا مورچہ
۳ مٹکاف صاحب کا مورچہ
۴ نومب صاحب کا مورچہ
۵ رمنگٹن صاحب کا مورچہ

میں پونہچ گئے اور فوج دہلی کی کمان اپنے ہاتھ میں لی۔

سر ہنری برنارڈ صاحب نے کرنال سے روانگی فوج کی مناسب سمجھی تاوقتیکہ بھاری توپخانہ پنجاب سے نہ پونہچ جائے ۲۳ مئی کو ایک توپخانہ لوہیی توپوں کا کیمپ میں پونہچ گیا۔ چنانچہ اُسی روز اُنھوں نے پانی پت کی طرف کوچ کیا اور توقع یہ تھی کہ فوج میرٹھ زیر حکم برگیڈیر ولسن رائی کے مقام پر جہاں جمنا پر پل واقع ہے آکے شامل ہوگی۔ لیکن چونکہ صاحب ممدوح نے غازی الدین نگر سے ایک پھیر کا راستہ اختیار کیا تھا اس باعث سے وہ اُس روز اُس مقام پر فوج انبالہ کے ساتھ شامل ہو سکے برنارڈ صاحب نے علی پور کی طرف کوچ کیا اور وہ ۵ جون کی صبح کو وہاں داخل ہوئے چونکہ توپخانہ کا سامان میرٹھ کے کیمپ کے ساتھ زیادہ تھا اس لیئے اُنھوں نے میرٹھ کی فوج کے انتظار میں قیام کیا چنانچہ ۷ تاریخ کی صبح کو فوج مذکور آملی جب دونوں فوجیں انبالہ اور میرٹھ کی علی پور میں شامل ہوگئیں تو ۷ تاریخ ماہ جون کی شب کو ایک بجے کے وقت اُنھوں نے دہلی کی طرف کوچ کیا اور یہ امر تحقیق تھا کہ دن نکلتے ضرور دشمنوں سے مقابلہ ہوگا علی پور سے یہ فوج اس طور پر تقسیم ہوئی سب سے آگے کے غول میں تیسرا ٹروپ توپخانہ اسپی متعلقہ دستہ نمبر سوم زیر حکم میجر ٹومس صاحب اور تین سو رسالہ ہم بہالہ برداران گورہ کے تھے اس غول کے کل توپخانہ کی کمان لفٹنٹ کرنیل مورے مکنزی صاحب کے سپرد ہوئی اور کل غول کے افسر برگیڈیر ہوپ گرانٹ صاحب مقرر ہوئے۔ گروہ دوم تحت حکومت برگیڈیر شوور صاحب میں ایک تمن سوار قرابینیاں نمبر ۶ اور چار بھاری توپیں اور ایک جماعت سیپرس یعنی سفر میناؤ مورچہ اور سرنگ ایچ کے کام کے واسطے جن میں اکثر گورے تھے اور چار توپیں اسکاٹ صاحب کے توپخانہ کی اور ۷۵ نمبر کی پلٹن شاہی گورہ اور نمبر اول پلٹن بنگال فیوزی لیر گورہ داخل تھیں۔ تیسرے

کے تھی کیونکہ ستائیسویں تاریخ مئی کو جنرل جارج اینسن صاحب بہادر کمانڈر انچیف افواج ہند بعارضہ ہیضہ مر گئے تھے۔ اب ہم اُس انگریزی فوج کا بیان کرینگے جو انبالہ سے دہلی کی طرف روانہ ہوئی تھی۔ اوپر بیان کر چکے ہیں کہ ماہ مئی کی ۲۲ تاریخ تھی جس روز کمانڈر انچیف بہادر نے دہلی کی طرف فوج کی روانگی کی تجویز فرمائی جس فوج کے ساتھ مقام باغپت میں فوج میرٹھ کو ملنے کا حکم دیا تھا۔ چنانچہ کمانڈر انچیف صاحب بہادر ممدوح ۲۴ تاریخ انبالہ سے روانہ ہوئے اور ۲۵ کو کرنال میں داخل ہوئے اور کل فوج انبالہ جس کا اوپر بیان ہو چکا ہے اُس مقام میں موجود تھی لیکن دو ضرب توپخانہ ابھی تک نہ پہنچنے پائے تھے اور سیج ٹرین یعنے توپخانہ قلعہ شکن بھی بہت دور تھا اور اُسکے آنے میں عرصہ تھا اس واسطے صاحب بہادر نے بذریعہ تار برقی کلکتہ کو خبر بھیجی کہ کرنال سے ۲۱ تاریخ مئی تک روانگی عمل میں نہیں آسکتی۔ دوسرے روز ۲۶ تاریخ مئی کو تمام اُنکی تجویز ایک طرف رکھی رہیں اور وہ چند گھنٹہ کے عرصہ میں بعارضہ ہیضہ مر گئے۔ مرتے وقت جناب صاحب کمانڈر انچیف بہادر نے سر ہنری برنارڈ صاحب کو انبالہ سے طلب کرکے اُنکو اس فوج کی کمان جو محاصرہ دہلی کو جاتی تھی سپرد کی۔ اس موقع پر استمزاج منظوری نواب گورنر جنرل کا بیفائدہ تھا۔ کیونکہ سلسلہ ڈاک بالکل مسدود تھا اور تار برقی ٹوٹ گئی تھی نواب ممدوح نے ۲ جون کو یہ خبر سنی اور تقرری سر ہنری کی منظور فرمائی۔ لیکن یہ منظوری ایک مدت بعد محاصرین کو معلوم ہوئی۔ میجر جنرل ریڈ صاحب بہادر بعد وفات کمانڈر انچیف صاحب کے اُنکی جگہ قائم مقام ہو کر ۲۸ تاریخ راولپنڈی سے دہلی کیطرف روانہ ہوئے لیکن بباعث علالت مزاج اسقدر ناتوان تھے کہ فوج دہلی کی کمان خود اپنے ہاتھ میں نہ لے سکے۔ اور سر ہنری برنارڈ صاحب بھی اگرچہ بیمار تھے لیکن حسب الطلب جارج اینسن صاحب کمانڈر انچیف صاحب بہادر جنہوں نے مرتے وقت اُنکو طلب کیا تھا فی الفور پلنگ سے اُٹھ کے کرنال

صبح کو جتنے سپاہی مارے گئے تھے دفن کئے گئے معلوم ہوا کہ اس مقام کو ابھی تک دشمنوں نے
بالکل خالی نہیں کیا ہے اُنکے سوار ادھر اُدھر پھرتے ہوئے نظر پڑتے تھے ایک سے دن کے
معلوم ہوا کہ بہیر یا بھرا روح باغی نے پل کے اُس پار ایک نیل نشان انگریزی سے پرے
مورچہ قائم کیا ہے اُس وقت توپخانہ اسپی اور دو ضرب اٹھارہ پہنی توپ مع ایک گروہ قرامیوں
کے روانہ کیا اور ایک جماعت پلٹن رفل اور قرامیوں کی نشان کی مدد کے واسطے پل پر بھیجی
گئی دو گھنٹہ تک توپخانہ انگریزی سے برابر مقابلہ رہا ہرچند سواران دشمن نے بار بار توپخانہ
پر حملہ کیا لیکن ہر مرتبہ کامل رکھا آخر جب دشمنوں کی آگ ٹھنڈی پڑی اُسی وقت برگیڈیر
نے تمام حملہ بولدیا نتیجہ ظاہر تھا وہی امر پیش آیا جو کل ہوچکا تھا دشمن شکست کھا کر سراسیمہ
بھاگے البتہ اس بات کا بڑا افسوس رہا کہ قلت فوج اور کثرت پیش آفتاب کے باعث دشمنوں کا
تعاقب قرار واقعی نہ ہوسکا اسی وجہ سے وہ اس مرتبہ اپنی ساتوں توپیں واپس لے گئے اس
لڑائی میں انگریزوں کی طرف سے کل چوبیس آدمی زخمی اور مقتول ہوئے جن میں سے دس
آدمی تو صرف حرارت آفتاب سے مر گئے۔ اس سے گرمی کی کیفیت ہویدا ہوگی کہ کس قدر
حرارت کی شدت تھی افسروں میں لفٹنٹ پرکنس صاحب متعلقہ توپخانہ اسپی مارے گئے اور کپتان
جانسن اور انسائن پیپر زخمی ہوئے ان دونوں لڑائیوں میں غازی الدین نگر میں کوئی
امر بارہ ہوا تیسری جون کی صبح اور سو جوان اُسی ساٹھ نمبر رفل پلٹن شاہی گورکھے جو
کیمپ میں موجود تھی میرٹھ سے آکر شامل ہوئے اور پانچ گورکھہ الملقب بہ پلٹن سرمور ڈیرہ دون
سے آکر اس فوج میں شامل ہوگئی بعد ازاں اس کیمپ نے باغپت کی طرف کوچ کیا اور ۶ تاریخ
جون کو باغپت کے مقام پر جمنا پار ہو کے ۷ تاریخ اتوار کے روز علی پور میں فوج انگریزی سے
جو انبالہ سے آئی تھی شامل ہوا۔ یہ فوج انبالہ زیر حکم میجر جنرل سر ہنری برنارڈ صاحب تھا

تک باغپت میں پہنچ جاوے اور چھٹی تک سب ٹرپ یعنی توپخانہ قلعہ شکن بھی اس مقام پر جا پہنچے
اور اسی اثنا میں ایک کمپو میرٹھ سے تیار ہو کے پانچویں جون تک باغپت میں انبالہ کی فوج سے
آملے پھر دہلی کیطرف سب فوج روانہ ہو یہ تجویز کمانڈر انچیف صاحب بہادر نے مستحکم قرار دی
لیکن تقدیر میں یہ تھا کہ اُنکے ہاتھوں اس کا عملدرآمد ہو تا مناسب معلوم ہوتا ہے کہ ہم اول کمپو
میرٹھ کا حال لکھیں کہ اُسکو میرٹھ سے باغپت آنے تک کیا کیا واردتیں پیش آئیں اور پھر انبالہ
کی فوج کا احوال لکھیں جو بعد ازاں پھر دونوں نے باغپت سے چلیں زیر دیوار دہلی تک جو جو
کام کیے اُن کو بیان کرینگے اور اسکے بعد کیفیت محاصرہ دہلی شروع ہوگی ۲۷ تاریخ مئی ۱۸۵۷ع
کی شام کو میجر جنرل ہیوٹ صاحب حاکم اعلیٰ فوج میرٹھ نے ایک کمپو بسرداری کرنیل آرچ ڈیل ولسن
کے باغپت کی طرف روانہ کیا وہی افسر نے دہلی فتح کی اور لقب جنرل کا حاصل کیا، اس کمپو میں
بہت قلیل فوج تھی یعنی ساٹھویں نمبر گورہ کی رجمنٹ کے پانچ سو جوان سے بھی کم تھے اور
دو سو سوار رسالہ قرابینی گورہ اور ایک توپخانہ میدان جنگی اور ایک توپخانہ اسی۔ یہ تھوڑی سی فوج
تیس رات کو کوچ کر کے ۳۰ مئی کی صبح کو قصبہ غازی الدین نگر میں پہنچی یہ قصبہ ہنڈن ندی پر
اٹھارہ میل دہلی سے مشرق کی جانب واقع ہے۔ ہنڈن پار ہونے کے واسطے ایک بہت عمدہ
لوہے کا پل انگریزوں نے بنوایا اس پل کے قریب انگریزی فوج نے قیام کیا گرمی کی وہ شدت
تھی کہ انسان اور حیوان تڑپے جاتے تھے اور لو بھی بشدت چل رہی تھی اس سبب کسی دشمن
سے مقابلہ ہونیکا گمان نہ صاحب جانتے تھے تو یکایک دشمن کی فوج حملہ آور ہوئی ندی کے پرلے
کنارے سے دشمنوں کی ایک کثیر فوج نے مع اپنی ضرب توپ حملہ کرنا شروع کیا انگریزی جرنیل
فوج کو ہتیار کرنے نہ پایا تھا کہ ایک اٹھارہ پی توپ کا گولہ آکے پڑا اور دو کماروں کی ٹانگیں جو کہ
قرابینیوں کے دروازہ پر ہسپتال کے خیمہ کے قریب بیٹھے تھے صاف اُڑ گئیں فی الفور دو

تیسرا باب
محاصرۂ دہلی

گیارھویں مئی ۱۸۵۷ء کو سر ہنری برنارڈ صاحب حاکم اعلیٰ افواج انبالہ و سرہند نے بذریعہ تار برقی اخبار وحشت آثار میرٹھ اور دہلی سے اطلاع پائی تو فوراً اُنھوں نے اپنے سکرٹری کو جنرل انیس صاحب بہادر سپہ سالار افواج ہند کے پاس شملہ روانہ کیا اور کہلا بھیجا کہ پہاڑ سے آپ کا اُترنا بہت ضرور ہے ۱۴ تاریخ مئی کی شام کو کمانڈر انچیف صاحب موصوف شملہ سے روانہ ہوکے ۱۵ کی صبح کو انبالہ میں پہنچے اور وہاں آکے ایک اشتہار عام فوج کیواسطے دیا۔ ۲۳ تاریخ مئی کو اُنھوں نے محاصرہ دہلی کے واسطے یہ تجویز کی کہ فوج جو انبالہ میں موجود ہے اُس کے ۲ حصے کیے جاویں اور خود اُسکے کمان افسر بنکے دہلی کو جانے پر مستعد ہوئے اور ہنری بارڈ صاحب کو بدستور انبالہ میں ٹھیرنے کا حکم دیا اور دونوں حصوں کی تقسیم اس طور پر کی اوّل حصہ کو زیر حکم برگڈیر ہالی فاکس صاحب کے کیا جس میں یہ فوج تھی ۷۵ نمبر کی پلٹن شاہی گورہ۔ اول پلٹن بنگال فیوزی لیرز گورہ۔ دو متن رسالہ گورہ نمبر نہم لانسر یعنے بھالہ بردار اور ایک ترپ توپخانہ اسپی۔ حصۂ دوم جو زیر حکم برگڈیر جونز صاحب کے تھا اُس میں مفصلہ ذیل فوج تھی۔ پلٹن نمبر دوم بنگال فیوزی لیرز گورہ۔ پلٹن پیادگان ہندوستانی نمبر ۶۔ دو متن رسالۂ نہم گورہ۔ ایک متن بھالہ برداران رسالہ چہارم ہندوستانی۔ ایک ترپ توپخانہ اسپی۔ اِن دونوں حصّوں میں علاوہ توپخانہ کے صرف اٹھارہ سو گورہ تھا اور قریب ایک ہزار ہندوستانی فوج کے۔ اس جماعت کو کمانڈر انچیف صاحب نے انبالہ سے روانہ کرنا چاہا کہ ۳۰ مئی تک کرنال میں داخل ہو اور وہاں سے پہلی تاریخ جون کو روانہ ہوکے پانچویں

کہ وہ بسرداری چارپلٹن پیادگاں اور سواران مع چار ضرب توپ میرٹھ کی طرف روانہ
وں اور مورچہ انگریزی کو اڑادیں مرزا مغل نے حضور سے عرض کیا کہ مرزا امین الدین خاں
اور مرزا ضیاء الدین خاں اور حسن علیخاں اور اور رئیس جو بڑے بڑے تعلقوں کے مالک
ہیں انکو بھی میرے ہمراہ جانے کا حکم ہو ۔ سب رئیس یہ سنکر خاموش ہو رہے ۔ بادشاہ
نے مرزا ابوبکر کو حکم دیا کہ وہ بسرداری فوج میرٹھ کو جاوے اور نواب محبوب علیخاں اور
حکیم احسن اللہ خاں کو ہدایت کی کہ تمام سامان اخراجات ورسد وغیرہ فوج کے واسطے
میرٹھ جانے کو تیار کرادیں ۔ چند سواروں نے مبارک علی رحوچھاؤنی سے پرے سے جاکے
دو فرنگیوں کو جو وہاں پوشیدہ تھے مارڈالا فوج کے افسروں نے آکر عرض کی کہ پانچ
میمیں جو قید ہیں وہ فوج کے حوالہ کیا ئیں ۔ بادشاہ نے محبوب علی ڈاکٹر سے اسکے بارے
میں فتویٰ طلب کیا اُس نے بیان کیا کہ از روے شرع محمدی عورتوں کا قتل جائز نہیں ہے
بعد ازاں بادشاہ دیوان خاص میں تشریف لے گئے اور وہاں بیگم صاحبہ اور رئیسی کمپلال
سے گفتگو کرتے رہے ۔
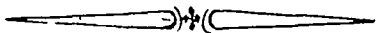
مورچہ اُڑ گیا اس واسطے ہمارا ارادہ ہے کہ ہم خود سپر ٹھہ جا کر مورچہ کو اُڑا دیں بادشاہ نے
کہا کچھ ضرور نہیں اور اگر تمھارا ارادہ بھی ہو تو حسب الحکم اپنے سپہ سالار مرزا مغل کے کام
کرنا چاہیے۔ قاضی فیض اللہ کو توال شہر کے پاس حکم گیا کہ دو کشتیاں پل جمن کی اپنی
جگہ سے ہٹ گئی ہیں چاہیے کہ سو مزدور بھیجکے کشتیوں کو درست کرا دو۔ خبر پہونچی کہ پلٹن
کے ہندوستانی ڈاکٹروں نے مسلمانان شہر کے ساتھ ملکے جامع مسجد میں محمدی جھنڈا
قائم کیا بادشاہ نے یہ سنکے اُن کو کہلا بھیجا کہ کوئی انگریز اب شہر میں باقی نہیں ہے اسواسطے
اب جھنڈا بلند کرنا ضرور نہیں ہے مولوی صدر الدین خاں اُنکو سمجھانے کو گئے۔ بہت سے
چھکڑے غلہ اور نمک وغیرہ کے گرفتار کر کے شہر میں لائے گئے ۲۰ مئی ۱۸۵۷ء روز چہار شنبہ
بادشاہ محل کے اندر سے دیوان عام میں بر آمد ہوئے محمد سعید ڈاکٹر حاضر ہو کر آداب بجا لایا
بادشاہ نے کہا تمنے انگریزوں کے خلاف جامع مسجد میں محمدی جھنڈا کھڑا کیا لیکن اب کوئی
انگریز باقی نہیں رہا۔ اسلامی جھنڈے کی کیا ضرورت ہے ڈاکٹر نے جواب دیا کہ جھنڈا ہنود کے
خلاف کھڑا کیا گیا تھا یہ سنکر بادشاہ نے جواب دیا کہ میرے نزدیک ہندو اور مسلمان ایک
ہیں بعد ازاں فوج کے افسر حاضر ہوئے اور اُنھوں نے فریاد کی کہ مسلمانوں نے مسلمانی
جھنڈا ہنود کے خلاف کھڑا کیا ہے بادشاہ نے اُنکی دلجمعی کی کہ وہ انگریزوں کے خلاف
کھڑا کیا گیا تھا۔ افسروں نے یہ بھی عرض کی کہ میگزین کے ایک نوکروں میں سے ایک
چھوٹی برنجی توپ لئیے جاتا تھا۔ چنانچہ اُسکو پل پر گرفتار کیا ہے۔ بادشاہ نے حکم دیا کہ اُسکو
توپ سے اُڑا دو۔ مرزا امین الدین خاں اور مرزا ضیاء الدین خاں اور حسن علیخاں۔ اور
رحمت علیخان آداب بجا لائے بادشاہ نے اُنکو ایک ایک چوبدستی ازراہِ الطاف شاہانہ
عنایت کی اور اُنھوں نے پانچ پانچ روپیہ بطور نذر پیش کئے مرزا مغل کے نام حکم ہوا کہ

کھودی تھی باڑا اور سرنگ کے اُڑتے ہی تمام فرنگیوں کا مورچہ اُڑ گیا اب کوئی فرنگی میرٹھ میں باقی نہیں رہا یہ سنکر تمام فوج اور بادشاہ کو نہایت خوشی حاصل ہوئی اور سلیم گڈھ سے پانچ توپیں سرکیں بعد ازاں یہ خبر ملی کہ کلکٹر گوڑگانوہ ضلع چھوڑنے کے وقت سترہ ہزار روپیہ ہرسرو کی گڈھی میں چھوڑ گیا ہے اس خزانے کے لے آنے کے واسطے سو سوار اور دو کمپنیاں پیادہ روانہ کیں جب یہ روپیہ آگیا تو اُسکو خزانے میں جمع کرا دینے کا حکم دیا۔ ایک ہرکارہ جیجا بائی صاحبہ کا آیا اور اُس نے بیان کیا کہ بائی صاحبہ کو انگریزوں۔ بچوں اور میموں کے قتل کی خبر کا ابھی تک اطمینان نہیں ہے اس امر کی صداقت کے واسطے مجھے بھیجا ہے۔ بادشاہ نے اُس سے فرمایا کہ کل فرنگیوں کا خاتمہ ہو گیا اور سوار کو ہدایت کی کہ معہ دو سوار شاہی گوالیار کو روانہ ہو اور بائی صاحبہ سے کہو کہ جلد مع فوج حاضر حضور ہوں۔ جیبن مرزا اور دو محلات کو حکم ہوا کہ کنور راحت سنگھ چچا مہاراج پٹیالہ کو پیش کرے چنانچہ کنور موصوف جلد پیش آیا اور ایک اشرفی نذر کی گزرانی بادشاہ نے کنور صاحب سے فرمایا کہ میں تمکو خوب جانتا ہوں۔ تم مدت سے دہلی میں رہتے ہو ایک خلعت بھی اُنکو عطا ہوا۔ احمد مرزا اور حکیم عبدالحق حکیم کے لڑکے نے بھی دربار میں حاضر ہو کر پانچ پانچ روپیہ نذر کے گزرانے رسالدار مرسلہ محمد اکبر علیخاں حاضر حضور ہوا۔ اور دو روپیہ نذر کے پیش کیے اور اپنے آقا کی طرف سے عرضی گزرانی اُس میں عذر غیر حاضری ساعت نحس ملکی مرقوم تھا اور لکھا تھا کہ خاں مذکور بعد انتظام فی الفور حاضر حضور ہوگا۔ دو انگریز اور تین میمیں اور ایک لڑکا محبوب علی کے گھر میں پوشیدہ تھے شاہی سوار یہ سنکر اُنکو گرفتار کر لائے اور محبوب علی کا گھر جلا دیا بادشاہ نے اُن قیدیوں کو سپاہیوں کی حوالات میں رکھا بادشاہ سلیم گڈھ پر تشریف لے گئے وہاں سلامی ہوئی میوریں پلٹن کے افسروں نے بیان کیا ہم کو اعتبار نہیں ہے کہ میرٹھ کا انگریز

کہ میرٹھ میں سب انگریزوں نے دمدمہ پر جمع ہو کے مورچہ قائم کیا ہی اور جب انکی پانچ
کمپنیاں رڑکی سے میرٹھ میں آئیں تو فرنگیوں نے انکو سمجھایا کہ تمھاری تنخواہ بڑھلو بجائیگی
تم سب اپنا اپنا کام کرو جب ہمنے یہ منظور نہ کیا تو اُنھوں نے گراپ بھر کے مارے اور دو سو
سے زیادہ سپاہی مارے گئے اور باقی ہم سب بھاگ کر حاضر حضور ہوئے ہیں اُنکو ہدایت ہوئی کہ
کہ سلیم گڈھ میں قیام کریں - نواب محبوب علیخاں نے ایک فہرست سوداگروں اور دہلی
کے ساہوکاروں کے نام کی مثل رامجی داس گودام والہ - رامجی داس گوڑ والہ - اور خزانچی
سالگ رام وغیرہ گزرانی چنانچہ یہ فہرست اُسکے پاس روانہ کی گئی اور اُنکو فہمایش ہوئی -
کہ پچیس سو روپیہ روز کا خرچ فوج کا ہے تم سب کو چاہیئے کہ پانچ لاکھ روپیہ کی سبیل
کرو سب ساہوکار اور سوداگر جمع ہو کے محبوب علیخاں کے پاس گئے اور کہا کہ ہم سب
لٹ گئے اب روپیہ کہاں سے لاویں اور رامجی داس نے کہا کہ اگر اور سب ساہوکار روپیہ
دیں گے تو میں بھی دینے کو تیار ہوں - مرزا ابو بکر رسالہ کو لیکر چندراول اور وزیر آباد کیطرف
گوجروں کی تادیب کیواسطے گئے لیکن گوجر فرار ہو گئے ۱۹ مئی ۱۸۵۷ء بروز شنبہ
بادشاہ دیوان عام میں برآمد ہوئے - دو سوار میرٹھ سے آئے اُنھوں نے بیان کیا کہ بریلی
اور مراد آباد سے فوج پیادگان اور سوار مع توپخانہ اور خزانہ کثیر میرٹھ میں پہنچے اُن سے انگریزوں
نے فریاد کی کہ میرٹھ کی فوج نے نمک حرامی کر کے اور افسروں کو قتل کر کے دہلی کی طرف راہ لی
فوج بریلی اور مراد آباد نے انگریزوں کو جواب دیا کہ اسکا عوض تم نے تین سو سفر مینا کی
پلٹن کے سپاہی مار کے لے لیا یقین ہی کہ تم ہم سے بھی ایسا ہی سلوک کرو گے - یہ سنکر
انگریز اپنے مورچہ گاہ میں چلے گئے اور فوج پر گولہ اندازی شروع کی فوج نے بھی مورچہ
جما کے گولے مارنے شروع کیئے خدا کی قدرت سے ایک گولہ اُس سرنگ میں جو فرنگیوں نے

توپیں چڑھاکر مورچہ قائم کیا ہے اور بیاں کیا کہ گوروں نے میرٹھ اور سلیم پور کے بیچ میں
بڑی لوٹ مچا رکھی ہے اس واسطے بادشاہ نے دو کمپنیوں کو پل جمن پر تعین کیا۔ حکیم
عبدالحق نے حاضر ہوکر پانچ روپیہ نذر کے گذرانے پانچ کمپنیاں سیپر اینڈ مائنر یعنی سرنگ
کی دہلی میں داخل ہوئیں۔ مہاراجہ نرایند سنگھ والی پٹیالہ اور رام سنگھ راجہ جے پور اور
راجگان الور اور جودھپور اور کوٹہ اور بوندی وغیرہ کے نام فرمان جاری ہوئے کہ جلد
حاضر ہوں ۱۸ مئی ۱۸۵۷ء روز دوشنبہ بادشاہ دیوان خاص سے دیوان عام
میں رونق افروز ہوئے اور تخت سلطنت پر جلوہ فرمایا اور پانچ پلٹنوں کا انگریزی باجہ
بجتا رہا اور خلعت ہائے جامہ مرزا مغل کو بابت تقرری عہدہ سپہ سالاری کل فوج اور مرزا
کوچک سلطان اور مرزا عبدالسواور اور بیٹوں کو بابت تقرری عہدہائے کرنیلی فوج اور
ابوبکر پوتہ کو بابت تقرری عہدہ کرنیلی سواراں عطا ہوئیں۔ مرزا مغل نے پانچ اشرفیاں
نذر کی گزرانیں اور شاہزادوں نے ایک ایک اشرفی اور پانچ پانچ روپیہ۔ نواب حسن علیخاں
دربار میں حاضر ہو کر آداب بجالایا نواب مذکور سے کہا گیا کہ ہر روز ملازمت دربار میں حاضر ہوا
کرے بادشاہ نے اُن سے کہا تمکو بہت سا ملک عطا ہوگا تمکو چاہیے کہ فوج پیادہ اور سوار
بھرتی کرو حسن علیخاں نے عرض کی کہ یہ تو مجھ سے نہ ہو سکے گا لیکن دربار میں حاضر رہا کرونگا
دو سوار جو الور کو فرمان لیکے گئے تھے واپس آئے اور عرض کی کہ ہر کارا گوجروں نے راستہ
میں فساد عظیم مچا رکھا ہے اور اُنھوں نے ہمارے کپڑے اور گھوڑے وغیرہ لوٹ لیے اور
فرمان شاہی کو پھاڑ کر ہمارے ہاتھ پر رکھدیا۔ لیکن بہر ارست سلامت ہمارے گھوڑے
واپس کیے اور شتر سوار بھی جو فرخ نگر والے نواب کے پاس فرمان لے گیا تھا واپس آیا اور
کہا کہ گوجروں نے راستہ بند کر رکھا ہے سفر مینا کی پلٹن کے افسر جاسر سے امریاں کیا

فرماویں چنانچہ بادشاہ تخت رواں پر سوار ہوکر وہاں گئے اور توپوں کا ملاحظہ کیا۔ اور مراجعت کی اور سپاہیوں کی دلجمعی کی کہ میں تمھارے ساتھ ہوں اور اگر کوئی فرنگی گرفتار کرکے لاؤ تو میں خود اپنے ہاتھ سے مار ڈالنے کو تیار ہوں اور تم کو چاہیئے کہ حکیم احسن اللہ خاں اور محبوب علیخاں اور ملکہ زینت محل پر بھی اعتبار کلی رکھو۔ سپاہیوں کو یہ سنکر حکیم مذکور کی طرف سے شک ہوتا رہا دیوان عام میں چند سپاہیوں نے قیام کیا تھا چنانچہ وہاں سے اُن کو اٹھا دیا گیا اور برسوں کے بعد اس مکان کی از سر نو آراستگی ہوئی اور فرش اور قالین اور جھاڑ اور فانوس سے مکلف کیا گیا مرزا امین الدین خاں اور ضیاء الدین خان حسب الطلب حاضر ہوئے اُنکو حکم ہوا کہ ہر روز دربار میں حاضر ہوا کریں اُنھوں نے بیماری کا عذر پیش کیا پھر بادشاہ نے اُنکو حکم دیا تم کو فوج بھرتی کرنی چاہیئے کیونکہ ایک بڑے ملک کا انتظام تمھارے سپرد کیا جائیگا اُنھوں نے جواب دیا کہ حسب الحکم عمل میں آئیگا بعد ازاں ارادت خاں اور سبز خاں برادر نواب مصطفٰے خاں جہانگیر آباد اور اکبر خاں وغیرہ حاضر ہوئے اور دو دو روپیہ نذر کے گزرانے۔ اتنے میں ایک سوار آیا اور خبر کی کہ چند لاکھ روپیہ بابت مالگذاری گوڑگانوہ بحراست ایک کمپنی پیادگاں اور چند سوار دہلی کو آتا تھا راستہ میں تین سو میواتیوں نے حملہ کیا ہے اور لڑائی ہو رہی ہے یہ سنکر مولوی محمد باقر چھاپہ خانہ والے کو حکم ہوا کہ فوراً دو کمپنیاں سپاہی اور ایک ترپ رسالہ کا لیکے جاوے اور خزانے کو محفوظ لے آوے۔ نذولی کے زمینداروں نے حاضر ہوکر ایک ایک روپیہ بطور نذر گزرانا اور اپنی نمک حلالی اور اطاعت ظاہر کی بادشاہ نے اُن سے فرمایا کہ اپنے گانو کا انتظام قرار واقعی رکھو دو ہرکارہ شاہی میرٹھ سے واپس آئے اور خبر کی کہ قریب ایکہزار فرنگی مرد اور عورت اور بچہ صدر بازار میں جمع ہوکے رہتے ہیں اور [illegible]

سکو مرزا ابو بکر سواروں کے ساتھ موقع پر جہاں مخبروں نے نشاندہی کی تھی گئے اور مرزا
مذکور نے شہر میں گھوڑ کر گولی چلائی تا کوئی فرنگی وہاں ظاہر ہوا بعد ازاں سواروں نے
تلواریں میان سے نکالکر حکیم احسن اللہ خاں کو گھیر لیا اور کہا کہ تو انگریزوں سے
سازش رکھتا ہے اسواسطے تو نے سب فرنگیوں کو جیلخانہ میں قید کر رکھا ہے کہ جب انگریز
آویں تو انکو حوالہ کیا جاوے۔ غرض کہ اس امر میں بڑا جھگڑا رہا آخر فیصلہ اس بات پر ہوا کہ
کہ جملہ عیسائی اور میم اور بچے جو جیلخانہ میں مقید تھے سواروں کے حوالے کئے گئے تاکہ
وہ اُن سب کو قتل کریں مرزا مغل نے اُس وقت بیان کیا کہ عورتوں کا قتل کرنا شرع
محمدی میں جائز نہیں ہے سوار مرزا موصوف کے قتل پر آمادہ ہوئے لیکن وہ بھاگ کر
بچگیا تمام فرنگی قیدیوں کو قلعہ میں نقارخانہ کے قریب بٹھا کے ایک سوار نے فوراً میں بھر
فائر اُس سے ایک خاص شاہی نوکر زخمی ہوا اسکے بعد بادشاہ کے خاص نوکروں نے
تلوار سے سب مردوں عورتوں اور بچوں کا سر کاٹا ایک شخص کی تلوار ٹوٹ گئی اور بعد قتل
کے لاشوں کو چھکڑوں میں بھروا کے دریا میں پھکوا دیا نواب مالاگڈھ کے نام حکم پہنچا
کہ اضلاع شرقی دیار میں گوجروں نے بڑا فساد اور بلوہ مچا رکھا ہے اُس کا تدارک کرے
لاہوری دروازے کے دو کامدار ناستی ہوئے کہ کاشی ناتھ تھانہ دار ایک ہزار روپیہ بطور
رشوت مانگتا ہے اور دھمکاتا ہے کہ درصورت عدم ادائے روپیہ کے وہ سکو گرفتار کرکے کوتوالی
چالان کر دیگا۔ یہ سنکر حکیم احسن اللہ خاں نے کوتوال قاضی میں اللہ کے نام حکم بھیجا کہ
تھانہ دار مذکور کو سپرد حوالات کرے ۷ امئی ۱۸۵۷ء روز یکشنبہ بادشاہ دیوان
خاص میں تھے تمکہ چند سوار اور پیادے مع اپنے افسروں کے حاضر ہوئے اور عرض کی
کہ ہم لوگوں نے سلیم گڈھ کی بخوبی مضبوطی کی ہے اور مورچہ بنایا ہے حضور چلکر اُس کو ملاحظہ

مال واسباب قریب چار ہزار روپیہ کا لوٹ لیا چنانچہ پیادہ سواروں نے باہم مشورہ کرکے
میواتیوں کو گرفتار کرلیں اور چیناپورہ کو غارت کریں مگر ... تیغ ... تھے
سبھے سنگھ پورہ سے نے بادشاہ کو عرضی دی اس پر حکم ہوا کہ کوئی سپاہی ... کو ... نہ جا
نے جانے پائے بادشاہ کو اطلاع ہوئی کہ سپاہی شہر کے اندر ... ننگی تلواریں لیکے
گشت کرتے ہیں جس سے باشندوں اور دکانداروں کو دہشت معلوم ہوتی ہے حکم ہوا کہ
آیندہ سے کوئی تلوار برہنہ لیکے شہر میں نہ پھرنے پائے - پیادہ اور سوار باہم مشورہ کرکے
شاہ کے پاس حاضر ہوئے اور عرض کیا کہ انکو تنخواہ اور کپڑے ابھی تک نہیں ملے - اور
انکو یقین ہے کہ نواب محبوب علیخان اور حکیم احسن اللہ خاں انگریزوں سے سازش رکھتے
ہیں نواب محبوب علیخاں نے قرآن پر ہاتھ رکھ کے قسم کھائی کہ ہمکو انگریزوں سے کچھ
واسطہ نہیں ہے آغا محمد خاں کا سپاہیوں نے گھر لوٹ لیا - ۱۶ مئی ۱۸۵۷ء روز
شنبہ شاہ نے دیوانِ عام میں دربار کیا حکیم احسن اللہ خاں اور بخشی آغا سلطان اور کپتان
دلدار علیخاں اور رحمت علیخاں حاضر ہوئے سوار اور پیادہ مع افسروں کے ایک خط حکیم
احسن اللہ خاں اور نواب محبوب علیخاں (بنام صاحبانِ انگریز) دربار میں لائے انھوں نے
بیان کیا کہ یہ خط دہلی دروازے پر پکڑا گیا ہے اس میں یہ دونوں شخص مذکور انگریزوں کو
بلانا چاہتے ہیں کہ اگر انگریز جوان بخت کو ولیعہد کریں تو وہ سب سپاہیوں کو گرفتار کردینگے
یہ خط احسن اللہ خان اور نواب محبوب علیخاں کے سامنے رکھا گیا انھوں نے محض انکار
کیا اور کہا کہ یہ ہمارا خط نہیں ہے یہ جعل ہے اور نہ اس پر ہماری مہر ہے سپاہیوں کے سامنے
اپنی مہریں مطابقت کیواسطے اتار کے پھینکدیں اور قرآن کی قسم کھائی کہ یہ خط ہمارا نہیں
بعض شخصوں نے سواروں کو اطلاع دی کہ کچھ فرنگی شہر کی ... میں پوشیدہ ہیں - یہ

قلعہ دار کی لاشوں کو قبرستان میں دفن کرادے اور باقی فرنگیوں کی لاشوں کو دریا میں پھکوادے۔
اس حکم کی تعمیل کی گئی۔ گوجروں نے فریزر صاحب کے گھر کو لوٹ لیا اور کستری اور ایجنٹی
کے دفتر کو غارت کیا۔ ۸ مئی ۱۸۵۷ء روز جمعہ شاہ دیوان خاص میں تھے مولوی
عبدالقادر نے ایک فہرست بابت تنخواہ فوج (جو اُس نے تیار کی تھی) گزرانی۔ مولوی مذکور کو بابت
تقرری عہدہ دیوانت نواب محبوب علیخاں ایک جوڑا دوشالہ کا عطا ہوا۔ نواب محبوب علیخاں مہتمم
کالا محل معہ میر اکبر علی سوار (جو فریزر صاحب کی اردلی میں رہتا تھا) حاضر ہوا۔ سوار نے
عرض کی کہ پچاس سوار نواب جھجر کے حاضر ہیں اور نواب صاحب خود بابت اس امر کے
کہ ملک میں بدعملی اور بدانتظامی ہے دربار میں حاضر ہونے سے قاصر ہیں۔ مولوی احمد علی بلب گڈھ
کے راجہ کی طرف سے دربار میں حاضر ہوا اور ایک روپیہ نذر گزرانا اور راجہ کی عرضی پیش کی
جس کا مضمون یہ تھا کہ بابت غارت اور فتنہ و فساد جو گوجروں نے مچا رکھا ہے میں خود
حاضر نہیں ہو سکتا انشاء اللہ بعد انتظام حاضر دربار شاہی ہونگا۔ اُ سکے نام حکم جاری ہوا
کہ جہاں تک ہو جلد حاضر ہو۔ خبر پہنچی کہ صاحب مجسٹریٹ رہتک ضلع ہمپور کے چلے گئے
اور یقین ہے کہ خزانہ لٹ جاویگا۔ شاہ نے ایک پلٹن پیادگاں اور کچھ سواروں کو حکم دیا
کہ خزانہ رہتک کا لے آ ویں۔ عبدالکریم کے نام حکم ہوا کہ چارسو پیادہ سپاہی پانچ روپیہ ماہواری
کی شرح پر اور ایک رسالہ سواروں کا بیس روپیہ ماہواری کی شرح بھرتی کرے چنانچہ دوسو
آدمی آج کی تاریخ بھرتی ہو گئے۔ بادشاہ کی طرف سے سواروں کے نام حکم جاری ہوا کہ مرزا
ابوبکر موقوف کیا گیا اور سوار خاص شاہ کے زیر حکم رہیں۔ قاضی فیض اللہ دربار میں حاضر
ہوا اور پانچ روپیہ نذر گزرانے اور عرض کی کہ میں کوتوال شہر مقرر کیا جاؤں بادشاہ نے
اسکی درخواست قبول فرمائی۔ بے سنگھ پورہ کے میواتیوں نے سترہ آدمی کے اسر کا

ہے اُسنے کہا کہ مجھے معلوم نہیں سرحمت علیخاں کو حسن علیخاں نے پیش کیا جسنے ایک
اشرفی نذر کی گزرانی شاہ نے پوچھا یہ شخص کون ہے عرض کیا گیا کہ یہ نواب فیض محمدؐ
خاں کا بیٹا اور حسن علی کا جسنے اِسکو حضور ہیں پیش کیا ہے بھتیجا ہے۔ محمد علیخاں - بن
سالار جنگخاں نے ایک اشرفی نذر کی گزرانی بادشاہ نے اُس کا حال دریافت کیا عرض
کیا گیا کہ یہ شخص نواب بہادر جنگ خاں رئیس دادری کا بھتیجا ہے۔ راجہ رام سنگھ والیئے
جیپور کے نام فرمان جاری ہوا کہ وہ اپنے کو مع فوج دہلی میں حاضر کرے۔ بعد ازاں اسی
حکم کے فرمان بنام عبدالرحمن خان والیئے جھجھر اور بہادر جنگ خاں رئیس دادری۔ اور
اکبر علیخاں نواب پاٹودی اور راجہ ناہر سنگھ والیئے بلب گڈھ اور حسن علیخاں دوجانہ والہ
اور احمد علیخان نواب فرخ نگر جاری ہوئے اور مرزا امین الدین خاں اور مرزا ضیاءالدین
خاں کے نام بھی احکام اس مضمون سے جاری ہوئے کہ وہ انتظام جھرکہ فیروزپور
اور گوڑ گانوہ کا بخوبی کریں خبر آئی کہ جنگ راول کے گوجر ہر شب سبزی منڈھی اور
تیلی واڑہ اور راجپور وغیرہ کی دوکانیں لوٹ لیتے ہیں۔ مرزا مغل کو حکم ہوا کہ اس امر
قبیح کا تدارک کرے چنانچہ مرزا ابوبکر نے مع اپنے رسالہ کے جاکر جنگراول گانوکو لوٹا اور
جلادیا۔ ایک گورہ سپاہی جو بطور جاسوس شہر میں آیا تھا گرفتار ہوا بادشاہ نے اُسکو جیلخانہ
بھیجا اور ایک میم بھی مقید ہوئی۔ منیرالدین خاں کے نام حکم ہوا کہ ۲۸ ویں پلٹن کو چھاؤنی
کی طرف لیجا کے سبزی منڈی اور پہاڑی وغیرہ کا انتظام کرادو کہ لوٹ وغیرہ نہونے
پائے چار مسافروں نے میرٹھ سے آکے اطلاع دی کہ فوج گورہ وہاں سے روانہ
ہوکے آتی ہے تلنگوں کو یہ خبر غلط معلوم ہوئی اُنھوں نے اُن چاروں آدمیوں کو
بدوں اثبات سپرد کیا تھانہ دار پہاڑ گنج کو حکم ہوا کہ مسٹر فریزر صاحب کمشنر اور کپتان ڈگلس صاحب

عرض کی کہ سواروں سے نواب میر حامد علیخاں کو پکڑ لیا ہے اور جواہر خانہ تک پیادہ
حکیم احسن اللہ خاں کے پاس لے گئے ہیں اس الزام سے کہ اُسکے گھر میں فرنگی
پوشیدہ ہیں۔ شاہ نے نظام الدین کو حکم دیا کہ سوار و پیادہ لیکر میر بدر کے گھر کی
تلاشی لو چنانچہ تلاشی کے وقت کوئی فرنگی اُسکے گھر سے نہ نکلا بعد ازاں میر کو رہا کیا اور
اُس کا مال دلوا دیا مرزا ابو بکر سواروں کے رسالہ کا کرنیل مقرر ہوا سپہ سوار کرنیل اسکنر
صاحب کے گھر پر گئے اور مسٹر جوزف اسکنر صاحب کے لڑکے کو گرفتار کر کے کوتوالی کے
سامنے لاکے مار ڈالا سوار بعض اشخاص کے بہکانے سے رام سرن داس ڈپٹی کلکٹر
متوفی کے گھر پر گئے اور اس بہانہ سے کہ اُسکے گھر میں فرنگی پوشیدہ ہیں سارا مال و اسباب
لوٹ لیا بادشاہ نے سب پلٹنوں کو چار چار سو روپیہ خرچ کے واسطے عنایت کیا مرزا ظہیر الدین
منتظم شہر نے اشتہار دیا کہ جس کسی کو نوکری کرنی منظور ہو اپنے اپنے ہتھیار لیکے حاضر ہو۔
اور جس کسی کے گھر میں کوئی عیسائی پوشیدہ ہو گا اُسکو سزا سنگین ہو گی۔ نواب حامد علیخاں
اور نواب ولی داد خاں والی مالاگڈھ حسب الطلب حاضر ہوئے اُنکو حکم ہوا دربار میں روز
حاضر ہوا کریں۔ شاہ نے میوں کے چودھریوں کو بلا کے حکم دیا کہ غلہ کا ایک بھاؤ مقرر
کر کے اپنی اپنی دوکانیں کھولدو ۱۴ مئی ۱۸۵۷ء روز پنجشنبہ شاہ دیوان
خاص سے تسبیح خانہ میں آئے حسین مرزا کپتان دلدار علیخاں۔ احسن اللہ خان۔ میرزا
سیر الدین خاں۔ مرزا ضیا الدین خاں اور مولوی صدر الدین نے آداب بجا لائے۔
او مولوی صدر الدین خاں سے ایک اشرفی ندر کی گزرانی شاہ نے اُنکو حکم دیا کہ تم سرانجام
کار عدالت ملکی کرو لیکن مولوی صاحب نے اپنا عذر بیان کیا۔ بعد ازاں حکیم
حسب الطلب حاضر ہوا اور ایک اشرفی ندر کی گزرانی بادشاہ نے پوچھا کہ راہ میں کسقدر

پتھر مار کے اُنکو ہٹا دیا۔ اکثر انگریزی نویس عیسائی جو راجہ کلیان سنگھ کشن گڈھ والے کی
حویلی میں پناہ گیر ہوئے اُن پر سواروں نے حملہ کیا اور بندوقیں چلائیں انگریزوں نے
بھی اندر سے مقابلہ کیا سوار پھر دو توپیں لے آئے اُسوقت سب عیسائی مع زن و بچہ
اندر تہ خانوں میں چلے گئے اور سوار واپس چلے آئے۔ شاہ نے مرزا مغل کو ہدایت کی کہ ایک
کمپنی سپاہیوں کو ہمراہ لیکے لوٹ کا انتظام کرے چنانچہ مرزا ہاتھی پر سوار ہو کے تھانہ بہ تھانہ
گئے اور اعلان عام دیا کہ جو کوئی لوٹ کریگا اُسکی کان اور ناک کاٹ دیجائیگی اور دوکاندار اگر
دوکانیں نہ کھولینگے اور سپاہیوں کے ہاتھ سودا بیچنے سے انکار کرینگے تو سزا پاوینگے اور
مقید ہونگے دو فرنگی جو ہندوستانی لباس پہنے ہوئے چلے جاتے تھے گرفتار ہوئے۔ اور
کوتوالی کے سامنے مارے گئے۔ شاہ خود ہاتھی پر سوار ہو کے مع دو پلٹن تلنگاں اور چند ضرب
توپ شہر میں دوکانیں کھلوانے کے واسطے آئے اور دوکانداروں کو حکم دیا کہ وہ دوکانیں
کھولیں اور سب سامان فوج کے لیئے سرانجام پہنچاویں۔ احسن اللہ خان کی وساطت سے
حسین علی مجرا بجالایا اور ایک اشرفی نذر کی گزرانی شاہ نے حکم دیا دربار میں حاضر رہو
کچھ مشورہ کرنا ہے۔ مرزا منیر الدین کو بابت تقرری منتظم شہر خلعت عطا ہوا اور اُس نے
چار روپیہ نذر کے گزرانے ۱۳ مئی ۱۸۵۷ء روز چہارشنبہ شاہ تسبیح خانہ میں تشریف لائے
نواب محبوب علیخان اور اور سردار آداب بجالائے مرزا منیر الدین خان کو حکم ہوا فوج کے
واسطے خوراک کا انتظام ابھی تک نہیں ہوا اسکی تدبیر کرنی چاہیئے۔ شاہ نظام الدین پیرزادہ
اور بڈھن صاحب کو حکم ہوا کہ اُن سے خلوت ضرور ہے مرزا مغل اور مرزا خضر سلطان
اور مرزا عبداللہ کو حکم ہوا کہ وہ فوج پیادہ کے کرنیل مقرر ہوئے وہ دو ضرب توپ لیکے
کشمیری دروازے اور دہلی دروازوں پر جا کے انتظام کریں شاہ نظام الدین نے

صاحب نے چھاؤنی کا حال دیکھ کے انکو شہر سے طلب کر لیا۔ اول تو وہ سب واپس
نہ آسکے اور جو آسکے تھے انھوں نے اپنے افسر میجر ایبٹ ن صاحب کو چھاؤنی تک لسبامت
پہنچایا۔ نوبت یہ پہونچی کہ جب سپاہی کہ اب چھاؤنی میں تھے انکو بریگیڈیر صاحب نے
حکم دیا کہ تم غنیم پہ چلکر حملہ کرو لیکن انھوں نے صاف انکار کر دیا۔ جب سب طرح سے
کامل مایوسی ہو گئی اور کوئی صورت انتظام اور بچاؤ کی نہ رہی اور اب دن بھی آخر ہونیکو تھا
اسوقت کل افسروں کی یہی رائے ہوئی کہ یہاں رہنا مصلحت نہیں اب بھاگ چلنا چاہیے
آخر تب سب یورپی اور میم اور بچے گاڑیوں اور گھوڑوں پر سوار اور بعض پا پیادہ صبح
شام سے نکل چلے۔ بعض نے میرٹھ کی راہ لی اور بعض کرنال کیطرف روانہ ہوئے۔
ان لوگوں کی مصیبتوں کا حال بیان سے باہر ہے تمام ملک ان کا یکایک دشمن ہو گیا تھا
گنواروں نے انکے ساتھ بڑی زیادتیاں کیں۔ بعض ان میں سے بہزار خرابی اور تکالیف
تباہ ہو گئے اور بعض راستہ ہی میں ہزار ہا مصیبتیں اٹھا کر مارے گئے بچاری نازپروردہ
عورتوں اور میموں کو جنھوں نے گھر سے باہر قدم بھی نہ رکھا تھا منزلوں جو کی پیاسی اور برہنہ پا
جلتی ہوئی دھوپ میں افتاں و خیزاں چلنا پڑا۔ لٹیروں اور قزاقوں نے بدن پر ایک چیتھڑا
تک نہ چھوڑا کپڑا لتا نقدی اور زیور کا تو کیا ذکر ہے کوئی جگہ ایسی نہ رہی کہ جہاں کوئی انگریز دم بھر
ٹھہر کر آرام لے سکے جہاں کہیں وہ تھکے ماندے اور شکستہ حال پناہ کے خواستگار
ہوتے تھے وہیں سے لوگ باغیوں کے خوف سے انھیں نکال دیتے تھے۔

بہادر شاہ

مہتمم میگزین شہر نے اس خبر کے سنتے ہی کہ باغی شہر میں گھس آئے ہیں میگزین کی
حتی الامکان بڑی حفاظت کی صدر دروازہ اور اُس دروازہ پر جہاں سے توپخانے کو
جاتے ہیں اور اَور موقعوں پر توپیں المضاعف چھرہ بھر کر لگا دیں اور لفٹنٹ صاحب
موصوف کے حکم کے بموجب مسٹر بکلے مسٹر اسکلے سارجنٹ اسٹوارٹ نے نہایت بہادری
اور شجاعت کے ساتھ ایک باروت کی لکیر مخزن باروت تک قائم کی اس عندیہ سے کہ جب
تاب مقابلہ نہ رہیگی اُسوقت میگزین میں آگ دیکے مر جائینگے باغی قلعہ سے سیڑھیاں لاکے
میگزین کی دیوار پر جوق جوق چڑھ گئے لیکن تاہم ان چند انگریزی افسروں نے پانچ
گھنٹہ تک ہزاروں آدمیوں کا مقابلہ کیا۔ جب آخر کو سرکش میگزین پر بالکل قابض اور
محیط ہو گئے اسوقت حسب الایماء لفٹنٹ ولوبی صاحب کے مسٹر اسکلے صاحب نے باروت خانہ
صدر میں آگ لگا دی اُسوقت ایک ایسا صدمۂ عظیم ہوا کہ تمام شہر میں زلزلہ پڑ گیا اور آسمان
پر سقف غبار چھا گیا ہزارہا باغی میگزین کی دیواروں کے نیچے دبکے مر گئے لیکن قدرت خدا
کی دیکھئے کہ میگزین کے کل انگریز بیچ کے صاف نکل گئے۔ اگرچہ پھر لفٹنٹ ولوبی صاحب
اور اَور انگریز باہر گنواروں کے ہاتھ سے مارے گئے۔ بغاوت کے بعد پلٹن نمبر ۵۴ کی
کمپنیاں ۳۸ ویں اور ۷۴ ویں پلٹن جو کشمیری دروازہ پر مقیم تھیں بہت عرصہ تک خاموش
رہیں اسی وجہ سے وہاں پر بہت سے انگریزوں اور میموں نے پناہ لی تھی لیکن آخر قریب
تیسرے پہر کے اُنھوں نے بھی بغاوت کی۔ گورڈن صاحب ۷۴ ویں پلٹن کے کپتان کو
مار ڈالا اور بعد ازاں لفٹنٹ ریلی صاحب اور لفٹنٹ اسمتھ صاحب کو قتل کیا یہ حال دیکھکر
انسائن ایلیٹن لفٹنٹ اوسبرن اور اور افسر اور میمیں فصیل شہر سے خندق میں کود کے
بھاگ گئے ۵۴ ویں پلٹن کی کمپنیوں کو جنھیں شہر کے انتظام کے واسطے بھیجا گیا تھا برگیڈیر

اپنا افسر قرار دیا جیلخانہ جات کے تمام قیدیوں کو رہا کیا اور دریا گنج میں جہاں ایک
بڑی جماعت ہندوستانی عیسائیوں اور صاحبان میگزین معہ بچوں کی رہتی تھی قتل
کرنی شروع کی بہت سے عیسائی عورت و مرد اور بچے جنہوں نے کشن گڑھ والے راجہ
کی حویلی میں پناہ لی تھی آخر کو قلعہ میں ۱۶ تاریخ کو بڑی بیرحمی سے قتل کیئے گئے کشمیری
دروازے کے متصل یورپین مدرس اور مسٹر رسورڈ صاحب مہتمم بنک معہ تمام کنبے
کے مارے گئے پادری ہیبرڈ صاحب اور مسٹر سانڈیس اور مسٹر لوس کاک صاحب اور
ڈاکٹر چمن لال صاحب سب اسسٹنٹ سرجن دہلی بھی قتل کیئے گئے بنگلوں میں آگ لگا دی اور
لوٹ شروع کر دی ۵۴ ویں پلٹن جو چھاؤنی سے شہر میں واسطے انتظام کیواسطے شہر کو
آئی وہ بھی کشمیری دروازہ میں داخل ہوتے ہی باغیوں میں مل گئے اور کپتان برسٹو صاحب
کپتان سمتھ صاحب۔ لفٹنٹ اڈوارڈ صاحب۔ لفٹنٹ واٹر فیلڈ صاحب ڈاکٹر ڈوپنگ
صاحب جو پلٹن کے ساتھ تھے سپاہیوں کے ہاتھ سے مارے گئے اور کپتان ویلی صاحب
کور جن کے سترہ زخم لگے تھے گھاس میں دبک کے چلے گئے جن کو اسٹوارڈ صاحب گاڑی
میں ڈال کے چھاؤنی لے آئے برگیڈیر صاحب نے یہ حال سنکر چھاؤنی کا انتظام کیا اور
سب انگریز معہ زن و بچہ فلیگ سٹاف ٹاور میں جمع ہوئے یہ ایک چار دیواری کا گول گھر تھا میں
شہر اور چھاؤنی کے واقع تھا جسپر فوج کا نشان رہتا تھا اگرچہ یہ مقام مستحکم نہ تھا لیکن
اس امید سے کہ انگریزی فوج جو قریب میرٹھ تھی وہ عنقریب آکر مدد دیگی اس لیئے سب
معہ اہل و بچوں کے یہاں قیام کیا اور برگیڈیر صاحب نے فوج کو مختلف جگہ تقسیم کر کے دکا
سو توپوں پر توپیں لگا دیں حکام ملکی وغیرہ مثلاً لاس صاحب جج اور ڈاکٹر بالفور صاحب
اور مارشل صاحب سوداگر بھی شہر سے بھاگ کے اس برج میں آگئے۔ لفٹنٹ ولوبی صاحب

تاریخ کی صبح کو دہلی میں داخل ہوئے دہلی کی چھاؤنی میں جو شہر سے مشرق کی طرف دو میل کے فاصلے پر واقع ہے ایک ہندوستانی توپخانہ اور تین ہندوستانی پلٹن ۳۸ ویں اور ۵۴ ویں اور ۷۴ ویں مقیم تھیں اور برگڈیر گریوس صاحب اس فوج کے حاکم تھے دوشنبہ کے روز ۱۱ ویں تاریخ ماہ مئی ۱۸۵۷ء حسب دستور سب کچہریاں ہو رہی تھیں کہ اتنے میں باغیوں کی آمد آمد کی خبر مشہور ہوئی۔ جب اس امر کی اطلاع مسٹر ہچنسن صاحب مجسٹریٹ شہر کو ہوئی۔ بگی دوڑا کے چھاؤنی پہنچے اور برگڈیر صاحب کو اس خبر سے مطلع کیا انھوں نے ۵۴ ویں پلٹن کو مع دو ضرب توپ بسرداری کرنل ریلی صاحب طیار ہونے کا حکم دیا جب صاحب مجسٹریٹ چھاؤنی سے واپس شہر کے کشمیری دروازے پر پہنچے اُس وقت ایک بلوۂ عظیم شہر میں برپا ہو گیا تھا اور بڑا ہجوم تھا۔ مسٹر لباس صاحب جج نے اُنکو اندر جانے سے منع کیا لیکن اُنھوں نے نہ مانا پھر اُن کا پتہ نہ لگا کہ وہ کیونکر اور کہاں مارے گئے۔

مسٹر سائمن فریزر صاحب کمشنر باغیوں کی آمد کی خبر سنتے ہی بگی میں سوار ہو کے کلکتہ دروازہ پر جو دریا کی پل اور شہر کے واقع ہے پہنچے وہاں اُنھوں نے باغیوں کو شہر میں آنے سے روکنا چاہا لیکن نہ ہو سکا۔ مسٹر ٹوڈ صاحب مہتمم تار برقی اور سارجنٹ پل کو باغی قتل کرتے ہوئے دروازۂ مذکور سے شہر میں آگھسے اول سوار داخل ہوئے جنھنے پہلے سائمن فریزر صاحب جج اور کپتان ڈگلس صاحب قلعہ دار کا مقابلہ ہوا بعض کہتے ہیں کہ جج صاحب موصوف وہیں مارے گئے اور بعض کی روایت ہے کہ وہ کپتان ڈگلس صاحب کے گھر پر جو قلعہ کے دروازے پر تھا مع کپتان صاحب موصوف اور پادری جننگ صاحب اور اُنکی بیٹی کے قتل ہوئے باغیوں نے قلعہ میں جاکر شاہ کو

طرف سوار ہو کے جاتی تھیں کہ یکایک تہلکۂ عظیم برپا ہو گیا بندوقوں کی آوازیں آنے لگیں اور ہر طرف آگ روشن ہو گئی غارت گری اور قتل شروع ہوا پانچ سے تمام کو تیسرا رسالہ اور ۲۰ ویں پلٹن مسلح ہو کے ۱۱ ویں پلٹن کی لین میں گھس گئی اور اُن کو بھی اپنے ساتھ لیا یہ سنکر کرنل فنس صاحب افسر گیارھویں پلٹن سوار ہو کے لین میں آئے اور اپنے سپاہیوں کو سمجھانے لگے لیکن بیسویں پلٹن کے سپاہیوں نے اُن پر ایک باڑ ماری اور گولیوں سے اُن کا بدن چھلنی کر دیا یہ اول افسر تھے جو بغاوت کے شروع میں مارے گئے یہ دیکھکر اور افسر گورہ چھاؤنی کی طرف چلے گئے تیسرے رسالہ کے سواروں نے اول جیلخانہ کو جا کر توڑا اور اپنے بھائیوں کو قید سے رہا کیا اور اُنکے ساتھ بارہ سو قیدی جو جیل میں تھے وہ بھی رہا ہو گئے پھر تو ان سب باغی سپاہیوں نے محشر برپا کر دیا چاروں طرف چھاؤنی میں آگ لگا دی عیسائیوں میں سے عورت و مرد اور بچے جو اُنکے ہاتھ میں آ گئے انھیں اس بیرحمی سے قتل کیا کہ لکھتے ہوئے دل کانپتا ہے۔ گورہ فوج یہ ماجرہ دیکھ کے تیار ہو گئی لیکن تاوقتیکہ وہ ہندوستانی چھاؤنی تک پہنچے رات بہت آگئی تھی اور تاریکی چھا گئی تھی سرکش سب جلا پھونک کے اور قتل کر کے دہلی کی طرف فرار ہو گئے یہ ہوتے ہی ضلع میں بدانتظامی اور بدعملی پیدا ہو گئی۔ شملہ پولیس بھاگ گیا۔ سٹرک ڈاک بند ہو گیا تار برقی ٹوٹ گئی اور لوٹ کھسوٹ ہونے لگی ۱۶ تاریخ مئی کو ۲ کمپیاں سپر اینڈ مائنرز یعنی شفر مینا کی رڑکی سے میرٹھ پہنچیں اُسی روز اُنھوں نے اپنے افسر میجر فریزر صاحب کو مار ڈالا اور خود دہلی کی طرف روانہ ہوئیں اور جو کمپیاں کہ بھاگیں اُنکے ہتیار چھین لئے گئے

باغیوں کا دہلی میں داخل ہونا

سوار اور سپاہی میرٹھ سے راتوں رات بھاگ کے اور چالیس میل سڑک طے کر کے ۱۱ ویں

باعدول حکمی کا بھی احوال بخوبی ظاہر ہو اس لیئے حکم دیا کہ ۶ تاریخ مئی صبح کے وقت تیسرے رسالہ ہندوستانی کی پریڈ ہو چنانچہ ۵ تاریخ کی شام کو کارتوس تقسیم کیئے گئے اور یہ کارتوس وہی تھے جو انکو ہمیشہ ملتے تھے اور جن سے اُنھوں نے ہمیشہ کام دیا تھا۔ پچاسی سواروں نے کارتوس لینے سے انکار کیا یہ حرکت چونکہ قوانین جنگی کے بالکل برخلاف تھی اس لیئے فوراً وہ گرفتار کر لیئے گیئے اور افسران فوج نے انھیں الات سپرد کر دیا اور کورٹ مارشل یعنی عدالت جنگی میں ان پر جرم عدول حکمی اور بغاوت ثابت ہوا اور ہر شخص کو ان میں سے چھ برس سے دس برس تک کی قید بامشقت کی سزا کا حکم سنایا گیا چنانچہ ۹ تاریخ مئی کو اس حکم کی تعمیل ہوئی اُس صبح تمام فوج گورہ اور ہندوستانی پریڈ پر جمع ہوئی اور ۸۵ مجرم وہاں لائے گئے اور تمام فوج کے سامنے اُنکی وردی اُتاری گئی اور بیڑی اور ہتکڑی ہر ایک کو پہنا کر جیلخانہ روانہ کیا پابزنجیر کرنیکے وقت مجرموں اور اُنکے رسالہ کے سواروں میں جو وہاں موجود تھے ایسے اشارے ہوئے کہ جس سے یہ معلوم ہوتا تھا کہ مجرم اُنکی طرف بنظر کمال طعن دیکھ رہے ہیں اگرچہ رسالہ کے سواروں کے تیور بدل گئے تھے اور وہ چاہتے تھے کہ اپنے بھائیوں کی یہ بے عزتی نہ ہونے دیں لیکن اتنی گورہ فوج کے سامنے اُن کا کچھ قابو نہ چل سکتا تھا جب مجرموں کی روانگی کے بعد کل فوج نے لین کی طرف مراجعت کی تو سب ہندوستانی فوج سخت برانگیختہ اور خفا معلوم ہوتی تھی اور اس تمام روز اور شام کو آپس میں جھلا ہیں اور مشورے اور تجاویز ہوتی رہیں۔ اہل فرنگ کو کبھی اس امر کا خیال بھی نہ تھا جو دوسرے روز دسویں تاریخ ماہ مئی ۱۸۵۷ء اتوار کے روز شام کے وقت ظہور میں آیا اُس روز گویا سرکشی کا تماشہ شروع ہوئی۔ انگریز مسیں اور میمیں اس وقت شام کی نماز کو گرجہ کی

اور قواعد سرکار انگلشیہ ہے تم اس پر ہرگز یقین ملاؤ اور سمجھو کہ سرکار کو تمہارے عقائد کا
کتنا پاس و لحاظ ہے اور رہا ہے اس دھمکی نے اُنکے دلوں پر مطلق اثر نہ کیا اور وہ طریقہ
عدول حکمی اور سرکشی روز بروز زیادہ اختیار کرتے جاتے تھے اور چھاؤنی آتش زدگی کا
بازار گرم ہو گیا ۲۳ تاریخ اپریل کو کرنل سمتھ صاحب حاکم سوم رسالہ ترک سوار نے حکم دیا
کہ صبح کو پریڈ ہو تاکہ اُن کو وہ یا طریقہ کارتوس بھرنے کا بتلایا جائے جس میں کارتوس
منہ سے کاٹنا نہیں پڑتا بلکہ بائیں ہاتھ سے پھاڑ کے بھرنا ہوتا ہے اس حکم کے دینے
سے کرنل صاحب ممدوح نے یقین کیا کہ ہندوستانی فوج کو معلوم ہو جائیگا کہ سرکار انگلشیہ
ہندوستانیوں کے خیالات کا کتنا پاس کرتی ہے -

۲۴ تاریخ جب رسالہ مذکور پریڈ پر آراستہ ہوا اُس وقت حوالدار میجر نے کارتوس
طریقہ جدید سے بھر کے چھوڑ کر دکھایا جب سواروں کو حکم قواعد ہوا اُس وقت انھوں
نے کارتوس لینے میں پس و پیش ظاہر کیا حالانکہ یہ وہی کارتوس تھے جن سے وہ ہمیشہ
قواعد کرتے تھے یہ دیکھکر میجر ہریس صاحب نے اس امر کی تحقیقات کی نتیجہ ۲۵ تاریخ
زیر اجلاس فوج کے آدمیوں نے بیان کیا کہ اُنکو تامل اعتراض کوئی بجز اس قاعدہ کی
کارتوس میں نہیں ظاہر ہوئی لیکن مشہور یہ ہے کہ نجس چیز کا سا ہوا ہے اور اسکا ہمیں
یقین ہو گیا ہے یہ تقریر سُنکر میجر صاحب ممدوح نے اُن کو سب سمجھایا اور اُن سے تقریر
کی آخر یہ ہوا کہ سب لوگ فوج کے راضی ہو گئے اور اُنھوں نے بیان کیا کہ ہم عدول حکمی اور
گستاخی سے بہت نادم ہوئے اور ہمیں ان کارتوسوں کے استعمال میں آئندہ کبھی عذر
نہوگا اس فیصلے کے بعد پھر بھی فوج کے اطوار سے اُنکی نارضامندی ظاہر ہوتی تھی -
میجر جنرل ہیوٹ صاحب نے یہ سوچا کہ اس کشمکش کا فیصلہ ہونا چاہیئے اور فوج کی حالت

ایمان جانا رہے گا کل سپاہیوں میں سازش ہوگئی ہے اور تم نہیں کہ یہ سب کا م ہے اور اسی وجہ سے باوجود اقرار انعام اور کوشش اور تحقیقات تمام کے کوئی شخص جرم آتش زوگی کا مرتکب اور مجرم ظاہر نہیں ہوا۔

میرٹھ میں بغاوت کا آغاز اور وہاں سے سرکشوں کا دہلی کی طرف فرار ہونا

۔ یہ کب گمان تھا کہ میرٹھ میں جہاں اتنی فوج گورہ مقیم تھی اول سرکشی شروع ہوگی۔ بارک پور سے لیکے ستلج تک کہیں اتنی فوج گورہ کی تعین نہ تھی میرٹھ میں اُس وقت ۶۰ ویں رفل گورہ جس میں ایک ہزار مضبوط جوان تھے اور چھ سو جوانوں کا چھٹا رسالہ ڈریگون اور ولایتی توپخانہ اسپی مع پانچ سو توپچی موجود تھے۔ غرض کل فوج گورہ قریب دو ہزار دوسو کے تھی اور ہندوستانی فوج گورہ کی فوج سے کچھ تھوڑی زیادہ تھی یعنی تیسرا رسالہ ترک سواروں کا اور گیارھویں اور ۲۰ ویں پلٹن پیادگاں۔ چربی لگے ہوئے کارتوسوں کی خبر اور مختلف بے بنیاد افواہیں سب جگہ پونہچ گئی تھیں علاوہ ازیں فتنہ انگیزوں نے یہ بھی مشہور کیا کہ سرکار نے ہنود کا مذہب بگاڑ دینے کے واسطے آٹے میں بیل اور گاے کی ہڈیاں پسوائی ہیں اور اس لغوبات کو علاوہ سپاہیوں کے جو فرقہ جاہل مشہور ہے اچھے اچھے معقول آدمیوں نے یقین کرلیا۔

اس میں شک نہیں کہ ان جھوٹی خبروں کو اُن آدمیوں نے زیادہ مشہور کیا جن کا منشا سرکشی کرنے کا تھا تاکہ ہنود جو بیوقوف اور سادہ لوح ہیں وہ ان کا یقین کرکے اُنکی طرف ہوجاویں غرضکہ جب سپاہیوں کو میرٹھ میں ان افواہوں کا یقین ہوگیا اور آپس میں ان کا بڑا چرچہ پھیلا اُس وقت میجر جنرل ہیوٹ صاحب نے فوج کو سمجھایا کہ سرکار کو تمہارے مذہب میں دخل دینے سے کیا مفاد حاصل ہوگا اور یہ امر بالکل خلاف انتظام

گورواور سولواں ہندوستانی کے چپسرو کو روانہ کیا تاکہ وہاں مقیم رہیں اور دریا پار ہو کے شہر چاٹگام کی طرف جہاں باقی چار کمپنی انکی پلٹن کی مقیم تھیں نہ جانے پاویں اِس موقع پر بھی فوج کی دلجمعی کی گئی کہ سرکار نے عقائد مذہبی میں کبھی دست اندازی نہیں کی اور نہ آئندہ کریگی اور اُنکو لازم ہے کہ فتنہ پردازوں کے فریب میں نہ آئیں اور اُن شیاطین کے اغوا کرنے سے کوئی امر نمک حرامی یا عدول حکمی کا نہ کریں۔

یہ سرگذشت تو صوبہ بنگالہ کی ہے اب اضلاع شمال مغربی کا احوال سنیئے نئے کارتوسوں کی خبریہاں بھی پوہنچی اور اُس کا اثر اول بنگالہ میں نمودار ہوا ہرپسی سنگھہ صوبہ دار ۳۶ ویں پلٹن متعینہ چھاؤنی انبالہ نے سب اپنے بھائیوں کے آگے بیان کیا کہ نئے کارتوسوں میں کچھ خرابی نہیں ہے اور نہ مجھے اُسکے استعمال میں کچھ عذر ہے ۲۶ تاریخ مارچ کو اُسکے گھر میں کسی نے آگ لگادی جس سے اُس کا گھر اور اسباب جل گیا پھر تو چھاؤنی میں آتش زدگی شروع ہوئی ۱۳ تاریخ اپریل کو آگ لگی پھر پندرھویں کو اور پھر سولھویں کو اس روز تیس ہزار روپیہ کا سرکاری اسباب جل گیا، ۱۷ تاریخ کو ایک عالی بنگلہ اور ایک افسر کا اصطبل اور ایک کان جل گیا ۲۰ تاریخ کو معلوم ہوا کہ پانچویں پلٹن کے جمعدار اور حوالدار کا گھر جلانے کا ارادہ تھا یہ دونوں ہندوستانی افسر نئے کارتوس سے راضی تھے۔ جمعدار کے پلنگ کے نیچے باروت اور گندھک بھی ہوئی پکڑی گئی ۲۱ اور ۲۲ اور ۲۵ تاریخ کو برابر آتش زدگی رہی اور چھاؤنی کے اکثر مکانات جل گئے یہ حال دیکھکر افسران انگریزی اور کپتان مارس صاحب کو کمال تشویش ہوئی اور کپتان ہوارڈ صاحب مجسٹریٹ چھاؤنی انبالہ نے کلکتہ کو اس مضمون کی چٹھی لکھی کہ چھاؤنی انبالہ میں اس آتش زدگی کا باعث یہ ہے ۔ ایک تو نوایجاد کارتوس ہیں سپاہیوں کے دل میں سما گیا ہے کہ اِن کارتوسوں کے استعمال سے اُن کا دین اور

نے صاحب موصوف کو گولی ماری لیکن وہ اُنکے گھوڑے سے لگی صاحب نے بھی
تپنچہ کا فیر کیا لیکن گولی نے خطا کی اِس پر سپاہی نے صاحب کو تلوار سے زخمی کرکے
گھوڑے سے اُتار لیا سینکڑوں سپاہی خاموش تماشا دیکھا کئے اور کوئی شخص سوائے
شیخ پلٹو اور ہندوستانی سارجنٹ میجر کے صاحب کی مدد کو نہ آیا بلکہ ایک جمعدار نے
منگل پانڈے کی گرفتاری سے انکار کیا اور اپنے سپاہیوں کو فہمایش کی کہ کوئی صاحب
کی مدد نہ کرے صاحب موصوف بہزار خرابی اُس خونخوار کے ہاتھ سے جاں بر ہوسکے
یہ حال سُنکر میجر جنرل ہیرسی صاحب مع دیگر افسران موقع واردات پر آئے اور بدقت منگل
پانڈے کو گرفتار کیا اور کورٹ مارشل یعنی عدالت جنگی میں منگل پانڈے اور جمعدار پر جرم
ثابت کرکے پھانسی کا حکم دیا چنانچہ ۸- اپریل کو پھانسی دیگئی- حاکمان کلکتہ کو یقین ہوگیا
کہ اس سزا کے باعث سے کل ۳۴ ویں پلٹن کے آدمیوں کو عبرت ہوجائیگی- لیکن
برخلاف اِسکے وہ پلٹن اور بھی زیادہ گستاخ اور نافرماں بردار ہوتی گئی- جب پانی سر سے
گزر گیا تو یہ فیصلہ ٹھیرا کہ اس پلٹن کے ہتیار بھی چھین لیئے جاویں- چنانچہ ۵ تاریخ مئی ۱۸۵۷ء
کل فوج گورہ و ہندوستانی قرب وجوار کلکتہ مع توپخانہ بارک پور میں جمع کی گئی اور ۶ تاریخ
صبح کو یہ فوج دو صف میں آراستہ ہوئی اور چار سو سپاہی ۳۴ ویں پلٹن کے جو چھاونی
بارک پور میں جمع تھے توپوں کے سامنے کھڑے کیئے گئے لفٹنٹ چامیر صاحب مترجم
نے اُس پلٹن کے ہتیار چھین لینے اور نام کاٹنے کا حکم سنایا بعد ازاں جنرل ہیرسی صاحب
نے اُن کو حکم دیا کہ ہتیار رکھدو اور وردی جسکو تمھارے جسم سے کمال بیعزتی سے اُتار کے
حوالہ کرو جب اُنھوں نے ہتیار دیدیئے اور وردی اُتار کے حوالہ کردی اُس وقت اُن کی
تنخواہ بیباق کی گئی اور اُن کو مع اُنکے بال بچوں کے بحراست کمپنی گرانیڈیر ہم در جمینٹ

چنانچہ ۳۱ مارچ کو پلٹن مذکور بہرام پور سے بارک پور طلب ہو کر آئی اور اُسکے ہتیار لے لیئے گئے تنخواہ کل سپاہیوں کی بیباق کردی گئی اور اُن کو پھلا گھاٹ سے دریا پار اُتار دیا۔ نواب گورنر جنرل ہند نے جب ولایت کو یہ لکھ کے بھیجا کہ اب اُمید ہے کہ اس سخت سزا سے کل ہندوستانی فوج کو یقین ہو جائیگا کہ حکام کی عدول حکمی سے بجز بربادی کے کچھ حاصل نہیں ہوتا۔ ہتیار لینے کے وقت میجر جنرل ہیرسی صاحب نے تمام فوج کے سامنے جو اس وقت پریڈ پر موجود تھی بہت فصاحت اور صفائی کے ساتھ گورنر جنرل بہادر کا حکم پڑھکے سنایا کہ مذہبی دست اندازی کے باب میں جو افواہیں فتنہ پردازوں نے مشہور کی ہیں وہ محض بے اصل اور بے بنیاد ہیں اور سرکار انگلشیہ کو ہرگز ہرگز کبھی یہ منظور ہوا اور نہ ہوگا کہ کسی کے مذہبی عقائد میں دست اندازی کرے ۳۴ ویں پلٹن تنبیہ بارکپور بھی بہات برانگیختہ خاطر تھی اور برگشتگی کی ہوا نے اُسکے دل میں زیادہ اثر کر رکھا تھا جبکہ ۱۹ ویں پلٹن مذکورہ بالا کو ہتیار ڈالنے کے لیئے طلب کیا تھا تو ابھی وہ راستہ میں دس کہ آٹھ میل بارک پور سے جبھی پہنچی بھی نہ تھی کہ ۳۴ ویں پلٹن کے سپاہیوں نے پیغام بھیجا کہ تم اپنے انگریزی افسروں کو مار ڈالو اور بارک پور میں آن کے اور ہمارے ساتھ ملکے یہاں کے تمام افسروں کا کام تمام کرو اور چھاؤنی اور ٹکسال پھونک کے کلکتہ پر حملہ کرو لیکن ۱۹ ویں پلٹن نے اس پر عمل نہ کیا۔ ۲۹ مارچ کو ۳۴ ویں پلٹن کے ایک سپاہی مسمی منگل پانڈے نے نشہ میں بدمست ہو کر مسلح بہ تلوار اور بندوق لیکے گھر سے نکلا اور اپنے بھائی بندوں کو آواز دی کہ اُسکے ساتھ ہو جاویں اور اُس نے بیان کیا کہ جب کسی انگریزی افسر کو وہ دیکھیگا مار ڈالیگا۔ لفٹنٹ باصاحب نے جب یہ حال اور کل پلٹن کی برانگیختگی مزاج کا حال سنا تو وہ فی الفور سوار ہو کر لیں میں تشریف لائے منگل پانڈے

حسب دستور کارتوس سے قواعد کرنے کا حکم ہوا اُنھوں نے انکار کیا اور ٹوپیاں نہ لیں
اور بیان کیا کہ کارتوس کے کاغذ میں انکو شبہ ہے کہ دو طرح کے دیئے گئے ہیں ایک میں
اُنکو گمان ہے کہ چربی لگی ہوئی ہے حالانکہ یہ امر محض غلط تھا وہی پرانے کارتوس اُن کو
دیئے گئے تھے یہ عدول حکمی یا تو صریح انحراف اور منشار بغاوت کے باعث تھی یا اُن کو
کسی نے بہکایا ہوگا یہ دیکھکر حاکم افروختہ ہوئے۔ لفٹنٹ کرنل مچل صاحب حاکم فوج نے
حکم دیا کہ صبح کو رسالہ سوار اور توپخانہ ہندوستانی پریڈ پر حاضر ہو اُسی شب دس یا گیارہ
بجے رات کو ۱۹ ویں رجمنٹ کے سپاہیوں نے بلوہ کرکے کوتھ جہاں کہ بندوقیں جمع رہتی
تھیں) کو توڑکر اپنی اپنی بندوقیں لین میں لا رکھیں صبح ہوتے ہی توپیں تیار ہوئیں اور
افسروں نے پریڈ پر پہنچ کر دیکھا تو سپاہی بغیر وردی لیکن مسلح غل و شور مچا رہے ہیں
یہ دیکھکر مچل صاحب نے اُن سے تقریر کی اور کہا کہ تم لوگوں کو کیا گمان فاسد ہوگیا ہے
اور جو تہمت تمہارے دلوں پر چھا رہے ہیں وہ محض غلط اور بے بنیاد ہیں اور تمھیں چاہیئے
کہ اپنے ہتھیار دیدو اور بدستور اپنی لین کو جاؤ۔ یہ سُنکر افسران ہندوستانی نے کہا کہ سپاہی
ہتھیار رکھنا نہیں چاہتے جب تک کہ آپ توپخانہ اور رسالہ نہ ہٹالیں گے صاحب بہادر نے
منظور فرما کے توپخانہ اور سواروں کو ہٹا لیا اسکے بعد سپاہیوں نے بھی اپنے ہتھیار رکھدیئے
چوتھی تاریخ مارچ ۱۸۵۷ء کو خبر مفسدہ بہرام پور کی کلکتہ پونہچی لیکن چونکہ گورہ فوج بہت کم تھی
لہذا نافرمان سپاہیوں کی سزادہی میں تامل واقع ہوا پلٹن نمبر ۸۴ پیادگان شاہی گورہ
کو رنگون سے طلب کیا اور پلٹن مذکور ۲۰ تاریخ ماہ مذکور کو کلکتہ میں پونہچ گئی۔ اب میجر جنرل
ہیرسی صاحب حاکم فوج بارکپور نے مصمم ارادہ کیا کہ ۱۹ ویں پلٹن سے جس نے بہرام پور
میں صریح حکم عدولی کی اور آمادہ فساد ہوئی ہتھیار چھین کے اُس کا نام کاٹ دیا جاوے

پھیلی یہ دیکھ کر تمام رجمنٹ کے لوگ خائف ہو گئے اس کیسے یہ کارتوس کے کاغذ کا ایک ٹکڑا دوسرا اس جلایا گیا اُس وقت پھر چاند خاں سے دریافت کیا گیا کہ اب تو اس میں ویسی بدبو نہیں آتی لیکن پھر بھی اُس نے کاغذ کے استعمال سے انکار کیا اور کہا کہ وہ موم جامہ کے مانند معلوم ہوتا ہے اسکے بعد صوبہ دار عبدالحق کو بلا کے پوچھا اُس نے جواب دیا کہ مجھکو اس کاغذ کے کاٹنے میں کچھ انکار نہیں ہے لیکن چھاونی میں عام مشہور ہے کہ اس کاغذ پر چربی چڑھی ہوئی ہے۔ بعد ازاں گلاب خاں جمعدار نے بھی بالیقین یہ بیان کیا کہ کارتوس میں ضرور چربی لگی ہے کیونکہ یہ جامد کاغذ کے نہیں ہے جو کہ پہلے مروج تھا جب کہ عدالت کو بخوبی معلوم ہوا کہ فوج کے لوگ اس کاغذ کے کاٹنے سے بالکل ناراض ہیں تو اس لحاظ سے کہ مذہبی توہمات میں خواہ غلط ہوں یا صحیح سرگرمی نہ دیا چاہیئے حکم دیا کہ اس امر کی آزمایش کیجائے کہ آیا کارتوس بغیر منہ سے کاٹنے کے بائیں ہاتھ سے پھاڑ کر نئی رفل میں بآسانی تمام بھر سکتے ہیں یا نہیں چنانچہ اس امر کا امتحان کیا گیا۔ اور امتحان پر معلوم ہوا کہ سپاہی بائیں ہاتھ سے کارتوس پھاڑ کے اُتنے ہی جلدی اور آسانی سے رفل میں بھر سکتے ہیں جیسا منہ سے کاٹ کے اس تجربہ کے بعد سپہ سالار نے اس بات میں اپنی منظوری کا حکم دیا اور ہز ایکسیلنسی گورنر جنرل نے اس حکم کا اعلان فرمایا کہ آیندہ سپاہی بجائے منہ کے کاٹنے کے کارتوس کو بائیں ہاتھ سے پھاڑ کے بھریں یہ فیصلہ ہوا ہی تھا کہ بہرام پور میں تازہ فساد پیدا ہوا ۱۹ ویں پلٹن کے کچھ سپاہی بارک پور سے مل کے بہرام پور گئے یہ شہر بھاگیرتی کے بائیں کنارہ اکیسویں میل کلکتہ سے مغرب کی طرف واقع ہے اس مقام پر ۱۹ ویں پلٹن کے سپاہیوں نے اُنکی دعوت کی عوت کے وقت مہمانوں نے تمام ماجرا دمدمہ اور بارک پور میں کارتوس کا ہوا تھا بیان کیا ۲۶ تاریخ فروری کو

فاسد اور جھوٹی خبریں اُنھوں نے سُنی تھیں اُنکی تردید کی خشک کارتوس دیئے گئے اور اُنسے
کہا گیا کہ چاہو جس چکنائی سے اُنکو چکنا کر کے استعمال کرو علاوہ ازیں یہ بھی قرار پایا کہ
ولایت سے کارتوس تیار نہ آئیں بلکہ کاغذ اور گولی علیحدہ علیحدہ بھیجے جاویں تاکہ ہندوستان
میں تیار کیے جاویں اسکے بعد بارکپور جہاں کہ کلکتہ کی چھاونی ہے ایک اور واردات
درپیش ہوئی وہاں کے سپاہیوں نے کارتوس کو مونہہ سے کاٹنے میں انکار محض کیا اور
کہا کہ کارتوس کے کاغذ میں چربی لگی ہوئی ہے جسکے مونہہ میں لگنے سے اُن کا ایمان جاتا
رہے گا ۴ تاریخ فروری کو جنرل ہیرسی صاحب حاکم فوج بارکپور نے مع دیگر صاحبان
فوج اس امر کی تحقیقات کے واسطے اجلاس فرمایا اور پلٹن نمبر دوم گرانیڈیر کے سپاہیوں
کے سامنے بلاکر استفسار کیا کہ کارتوس نہ کاٹنے کی کیا وجہ ہے بیج ناتھ سپاہی نے آگے
بڑھکر عرض کی کہ ہم کو شک ہے کہ اس کاغذ کے کارتوس سے شاید ہمارے ایمان میں فرق
آجائے ایسا کاغذ ہم نے کبھی پیشتر نہ دیکھا تھا اور لوگ بازار میں مشہور کرتے ہیں کہ اس کاغذ
پر چربی چڑھی ہوئی ہے یہ سُنکر صاحبان کچہری نے اُسکے ہاتھ میں وہ کاغذ دیا اور کہا کہ
اِسکو اچھی طرح روشنی میں دیکھکر بیان کرو کہ تمھارے نزدیک اِس میں کونسی چیز قابل
اعتراض ہے بیج ناتھ نے کہا کہ غریب پرور مجھکو اس کاغذ میں اِس باعث سے شک ہوا
ہے کہ یہ سخت اور کپڑے کی مانند معلوم ہوتا ہے اور کاغذ کے طور سے نہیں پھٹتا بعد ازاں
ایک اور سپاہی مسمی چاند خاں کے اظہار ہوئے اُس نے بیان کیا کہ کاغذ کے کارتوس
کے کاٹنے میں اعتراض اس وجہ سے ہوا کہ وہ مثال چمڑے کے سخت معلوم ہوتا ہے
اور جلانے کے وقت [illegible] بو چربی کی آتی ہے چنانچہ سپاہیوں نے چوتھی تاریخ
[illegible] کاغذ کے کارتوس کو پانی میں بھگو کر جلایا تو جلتے وقت اُس میں سے چراند

پھیلی یہ دیکھ کر تمام رجمنٹ کے لوگ خائف ہو گئے اِس کے بعد یہ کارتوس کے کاغذ کا ایک
ٹکڑا میرا جلاس جلایا گیا اُس وقت پھر جابد خاں سے دریافت کیا گیا کہ اتواس میں سے
ویسی بدبو نہیں آتی لیکن پھر بھی اُس نے کاغذ کے استعمال سے انکار کیا اور کہا کہ وہ
موم جامہ کے مانند معلوم ہوتا ہے اسکے بعد صوبہ دار جدا بخش کو بُلا کے پوچھا اُس نے
جواب دیا کہ مجھکو اس کاغذ کے کاٹنے میں کچھ انکار نہیں ہے لیکن بھائیوں میں عام مشہور ہے کہ
اِس کاغذ پر چربی چڑھی ہوئی ہے۔ بعد ازاں گلاب خاں جمعدار نے بھی بالیقین یہ بیان کیا
کہ کارتوس میں ضرور چربی لگی ہے کیونکہ یہ مانند کاغذ کے نہیں ہے جو کہ پہلے مروج تھا جب کہ
عدالت کو بخوبی معلوم ہوا کہ فوج کے لوگ اس کاغذ کے کاٹنے سے بالکل ناراض ہیں تو
اِس لحاظ سے کہ مذہبی توہمات میں خواہ غلط ہوں یا صحیح سرگرم دخل ہے۔ یا یائے حکم دیا
کہ اس امر کی آزمایش کیجائے کہ آیا کارتوس بغیر منہ سے کاٹنے کے بائیں ہاتھ سے پھاڑ کر
نئی رفل میں آسانی تمام بھر سکتے ہیں یا نہیں چنانچہ اس امر کا امتحان کیا گیا۔ اور امتحان
پر معلوم ہوا کہ سپاہی بائیں ہاتھ سے کارتوس پھاڑنے کے اُتنے ہی جلدی اور آسانی سے رفل
میں بھر سکتے ہیں جیسا منہ سے کاٹ کے اِس تجربہ کے بعد سپہ سالار ممدوح نے اس بات
میں اپنی منظوری کا حکم دیا اور ہز ایکسیلنسی نواب گورنر جنرل ممدوح نے اس حکم کا اعلان فرمایا کہ
آئندہ سپاہی بجائے منہ کے کاٹنے کے کارتوس کو بائیں ہاتھ سے پھاڑ کے بھریں یہ فیصلہ
ہوا ہی تھا کہ بہرام پور میں تار و فساد پیدا ہوا ۳۴ ویں پلٹن کے کچھ سپاہی بارک پور سے ملنے کے
بہرام پور گئے یہ شہر بھاگیرتی کے بائیں کنارے ایک سو میل کلکتہ سے مغرب کی طرف
واقع ہے اس مقام پر ۱۹ ویں پلٹن کے سپاہیوں نے اُنکی دعوت کی دعوت کے وقت معمول
نے تمام ماجرا جو دمدمہ اور بارک پور میں کارتوس کا ہوا تھا بیان کیا ۲۶ تاریخ فروری کو

فاسد اور جھوٹی خبریں اُنھوں سے نسبتی تھیں اُنکی تردید کی خشک کارتوس دیئے گئے
کہا گیا کہ چاہو جس چکنائی سے انکا چکنا کر کے استعمال کرو علاوہ ازیں یہ بھی قرار پایا کہ
ولایت سے کارتوس تیار نہ آئیں بلکہ کاغذ اور گولی علیحدہ علیحدہ بھیجے جاویں تاکہ وہ ہندو
میں تیار کیئے جاویں اسکے بعد بارک پور جہاں کہ کلکتہ کی چھاؤنی ہے ایک اور واردات
درپیش ہوئی وہاں کے سپاہیوں نے کارتوس کو مونہ سے کاٹنے میں انکار محض کیا
کہا کہ کارتوس کے کاغذ میں چربی لگی ہوئی ہے جسکے مونہ میں لگنے سے اُن کا ایمان
رہے گا ۶ تاریخ فروری کو جنرل ہیرسی صاحب حاکم فوج بارک پور نے مع دیگر صاحبان
فوج اس امر کی تحقیقات کے واسطے اجلاس فرمایا اور پلٹن نمبر دوم گرانیڈیر کے سپاہیوں
کے سامنے بلا کر استفسار کیا کہ کارتوس کاٹنے کی کیا وجہ ہے بیج ناتھ سپاہی نے آگے
بڑھ کر عرض کی کہ ہم کو شک ہے کہ اس کاغذ کے کارتوس سے شاید ہمارے ایمان میں فرق
آجائے ایسا کاغذ ہم نے کبھی پیشتر نہ دیکھا تھا اور لوگ بازار میں مشہور کرتے ہیں کہ اس کاغذ
پر چربی چڑھی ہوئی ہے یہ سُنکر صاحبان کچہری نے اُسکے ہاتھ میں وہ کاغذ دیا اور کہا کہ
اِسکو اچھی طرح روشنی میں دیکھکر بیان کرو کہ تمھارے نزدیک اِس میں کونسی چیز قابل
اعتراض ہے بیج ناتھ نے کہا کہ غریب پرور مجھکو اس کاغذ میں اِس باعث سے شک
ہے کہ یہ سخت اور کپڑے کی مانند معلوم ہوتا ہے اور کاغذ کے طور سے نہیں پھٹتا بعد ازاں
ایک اور سپاہی مسمی چاند خاں کے اظہار ہوئے اُس نے بیان کیا کہ کاغذ کے کارتوس
کے کاٹنے میں اعتراض اس وجہ سے ہوا کہ وہ مثال چمڑے کے سخت معلوم ہوتا ہے
اور جلانے کے وقت اُس میں سے بو چربی کی آتی ہے چنانچہ سپاہیوں نے چوتھی تاریخ
جلا و حال ... کاغذ کے کارتوس کو جو پانی میں بھگو کر جلایا تو جلتے وقت اُس میں سے چرا...

شروع سال ۱۸۵۷ء میں مفسدہ پردازوں نے یہ غلط خبر مشہور کی کہ جو ہندوستانیوں کیواسطے ولایت سے جو کارتوس آئے ہیں اُن میں سور اور گائے کی چربی لگی ہوئی ہے اور ایسے کارتوسوں کے تقسیم کرنے سے سرکار کا ارادہ ہے کہ مذہب ہنود و اسلام کو بگاڑا جائے اور سب لوگ عیسائی ہو جائیں ۲۲ تاریخ جنوری ۱۸۵۷ء مقام دمدمہ میں جو کلکتہ کے قریب ہے کسی ادنیٰ قوم کے ہندو نے دوم بنگال گرانیڈیر کے ایک برہمن سپاہی سے پانی پینے کو لوٹا مانگا برہمن نے انکار کیا اُس نیچی ذات کے آدمی نے سپاہی سے کہا کہ اجی مہاراج آپ اپنی ذات پر شیخی مارئیے دیکھو تو سہی ہوتا کیا ہے آپکو گائے اور سور کی چربی ہوئی چربی کے کارتوس منہ سے کاٹنے پڑینگے پھر آپ کی ذات کہاں رہیگی برہمن نے یہ سنکر اس خبر کو سب اپنے بھائی بندوں میں پھیلایا گویا یہاں سے بغاوت کی ابتدا ہوئی۔ تمام فوج ہندوستانی تعینہ دمدمہ کو گمان ہوا کہ وہ ذات میں سے خارج ہو جائینگے اور جب وہ گھر جائینگے تو کوئی اُنکے ساتھ کھانا نہ کھاویگا جب اس بات کی خبر انگریزی افسروں کو ہوئی اُنھوں نے پریڈ کا حکم دیا حکم ہوتے ہی سب فوج آراستہ ہو کر کھڑی ہوئی افسروں نے ناراضگی کا باعث استفسار کیا اُنھوں نے جو سنا تھا وہ بیان کر دیا۔ افسروں نے سنکر اُنکی دلجمعی کی اور جو

مسلمان مرہٹوں کے ظلم سہتے سہتے ایسے تنگ آ گئے تھے کہ انھیں انگریزوں کی سلطنت بسا غنیمت معلوم ہوتی تھی اگر باغی اور بے رحم فوج دہلی کا رخ نہ کرتی اور یہاں انگریزوں ہی کا تسلط رہتا تو ہرگز کسی قسم کی بربادی نہ ہوتی- خدا کو جو کچھ منظور تھا وہ ہوا- اور اب شکر کا مقام ہے کہ انگریزوں کی سلطنت ہندوستان کے لیئے ایک نعمت غیر مترقبہ مانی گئی ہے-

ہم چاہتے ہیں کہ غدر ۱۸۵۷ء کے مختصر حالات درج کریں تاکہ معلوم ہو کہ باغی لشکریوں کو کیسی زک اٹھانی پڑی اور انگریزوں کو جن کے معصوم بچوں اور عورتوں کو قتل کیا گیا- خداوند تعالیٰ نے اپنے فضل سے کیسی فتح عنایت کی- غدر کے ان حالات سے یہ پتہ چل جائیگا کہ اسکی ابتدا کیونکر ہوئی اور یہ آگ ہندوستان کے اکثر حصوں میں کیونکر بھڑک گئی- بہادر شاہ کا مقدمہ کیونکر ہوا اور بعض بڑے بڑے مسلمان یا ہندو عہدہ داروں نے کیا کیا اظہار و [illegible]
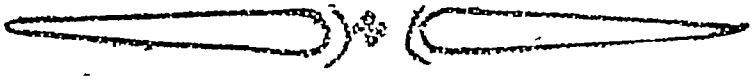
لگے لال قلعہ میں زندگی بسر کرنے لگا اور قریب قریب تمام ہندوستان کی حکومت مرہٹوں کے
قبضہ میں آگئی ۱۷۸۸ء میں شاہ عالم نے اس بات کی کوشش کی تھی کہ مرہٹوں کے پنجہ سے
آزاد ہو جائیں مگر بیچارے کامیاب نہیں ہوئے اور اس کا نتیجہ یہ ہوا کہ مرہٹوں کی ایک
مستقل فوج دہلی میں رہنے لگی۔

اس تاریخ سے شاہ دہلی مرہٹوں کے ہاتھ میں مثل کٹ پتلی کے رہنے لگا یہاں تک کہ
ستمبر ۱۸۰۳ء میں لارڈ لیک نے دہلی کی فصیلوں کے نیچے مرہٹوں کو شکست دے کے
شاہ عالم کو اپنی پناہ میں لیلیا ۱۸۰۴ء میں مہاراجہ ہولکر نے دہلی پر سخت حملہ کیا لیکن کرنل
اوکٹرلونی نے جسکو اہل دہلی اختر لونی کہتے ہیں بڑی بھاری شکست ہولکر کو دی اور وہ
دہلی سے بھگا دیا گیا۔ اس تاریخ سے دہلی کی تواریخ میں ایک جدید سال کا آغاز ہو کے ۵۳
سال تک امن و امان رہا۔

سلطنت مغلیہ کا ایک دھندلا سا سایہ صرف دہلی کی چار دیواری میں رہ گیا تھا سلطنت
بالکل جا چکی تھی مگر انگریز حکام نے بادشاہ کی عزت و حرمت کو ایک حد تک برقرار رکھا
تھا انہیں ایک معقول وظیفہ دیا جاتا تھا۔ اور اُن کے ذاتی معاملات میں کسی قسم کی دست
اندازی نہیں کی جاتی تھی۔ شہر ساجوا تھا اور صاحبقراں تیمور کی اولاد انگریزوں کی سرپرستی
میں آرام سے بادشاہ بنی تھی۔ بہادر شاہ یا اُن کے والد نے آنکھ کھول کے سوائے
انگریزوں کے اور کسی کو نہیں دیکھا مگر وہ شاہانہ برتاؤ جو اکبر یہ بہادر شاہ یا اُن کے والد
سے کرتے تھے شاہ عالم نے خواب میں بھی نہیں دیکھا تھا مثل سابق کے بادشاہ
کے دربار میں بھی شاہانہ ادب و آداب برتا جاتا تھا اور انگریزی حکام حتی الامکان حتی
سے انکی پاسداری کرتے تھے۔ ایسے دھندلے سایہ کا قیام واقعی بہت مشکل تھا۔

میں پھنس گئی۔ لیکن شاہجہاں نے ۱۶۳۸ء اور ۱۶۵۸ء کی مدت میں دہلی کو موجودہ شکل پر تعمیر کیا۔ لال قلعہ۔ جامع مسجد اور مغربی جمنا کنیال کی تعمیر شاہ جہاں ہی نے کی سلطنت مغلیہ کو اکبر کے زمانے میں عروج شروع ہوا تھا اور عالمگیر کے آخری زمانہ تک یہی عروج ہوتا رہا۔ اُدھر ۱۷۰۷ء میں اورنگزیب کی آنکھیں بند ہوئیں اور اُدھر سلطنت مغلیہ کو تنزل شروع ہوا۔ بغاوتیں اور ملکی لڑائیاں سکھوں اور مرہٹوں کی پیدا ہوگئیں اورنگ زیب کے جانشین بجائے خود قابل نہ تھے بلکہ اُمرا کے ہاتھ میں مثل کٹ پتلیوں کے تھے۔ اورنگ زیب کے پوتے جہاندار شاہ کو ایک ہی سال بیٹھے ہوئے تخت پر گزرا تھا کہ کسی نے اُسے قتل کر ڈالا۔ پھر

محمد شاہ رنگیلے

ہوئے جنکے زمانہ سلطنت میں سب سے اول مرہٹوں کی فوجیں دہلی کی فصیلوں کے نیچے آگئیں یہ واقعہ ۱۷۳۶ء میں ہوا اس کے تین سال بعد نادر شاہ آدھمکے اور مغل فوج کو کرنال پر شکست دیکے بڑے جاہ و جلال سے شہر میں داخل ہوئے۔ ابھی عہد و پیمان ہی ہو رہا تھا کہ اہل شہر نے نادر کی فوجوں پر حملہ کر دیا اور کئی پلٹنیں کاٹ ڈالیں نادر نے اِس ہنگامہ کو بہتیرا فرو کرنا چاہا لیکن نہو سکا آخر اُس نے غصہ میں آکے اپنی فوج کو قتل عام کا حکم دیدیا اور آپ سنہری مسجد میں مع اپنے وزرا کے آبیٹھا سنہری مسجد ابھی تک موجود ہے اور شہر کی کوتوالی کے پہلو میں بنی ہوئی ہے۔ کچھ کم دو مہینے تک نادر دہلی میں رہا۔ نادر سے جتنا لیا گیا یہاں سے لیگیا علاوہ اور قیمتی اشیا تخت طاؤس وغیرہ کے نقد روپیہ اندازاً آٹھ ملین اسٹرلنگ پونڈ اور دوسری روایت کے بموجب بارہ کروڑ روپیہ لیگیا اور دہلی میں اُسکی فوج بالکل جھاڑو دیگئی۔ غرض ۱۷۰۷ء سے سلطنت کو تنزل شروع ہوا اور ایسا تنزل ہوا اور اس تیزی سے ہوا جس کی نظیر دنیا میں نہیں ملتی یہانتک کہ ۱۷۷۱ء میں شاہ عالم عالمگیر ثانی کا بیٹا مرہٹوں کا شہزادہ

پہاڑ دیکھائیگی شہر والوں نے اطاعت قبول کرلی۔ تیمور نے اپنے وعدہ کے خلاف شہر کو لوٹ بھی لیا اور رعایا کو قتل بھی کر دیا۔ فتح اور برباد کرنے کے بعد تیمور واپس چلا گیا تو تیمور کے بعد شہر کی عجیب حالت تھی نہ کوئی گورنمنٹ تھی اور نہ رعایا شہر کیا تھا بالکل ویرانہ معلوم ہو رہا تھا جب محمود نے سنا کہ تیمور ہندوستان سے چلا گیا تو اپنے پایہ تخت میں واپس آیا شہر کی درستی کی اور اسے دوبارہ آباد کیا ۱۴۱۲ء میں محمود کی آنکھیں بند ہوتے ہی اسکے خاندان کی آنکھیں بھی ساتھ ہی بند ہو گئیں۔ تغلق کی جگہ سیدوں کا خاندان قائم ہوا لیکن ۱۴۵۱ء میں سید بھی مٹا دیئے گئے اور انکی جگہ خاندان لودھی نے لیلی مگر اس خاندان نے بجائے دہلی کے آگرہ کو اپنا پایہ تخت بنایا ۱۵۰۴ء میں۔

بابر

نے دہلی پر حملہ کیا۔ بابر تیمور کی چھٹی پشت میں تھا پانی پت کے ایک خونریز میدان میں ابراہیم لودھی کو شکست دی اور نہایت طمطراق سے دہلی میں داخل ہوا۔ اور افغان خاندان کا ہمیشہ کے لیئے خاتمہ کر دیا۔ دہلی کی فتح کے بعد بابر نے اپنا پایہ تخت آگرہ کو بنایا لیکن اسکے بیٹے ہمایوں نے دہلی ہی کو دار الخلافہ کے لیئے پسند کیا اور وہ یہاں چلا آیا ۱۵۴۰ء میں شیر شاہ نے ہمایوں کو شکست دیکے بھگا دیا اور ایک جدید پایہ تخت دہلی میں اپنے مذاق کا تعمیر کرایا اسکے گرد فصیلیں بنائیں اور ہر مقام پر زبردست گرجگہ تعمیر کیئے۔ شیر شاہ کے زمانہ میں دہلی ہمایوں کے مقبرہ سے موجودہ شہر دہلی کے جنوبی دروازہ تک آباد تھی ۱۵۵۵ء میں ہمایوں نے دوبارہ دہلی کو فتح کرلیا لیکن اس فتح کے چھ مہینے کے بعد اسکی وفات ہو گئی اور پھر اس کا بیٹا اکبر تخت نشین ہوا

اکبر اور جہانگیر

کے زمانہ میں آگرہ یا اکبرآباد سلطنت کا پایہ تخت رہا اس سبب سے دہلی ایک مدت اور بھی تنزل

بڑی بھاری شکست دی دوسرے حملہ میں مغلوں نے دو مہینے محاصرہ کرنیکے بعد بغیر جنگ
کے شہر چھوڑ دیا سنہ ۱۳۲۱ء میں غلزئی خاندان کا بھی خاتمہ ہوگیا اور اُسکی جگہ خاندان تغلق نے
لی پٹھان شاہوں نے کسی دوسرے دارالخلافہ کے آباد کرنے کی ضرورت نہیں دیکھی
ہندوں کے پرانے شہر پر قناعت کی اور اپنے مذاق کے موافق اس میں کچھ تغیر و تبدل
کر لیا لیکن اسی خاندان کے شاہوں میں غیاث الدین تغلق نے ایک نئے دارالخلافہ
کی بنیاد ڈالی جو جانب شرق چار میل کی دوری پر ابھی تک موجود ہے ہر سیاح کا فرض ہے کہ جب
قطب صاحب کی سیر کرنے جائے تو جانب شرق تغلق آباد کا محل یا قلعہ دیکھے وہاں اسے صدا
کی خدائی یاد آجائیگی کیسی عالیشان اور مستحکم عمارت ہے اور یہ تعجب سے دیکھا جاتا ہے کہ ابھی تک
خاندان تغلق کے کچھ لوگ یہاں رہتے ہیں اور بیچارے کھیتی باڑی کرتے ہیں سیاح یہاں
آکے اس بات کو اچھی طرح دیکھ لیگا کہ تغلق آباد کتنا بڑا شہر تھا اور گلیوں اور شاہراہوں کا نشان
ابھی تک اسکی نظر پڑیگا کہ کتنی چوڑی بڑی شاہراہیں ہیں اور اپنے عروج اور آبادی کے زمانہ میں
اسکی شان و شوکت کی کیا کیفیت ہوگی۔ غیاث الدین کے بعد محمد تغلق ہوا جسنے سنہ ۱۳۲۵ء سے
سنہ ۱۳۵۱ء تک حکومت کی اسکے وقت میں تغلق آباد کو بہت عروج ہوا اور ایسا عروج ہوا کہ اسکے
بعد سوائے زوال کے اور کوئی درجہ قدرت نے نہیں رکھا تھا۔ محمد تغلق کی آنکھیں بند ہوتے
ہی تغلق آباد کا بھی زوال شروع ہوا کیونکہ اسکے جانشین فیروز شاہ تغلق نے ایک جدید شہر
کی بنیاد ڈالی جو قطب صاحب کی لاٹ سے جانب شمال چند میل کے فاصلہ پر موجود ہے اور
اپنے نام پر اس کا نام فیروز آباد رکھا سنہ ۱۳۵۵ء میں محمود تغلق کے زمانہ میں تیمور نے دہلی پر حملہ
کیا محمود گجرات بھاگ گیا اسکے لشکر کو پایہ تخت کی فصیلوں کے نیچے شکست ملی اور آخر تیمور کے
اس وعدے پر کہ اہل شہر نے اطاعت قبول کرلی اور شہر کے دروازے کھولدیئے تو انھیں بچا

سایہ گورستاں میں کچھ کچھ نظر آتا ہے۔

قطب صاحب کی لاٹ شہر سے شمالی سمت قریب فصیل کے واقع ہے عمارت سنگ سرخ کی عجیب و غریب ہے اسکے کئی حصے ہیں اندر سیڑھیاں ہیں ہر شخص آسانی سے اوپر چڑھ سکتا ہے اسکے ایک ہی حصہ پر چڑھ کے دیکھو تو عجب حسرت خیز نظارہ معلوم ہوگا ہزاروں محلات ادہر اُدھر نظر آئینگے لیکن سوائے کھنڈروں کے اور کوئی چیز نہیں دکھائی دیتی جس زمانہ میں یہ ہوگئے اور جن لوگوں نے بنائے ہونگے اسوقت انکی کیا حالت تھی مگر اب کیا تو اُن کو آسکے بسیرا ایسے ہیں اور یا ہر وقت ویرانی کا دور دورہ رہتا ہے۔

چشم عبرت میں کشا و حال شاہاں را نگر	تا بیابی از گردش گردوں گرداں خراب
پردہ داری میکند بر طاق قیصر عنکبوت	بوم نوبت میزند بر گنبد افراسیاب

جو سیاح باہر سے آئے اُس کا سب سے پہلا فرض یہ ہو کہ ان کھنڈرات کی ضرور سیر کرے کیونکہ ان ہی کھنڈروں میں مسلمانوں کی گذشتہ شان و شوکت کا پتہ لگتا ہے اور یہی کھنڈر اور خاک کے تودے ہیں جہاں شاہوں شہنشاہوں شاہزادوں شاہزادیوں کی ہڈیوں کا چورا ملا ہوا ہے اور مسلمانوں کی صدہا سال کی پرورش نور پر جلال سلطنت ان ہی چند مٹی کے ڈھیروں میں مل گئی ہے یہ کھنڈر بزبانِ حال سے ناظر کے سامنے گویا ہوتے ہیں ہمیں حقارت سے نہ دیکھو ہمیں بھی ایک دن پورا عروج ہو چکا ہے اگرچہ اب ہم پامال ہو رہے ہیں پھر لاٹ سے آگے بڑھکے خواجہ صاحب کا مزار ہے یہ خواجہ حضرت مسعودی ہوئی ہیں اور انکی نعل میں ... مزار ہے جہاں بکثرت لوگ زیارت کو جاتے ہیں کسی حیدرآبادی رئیس نے اسکے گرد سنگ مرمر کا کٹہرا بنوا دیا ہے۔ اسی قسم کے مزار اور تاریخی مقامات میں جو دیکھنے سے تعلق رکھتے ہیں۔

بت تبدیلی پیدا ہو گئی پہلے حضرت نظام الدین اولیا کی قبر پر قوالی نہیں ہوتی تھی اور نہ دھوم
مچتی تھی کیونکہ انکے ملفوظات میں ہے کہ حضرت شاہ صاحب کو موسیقی سے سخت نفرت تھی
مگر رنگیلے بادشاہ نے بعد ازاں اس بزرگ اسلام کی طبیعت کا پاس مطلق نہیں کیا اور تب اسکے
سے قوالی ہونی شروع ہوئی یہاں تک بھی مضائقہ نہ تھا لیکن رفتہ رفتہ کسبیوں کو بھی دخل
ملنے لگا اور اب افسوس سے دیکھا جاتا ہے کہ قوالوں سے ذرا فاصلہ پر کسبیاں بھی حقانی گیت
گاتی ہوئی نظر آتی ہیں ہر ششماہی میلہ بہت زور کا ہوتا ہے لیکن جو اشخاص فاتحہ خوانی کی
نیت سے جاتے ہیں انکی تعداد انگلیوں پر گنی جا سکتی ہے حضرت نظام الدین اولیا کے
[illegible] کے سامنے

محمد شاہ رنگیلے

مع اپنے اور خاندان کے ایک گوشہ میں آرام کر رہے ہیں انکی چھوٹی سی قبر بنی ہوئی
ہے اور اس پر کوئی برج وغیرہ نہیں ہے صحن مزار سے ایک بلند قطعہ زمین پر جس کے گرد
جنگلا گھرا ہوا ہے محمد شاہ اور دوسرے شاہان دہلی آرام کرتے ہیں اور اب انکی ایسی بے بسانہ
حالت ہے کہ اللہ کی پناہ خالی دنوں کو تو جانے دو جب ہر ششماہی پر ہزاروں آدمی جمع ہوتے
ہیں کوئی انکی قبروں پر آنکھ نہیں ڈالتا وہ عروج تھا اور یہ زوال ہے۔ سنا گیا ہے کہ شاہ نظام الدین
کے مزار پر جو مقبرہ تعمیر ہے یہ محمد شاہ رنگیلے نے تعمیر کیا تھا انھیں حضرت سلطان جی سے
عقیدہ بہت تھا چونکہ اتفاقیہ دہلی کی سلطنت انھیں مل گئی تھی تو یہ سمجھ گئے تھے کہ محض
شاہ نظام الدین اولیا رحمہ اللہ کی نظر توجہ سے بادشاہی حاصل ہوئی ہے۔ محمد شاہ خاندان
مغلیہ میں سے نہ تھے نہ ان کا کوئی حق تھا یہ اصل میں ترک تھے چونکہ انکی ماں کا رسوخ
بہت تھا اور اس وقت شاہی نسل کا کوئی شخص نظر بھی نہ آتا تھا اس لیے انھیں بادشاہ
بنا دیا گیا افسوس نہ وہ سلطنت رہی نہ وہ خاندان سب برباد ہو گئے اور ان کا دھندلا

پڑی ہوئی ہیں بہت سی مساجد ہیں جہاں انسان کبھی جاکے بھی نہیں پھرتا کیا تماشہ کی بات ہے کہ ہم مسلمان روزمرہ نئی نئی مساجد بنوائے چلے جاتے ہیں اور پرانی مسجدیں برباد کرتے ہیں

جدید عمارتوں میں

گورنمنٹ کالج ہے جو ۱۷۹۲ء میں سانتھا سرڈیسی پروٹسٹنٹ کا گرجہ جس کو دسہزار پونڈ کی لاگت سے کرنل اسکنرنے بنوایا تھا جو ایسٹ انڈیا کمپنی کی تاریخ میں ایک بڑے نامور افسر گزرے ہیں چاندنی چوک کے وسط میں گھنٹہ گھر ہے جو اس تالاب پر بنایا گیا ہے جو غدر سے پہلے یہاں بنا ہوا تھا چاندنی چوک کے پیچھے جانب شمال ملکہ کا باغ ہے مغرب اور شمال کیطرف شاہی خاندان کے خوبصورت مقبرے ہیں ہمایوں خاندان مغلیہ کا دوسرا شہنشاہ بھی یہیں آرام کر رہا ہے یہ مقبرہ سنگ مرمر کا بنا ہوا ہے اور بہت ہی خوبصورت ہے شہر سے اس کا فاصلہ قریب ۲ میل کے ہے اسکے گرد ایک دیوار ہے اسکے چار دروازے ہیں یہاں بڑے بڑے باغات لگے ہوئے تھے حوض اور فواروں کے نشان اب بھی موجود ہیں وسط میں ایک پلیٹ فارم قریب ۲۰ فیٹ کے اونچی اور دو سو فٹ مربع سی ہوئی ہے چاروں طرف سیڑھیاں ہیں اسکے اوپر مزار بنا ہوا ہے اور مزار پر بہت بڑا سنگ مرمر کا برج ہے جانب غرب ایک میل کے فاصلہ پر بہت سے مزار اور مقبرے ہیں سب سے زیادہ خوبصورت اور مشہور

حضرت نظام الدین اولیا رحمۃ اللہ علیہ

کا مزار ہے یہ مزار جسقدر خوبصورت ہے اُسیقدر مرجع خلائق بھی ہے یہاں چھوٹی سی آبادی بھی ہے اور اکثر شہزادے رہتے ہیں حضرت نظام الدین اولیا کی سال بھر میں ایک مرتبہ سترھویں ہوتی ہے اور دوسری سترھویں اُسکے فاصل سا کر دیا مرید امیر خسرو دہلوی کی منائی جاتی ہے ایک قسم کی فاتحہ خوانی ہے جس کا دستور ہمیشہ سے چلا آتا ہے لیکن زمانہ گزرنے پر اس تقریب

ہیں سب سے اول درجہ کا ہے چاندنی چوک جو اس کی پٹری کو بھی دونوں طرف کی سڑکوں کے
ساتھ ملا دیا جائے تو ہندوستان میں اتنی کم شہر اتنی چوڑی سڑک کے نکلیں گے چاندنی
چوک قلعہ کی مشرقی سمت سے شروع ہو کے لاہوری دروازے پر ختم ہو جاتا ہے لیکن فتحپوری
سے لاہوری دروازہ تک ایک دو بازار غلہ اور گرم مسالہ الایچی جائفل ادویات اچار
وغیرہ کی منڈی ہے اور اسے کھاری باولی کہتے ہیں چاندنی چوک ۷۰ فٹ چوڑا اور ۳/۴ میل لمبا
ہے چاندنی چوک کے بیچ میں پٹری ہے اسکے نیچے نہر بہتی ہے دونوں جانب پٹری پر نیم کے بڑے بڑے
درختوں کا سایہ دونوں سڑکوں پر خوبصورت دکانیں اور پکی عمدہ حویلیاں ہیں بیچ کی پٹری پر
میوہ فروش وغیرہ تہذیب سے بیٹھے ہوئے ایک عجیب کیفیت پیدا کرتے ہیں چاندنی چوک کے
کچھ دور جانب جنوب

جامع مسجد ہے

ایک بلند چٹانی قطعہ زمین پر بنی ہوئی ہے غور سے دیکھنے کے بعد معلوم ہوتا ہے کہ یہ ایک جملہ
ہے جس کا مطلب یہ ہے کہ دیدہ میر النظیر تمام دنیا میں نہیں جس سمت کو دیکھو یہی الفاظ پڑھے جاتے ہیں
جس حصہ کو دیکھو یہی عبارت معلوم ہوگی اس کا صحن ۴۵۰ فٹ مربع ہے خود جامع مسجد کا طول
۲۶۱ فٹ ہے تین سنگ مرمر کے برج ہیں دو منارے ہیں اور وہ ایسے عالیشان منارے ہیں
کہ آدمی دیکھا ہی کرے اسکے علاوہ دو اور بھی مسجدیں ہیں جو دیکھنے کے قابل ہیں ایک کالی
مسجد ہے جس میں سیاہ رنگ دیا گیا تھا کسی افغانی شاہ نے بہت ہی ابتدائی زمانے میں
اسے تعمیر کیا تھا اور دوسری مسجد روشن الدولہ کی ہے مسجد فتحپوری بھی دیکھنے کے قابل ہے
لیکن مسلمان ممبر زیادہ توجہ نہیں کرتے اس لیے اسکی حالت قابل تحسین نہیں ہے لیکن کہ
بہت خوبصورت اور عمدہ مساجد ہیں جن میں نہ پانی کا انتظام اور نہ بوریا ہے بالکل ویران

طرف سلیم گڈھ کا قلعہ ہے جو سلیم شاہ نے ۱۶ ویں صدی عیسوی میں بنایا تھا مگر اب بالکل ویران
پڑا ہے ایسٹ انڈین ریلوے شہر میں داخل ہوتی ہے سلیم گڈھ سے گزر کے قلعہ کے
ایک کونے میں ہوتی ہوئی ریلوے اسٹیشن تک پہنچ جاتی ہے پھر یہاں سے راجپوتانہ اسٹیٹ ریلوے
کو لیے ہوئے چلی گئی ہے شہر کے شمال مشرقی کونے میں تحصیل کے اور کمشنری مدارس کے
قریب عدالتیں ہیں او حرام ہے باغ عدالتیں اور ریلیں مشرق اور شمال سمت میں ایک سلسلہ
پیدا کرتی چلی گئی ہیں اور اس سلسلہ سے جو گوشہ پیدا ہوتا ہے اس میں ملکہ کا باغ ہے جو بالکل شہر کے
اندر ہے اس عظیم سلسلہ کا رقبہ تمام شہر دہلی سے نصف ہے گویا آدھا شہر باغ قلعہ ریلوے اسٹیشن
عدالتوں وغیرہ نے لے لیا ہے اور آدھے شہر میں آبادی ہے شہر کے جنوب مغربی حصہ میں کالج
ہیں اور اسی حصہ میں مکانات وغیرہ بنے ہوئے ہیں۔

شہر کی عمارتیں

عموماً اینٹوں اور چونے سے بنتی ہیں نہایت شاندار اور بڑی لاگت کی بنوائی جاتی ہیں
جو کسی عمارت ہوتا ہے ہی لاکھوں کے روپیہ لگتا ہے جس نے دس بیس برس پہلے دہلی کو دیکھا
ہے وہ اسوقت دیکھے تو اسے شہر میں داخل ہوتے ہی تعجب ہوگا کہ یہ وہی شہر ہے یا الہ دین
کے جن نے ایک نیا شہر پرانی دلی کی جگہ قائم کر دیا ہے جسطرف نظر اٹھا کے دیکھو سوائے چند
قدیمی عمارتوں کے جدید عمارتیں ہی نظر پڑینگی اور اس کا سلسلہ ابھی تک جاری ہے شہر کی
گلیاں تو اس قدر تنگ نہیں کہ بہت تنگ ہیں لیکن ناپاک اور غلیظ نہیں ہیں ان اہل ہنود
کے بعض محلوں میں بلند بلند عمارتوں کی وجہ سے چونکہ آفتاب ہمیشہ کے لیے روشنی پہنچانے
نہ آیا اس لئے بعض اوقات وہاں سے بو پیدا ہو جاتی ہے مگر کھلی ہوئی گلیوں میں
بات نہیں یہاں بس شاہراہیں بہت خوبصورت اور وسیع ہیں ان کے نام ملکہ و علی

بنی ہوئی ہیں جو شاہجہاں نے بنوائی تھیں بعد ازاں انگریزوں نے اسکے آگے کھائیاں کھدوا
دیں اور اسے اور بھی مضبوط کر دیا اب تک یہ فصیل موجود ہے کہیں کہیں اسکی مرمت کی گئی
ہے لیکن اسکی مرمت نہیں ہوتی شہر کی مشرقی جانب جہاں دریا ہے جمنا پر ختم ہوتی ہے فصیل
نہیں ہے فصیل کا دور ساڑھے پانچ میل ہے اسکے دس دروازے ہیں جن میں خاص دروازے
کشمیری دروازہ یا موری دروازہ جانب شمال کابلی اور لاہوری دروازے جانب مغرب اور
دہلی اور اجمیری دروازے جانب جنوب

لال قلعہ

یہاں شاہان مغلیہ رہتے تھے شہر کے جانب شرق بنا ہوا ہے اور سیدھا دریا میں چلا گیا ہے
اسکے تین طرف سرخ پتھر کی ایک فصیل کھنچی ہوئی ہے اور اسکے چاروں طرف چھوٹے چھوٹے
برج بنے ہوئے ہیں مغرب اور جنوب کی طرف اس میں داخل ہونیکے دروازے ہیں ۱۸۵۷ء کے
غدر کے بعد قلعہ کی اندرونی عمارت کا بہت بڑا حصہ منہدم کر دیا گیا اور گوروں کے رہنے کے
لیئے قلعہ ہی میں بارکیں بنالی گئی ہیں۔ قلعہ میں بڑی شاندار عمارتیں نوبتخانہ دیوان عام۔ دیوان
خاص اور رنگ محل ہیں جنکو ہاتھ نہیں لگایا گیا اور وہ جوں کی توں موجود ہیں اور واقعی قابل
دید ہیں۔ لیکن مسٹر فرگسن نے اپنی کتاب تاریخ فن عمارت میں اس بات کا اظہار کیا ہے کہ قلعہ
کی عمارتوں کے توڑنے سے ان خاص عمارات کی آدھی خوبصورتی رہ گئی اگر قلعہ کو اس صورت
سے رکھا جاتا تو بڑا ہی خوبصورت معلوم ہوتا۔ قلعہ کے جنوب میں

دریا گنج

ہے یہاں انگریزی فوج کی چھاؤنی ہے اور صرف ایک دیسی رجمنٹ پیادہ فوج کی رہتی ہے اور اس کا
ایک بازو یورپین فوج کا قلعہ میں رہتا ہے گویا فوج قلعہ ہے جو ہمیشہ دہلی میں رہتی ہے دریا کی دوسری

تین نائب تحصیلدار ایک سپرنٹنڈنٹ اور ایک نائب سپرنٹنڈنٹ پولیس اور ایک سول سرجن

ضلع دہلی کی تاریخ

آخری صدی عیسوی میں مغل شاہوں کی حکومت پارہ پارہ ہو کے مرہٹوں کے ہاتھ میں گئی اور مرہٹہ سپہ سالار نے شاہ عالم کو اپنا قیدی سا لیا ۱۸۰۳ء میں لارڈ لیک نے مرہٹوں کی قوت کو توڑ کے دہلی پر قبضہ کر لیا اور اب شہنشاہ کمپنی کی نگرانی میں آ گئے کمپنی نے دہلی حصار اور ایک بڑا قطعہ زمین شاہی خاندان کے اخراجات کے لیئے شہنشاہ کو حوالہ کر دیا اور یہ قطعہ زمین ایک انگریزی افسر کے ماتحت کیا گیا جسکو ریذیڈنٹ کہتے تھے اس کے محاصل اور انتظامات وغیرہ شہنشاہ ہی کے نام سے ہوتے تھے اِن اضلاع سے جو شاہی خاندان کو سالانہ تنخواہیں ملتی تھیں اِن سب کی تعداد ایک لاکھ پونڈ تھی اور بعد ازاں بڑھ کے ایک لاکھ بیس ہزار پونڈ ہو گئی اور پھر ایک لاکھ پچاس ہزار پونڈ۔ اِس کے علاوہ اور بھی ایک قطعہ زمین تھا جو تاج کے لیئے دیا گیا تھا اِسکی آمدنی پندرہ ہزار پونڈ سالانہ تھی شہنشاہ کے حقوق بہت کچھ بحال رکھے گئے اِن اضلاع میں تمام مقدمات اُن ہی کے نام سے ہوتے تھے اور سزائے موت بھی اُن ہی کے نام سے دیجاتی تھی مگر اندرونی انتظامات کل ریذیڈنٹ کے سپرد تھے یہ صورت انتظام ۱۸۳۲ء تک قائم رہی اِسکے بعد ریذیڈنٹ کا محکمہ ٹوٹ گیا اور دہلی ممالک مغربی اور شمالی میں ملا دیگئی اور انتظام کے لیئے ایک کمشنر مقرر ہو گیا ۱۸۵۷ء کے غدر میں یہ کل ضلع کچھ وقت کے لیئے انگریزوں کے قبضے سے نکل گیا تھا ۱۸۵۸ء میں ضلع دہلی کو ممالک مغربی و شمال سے علیحدہ کر لیا گیا۔ اور پنجاب کی لفٹنٹ گورنری کے ساتھ اس کا الحاق کر دیا گیا

خاص شہر

دہلی شاہجہان کا آباد کیا ہوا ہے جمنا کے غربی کنارہ پر بسایا گیا ہے اسکے تین بار ۔۔۔ میلیں

سات سو انتالیس - خاص دہلی کی آبادی ۱۷۳۴۴۵ - سونی پت ۱۷۶ ۱۱ فریدآباد ۹۵۵۷ - ولب گڈھ ۱۸۲۶۸ ہے سنہ ۱۸۶۸ء کی یہ مردم شماری لیکن حال کی مردم شماری میں ایک آبادی اوسا بڑھ گئی دہلی میں بجائے ڈیڑھ لاکھ کے دو لاکھ کا اندازہ ہے اور اسی طرح ہر شہر میں ایک ایک حصہ آبادی کا بڑھا ہے۔

کاشت

ضلع دہلی میں گیہوں - جو - جوار - باجرہ - مکئی - اعلیٰ درجہ کا چانول - نیشکر اور تمباکو پیدا ہوتا ہے پیلی بھیت کا چانول بہت مشہور ہے لیکن دہلی کے چانول کی برابری نہیں کرسکتا خود دہلی والے نہیں جان سکتے کہ دہلی کی سرزمین دھانوں کے حق میں بہت ہی زرخیز ہے ضلع دہلی کا رقبہ ۱۲۷۷۱۸ مربع میل ہے لیکن کاشت صرف ۵۲۵۲۵۵ قطعہ زمین پر کیجاتی ہے ۱۱۴۷ - ایکڑ زمین کا ایک ٹکڑا دہلی کے حکمرانوں نے شکار کے لیئے علیحدہ کر رکھا تھا اب اس ٹکڑے میں لکڑی پیدا ہوتی ہے اور حکومت انگریزی اسکی بہت حفاظت کرتی ہے تمنا کے کنارے پر اور بہت سے قطعات زمین محکمہ جنگلات میں دیدیئے گئے ہیں - دہلی کی پہاڑیوں میں دو قسم کا پتھر برآمد ہوتا ہے ایک تو سفید پتھر جو عموماً کام آرہا ہے اور دو قسم کا نہایت ہی خوبصورت سنگ مرمر ہے ایک سیاہ رنگ کا سنگ مرمر اور ایک سفید رنگ کا اگرچہ بنفسہ وہ سنگ مرمر نہیں ہے لیکن مثل سنگ مرمر کے ہے عام نظریں کبھی اسکی صحیح جانچ نہیں کرسکینگی - ایک سفید چکنی مٹی ارنج پور - مرادپور اور قاسم پور میں دریافت ہوئی ہے رڑکی میں گورنمنٹ کے کارخانہ میں اسکی کٹھالیاں بنتی ہیں اور انکی بہت تجارت ہوتی ہے

انتظامی حالت

ضلع دہلی میں تین تحصیلیں ہیں - دہلی - لرساہو - اور ولب گڈھ - شہر دہلی میں ڈپٹی کمشنر مفصلہ ذیل عملہ کے ساتھ رہتا ہے - دو اسسٹنٹ - دو اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر ایک عدالت خفیفہ کا جج تین تحصیلدار۔

تاریخ اور اسکے مشہور مقامات کا ذکر ہوگا جو غالباً دلچسپی سے خالی ہوگا میں کوشش کروں گا کہ دہلی کی ایک کامل تاریخ اور جہاں آباد یا شاہجہان آباد کی ایک زبردست یادگار قائم ہوجائے اور خدا کرے میں اپنی کوشش میں کامیاب ہوں۔

جغرافیائی حالت

اسکی حدود دریائے جمنا کے مغربی اور شمالی کنارے پر واقع ہیں ان حدوں کا طول ۵۷ میل اور عرض ۱۵ میل سے ۲۲ میل تک ہے دہلی کے شمال میں ضلع کرنال ہے مشرق میں دریائے جمنا نے میرٹھ اور اضلاع بلند شہر کو اس سے جدا کردیا ہے جنوب میں رہتک اور مغرب میں گوڑگانوہ تمام ملک پتھریلا اور ریتیلا ہے اور زیادہ تر اسکی زمین کی کاشت مصنوعی نہروں سے کیجاتی ہے مشرقی جمنا نہر سے جو ۵ میل تک اضلاع میں چلی گئی ہے اور جو علی مردان کینال سے مل گئی ہے یہ کل کائنات دکھائی دیتی ہے اور بعد ہ جمنا کینال اور آگرہ کینال سے بھی اس کا الحاق ہے میوات کی پہاڑیاں شمال مشرقی سمت میں ضلع کو عبور کرتی ہوئیں پار چلی گئی ہیں اس پہاڑی سلسلہ نے ایک چٹانی قطعہ دو سے تین میل چوڑا پیدا کردیا ہے اور اردگرد کے ملک سے اسکی اونچائی پانسو فٹ ہے۔

مردم شماری

۱۸۸۱ء کی مردم شماری کی تعداد درست ہے کل ضلع دہلی کی آبادی چھ لاکھ آٹھ ہزار آٹھ سو پچاس ساٹھ اور یہ آبادی ۱۲۷۶ مربع میل میں پھیلی ہوئی ہے اور حساب لگایا گیا ہے کہ ایک مربع میل میں ۴۷۵ آدمی رہتے ہیں ضلع دہلی میں مذاہب کے لحاظ سے یہ تعداد ہے ہندو چار لاکھ اٹھتیس ہزار آٹھ سو چھیاسی مسلمان ایک لاکھ تیس ہزار چھ سو چھیالیس سکھ معدودے چند قریب تیس ہزار

کہ ز اہلِ زبان نبود قتیل ہرگز از اصفہان نبود قتیل
کین زبان خاصۂ اہلِ ایران ست مشکل ما و سہلِ ایران ست
اے تماشائیان ژرف نگاہ ہاں بگوئید حسبۃً للہ
کہ چساں از حزیں بپیچم سر او بجاہ و دو می بہ دہر بسر
دامن از کف کنم چگونہ رہا طالب و عرفی و نظیری را

الغرض ساری مثنوی بہت ہی دلچسپ ہے مگر جب بوڑھے مغل نے کلکتہ پہنچ کر فرنگستانی خواتین کو دیکھا حیران ہوگئے کہ ایسی سیمتن ماہ پیکر اس آزادی سے پھرتی ہیں اور کسی کی مجال نہیں ہے کہ آنکھ بھر کے دیکھ لے چنانچہ ہمارے خاندان مغلیہ کے آخری یادگار میرزا نوشہ نے یہ برجستہ اشعار موزوں کیے۔

گفتم این ماہ پیکران چہ کسانند گفت خوبان کشور لندن
گفتم اینہا مگر دلے دارند • گفت دارند لیکن از آہن

غرض ہمارے مرزا نوشہ کو کلکتہ میں فتح ہوئی اور وہ کامیاب ہو کے دہلی واپس چلے آئے انکا مزار حضرت شاہ نظام الدین اولیا میں موجود ہے جس کے گرد انکے ایک ہندو شاگرد نے پختہ چار دیواری کھچوا دی ہے۔

اردو کی پوری تاریخ لکھنا بڑا مشکل کام ہے مجھ سے جہانتک ہو سکا میں نے نہایت مختصر طور پر اسکی تاریخ لکھدی ہے اگر میں ہر صدی کی اردو تصانیف پر رائے دیتا اور جو ترقی اس عزیز زبان نے وقتاً فوقتاً کی ہے اسکے پورے حالات بیان کرتا تو ایک ضخیم کتاب بن جاتی اور پھر اصلی مطلب فوت ہو جاتا اس لیئے میں نے اتنے ہی لکھنے پر قناعت کی۔ اب میں دہلی کا جہاں تک مختصر ہو سکتا ہے کچھ تذکرہ کرنا چاہتا ہوں اس تذکرہ میں دہلی کے حدود اربعہ اسکی قدیم

هزاري چار صد سوار سر افراز شد - و دیگر منصبداران را نیز همراه یمین الدوله تعین نموده بعضی را بخلعت و اسپ و برخی را بخلعت سر افراز گردانیدند - عبد الله خان بهادر که او نیز مانند سید مظفر خان ورمی بر شکم بهم‌رسانیده بود - و بمعالجهٔ جکجیون صحت یافته - درین روز بحکم جهان مطاع به برهانپور رسیده شرف ملازمت دریافت - و هزار مهر نذر گذرانید •

بیست و ششم چون بعرض اقدس رسید که دیانت خان‌دست بیاضی قلعهٔ دار احمد نگر جهان فانی را پدرود نمود - حراست آن حصن حصین بجان نثار خان مقرر شد - و او بعنایت خلعت و چهل هزار روپیه نقد مدد خرچ سربلند گردید - و فرمان قضا لقاء عز صدور یافت - که هرگاه جان نثار خان بعسکر فیروزي رسد - اعظم خان پنجهزار اشرفي برای خرج قلعه بار داده جمعی را برسم بدرقه همراه کند •

گذارش وزن قمری

روز پنجشنبه نهم ربیع الثاني سنه هزار و چهل مطابق بیست و دوم آبان که غرهٔ نشاط اولیاء دولت بود بهزاران فرخي و فراوان خجستگي جشن وزن قمري و اختتام سال چهلم و ابتدای چهل و یکم از زندگی جاودانی حضرت خاقاني ترتیب یافت - و آن منصر خلافت بآئین مقرر بطلا و دیگر اشیا وزن نموده آمد - و ابواب احسان و اسباب انفصال کشاده و آماده گشت - منصب میر جمله باضافهٔ هزاري ذات و سه صد سوار چار هزاری ذات و هزار و پانصد

رکین دولت - ساعد مساعد سلطنت - آصفخان را - که در مراتب سلوک پسندیده - و مدارج اخلاق گزیده - واصالت خواطر - والانت بواطن - و تقدیم لوازم سرداري - و مراسم کار فرمائي - یکتائي دارد - و همگي ارکان دولت - و اعیان سلطنت - مطاوعت و متابعت او مینمایند - به باشلیقي کل عساکر بالاگهات معین ساخته نوزدهم ربیع الاول مطابق سیوم آبان ماه خلعت خاصه با چارقب زردوزي و خنجر مرصع باپهول کتاره و شمشیر مرصع گران بها و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکي شاه باهن نام با زین مرصع دیگري با زین طلا میناکار و ظفر گج نام فیل از حلقهٔ خاصه بایراق نقره و ماده فیل عنایت فرموده رخصت نمودند - و ازانجا که رسم دولت مندان هندوستان است که هرگاه بقصد سفر از خانه برایند جانب شمال بر پالکي و جنوب رویه بر ارابه که بهندوستاني زبان رتهه گویند و بسوي مشرق بر فیل و بطرف مغرب بر اسپ سوار شده روانه کردند سفر این عماد دولت رو بجنوب بود - یک منزل رتهه نیز علاوهٔ عنایات دیگر گشت - و مقرر شد که آن خان والا شان در موضع اوجهر که آب و علف فراوان دارد اقامت گزیده مصلحت وقت بعمل آرد - شایسته خان خلف الصدق یمین الدوله بخلعت فاخر و جیغهٔ مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا - و راو رتن و فدائیخان و سید هزبرخان و الله وردیخان که بخدمت بخشیگري این فوج سربلند گردیده و سید عالم برادر سید هزبر خان بخلعت و اسپ نوازش یافته - همراه آن سرامد نوئینان مرخص گشتند - و اصالت خان و خواجه کامگار برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر که از اصل و اضافه بمنصب

را گذاشته راه فرار سپردند - و شاه نواز خان با غنیمت فراوان مراجعت نمود - چون ادبار زدگان پراگندگان خود را فراهم آورده نواحی لشکر ظفر پیکر بیان اندازی پرداختند - خواجه بنگاه آن خرمن سوختگان که در نواحی سنکمیز بود بتجسس یافته خانزمان را با فوجی فرستاد - تا به نهب و غارت بپردازند - ایشان شباشب یلغار کرده بنگاه آن تیره کاران رسیدند - محلدار سرآمد آن جماعه سراسیمه گشته بجانب قلعهٔ چاندور فرار نموده - و جماعهٔ ازهمرهانش که از کشتن و بستن خلاصی یافتند در اطراف متفرق شدند - و بهادران کارطلب پته و بارانیان غنیمت گرفته هم عنان نیروزی معاودت نمودند - دیگر ان دل بباد دادگان پیرامون اردوی خواجه نگشتند ٭

شب دوازدهم دوازده هزار روپیه بآئین مقرر بصلحا و فقرا عنایت شد - حکیم حاذق ولد حکیم همام که برسم سفارت نزد امام قلي خان والیِ توران رفته بود هفدهم مطابق غرهٔ آبان ماه شرف اندوز ملازمت گشته نامهٔ خان گذرانید ٭

فرستادن عضد الخلافه یمین الدوله آصفخان بسرداری همکی عساکر فیروزی مآثر ببالا گهات

چون بر پیشگاه خاطر نهفته ناظر - اورنگ آرای جهانبانی - حضرت خاقاني - پرتو افگند - که اعظم خان با همسران سازکاري که سرمایهٔ سروری است و با فرو تران بردباري که پیرایهٔ سرداریست ندارد - و همین باعث طلب شایسته خان بدرگاه عالم پناه شده بود - چنانچه گذارش یافت - پادشاه دوربین - حزم گزین - رکن

از حوالی قلعهٔ النگ راهی گشته براه بکلانه متوجه ولایت ناسک
و ترنیک شد - بعد از انکه بسرحد بکلانه رسید - بهرجی زمیندار
آن‌ملک باچار صد سوار استقبال نموده خواجه را دید - و خان زمان
ولهراسپ پسران مهابت خان که بهمراهیِ این لشکر معین شده بودند
درین هنگام بخواجه پیوستند و خواجه از گهات جراهی بملک غنیم در
آمد - وبا هریکی از خانزمان و شیرخان و شاه نواز خان فوجي از سپاه
همراه کرده مقرر ساخت - که در هرکوچ یکی ازین افواج سه گانه هراول
باشد - و دیگری چند اول - و چون عمال و رعایای قریات و پرگنات
بي نظام از سر راه برخاسته بجنگل و کوه رفته بودند - و این
باعث خرابیِ ملک و گرانیِ غله گشته بود - و غازیان سپاه عسرت
می کشیدند - خواجه قرارداد - که یکي ازین سه فوج بعد از دو سه روز
بتاخت کوهستان و محال آبادان ملک شتافته هرچه از غله و گاه
بدست افتد بمجاهدان دین برساند - در هرتاخت هم آذوقهٔ فراوان
سرانجام می یافت و هم جمعی کثیر از مقاهیر مقتول و ماسور
می گردیدند - درینولا بي نظام محلدار خان و دادا پندت و عمر
خان افغان را با حشري از سوار و پیاده فرستاد - که شب‌هنگام بر
افواج قاهره بان بیندازند - و روز از جماعه که برای آوردن هیمه و
گاه برایند قابو یافته از گاو و شتر هرچه بیابند بدست آرند - خواجه
برین معني اطلاع یافته شاه نوازخان را با فوج او بواسطهٔ مالش
آن ضلالت پیشگان روانه ساخت - شاه نواز خان نزدیک بیست کروه
یلغار نموده بآن فتنه پژوهان رسید - محلدار و همراهان شقاوت آثار
ارتاب زد و خورد شیران بیشهٔ هیجا نیاورده همگي احمال و اثقال

برهنمونی بخت بسپاه تلنگانه پیوسته داخل بندهاي دولت ابدقرين گشته بودند - بالتماس نصیری خان بمنصبي درخور نوازش یافتند ٭

چون موسم بشکال انقضا یافت و هنگام تردد بندگان سعادت پذیر و تنبیه مقاهیر رسید - اعظم خان و دیگر امرائی والا مقدار از دیول‌گانو که براي انصرام ایام برسات درانجا اقامت نموده بودند حسب الحکم بقصد استیصال اباغنهٔ فساد آئین و بی نظامیهٔ خسارت گزین روانه گشتند - چون سابقا بعرض باریافتگان پایهٔ اورنگ خلافت رسیده بود که سید مظفر خان هراول سپاه ظفر دستگاه را بسبب ورم بالای ناف نیروی سواری نیست - شهنشاه مهر گستر جگجیون جراح را بمعالجهٔ او فرستاده مقرر فرموده بودند که او پس از تخفیف آزار بآستان معلی بیاید - و سردار فوج هراول اعظم خان راجه جیسنگه باشد ٭

هشتم این ماه خان مذکور که جگجیون بعد از رسیدن آنجا موضع آماس را بجهت قوت ماده درحضور اعظم خان شگافته بود - و خلط بسیاري دفع شده - و او روزی چند برای التیام جراحت توقف نموده روانهٔ درگاه سلاطین پناه گشته احراز شرف ملازمت مرا-ر سعادت نمود - خدیو مهربان قدردان او را بعنایت خلعت و جمدهرمرصع باپهول‌کتاره و باضافهٔ هزاري‌ذات بمنصب پنجهزاری چار هزار سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه بازین مطلا سرافراز ساختند - راجه روز افزون از اصل و اضافه منصب هزار و پانصدي ذات و هشت صد سوار بر نواخته آمد - خواجه ابوالحسن نیزبا جمعی از بندهاي درگاه معلی بعد از انقضاي موسم بارش بحکم قدر قد

هزار و چارصد سوار سربلند شد - در عشرهٔ اولی ماه مذکور ده هزار روپیه معهود بارباب نیاز عطا فرمودند *

هفدهم مرحمت خان باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار - و ابو محمد کنبو از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار مفتخر شدند *

چهارم صفر راو رتن از باسم مراجعت نموده دولت ملازمت اندوخت *

هفتم انیراي که نامش انوپ سنگه است و حضرت جنت مکاني بتقربي که درتضاعیف سال ششم نگارش خواهد یافت اورا بانیراي مخاطب ساخته بودند - چون پدرش راجه هرنراین درگذشته بود بخطاب راجگی سربلند گردید - پس ازین درین سپاس نامهٔ فتح ایزدي براجه انوپ سنگه گذارش خواهد یافت - ناوجي معروف بر بیراي سنده که از نوکران معتبر بی نظام بود - بقلاوزی طالع با جمعی داخل لشکر تلنگانه شد - و بالتماس نصیري خان بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار سرافرازي یافت و مرتضی قلي برادر جانسپار خان از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار فرق عزت بر افراخت *

هفتم ربیع الاول راجه‌گج سنگه را بخلعت فاخر و شمشیرخاصه با یراق مرصع عز امتیاز بخشیده بلشکر نصرت اثر مرخص فرمودند فاخر پسر باقرخان نجم ثانی بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه سر بر افراخته پردلهٔ مرصع با لختي جواهر که پیشکش پدر او بود بنظر خورشید اثر درآورد - هریکی از شیخ صوفي و سادات خان و شرزه خان که

بود از عدم آگهي بر شکست سرداران خود در محلات بیرون حصار توقف داشت - اولیاي دولت مصلحت ندیدند که آن نساد پیشگان فتنه اندیش را در گرد شهر گذاشته بتعاقب گریختگان به پردازند - نخست خس و خاشاک وجود بیشتري ازین جماعۀ مردود بآب تیغ رهگراي سیل فنا گردانیدند - و کاخ هستي لختي که خانهای استوار را پناه جا پنداشته فراهم آمده بودند آتش زده خاکستر ساختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کروه هر کرا یافتند به تیغ بیدریغ از هم گذرانیدند - و داد مردي و مردانگي داده بشهر برگردیدند - از اشراقات باطن شهنشاه حقیقت آگاه آنکه - چند روز پیش از حدوث این حادثه برخلاف طریقۀ انیقه که مصدر هیچ فعلي بی باعثی نگردند بی ظهور سببی برای سعید خان مرصع شمشیري فرستاده بودند - و ظاهر بینان بحیرت دراز افتاده - دریتولا نهفته‌داني خدیو پیش بین بر همگنان هویدا شد - وچون خبر این فتح بمسامع عالیه - که همیشه شاه راه بشایر باد - رسید - آن فدوي کار طلب را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و باضافۀ هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار - و بالچو قلیج را باضافۀ پانصدی ذات وسه صد سوار بمنصب دوهزار و پانصدي ذات و هزار و هشت صد سوار و خطاب شمشیر خان - و سزاوار خان را باضافۀ پانصدی ذات و دوصد سوار بمنصب دوهزاري هشت صد سوار سر افتخار بآسمان رسانیدند ●

دهم محرم نجابت خان باضافۀ ششصد سوار بمنصب دو هزاری

نصرت دستگاه آن قدر نیست که بعض را بحراست گذاشته و فوجي
را باخود همراه گرفته به نبرد بپردازد - و ملاحظه نمود که هرگاه بدفع
فوجي متوجه گردد جوقی از ناحیهٔ دیگر بحصار شهر که رفیع است
درآید - و لشکر نصرت اثر متردد و متفرق شده بمدافعهٔ آن نتواند
پرداخت - ناگزیر محافظت حصار اهم دانسته بر نیامد - مقاهیر
چار طرف شهر را فرو گرفته در محلات بیرون حصار فرود آمدند - و
سعیدخان درون حصار که خام بود و بمرور ایام و کرور اعوام دران
شکست و ریخت راه یافته - ملچارها قسمت نموده یك ضلع را ببالیچو
قلیچ و پسران دلاور خان و سید ماکهن بارهه سپرد - و اطراف دیگر را
باهتمام دیگر بندگان درگاه باز گذاشت - و خود با پسران و جمعی
احدیان از جمیع ملچارها خبر میگرفت - از هر سو که باطل ستیزان
هجوم مي آوردند نگاهبانان آن ضلع ملچارها بتفکچیان استحکام
داده ازحصار برمی‌آمدند - و بآب تیغ شعلهٔ حیات ستاره سوختگان
فرو نشانده بفیروزي بر میگردیدند - گروه ادبار پژوه از ره گرا شدن
جمعي کثیر هر روز بوادیٔ خسار و بوار باتفاق بجاي سپر تختها
پیش روگرفته رو بحصار نهادند - سعید خان بر ملچارها مردم
توپخانه گذاشته با دلیران رزم خو و دلاوران ناموس جو بدستیاریٔ
تائید الهي - و پیشکاریٔ اقبال شاهنشاهي - نظر برکثرت و انبوهی
ملاعین نیفگنده جلو ریز تاخت و نایرهٔ قتال مشتعل ساخته
بسیاری از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید - فتنه گرایان تیره
راي پاي ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود
بیختند - چون فوجي عظیم از باطل کوشان که به پیکار نپرداخته

هوا خواهان دولت برگذاردند که نخست بمواعظ هوش افزا رهنمائی فلاح باید گشت - باشد که از گران خواب غفلت بیدار شده بشاهراه مطاوعت و متابعت گراید - هرچند نصایح بکار رفت مفید نیامد - بظاهر از روی چاپلوسی و لابه گری همه اندیشهٔ خدمتگاری و فرمان برداری وا می نمود - و نهانی باحتشا و اسباب فساد و اعداد مواد فتنه بواعث نکال ابد و دواعی وبال سرمد سر انجام میداد - و دیگر قبایل قریبه و بعیده را اغوا نموده از جادهٔ ایلی و یکدلی باز میداشت - و عبد القادر پسر اجداد بدنهاد را بوعدهٔ مصاهرت و ارسال هدایا نزد خود طلبید - و آن کوتاه بین با کور کریمداد پسر جلاله و محمد زمان پسر برادر عم زادهٔ احداد ودر براه او افاغنه دور و نغز و نغر و تمام کوه تیراه و هر در نیکش و جمیع الوس ختك و ایماق حاجی و توری فراهم آورده در یولگذر که هفت کروهی پشاور است بکمال الدین ناقص خرد پیوست - تا رسیدن او کمال شقاوت مآل نیز الوسات پشاور و اشغر و محمد زی و ککیانی و خلیل و مهمند و داؤد زی و یوسف زی و بر کلانی و غیرایشان را بمواعید کاذبه و اباطیل باطله از راه برده گرد آورده بود - و آن هردو خسارت پیشه شرارت اندیشه باتفاق این قبایل بد شمایل روز سه شنبه دو از دهم ذی الحجه مطابق غرهٔ امرداد از جمیع جوانب پشاور صفها آراسته ایستادند - سعید خان نخست بران شد که با بالچو قلیچ و شکر الله پسر لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکهن باره و دیگر بند هاي درگاه از شهر برآمده هنگامهٔ کارزار گرم گرداند - چون دید که سپاه

درندگانرا به بادر (که دامیست در کمال استواري بطول ده هزار ذراع پادشاهی و ارتفاع شش و بسان سرا پرده بستونهای ستبر برپا کنند و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند) احاطه کرده بظاهر باغ زین آباد رانده آورد - پادشاه شیر شکار فیل سوار بشکار گاه تشریف فرموده یک قلاده شیر را به تفنگ خاصه شکار نمودند - و چهار شیر بچه را بحکم قدر توان گرز برداران شیر نبرد - بدست گرفتند ●

از سوانح این ایام فیروزي یافتن سعید خان است در پشاور بتائید صمداني و نیروی اقبال جاوداني - گذارش این ماجرای برسم اجمال آنکه کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روهیله که در زمان حضرت جنت مکاني بمنصب چار هزاري و خطاب شیرخاني سربلند گشته بود - از فتور دانش و قصور بینش بنوشتهٔ پیرای تیره رای دست فساد برکشاده کمرادبار بربست - اکثر قبایل افاغنه از کنار آب اتک تا نواحیٔ کابل و دیگر جوانب با او اتفاق نموده قرار دادند که نخست گرد شورش از پشاور برانگیخته آید چون سعید خان درکوهات از نوشتهٔ بالچو قلیچ خان و داؤد گماشتهٔ لشکر خان برین مضمون وحشت مشحون آگاه شد - علیخان بیگ بخشیٔ آن تهانه و ذو القدر خان و شادمان پکهلیوال و خضر کهکرو جمعی از احدیان و تابینان خود را بر کوهات گذاشته همان روز خود را به پشاور رسانید - و روزدیگر بران شد که با بندهای پادشاهی برسرآن بدگهر رفته اورا با انصار برگشته روزگار چنان تنبیه نماید که دیگر پیرامون چندین اندیشهای فاسد و فکرهای کاسد نگردد -

شرف قبول خواهد یافت - اعظم خان نقل فرمان قدر توان مصحوب یکی از معتمدان خویش وکسان یاقوت خان و اوداجیرام و دیستی نام که مدار معاملات جادون رای برد بود - و برای کارسازی وگرفتن امان نامه بلشکر ظفر پیکر آمده - نزد آنجماعه فرستاد - چون این جماعه را سعادت دربار بود - و بخت بیدار - دل بر بندگی این درگاه سلاطین پناه که مامن خایفان است - و ملجای خائبان - نهاده - همراه مردم اعظم خان و یاقوت خان و اوداجیرام روانهٔ لشکر فیروزی گشتند - و چون نزدیک رسیدند باشارهٔ اعظم خان یاقوت خان و اوداجیرام و کهیلوجی بهونسله و دیگر سرداران دکن استقبال نموده بمعسکر آوردند - بالتماس اعظم خان جگدیو رای بمنصب چهار هزاري ذات وسه هزار سوار - و تلنگ رای که بدولت بندگي بجادون رای که نام جدش بود موسوم گشت - بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار - که سابقا بسونت رای برادر او داشت - و بیتهوجی بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار که منصب پدر او اجلا بود - سربلند گشتند - و یک لک و سي هزار روپیه برسم مدد خرچ و تیقول نیک در ولایت دکن و برار و خاندیس و محال زمینداری جادون رای بدستور سابق مرحمت شد - تا جمعیت ایشان پراگنده نشود - و بتقدیم خدمات پسندیده تلافی تقصیرات گذشته و تدارک زلات رفته نمایند •

دریفولا الله وردیخان قراول بیگي که از لشکر بالاگهات برگردیده بتقبیل آستان والا پیشانی بخت بر افروخته بود - شبري چند در نخچیرگاه دیده بعرض اشرف رسانید - و بحکم قضا نفاذ آن

بار گران منت بر نگیرد - آن سقیم العقل - و خیم العاقبت -
با فرزندان و خویشان نزد بی نظام رفت - و چون بی نظام بد فرجام
بیقین دانست که بیوفائي لازم ذات آن بد ذات است - و کافر
ماجرائی ملازم جوهر آن بد جوهر - در صدد آن شد که اورا بدست
آورده مقید گرداند - و با چندي از نوکران معتمد این راز درمیان
نهاده گرفتن او مقرر گردانید - و باین انداز او را نزد خود طلبید -
چون هنگام کیفر ناسپاسي رسیده بود آن مدبر ناتمام باتمام قبیله بخانهٔ
بی نظام آمد - و جماعهٔ که در کمین فرصت بودند بیک ناگاه حمله
آوردند - و هر دو طایفه شمشیر ها آخته با یکدیگر در آویختند -
مردم بی نظام هجوم آورده او را با دو پسر اجلا و راگهو و بسونت رای
نبیرهٔ جانشین بقتل رسانیدند - و جگدیو رای برادران بد اختر و
بهادرجی پسر او و کرجائي زن او که مدار سلسلهٔ آن خاسر قاصر
بر او بود با بقیة السیف از دولت اباد گریخته بسندهگر نزدیک
بجالناپور که موطن اصلئ آنها بود - و جادون رای درانجا قلعهٔ
ساخته- رفتند - و بوسیلهٔ عرایض مشتمل بر ندامت از اعمال شنیعه
و انفعال از افعال قبیحه - و التزام شیوهٔ بندگی بدرگاه عرش
اشتباه ملتجی گشتند - از جرم پوشی و عذر نیوشی جرایم و بیله
و معاصئ ثقیلهٔ این گروه عفو پژوه بذیل اغماض پادشاهانه پوشیده
آمد - و برای استمالت انجماعه فرمان عطوفت نشان بنام اعظم خان
عز صدور یافت - که چون ایشان بذریعهٔ خجالت بدرگاه خلایق پناه ما
بازگردیده اند - بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال ساخته درسلك بندگان
منسلك گرداند - هرچه دربارهٔ مهمسازئ اینها التماس خواهند نمود

بعدد کاری اقبال جهانکشا باحسن وجهي بتقديم ميرساند - بنابران در حيني که افواج قاهره بواسطهٔ ايام بارش فروکش کرده بودند اورا به پيشگاه حضور طلب فرمودند •

بيست و ششم بعنايت خلعت و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و مرحمت اسپ با زين مطلا و فيل از حلقهٔ خاصه برنواخته بجاي رادرتن بتسخير ملک تلنگانه و کشايش قلعهٔ قندهار دستوري دادند - راجه گجسنگه حسب الطلب بدرگاه خلايق پناه رسيده شرف آستان بوس دريافت •

کشته شدن جادون راي تيره راي بسعي بينظام نا تمام

هرنابخرد تيره اختر که از ناسپاسي و حق ناشناسي و کفران نعمت ازين درگاه اقبال پناه رو بر تابد و از نقصان اگهي و طغيان گمرهي فرار نموده باميد ياري و مددگاري نزد بی سعادتي که خسران ديدهٔ دين و دنيا و خذلان کشيدهٔ صورت و معني - گشته است - زينهاري شود - روزگار شگرف کار که نوکر کمينه گذار اين دولت والا آثار است - همان ملجا را مهلک گرداند - و مامن را مقتل - مصداق اين مقال سانحهٔ عبرت انگيز جادون راي خسران گراي است - آن کافر نعمت قاصر همت با پسران و نبايرو ديگر منتسبان درين درگاه آسمان جاه بيست و چار هزاري پانزده هزار سوار منصب داشت - و جاگير هاي جيد دکن تنخواه يافته در نهايت رفاهيت و عافيت ميگذرانيد - ازانجا نه حوصلهٔ تنگ بارهٔ مرد آزماي دولت نپذيرد و همت سبک

سلخ ماه یاقوت خان بحکم اقدس از لشکر ظفر اثر رسیده بتقبیل سدهٔ سنیهٔ جهانداری سعادت اندوخت - و وزیر خان نیز مفسدان برار را مالش بسزا داده از راه بالاپور آمده شرف ملازمت دریافت - سا باجی خویش راجو که در سپاهیان دکن بشجاعت اتصاف داشت بعنایت فیل سربلند گردید •

دهم شهر ذي الحجه عید قربان مژدهٔ نشاط و انبساط رسانید - شهنشاه گردون جاه بعیدگاه تشریف برده نماز ادا نمودند - و در تشریف بردن و آوردن از زر نثار جهانی کامیاب شد - و رسم قربان بتقدیم رسید - پنج فیل از جملهٔ پیشکشی که شیر خان صوبه دار گجرات در وقت آمدن بدرگاه والا حسب الحکم بر زمیندار بگلانه مقرر ساخته برای تحصیل آن یکی از نوکران خود فرستاده بود و او نزد خواجه ابو الحسن آورده - خواجه بدرگاه خلایق پناه رسانید - بیمین الدوله آصف خان و علامی افضل خان و وزیرخان و صادق خان وچندی دیگر از امرای حضور خلعت بارانی - و بیاقوت خان خلعت بارانی و شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام عنایت شد •

پانزدهم صفدر خان باضافهٔ پانصدی سه صد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار - و کارطلب خان باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار - و فرحانخان بمنصب دو هزاری هزار سوار - و مبارکخان نیازی باضافهٔ پانصدی سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافتند - چون نصیری خان که با راجه گجسنگه معین گشته بود معروض داشت - که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قلعهٔ قندهار باین فدوی باز گردد

بدار الخلافهٔ اکبرآباد رسیده باتفاق روانهٔ درگاه والا گشته بودند - دریفولا شرف زمین بوس دریافته سی لک روپیه را که اسلام خان از دار الخلافه بحکم اقدس همراه این دو برادر ارسال داشته بود رسانیدند - و بعنایت خلعت نوازش یافته در فوج خواجه ابوالحسن معین گشتند - سید عالم باره بمرحمت خلعت و شمشیر سرفراز گردید - مکرمت خان به تشخیص کیفیت و کمیت لشکر فیروزی به بالا گهات دستوری یافت - و بعنایت خلعت قامت عزت بر آراست - و بچهل کس از امرا خلعت بارانی مصحوب او فرستادند •

بیست و سیوم الله یار خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدی هزار وپانصد سوار - شاه بیگ خان باضافهٔ - پانصدی چهار صد سوار بمنصب دوهزاری هزار سوار - و سید عالم باره باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب دوهزاری هشتصد سوار - و هردیرام کچواهه باضافهٔ پانصدی سه صد سوار بمنصب هزار وپانصدی هزار سوار - و سید علاول از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار - سر افتخار بر افراختند •

بیست و ششم ملکوجی دکنی بمنصب سه هزاری هزار پانصد سوار - و هاباجی بمنصب دو هزاری هشصد سوار - و نورالله ولد خواجه میرهروی بمنصب هزار و پانصدی هفصد سوار - و اسفندیار ولد حسین بیگ شیخ عمری بمنصب هزاری ششصد سوار - و اوگرسین ولد ستر سال بمنصب ششصدی سه صد سوار سرفراز شدند •

بیست و نهم میرزا حسن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هزار سوار بلند پایگی یافت •

شادی نهادهٔ داد مردانگی دادند - از الوس مغول امام قلی پسر
جانسپار خان استجلو و رحمان الله پسر شجاعت خان عرب که از
خانزادان جدکار پیکارگداز بودند با جمعی از تابینان بدرجهٔ والای
شهادت فایزگشته نیکنامی جاوید اندوختند - از قوم راجپوت ستر سال
ولد مادهو سنگه برادر زادهٔ راجه مانسنگه با دو پسر بهیم سنگه
و اندد سنگه و کرمسی راتهور نبیرهٔ راو چندرسین پسر راو مال
دیو و بلبهدر سنکهاوت و راجه گردهر پسر کیسوداس نبیرهٔ جیمل
میرتیه - که هنگام توجه حضرت عرش آشیانی به تسخیر قلعهٔ
چیتور از قبل رانا بحراست این دژ می پرداخت - و پس ازکشایش
آن عیال و اطفال را سوخته خود را به حمیت جاهلانه کشت - و
بجلادت و شجاعت جان درکار خداوندگار صورت و معنی در باختند -
و راجه دوارکا داس ولد راجه گردهر سیکهاوت از رسوخ عقیدت و
خلوص ارادت زخمها برداشته درمیدان افتاد - و ملتفت خان و
راو دودا نبیرهٔ راو چاندا و چندی دیگر را از بیتوفیقی دست بکار نرسید
و ثبات قدم نیارستند ورزید - و از ادبار پیشگان نیز جمعی مقتول
و برخی مجروح گشتند - خاقان قدردان باز ماندگان جمعی راکه از
وفا و اخلاص جان بمردانگی نشاندند بمناصب علیه و دیگر اقسام
نوازش سرافراز گردانیده دلدهی و تسلیه فرمودند - و اوطان مالوفه
در تیول ایشان مرحمت نمودند - و راجه دوارکا داس باضافهٔ
پانصدی دوبست سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سرفرازی
یافت - و او و شاه بیگخان بعنایت علم مباهی گشتند - خانزمان
که از جاگیر خود منپهل ولهراسپ برادرش که از دار الملک دهلی

مطلا و بدونست احدی گرز بردار دو صد شمشیر و سپر براق نقره مرحمت فرمودند - وازان رو که بموقف عرض ملتزمان بارگاه مقدس در آمد که جمعی از بخت برگشتگان دکن براز آمده تلی کانونام قریه سوخته آتش فساد بر افراخته اند - فرمان قضاتوان صدور یافت - که راو رتن در یافم باشد - وزیر خان بهراز رفته آن گروه ادبار پژوه را چنان تادیب نمایند که دیگر هیچ فتنه گر شوریده سر پیرامون چنین جسارت نگردد - و پس از تقدیم این خدمت از راه بالاپور سعادت ملازمت دریابد - چون بشرف استماع مسامع جهانداری که محمد علی بیگ ایلچی فرمان روائی ایران بدار السلطنت لاهور آمده - احمد بیگ اتکهٔ پادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر را بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سربلند گردانیده مصحوب او فرمان عالیشان و خلعت فاخر بمحمد علی بیگ فرستادند - دریفولا معروض اقدس شد که عظیم خان و دیگر بندگان با غنیم نبرد آرا گشتند - و گروه شقاوت پژوه تاب حملهای مردانه و چپقلش هاى گردانه نیاورده رو بگریزنهادند - و بهزاران شرمساری برای رستگاری جنگی بگریز کرده جمعی بکشتن دادند - اتفاقا در اثنای تلاش ملتفت خان و راو دودا وستر سال کچهواهه وکرمسی و بلبهدر سکنهاوت و راجه گردهر ودیگر راجپوتان که دران روز چنداول بودند - از قول تریب بدو گروه دور افتادند - پیرا و دریا و بهلول و مقرب خان که نیروی نبرد روبرو در خود ندیده در کمین فرصت بودند - فدویان را غافل دیده دوازده هزار سوار بجنگ پرداختند - چندی از مغول و راجپوت از وفا خوئی و وغا جوئی دل برجان

بیست سیوم جهار سنگه و بهار سنگه بندیله بخطاب راجگي نامور گشتند - خواجه ابو الحسن بحکم اقدس اعلي شیر خان صوبه دار گجرات را که به بیست و ششم باو پیوسته بود بتاخت قلعه باتوره و حوالی قلعهٔ چاندور که درنواحئ ناسك و بر تنگ واقع شده فرستاد - و او دست نهب و غارت بران ملک کشاده با غنیمت فراوان مراجعت نمود - زعایت خان از تغیر میرک حسین خوافي بدیوانی صوبهٔ دکن سرافرازي یافت *

پنجم ذی القعده جعفر خان باضافهٔ پانصدئ ذات و سه صد سوار بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار و اکبر قلي سلطان ککهر باضافهٔ پانصدي ذات و ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو بیست سوار مباهی گردیدند *

هفتم شایسته خان بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه جبین بخت بر افروخت - درین دولت بلند صولت قرار یافته که از منصبداران مغل و سادات بارهه و بخاری و شیخ زادهٔ هندوستان دو صد جوان کار دیده بیکار ورزیده همواره در اثنای سواری شهسوار مضمار کامگاری در جلو باشند - ولهذا بمردم جلو موسومند - و از قوم مغل صد منصبدار و دو یست احدي که مکرر مصدر آثار مردانکي شده باشند با گرزهاي زرین و سیمین هرگاه آن مهر سپهر جهانداری عالم را بسواری فروغ آگین گرداند ملتزم رکاب ظفر مآب باشند - در غیر سواری پیوسته بیرون دروازهٔ دولتخانهٔ والا حاضر - و اینان را گرز بردار گویند - دریفولا شهنشاه ملك ستان کام بخش بدو یست منصبدار از مردم جلو و گرزبردار دو صد شمشیر و جمدهر و سپر یراق

بیست و هشتم عبد الله خان بهادر از کالپی آمده باستلام عتبهٔ والا سربلند گردید •

غرهٔ شوال هلال کلید مثال ابواب عشرت و کامگاری برروی عالمیان باز کشاد - شهنشاه حق آگاه که عبادت صوم بتقدیم رسانیده سي هزار روپیه معهود هرسال بمستحقین بذل فرموده بودند - بعید گاه ورود نموده ازروی استکانت نمازگذاردند - و بائین مقرر در رفتن و آمدن بنزر نثار دامن امید محتاجان بر آمودند - نصرت خان را باضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزاري دوهزار و پانصد سوار بلند پایگی بخشیدند •

یازدهم راجه بهارتهه بندیله باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و سه هزارسوار و سید مبارک از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار نوازش یافتند •

چون از منهیان وقایع لشکر بالا گهاٹ بعرض ایستادگان پایهٔ سریر اقبال مصیر رسید که میان اعظم خان و شایسته خان سازکار نیست خدیو دوربین حزم گزین که خاطر وقادش لوح محفوظ اسرار جهانبانیست - و ضمیرو نقادش جام انجام نماي کشور ستاني - فرمان دادند - که شایسته خان باستلام آستان سلاطین مطاف متوجه گردد و سرگردگی فوجي که باو همراه بود بعبد الله خان بهادر مفوض شد •

چهاردهم خان مزبور را بخلعت خاصه وخنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سربلند گردانیده رخصت فرمودند •

مخدوم الملک و سلطان محمود خویش خواجه ابو الحسن و خواجه عبد الله نقشبندي و سیف الله ولد شمشیر خان عرب و بدیع الزمان داماد خواجه ابو الحسن و محمد قاسم برادر خواجه مزبور و سیدي عبد اللطیف نبیرهٔ سیدي ریحان و میر محمد واحد وخواجه هاشم ولد شیر خواجه و خورشید نظر پسر دیگر خواجه ابو الحسن و بشارت خان بخشي و واقعه نویس و دیگر منصبداران و احدیان و برق اندازان که همگی هشت هزار سوار بودند بتسخیر ولایت ناسك و ترینبک و سنگمیر مرخص گشتند - وقت رخصت خواجه بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد نوازش گردید - و دیگران بعنایتي در خور از خلعت و اسپ سر بر افراختند - و مقرر شد که خواجه باتعیناتیان در نواحيِ قلعه للنگ هرجا مناسب داند در موسم بشکال اقامت گزیند - تا شیر خان صوبه دار گجرات با تعیناتیان آنجا باو برسد - وبعد از سپری شدن برسات از راه بگلانه روانه گردد - و برخی زمینداران ملک را همراه گرفته بولایت ناسنگ درآید - خواجه از برهانپور در هشت روز بموضع دهولیه که در حواليِ حصن للنگ واقع است رسیده برای انجام ایام بشکال توقف نمود - و چون قلعهٔ کالنه که بر فراز کوهی در نهایت استحکام و متانت بنایافته و قلعهٔ نباتی در سرحد للنگ است و در تصرف مردم بي نظام بود - خواجه ظفر خان را بحکم جهان مطاع با فوجي بتاخت و تاراج آن محال فرستاد - و او بر سبیل یلغار شتافته لختي را مقتول و برخی را ماسور ساخته معاودت نمود *

بانعامها برآمود - از جمله پیشکش حضرت مهدعلیا و پادشاهزادهای کامگار و امرای نامدار پنج لک روپیه بشرف پذیرائی رسید *

درین تاریخ دریائی روهیله که نقوش جرایم گذشتهٔ اورا محو نموده بمنصب چارهزاری چهار هزار سوار سربلند گردانیده بودند - چون طینت بی زینتش بآب ناسپاسی مخمر بود برعایت آشنائی وهم الوسی پیرای کج گرای چشم از حقوق تربیت و نوازش پوشیده در عار فرار برخود پسندیده از برهانپور نزد ان کالیوهٔ بد شیوه رفت *

دهم رمضان مطابق چارم اردي بهشت از خدر معلی حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی صبیهٔ تدشیه بوجود آمد - ترکمان خان بعنایت نقاره بلند آوازه گردید - رحیم خان ولد آدم خان حبشی داماد عنبر - و سرور خان و علی دلاور خان از سعادتمندي و بخت بلندي از بی نظام جدا شده باستلام آستان عرش مکان کامروائی دین ودنیا گشتند - رحیم خان را بعنایت خلعت و کهپوه مرصع و منصب پنج هزاري چارهزار سوار و اسپ با زین مطلا و فیل - و سرور خان را بخلعت و منصب دوهزاري سوار و اسپ - و علي دلاور خان را بخلعت و منصب سرفرازي بخشیدند - و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام بایشان مرحمت شد *

بیست و یکم رمضان خواجه ابو الحسن و سید دلیرخان باره و سردار خان و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوي و ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن و یوسف محمد خان تاشکندی و سرور خان و برتهیراج راتهور و پیر خان میانه و میر فاضل مخدوم زادا و صوفي . . ا . و باقی بیگ ازبك و جلال الدین محمود نواسهٔ

مخدوم الملک و سلطان محمود خویش خواجه ابو الحسن و خواجه عبد الله نقشبندي و سیف الله ولد شمشیر خان عرب و بدیع الزمان داماد خواجه ابو الحسن و محمد قاسم برادر خواجه مزبور و سیدي عبد اللطیف نبیرهٔ سیدي ریحان و میر محمد واجد و خواجه هاشم ولد شیر خواجه و خورشید نظر پسر دیگر خواجه ابو الحسن و بشارت خان بخشي و واقعه نویس و دیگر منصبداران و احدیان و برق اندازان که همگی هشت هزار سوار بودند بتسخیر ولایت ناسک و ترنبک و سنگمنیر مرخص گشتند - وقت رخصت خواجه بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد نوازش گردید - و دیگران بعنایتی درخور از خلعت و اسپ سر بر افراختند - و مقرر شد که خواجه باتعیناتیان در نواحی قلعه للنگ هرجا مناسب داند در موسم بشکال اقامت گزیند - تا شیر خان صوبه دار گجرات با تعیناتیان آنجا باو برسد - و بعد از سپری شدن برسات از راه بکلانه روانه گردد - و برخی زمینداران ملک را همراه گرفته بولایت ناسنگ درآید - خواجه از برهانپور در هشت روز بموضع دهولیه که در حوالی حصن للنگ واقع است رسیده برای انجام ایام بشکال توقف نمود - و چون قلعهٔ کالنه که بر فراز کوهی در نهایت استحکام و متانت بنایافته و قلعهٔ نباتی در سرحد للنگ است و در تصرف مردم بي نظام بود - خواجه ظفر خان را بحکم جهان مطاع با فوجی بتاخت و تاراج آن محال فرستاد - و از بر سبیل یلغار شتافته لختي را مقتول و برخی را ماسور ساخته معاودت نمود *

بانعامها برآمود - از جمله پیشکش حضرت مهدعلیا و پادشاهزادهای کامگار و امراي نامدار پنج لک روپیه بشرف پذیرائي رسید •

درین تاریخ دریائی روهیله که نقوش جرایم گذشتهٔ اورا محو نموده بمنصب چارهزاري چهار هزار سوار سربلند گردانیده بودند - چون طینت بي زینتش بآب ناسپاسي مخمر بود برعایت آشنائی واهم الوسیٔ پیراي کج گرای چشم از حقوق تربیت و نوازش پوشیده و عار فرار برخود پسندیده از برهانپور نزد ان کالیوهٔ بد شیوه رفت •

دهم رمضان مطابق چارم اردي بهشت از خدر معلی حضرت مهد علیا ممتاز الزماني صبیهٔ قدسیه بوجود آمد - ترکمان خان بعنایت نقاره بلند آوازه گردید - رحیم خان ولد آدم خان حبشی داماد عنبر - و سرور خان و علی دلاور خان از سعادتمندي و بخت بلندي از بي نظام جدا شده باستلام آستان عرش مکان کامرواني دین ودنیا گشتند - رحیم خان را بعنایت خلعت و کهپوهٔ مرصع و منصب پنج هزاري چارهزار سوار و اسپ با زین مطلا و فیل - و سرور خان را بخلعت و منصب دوهزاري سوار و اسپ - و علي دلاور خان را بخلعت و منصب سرفرازي بخشیدند - و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام بایشان مرحمت شد •

بیست و یکم رمضان خواجه ابو الحسن و سید دلیرخان باره و سردار خان و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوي و ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن و یوسف محمد خان تاشکندی و سرور خان و پرتهیراج راتهور و بیر خان میانه و میر فاضل مخدوم زاده و صوفي بهادر و باقي بیگ ازبك و جلال الدین محمود نواسهٔ

مخدوم الملک و سلطان محمود خویش خواجه ابو الحسن و خواجه عبد الله نقشبندي و سیف الله ولد شمشیر خان عرب و بدیع الزمان داماد خواجه ابو الحسن و محمد قاسم برادر خواجه مزبور و سیدي عبد اللطیف نبیرهٔ سیدي ریحان و میر محمد واحد وخواجه هاشم ولد شیر خواجه و خورشید نظر پسر دیگر خواجه ابو الحسن و بشارت خان بخشي و واقعه نویس و دیگر منصبداران و احدیان و برق اندازان که همگی هشت هزار سوار بودند بتسخیر ولایت ناسک و ترینک و سنگمیر مرخص گشتند - وقت رخصت خواجه بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد نوازش گردید - و دیگران بعنایتي درخور از خلعت و اسپ سر بر افراختند - و مقرر شد که خواجه باتعیناتیان در نواحي قلعه للنک هرجا مناسب داند در موسم بشکال اقامت گزیند - تا شیر خان صوبه دار گجرات با تعیناتیان آنجا باو بزسد - و بعد از سپري شدن برسات از راه بکلانه روانه گردد - و برخی زمینداران ملک را همراه گرفته بولایت ناسنگ درآید - خواجه از برهانپور در هشت روز بموضع دهولیه که در حوالي حصن للنک واقع است رسیده برای انجام ایام بشکال توقف نمود - و چون قلعهٔ کالنه که بر فراز کوهی در نهایت استحکام و متانت بنایافته و قلعهٔ نباتی در سرحد للنک است و در تصرف مردم بي نظام بود - خواجه ظفر خان را بحکم جهان مطاع با فوجي بتاخت و تاراج آن محال فرستاد - و او بر سبیل یلغار شتافته لختي را مقتول و برخی را ماسور ساخته معاودت نمود *

بانعامها برآمود - از جملهٔ پیشکش حضرت مهدعلیا و پادشاهزادهای
کامگار و امرای نامدار پنج لک روپیه بشرف پذیرائی رسید •
درین تاریخ دریائی روهیله که نقوش جرایم گذشتهٔ اورا محو نموده
بمنصب چارهزاری چهار هزار سوار سربلند گردانیده بودند - چون
طینت بی زینتش بآب ناسپاسی مخمر بود بروایت آشنای وهم
الوسیٔ پیرای کج گرای - چشم از حقوق تربیت و نوازش پوشیده
عار فرار برخود پسندیده از برهانپور نزد ان کالبوهٔ ند شیوه رفت •
دهم رمضان مطابق چارم اردی بهشت از خدر معلی حضرت
مهد علیا ممتاز الزمانی صبیهٔ قدسیه بوجود آمد - نراملی خان
بعنایت نقاره بلند آوازه گردید - رحیم خان ولد آدم خان حبشی
داماد عنبر - و سرور خان و علی دلاور خان از سعادتمندی و بخت
بلندی از بی نظام جدا شده باستلام آستان عرش مکان کامروائی
دین و دنیا گشتند - رحیم خان را بعنایت خلعت و کپوا مرصع
و منصب پنج هزاری چارهزار سوار و اسپ با زین طلا و فیل -
و سرور خان را بخلعت و منصب دوهزاری سوار و اسپ - و علی
دلاور خان را بخلعت و منصب سوزاری [illegible] - و پنجاه هزار
روپیه بطریق انعام بایشان مرحمت شد •
بیست و یکم رمضان خواجه ابو الحسن و [illegible]
سردار خان و شاه نواز خان ولد میرزا رستم [illegible]
خواجه ابو الحسن و یوسف محمد خان [illegible]
و پرتهیراج راتهور و [illegible] خان [illegible]
[illegible]

شب پانزدهم که لیلة البرات بوده هزار روپیه بمستحقان بذل فرمودند*

بیست و یکم دلیر خان بارهه از گجرات آمده بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه روشن پیشانی گشت ٭

بیست و چهارم که روز شرف بود بندها را بعنایات گونا گون کامیاب گردانیدند - علامی افضل خان بعنایت علم و نقاره - اسلام خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب چار هزاری چار هزار سوار - سید دلیر خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار - جمشید خان حبشی باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بانعام ده هزار روپیه - افتخار خان باضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و مرحمت نقاره و فیل - یوسف محمد خان تاشکندی باضافهٔ پانصدی دو یست سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو یست سوار - اودوا باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و بعنایت علم نوازش یافتند - و از اصل و اضافهٔ منصب اکرام خان دو هزاری هزاری هزار سوار قرار یافت - جانباز خان باضافهٔ پانصدی دو یست سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر بلند گردید - و از اصل و اضافهٔ یکه تاز خان هزار و پانصدی شش صد سوار - و تربیت خان هزاری هفصد سوار ٭ و ترکتاز خان هزاری چار صد سوار - و هر یکی از عبد الهادی و خلیل الله پسران میر میران یزدی که نخستین بخطاب اصالتخان و دو یمین بخلیل الله خان سرفراز گشتند - و مروت خان هزاری سه صد سوار مقرر فرمودند - روپ چند گوالیاری بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سر بر افراخت - و دامان امید خرد و بزرگ

دوازدهم راو رتن را با وزیر خان و راجه بهارتهه بندیله و صفدر
خان و شهباز خان افغان و فرحانخان و راجه رام داس نروری و
چیت سنگه راتهور و مبارک خان نیازي و یتیم خان و عبد الرحمن
روهیله و امان بیگ و اندر سال نبیرهٔ راو رتن وکاظم بیگ و شمس
الدین ولد نظر بهادر خویشگي و ایسر داس هیسودیه و اودیسنگه و
دیگر منصبداران و احدیان تیر انداز و برق انداز که مجموع ده هزار
سوار نبرد کار بود - بصوب تلنگانه رخصت فرمودند - و هریکي از
امرا بعنایتي در خور از خلعت و اسپ و فیل نوازش یافت - و وزیر
خان باضافهٔ هزار سوار منصب پنجهزاري چارهزار سوار و صفدرخان
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هفصد سوار و
بعنایت نقاره - و شهباز خان افغان بمرحمت علم - و مبارک خان
نیازی از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و هفتصد سوار سربلند
گردیدند - و محمد شفیع را بخدمت بخشیگری این فوج و اضافه
منصب بلند پایگي بخشیدند - و حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که
پایان گهات در پرگنهٔ باسم از توابع برار که نزدیک تلنگانه است
اقامت گزینند - تا راه مفسدان مسدود گردد - و شورشی نتوانند
نمود - و در کمین قابو بوده بتسخیر ملک تلنگانه به پردازند - و
بمساعی مردانه و تدبیرات خردمندانه آن ملک را داخل ممالک
محروسه گردانند - و هم درین روز سیدمظفر خان را بعنایت خلعت
وانخر و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل
از حلقهٔ خاصه سر امتیاز بخشیده هراول لشکر فیروزي که با اعظم
خان در بالاگهات بود گردانیدند *

بنا یافته بود - بنزول میمنت مامول فروغ آگین گشت *

شب بیست و هفتم ده هزار روپیه بدستور معهود به نیازمندان و محتاجان عنایت فرمودند *

غرهٔ شعبان خواجه ابو الحسن با بسیاری از بندها که به تعاقب پیرای شقاوت گرا تعیین شده بودند - باحراز شرف ملازمت سعادت اندوز گردید - و دریا روهیله از جاگیر آمده باستلام عتبه فلک رتبه پیشانی طالع بر افروخت *

نگارش نوروز نشاط افزا

روز پنجشنبه هشتم شعبان سال هزار و سی و نهم هلالی آفتاب گیتی افروز رایات اعتدال به بیت الشرف حمل بر افراخت - و بطراوت و نضارت رخسار روزگار بر افروخت - * بیت *

دوران ببهار رنگ و بو دارد * گلدسته بدست آرزو دارد

سیراب هوا چو مغز دانا * دوران چو مزاج دل توانا

زان گونه در ابر درچکانی * کز مغز خرد چکد معانی

درین روز مسرت افروز سالیانهٔ حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی از اصل و اضافه دوازده لک روپیه مقرر کردند - دریائی روهیله باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار - و قلیچ خان باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار - و مخلص خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار - نوازش یافتند - از اصل و اضافهٔ منصب عزت خان هزار و پانصدی هزار سوار - و منصب عقیدت خان هزاری ذات و پانصد سوار - و منصب میر فیض الله هزاری چهار صد سوار مقرر شد *

دانسته کارها باستشاره و استصواب او بتقدیم رسانند - و هنگام
رخصت این دو سردار و دیگر امرا و منصبداران را فراخور حالت
بعنایت خلعت و خنجر و اسپ و فیل بلند پایگی بخشیدند - و
منصب شایسته خان باضافهٔ هزار سوار پنجهزاری ذات و پنج هزار
سوار - و منصب هریکی از جیجار سنگه و اودا جیرام باضافهٔ هزاری
هزار سوار پنج هزاری پنجهزار سوار - و منصب راجه جیسنگه باضافهٔ
هزار سوار چهار هزاری چار هزار سوار - و منصب راو سور باضافهٔ
پانصد سوار چهارهزاری سه هزار سوار - مقرر شد - برتهیراج راتهور
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار - و احمد خان نیازی
باضافهٔ پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و
پانصد سوار - و هریکی از میر عبد الله خویش سید یوسف خان -
و میرزا ابراهیم رضوی - باضافهٔ پانصدی دوصد و پنجاه سوار بمنصب
هزار و پانصدی هشتصد سوار - و ملتفت خان باضافهٔ پانصدی دو
صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار - و جمالی
از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافتند ۰

روز مبارک دو شنبه بیست و ششم رجب سنه هزار و سی و نه
مطابق بیست و یکم اسفندار سلطنت برهانپور به پرتو ماهچهٔ اعلام
فلک سا منیر گشت - و در هنگامیکه اختر سعادت بلندی گرا بود -
بسعادت اختر رسیدند - آن شهر نزاهت بهر را بورود سعادت مورود
شرف آمود گردانیدند - و آئین نثار بطریق مقرر که درآمد و برآمد
شهر معمول است [illegible] بتقدیم رسید - و منازل دولتخانه که پیشتر در ایام
[illegible] شاهزادگی بمقدم ... فرمایش این حضرت والارتبت

شریف حبشی - کریمداد بیگ قاقشال - جیرام ولد انیرای - نرهر داس - جهالا رای - هرچند برهار - محمد شاه - و از دکنیان اوداجیرام - بیلاجی برادر او - و دیگر منصبداران که همه با احدیان و برق اندازان قریب پانزده هزار سوار باشند - مقرر شدند - و درفوج شایسته خان - سپهدار خان - راجه جیسنگه - فدائیخان - راو سور بهورتیه - پهاڑ سنگه بندیله - الله وردیخان - مادهو سنگه ولد راورتن - راجه روز افزون - مرحمت خان بخشی احدیان - چندر من بندیله - راجه کشن سنگه بهدوریه - بهگوان داس بندیله - حیات ولد علی خان ترین - امامقلی پسر جان سپار خان - شیرزاد - محمد حسین - جعفر برادر باقر خان نجم ثانی - نرهرداس بندیله - و از دکنیان راوت راو - آتش خان حبشی - و از تابینان یمین الدوله سه هزار سوار - و از رانا جگت سنگه پانصد سوار که ارجن عموی خود را سردار انها گردانیده بود - و منصبداران دیگر و احدیان و برق اندازان که مجموع قریب پانزده هزار سوار باشند - قرار یافتند - و ارادت خان را بخلعت فاخر و خنجر مرصع با پهول کتاره و خطاب اعظم خانی و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مفتخر و مباهی گردانیدند - و سرگردگی عساکر نصرت مظاهر باو تفویض نموده بجواهر اندرزهای دولت آرای سعادت افزا - در مدارا و ساز کاری - و مواسا و برد و باری - که گزین اسباب پیشوائی وسرداری است - گوش هوش او بر افروختند - و راجه گجسنگه و شایسته خان را نیز با دیگر بندهای عمده بنصایح خرد افروز فلاح آموز رهنمای موالفت و موافقت گشته فرمودند - که صلاح دید اعظم خان را صواب

مالوہ را نور آگین ساخت - و حصار شادی آباد کہ بماندو زبان زد روزگار است دست راست گذاشتہ از پائین آن گذشتند *

نهم رجب از آب نربدہ گزارہ فرمودند - و چون سایۂ آسمان پایۂ اعلام جہانکشا ولایت خاندیس را مورد امان و مظہر احسان گردانید - دهم ارادتخان صوبہ دار دکن با تعیناتیان انجا سعادت استقبال دریافتہ باحراز شرف کورنش سر بلند گردید - و هزار مهر نذر گذرانید * و همرهان او نیز باندازۂ حالت نذور گذرانیدہ سعادت اید اندوختند *

بیستم امرای دکنی کہ داخل بندگان گشتہ بیمن دولت خواهی بمناصب علیہ رسیدہ اند باقسام نوازش امتیاز یافتند - یاقوت خان حبشی بعنایت هیکل مصحف با غلاف مرصع و شمشیر مرصع و حلقۂ کہ در دست کنند و بہندوستانی زبان کرہ گویندان نیز مرصع و یک لک روپیہ نقد - کہیلوجی بمرحمت پنجاہ هزار روپیہ - هر کدام از مالوجی کہ بمنصب پنجہزاری ذات و سوار نیز سر بلند گردید - و اودا جیرام بعطای چہل هزار روپیہ - آتش خان بانعام بیست و پنج هزار روپیہ *

تعین عساکر نصرت اشتمال دشمن مال بر بی نظام بی رشادو پیرای بی سداد

ازانجا کہ هنگام انفصام سلسلۂ دولت بی نظام و گسیختن رشتۂ حیات پیرای شقاوت انتما نزدیک رسیدہ بود - غضب الهی درلباس خشم بادشاهی نزول نمود - حضرت خاقانی سہ فوج ازدلیران

آغاز سیوم سال

سعادت اشتمال از دور اول جلوس میمنت مانوس

روز چهارشنبه غرهٔ جمادی الثانیه سنه هزار و سی و نه مطابق بیست و ششم دی سال سیوم از جلوس اقدس بهزاران فرخندگی آغاز شد - و ابواب نشاط و انبساط برروی جهانیان باز ۰

جشن وزن شمسی

روز جمعه سیوم این ماه مطابق بیست و هشتم دی جشن وزن شمسی انتهای سال سی و ششم و ابتدای سال سی و نهم از عمر ابد طراز تزئین یافت - و آن خورشید سپهر رفعت و اقبال بطلا و دیگر اجناس معهوده وزن نموده آمد - اسباب عشرت و کامرانی جهانی آماده گردید - و ابواب احسان و انعام برروی عالمی کشاده - درین روز خجسته معتمد خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاری ذات و دوهزار و پانصد سوار - و حسین بیگ مخاطب باخلاص خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار مفتخر گشتند - میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ بخطاب نجابت خان سر افتخار بر افراخت - و بفوجداری سرکار کول مرخص گشته - منصب او باضافهٔ پانصدی ذات و دوصد سوار دوهزاری ذات و شش صد سوار مقرر گردید - درینولا رایات نصرت آیات که از حوالی قلعهٔ دهنهبور عبور نموده براه گهاتی چاندا در آمده بود - رایت

بدستیاری دولت بی مدار - ومددگاری مکنت بی اعتبار - اسباب زیانکاری و مواد نگونساری سر انجام دهد - و سررشتهٔ دوربینی و صواب گزینی که ذریعهٔ دولت جاوید و وسیلهٔ روائی امید است از دست واهشته از محرومایگی که سرمایهٔ دونی و بی آزرمی است و از تیره درونی که پیرایهٔ ندامت و سرنگونی - همه سرکشی جوید غافل ازانکه مال آمالش بخسران و وبال گراید - مرات این مقال صدق اشتمال - احوال بدمال نظام بی نظام و پیرای بد فرجام است - چنانچه بتفصیل نگارش خواهد یافت *

شب یکشنبه بیست و دوم ربیع الثانی موافق هفدهم آذر بعد انقضای ده گهری که مختار ستاره شناسان بود - حکم شد که پیش خانهٔ والا براورند *

و روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی مطابق سیوم دی ماه اعلام فیروزی در حرکت آمد - و اسلام خان را بحراست دار الخلافت گذاشته بر منصب او که چار هزاری دوهزار و پانصد سوار بود پانصد سوار فزودند - و معتمد خان را از تغییر او بخدمت بخشیگری دوم بر نواخته بمنصب سه هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی بخشیدند - راو امر سنگه بمنصب دوهزاری ذات و هزار و سیصد سوار سربلند گشت - جعفر خانرا باضافهٔ پانصدی ذات و سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفصد سوار سر بر افراختند *

فراوان پریشانی سرانجام یافت ـ و این سه منکوب که م
خرابیِ خاندان بی نظام بودند در دولت آباد بدو پیوستند ـ و ا
رر که بکرماجیت خبر واقعی بخواجه ابوالحسن و دیگر امرا
بتعاقب آن سیه روزگار شتافته بودند نرسانید ـ و رهبران امواج قا
را بطرفی که پر از فتنه بود برده بجانب دیگر رهنمون گشتند ـ لش
ظفر اثر باوجود استعجال در طی مسافت به آن بادیه پیمای ضلال
نرسیده بناچار از راه گوالیار و اندری که راه راست آن سر زمین
است بروند و ازانجا بچندیری و بهوراسه و ازانجا بادری پور که ا
توابع سرکار چندیریست و ازانجا به پرگنهٔ سلوانی از مضافات ملک
گوندوانه رسیده توقف نمود ـ چون بمسامع حقایق مجامع رسید
که پیرایی غوایت گرا برهنمائی شقاوت ابدی و پیشوائی نحوست
سرمدی در ملک بی نظام درآمد ـ و آن بخت بر گشته بگمان
آنکه دو اندوختن اسباب ادبار دست یار او باشد ـ و در کشودن ابواب
بوار مددگار ـ قدوم نحوست لزوم او را فوز عظیم دانسته در مقام مدارا
ملایمت شد ـ و ندانست که از اجتماع دو مادهٔ فساد جز خواری
زاید ـ و از اتفاق دو مایهٔ فتنه جز زیانکاری نیفزاید ـ مقرر گشت
ه الویهٔ فتح طراز بقصد تنبیه بی نظام و استیصال پیرای کافر
اجری بصوب دکن منتهض گردد •

بر افراختن رایات جهانکشا بقصد بر انداختن بنیان دولت بی نظام بد فرجام و پیرای ضلالت گرای

هر که انجام کارش ذمیم است ـ و اختتام روزگارش وخیم ـ

التماس ارادت خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار
سر بلند گردید *

اکنون بقیهٔ احوال نکبت مال پیرای ضلالت انتما برمی نگارد -
چون آن کافر نعمت خود را بولایت ججهار سنگه بندیله که دران
هنگام در دکن بود انداخت - بکرماجیت پسر کلان او که در وطن بود
آن سرگردان بادیهٔ ادبار را براه غیر متعارف از ملک خود گذرانید -
اگر بکرماجیت آن مقهور را راه نمیداد او بآسانی دستگیر می شد
یا بقتل میرسید - القصه آن خایف و خاسر بزینهار مرزبانان در آمده
براههاي نا متعارف داخل ملک گونڈوانه گردید - و چند گاه
دران سرزمین بناکامي و گم نامي بوده از راه برار بولایت برهان
نظام الملک که حضرت خاقاني او را (ازین جهت که بعد از فوت
عنبر حبشی که در حقیقت نظام الملک او بود تمامي آن ولایت
را از نظام انداخت) به بی نظام یاد میفرمایند - و بعد ازین
بهمین نام نگاشته قلم وقایع نگار خواهد شد - درآمد - و بهلول میانه
جاگیردار بالا پور که بمنصب چار هزاري ذات و سه هزار سوار سربلندي
داشت و بتوهم تقصیرات سابقه برای گریختن بهانه جو بود -
دریغولا فرار آن برگشته روزگار شنیده رو بگریز نهاد - و ابواب ناکامي
و بد فرجامي بروی روزگار خود کشاد - و سکندر دوتاني به نسبت
خویشی پیرا از جالناپور گریخت - و آن دو خسران رسیده بخت
برگردیده در وقتی که آن مردود از گونڈوانه گذشته ببالا گهات میرفت
باو لاحق شدند - و برسیدن این دو مدبر او را في الجمله قوت و
جمعیتی بهم رسید - چون گویم که دواعی هزاران ناتواني و بواعث